حیات صحابه

**جلد پنجم**

**مؤلف:**

**علّامه شیخ محمّد یوسف کاندهلوی**

**مترجم:**

**مجیب الرّحمن (رحیمی)**

**به همراه تحقیق احادیث کتاب توسط:**

**محمد احمد عیسی**

**(به همراه حکم بر احادیث بر اساس تخریجات علامه آلبانی)**

|  |  |  |  |  |
| --- | --- | --- | --- | --- |
| **عنوان کتاب:** | حیات صحابه (جلد پنجم) | | | |
| **عنوان اصلی:** | حیاة الصحابة | | | |
| **نویسنده:** | علّامه شیخ محمّد یوسف کاندهلوی | | | |
| **مترجم:** | مجیب الرّحمن (رحیمی ) | | | |
| **محقق یا مصحح:** | محمد احمد عیسی | | | |
| **موضوع:** | سیره و زندگی‌نامه | | | |
| **نوبت انتشار:** | اول (دیجیتال) | | | |
| **تاریخ انتشار:** | دی (جدی) 1394 شمسی، ربیع الأول 1437 هجری | | | |
| **منبع:** | کتابخانه‌ عقیده www.aqeedeh.com | | | |
| **این کتاب از سایت کتابخانۀ عقیده دانلود شده است.**  **www.aqeedeh.com** | | | |  |
| **ایمیل:** | **book@aqeedeh.com** | | | |
| **سایت‌های مجموعۀ موحدین** | | | | |
| www.mowahedin.com  www.videofarsi.com  www.zekr.tv  www.mowahed.com | |  | www.aqeedeh.com  www.islamtxt.com  [www.shabnam.cc](http://www.shabnam.cc)  www.sadaislam.com | |
|  | |  | | |
|  | | | | |
| contact@mowahedin.com | | | | |

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست مطالب

[فهرست مطالب 1](#_Toc441941104)

[باب يازدهم: ايمان اصحاب **ش** به غيب 33](#_Toc441941105)

[عظمت و بزرگی ايمان: 33](#_Toc441941106)

[پیامبر ص و بشارت جنت برای کسی که از یقین و صمیم قلب شهادت بدهد که: معبودی جز خدا نیست 33](#_Toc441941107)

[بشارت پیامبر ص به داخل شدن در بهشت برای کسی که از دنیا برود و هیچ چیزی را با خدا شریک نسازد 34](#_Toc441941108)

[داستان علقمه بادیه نشین که به فقاهت رسید 35](#_Toc441941109)

[حدیث حضرت عثمان در مورد حرام شدن آتش جهنم بر کسی که کلمه شهادت را بر زبان آورده است 36](#_Toc441941110)

[پیامبر ص و بشارت مغفرت برای اصحابش که با وی در مجلسی کلمه شهادت را تکرار نمودند 36](#_Toc441941111)

[بشارت پیامبر ص به اصحابش آنگاه که در کدید بودند 37](#_Toc441941112)

[کفاره واقع شدن کلمه شهادت برای کسی که سوگند دروغ گفت 37](#_Toc441941113)

[خروج شهادت دهندگان از آتش 38](#_Toc441941114)

[نجات گروهی ازاهل‏کلمه شهادت از آتش 39](#_Toc441941115)

[گفتارهای علی، ابودرداء و ابن‏مسعود س درباره کلمه شهادت و اهل آن 40](#_Toc441941116)

[مجالس ايمان 41](#_Toc441941117)

[رغبت و علاقه‏مندی عبداللَّه بن رواحه س به مجالس ایمان 41](#_Toc441941118)

[رغبت و علاقه‏مندی عمر و معاذ ب به مجالس ایمان 41](#_Toc441941119)

[تجديد ايمان 42](#_Toc441941120)

[تكذيب تجربه‏ها و مشاهدات 42](#_Toc441941121)

[قصه مردی که اسهال پیدا کرد 42](#_Toc441941122)

[قصه عبداللَّه بن مسعود با همسرش 42](#_Toc441941123)

[قصه عبداللَّه بن رواحه با همسرش 43](#_Toc441941124)

[قصه عمر س با پیامبر ص در روز حدیبیه 44](#_Toc441941125)

[خوشحال شدن پیامبر ص برای نازل شدن قرآن بر او به مغفرت و فتح، هنگام بازگشتن از حدیبیه 46](#_Toc441941126)

[قصه نیل مصر در زمان عمر س 48](#_Toc441941127)

[داخل شدن علاء بن حضرمی با مسلمانان در دریا 49](#_Toc441941128)

[تمیم داری و دور کردن آتشی که در حره افتاده بود 49](#_Toc441941129)

[آنچه را که پیامبر ص هنگام ضربه زدن به سنگ در روز خندق دید و بشارتش برای اصحابش 50](#_Toc441941130)

[خالد و نوشیدن زهر و سخن نصرانی درباره اصحاب 53](#_Toc441941131)

[اقوال اصحاب ش درباره این که پیروزی به تعداد نیست 53](#_Toc441941132)

[حقيقت و كمال ايمان 54](#_Toc441941133)

[قول پیامبر ص به حارث بن مالک: چگونه صبح نمودی؟ و جواب حارث 54](#_Toc441941134)

[قول پیامبر ص به معاذ: چگونه صبح نمودی؟ و جواب معاذ 56](#_Toc441941135)

[فرموده پیامبر ص به سوید بن حارث و یارانش: شما چیستید؟ و جواب آنان 56](#_Toc441941136)

[قصه منافقی که نزد پیامبر ص آمد تا برایش مغفرت بخواهد و او برایش مغفرت خواست 57](#_Toc441941137)

[ايمان به ذات و صفات خداوند ﻷ 58](#_Toc441941138)

[زیاد خواندن سوره اخلاص توسط یک صحابه 58](#_Toc441941139)

[تصدیق پیامبر ص از گفته عالم یهودیی که از خداوند سبحانه و تعالی صحبت نمود 58](#_Toc441941140)

[حدیث انس و ابوذر درباره این که چگونه خداوند مردم را حشر می‏کند 59](#_Toc441941141)

[امر پیامبر ص به یارانش که بگویند: ما شاءاللَّه وحده لا شریك له 59](#_Toc441941142)

[سوال یهودی از پیامبر ص درباره مشیت و اراده خداوند و جواب وی به او 60](#_Toc441941143)

[خواب ماندن پیامبر ص و اصحابش از نماز به مشیت و اراده خدا 61](#_Toc441941144)

[دلیل آوردن علی س برای مردی که درباره مشیت سخن می‏گفت 62](#_Toc441941145)

[قول پیامبر ص به یارانش: این حالت شما نفاق نیست 63](#_Toc441941146)

[قصه پیامبر ص با اعرابیی درباره حساب 63](#_Toc441941147)

[قصه معاذ هنگامی که عمر س وی را برای جمع آوری صدقات فرستاد 63](#_Toc441941148)

[حدیث عایشه س در قصه مجادله 64](#_Toc441941149)

[سخنان ابوبکر س درباره ایمان به خداوند سبحانه و تعالی 65](#_Toc441941150)

[سخن عایشه ل هنگام مردن زنی در خانه‏اش در حال سجده 66](#_Toc441941151)

[ايمان به فرشتگان 66](#_Toc441941152)

[سخن علی س درباره طغیان آب و باد در روز نوح و روز عاد بر دو فرشته 66](#_Toc441941153)

[سخن سلمان س هنگام مرگ: من زیارت کنندگانی دارم که به نزدم می‏آیند 67](#_Toc441941154)

[ايمان به قدر 67](#_Toc441941155)

[قول پیامبر ص برای عایشه ل هنگامی که در جنازه طفلی از انصار حاضر گردید 67](#_Toc441941156)

[وصیت عباده بن صامت س به پسرش در مورد ایمان به اندازه خیر و شر از طرف خداوند 68](#_Toc441941157)

[گریه یکی از اصحاب در حال مرگش به سبب این که نمی‏دانست خداوند برایش چه مقدر نموده است 68](#_Toc441941158)

[گریه معاذ س هنگامی که مرگش فرا رسید چون نمی‏دانست که خداوند برایش چه مقدر نموده است 69](#_Toc441941159)

[قول ابن عباس ب درباره کسی که در قدر صحبت نموده بود 69](#_Toc441941160)

[قطع رابطه ابن عمر ل با یکی از دوستانش که درباره قدر چیزی گفته بود 70](#_Toc441941161)

[سخن علی س درباره قدر و در مورد کسی که در آن چیزی بگوید 71](#_Toc441941162)

[آنچه عمر س درباره قدر بر منبر می‏سرود 72](#_Toc441941163)

[خوف سوده یمانی ل از بیرون شدن دجال 73](#_Toc441941164)

[قول ابوبکر صدیق و ابن عباس ل درباره دجال 73](#_Toc441941165)

[ايمان به آنچه در قبر و برزخ مى‏باشد 74](#_Toc441941166)

[سخن ابوبکر صدیق س در حالی که در بستر مرگ قرار داشت 74](#_Toc441941167)

[سخن عمر س در حالی که بر بستر مرگ قرار داشت 75](#_Toc441941168)

[گریه عثمان س هنگامی که کنار قبرها می‏ایستاد 76](#_Toc441941169)

[قول حذیفه هنگامی که بر بالین مرگ قرار داشت 76](#_Toc441941170)

[قول ابو موسی س در حالی که در احتضار قرار داشت 77](#_Toc441941171)

[درخواست اسید بن حضیر س که در یکی از احوال سه گانه باشد 77](#_Toc441941172)

[ایمان به آخرت وصف پیامبر ص از جنت 78](#_Toc441941173)

[قصه فاطمه ل با پدرش ص هنگامی که برای طلب دنیا رفت و از نزدش با فایده اخروی برگشت 78](#_Toc441941174)

[قول ابوموسی س درباره سبب روگردانی مردم از آخرت 79](#_Toc441941175)

[ايمان به آنچه در روز قيامت مى‏باشد 80](#_Toc441941176)

[امید پیامبر ص که امتش نصف اهل جنت باشد 80](#_Toc441941177)

[سوال زبیر س از پیامبر ص درباره بعضی از احوال آخرت و پاسخ وی 81](#_Toc441941178)

[گریه عبداللَّه بن رواحه س هنگام به یاد آوردن آیه‏ای درباره جهنم 82](#_Toc441941179)

[درخواست عباده س از خانواده و همسایگان هنگام مرگش تا از وی قصاص گیرند 83](#_Toc441941180)

[ترس و هراس عمر س از حساب آخرت 83](#_Toc441941181)

[گریه ابوهریره و معاویه ل هنگامی که حدیثی را درباره آخرت شنیدند 84](#_Toc441941182)

[ايمان به شفاعت 84](#_Toc441941183)

[قول پیامبر ص به این که شفاعتم در برگیرنده هر آن فرد از امتم است که بدون شریک آوردن چیزی به خداوند از دنیا رفته است 84](#_Toc441941184)

[دعای پیامبر ص برای امتش نزد پروردگارش همان شفاعت برای آنان است 85](#_Toc441941185)

[قول پیامبر ص: من چه نیکو مردی برای شریرهای امتم هستم 85](#_Toc441941186)

[سخن علی س درباره امیدبخش‏ترین آیه در کتاب خدا 86](#_Toc441941187)

[سخن بریده س درباره شفاعت در پیش روی معاویه س 86](#_Toc441941188)

[جواب جابر بن عبداللَّه س به کسی که شفاعت را تکذیب نمود 87](#_Toc441941189)

[ايمان به بهشت و دوزخ 88](#_Toc441941190)

[اصحاب و تصور بهشت در مجلس پیامبر ص انگار که آنان آن را به چشم می‏دیدند 88](#_Toc441941191)

[صحبت پیامبر ص برای یارانش درباره آخرت 89](#_Toc441941192)

[سوال بادیه نشین از پیامبر ص درباره درخت جنت 90](#_Toc441941193)

[سوال اعرابی از پیامبر ص درباره میوه جنت و جواب وی 91](#_Toc441941194)

[مردن مرد حبشی در مجلس پیامبر ص هنگامی که وصف جنت را شنید 92](#_Toc441941195)

[بشارت علی س برای عمر س به جنت در حال مرگ و احتضارش 93](#_Toc441941196)

[گریه عمر س هنگام ذکر جنت 94](#_Toc441941197)

[امیدواری سعدبن‏ابی‏وقاص س به داخل شدن جنت در حال مرگش 94](#_Toc441941198)

[بی‌قراری عمروبن عاص س در حال مرگش از هراس آنچه بعد از وفات می‏باشد 94](#_Toc441941199)

[آنچه از اقوال بعضی اصحاب درباره ایمان به جنت و آتش گذشت 96](#_Toc441941200)

[گریه عایشه ل در وقت یاد آوردن آتش و گفته پیامبر ص به او 99](#_Toc441941201)

[مردن شیخ بزرگی و جوانی در وقت ذکر جهنم 99](#_Toc441941202)

[آنچه‏از اقوال بعضی اصحاب درباره ترس از آتش گذشت 100](#_Toc441941203)

[يقين و باور به آنچه خداوند تبارك و تعالى وعده نموده است 101](#_Toc441941204)

[یقین ابوبکر س به آنچه خداوند درباره جنگ روم و فارس وعده نموده بود 101](#_Toc441941205)

[یقین کعب‏بن عدی به وعده خداوند در نصرت و غلبه دینش 103](#_Toc441941206)

[اقوال ابوبکر، عمر و سعد ش درباره یقین به آنچه خداوند در نصرت مومنین وعده نموده است 104](#_Toc441941207)

[يقين به آنچه رسول خدا ص خبر داده است 105](#_Toc441941208)

[تصدیق پیامبر ص از سوی خزیمه‏بن‏ثابت در خصومتش با بادیه نشینی 105](#_Toc441941209)

[تصدیق پیامبر ص از سوی ابوبکر س در قصه اسراء 106](#_Toc441941210)

[تصدیق پیامبر ص از سوی عمر س درباره خبر وی در مورد هلاک امت‏ها 107](#_Toc441941211)

[یقین علی س در مورد خبر پیامبر ص درباره کشته شدنش 107](#_Toc441941212)

[یقین عمار س در مورد خبر پیامبر ص درباره کشته شدنش 109](#_Toc441941213)

[یقین ابوذر س در مورد خبر پیامبر ص به او درباره وفاتش 110](#_Toc441941214)

[یقین خریم‏بن‏اوس در مورد آنچه پیامبر ص درباره شیما دختر بقیله گفته بود 111](#_Toc441941215)

[یقین مغیره‏بن شعبه در مورد آنچه پیامبر ص از نصرت و کامیابی برای اصحابش خبر داده بود 112](#_Toc441941216)

[یقین ابودرداء در مورد آنچه پیامبر ص درباره حفاظت خداوند از کسی که کلماتی را به زبان آورد گفته بود 114](#_Toc441941217)

[آنچه از اخبار اصحاب ش در مورد یقین به خبرهای پیامبر ص گذشت 114](#_Toc441941218)

[يقين به مجازات اعمال 115](#_Toc441941219)

[یقین ابوبکر در مورد آنچه پیامبر ص درباره مجازات اعمال خبر داده است 115](#_Toc441941220)

[یقین عمربن الخطاب س درباره مجازات اعمال 117](#_Toc441941221)

[یقین عمروبن‏سمره و عمران‏بن حصین به جزاء 118](#_Toc441941222)

[آنچه در مورد ایمان ابوبکر س و مردی از اصحاب درباره جزاء گذشت 118](#_Toc441941223)

[قوت ايمان اصحاب (رضى‏اللَّه عنهم أجمعين) 119](#_Toc441941224)

[اصحاب و تحمل این آیه: و ان تبدوا ما فی انفسکم او تخفوه 119](#_Toc441941225)

[آنچه اصحاب هنگام نزول این آیه انجام دادند: و لم یلبسوا ایمانهم بظلم 121](#_Toc441941226)

[عملکرد زنان اصحاب هنگام نزول این آیه:ولیضربن‏بخمرهن علی جیوبهن 122](#_Toc441941227)

[قصه شیخ بزرگ سالی که گناهان زیادی را مرتکب شده بود و نیز قصه ابوفروه 123](#_Toc441941228)

[قصه زن گنهکاری با ابوهریره 124](#_Toc441941229)

[عملکرد شاعران پیامبر ص هنگام نزول این آیه: والشعراء یتبعهم الغاوون 124](#_Toc441941230)

[حقیقت محبت لقای خداوند و حقیقت کراهیت آن 125](#_Toc441941231)

[گریه ابوبکر صدیق وقتی که این سوره نازل شد: اذا زلزلت 126](#_Toc441941232)

[خبر پیامبر ص برای عمر س که در قبر با وی چه معامله‏ای صورت خواهد گرفت 126](#_Toc441941233)

[قول عمر درباره قوت ایمان عثمان ب 127](#_Toc441941234)

[آنچه از اقوال اصحاب ش درباره قوت ایمان گذشت 128](#_Toc441941235)

[باب دوازدهم: اجتماع اصحاب بر نمازها 131](#_Toc441941236)

[ترغيب پيامبر ص به نماز 131](#_Toc441941237)

[حدیث عثمان و سلمان بدر این باره 131](#_Toc441941238)

[قصه دو برادر که یکی‌شان شهید شد و دیگرشان باقی ماند 133](#_Toc441941239)

[قول پیامبر ص برای مردی درباره نماز: آن کفاره گناهت است 134](#_Toc441941240)

[قول پیامبر ص به مردی که از او در مورد بهترین اعمال سؤال کرد 134](#_Toc441941241)

[قول پیامبر ص به کسی که ارکان اسلام را ادا نماید: تو از صدیقین و شهدا هستی 134](#_Toc441941242)

[سفارش پیامبر ص به نماز در هنگام مرگش 135](#_Toc441941243)

[ترغيب اصحاب پيامبر ص به نماز 136](#_Toc441941244)

[قول ابوبکر و عمر ب درباره نماز 136](#_Toc441941245)

[سخنان زید، حذیفه، ابن عُمرو ابن عَمرو ش درباره نماز 136](#_Toc441941246)

[سخنان ابن مسعود، سلمان و ابو موسی ش درباره نماز 137](#_Toc441941247)

[رغبت پيامبر ص به نماز وشدت توجه و اهتمامش به آن 138](#_Toc441941248)

[قول پیامبر ص: روشنی چشمم از نماز گردانیده شده است، و قول جبریل درباره آن 138](#_Toc441941249)

[قول پیامبر ص: خواهش نفس و میل و رغبتم در قیام لیل است 139](#_Toc441941250)

[اقوال اصحاب درباره قیام لیل پیامبر ص 139](#_Toc441941251)

[قصه حذیفه با پیامبر ص در قیام لیل 141](#_Toc441941252)

[حدیث عایشه ل درباره قرائت پیامبر ص در قیام لیل 142](#_Toc441941253)

[دستور پیامبر ص در هنگام مریضی‏اش که ابوبکر س برای مردم نماز بخواند 142](#_Toc441941254)

[سرور و خوشی مسلمانان به دیدار پیامبر ص هنگامی که در وقت امامت ابوبکر،به‌سوی آنان نگاه نمود 144](#_Toc441941255)

[رغبت اصحاب ش به نماز و شدت توجه و عنايت‌شان به آن 145](#_Toc441941256)

[به هوش آمدن عمر از بیهوشی‏اش وقتی که به نماز صدا کرده شد 145](#_Toc441941257)

[شب زنده داری عثمان س با یک رکعت و خواندن تمام قرآن در آن رکعت 145](#_Toc441941258)

[ابن عباس و قبول ننمودن ترک نماز برای تداوی چشمش پس از اینکه کور شد 146](#_Toc441941259)

[رغبت عبداللَّه بن مسعود به نماز 147](#_Toc441941260)

[رغبت سالم مولای حذیفه به نماز 148](#_Toc441941261)

[رغبت ابوموسی و ابوهریره ل به نماز 148](#_Toc441941262)

[رغبت و علاقمندی ابوطلحه انصاری و مردی از انصار به نماز 149](#_Toc441941263)

[رغبت ابن‏زبیر و عدی بن حاتم به نماز 150](#_Toc441941264)

[بناى مسجد 150](#_Toc441941265)

[حدیث ابوهریره و طلق‏بن علی درباره بنای مسجد نبوی 150](#_Toc441941266)

[کوشش و تلاش همسر عبداللَّه‏بن‏ابی‏اوفی در بنای مسجد نبوی 151](#_Toc441941267)

[رغبت پیامبر ص بر این که مسجدش چون سایه بان موسی ÷ باشد 151](#_Toc441941268)

[سجده پیامبر ص در آب و گل در مسجدش 152](#_Toc441941269)

[قبول نکردن پیامبر ص که مسجدش بر اساس معماری شام بنیان گذاشته شود 152](#_Toc441941270)

[توسعه مسجد نبوی در زمان عمر و عثمان ب 153](#_Toc441941271)

[خط کشیدن پیامبر ص برای قبیله جهینه در مدینه برای مسجد 154](#_Toc441941272)

[نامه عمر به امیران شهرها تا مسجد بنا نمایند 155](#_Toc441941273)

[تنظيف و پاك نمودن مساجد 155](#_Toc441941274)

[امر پیامبر ص به بنای مساجد در خانه‏ها و پاک نمودن آن‏ها 155](#_Toc441941275)

[پیامبر ص و دیدن زنی در جنت که مسجد را پاک می‏نمود، البته بعد از وفات آن زن 156](#_Toc441941276)

[عمر س و خوشبوی نمودن مسجد نبوی توسط دود مشک 156](#_Toc441941277)

[پياده رفتن به مسجدها 156](#_Toc441941278)

[قصه انصاری که از خانه دورش به‌سوی مسجد شتاب می‏نمود 156](#_Toc441941279)

[نزدیک گام گذاردن پیامبر ص در رفتنش به‌سوی مسجد 157](#_Toc441941280)

[انس‏بن مالک س و نزدیک گذاشتن گام‏ها در سیر به‌سوی مسجد 158](#_Toc441941281)

[شتاب ابن‏مسعود به‌سوی نماز 158](#_Toc441941282)

[نهی پیامبر ص از شتاب به‌سوی نماز 158](#_Toc441941283)

[مساجد چرا بنا شده‏اند و در آن چه مى‏كردند 159](#_Toc441941284)

[انکار اصحاب بر اعرابیی که در مسجد بول نمود و موقف پیامبر ص در مقابلش 159](#_Toc441941285)

[قصه پیامبر ص با آنانی که نشستند و در مسجد ذکر خداوند را می‏نمودند 159](#_Toc441941286)

[قصه پیامبر ص با سه تن و نشستنش نزد اصحاب قرآن 160](#_Toc441941287)

[قول علی س درباره خوانندگان قرآن 160](#_Toc441941288)

[قصه ابوهریره س با اهل بازار 161](#_Toc441941289)

[ستایش عمر س از اهل مجالس در مساجد 162](#_Toc441941290)

[حرکت پیامبر ص از مسجد با یارانش به‌سوی یهود 162](#_Toc441941291)

[پیامبر ص و گذاشتن سعدبن معاذ در مسجد هنگامی که در روز خندق مجروح گردید 162](#_Toc441941292)

[خواب اهل صفه و ابوذر و بعضی اصحاب در مسجد 163](#_Toc441941293)

[پناه بردن پیامبر ص به مسجد در وقت شدت باد و کسوف 165](#_Toc441941294)

[پیامبر ص و جابجا کردن وفد ثقیف در مسجد 165](#_Toc441941295)

[اعمال پیامبر ص و اصحابش در مسجد به غیر از عبادت و ذکر 165](#_Toc441941296)

[چيزهايى را كه پيامبر ص و يارانش در مسجدها بد مى‏بردند 166](#_Toc441941297)

[پیامبر ص و بد دانستن احتباء در مسجد 166](#_Toc441941298)

[بد دانستن پیامبر ص از داخل شدن کسی در مسجد که سیر یا پیاز خورده باشد 167](#_Toc441941299)

[پیامبر ص و بد دانستن بلغم انداختن در مسجد 167](#_Toc441941300)

[بد دانستن پیامبر ص و اصحابش از برهنه نمودن شمشیر در مسجد 168](#_Toc441941301)

[کراهیت و بد دانستن پیامبر ص و یارانش از تلاش و طلب گمشده در مسجد 169](#_Toc441941302)

[عمر س و بد دانستن بلند نمودن صدای آواز و فریاد و بلند خواندن شعر در مسجد 169](#_Toc441941303)

[ابن مسعود س و بد دانستن پشت گردانیدن به قبله مسجد 170](#_Toc441941304)

[حابس طائی و بد دانستن نماز گزاردن در قسمت مقدم مسجد در وقت سحر 170](#_Toc441941305)

[ابن مسعود و بد دانستن نماز در عقب هر ستون در مسجد 171](#_Toc441941306)

[اهتمام و توجه پيامبر ص و اصحابش به اذان 171](#_Toc441941307)

[پیامبر ص و نپذیرفتن ناقوس و بوق جهت اعلام برای نماز قبل از رهنمون شدن به اذان 171](#_Toc441941308)

[صدا نمودن: الصلاه جامعه در زمان رسول خدا ص قبل از رهنمون شدن به اذان 172](#_Toc441941309)

[اذان سعد قرظ برای پیامبر ص در قبا 173](#_Toc441941310)

[اقوال بعضی اصحاب درباره اذان و مؤذنین 173](#_Toc441941311)

[قول ابن عمر برای مردی که در اذانش خوش آوازی می‏نمود و بر آن اجر می‏گرفت 175](#_Toc441941312)

[دستور پیامبر ص و ابوبکر به جنگ با قبایلی که اذان در آن‏ها شنیده نمی‏شود 175](#_Toc441941313)

[انتظار پیامبر ص و اصحابش برای نماز روش پیامبر ص در این باره 176](#_Toc441941314)

[اصحاب و انتظار نماز تا اینکه نصف شب گذشت 176](#_Toc441941315)

[قول پیامبر ص برای کسی که بعد از مغرب و بعد از ظهر نشست و انتظار نماز دوم را می‏کشید 176](#_Toc441941316)

[قول پیامبر ص برای کسی که انتظار نماز عشاء را تا نصف شب کشیده است 177](#_Toc441941317)

[ترغیب پیامبر ص به انتظار نماز 178](#_Toc441941318)

[قول ابوهریره درباره آمادگی در زمان پیامبر ص 178](#_Toc441941319)

[قول انس درباره نزول این آیت: تتجافی جنوبهم عن المضاجع 179](#_Toc441941320)

[تأكيد بر جماعت و اهتمام و توجه به آن 179](#_Toc441941321)

[توجه پيامبر ص به جماعت و اجازه ندادنش براى كور به ترك آن 179](#_Toc441941322)

[قول عبداللَّه بن مسعود و معاذ بن جبل درباره جماعت 180](#_Toc441941323)

[بدگمانی اصحاب در مورد کسی که جماعت را در فجر و عشاء ترک می‏نمود 181](#_Toc441941324)

[قول عمر درباره کسی که قیام لیل از جماعت فجر او را باز داشت 181](#_Toc441941325)

[قول ابو دراء درباره جماعت و عملکرد ابن عمر وقتی نماز عشاء به جماعت از دستش رفت 182](#_Toc441941326)

[بیرون شدن حارث بن حسان برای نماز فجر در شب عروسی اش و قولش به کسی که عتابش نمود 182](#_Toc441941327)

[برابر نمودن و ترتیب صف‌ها توجه و اهتمام پیامبر ص به برابر نمودن صف‏های اصحابش در نماز 183](#_Toc441941328)

[دستور عمر، عثمان و علی ش به برابر نمودن صف‏ها قبل از تکبیر 184](#_Toc441941329)

[قول ابن مسعود درباره برابر نمودن صف ها 185](#_Toc441941330)

[قول پیامبر ص و قول ابن عباس درباره صف اول 185](#_Toc441941331)

[قول پیامبر ص: در صف اول جز مهاجرین و انصار کسی نایستد 186](#_Toc441941332)

[مشغول شدن امام به كارها و حوائج مسلمانان بعد از اقامت 186](#_Toc441941333)

[مشغولیت پیامبر ص به این کار 186](#_Toc441941334)

[مشغولیت عمر و عثمان ل به این کار 187](#_Toc441941335)

[امامت و اقتداء در زمان پيامبر ص و اصحابش ش 187](#_Toc441941336)

[قول ابوسفیان در اطاعت اصحاب از پیامبر ص وقتی که آنان را دید نماز می‏گزارند 188](#_Toc441941337)

[نماز مسلمانان در عقب ابوبکر به امر پیامبر ص 189](#_Toc441941338)

[قول عمر و علی ل درباره امامت ابوبکر س 190](#_Toc441941339)

[قول سلمان فارسی س درباره امامت عرب 191](#_Toc441941340)

[اقتدای اصحاب ش به غلامان 191](#_Toc441941341)

[نماز ابن مسعود در عقب ابو موسی ل در خانه‏اش 192](#_Toc441941342)

[نماز فرات بن حیان در مسجدش عقب حنظله بن ربیع نظر به امر پیامبر ص به آن 192](#_Toc441941343)

[امیر مکه و جانشین ساختن ابن ابزی برای ادای نماز به مردم و ستایش عمر س از عملکردش 193](#_Toc441941344)

[مسور و عقب کشیدن امامی که کلامش به درستی فهمیده نمی‏شد و رضایت عمر س به آن 193](#_Toc441941345)

[قول طلحه بن عبیداللَّه برای جماعتی که برای‌شان نماز داد: آیا از نمازم راضی شدید 194](#_Toc441941346)

[مخالفت انس با عمر بن عبدالعزیز و مخالفت ابو ایوب با مروان در نماز 194](#_Toc441941347)

[قول ابو هریره، انس وعدی درباره نماز صحابه در عقب پیامبر ص 195](#_Toc441941348)

[گريه پيامبر ص و اصحابش در نماز 196](#_Toc441941349)

[گریه پیامبر ص در نماز 196](#_Toc441941350)

[گریه عمر س در نماز 197](#_Toc441941351)

[خشوع و خضوع در نماز 197](#_Toc441941352)

[خشوع ابوبکر و عبداللَّه بن زبیر ب 197](#_Toc441941353)

[خشوع ابن عمر و ابن مسعود ب در نماز 198](#_Toc441941354)

[بانگ ابوبکر س بر همسرش ام رومان به سبب حرکتش در نماز 198](#_Toc441941355)

[اهتمام و توجه پيامبر ص به سنت‏هاى مؤكد 199](#_Toc441941356)

[قول عایشه ل درباره سنت‏های پیامبر ص 199](#_Toc441941357)

[شدت اهتمام و توجه پیامبر ص به دو رکعت قبل از نماز صبح 199](#_Toc441941358)

[شدت توجه و اهتمام پیامبر ص به چهار رکهت نماز قبل از فریضه ظهر 200](#_Toc441941359)

[نماز پیامبر ص قبل از عصر و بعد از مغرب 201](#_Toc441941360)

[اهتمام و توجه اصحاب پيامبر ص به سنت‏هاى مؤكد 202](#_Toc441941361)

[اهتمام و توجه عمر س به سنت قبل از صبح و قبل از ظهر 202](#_Toc441941362)

[اهتمام و توجه علی و ابن مسعود ب به سنت قبل از ظهر 202](#_Toc441941363)

[اهتمام و توجه براء وابن عمر به سنت قبل از ظهر 203](#_Toc441941364)

[اهتمام و توجه علی س به سنت قبل از عصر و توجه وی وابن عمر به سنت بین مغرب و عشاء 203](#_Toc441941365)

[اهتمام و توجه پيامبر ص و اصحابش به نماز تهجد 204](#_Toc441941366)

[قول عایشه درباره توجه پیامبر ص به قیام لیل 204](#_Toc441941367)

[قول جابر درباره فرضیت قیام لیل و باز نزول رخصت 204](#_Toc441941368)

[سوال سعید بن هشام از عایشه درباره وتر پیامبر ص و پاسخش 205](#_Toc441941369)

[قول ابن عباس درباره وتر اصحاب هنگامی که سوره مزمل نازل شد 206](#_Toc441941370)

[تهجد ابوبکر و عمر ب 207](#_Toc441941371)

[تهجد عبداللَّه بن عمر ب 207](#_Toc441941372)

[تهجد ابن مسعود و سلمان ب 208](#_Toc441941373)

[اهتمام و توجه پيامبر ص و يارانش به نوافل در ميان طلوع آفتاب و زوال آن 209](#_Toc441941374)

[حدیث ام هانی و عایشه درباره نماز چاشت پیامبر ص 209](#_Toc441941375)

[حدیث انس و عبداللَّه بن ابی اوفی درباره نماز چاشت پیامبر ص 209](#_Toc441941376)

[حدیث ابن عباس از ام‏هانی درباره نماز چاشت پیامبر ص 210](#_Toc441941377)

[تشویق و ترغیب پیامبر ص به نماز اشراق و بیان نمودن فضیلت آن 210](#_Toc441941378)

[نماز اشراق علی، ابن عباس و سعد ش 211](#_Toc441941379)

[اهتمام و توجه به نفل‏ها در میان ظهر و عصر 211](#_Toc441941380)

[نماز ابن مسعود و ابن عباس در میان مغرب و عشاء 212](#_Toc441941381)

[اهتمام و توجه به نفل‏ها در وقت داخل شدن به منزل و بیرون شدن از آن 213](#_Toc441941382)

[نماز تراویح ترغیب پیامبر ص به نماز تراویح 213](#_Toc441941383)

[ابی بن کعب و امامت تراویح برای مردم در زمان پیامبر ص و در زمان عمر س 213](#_Toc441941384)

[عمر و روشن نمودن مساجد تا در آن‌ها تراویح خوانده شود و دعای علی به این سبب برایش 214](#_Toc441941385)

[ابی، تمیم داری و سلیمان بن حثمه و امامت مردم در تراویح 215](#_Toc441941386)

[ابی و امامت نمودن به زنانش در نماز تراویح در خانه اش 215](#_Toc441941387)

[نماز توبه 216](#_Toc441941388)

[نماز حاجت 216](#_Toc441941389)

[نماز انس س به خاطر حاجت و برطرف شدن حاجتش 216](#_Toc441941390)

[نماز پیامبر ص به خاطر شفای علی و شفای علی به آن 216](#_Toc441941391)

[قبول شدن دعای صحابی جلیل القدر ابومعلق وقتی که دزدی خواست او را به قتل برساند 217](#_Toc441941392)

[باب سيزدهم: رغبت و علاقمندى اصحاب به علم و ترغيب‏شان به آن 219](#_Toc441941393)

[ترغيب پيامبر ص به علم 219](#_Toc441941394)

[خوش آمد گویی پیامبر ص به صفوان بن عسال که به طلب علم آمده بود 219](#_Toc441941395)

[آمدن قبیصه نزد پیامبر ص برای طلب علم و قول پیامبر ص برایش 220](#_Toc441941396)

[خبر پیامبر ص که طلب علم گناهان را از بین می‏برد 220](#_Toc441941397)

[قول پیامبر ص درباره فضیلت عالم بر عابد 221](#_Toc441941398)

[ترغیب پیامبر ص به طلب علم 221](#_Toc441941399)

[قول پیامبر ص برای مرد پیشه‌گری که از برادرش که طلب علم می‏نمود شکایت کرد 222](#_Toc441941400)

[ترغيب اصحاب پيامبر ص به علم 222](#_Toc441941401)

[ترغیب علی به علم و حدیث کمیل بن زیاد از وی در این باره 222](#_Toc441941402)

[ترغیب معاذ بن جبل س به علم 224](#_Toc441941403)

[ترغیب عبداللَّه بن مسعود س به علم 225](#_Toc441941404)

[ترغیب ابو درداء س به علم 226](#_Toc441941405)

[ترغیب ابوذر و ابوهریره ل به علم 227](#_Toc441941406)

[ترغیب ابن عباس س به علم 228](#_Toc441941407)

[ترغیب صفوان بن عسال س به علم 228](#_Toc441941408)

[رغبت و علاقمندى اصحاب پيامبر ص به علم 229](#_Toc441941409)

[قول معاذ س هنگام وفاتش درباره علاقمندی‏اش به علم 229](#_Toc441941410)

[رغبت و علاقمندی ابو درداء س به علم 229](#_Toc441941411)

[رغبت و علاقمندی ابن عباس ل به طلب علم 229](#_Toc441941412)

[رغبت و علاقمندى ابوهریره س به علم 230](#_Toc441941413)

[حقيقت علم و آنچه مطلقاً بر آن اسم علم اطلاق مى‏شود 232](#_Toc441941414)

[آنچه از پیامبر ص درباره حقیقت علم روایت شده است 232](#_Toc441941415)

[قول ابن عمر و ابن عباس ش درباره حقیقت علم 233](#_Toc441941416)

[انكار و تشديد بر كسى كه به علم ديگرى غير آنچه پيامبر ص آورده اشتغال ورزد 234](#_Toc441941417)

[انکار و ناخوشایندی پیامبر ص بر قومی که این عمل را نمودند 234](#_Toc441941418)

[انکار عمر س به کسى که کتاب دانيال را نوشته بود و قصه‏اش در اين باره با پيامبر ص 235](#_Toc441941419)

[روایت جابر درباره انکار پیامبر ص بر عمر به سبب رونویسی بعضی چیزها از تورات 236](#_Toc441941420)

[انکار عمر س بر مردی که به او گفت: کتابی به دست آورده‏ام که در آن سخن شگفت آور است 237](#_Toc441941421)

[انکار ابن مسعود و ابن عباس ش از سئوال نمودن اهل کتاب 238](#_Toc441941422)

[تأثيرپذيرى از علم خداوند تعالى و پيامبرش ص 239](#_Toc441941423)

[تأثیرپذیری ابوهریره و معاویه از حدیث پیامبر ص 239](#_Toc441941424)

[گریه ابن عمر به خاطر شنیدن حدیثی از ابن عمر و از پیامبر ص 241](#_Toc441941425)

[گریه ابن رواحه و حسان وقتی که این آیه نازل شد: والشعراء یتبعهم الغاوون 241](#_Toc441941426)

[گریه اهل یمن هنگامی که قرآن را در زمان ابوبکر س شنیدند 242](#_Toc441941427)

[تهدید بر عالمی که آموزش نمی‏دهد و بر جاهلی که نمی‏آموزد 242](#_Toc441941428)

[كسى كه اراده علم و ايمان را نمايد خداوند به او مى‏دهد 243](#_Toc441941429)

[اقوال معاذ س در این باره برای کسی که هنگام مرگش بر وی گریست 243](#_Toc441941430)

[آموختن ايمان، علم و عمل با هم 245](#_Toc441941431)

[اقوال ابن عمر، جندب بن عبداللَّه و علی ش در این باره 245](#_Toc441941432)

[چگونه اصحاب آیات را می‏آموختند و تا آموختن عمل به آن از آن‏ها پیش نمی‏رفتند 246](#_Toc441941433)

[فرا گرفتن علم به اندازه‏اى كه انسان در امور دين خود به آن محتاج است 247](#_Toc441941434)

[قول سلمان س برای مرد عبسی در این باره 247](#_Toc441941435)

[قول ابن عمر ل برای مردی که برایش نامه نوشت و او را از علم پرسید 247](#_Toc441941436)

[تعليم دين، اسلام و فرائض 247](#_Toc441941437)

[پیامبر ص و تعلیم دادن دین به ابو رفاعه 247](#_Toc441941438)

[پیامبر ص و تعلیم دین برای اعرابی، فروه بن مسیک و وفد بهراء 248](#_Toc441941439)

[ابوبکر و عمر ب و تعلیم دین 249](#_Toc441941440)

[تعليم نماز 250](#_Toc441941441)

[پیامبر ص و تعلیم نماز به یارانش 250](#_Toc441941442)

[پیامبر ص، ابوبکر، عمر و ابن مسعود ش و تعلیم تشهد 250](#_Toc441941443)

[حذیفه و تعلیم نماز به کسی که آن را درست ادا نمی‏نمود 251](#_Toc441941444)

[تعليم اذكار و دعاها 252](#_Toc441941445)

[پیامبر ص و تعلیم اذکار و دعاها برای علی س 252](#_Toc441941446)

[علی و تعلیم اذکار و دعاها به عبداللَّه بن جعفر ش 252](#_Toc441941447)

[پیامبر ص و تعلیم بعضی اذکار و دعاها به بعضی اصحابش 253](#_Toc441941448)

[علی و تعلیم درود بر پیامبر ص 254](#_Toc441941449)

[تعليم مهمانان تازه وارد به مدينه طيبه 256](#_Toc441941450)

[دستور پیامبر ص به یارانش در مورد تعلیم وفد عبدالقیس 256](#_Toc441941451)

[فرا گرفتن علم در سفر 258](#_Toc441941452)

[پیامبر ص و تعلیم امور دین در سفرش در حجة الوداع 258](#_Toc441941453)

[قصه جابر غاضری در مورد طلب علم در سفر پیامبر ص 259](#_Toc441941454)

[تفسیر ابن جریر درباره این قول خداوند تعالی: و ما کان المؤمنون لینفروا کافه 260](#_Toc441941455)

[جمع نمودن بين جهاد و علم 260](#_Toc441941456)

[قول ابوسعید س در مورد اینکه اصحاب هم جنگ می‏نمودند و هم علم می‏آموختند 261](#_Toc441941457)

[جمع نمودن بين كسب و علم 261](#_Toc441941458)

[حدیث انس س درباره جمع نمودن اصحاب بین کسب و علم 261](#_Toc441941459)

[نوبت گذاشتن عمر س و همسایه انصاری‌اش در طلب علم 262](#_Toc441941460)

[قول براء: همه ما از پیامبر خدا ص حدیث نشنیده‏ایم 263](#_Toc441941461)

[قول طلحه بن عبیداللَّه: ما در دو طرف روز نزد پیامبر خدا ص می‏آمدیم 263](#_Toc441941462)

[آموختن دین قبل از کسب 264](#_Toc441941463)

[آموزش دادن شخص خانواده‏اش را 264](#_Toc441941464)

[قول علی در تفسیر این آیه: قوا أنفسکم و أهلیکم ناراً 264](#_Toc441941465)

[دستور پیامبر ص در مورد تعلیم خانواده 264](#_Toc441941466)

[آموختن زبان دشمنان وغیره براى ضرورت دينى 265](#_Toc441941467)

[دستور پیامبر ص به زید در مورد آموختن زبان یهود 265](#_Toc441941468)

[ابن زبیر و فهمیدن زبان غلام هایش 266](#_Toc441941469)

[دستور عمر س در مورد آموختن علم نجوم و نسب‌ها 266](#_Toc441941470)

[دستور علی به ابو الأسود دؤلی جهت گذاشتن قاعده رفع و نصب و جر برای قرآن 266](#_Toc441941471)

[امام و گذاشتن مردی از اصحابش برای تعلیم 267](#_Toc441941472)

[آيا امام مردى از اصحابش را از بيرون شدن در راه خدا به سبب علم باز مى‏دارد؟ 267](#_Toc441941473)

[عمر س ونگه داشتن زید بن ثابت در مدینه برای تعلیم مردم 267](#_Toc441941474)

[تعلیم زید به مردم در خلافت عثمان، و قول عمر در بیرون شدن معاذ به‌سوی شام 267](#_Toc441941475)

[فرستادن اصحاب به‌سوی شهرها و سرزمين‌ها براى تعليم 268](#_Toc441941476)

[پیامبر ص و روان نمودن جماعتی از اصحابش به‌سوی عضل وقاره 268](#_Toc441941477)

[پیامبر ص و فرستادن علی و ابوعبیده به‌سوی یمن 268](#_Toc441941478)

[پیامبر ص و فرستادن عمر و بن حزم، ابو موسی و معاذ به‌سوی یمن 269](#_Toc441941479)

[پیامبر ص و فرستادن عمار به‌سوی قبیله‏ای از قیس 270](#_Toc441941480)

[عمر و فرستادن عمار و ابن مسعود به‌سوی کوفه و فرستادن عمران به‌سوی بصره 270](#_Toc441941481)

[عمر و فرستادن معاذ، عباده و ابو درداء به‌سوی شام 271](#_Toc441941482)

[سفر در طلب علم 272](#_Toc441941483)

[سفر جابر به‌سوی شام و مصر تا دو حدیثی را که از پیامبر ص بود بشنود 272](#_Toc441941484)

[سفر ابو ایوب به مصر تا حدیثی را از عقبه بن عامر بشنود 274](#_Toc441941485)

[سفر عقبه بن عامر به‌سوی مسلمه بن مخلد و سفر صحابیی دیگری به‌سوی فضاله بن عبید 275](#_Toc441941486)

[سفر عبیداللَّه بن عدی به‌سوی علی و قول ابن مسعود درباره سفر در طلب علم 276](#_Toc441941487)

[گرفتن علم از اهل آن و از اشخاص معتمد، و چگونگى حال علم وقتى كه نزد غير اهلش باشد 276](#_Toc441941488)

[پیامبر ص و روان نمودن ابوثعلبه نزد ابوعبیده تا از وی بیاموزد و ستایشش از وی 276](#_Toc441941489)

[خبر دادن پیامبر ص که از علائم قیامت طلب نمودن علم از نزد غیر اهلش است 277](#_Toc441941490)

[اقوال عمر و ابن مسعود درباره گرفتن علم از بزرگان 277](#_Toc441941491)

[زنهار و ترسانیدن معاویه و عمر ل از گرفتن علم از غیر اهل آن 278](#_Toc441941492)

[وصیت عقبه بن عامر برای اولادش تا حدیث را جز از ثقه قبول نکنند 278](#_Toc441941493)

[خطبه عمر س در جابیه درباره گرفتن علم از علمای اصحاب 279](#_Toc441941494)

[خوش آمد گويى و بشارت دادن براى طالب علم 279](#_Toc441941495)

[خوش آمد گویی پیامبر ص برای صفوان بن عسال مرادی 279](#_Toc441941496)

[خوش آمد گویی ابوسعید خدری س برای طالب علم 279](#_Toc441941497)

[خوش آمد گویی ابو هریره س به طلاب علم 281](#_Toc441941498)

[تبسم ابودرداء در حدیث بیان نمودنش برای مردم 281](#_Toc441941499)

[مجالس تعليم و همنشينى علما 281](#_Toc441941500)

[ترغیب پیامبر ص به مجالس علم و نشستن اصحابش به شکل حلقه‏ای در اطرافش 281](#_Toc441941501)

[مجالس اصحاب بعد از نماز صبح 282](#_Toc441941502)

[نشستن پیامبر ص در مجلسی که مشتمل بر فقرای اصحابش بود 282](#_Toc441941503)

[پیامبر ص و ترجیح دادن نشستن در مجلس علم بر نشستن در مجلس ذکر 283](#_Toc441941504)

[نشستن ابو موسی و عمر ل یک شب در مجلس علم 283](#_Toc441941505)

[قصه جندب بجلی با ابی کعب در طلب علم 283](#_Toc441941506)

[حدیث بیان نمودن عمران بن حصین در مسجد بصره 285](#_Toc441941507)

[تجمع مردم بر دروازه ابن عباس و یاد دادن همه مسائل علم به آنان 285](#_Toc441941508)

[ستایش ابن مسعود از مجالس علم 286](#_Toc441941509)

[قول ابو جحیفه و ابو درداء در این باره 286](#_Toc441941510)

[احترام و تعظيم مجلس علم 286](#_Toc441941511)

[خشم سهل بن سعد ساعدی بر کسی که در مجلس وی به چیز دیگری خود را مشغول گردانید 286](#_Toc441941512)

[آداب علما و طلاب 287](#_Toc441941513)

[نیکویی منطق و صحبت پیامبر ص با جوانی که از وی خواست به وی اجازه زنابدهد 287](#_Toc441941514)

[سه بار حرف زدن پیامبر ص تا از وی دانسته شود 288](#_Toc441941515)

[دستور عایشه س برای ابن ابی السائب به التزام سه امر در تعلیمش 288](#_Toc441941516)

[ادب ابن مسعود در تعلیم 288](#_Toc441941517)

[وصف علی س از فقیه حقیقی 289](#_Toc441941518)

[قول پیامبر ص برای معاذ و ابوموسی وقتی که ایشان را به‌سوی یمن اعزام داشت 289](#_Toc441941519)

[قول ابوسعید درباره مجالس اصحاب و قول ابن عمر درباره عالم حق 290](#_Toc441941520)

[قول عمر س درباره آداب عالم 290](#_Toc441941521)

[قول علی س درباره آداب متعلم 290](#_Toc441941522)

[ادب ثابت بنانی با استادش انس 291](#_Toc441941523)

[ادب ابن عباس با عمر ش و هیبتش از وی 291](#_Toc441941524)

[هیبت سعید بن مسیب از سعد بن ابی وقاص ش 291](#_Toc441941525)

[قول جبیر بن مطعم در سوالی: من نمی‏دانم 292](#_Toc441941526)

[ادب ابن عمر ل در تعلیمش 292](#_Toc441941527)

[اقوال ابن مسعود، علی و ابن عباس درباره قول عالم: نمی‏دانم 293](#_Toc441941528)

[ادب عمر، علی و عثمان ش در تعلیم 294](#_Toc441941529)

[حاضر نشدن يك نفر در مجلس علم براى اين كه جماعتى علم حاصل كنند 294](#_Toc441941530)

[قصه عقبه بن عامر با قومش هنگامی که نزد پیامبر ص آمدند 295](#_Toc441941531)

[قصه عثمان بن ابی العاص همراه قومش هنگامی که نزد پیامبر ص آمدند 295](#_Toc441941532)

[فراگيرى و تكرار علم، سوال‌هايى كه لازم است و سوال‌هايى كه لازم نيست 296](#_Toc441941533)

[اصحاب و تکرار علم در مجلس پیامبر ص و سوال‏هایشان از وی 296](#_Toc441941534)

[قول فضاله بن عبید برای یارانش در این باره 297](#_Toc441941535)

[سخنان ابوسعید، علی، ابن مسعود و ابن عباس ش درباره تکرار علم 297](#_Toc441941536)

[عمر و پرسیدن سه مسئله از علی و خوشحالیش به پاسخ وی 298](#_Toc441941537)

[سئوال عمر س از ابن عباس ل در مورد اختلاف این امت 299](#_Toc441941538)

[سئوال عمر س از اصحابش درباره معنای آیه‏ای و تعجب او از جواب ابن عباس 299](#_Toc441941539)

[سئوال عمر س از ابن عباس ب درباره آنچه از سوره نصر او را به دشواری افکنده بود 300](#_Toc441941540)

[مذاکره و گفت و شنود عمر و ابن عباس ب درباره آیه‏ای و در مورد علی س 301](#_Toc441941541)

[سئوال ابن عمر از عایشه در مورد حدیثی که ابوهریره آن را درباره جنازه‏ها روایت می‏کرد 302](#_Toc441941542)

[قول ابن عباس درباره قلت و کمی سئوال‏های اصحاب از پیامبر ص 303](#_Toc441941543)

[سئوال زنان انصار از دین و سئوال ام سلمه از پیامبر ص درباره احتلام 304](#_Toc441941544)

[آن چه از کثرت سئوال ناشی می‏شد، و انکار ابن مسعود در آن مورد 305](#_Toc441941545)

[انکار اصحاب از سئوال درباره آنچه واقع نشده 305](#_Toc441941546)

[آموختن قرآن و تعليم و قرائت آن براى قوم 306](#_Toc441941547)

[پیامبر ص و ترغیب مردی به آموختن قرآن که از خریدن و فایده نمودن خود برایش حکایت کرد 306](#_Toc441941548)

[پیامبر ص و تعلیم دادن فضیلت سوره فاتحه برای ابی بن کعب 306](#_Toc441941549)

[پیامبر ص و تعلیم اهل صفه 307](#_Toc441941550)

[ابوموسی و قرائت قرآن برای قومی و گوش دادن پیامبر ص برایش 307](#_Toc441941551)

[ابوموسی و تعلیم قرآن در جامع بصره 308](#_Toc441941552)

[علی و حفظ قرآن بعد از وفات پیامبر ص 308](#_Toc441941553)

[ابن عمر و فراگیری سوره بقره در چهار سال 309](#_Toc441941554)

[سلمان و قرائت سوره یوسف در مسجد مدائن 309](#_Toc441941555)

[ابن مسعود و تعلیم قرآن و ترغیبش به آن برگردد و قرآن بیاموزد 309](#_Toc441941556)

[دستور عمر س برای مردی که از نزد دروازه‏اش برگردد و قرآن بیاموزد 310](#_Toc441941557)

[چه اندازه‏ای از قرآن برای هر مسلمان لازم است که فراگیرد 310](#_Toc441941558)

[کسی که قرآن برایش مشقت آورد و گران تمام شود چه بکند 310](#_Toc441941559)

[ترجیح اشتغال به قرآن 311](#_Toc441941560)

[سختگيرى بر كسى كه از متشابه قرآن سئوال نمايد 312](#_Toc441941561)

[سزا دیدن شبیغ از طرف عمر به خاطر سئوالش از متشابه قرآن 312](#_Toc441941562)

[آنچه میان عمر و مردمانی که از مصر آمده بودند در این باره اتفاق افتاد 313](#_Toc441941563)

[كراهيت گرفتن مزد بر تعليم قرآن و آموختن آن 314](#_Toc441941564)

[قول پیامبر ص برای عباده و ابی در این باره 314](#_Toc441941565)

[قول پیامبر ص برای عوف بن مالک و برای مردی از یارانش در این باره 315](#_Toc441941566)

[عمر و بد دیدن گرفتن اجر بر قرآن 316](#_Toc441941567)

[خوف اختلاف هنگام ظاهر شدن قرآن در ميان مردم 316](#_Toc441941568)

[ترس و خوف ابن عباس و قصه‏اش با عمر در این باره 316](#_Toc441941569)

[قصه دیگری از ابن عباس در مورد خوفش از این امر 317](#_Toc441941570)

[نصيحت‏ها و مواعظ اصحاب پيامبر ص براى قاريان قرآن 318](#_Toc441941571)

[اندرز و موعظه عمربن الخطاب س 318](#_Toc441941572)

[اندرز و موعظه ابوموسی اشعری س 319](#_Toc441941573)

[اندرز و موعظه عبداللَّه بن مسعود س 320](#_Toc441941574)

[اشتغال به احاديث رسول خدا ص و آنچه براى مشغول به آن لازم است 322](#_Toc441941575)

[سئوال اعرابی از پیامبر ص درباره قیامت، در حالی که پیامبر ص صحبت می‏نمود 322](#_Toc441941576)

[وابصه و تبلیغ حدیث پیامبر ص در راستای عمل نمودن به امر پیامبر ص در خطبه حجه الوداع 322](#_Toc441941577)

[دستور ابوامامه به یارانش تا از وی برسانند 323](#_Toc441941578)

[دعای پیامبر ص برای کسانی که احادیثش را روایت می‏کنند و به مردم می‏آموزند 323](#_Toc441941579)

[حدیث بیان نمودن ابوهریره در مسجد نبوی قبل از نماز جمعه 324](#_Toc441941580)

[خودداری عمر، عثمان و علی ش از روایت حدیث 324](#_Toc441941581)

[خوف و خودداری ابن مسعود س از روایت حدیث 325](#_Toc441941582)

[قول ابودرداء، انس و ابن عمر ش در روایت حدیث شان: مثل این یا شبه این 325](#_Toc441941583)

[اعتماد عمران بن حصین در حفظ حدیث و روایتش 326](#_Toc441941584)

[ترس و هراس صهیب از اینکه بگوید: رسول خدا ص گفت 327](#_Toc441941585)

[واثله بن اسقع و روایت نمودن احادیث به معنی 327](#_Toc441941586)

[انکار عمر س بر کسی از اصحاب که زیاد حدیث روایت می‏نمود 327](#_Toc441941587)

[خودداری زید بن ارقم از روایت حدیث هنگامی که مسن گردید 328](#_Toc441941588)

[اعتنا به عمل زيادتر از اعتنا به علم 328](#_Toc441941589)

[قول معاذ، ابودرداء و انس ش در این باره 328](#_Toc441941590)

[قول پیامبر ص برای مردی در این باره و قول عمر س 329](#_Toc441941591)

[اقوال علی س در این باره 329](#_Toc441941592)

[ترغیب ابن مسعود به جمع نمودن علم و عمل 330](#_Toc441941593)

[خوف ابودرداء از اینکه روز قیامت به او گفته شود: در آنچه آموختی چه عمل نمودی؟ 330](#_Toc441941594)

[ترغیب معاذ و انس به جمع نمودن میان علم و عمل 331](#_Toc441941595)

[پيروى سنت، اقتداى سلف و انكار بر بدعت 332](#_Toc441941596)

[ترغیب ابی بن کعب س در این باره 332](#_Toc441941597)

[ترغیب عمر و ابن مسعود ب در این باره 332](#_Toc441941598)

[ترغیب عمران بن حصین ب در این باره 333](#_Toc441941599)

[ترغیب ابن مسعود س در مورد پیروی از اصحاب پیامبر ص 333](#_Toc441941600)

[حذیفه و ترغیب قاریان در مورد اتخاذ روش کسانی که قبل از ایشان بودند 334](#_Toc441941601)

[قول سعد بن ابی وقاص به پسرش: ما امامانی هستیم که به ما اقتدا می‏شود 334](#_Toc441941602)

[قول ابن مسعود: پیروی کنید و بدعت ایجاد ننمایید، و قولش درباره حب ابوبکر و عمر ب 334](#_Toc441941603)

[نهی علی س از اقتدا به اشخاص 335](#_Toc441941604)

[انکار ابن مسعود بر گروهی که خلاف نموده و در ذکر تغییرات آوردند 335](#_Toc441941605)

[قول ابن زبیر به پسرش هنگامی که با گروهی نشست که خدا را یاد می‏نمودند و می‏لرزیدند 337](#_Toc441941606)

[انکار صله بن حارث و ابن مسعود بر کسی که در مسجد ایستاده قصه نماید 337](#_Toc441941607)

[احتراز و خوددارى از پيروى رأى بدون اصل 338](#_Toc441941608)

[سخنان عمر س در این باره 338](#_Toc441941609)

[قول ابن مسعود و ابن عباس ب در این باره 339](#_Toc441941610)

[اجتهاد اصحاب پيامبر ص 340](#_Toc441941611)

[قول معاذ برای پیامبر ص: به رأی خود اجتهاد می‏کنم، و کوتاهی نمی‏کنم 340](#_Toc441941612)

[هیبت و ترس ابوبکر و عمر ب در آنچه نمی‏دانستند 340](#_Toc441941613)

[نامه عمر س برای شریح در این باره 341](#_Toc441941614)

[قول ابن مسعود س درباره اجتهاد به رأی 341](#_Toc441941615)

[اجتهاد ابن عباس و ابی ب 341](#_Toc441941616)

[احتياط در فتوا و چه كسى از اصحاب فتوا مى‏داد 342](#_Toc441941617)

[قول عبدالرحمن بن ابی لیلی درباره احتیاط اصحاب در فتوا 342](#_Toc441941618)

[قول ابن مسعود، حذیفه و عمر درباره احتیاط در فتوی 342](#_Toc441941619)

[احتیاط زیدبن ارقم و براء در ارائه پاسخ به سئوال و فعلی از این قبیل 343](#_Toc441941620)

[فتوای ابوبکر، عمر، عثمان علی و عبدالرحمن ش برای مردم در زمان پیامبر ص 343](#_Toc441941621)

[قول ابوموسی درباره ابن مسعود: وقتی این عالم بزرگ در میان‌تان هست از من مپرسید 344](#_Toc441941622)

[چه کسی برای مردم در زمان پیامبر ص و خلفای راشدین فتوا می‏داد 344](#_Toc441941623)

[علوم اصحاب النبی ش قول ابوذر درباره وسعت علم اصحاب 345](#_Toc441941624)

[قول عمروبن عاص درباره آنچه از پیامبر ص فرا گرفت، و قول عایشه درباره علم ابوبکر صدیق 345](#_Toc441941625)

[قول ابن مسعود و حذیفه درباره علم عمر 346](#_Toc441941626)

[قول پیامبر ص درباره علی: وی از همه اصحابم زیادتر علم دارد، و قول علی درباره علمش به قرآن 347](#_Toc441941627)

[علم عبداللَّه بن مسعود 347](#_Toc441941628)

[قول علی درباره علم ابن مسعود، ابوموسی، عمار، حذیفه، سلمان و درباره علم خودش 348](#_Toc441941629)

[قول ابن مسعود درباره معاذ بن جبل 349](#_Toc441941630)

[اقوال مسروق درباره علم صحابه 349](#_Toc441941631)

[علم عبداللَّه بن عباس 350](#_Toc441941632)

[آنچه هنگام مرگ ابن عباس گفته شد 352](#_Toc441941633)

[علم ابن عمر، عباده، شدادبن اوس و ابوسعید 352](#_Toc441941634)

[علم ابوهریره س 353](#_Toc441941635)

[علم ام المؤمنین عایشه ب 353](#_Toc441941636)

[علمای ربانی و علمای سوء قول ابن مسعود به یارانش در این باره 354](#_Toc441941637)

[قول ابن عباس درباره علمای ربانی 355](#_Toc441941638)

[اقوال ابن مسعود و ابن عباس درباره علمای سوء 356](#_Toc441941639)

[اقوال ابوذر، کعب و علی در مورد طلب علم برای دنیا 356](#_Toc441941640)

[هراس عمر در قبال امت از علمای سوء 357](#_Toc441941641)

[هشدار حذیفه و ابن مسعود به علما درمورد دروازه‏های امیران 358](#_Toc441941642)

[رفتن علم و فراموش شدنش قول پیامبر ص: «این وقتی است که علم برداشته می‏شود» و معنای آن 358](#_Toc441941643)

[قول ابن مسعود و ابن عباس درباره رفتن علم و قول ابن عباس وقتی که زید در گذشت 359](#_Toc441941644)

[تبليغ علم اگرچه به آن عمل نشود و پناه جستن از علمى كه نفع نمى‏رساند 360](#_Toc441941645)

[قول حذیفه درباره تبلیغ علم 360](#_Toc441941646)

[پناه جستن پیامبر ص از علمی که نفع نمی‏رساند 360](#_Toc441941647)

[باب چهاردهم: رغبت اصحاب به ذكر و ترغيب‌شان به آن 361](#_Toc441941648)

[باب رغبت اصحاب به ذكر و ترغيب‏شان به آن 361](#_Toc441941649)

[ترغیب پیامبر ص به ذکر خداوند تبارک و تعالی: قول پیامبر ص: باید هر یکی از شما زبان ذاکر اتخاذ نماید 361](#_Toc441941650)

[قول پیامبر ص: «مفردون» سبقت نمودند، و معنای آن 362](#_Toc441941651)

[قول پیامبر ص: کسی که دوست دارد در باغ‏های جنت بچرد باید ذکر خدا را زیاد نماید 362](#_Toc441941652)

[خبر دادن پیامبر ص: بهترین بندگان خدا آنانی‌اند که خدا را زیاد یاد می‏کنند 363](#_Toc441941653)

[ذکر خداوند تعالی نجات بخش‌ترین اعمال از آتش و بزرگ‌ترین آن‏ها در پاداش است 363](#_Toc441941654)

[قول پیامبر ص: زبانت همیشه از ذکر خدا تازه باشد 364](#_Toc441941655)

[ترغيب اصحاب پيامبر ص به ذكر 365](#_Toc441941656)

[ترغیب عمر، عثمان و ابن مسعود ش به ذکر 365](#_Toc441941657)

[ترغیب سلمان و ابودرداء ب به ذکر 365](#_Toc441941658)

[ترغیب معاذ و ابن عمرو ش به ذکر 366](#_Toc441941659)

[رغبت و علاقمندى پيامبر ص به ذكر 366](#_Toc441941660)

[پیامبر ص و بهتر دانستن ذکر خداوند بر آزادسازی بردگان 366](#_Toc441941661)

[پیامبر ص و بهتر دانستن ذکر از فرستادن مجاهدین بر اسبان نیکو و از آزادسازی غلامان 367](#_Toc441941662)

[پیامبر ص و بهتر دانستن تسبیح، تحمید، تهلیل و تکبیر از آنچه در دنیاست 368](#_Toc441941663)

[رغبت و علاقمندى اصحاب پيامبر ص به ذكر 368](#_Toc441941664)

[رغبت و علاقمندی ابن مسعود س به ذکر 368](#_Toc441941665)

[رغبت و علاقمندی ابودرداء و معاذ ب به ذکر 369](#_Toc441941666)

[رغبت و علاقمندی انس، ابوموسی و ابن عمر ش به ذکر 369](#_Toc441941667)

[مجالس ذکر خداوند تبارک و تعالی فضیلت اهل مجالس ذکر در روز قیامت 370](#_Toc441941668)

[قصه لشکری که رسول خدا ص فرستاده بود و ترجیح دادن اهل ذکر بر آنان 370](#_Toc441941669)

[نشستن پیامبر ص با اهل ذکر بعد از نزول: ﴿وَٱصۡبِرۡ نَفۡسَكَ﴾ 371](#_Toc441941670)

[نشستن پیامبر ص در مجلسی که ابن رواحه هم حضور داشت و قول وی برای‏شان 371](#_Toc441941671)

[نشستن پیامبر ص با جماعتی که سلمان درمیان‌شان بود و قولش برای آنان 372](#_Toc441941672)

[نشستن پیامبر ص در مجلس دیگر و قولش برای اهل آن: در باغچه جنت بچرید 373](#_Toc441941673)

[قول پیامبر ص درباره غنیمت مجالس ذکر و قول ابن مسعود در این باره 373](#_Toc441941674)

[کفاره مجلس قول پیامبر ص: کفاره مجلس سبحانک اللهم و بحمدک است 374](#_Toc441941675)

[ترغیب پیامبر ص و ترغیب ابن عمرو به دعای کفاره مجلس 375](#_Toc441941676)

[تلاوت قرآن عظيم 375](#_Toc441941677)

[وصیت پیامبر ص برای ابوذر در مورد تلاوت قرآن 375](#_Toc441941678)

[پیامبر ص و خواندن بخشی از قرآن در هر شب 376](#_Toc441941679)

[رغبت و علاقمندی عمر س به تلاوت قرآن و درخواستش از ابوموسی برای تلاوت و گوش فرادادنش به آن 377](#_Toc441941680)

[رغبت عثمان بن عفان س به تلاوت قرآن 377](#_Toc441941681)

[رغبت و علاقمندی ابن مسعود، ابن عمر و عکرمه بن ابی جهل به تلاوت قرآن 377](#_Toc441941682)

[قرائت سوره‏هايى از قرآن در شب و روز و سفر و اقامت 378](#_Toc441941683)

[وصیت پیامبر ص برای عقبه بن عامر جهنی تا هر شب سوره اخلاص و معوذتین را تلاوت نماید 378](#_Toc441941684)

[آنچه پیامبر ص قبل از خواب می‏خواند 379](#_Toc441941685)

[قول ابن مسعود در قرائت سوره ملک و قول عمر درباره قرائت سوره‏های بقره، آل عمران و نساء 380](#_Toc441941686)

[پیامبر ص و تعلیم دادن جبیربن مطعم که سوره‏های پنجگانه اخیر قرآن را بخواند 381](#_Toc441941687)

[پیامبر ص و آموزش سوره اخلاص و معوذتین به عبداللَّه بن خبیب که در صبح و شب بخواند 381](#_Toc441941688)

[قول علی درباره قرائت سوره اخلاص بعد از نماز صبح 381](#_Toc441941689)

[قرائت آياتى از قرآن در شب و روز و در سفر و اقامت 382](#_Toc441941690)

[قول پیامبر ص و قول علی درباره قرائت آیت الکرسی 382](#_Toc441941691)

[قول علی، عثمان و ابن مسعود ش درباره قرائت آیاتی از سوره بقره و آل عمران 382](#_Toc441941692)

[قصه ابی بن کعب با یک جن درباره آیة الکرسی 383](#_Toc441941693)

[قصه عبداللَّه بن بسر همراه گروهی از جن و آنچه بر آنان از قرآن تلاوت نمود 383](#_Toc441941694)

[وصیت علاءبن لجلاج برای پسرانش که وقتی در قبر داخلش نمودند چه عملی انجام دهند 384](#_Toc441941695)

[قول علی س درباره ﴿سُبۡحَٰنَ رَبِّكَ رَبِّ ٱلۡعِزَّةِ﴾ و قرائت آیةالکرسی از طرف ابن عوف در چهارگوش خانه‌اش 384](#_Toc441941696)

[ذكر كلمه طيبه: «لا إِلَهَ إِلا اللَّه» 385](#_Toc441941697)

[قول پیامبر ص: نیکبخت‏ترین مردم به شفاعتم کسی هست که از صمیم قلبش لا إله إلا الله گفته باشد 385](#_Toc441941698)

[خبر دادن خداوند تبارک و تعالی به موسی ÷ درباره فضیلت «لا إِلَهَ إِلا الله» 385](#_Toc441941699)

[خبر دادن پیامبر در مورد وصیت برادرش نوح علیهما السلام به پسرش 386](#_Toc441941700)

[مژده پیامبر ص به مغفرت برای آن عده از اصحابش که در مجلسی با وی کلمه شهادت را به زبان آوردند 387](#_Toc441941701)

[قول پیامبر ص درباره «لا إله إلا الله» که این بهترین نیکی‏هاست 387](#_Toc441941702)

[قول عمر و علی ب درباره «لا إله إلا الله» که این کلمه تقواست 388](#_Toc441941703)

[اذكار تسبيح، تحميد، تهليل، تكبير و حوقله 388](#_Toc441941704)

[فرموده پیامبر ص در مورد این اذکار که همین‏ها چیزهای باقیماندنی و نیکواند 388](#_Toc441941705)

[خبر دادن پیامبر ص که این اذکار وقایه از آتش‌اند 389](#_Toc441941706)

[خبر دادن پیامبر ص که ثواب این اذکار چون کوه احد بزرگ است 389](#_Toc441941707)

[خبر دادن پیامبر ص از نهال بهشتی و دستورش برای چریدن در بوستان‌ها 390](#_Toc441941708)

[خبر دادن پیامبر ص از چند کلمه ذکر که خطاها را دور می‏سازند 390](#_Toc441941709)

[پیامبر ص و تعلیم ذکر به یک اعرابی 391](#_Toc441941710)

[خبر دادن پیامبر ص به ابوذر در مورد محبوب‏ترین کلام نزد خداوند 392](#_Toc441941711)

[خبر دادن پیامبر ص در مورد ثواب بزرگ تهلیل 392](#_Toc441941712)

[خبر دادن پیامبر ص در مورد اجر بزرگ حوقله 393](#_Toc441941713)

[قول ابراهیم علیه‏السلام درباره حوقله 394](#_Toc441941714)

[قول ابن عباس درباره فضیلت حوقله و قول عمران درباره فضیلت حمد 394](#_Toc441941715)

[قول علی س درباره معنای حمد و تسبیح 395](#_Toc441941716)

[تخفیف عمر در مورد مردی که در وقت زده شدن تسبیح می‏گفت 395](#_Toc441941717)

[قول ابن مسعود درباره معنای: الیه یصعد الکلم الطیب 395](#_Toc441941718)

[انتخاب اذكار جامع از ميان ذكرهاى زياد ديگر 396](#_Toc441941719)

[پیامبر ص و آموختن ذکر جامع به جویریه 396](#_Toc441941720)

[پیامبر ص و آموزش یک ذکر جامع به یک زن 397](#_Toc441941721)

[پیامبر ص و آموزش ذکر جامعی برای ابوامامه 397](#_Toc441941722)

[پیامبر ص و آموزش ذکر جامعی به ابودرداء 398](#_Toc441941723)

[قول پیامبر ص درباره تعظیم کلماتی که یکی از یارانش در مجلسی گفت 399](#_Toc441941724)

[قول عمر س هنگامی که مردی را دید با تسبیح‏ها تسبیح می‏گفت 400](#_Toc441941725)

[ذكرها بعد از نماز و هنگام خواب 400](#_Toc441941726)

[پیامبر ص و آموزش اذکاری به فقیران اصحاب که به آن اجر داده شوند 400](#_Toc441941727)

[پیامبر ص و تعلیم اذکاری به ابودرداء که آن‏ها را بعد از نماز بگوید 402](#_Toc441941728)

[پیامبر ص و آموزش ذکری به علی و فاطمه که بعد از نماز و قبل از خواب آن را بگویند 403](#_Toc441941729)

[آن چه پیامبر ص بعد از نماز می‏گفت 405](#_Toc441941730)

[اذکار صبح و شام 406](#_Toc441941731)

[ذکر در بازارها و مواقع غفلت 407](#_Toc441941732)

[اذكار در سفر 408](#_Toc441941733)

[دستور پیامبر ص برای آنانی که بر شترهای صدقه برای ادای حج سوارشان نمود، که وقتی شترها را سوار شدند خداوند را یاد نمایند 408](#_Toc441941734)

[گفته پیامبر ص برای ابن عباس هنگامی که وی را در عقب خود سوار نمود 408](#_Toc441941735)

[پیامبر ص و تعلیم ذکری به مردی که او را در عقب خود سوار نموده بود که در وقت به روی افتادن سواریش بگوید 409](#_Toc441941736)

[قول پیامبر ص وقتی که به بلندی بالا می‏رفت و قول اصحاب وقتی به منزلی پایین می‏آمدند 409](#_Toc441941737)

[آنچه ابن مسعود در وقت بیرون شدن از خانه‏اش می‏گفت 410](#_Toc441941738)

[درود بر پیامبر ص قول ابی بن کعب به پیامبر ص: همه درودم را بر خودت بگردان 411](#_Toc441941739)

[قصه پیامبر ص با ابن عوف و قولش درباره فضیلت درود بر وی 411](#_Toc441941740)

[قول پیامبر ص درباره فضیلت درود بر وی 412](#_Toc441941741)

[قول پیامبر ص: بخیل‏ترین مردم کسی است که نزدش یاد شوم و بر من درود نفرستد 413](#_Toc441941742)

[پیامبر ص و تعلیم دادن اصحابش که چگونه بر وی درود بفرستند 414](#_Toc441941743)

[ابن مسعود و آموزش چگونگی درود بر پیامبر ص 414](#_Toc441941744)

[قول ابوبکر و عمر ب درباره درود بر پیامبر ص 415](#_Toc441941745)

[قول علی و ابن عباس ش درباره درود بر پیامبر ص 416](#_Toc441941746)

[استغفار و آمرزش طلبیدن قول ابن عمر درباره استغفار پیامبر ص در یک مجلس 416](#_Toc441941747)

[گفته پیامبر ص به حذیفه وقتی که برای وی از تیزی زبانش شکایت نمود 417](#_Toc441941748)

[قول پیامبر ص درباره هفتاد بار آمرزش خواستن در هر روز 417](#_Toc441941749)

[قصه علی با پیامبر ص درباره مغفرت خواستنش و خنده‏اش در گوشه حره 418](#_Toc441941750)

[قول ابوهریره درباره کثرت استغفار پیامبر ص 418](#_Toc441941751)

[پیامبر ص و آموزش دعای آمرزش به مردی کثیرالذنوب 418](#_Toc441941752)

[ترغیب نمودن عمر، علی و ابودرداء ش به استغفار 419](#_Toc441941753)

[قول ابن مسعود درباره استغفار 419](#_Toc441941754)

[قول ابوهریره و براء بن عازب درباره استغفار 420](#_Toc441941755)

[آنچه در ذکر داخل می‏شود قول پیامبر ص درباره دوست دارندگان برای خدا 420](#_Toc441941756)

[قول پیامبر ص به یارانش هنگامی که نشسته بودند و جاهلیت و نعمت ایمان را یاد می‏کردند 421](#_Toc441941757)

[قول ابن عباس و عایشه درباره ذکر، و قول عایشه درباره درود بر پیامبر ص 421](#_Toc441941758)

[آثار ذکر و حقیقت آن قول پیامبر ص درباره اولیای خداوند ﻷ 421](#_Toc441941759)

[قول پیامبر ص برای حنظله و ابوهریره: اگر چنان باشید که نزد من می‏باشید... 422](#_Toc441941760)

[ابن عمر و خیال نمودن خداوند ﻷ در مقابل چشمانش در حالیکه طواف می‏نمود 422](#_Toc441941761)

[ذکر خفی و بلند نمودن آواز به ذکر قول پیامبر ص درباره فضیلت ذکر حقی 423](#_Toc441941762)

[قصه دفن مردی که صدایش را به ذکر بلند می‏نمود و دفن عبداللَّه ذی البجادین 423](#_Toc441941763)

[شمارش تسبيح و اصل تسبيح 425](#_Toc441941764)

[قول پیامبر ص برای صفیه وقتی وی را دید با هسته خرما تسبیح می‏گوید 425](#_Toc441941765)

[تسبیح ابوصفیه، ابوهریره و سعد با سنگریزه‌ها 425](#_Toc441941766)

[ادب ذکر و دو برابر شدن نیکی 426](#_Toc441941767)

[باب پانزدهم: دعاهاى اصحاب 429](#_Toc441941768)

[آداب دعا پيامبر ص و تعليم آداب دعا به بعضى از اصحابش 429](#_Toc441941769)

[قصه پیامبر ص با مردی که دعا می‏نمود تا عذابش به سرعت بیاید 429](#_Toc441941770)

[امتناع پیامبر ص از این که برای بشیر بن خصاصیه دعا نماید که خداوند او را قبل از وی بمیراند 430](#_Toc441941771)

[پیامبر ص و ابتدا نمودن از خودش به دعا و اجتنابش از سجع 430](#_Toc441941772)

[عمر و تعلیم آداب دعا به مردی و دعای ابن مسعود در وقت سحر 431](#_Toc441941773)

[بلند نمودن دستها در دعا و مسح نمودن روى با آن‌ها 432](#_Toc441941774)

[پیامبر ص و انجام دادن این عمل 432](#_Toc441941775)

[عملکرد پیامبر ص در این مورد وقتی که بر احزاب دعا نمود و عملکرد ابن عمر و ابن زبیر 433](#_Toc441941776)

[دعا در جماعت و بلند نمودن آواز و آمين 433](#_Toc441941777)

[آمین گفتن پیامبر ص بر دعای زید، ابوهریره و مرد دیگری 433](#_Toc441941778)

[دعای عمر و درخواستش از مردم که آمین بگویند و دعایش در عام الرماده 434](#_Toc441941779)

[نشستن عمر همراه گروهی در مسجد و دعای همه‌شان یکی بعد از دیگری 435](#_Toc441941780)

[دعای حبیب بن مسلمه و نعمان بن مقرّن قبل از قتال 435](#_Toc441941781)

[ذی البجادین و بلند نمودن صدایش به دعا و قول پیامبر ص درباره‏اش: وی متضرع است 436](#_Toc441941782)

[طلب دعا از صالحين 436](#_Toc441941783)

[پیامبر ص و طلب دعا از عمر و ابوامامه و درخواست دعا از پیامبر ص 436](#_Toc441941784)

[قصه مردی که خود را در زمین داغ و گرم غلت می‏داد، و درخواست پیامبر ص از وی که برای برادرانش دعا کند 437](#_Toc441941785)

[درخواست پیامبر ص که: کسی با اویس قرنی ملاقات نمود باید از وی طلب استغفار کند 438](#_Toc441941786)

[دعای انس برای یارانش وقتی که از وی طلب نمودند تا برای‌شان دعا کند 438](#_Toc441941787)

[دعا براى كسى كه عصيان نموده است 439](#_Toc441941788)

[قصه عمر با مردی که با شراب نوشی ادامه داد، و این که عمر برایش نامه نوشت و دعا نمود و او از آن دست کشید 439](#_Toc441941789)

[كلماتى كه دعا با آن‏ها آغاز مى‏شود 440](#_Toc441941790)

[قول پیامبر ص به مردی که دعا نمود و به ابوعیاش: خداوند را به اسم اعظمش سئوال نمودی 440](#_Toc441941791)

[پیامبر ص و اهدا نمودن طلا برای اعرابیی که در دعایش خداوند را به وجه نیکو ستوده 441](#_Toc441941792)

[دعای پیامبر ص در پیش روی عایشه به اسم اعظم خداوند 442](#_Toc441941793)

[آغاز و اختتام دعای پیامبر ص 443](#_Toc441941794)

[قصه پیامبر ص با دو مردی که نماز گزاردند و خداوند را دعا کردند 443](#_Toc441941795)

[درخواست ابن مسعود از کسی که دعا می‏کند که باید به ثنا و ستایش شروع نماید 444](#_Toc441941796)

[دعاهاى پيامبر ص براى امتش 444](#_Toc441941797)

[دعای پیامبر ص به مغفرت برای امتش در شب عرفه 444](#_Toc441941798)

[دعای پیامبر ص برای امتش و قول خداوند به وی: ما تو را درباره امتت راضی خواهیم نمود 445](#_Toc441941799)

[دعای پیامبر ص برای امتش و دعایش برای عایشه 445](#_Toc441941800)

[دعاهاى پيامبر ص براى خلفاى چهارگانه 446](#_Toc441941801)

[دعای پیامبر ص برای ابوبکر و عمر ب 446](#_Toc441941802)

[دعای پیامبر ص برای عثمان س 447](#_Toc441941803)

[دعای پیامبر ص برای علی س 447](#_Toc441941804)

[دعاهای پیامبر ص برای سعدبن ابی وقاص و زبیر بن عوام ب 448](#_Toc441941805)

[دعاهایش برای خانواده‌اش 449](#_Toc441941806)

[دعاهایش برای حسن و حسین ب 450](#_Toc441941807)

[دعاهایش برای عباس و فرزندانش 451](#_Toc441941808)

[دعاهای پیامبر ص برای جعفر، فرزندانش، زیدبن حارثه و ابن رواحه ش 453](#_Toc441941809)

[دعاهای پیامبر ص برای آل یاسر و ابوسلمه و اسامه بن زید 453](#_Toc441941810)

[دعاهای پیامبر ص برای عمرو بن عاص، حکیم بن حزام، جریر و آل بسر ش 455](#_Toc441941811)

[دعاهای پیامبر ص برای براء بن معرور، سعدبن عباده و ابوقتاده ش 456](#_Toc441941812)

[دعاهای پیامبر ص برای انس بن مالک و غیر وی از اصحاب ش 457](#_Toc441941813)

[دعایش برای ضعیفان اصحابش 458](#_Toc441941814)

[دعاهایش ص بعد از نمازها 459](#_Toc441941815)

[دعای پیامبر ص: بار خدایا: مرا به ذکر، شکر و حسن عبادت کمک فرما 459](#_Toc441941816)

[قول پیامبر ص: بار خدایا، تو سلام هستی، و سلامتی از توست، تو با برکت هستی، ای صاحب بزرگی و عزت 459](#_Toc441941817)

[دعای پیامبر ص: «اللهم اذهب عني الهم والحزن» 460](#_Toc441941818)

[قول ابوایوب و ابن عمر درباره دعای پیامبر ص در عقب نماز 460](#_Toc441941819)

[حدیث ام سلمه و عایشه درباره دعای پیامبر ص در عقب نماز 461](#_Toc441941820)

[قول ابوبکره، معاویه و ابوموسی درباره دعای پیامبر ص در عقب نماز 461](#_Toc441941821)

[قول زید بن ارقم و علی درباره دعای پیامبر ص در عقب نماز 462](#_Toc441941822)

[دعاهاى پيامبر ص در صبح و شام 463](#_Toc441941823)

[قول پیامبر ص: اللهم انی اعوذبک من عذاب القبر و من فتنةالقبر 463](#_Toc441941824)

[قول پیامبر ص: اصبحنا و اصبح الملک لله 463](#_Toc441941825)

[قول پیامبر ص: اصبحنا علی ملة الاسلام و علی کلمة الاخلاص الی آخره 464](#_Toc441941826)

[قول پیامبر ص: رضیت بالله ربا و بالاسلام دینا 464](#_Toc441941827)

[حدیث ابن عمر درباره دعای پیامبر ص در صبح و شام 465](#_Toc441941828)

[آنچه پیامبر ص به ابوبکر هدایت داد تا در صبح و شام بگوید 465](#_Toc441941829)

[دعای پیامبر ص برای مردی که در قبال خودش و مال و خانواده‏اش می‏ترسید 466](#_Toc441941830)

[دعاهاى پيامبر ص در وقت خواب و بيدارى 466](#_Toc441941831)

[قول پیامبر ص: الحمدلله الذی اطعمنا و سقانا و کفانا 466](#_Toc441941832)

[قول پیامبر ص: «اللَّهُمَّ قِنِي عَذَابَكَ يَوْمَ تَجْمَعُ عِبَادَكَ» 467](#_Toc441941833)

[قول پیامبر ص: «بِسْمِ اللَّهِ وَضَعْتُ جَنْبِي، اللَّه» 467](#_Toc441941834)

[قول پیامبر ص: اللهم اني اعوذ بوجهك الکریم 468](#_Toc441941835)

[قول پیامبر ص: «اللَّهُمَّ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ» 468](#_Toc441941836)

[قول علی س درباره دعای پیامبر ص هنگام خواب 469](#_Toc441941837)

[قول براء درباره دعای پیامبر ص در وقت خواب 470](#_Toc441941838)

[قول حذیفه در این باره 470](#_Toc441941839)

[قول عایشه ل در این مورد 470](#_Toc441941840)

[دعاهايش ص در مجالس، وقت داخل شدن مسجد، خانه و بيرون شدن از آن‌ها 471](#_Toc441941841)

[دعای پیامبر ص وقتی از مجلس بر می‏خاست 471](#_Toc441941842)

[دعای پیامبر ص در وقت داخل شدنش به خانه و مسجد و بیرون شدن از آن‌ها 472](#_Toc441941843)

[دعاهاى پيامبر ص در سفر 473](#_Toc441941844)

[حدیث علی س درباره دعای پیامبر ص در سفر 473](#_Toc441941845)

[حدیث ابن عمر و براء درباره دعای پیامبر ص در سفر 473](#_Toc441941846)

[دعای پیامبر ص هنگام سحر در سفر و هنگام دیدن قریه‏ای که می‏خواست به آن داخل شود 474](#_Toc441941847)

[دعاهاى پيامبر ص هنگام وداع و خداحافظى 475](#_Toc441941848)

[قول پیامبر ص در وداع: «أَسْتَوْدِعُ اللهَ دِينَكَ» 475](#_Toc441941849)

[قول پیامبر ص به مردی که خبرش داد وی سفر می‏کند 475](#_Toc441941850)

[قول پیامبر ص هنگام وداع قتاده رهاوی و مرد دیگری 476](#_Toc441941851)

[دعاهای پیامبر ص در وقت خوردن، نوشیدن و پوشیدن لباس 476](#_Toc441941852)

[دعاهاى پيامبر ص در وقت ديدن مهتاب، و هنگام رعد و ابر و باد 477](#_Toc441941853)

[دعای پیامبر ص در وقت دیدن مهتاب 477](#_Toc441941854)

[دعای پیامبر ص هنگام رعد، ابر و باد 478](#_Toc441941855)

[دعاهای پیامبر ص بدون در نظر داشت وقت معینی 479](#_Toc441941856)

[دعاهای جامع پیامبر ص و دوست داشتن دعاهای جامع و آموزش آن به عایشه 484](#_Toc441941857)

[پیامبر ص و آموزش دعای جامع برای ابوامامه و اصحابش 485](#_Toc441941858)

[استعاذه و پناه جستن از آنچه پیامبر ص پناه می‏جست 485](#_Toc441941859)

[پناه جستن از جن آنچه پیامبر ص در شبی که جن‏ها برای او دسیسه کردند گفت 489](#_Toc441941860)

[پیامبر ص و چگونگی به خدا سپردن یک اعرابی 489](#_Toc441941861)

[آنچه را وقتى كسى در شب خوابش نمى‏برد يا مى‏ترسد بايد بگويد 490](#_Toc441941862)

[آنچه را پیامبر ص به خالدبن ولید یاد داد تا برای طرد آنچه در خوابش می‏بیند بگوید 490](#_Toc441941863)

[دعاهاى دشوارى، اندوه و غم 491](#_Toc441941864)

[پیامبر ص و آموزش دعای دشواری برای علی س 491](#_Toc441941865)

[آنچه پیامبر ص وقتی دشواری بر وی نازل می‏شد می‏گفت و آنچه را به بنی عبدالمطلب آموزش داد 492](#_Toc441941866)

[دعای ابودرداء و ابن عباس ب برای برطرف ساختن دشواری و سختی 493](#_Toc441941867)

[دعاهاى خوف سلطان 494](#_Toc441941868)

[پیامبر ص و تعلیم این دعا به علی و تعلیم این دعا از طرف عبداللَّه بن جعفر به دخترش 494](#_Toc441941869)

[ابن عباس و آموزش این دعا 495](#_Toc441941870)

[ابن مسعود و آموزش این دعا 495](#_Toc441941871)

[دعاهای قضای دین علی س و آموزش این دعا برای یک مکاتب 496](#_Toc441941872)

[پیامبر ص و آموزش این دعا به ابوامامه انصاری 496](#_Toc441941873)

[پیامبر ص و آموزش این دعا به معاذ 497](#_Toc441941874)

[دعای حفظ پیامبر ص و آموزش این دعا به علی ص 498](#_Toc441941875)

[دعاهای اصحاب ش دعاهای ابوبکر س 500](#_Toc441941876)

[دعاهای عمر س 501](#_Toc441941877)

[دعاهای علی س 504](#_Toc441941878)

[دعای عبدالرحمن بن عوف س 505](#_Toc441941879)

[دعاهای عبداللَّه بن مسعود س 505](#_Toc441941880)

[دعای معاذ و بلال ب 508](#_Toc441941881)

[دعای زید و سعدبن عباده ب 509](#_Toc441941882)

[دعاهای ابودرداء س 510](#_Toc441941883)

[دعاهای عبداللَّه بن عمر ب 511](#_Toc441941884)

[دعاهای عبداللَّه بن عباس س 512](#_Toc441941885)

[دعای فضاله بن عبید س 513](#_Toc441941886)

[دعای ابوهریره س: «اللهم إني أحب لقاءک فاحب لقائی» 513](#_Toc441941887)

[دعای اصحاب ل وقتی سال یا ماه داخل می‏شد و وقتی داخل قریه‏ای می‏شدند 513](#_Toc441941888)

[دعای انس س 514](#_Toc441941889)

[آنچه را عبداللَّه بن زبیر در وقت شنیدن رعد می‏گفت 514](#_Toc441941890)

[دعاهاى اصحاب براى يكديگر ش 515](#_Toc441941891)

[دعای عمر برای سماک بن مخرمه و دو مرد دیگر 515](#_Toc441941892)

[دعای کعب بن مالک برای اسعد بن زراره 515](#_Toc441941893)

[دعای بریده اسلمی برای علی، عثمان، طلحه و زبیر ش 515](#_Toc441941894)

باب يازدهم:  
ايمان اصحاب ش به غيب

چگونه اصحاب ش به غیب ایمان می‏آ.وردند، و لذت‏های فانی، مشاهدات انسانی، محسوسات زمانی و تجربه‏های مادی را با خبر رسول خدا ص ترک می‏نمودند، گویی که آنها چیزهای غیبی را می‏دیدند، و مشاهدات را تکذیب می‏کردند!!.

عظمت و بزرگی ايمان:

پیامبر ص و بشارت جنت برای کسی که از یقین و صمیم قلب شهادت بدهد که: معبودی جز خدا نیست

مسلم از ابوهریره س روایت نموده، که گفت: ما در اطراف رسول خدا ص نشسته بودیم، ابوبکر و عمر ب نیز با چند نفر دیگر همراهمان حضور داشتند. پیامبر خدا ص از میان ما برخاست، و در بازگشت تأخیر نمود. ترسیدیم که به دور از چشم ما گرفتار شده باشد، و بنابر همین خوف برخاستیم، و من نخستین کسی بودم که ترسیدم، و در طلب و جستجوی رسول خدا ص بیرون رفتم، تا این که به بستانی از انصار که مال بنی نجار بود آمدم. (در) اطراف آن دور زدم که آیا دروازه‏ای برایش می‏یابم؟ ولی نیافتم، ناگهان به جویباری برخوردم که از چاهی از بیرون، داخل بستان می‏شد. خود را جمع نمودم و به نزد رسول خدا ص رسیدم. فرمود: «ابوهریره؟» پاسخ دادم: بلی ای رسول خدا! پرسید: «چه کار داری؟» گفتم تو در میان ما بودی، برخاستی و تاخیر نمودی، بنابراین ترسیدیم که دور از ما و به تنهایی گرفتار شده باشی، و من نخستین کسی بودم که ترسیدم، و به این بستان آمدم، و خود را چنانکه روباه جمع می‏کند جمع نمودم و داخل شدم، و مردمان هم پشت سر هم هستند. فرمود: «ای ابوهریره - و هر دو کفش‏های خود را به من داد -، و گفت: با این دو کفش هایم برو، و با هر که در پشت این بستان روبرو شدی که وی شهادت می‏دهد، به این که معبودی جز خدا نیست، و از قلب به آن یقین دارد، به جنت بشارتش بده».

آن گاه نخستین کسی که با من روبرو گردید عمر س بود، گفت: ای ابوهریره، این دو نعل برای چیست؟ گفتم: این همان نعل‏های رسول خدا ص هستند، مرا با آن دو فرستاده است که با هر که روبرو شدم که از صمیم و یقین قلب شهادت می‏دهد که معبودی جز خدا وجود ندارد، به جنت بشارتش دهم. آن گاه عمر س (با دست خود) به میان هر دو سینه‏ام زد، در جا نقش زمین شدم، و گفت: ای ابوهریره برگرد، من به طرف رسول خدا ص برگشتم، و در حالی که می‏گریستم به وی پناه بردم، وی در میان هردو سینه‏ام چنان ضربه‏ای زد که نقش زمین شدم، و گفت: برگرد. پیامبر خدا ص فرمود: «ای عمر، چه چیزی تو را به این کار وادار نمود؟» پاسخ داد: ای رسول خدا، پدر و مادرم فدایت، آیا ابوهریره را با هر دو نعلت فرستادی، که با هر که روبرو شود که از یقین و صمیم قلب شهادت می‏دهد، که معبودی جز خدا نیست، او را به جنت بشارت بدهد؟ گفت: «بلی»، عمر گفت: این کار را مکن، چون می‏ترسم مردم بر آن اعتماد نمایند، بگذارشان عمل کنند، رسول خدا ص فرمود: «پس بگذارشان»[[1]](#footnote-1). این چنین در جمع الفوائد (7/1) آمده ست.

بشارت پیامبر ص به داخل شدن در بهشت برای کسی که از دنیا برود و هیچ چیزی را با خدا شریک نسازد

بخاری و مسلم از ابوذر س روایت نموده‏اند که گفت: در شبی از شب‏ها بیرون رفتم، ناگهان متوجه گردیدم که رسول خدا ص به تنهایی راه می‏رود و کسی همراهش نیست. گفتم: شاید وی همراهش کسی را با خود ناپسند می‏شمارد. ابوذر می‏گوید: بنابراین سایه‏ی مهتاب به راه افتادم، وی ملتفت شد و مرا دید و گفت: «این کیست؟» پاسخ دادم: ابوذر، خداوند مرا فدایت گرداند. آن حضرت ص فرمود: «ای ابوذر بیا»، ابوذر می‏گوید: آن گاه ساعتی با وی راه رفتم، آن حضرت ص فرمود: «توانگران در روز قیامت نادار می‏باشند، مگر کسی که خداوند به او مال داده است، و او از آن مال به راست و چپ، و از پیش روی و پشت سر خود انفاق نموده، و با آن کار خیر انجام داده است»، ابوذر می‏گوید: باز ساعتی با وی راه رفتم، آن گاه به من گفت: «اینجا بنشین»، ابوذر می‏گوید: مرا در زمین همواری که اطرافش سنگ بود نشاند و به من گفت: «همین جا باش تا به سویت برگردم»، و خود در میان سنگزارهای سیاه رنگ به راه افتاد، تا اندازه‏ای که دیگر نمی‏دیدمش، دورتر از من درنگ نمود، و این درنگ نمودنش طولانی شد، بعد در حالی که به پیش می‏آمد از وی شنیدم که می‏گفت: «اگر چه زنا نماید و دزدی کند»، ابوذر می‏گوید: هنگامی که آمد دیگر صبر ننمودم و گفتم: ای نبی خدا، خداوند مرا فدایت گرداند، در گوشه حره با چه کسی صحبت می‏کردی؟ من چیزی از کسی نشنیدم که پاسخ تو را بدهد، گفت: «او جبریل بود، که در گوشه حره پدیدار شده و فت: امتت را بشارت بده؟ هرکه از دنیا رفت در حالی که با خدا چیزی را شریک قرار نداده، وارد بهشت می‏شود؟ گفتم: ای جبریل، اگر چه زنا نماید و سرقت کند؟ گفت: «بلی». گفتم: ای رسول خدا، اگرچه دزدی نماید و زنا کند؟ گفت: «بلی». گفتم: اگرچه دزدی نماید و زنا کند؟ گفت: «بلی، اگر چه شراب بنوشد»[[2]](#footnote-2). این چنین در جمع الفوائد (7/1) آمده است. و گفت: بخاری و مسلم همراه با ترمذی در روایت دیگری که همانند این روایت است، بار چهارم افزوده‏اند: «به رغم انف ابوذر».

داستان علقمه بادیه نشین که به فقاهت رسید

ابن عساکر از انس س روایت نموده است، پیرمردی بادیه نشین که نامش علقمه بن علاثه س بود نزد رسول خدا ص آمد و گفت: ای رسول خدا من پیرمردی هستم، و نمی‏توانم قرآن بیاموزم، ولی شهادت می‏دهم که معبود بر حقی جز خدا نیست و شهادت می‏دهم که محمد بنده و رسول اوست، البته به حق و یقین. هنگامی که پیرمرد رفت، نبی ص فرمود: «این مرد کاملاً فهمید - یا (این که حضرت فرمود) دوست‌تان دانست -»[[3]](#footnote-3)، این چنین در الکنز (70/1) آمده. و این را خرائطی در مکارم الاخلاق و دار قطنی در الافراد از انس روایت نموده‏اند، اسناد آن، چنانکه در الاصابه (503/2) آمده، خیلی ضعیف است.

حدیث حضرت عثمان در مورد حرام شدن آتش جهنم بر کسی که کلمه شهادت را بر زبان آورده است

احمد از عثمان بن عفان س روایت نموده، که گفت: از رسول خدا ص شنیدم که می‏گفت: «من کلمه‏ای را می‏دانم که هر بنده‏ای آن را به حق از قلب خود بگوید، برایش آتش حرام می‏شود، عمربن خطاب گفت: آیا برایت نگویم که آن کلمه کدام است؛ آری آن کلمه اخلاص است که خداوند تبارک و تعالی آن را بر محمد ص و اصحابش لازم گردانیده است، آن همان کلمه تقواست که پیامبر ص در ادای آن بر عمویش ابوطالب در وقت مرگ اصرار نمود، شهادت به این که معبودی جز خدا نیست[[4]](#footnote-4). این چنین در المجمع (15/1) آمده است. و همچنان این را ابویعلی، ابن خزیمه، ابن حبان، بیهقی و دیگران به طوری که در الکنز (74/1) آمده، روایت کرده‏اند.

پیامبر ص و بشارت مغفرت برای اصحابش که با وی در مجلسی کلمه شهادت را تکرار نمودند

احمد از یعلی بن شداد روایت نموده، که گفت: پدرم شداد س که عباده بن صامت س حاضر بود و تصدیقش می‏نمود، برایم حدیث بیان نموده گفت: ما نزد رسول خدا ص بودیم، فرمود: «آیا در میان شما بیگانه هست؟» - هدف وی بود اهل کتاب - گفتیم: نخیر، ای رسول خدا، آنگاه دستور داد در را ببندند و گفت: معبودی «دست‏های خویش را بلند کنید و بگویید: جز خدا نیست»، ما دست‏هایمان را ساعتی بلند نمودیم، بعد از آن دست خویش را پایین آورد و گفت: «ستایش خدا راست، بار خدایا، تو مرا به این کلمه مبعوث نموده‏ای، و مرا به آن امر کرده‏ای، و برایم جنت را به خاطر آن وعده نموده‏ای و تو هیچ گاه خلف وعده نمی‏کنی»، بهد گفت: آگاه باشید بشارت باد برای‏تان که خداوند شما را بخشید[[5]](#footnote-5) هیثمی (19/1) می‏گوید: این را احمد، طبرانی و بزار روایت نموده‏اند و راویان آن افرادی موثق‌اند.

بشارت پیامبر ص به اصحابش آنگاه که در کدید بودند

احمد از رفاعه جهنی س روایت نموده، که گفت: با رسول خدا ص حرکت نمودیم تا اینکه به کدید - یا گفت: قدید - رسیدیم، آن گاه افرادی از رسول خدا ص اجازه خواستند تا به دیدار اهل و خانواده خود بروند؛ آن حضرت ص به آنها اجازه داد؛ بعد رسول خدا ص برخاست، و پس از حمد و ثنای خداوند گفت: «چرا برای مردانی ناحیه درختی که نزدیک رسول خداست، از ناحیه دیگر مبغوض‏تر است»، در این هنگام همه مردم گریه کردند، آن گاه مردی گفت: کسی که بعد از این اجازه می‏طلبد، بدون تردید احمق است، آن گاه رسول خدا ص خداوند را ستود، و با گفتن خیر فرمود: «هر بنده‏ای که از صدق دل شهادت بدهد که معبودی جز خدا نیست و من رسول خدا هستم، و بر آن استوار بماند و به همین حال وفات کند، من نزد خداوند گواهی می‏دهم که وی داخل جنت می‏شود»، فرمود: «مرا پروردگارم ﻷ وعده نموده است که هفتاد هزار از امتم را که حساب و عذاب بر آنها نیست، داخل جنت نماید، و من آرزو دارم که شما، پدران، زنان و اولاد صالح‌تان قبل از دخول آنان به جنت در قصرهای آن جای بگیرید»[[6]](#footnote-6)، هیثمی (20/1) می‏گوید: این را احمد روایت نموده، و نزد ابن ماجه قسمتی از آن آمده است، و رجال آن موثق و مورد اعتبارند. و این را همچنان دارمی، ابن خزیمه، این حبان و طبرانی به طول آن، چنان که در الکنز (287/5) آمده، روایت نموده‏اند، و در روایت ایشان آمده است: آن گاه ابوبکر س گفت: کسی که بعد از این برای چیزی از تو اجازه خواهد نادان است.

کفاره واقع شدن کلمه شهادت برای کسی که سوگند دروغ گفت

بزار از انس س روایت نموده، که گفت: رسول خدا ص فرمود: «ای فلان چنین و چنان نمودی؟» گفت: نخیر، سوگند به ذاتی که جز او معبود بر حق دیگری نیست من نکرده‏ام، و رسول خدا ص می‏دانست که وی آن کار را انجام داده است، و آن را برای وی به مراتب تکرار نمود، رسول خدا ص فرمود: «از تو به خاطر تصدیقت به «لا اله الاالله» محو گردید»[[7]](#footnote-7). هیثمی (83/10) می‏گوید: این را بزار روایت نموده است و ابویعلی همانند آن را روایت کرده، مگر این که وی گفته است: «دروغ تو در برابر تصدیقت به لا إله إلا الله محو گردید»، و رجال آن دو، رجال صحیح‌اند، و در حاشیه خود از ابن حجر آورده است: می‏گویم: در این راویان حارث بن عبید ابوقدامه وجود دارد، وی بسیاری از احادیث منکر را روایت کرده است و این از همان منکرهای وی است، و بزار متذکر شده که وی در این روایت تنها مانده است. و نزد طبرانی از ابن زبیر به شکل مرفوع روایت است که: مردی به دروغ سوگند خورد، سوگند به خدایی که جز وی معبودی بر حق نیست، و برایش بخشیده شد. هیثمی (83/10) می‏گوید: رجال وی رجال صحیح‌اند.

خروج شهادت دهندگان از آتش

طبرانی از ابوموسی س روایت نموده، که گفت: رسول خدا ص فرمود: «وقتی که اهل آتش در آتش جمع می‏شوند، همراه‌شان گروهی از اهل قبله نیز می‏باشد، کفار به مسلمانان می‏گویند:مسلمان نبودید؟ می‏گویند: بلی، می‏پرسند: پس اسلام چه چیز را از شما دور ساخت، چون شما هم همراه ما داخل آتش گردیده‏اید؟ می‏گویند: ما گناهانی داشتیم، و به آن مؤاخذه شدیم، آن گاه خداوند آنچه را که می‏گویند می‏شنود، و درباره کسانی که از اهل قبله در آتش بودند امر می‏کند تا آنها بیرون کرده شوند، هنگامی که باقیمانده‏های کفار آنها را می‏بینند می‏گویند: ای کاش ما هم مسلمان می‏بودیم، و چنان که این‏ها بیرون شدند بیرون می‏شدیم»، راوی میگوید: بعد از آن رسول خدا ص آیات زیر را قرائت نمود:

﴿اعوذ بالله من الشيطان الرجيم الٓرۚ تِلۡكَ ءَايَٰتُ ٱلۡكِتَٰبِ وَقُرۡءَانٖ مُّبِينٖ ١ رُّبَمَا يَوَدُّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ لَوۡ كَانُواْ مُسۡلِمِينَ ٢﴾ [الحجر: 1-2].

ترجمه: «از شیطان رانده شده به خدا پناه می‏برم، آلر. این آیه‏های کتاب، و قرآن روشن است و چه بسا کافران آرزو می‏کنند ای کاش مسلمان می‏بودند»[[8]](#footnote-8).

و این را ابن ابی حاتم همانند آن روایت نموده و در آن بسم‏اللَّه به عوض اعوذ بالله آمده است. و نزد طبرانی از انس س به شکل مرفوع روایت است: «مردمی از اهل توحید به خاطر گناهان‌شان داخل آتش می‏شوند، آن گاه بت پرستان به آنان می‏گویند: قول لا إله إلا الله تان برای‏تان چه فایده کرد، حالا شما هم با ما در آتش هستید. آن گاه خداوند برای آنها به خشم می‏آید، و اهل توحید را بیرون می‏کند و در نهر حیات می‏اندازد، و از سوختگی‌شان چنانکه مهتاب از خسوف درست می‏شود، تندرست می‏شوند، و داخل جنت می‏گردند، و با دیدن این عمل دوزخیان ناامید می‏شوند». این را همچنان طبرانی از ابوسعید خدری س به سیاق دیگری همانند آن روایت کرده است، و در روایتی آمده: «و در جنت به خاطر سیاهی روی‌شان دوزخیان نامیده می‏شوند، آن گاه می‏گویند: پروردگارا، این نام را از ما دور ساز، بنابراین به آنها امر می‏کند، و در نهری (در) جنت غسل می‏کنند، و آن اسم از ایشان دور می‏شود»[[9]](#footnote-9). این چنین در تفسیر ابن کثیر (546/2) آمده است.

نجات گروهی ازاهل‏کلمه شهادت از آتش

حاکم (545/4) از ربعی از حذیفه س روایت نموده، که گفت: رسول خدا ص فرمود: «نشانه‏های اسلام از بین می‏رود هم چنان که نقش و نگار لباس از بین می‏رود، و کسی نمی‏داند که روزه چیست، صدقه چیست و قربانی چیست،و در شبی کتاب خداوند ﻷ برده می‏شود، و آیتی از آن در زمین نمی‏ماند، و گروه‌هایی از مردم، بزرگ سال و پیرزن باقی می‏مانند، و می‏گویند: ما پدران‌مان را بر این کلمه: لا إله إلا الله درک نمودیم، بنابراین ما هم آن را می‏گوییم»، صله[[10]](#footnote-10) گفت: آن زمان لا إله إلا الله برای‌شان چه فایده دارد، نمی‏دانند که روزه چیست، صدقه چیست و قربانی چیست؟! حذیفه از وی روی گردانید، و او آن را سه بار برای وی تکرار نمود، و در هر بار از وی روی می‏گردانید، بعد از آن در مرتبه سوم وی روی گردانیده گفت: ای صله، آنها را از آتش نجات می‏دهد، آنها را از آتش نجات می‏دهد، آنها را از آتش نجات می‏دهد[[11]](#footnote-11). حاکم می‏گوید: این حدیث به شرط مسلم صحیح است، ولی آن دو این را روایت نکرده‏اند، و ذهبی هم گفته: به شرط مسلم است.

گفتارهای علی، ابودرداء و ابن‏مسعود س درباره کلمه شهادت و اهل آن

ابونعیم در الحلیه از علی س روایت نموده، که گفت: فصیح‏ترین مردم و عالم‏ترین‌شان به خداوند ﻷ، دوست دارنده‏ترین و تعظیم کننده‏ترین آنها به حرمت اهل لا إله إلا الله است. این چنین در الکنز (76/1) آمده است. و ابونعیم در الحلیه (219/1) از سالم بن ابی الجعد روایت نموده، که گفت: به ابودرداء س گفته شد: ابوسعد بن منبه صد غلام را آزاد نموده است. فرمود: صد آزاد شده از مال یک مرد بدون تردید زیاد است، و اگر خواسته باشی تو را به آنچه خبر دهم که از آن افضل است: ایمان ملتزم در شب وروز، و اینکه زبانت همیشه از ذکر خداوند ﻷ‏تر باشد. و این را ابن ابی الدنیا به شکل موقوف به اسناد حسن از سالم بن ابی الجعد روایت نموده، که گفت: به ابودرداء گفته شد: مردی... آزاد نموده... و مانند آن را متذکر شده، چنانکه در الترغیب (55/3) آمده است. و طبرانی از عبداللَّه بن مسعود س روایت نموده، که گفت: خداوند در میان شما اخلاق‌تان را تقسیم نموده، چنانکه در میان شما رزق‏هایتان را تقسیم نموده است، و خداوند مال را هم به کسی که دوست دارد، می‏دهد و هم به کسی که دوست ندارد، می‏دهد، ولی ایمان را جز برای کسی که دوست دارد به دیگری نمی‏دهد، و وقتی که خداوند بنده‏ای را دوست بدارد، ایمان را به او می‏دهد، وکسی که در انفاق مال بخل ورزید، از دشمن ترسید که با وی جهاد نماید و از شب ترسید که در آن مشقت نماید، باید قول «لَا إلَهَ إلَّا اللَّهُ وَاَللَّهُ أَكْبَرُ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَسُبْحَانَ اللَّهِ» را زیاد بگوید[[12]](#footnote-12). هیثمی (90/10) می‏گوید: این را طبرانی به شکل موقوف روایت نموده و رجال وی رجال صحیح‌اند. و منذری در الترغیب (95/3) می‏گوید: راویان آن ثقه‏اند ولی در کتاب من به شکل مرفوع ذکر نشده است.

مجالس ايمان

رغبت و علاقه‏مندی عبداللَّه بن رواحه س به مجالس ایمان

احمد به اسناد حسن از انس بن مالک س روایت نموده، که گفت: عبداللَّه بن رواحهس وقتی با مردی از اصحاب رسول خدا ص روبرو می‏شد، می‏گفت: «بیا ساعتی به پروردگارمان ایمان بیاوریم»، روزی به مردی گفت، و آن مرد خشمگین گردید و نزد پیامبر خدا ص آمده گفت: ای رسول خدا، آیا ابن رواحه را نمی‏بینی که از ایمان تو به‌سوی ایمان ساعتی بر می‏گردد، رسول خدا ص فرمود: «خداوند ابن رواحه را رحم کناد، وی مجالسی را که ملائک به آن افتخار می‏کنند دوست می‏دارد»[[13]](#footnote-13). این چنین در الترغیب (63/3) آمده است، و حافظ ابن کثیر در البدایه (258/4) می‏گوید: این حدیث خیلی غریب است، و بیهقی به اسناد خود از عطاء بن یسار می‏گوید: عبداللَّه بن رواحه به یکی از دوستانش گفت: بیا ساعتی ایمان بیاوریم، گفت: آیا ما مؤمن نیستیم؟ پاسخ داد: بلی، ولی خداوند را یاد کنیم، تا ایمان‌مان افزایش یابد. و حافظ ابوالقاسم لالکائی از شریح بن عبید روایت نموده که عبداللَّه بن رواحه دست مردی از یارانش را گرفته می‏گفت: با ما برخیز، ساعتی ایمان بیاوریم و در مجلس ذکر بنشینیم. این حدیث ازهر دو طریق مرسل است.

طیالسی از ابودرداء س روایت نموده، که گفت: عبداللَّه بن رواحه س دستم را می‏گرفت ومی گفت: بیا ساعتی ایمان بیاوریم، زیرا قلب در منقلب شدن و دگرگونی سریع‏تر از دیگ جوشان است. و نزد ابن عساکر از وی روایت است که گفت: عبداللَّه بن رواحه وقتی که با من روبرو می‏شد، به من می‏گفت: ای عویمر بنشین ساعتی ذکر کنیم، آن گاه می‏نشستیم و ذکر می‏نمودیم، بعد از آن می‏گفت: این مجلس ایمان است، مثل ایمان، مثل پیراهنت است، در حالی که آن را در آورده‏ای، ناگاه آن را می‏پوشی، و در حالی که آن را پوشیده‏ای، آن را در می‏آوری، قلب در منقلب شدن و دگرگونی از دیگ جوشان سریع‏تر است. این چنین در الکنز (101/1) آمده است.

رغبت و علاقه‏مندی عمر و معاذ ب به مجالس ایمان

ابن ابی شیبه و لالکائی در السنه از ابوذر س روایت نموده‏اند که گفت: عمر دست یک تن یا دو تن از یارانش را می‏گرفت و می‏گفت: برخیز تا به ایمان بیفزاییم، و خداوند ﻷ را یاد می‏نمودند. این چنین در الکنز (207/1) آمده است. و ابونعیم در الحلیه (235/1) از اسودبن هلال روایت نموده، که گفت: با معاذ س می‏رفتیم، وی به ما گفت: بنشینید تا ساعتی ایمان بیاوریم.

تجديد ايمان

احمد و طبرانی از ابوهریره س روایت نموده‏اند که گفت: رسول خدا ص فرمود: «ایمان‌تان را تجدید کنید»، گفته شد: ای رسول خدا، چگونه ایمان ما را تجدید کنیم؟ فرمود: «گفتن لا إله إلا الله را زیاد کنید»[[14]](#footnote-14). هیثمی (82/1) می‏گوید: رجال احمد ثقه‏اند، و منذری در الترغیب (75/3) گفته: اسناد احمد حسن است.

تكذيب تجربه‏ها و مشاهدات

قصه مردی که اسهال پیدا کرد

بخاری و مسلم از ابوسعید خدری س روایت نموده‏اند که: مردی نزد رسول خدا ص آمد و گفت: برادرم اسهال پیداه کرده است، گفت: «به او عسل بنوشان»، رفت و به او عسل نوشانید، بعد از آن آمد و گفت: ای پیامبر خدا، به او عسل نوشانیدم، ولی اسهالش بیشتر شد، فرمود: «برو به او عسل بنوشان»، رفت و به او عسل نوشانید، باز آمد و گفت: ای رسول خدا اسهالش را زیاد کرد، رسول خدا ص فرمود: «خداوند راست گفته، و شکم برادرت دروغ گفته است، برو و به او عسل بنوشان»، باز رفت و به او عسل نوشانید و او تندرست گردید[[15]](#footnote-15). این چنین در تفسیر ابن کثیر (575/2) آمده است.

قصه عبداللَّه بن مسعود با همسرش

احمد از زینب همسر عبداللَّه بن مسعود س روایت نموده، که گفت: عبداللَّه وقتی از کار بر می‏گشت و به دروازه که می‏رسید، سینه‏اش را صاف می‏نمود و تفش را می‏انداخت، البته به خاطر کراهیت این که ناگهان بر ما وارد شود، و با موردی روبرو شود که بدش می‏آید، وی افزود: او روزی در حالی آمد و سینه‏اش را صاف نمود، که پیره زنی نزدم بود و با دعای خویش تب مرا درمان می‏کرد؛ آن گاه وی را زیر تخت پنهان نمودم، می‏گوید: وی داخل شد و در پهلویم نشست، و در گردنم رشته‏ای را دید، گفت: این رشته چیست؟ می‏گوید: گفتم: نخی است که در آن برایم افسون شده است، وی آن را گرفت و پاره کرد و بعد از آن گفت: خانواده‏ی عبداللَّه از شرک بی‌نیازاند، از رسول خدا ص شنیدم که می‏گفت: «افسون مهره حفاظت از زخم چشم، و جادوی ایجاد محبت شرک‏اند»، می‏گوید: برایش گفتم: چرا این را می‏گویی، چشمم می‏پرید، نزد فلان یهودی رفتم او افسونش کرد، وقتی افسونش می‏نمود آرام می‌گردید؟ گفت: آن عمل شیطان بود، که آن را به دست خود فرو می‏کرد، و وقتی او افسونش می‏کرد، از آن دست باز می‏داشت. در صورتی که تو را کفایت می‏کند، که مثل گفته پیامبر ص را بگویی: «اذهب الباس رب الناس، اشف وأنت الشافی لا شفاء الا شفاؤك، شفاء لا یغادر سقما»، ترجمه: «پروردگار مردم درد را ببر، شفا نصیب گردان که تو شفا دهنده هستی، و شفایی جز شفای تو نیست، شفایی که دردی را باقی نمی‏گذارد»[[16]](#footnote-16). این چنین در تفسیر ابن کثیر (494/2) آمده است.

قصه عبداللَّه بن رواحه با همسرش

دارقطنی (ص44) از عکرمه روایت نموده، که گفت: عبداللَّه بن رواحه س پهلوی همسرش خوابیده بود، بعد به‌سوی یکی از کنیزانش که در گوشه اتاق خوابیده بود رفت و با وی همبستر گردید. همسرش ترسید و او را در بسترش نیافت، آن گاه برخاست و بیرون آمد، او را در کنار کنیزش یافت، دوباره به خانه برگشت و کارد را برداشت و بیرون آمد. عبداللَّه فارغ شد و برخاست و با همسرش در حالی روبرو گردید، که کارد را در دست داشت، گفت: چه شده است؟ همسرش پاسخ داد: چه شده است، اگر تو را در همان جایی می‏یافتم که دیدمت، با این کارد به میان هر دو شانه ات می‏زدم! پرسید: مرا در کجا دیدی؟ پاسخ داد: تو را کناز کنیز دیدم، گفت: مرا ندیده‏ای، رسول خدا ص ما را از این که قرآن را در حال جنابت بخوانیم نهی نموده است، گفت: پس بخوان، عبداللَّه گفت:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اتانا رسول الله يتلو كتابه |  | كمـا لاح مشهور من الفجر ساطع |
| اتى بالـهدى بعدالعمى فقلوبنا |  | به موقنات آن ما قال واقع |
| يبيت يجافى جنبه عن فراشه |  | اذا استثقلت بالـمشركين الـمضاجع |

همسرش گفت: به خدا ایمان آوردم، و چشم خویش را تکذیب نمودم، بعد از آن صبح عبداللَّه س نزد رسول خدا ص رفت، و به او خبر داد، و پیامبر ص خندید به اندازه‏ای که دندان‌های پسینش را دیدم. و همچنین دار قطنی (ص45) این را از طریق دیگری از عکرمه از ابن عباس ش روایت نموده، که گفت: عبداللَّه بن رواحه س داخل شد... و مانند آن را متذکر شده، و گفته: رسول خدا ص از اینکه یکی از ما قرآن را در حال جنابت بخواند نهی نموده است[[17]](#footnote-17). در التعلیق المغنی (ص45) می‏گوید: در این سلمه بن وهرام آمده، ابن معین و ابوذرعه وی را ثقه دانسته‏اند، و ابوداود وی را ضعیف دانسته است.

قصه عمر س با پیامبر ص در روز حدیبیه

بخاری در التفسیر از حبیب بن ابی ثابت روایت نموده، که گفت: نزد ابووائل آمدم تا در مورد (خوارج) از وی سئوال کنم. گفت: ما در صفّین بودیم، و مردی گفت: آیا آنانی را که به‌سوی کتاب خدا فرا خوانده می‏شوند نمی‏بینی؟ علی بن ابی طالب س گفت: بلی[[18]](#footnote-18)، سهل بن حنیف س گفت: خویشتن را متهم کنید! ما خود را در روز حدیبیه - صلحی که میان پیامبر ص و مشرکین صورت گرفت - در حالی دریافتیم، که اگر مجالی برای جنگ می‏دیدیم می‏جنگیدیم، و عمر س آمد و گفت: آیا ما بر حق و آنان بر باطل نیستند؟ آیا کشته‏های ما در جنت و کشته‏های آنان در آتش نیستند؟ گفت: «بلی»، حضرت عمر افزود: پس چرا ذلت را در دین‌مان قبول می‏کنیم، در صورتی که خداوند در میان ما فیصله ننموده است بر می‏گردیم؟! پیامبر ص فرمود: «ای ابن الخطاب من رسول خدا هستم، و خداوند ابداً مرا ضایع نخواهد ساخت»، آن گاه خشمناک برگشت، و با بی‌صبری نزد ابوبکر س آمد و گفت: ای ابوبکر آیا ما بر حق و آنان بر باطل نیستند؟ گفت: ای ابن خطاب، وی پیامبر خداست، و خداوند هرگز و ابداً او را ضایع نخواهد ساخت، و همین بود که سوره فتح نازل گردید[[19]](#footnote-19). این را بخاری در جاهای دیگری هم روایت نموده، و مسلم[[20]](#footnote-20) و نسایی آن را از طرق دیگری از سهل بن حنیف روایت کرده‏اند، و در بعضی الفاظ آن آمده: ای مردم، نظر و رأی خویش را متهم کنید، و من خود را در روز ابوجندل در حالی دیدم که اگر قدرت می‏داشتم امر رسول خدا ص را نمی‏پذیرفتم، بلکه آن را به طور حتم رد می‏نمودم، و در روایتی آمده: آن گاه سوره فتح نازل گردید، و رسول خدا ص عمربن خطاب س را طلب نمود و آن را برایش تلاوت نمود. این چنین در تفسیر ابن کثیر (200/4) آمده است.

کل این حدیث در باب دعوت به‌سوی خدا، در قصه صلح حدیبیه به روایت بخاری از طریق مسوربن مخرمه س و مروان گذشت و در آن آمده است که ابوجندل گفت: ای گروه مسلمانان، من در حالی که مسلمان شده، آمده‏ام، دوبار به طرف مشرکین برگردانیده می‏شوم؟! آیا آنچه را من دیدم نمی‏دانید - وی در راه خداوند أ عذاب سختی دیده بود - عمر س می‏گوید: من در این هنگام نزد پیامبر ص آمده گفتم:آیا تو به حق، نبی خدا نیستی؟ گفت: «بلی [هستم]»، گفتم:آیا ما بر حق و دشمن ما بر باطل نیست؟ گفت: «بلی [هست]»، گفتم: پس با این وضع چرا ما خواری و ذلت را بر خود بخریم و در دین‌مان زیر بار ذلت برویم؟ گفت: «من رسول خدا هستم، و هرگز نافرمانی او را نخواهم کرد، و او نصرت دهنده من است». گفتم: آیا برای ما نمی‏گفتی که به خانه[[21]](#footnote-21) خواهیم رفت و آن را طواف خواهیم نمود؟ گفت: «بلی، ولی من این را برایت گفته بودم که ما امسال آن را طواف خواهیم کرد؟» گفتم: نه، پیامبر ص فرمود: «تو به‌سوی آن می‏آیی و آن را به طور حتم طواف می‏کنی». عمر س می‏گوید، نزد ابوبکر س آمده گفتم: ای ابوبکر، آیا این به حق پیامبر خدا نیست؟ گفت: بلی هست. گفتم:آیا ما بر حق و دشمن ما بر باطل نیست؟ گفت: بلی هست. عمر می‏گوید: گفتم: پس با این وضع چرا ما خواری را قبول کنیم و در دین‌مان زیر بار ذلت برویم؟! ابوبکر گفت: ای مرد، وی پیامبر خداست، و نافرمانی پروردگارش را نمی‏کند، و پروردگارش ناصر و یاور اوست، به امر وی چنگ زن و با او مخالفت مکن، چون به خدا سوگند، وی بر حق است. گفتم: آیا وی برای ما نمی‏گفت که ما به خانه می‏آییم و آن را طواف می‏کنیم؟ گفت: بلی، ولی آیا به تو گفته بود که امسال آن را طواف خواهی کرد؟ گفتم: نخیر. ابوبکر گفت: تو حتماً به کعبه می‏آیی، و آن را طواف می‏کنی. عمر س می‏گوید: پس من به خاطر این رفتارم کارهای نیکی را انجام دادم[[22]](#footnote-22).

خوشحال شدن پیامبر ص برای نازل شدن قرآن بر او به مغفرت و فتح، هنگام بازگشتن از حدیبیه

احمد از انس بن مالک س روایت نموده، که گفت: برای پیامبر ص هنگام بازگشتش از حدیبیه این آیه نازل گردید:

﴿لِّيَغۡفِرَ لَكَ ٱللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِن ذَنۢبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ﴾ [الفتح: 2].

ترجمه: «تا این که‏اللَّه برای تو گناه گذشته و آینده‏ای تو را بیامرزد».

آن گاه پیامبر ص فرمود: «امشب برایم آیه‏ای نازل شده، که از در روی زمین است، برایم محبوب‏تر است»، بعد از آن پیامبر ص آن را برای‌شان تلاوت نمود، و یاران گفتند: مبارک و گوارا باد بر تو ای نبی خدا، خداوند ﻷ بیان نموده، که با تو چه می‏کند، ولی با ما چه معامله‏ای خواهد کرد. آنگاه بر او نازل گردید.

﴿لِّيُدۡخِلَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ وَٱلۡمُؤۡمِنَٰتِ جَنَّٰتٖ تَجۡرِي مِن تَحۡتِهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُ﴾ تا این که به این جا رسید ﴿فَوۡزًا عَظِيمٗا﴾ [الفتح: 5].

ترجمه: «تا مردان مؤمن و زنان مؤمن را در جنت‌هایی درآرد که در زیر درختان آن جوی‏ها در جریان‌اند... پیروزی بزرگ».

این را بخاری و مسلم[[23]](#footnote-23) از انس، چنانکه در تفسیر ابن کثیر (183/4) آمده، نیز روایت کرده‏اند. و نزد ابن جریر (44/26) درباره این قول خداوند:

﴿إِنَّا فَتَحۡنَا لَكَ فَتۡحٗا مُّبِينٗا ١﴾ [الفتح: 1].

ترجمه: «ما برای تو پیروزی آشکاری فراهم ساختیم».

از انس س روایت است که گفت: این برای پیامبر ص هنگام بازگشتش از حدیبیه، در حالی که از حج بازداشته شده بود نازل گردید، و او قربانی‏ها را در حدیبیه با اصحابش، در حالی که همه را رنج و اندوه فرا گرفته بود ذبح نمود، و فرمود: «برایم آیه‏ای نازل شده که از همه‏ی دنیا برایم محبوب‏تر است»، و تلاوت نمود:

﴿إِنَّا فَتَحۡنَا لَكَ فَتۡحٗا مُّبِينٗا ١ لِّيَغۡفِرَ لَكَ ٱللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِن ذَنۢبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ﴾ تا به این قول خداوند ﴿عَزِيزًا﴾ [الفتح:1-3].

ترجمه: «ما برای تو پیروزی آشکاری فراهم ساختیم. تا اللَّه برای تو گناه گذشته و آینده تو را بیامرزد... تواناست».

آن گاه اصحابش گفتند: گوارا باد برایت... مثل آن را ذکر نموده است.

و احمد از مجمع بن جاریه انصاری س - وی یکی از قاریانی بود که قرآن را خوانده بودند - روایت نموده، که گفت: در حدیبیه حاضر بودیم، هنگامی که از آنجا برگشتیم، ناگهان متوجه شدیم که مردم شترها را تند می‏رانند، آن گاه مردم به همدیگر می‏گفتند: مردم را چه شده است؟ گفتند: برای رسول خدا ص وحی نازل شده است، به سرعت با مردم به‌سوی پیامبر خدا ص بیرون رفتیم، و متوجه شدیم که رسول خدا ص در کراع غمیم[[24]](#footnote-24) بر مرکبش سوار است، و مردم در اطرافش جمع شده‏اند، و او برای‌شان تلاوت نمود: ﴿إِنَّا فَتَحۡنَا لَكَ فَتۡحٗا مُّبِينٗا ١﴾**.** می‏گوید: آن گاه مردی از یاران رسول خدا ص گفت: ای رسول خدا،آیا این فتح است؟ فرمود: «آری، سوگند به ذاتی که جان محمد در دست اوست این فتح است»... و حدیث را متذکر شد[[25]](#footnote-25). این را ابوداود در الجهاد، چنانکه در تفسیر ابن کثیر (183/4) آمده، روایت کرده است. و بخاری از براء س روایت نموده، که گفت: شما فتح مکه را فتح می‏شمرید... فتح مکه هم فتحی بود ولی ما بیعت رضوان در روز حدیبیه را فتح می‏شمریم[[26]](#footnote-26)... و حدیث را متذکر شده، چنانکه در تفسیر ابن کثیر (182/4) آمده. این را ابن جریر هم در تفسیرش (44/26) از براء به مانند آن روایت نموده، و از جابر روایت نموده، که گفت: ما فقط روز حدیبیه را فتح می‏شمردیم.

قصه نیل مصر در زمان عمر س

حافظ ابوالقاسم لالکائی در السنۀ از قیس بن حجاج از کسی که برایش حدیث بیان نموده، روایت کرده که گفت: هنگامی که مصر فتح گردید، اهل آن نزد عمروبن عاص س که امیر آنجا بود در ماه بؤنه - یکی از ماه‏های عجم - آمدند، و گفتند: ای امیر، این نیل ما سنتی دارد که به غیر آن جریان پیدا نمی‏کند، پرسید: و آن چیست؟ گفتند: وقتی که دوازده شب از این ماه بگذرد، به‌سوی دختر باکره‏ای می‏رویم که در میان والدینش است، و پدر و مادرش را راضی می‏سازیم، و بهترین زیورات و لباسش را بر تنش می‏کنیم، و بعد او را در نیل می‏اندازیم. عمرو به آنان گفت: این در اسلام نیست، اسلام هر آنچه را قبل از خودش بوده نابود می‏سازد، آن گاه آنان ماه بؤنه را اقامت گزیدند و نیل از جریان بازماند تا جایی که تصمیم گرفتند از آنجا کوچ کنند. آن گاه عمرو س این مسئله را برای عمربن خطاب س نوشت، و عمر برایش نوشت، تو در عمل خود به حق رسیده‏ای، من در داخل این نامه‏ام، برگه کوچکی برایت فرستاده‏ام، آن را در نیل انداز... و حدیث را چنانکه در باب تأییدات غیبی در تسخیر بحرها خواهد آمد دوباره می‏آوریم؛ و در آخر آن آمده: پس نوشته را در نیل انداخت، و آنان در روز شنبه در حالی صبح نمودند، که خداوند نیل را به ارتفاع شانزده گز فقط در یک شب به جریان آورده بود، و خداوند آن روش و سنت را از اهل مصر تا امروز قطع نمود[[27]](#footnote-27). چنانکه در تفسیر ابن کثیر (464/3) آمده. این را همچنان ابن عساکر، ابوالشیخ و غیر آنان روایت کرده‏اند.

داخل شدن علاء بن حضرمی با مسلمانان در دریا

ابونعیم در الحلیه (7/1) از سهم بن منجاب روایت نموده، که گفت: با علاء بن حضرمی س به جنگ رفتیم، حرکت نمودیم تا اینکه به دارین[[28]](#footnote-28) رسیدیم، و دریا در میان ما و آنان قرار داشت، آن گاه گفت: «يا عليم، يا حليم، يا على، يا عظيم، انا عبيدك، وفي سبيلك، نقاتل عدوك، اللهم فاجعل لنا اليهم سبيلا». ترجمه: «ای دانا، ای بردبار، ای بلند مرتبه، ای بزرگ، ما بندگان توییم، و در راه توییم، با دشمنت می‏جنگیم، بار خدایا، برای ما راهی به‌سوی آنان بگردان». و با ما داخل بحر گردید، وقتی داخل شدیم، آب به نمدهای زین هایمان نمی‏رسید، بعد به سوی‏آنان بیرون رفتیم. این را همچنان (8/1) از ابوهریره س همانند آن روایت نموده، و افزوده است: هنگامی که ابن مکعبر - فرمانده کسری - ما را دید گفت: نه، به خدا سوگند با اینان نمی‏جنگیم!! بعد از آن درکشتی نشست و خود را به فارس رسانید[[29]](#footnote-29). و ابونعیم این را در الدلائل (ص208) از ابوهریره و طبرانی نیز از وی، و ابن ابی الدنیا از سهم بن منجاب و بیهقی از انس س روایت نموده‏اند، چنانکه احادیث اینان در تسخیر بحرها خواهد آمد، و احادیث عبور سعدبن ابی وقاص س از دجله در روز قادسیه نیز خواهد آمد، که در آن قول حجربن عدی س هم آمده است که: چه شما را از عبور نمودن به‌سوی دشمن‌تان غیر از این آب اندک - یعنی دجله - بازمی دارد؟

﴿وَمَا كَانَ لِنَفۡسٍ أَن تَمُوتَ إِلَّا بِإِذۡنِ ٱللَّهِ كِتَٰبٗا مُّؤَجَّلٗا﴾ [آل عمران: 145].

ترجمه: «و هر نفس به حکم خدا، و در یک وقت نوشته شده و مقرر جان می‏دهد».

بعد از آن اسبش را داخل آب نمود، و هنگامی که وارد شد مردم نیز وارد گردیدند، وقتی دشمن ایشان را دید، گفتند: این‏ها همانند جن‏ها هستند[[30]](#footnote-30)، و فرار نمودند. ابن ابی حاتم این را از حبیب بن ظبیان روایت کرده است.

تمیم داری و دور کردن آتشی که در حره افتاده بود

ابونعیم در الدلائل (ص212) از معاویه بن حرمل روایت نموده است، و حدیث را متذکر شده و در آن آمده است: آتشی در حره افتاد، و عمر س نزد تمیم س آمد و گفت: به‌سوی این آتش برو، گفت: ای امیرالمؤمنین من کیستم؟ و من چیستم؟ و تا آن وقت عمر س اصرار ورزید که تمیم همراهش برخاست، می‏گوید: من نیز آن دو را دنبال نمودم و آنان به‌سوی آتش به راه افتادند، در ادامه می‏گوید: و شروع نموده آن را این طور با دستش می‏راند، تا این که داخل دره شد و تمیم به دنبالش وارد گردید، عمر س می‏گفت: کسی که دیده مانند کسی نیست که ندیده!!. این را بیهقی و بغوی، چنانکه در تأییدات غیبی در اطاعت آتش خواهد آمد، روایت نموده‏اند.

آنچه را که پیامبر ص هنگام ضربه زدن به سنگ در روز خندق دید و بشارتش برای اصحابش

نسائی از ابوسکینه - مردی از بحرین - و او از مردی از اصحاب پیامبر ص روایت نموده، که گفت: هنگامی که رسول خدا ص به حفر خندق امر نمود، سنگی در مسیر‌شان پدیدار گردید، و آنان را از کندن بازداشت، آن گاه پیامبر ص برخاست و کلنگ را گرفت و عبایش را در کنار خندق گذاشت و گفت:

﴿وَتَمَّتۡ كَلِمَتُ رَبِّكَ صِدۡقٗا وَعَدۡلٗاۚ لَّا مُبَدِّلَ لِكَلِمَٰتِهِۦۚ وَهُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلۡعَلِيمُ ١١٥﴾ [الانعام: 115].

ترجمه: «و سخن پروردگارت در راستی و انصاف تمام شد، و هیچ تبدیل کننده‏ای برای سخنان او نیست، و او شنوا و داناست».

آن گاه یک سوم سنگ افتاد و سلمان س ایستاده بود و نگاه می‏کرد، و توأم با ضربه رسول خدا ص برقی درخشید، برای بار دوم زد و گفت: ﴿وَتَمَّتۡ كَلِمَتُ رَبِّكَ صِدۡقٗا وَعَدۡلٗاۚ لَّا مُبَدِّلَ لِكَلِمَٰتِهِۦۚ وَهُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلۡعَلِيمُ ١١٥﴾. آن گاه یک سوم دیگر افتاد و برقی درخشید که سلمان آن را دید، باز برای بار سوم زد و گفت: ﴿وَتَمَّتۡ كَلِمَتُ رَبِّكَ صِدۡقٗا وَعَدۡلٗاۚ لَّا مُبَدِّلَ لِكَلِمَٰتِهِۦۚ وَهُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلۡعَلِيمُ ١١٥﴾. آن گاه ثلث باقی مانده افتاد. و رسول خدا ص بیرون رفت و عبایش را برداشت و نشست. سلمان گفت: ای رسول خدا، تو را در وقت زدن دیدم، که هر ضربه‏ای می‏زدی همراهش برقی می‏درخشید، رسول خدا ص فرمود: «ای سلمان آن رادیدی؟» گفت: آری سوگند به ذاتی که تو را به حق مبعوث نموده، ای رسول خدا. گفت: «من وقتی که ضربه اول را زدم، شهرهای کسری و اطراف آن و شهرهای زیادی برایم آشکار شد تا جایی که آن را به چشمم دیدم»، آن گاه یکی از اصحاب که نزدش حاضر بود به او گفت: ای رسول خدا، از خدا بخواه تا آن را برای ما فتح کند، و اولادشان را به غنیمت نصیب ما گرداند تا با دست‏های خویش سرزمین‏هایشان را تخریب نماییم، و رسول خدا همان دعا را فرمود، افزود: «بعد از آن ضربه دوم را وارد آوردم، آن گاه شهرهای قیصر و اطراف آن برایم نمودار گردید تا جایی که آن را به چشمم دیدم». گفتند: ای رسول خدا، از خداوند بخواه تا آن را برای ما فتح کند، و اولادشان را به طور غنیمت نصیب ما گرداند تا با دست‏های خویش سرزمین‏هایشان را تخریب کنیم، و رسول خدا دعا فرمود. بعد از آن گفت: «باز ضربه سوم را وارد آوردم، آن گاه شهرهای حبشه و قریه‏های اطراف آن برایم نمودار گردید، تا جایی که آن را به چشمم دیدم»، بعد از آن پیامبر خدا ص فرمود: «تا وقتی که حبشه شما را گذاشته است [و به شما تعرض ننموده است] شما نیز آنان را بگذارید، و تا وقتی که تُرک شما را ترک نموده‏اند، شما نیز آنان را ترک کنید»، ابن کثیر در البدایه (102/4) می‏گوید: این چنین این را نسائی به شکل طولانی روایت نموده است، و ابوداود فقط این بخش آن را روایت کرده است: «تا وقتی که حبشی‏ها شما را رها کرده‏اند شما نیز آنان را بگذارید، و تا وقتی که ترک شما را ترک نمودند ترک کنید»[[31]](#footnote-31).

ابن جریر این را از عمرو بن عوف مزنی روایت نموده، و حدیثی را متذکر شده که در آن آمده: پیامبر ص آمد و کلنگ را از سلمان گرفت و به سنگ چنان ضربه‏ای زد که آن را شکافت و از آن برقی درخشید که میان دو حرّه مدینه را روشن گردانید، انگار که آن برق چراغی در دل شب تاریکی بود، آن گاه رسول خدا ص چون تکبیر فتح، تکبیر گفت: و مسلمانان هم تکبیر گفتند، باز آن را برای دومین بار زد و عین قضیه تکرار شد، باز آن را برای سومین بار زد و عین حادثه تکرار گردید، و آن را سلمان ومسلمانان برای رسول خدا ص یادآور شدند، و او را از آن نور پرسیدند، گفت: «از برق اول برایم قصرهای حیره و شهرهای کسری روشن شد، انگار که آن‏ها دندان‏های سگان باشند، و جبریل به من خبر داد که امتم بر آنان غلبه پیدا خواهند کرد، و از برق دومی قصرهای سرخ از سرزمین روم روشن شد که گویی آن‏ها دندان‏های سگان باشند و جبرئیل به من خبر داد که امتم برآن غلبه پیدا می‏کند، و از سومی قصرهای صنعاء روشن شد، انگار که آن‏ها دندان‏های سگان باشند، و جبریل به من خبر داد که امتم بر آنان غلبه پیدا می‏کنند، بنابراین بشارت بادا برای تان»، و مسلمانان شادمان و خوشحال گردیده گفتند: الحمدلله، وعده راست است، می‏گوید: و هنگامی که احزاب آشکار گردیدند، مؤمنان گفتند:

﴿هَٰذَا مَا وَعَدَنَا ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥ وَصَدَقَ ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥۚ وَمَا زَادَهُمۡ إِلَّآ إِيمَٰنٗا وَتَسۡلِيمٗا﴾ [الاحزاب: 22].

ترجمه: «این همان است که خداوند و پیامبر او به ما وعده داده‏اند، و خدا و رسول او راست گفته‏اند، و آن جز به ایمان و تسلیم ایشان نیفزود».

ومنافقان گفتند: او به شما خبر می‏دهد، که از یثرب قصرهای حیره و شهرهای کسری را می‏بیند، و آن‏ها به وسیله شما فتح می‏شود، و شما اکنون خندق حفر می‏کنید و نمی‏توانید به میدان بیرون روید؟! و درباره ایشان نازل گردید:

﴿وَإِذۡ يَقُولُ ٱلۡمُنَٰفِقُونَ وَٱلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٞ مَّا وَعَدَنَا ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥٓ إِلَّا غُرُورٗا ١٢﴾ [الاحزاب: 12].

ترجمه: «و آنگاه که منافقان و آنانی که در دل‏های‏شان مرض است گفتند: خدا و رسول او برای ما جز فریب وعده نکرده‏اند»[[32]](#footnote-32).

ابن کثیر در البدایه (100/4) می‏گوید: این حدیث غریب است.

و طبرانی در حدیث طویلی از ابن عباس س، چنانکه در تأییدات غیبی در برکت طعام‌شان در جنگ‏ها خواهد آمد، روایت نموده که: رسول خدا ص فرمود: «به من اجازه دهید تا نخستین زننده آن من باشم»، گفت: «بسم‏اللَّه»، و آن را زد یک سومش پاره شد و افتاد، آن گاه گفت: «اللَّه اکبر، قصرهای روم، سوگند به پروردگار کعبه»، بار دیگر زد و پاره شده افتاد، و گفت: «اللَّه اکبر، قصرهای فارس، سوگند به پروردگار کعبه»، آن گاه منافقان گفتند: ما برای نفس‏های خویش خندق حفر می‏کنیم و او برای‌مان قصرهای فارس و روم را وعده می‏دهد؟![[33]](#footnote-33). هیثمی (132/6) می‏گوید: رجال آن رجال صحیح‌اند، غیر عبداللَّه بن احمد بن حنبل و نعیم عنبری، و آن دو ثقه‏اند.

خالد و نوشیدن زهر و سخن نصرانی درباره اصحاب

در تأییدات غیبی در رفتن اثر زهر، زهر نوشیدن خالد س و این قولش خواهد آمد: هیچ نفسی هرگز تا رسیدن اجلش نمی‏میرد، و این قول عمرو[[34]](#footnote-34) هم خواهد آمد: به خدا سوگند، ای گروه عرب، مادامی که یکی از این قرن[[35]](#footnote-35) در میان‌تان باشد، هر چه را بخواهید مالک می‏شوید. و همچنین این سخنش برای اهل حیره است: هرگز مانند امروز روی آوردن امری را بدین وضوح ندیده‏ام!!.

اقوال اصحاب ش درباره این که پیروزی به تعداد نیست

در باره اسباب و انگیزه‏های پیروزی قول ثابت بن اقرم س خواهد آمد: ای ابوهریره، انگار تو تعداد زیادی را می‏بینی؟! گفتم: آری، گفت: تو در بدر با ما نبودی، ما به کثرت پیروز نمی‏شویم. و قول خالد س هنگامی که مردی به او گفت: رومی‏ها چقدر زیاداند و مسلمانان چقدر اندک؟! گفت: رومی‏ها چقدر اندک‌اند و مسلمانان چقدر زیاد؟! رزمندگان با مساعدت خداوند زیاد می‏شوند، و به یاری ندادن کم می‏گردند، نه به تعداد مردان. به خدا سوگند، دوست دارم که اشقر[[36]](#footnote-36) از سایدگی سم پایش تندرست می‏بود، و آنان دو چندان می‏شدند. و هم چنین نامه ابوبکر س برای عمروبن عاص س اما بعد: نامه ات به من رسید، متذکر می‏شوی که رومی‏ها به تعداد زیادی جمع شده‏اند، ولی خداوند ما را همراه پیامبرش ص نه به کثرت عدد نصرت داد و نه به کثرت سربازان، و ما در حالی با پیامبر خدا ص غزا می‏نمودیم، که همراه‌مان جز دو اسب نبود، و ما شتران را به نوبت سوار می‏شدیم. در روز احد با پیامبر خدا ص بودیم، و همراه‌مان جز یک اسب نبود، که آن را رسول خدا ص سوار می‏گردید، ولی خداوند ما را بر کسی که با ما مخالفت می‏نمود پیروز می‏گردانید و کمک‌مان می‏کرد.

و آنچه ابوبکر س در راه اندازی ارتش اسامه س انجام داد گذشت، آن هم در فرصتی که عرب‏ها بر وی از هر طرف شورش کردند، قاطبه عرب مرتد گردید و نفاق ظاهر شد، یهودیت و نصرانیت سربرآوردند و مسلمانان به سبب نبودن و از دست دادن پیامبرشان ص و کمی نیروی خودی و کثرت دشمن شان، چون گوسفندان باران زده در شب سرد بودند، بنابراین به ابوبکر عرض کردند که ارتش اسامه را نگه دارد، آن گاه ابوبکر - که مصمم‏تر و قاطع‏تر بود - گفت: من ارتشی را که رسول خدا ص روان کرده است نگه دارم؟! در این صورت به‌کار بزرگی جرأت نموده‏ام!! سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، این که عرب‏ها بر من حمله آورند بهتر از آن است، که ارتشی را نگه دارم که رسول خدا ص آن را روان نموده است!! ای اسامه با ارتشت به همان طرفی که به آن مأمور شده‏ای حرکت کن، و در همان جایی که رسول خدا ص برایت در ناحیه فلسطین و بر اهل موته دستور داده است بجنگ، چون خداوند آنچه را می‏گذاری کفایت خواهد نمود. و همچنان قول عبداللَّه بن رواحه س در روز مؤته که دویست هزار دشمن جمع شده بود گذشت [که گفت]: ای قوم، به خدا سوگند، آنچه را اکنون بد می‏پندارید، همان چیزی است که در طلب آن بیرون آمده‏اید و آن: شهادت است، ما با مردم به عدد، قوت و کثرت نمی‏جنگیم، ما با آن‏ها فقط به وسیله دینی می‏جنگیم که خداوند ما را به آن عزت بخشیده است، حرکت کنید، که جز یکی از این دو نیکی نیست: یا کامیابی یا شهادت. مردم گفتند: به خدا سوگند، ابن رواحه راست می‏گوید. و چه بسا قصه‏های اصحاب در این موضوع که در این کتاب پراکنده و نوشته شده است، و هم چنین در کتب احادیث، مغازی و سیر، که کتاب را به ذکر و تکرار آن طولانی نمی‏کنیم.

حقيقت و كمال ايمان

قول پیامبر ص به حارث بن مالک: چگونه صبح نمودی؟ و جواب حارث

ابن عساکر از انس س روایت نموده، که گفت: رسول خدا ص در حالی داخل مسجد گردید، که حارث بن مالک س خواب بود، او را با پایش حرکت داده گفت: «سرت را بلند کن»، وی سرش را بلند نمود و گفت: پدر و مادرم فدایت ای رسول خدا، پیامبر ص فرمود: «ای حارث بن مالک چگونه صبح نمودی؟» گفت: ای پیامبر خدا به صفت مومن حق صبح نمودم، گفت: «برای هر حق حقیقتی است، حقیقت آنچه تو می‏گویی چیست؟» گفت: از دنیا روی گردانیدم، روزم را با تشنگی سپری نمودم، شبم را بیداری کشیدم، گویا که به عرش پروردگارم نگاه می‏کنم و گویا که به‌سوی اهل بهشت نگاه می‏کنم که یک دیگر را زیارت می‏کنند، و به‌سوی اهل آتش نگاه می‏کنم که به یک دیگر بانگ می‏زنند، پیامبر ص به او گفت: «تو شخصی هستی که خداوند قلبت را روشن و منور نموده است، شناخته‏ای، بنابراین مداومت کن»[[37]](#footnote-37).

عسکری در امثال از انس همانند آن روایت کرده، جز این که او وی را حارثه بن نعمان نامیده است، و در روایت وی آمده است، که گفت: «دیده‏ای، بنابراین مداومت کن»، بعد از آن فرمود: «بنده‏ای است که خداوند ایمان را در قلب وی منور ساخته است»، گفت: ای نبی خدا، از خداوند بخواه تا به من شهادت عطا فرماید، و او برایش دعا نمود، می‏گوید: روزی اعلان شد: ای سوارکاران خدا سوار شوید، آن گاه او نخستین سوار کاری بود که سوار شد و نخستین سوارکاری بود که شهید گردید. این چنین در منتخب الکنز (160/5) آمده است.

ابن نجار این را از انس س روایت نموده، که گفت: در حالی که پیامبر خدا ص راه می‏رفت، ناگهان جوانی از انصار با وی روبرو گردید، پیامبر ص به او گفت: «ای حارث چگونه صبح نمودی؟» گفت: در حالی صبح نمودم، که به حق به خدا مؤمن بودم، گفت: «ببین که چه می‏گویی، چون برای هر قول حقیقتی است»، پاسخ داد: ای رسول خدا، نفسم روی گردانید... و مانند حدیث عسکری را با زیادتی در آخرش، چنانکه در المنتخب (161/5) آمده است، ذکر نمود. ابن المبارک این را در الزهد از صالح بن مسمار همانند سیاق ابن عساکر روایت کرده، و در روایتی آمده است: گفت: «برای هر قول حقیقتی است، حقیقت ایمان تو چیست؟»[[38]](#footnote-38)، حافظ در الاصابه (289/1) می‏گوید: این حدیث معضل است، و این چنین این را عبدالرزاق از صالح‏بن مسمار و جعفربن برقان روایت نموده و در التفسیر این را از یزید سلمی روایت نموده و گفته: به شکل موصول روایت شده است...، و حدیث انس را که ذکر شد، متذکر گردیده و گفت: این را طبرانی و ابن منده روایت کرده‏اند، و بیهقی این را در شعب از طریق یوسف بن عطیه صفار روایت نموده، که وی خیلی ضعیف می‏باشد، و بیهقی می‏گوید: این منکر است، و یوسف در آن دچار اشتباه شده، باری گفته: حارث، و باری گفته: حارثه. ابن صاعد می‏گوید: این حدیث به شکل موصول ثابت نیست. بزار هم این را از انس روایت نموده، هیثمی (57/1) می‏گوید: در ین یوسف بن عطیه آمده، که وی قابل حجّت نیست، طبرانی نیز این را از حارث بن مالک انصاری روایت نموده که وی از پهلوی پیامبر ص عبور نمود، و پیامبر ص به او گفت: «ای حارثه چگونه صبح نمودی؟» و مانند حدیث ابن عساکر را متذکر شده، هیثمی (57/1) می‏گوید: در این ابن لهیعه آمده، و هم چنین در آن کسی هست که نیاز به توضیح و آشکار شدن دارد.

قول پیامبر ص به معاذ: چگونه صبح نمودی؟ و جواب معاذ

ابونعیم در الحلیه (242/1) از انس بن مالک روایت نموده که: معاذبن جبل س به نزد رسول خدا ص وارد شد، پیامبر ص گفت: «ای معاذ چگونه صبح نمودی؟» گفت: مؤمن به خداوند متعال صبح نمودم. فرمود: «برای هر قول مصداقی است، و برای هر حق حقیقتی است، پس مصداق آنچه تو می‏گویی چیست؟» گفت: ای نبی خدا، من هرگاه صبح کرده‏ام، گمان نموده‏ام که شب نمی‏کنم، و هرگاه شب کرده‏ام، گمان نموده‏ام که صبح نمی‏نمایم، و هر قدمی را که پیش می‏گذارم، گمان می‏کنم که قدم دیگری را در پی آن نخواهم گذاشت، و گویی من به‌سوی هر امت نگاه می‏کنم، که بر زانو نشسته و به‌سوی کتابش فراخوانده می‏شود و همراهش نبی اش و بتهایش است، که غیر خدا را عبادت می‏نمود، و گویی من به‌سوی عقوبت اهل آتش و ثواب اهل جنت نگاه می‏کنم، فرمود: «شناخته‏ای، پس مداومت کن»[[39]](#footnote-39).

فرموده پیامبر ص به سوید بن حارث و یارانش: شما چیستید؟ و جواب آنان

و در باب دعوت به‌سوی خدا و پیامبرش در حدیث سوید بن حارث س گذشت که گفت: با شش تن از قومم به نزد پیامبر خدا ص رسیدیم، هنگامی که داخل شدیم و با وی صحبت نمودیم، از عادات و لباس ما خوشش آمد، پرسید: «شما چیستید؟» گفتیم: مومنان، پیامبر ص تبسمی نموده، فرمود: «هر قول برای خود حقیقتی دارد، حقیقت قول و ایمان شما چیست؟» سوید می‏گوید: گفتیم: [حقیقت ایمان ما در] پانزده خصلت [پنهان است]: پنج خصلت آن را فرستاده هایت امر نمودند تا به آنها ایمان بیاوریم، و پنج خصلت دیگر را فرستاده هایت به ما امر نمودند تا به آن عمل کنیم، و پنج خصلت دیگر آن را از زمان جاهلیت انتخاب نموده و فرا گرفته‏ایم، که اکنون هم به آن‏ها عمل می‏کنیم، مگر در صورتی که چیزی از آن را بد ببری... و حدیث را در مورد ایمان به خدا، فرشتگان وی، کتاب هایش، پیامبرانش، اندازه خیر و شرش، ارکان اسلام و اخلاق نیکو متذکر شده است.

قصه منافقی که نزد پیامبر ص آمد تا برایش مغفرت بخواهد و او برایش مغفرت خواست

ابونعیم از ابن عمر ب روایت نموده، که گفت: نزد پیامبر ص نشسته بودم که ناگهان حرمله بن زید انصاری س - یک تن از بنی حارثه - نزدش آمد، و در پیش روی رسول خدا ص نشست و گفت: ای رسول خدا، ایمان اینجاست، و با دستش به زبانش اشاره نمود، و نفاق اینجاست، و دستش را بر سینه‏اش گذاشت، و خداوند را جز اندک یاد نمی‏کند. رسول خدا ص خاموش باقی ماند، و حرمله آن را تکرار نمود. آن گاه پیامبر ص زبان حرمله را گرفت و گفت: «بار خدایا، به او زبانی صادق و قلبی شاکر نصیب بگردان، و دوستی مرا و دوستی کسی را که مرا دوست می‏دارد، به او عطا فرما، و امرش را به‌سوی خیر رهنمون گردان»، آن گاه حرمله به او گفت: ای رسول خدا، من برادران منافقی دارم که بزرگشان بودم، آیا تو را به آنان دلالت و رهنمایی نکنم؟ پیامبر خدا ص فرمود: «کسی که نزدمان آمد، چنان که تو آمدی، برایش مغفرت می‏خواهیم؛ چنان که برای تو مغفرت خواستیم، و کسی که بر آن اصرار ورزد خداوند او را سزاوار است»[[40]](#footnote-40). این چنین در الکنز (250/2) آمده است. طبرانی هم این را روایت کرده و در اسنادش اشکالی وجود ندارد، ابن منده نیز این را روایت کرده است، و در فوائد هشام بن عمار روایت احمد بن سلیمان را به روایت از ابودرداء س همانند آن روایت کردیم[[41]](#footnote-41)، این چنین در الاصابه (320/1) آمده است.

ايمان به ذات و صفات خداوند ﻷ

زیاد خواندن سوره اخلاص توسط یک صحابه

بیهقی در الاسماء و الصفات (ص208) از عایشه ل روایت نموده که: پیامبر خداص مردی را به عنوان فرمانده سریه‏ای فرستاد، او در نمازها برای یاران خود پیش نماز بود و فرائتش را به قل هواللَّه احد خاتمه می‏بخشید، هنگامی که برگشتند آن را برای رسول خدا ص یادآور شدند، فرمود: «از وی بپرسید که این را به چه خاطر انجام می‏دهد؟!» او را پرسیدند گفت: به علت این که این سوره صفت رحمان است، و من دوست می‏دارم که آن را بخوانم، رسول خدا ص فرمود: «به او خبر بدهید که خداوند ﻷ دوستش می‏دارد»[[42]](#footnote-42). بخاری و مسلم نیز این را از عایشه روایت کرده‏اند، چنانکه بیهقی گفته است.

تصدیق پیامبر ص از گفته عالم یهودیی که از خداوند سبحانه و تعالی صحبت نمود

بیهقی در الاسماء و الصفات (ص245) از عبداللَّه بن مسعود س روایت نموده، که گفت: عالم یهودیی نزد رسول خدا ص آمد و گفت: ای محمد - یا ای رسول خدا - خداوند آسمان‏ها را بر انگشتی قرار داده، زمین‏ها را هم بر انگشتی، کوه‏ها و درخت‏ها را نیز بر انگشتی، آب و گل را هم بر انگشتی و سایر مخلوقات را بر انگشت دیگری، و آن‏ها را تکان داده می‏گوید: من پادشاه هستم، می‏گوید: آن گاه پیامبر ص به خاطر تصدیق قول عالم یهودی خندید به قدریکه که دندان‏های پسینش اشکار گردید، بعد از آن گفت:

﴿وَمَا قَدَرُواْ ٱللَّهَ حَقَّ قَدۡرِهِۦ وَٱلۡأَرۡضُ جَمِيعٗا قَبۡضَتُهُۥ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ﴾ تا آخر آیه [الزمر: 67].

ترجمه: «آنان خداوند را آن گونه که شایسته اوست نشناختند، در حالی که تمام زمین در روز قیامت در قبضه اوست».

این را بخاری و مسلم[[43]](#footnote-43) در صحیح خود، چنانکه بیهقی می‏گوید، روایت نموده‏اند.

حدیث انس و ابوذر درباره این که چگونه خداوند مردم را حشر می‏کند

بیهقی در الاسماء و الصفات (ص356) از انس بن مالک س روایت نموده که: از پیامبر ص پرسیده شد: چگونه کافر در روز قیامت بر رویش حشر می‏شود؟ فرمود: «کسی که او را در دنیا بر پاهایش روان ساخت، قادر است که او را در روز قیامت بر رویش روان سازد»[[44]](#footnote-44). این را بخاری، مسلم، احمد، نسائی، ابن ابی حاتم، حاکم و غیر ایشان همانند آن از انس، چنانکه در الکنز (28/7) آمده، روایت کرده‏اند. احمد از حذیفه بن اسید روایت نموده، که گفت: ابوذر س برخاست و گفت: ای بنی غفار بگویید و سوگند مخورید، چون صادق تصدیق شده ص برایم حدیث بیان داشته که مردم به سه گروه و فوج حشر[[45]](#footnote-45) می‏شوند: گروهی که سوار و سیر می‏باشند و لباس هم دارند، گروهی که پیاده راه می‏روند و سعی می‏کنند و گروهی که فرشتگان آنان را بر روی‏هایشان می‏کشند و به‌سوی آتش حشرشان می‏نمایند، آن گاه گوینده‏ای از ایشان گفت: این دو گروه را شناختیم، آنانی را که پیاده می‏روند و سعی می‏کنند چه شده است؟ گفت: خداوند ﻷ آفتی را بر سواری‌ها نازل می‏کند، تا این که سواریی باقی نمی‏ماند، تا جایی که شخص باغ خوش منظر خود را به عوض شتر پیری می‏دهد و آن را نمی‏یابد[[46]](#footnote-46). این چنین در تفسیر ابن کثیر (65/3) آمده است. حاکم (564/4) این را از حذیفه از ابوذر همانند آن رایت نموده است، و گفته: این حدیث تا ولید بن جمیع اسنادش صحیح است، ولی بخاری و مسلم آن را روایت نکرده‏اند، و ذهبی می‏گوید: مسلم در متابعات از ولید روایت نموده، و نسائی آن را حجّت آورده است.

امر پیامبر ص به یارانش که بگویند: ما شاءاللَّه وحده لا شریك له

بیهقی در الاسماء والصفات (ص110) از طفیل بن عبداللَّه س - که برادر عایشه ل از طرف مادرش بود - روایت نموده که: وی در خواب خود دید که با گروهی از مسیحیان روبرو شد و گفت: چه قدر قوم نیکی هستید شما، اگر بر این گمان نمی‏بودید که مسیح پسر خداست. گفتند شما هم قوم نیکی هستید اگر نگویید:[[47]](#footnote-47) (ما شاءاللَّه و شاء محمد)، «آنچه خدا بخواهد و محمد بخواهد»، بعد از آن با گروهی از یهود روبرو گردید و گفت: شما قوم نیکی هستید اگر بر این گمان نمی‏بودید که عزیر پسر خداست، گفتند: و شما هم قومی هستید که می‏گویید: (ماشاءاللَّه و شاء محمد)، می‏افزاید: آن گاه نزد پیامبر ص آمد، و آن را برایش تعریف کرد. پیامبر ص فرمود: «آیا آن را برای کسی بیان نموده‏ای؟» پاسخ داد: بلی، آن گاه پس از حمد و ثنای خداوند متعال گفت: «برادر‌تان آنچه را دیده، که برای‌تان رسیده است، بنابراین آن را مگویید، ولیکن بگویید: «ماشاء الله وحده لا شريك له»، «آنچه خدا به تنهایی اش بخواهد، خدایی که شریکی ندارد»[[48]](#footnote-48).

و نزد وی هم چنین از حذیفه س روایت است که گفت: مردی از مسلمانان در خواب دید، که با مردی از اهل کتاب روبرو شد، وی گفت: شما قوم نیکی هستید، اگر شرک نیاورید و نگویید: «ماشاء الله وشاء محمد»، وی آن را برای پیامبر ص یادآور شد، فرمود: «من آن را برای‌تان بد می‏دیدم، بگویید «ماشاء الله ثم شاء فلان»، آنچه خدا بخواهد و بعد از آن فلان بخواهد»[[49]](#footnote-49).

و بیهقی در الاسماء والصفات (ص110) از ابن عباس س روایت نموده، که گفت: مردی نزد رسول خدا ص آمد، و در مورد موضوعی با وی صحبت کرد، آن مرد به رسول خدا ص گفت: «ماشاءاللَّه وشئت»، «آنچه خدا بخواهد و تو بخواهی»، رسول خدا ص گفت: «آیا مرا مساوی خدا گردانیدی؟ بلکه آنچه را خدا به تنهایی اش بخواهد»[[50]](#footnote-50).

سوال یهودی از پیامبر ص درباره مشیت و اراده خداوند و جواب وی به او

بیهقی در الاسماء و الصفات (ص111) از اوزاعی روایت نموده، که گفت: یهودیی نزد پیامبر ص آمد، و او را از مشیت پرسید، پیامبر ص فرمود: «مشیت از آن خداوند متعال است»، یهودی گفت: من می‏خواهم برخیزم، فرمود: «خداوند خواسته است که برخیزی»، گفت: من می‏خواهم که بنشینم، فرمود: «خداوند خواسته است که بنشینی»، گفت: من می‏خواهم این درخت خرما را قطع کنم، فرمود: «خداوند خواسته است که آن را قطع کنی»، گفت: من می‏خواهم آن را ترک کنم، فرمود: «خداوند خواسته است که آن را ترک نمایی». می‏افزاید: آن گاه جبریل علیه الصلاه والسلام نزدش آمد و گفت: حجت و دلیلت برایت تلقین شد، چنانکه برای ابراهیم ÷ تلقین گردید، می‏گوید: و قرآن نازل گردید و گفت:

﴿مَا قَطَعۡتُم مِّن لِّينَةٍ أَوۡ تَرَكۡتُمُوهَا قَآئِمَةً عَلَىٰٓ أُصُولِهَا فَبِإِذۡنِ ٱللَّهِ وَلِيُخۡزِيَ ٱلۡفَٰسِقِينَ ٥﴾ [الحشر: 5].

ترجمه: «هر درخت با ارزش نخل را که قطع و یا آن را در حال خود واگذار کردید، همه به فرمان خدا بود، و هدف این بود که فاسقان را خوار و رسوا کند»[[51]](#footnote-51).

بیهقی می‏گوید: این گرچه مرسل است، ولی موصول‏های ماقبل آن که به معنای آن‌اند تأکیدش می‏کنند.

خواب ماندن پیامبر ص و اصحابش از نماز به مشیت و اراده خدا

بیهقی در الاسماء والصفات (ص109) از عبداللَّه بن مسعود س روایت نموده، که گفت: هنگامی که رسول خدا ص از حدیبیه برگشت، در منزلی هنگام آخر شب برای استراحت پایین آمد، و فرمود: «کی از ما حراست می‏کند؟» عبداللَّه گفت: من، فرمود: «تو» دوبار یا سه بار یعنی تو خواب می‏روی - بعد از آن فرمود، و «تو بدری آن هستی» بنابر آن حراست نمودم، هنگامی که صبح نزدیک گردید، مرا آنچه فرا گرفت که رسول خدا ص گفته بود و به خواب رفتم، و فقط به گرمی آفتاب بر پشت‏هایمان بیدار شدیم، آن گاه رسول خدا ص برخاست، و چنان که عمل می‏نمود عمل کرد، و بعد از آن نماز صبح را گزارد و گفت: «اگر خداوند متعال می‏خواست از آن نمی‏خوابیدید، ولی خواسته این برای کسانی که بعد از شمااند [دستورالعمل] باشد لذا همینطور شد»، یعنی برای کسی که خواب رفت یا فراموش نمود.

و نزد وی هم‏چنین از عبداللَّه بن ابی قتاده از پدرش در حدیث جای وضوء روایت است که گفت: پیامبر ص فرمود: «خداوند متعال وقتی که بخواهد روح‏هایتان را قبض می‏کند و وقتی که بخواهد بر می‏گرداند»، بعد قضای حاجت نمودند و وضوء کردند، تا اینکه آفتاب سفید شد، آن گاه برخاست و نماز گزارد[[52]](#footnote-52). بخاری هم این را در صحیح به این اسناد، چنانکه بیهقی می‏گوید، روایت کرده است.

سوال یهودیی از عمر بن خطاب س درباره این آیه ﴿وَجَنَّةٍ عَرۡضُهَا ٱلسَّمَٰوَٰتُ وَٱلۡأَرۡضُ﴾.

عبدبن حمید، ابن جریر، ابن منذر و ابن خسرو - که لفظ از وی است - از طارق بن شهاب روایت نموده‏اند که گفت: یهودیی نزد عمربن خطاب س آمد و گفت: آیا قول خداوند متعال را دیده‏ای:

﴿وَجَنَّةٍ عَرۡضُهَا ٱلسَّمَٰوَٰتُ وَٱلۡأَرۡضُ﴾ [ال عمران: 133].

ترجمه: «و بهشتی که پهنایی‏اش آسمان‌ها و زمین است».

در این حال آتش کجاست؟ عمر س برای اصحاب محمد ص گفت: به او پاسخ دهید، ولی نزد آنان در این مورد چیزی نبود، آن گاه عمر س گفت: روز را دیده‏ای، وقتی که شب می‏آید و زمین را فرا می‏گیرد، کجا می‏باشد؟ گفت: جایی که خدا بخواهد، عمر س فرمود: آتش هم در جایی است که خدا خواسته، یهودی گفت: سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، ای امیر المؤمنین، این مسأله را چنان که گفتی درکتاب[[53]](#footnote-53) نازل شده خداوند آمده است[[54]](#footnote-54). این چنین در الکنز (277/7) آمده است.

دلیل آوردن علی س برای مردی که درباره مشیت سخن می‏گفت

ابن ابی حاتم از جعفربن محمد از پدرش از علی س روایت نموده، که گفت: به علی گفته شد: این جا مردی است که درباره مشیت چیزی می‏گوید، علی به او گفت: بنده خدا، خداوند تو را چنان که خواسته پیدا نموده یا چنانکه تو خواسته‏ای؟ گفت: بلکه چنان که خواسته، گفت: تو را وقتی که بخواهد. گفت: مریض می‏کند یا وقتی که تو خواستی؟ گفت: بلکه وقتی بخواهد، گفت: تو را وقتی که بخواهد شفا می‏دهد یا وقتی که تو بخواهی؟ گفت: بلکه وقتی که بخواهد، تو را جایی که بخواهی داخل می‏کند یا جایی که بخواهد؟ گفت: جایی که بخواهد، گفت: به خدا سوگند، اگر غیر آن را می‏گفتی، با شمشیر همان جایی را می‏زدم که چشم هایت در آن است. این چنین در تفسیر ابن کثیر (211/3) آمده است.

قول پیامبر ص به یارانش: این حالت شما نفاق نیست

بزار در مسندش از انس س روایت نموده، که گفت: گفتند: ای پیامبر خدا ما نزدت در حالی می‏باشیم، و وقتی که از تو جدا شویم بر غیر آن می‏باشیم، گفت: «شما و پروردگارتان چطور می‏باشید؟» گفتند: خداوند در نهان و آشکار پروردگار ماست، فرمود: «این حالت شما نفاق نیست»[[55]](#footnote-55). این چینن در تفسیر ابن کثیر (397/4) آمده است.

قصه پیامبر ص با اعرابیی درباره حساب

ابن نجار از ابوهریره س روایت نموده، که گفت: اعرابیی نزد پیامبر ص آمد و گفت: ای رسول خدا، خلق را در روز قیامت چه کسی مورد محاسبه قرار می‏دهد؟ پیامبر ص گفت: «خداوند ﻷ»، اعرابی گفت: سوگند به پروردگار کعبه، کامیاب شدیم! پرسید: «و چگونه، ای اعرابی؟» گفت: کریم و بخشاینده هرگاه توانا گردد می‏بخشد. این چنین در الکنز (270/7) آمده است.

قصه معاذ هنگامی که عمر س وی را برای جمع آوری صدقات فرستاد

عبدالرزاق و محاملی در امالی‏اش از سعیدبن مسیب روایت نموده‏اند که: عمر بن خطاب س معاذ س را برای جمع آوری صدقات به‌سوی بنی کلاب فرستاد، او همان صدقه را [که جمع نموده بود] در میان ایشان تقسیم نمود و چیزی را باقی نگذاشت، تا این که فقط با همان پلاس خویش که با آن بیرون رفته بود، در حالی بازگشت که آن را بر شانه‏اش حمل می‏نمود، همسرش به او گفت: سوغاتی را که متصدیان این وظایف برای خانواده‌شان می‏آورند و تو آورده‏ای کجاست؟ گفت: همراهم نگهبان امینی بود، همسرش گفت: تو نزد رسول خدا ص و ابوبکر س امین بودی، و عمر س همراهت نگهبان امین فرستاد!! آن گاه همسرش برخاست و از این موضوع به زنان همنشینش از عمر س شکایت نمود، و این خبر به عمر س رسید، وی معاذ را طلب نمود و گفت: من همراهت نگهبان امین فرستاده بودم؟ پاسخ داد: چیزی که به وسیله آن از وی معذرت بخواهم غیر آن حرف نیافتم، آن گاه عمر س خندید و به او چیزی داده گفت: همسرت را به این راضی ساز. ابن جریر می‏گوید: هدف از قول معاذ: نگهبان امین، پروردگارش ﻷ است. این چنین در الکنز (87/7) آمده است.

حدیث عایشه س در قصه مجادله

امام احمد از عایشه ل روایت نموده، که گفت: ستایش خدایی راست، که شنوایی اش همه صوت‏ها را احاطه کرده است، مجادله کننده‏ای[[56]](#footnote-56) نزد پیامبر ص آمد و با او صحبت می‏نمود، و من در گوشه خانه بودم و گفت اش را نمی‏شنیدم، آن گاه خداوند ﻷ این آیه نازل فرمود:

﴿قَدۡ سَمِعَ ٱللَّهُ قَوۡلَ ٱلَّتِي تُجَٰدِلُكَ فِي زَوۡجِهَا﴾ تا آخر آیه [الماجادلة: 1].

ترجمه: «خداوند سخن آن زن را که با تو درباره شوهرش گفتگو می‏کرد شنید»[[57]](#footnote-57).

این چنین این را بخاری در کتاب التوحید به شکل معلق روایت کرده است. و این چنین در تفسیر ابن کثیر (318/4) آمده است. بیهقی این را در الاسماء والصفات (ص136) روایت کرده، و در روایتی نزد ابن ابی حاتم، چنانکه در تفسیر ابن کثیر (318/4) آمده، از عایشه ل روایت است که گفت: ذاتی مبارک است، که شنوایی‏اش همه چیز را در برگرفته، من سخن خوله بنت ثعلبه ل را می‏شنیدم، و بعضی از آن درست به گوشم نمی‏رسید، و او از شوهرش به رسول خدا ص شکایت می‏نمود و می‏گفت: ای پیامبر خدا، مالم را خورد، جوانی ام را بر باد داد، شکمم را برایش خالی کردم، وقتی که بزرگ شد، و از اولاد باز ماندم با من ظهار نمود[[58]](#footnote-58)، بار خدایا من به تو شکوه می‏کنم. عایشه می‏گوید: هنوز از جایش حرکت نکرده بود، که جبریل با این آیه نازل گردید: ﴿قَدۡ سَمِعَ ٱللَّهُ قَوۡلَ ٱلَّتِي تُجَٰدِلُكَ فِي زَوۡجِهَا﴾. می‏گوید: همسرش اوس بن صامت س بود[[59]](#footnote-59).

سخنان ابوبکر س درباره ایمان به خداوند سبحانه و تعالی

بخاری در تاریخش، عثمان دارمی در رد بر جهمیه و اصبهانی در الحجه از ابن عمر س روایت نموده‏اند که گفت: هنگامی که رسول خدا ص وفات نمود، ابوبکر س گفت: ای مردم، اگر محمد ص خدای‌تان بود که عبادتش می‏کردید، وی در گذشته است، و اگر خدای‌تان ذاتی است که در آسمان می‏باشد، خدای‌تان نمرده است، بعد از آن تلاوت نمود:

﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٞ قَدۡ خَلَتۡ مِن قَبۡلِهِ ٱلرُّسُل﴾ [آل عمران: 144].

ترجمه: «محمد فقط پیامبر است، و پیش از وی پیامبران گذشته‏اند».

ابن کثیر می‏گوید: رجال اسناد آن ثقه‏اند. این چنین در الکنز (51/4) آمده است. و در اجتماع صحابه ش بر ابوبکر صدیق س خطبه ابوبکر گذشت و در آن آمده است: خداوند به محمد ص تا آن وقت عمر داد، و وی را باقی داشت که دین خدا را استوار ساخت، و امر خدا را پیروز و غالب گردانید، و رسالت خداوند را ابلاغ نمود، و در راه خدا جهاد نمود. بعد از آن خداوند وی را بر آن حالت میرانید. و او شما را بر راه و طریقه ترک نمود، و هر کسی هلاک شود، بعد از دلیل و قرآن[[60]](#footnote-60) هلاک می‏شود. و کسی را که خداوند پروردگارش بود، خدا زنده است و نمی‏میرد، و کسی که محمد را عبادت می‏نمود، و او را منزلت خدایی می‏داد، معبود وی هلاک گردیده است. ای مردم از خدا بترسید، و به دین‌تان چنگ زنید، و بر پروردگارتان توکل کنید، چون دین خدا قایم و استوار است، و کلمه‏ی خدا تمام است، و خداوند نصرت دهنده‏ی کسی است که دینش را یاری دهد، و عزت دهنده دینش است، و کتاب خدا در میان ما هست، و همین کتاب نور و شفاء می‏باشد و توسط آن، خداوند محمد ص را هدایت نموده و در آن حلال و حرام خداوند است. به خدا سوگند، از تجمع کسی از خلق خدا بر خویش باک نداریم، شمشیرهای خدا از نیام بیرون است، ما هنوز آن‏ها را نگذاشته‏ایم، و با کسی که با ما مخالفت کند، جهاد می‏کنیم، چنانکه در رکاب رسول خدا ص جهاد نمودیم. بیهقی این را از عروه بن زبیر روایت نموده است.

سخن عایشه ل هنگام مردن زنی در خانه‏اش در حال سجده

حاکم (476/3) از علقمه و او از مادرش روایت نموده که: زنی داخل خانه عایشه ل شد، و در خانه پیامبر ص در حالی که تندرست و سالم بود نماز گزارد، وقتی سجده نمود هنوز سرش را بلند نکرده بود که جان داد. عایشه ل گفت: ستایش خدایی راست که زنده می‏کند و می‏میراند. در این کار برای من عبرتی است درباره عبدالرحمن بن ابی بکر، که در خوابگاه خویش هنگام چاشت خوابش برد. رفتند که بیدارش کنند، دیدند که مرده است، و در نفس عایشه بدگمانی ایجاد شد که برای وی شری ساخته شده باشد، یا در مورد وی عجله نموده باشند و او را زنده دفن کرده باشند، حالا بر این باور است که این حادثه برایش عبرت است، و آنچه در نفسش از آن موضوع بود از بین رفت.

ايمان به فرشتگان

سخن علی س درباره طغیان آب و باد در روز نوح و روز عاد بر دو فرشته

ابن جریر از علی س روایت نموده، که گفت: هر قطره‏ای از آب که نازل می‏شود، به اندازه‏ای نازل می‏شود که دردست‏های فرشته است، به استثنای روز نوح ÷، چون برای آب بدون خزانه دار اجازه داده شد، و آب بر خزانه دار[[61]](#footnote-61) طغیان نمود و بیرون شد، و این همان قول خداوند است:

﴿إِنَّا لَمَّا طَغَا ٱلۡمَآء﴾ [الحاقة: 11].

ترجمه: «ما وقتی که آب طغیان کرد...».

و هر اندازه بادی که می‏وزد، به اندازه‏ای می‏وزد که در دست‏های فرشته است، به استثنای روز عاد، چون برای باد بدون خزانه دار اجازه داده شد، و بیرون گردید، و این همان قول خداوند است:

﴿بِرِيحٖ صَرۡصَرٍ عَاتِيَة﴾ [الحاقة: 6].

ترجمه: «... به وسیله تندبادی طغیانگر و سرد و پرصدا».

و بر خزانه دار طغیان نمود. این چنین در الکنز (273/1) آمده است.

سخن سلمان س هنگام مرگ: من زیارت کنندگانی دارم که به نزدم می‏آیند

ابن سعد (92/4) از شعبی از جزل از همسر سلمان س بقیره روایت نموده است: وقتی که مرگ سلمان فرا رسید، مرا در حالی که در بالاخانه‏ای بود که چهار دروازه داشت فراخواند و گفت: ای بقیره این دروازه‏ها را بگشای، چون من امروز زیارت کنندگانی دارم، که نمی‏دانم از کدام یک از این دروازه‏ها وارد می‏شوند. بعد از آن مشکی را که داشت طلب نمود و گفت: این را در تنور با آب‏تر و مخلوط کن، و من چنان نمودم، بعد گفت: آن را در اطراف بسترم بپاش و بعد از آن پایین برو و اندکی درنگ نما، بعد به زودی بالا بی ا و بسترم را ببین. آن گاه بلند شدم و دیدم که روحش گرفته شده است، و انگار که او بر بسترش خواب است، یا مانند آن. و نزد وی همچنان (92/4) از شعبی روایت است که گفت: هنگامی که مرگ سلمان فرارسید، برای صاحب[[62]](#footnote-62) منزلش گفت: همان چیز پنهان کرده است را که به تو داده بودم پنهان نمایی بیاور، می‏گوید: کیسه‏ای از مشک را برایش آوردم. می‏گوید: سلمان گفت: جامی آب برایم بیاور، و مشک را در آن پاشید، بعد آن را با دستش حل نمود و گفت: این را در اطرافم بپاش، چون خلقی از خلق خدا نزدم حاضر می‏شوند، بوی را استشمام می‏کنند و طعام را نمی‏خورند، بعد از آن دروازه را بر من ببند و پایین برو. میگوید: من همان طور نمودم، اندکی نشستم و صدای آهسته‏ای را شنیدم، می‏گوید: آن گاه بلند شدم و او را دیدم که مرده است. ونزد وی هم چنین از عطاء بن سائب روایت است، و این را به اختصار ذکر نموده، و در آن آمده است: چون امشب ملائک نزدم حاضر می‏شوند، بوی را استشمام می‏کنند و طعام را نمی‏خورند. و بعضی قصه‏های این باب در باب تاییدات غیبی در کمک توسط ملائک خواهد آمد.

ايمان به قدر

قول پیامبر ص برای عایشه ل هنگامی که در جنازه طفلی از انصار حاضر گردید

مسلم از عایشه ل روایت نموده، که گفت: پیامبر ص به جنازه طفلی از انصار دعوت گردید، گفتم: ای رسول خدا، خوشا به حالش، گنجشکی از گنجشک‏های جنّت است!! نه کار بدی انجام داده و نه آن را درک نموده!! پیامبر خدا ص فرمود: «ای عایشه، آیا غیر از این حرفی داری، خداوند جنت را آفریده است، و اهلی را برای آن فریده که آنان در پشت‏های پدران خویش‌اند، و دوزخ را آفریده و برای آن اهلی را آفریده[[63]](#footnote-63) که آنان در پشت‏های پدران خویش‌اند»[[64]](#footnote-64). این چنین در تفسیر ابن کثیر (268/2) آمده است.

وصیت عباده بن صامت س به پسرش در مورد ایمان به اندازه خیر و شر از طرف خداوند

امام احمد از ولید بن عباده روایت نموده، که گفت: نزد عباده س در حالی رفتم که مریض بود، و مرگش را تصور می‏نمودم، بنابراین گفتم: ای پدرم، برایم وصیتی کن و در نصیحت برایم بکوش، گفت: مرا بنشانید، هنگامی که وی را نشانیدند، گفت: ای پسرم، تا زمانی که به تقدیر خیر و شر ایمان نیاوری، طعم ایمان را نمی‏چشی و به حق، حقیقت علم به خداوند را درک نمی‏نمایی، گفتم: ای پدرم، چگونه می‏توانم بدانم که تقدیر خیر و شر چیست؟ گفت: اینکه بدانی آنچه از تو رد شده به تو نمی‏رسیده، و آنچه به تو رسیده از تو رد نمی‏شده. ای پسرم، من از رسول خدا ص شنیدم که می‏گفت: «نخستین چیزی که خداوند آفرید قلم بود، بعد از آن به او گفت: بنویس، و قلم در آن ساعت هر چیزی را که تا روز قیامت می‏باشد نوشت». ای پسرم، اگر بمیری، و به این معتقد نباشی داخل آتش می‏شوی[[65]](#footnote-65). ترمذی این را از ولید بن عباده از پدرش روایت نموده، و گفته: حسن، صحیح و غریب است، چنانکه در تفسیر ابن کثیر (268/4) آمده است.

گریه یکی از اصحاب در حال مرگش به سبب این که نمی‏دانست خداوند برایش چه مقدر نموده است

احمد از ابونضره روایت نموده که: مردی از اصحاب پیامبر ص که به او ابوعبداللَّه س گفته می‏شد، یارانش جهت عیادت وی نزدش آمدند در حالی که وی گریه می‏نمود، به او گفتند: چه تو را می‏گریاند؟ آیا رسول خدا ص برایت نگفته است که: «بروتت را بگیر و بعد بر آن مداومت نما تا اینکه با من روبرو شوی»، گفت: بلی، ولی از رسول خدا ص شنیدم که می‏گفت: «خداوند ﻷ قبضه‏ای را با دست راستش گرفت و گفت: این برای این[[66]](#footnote-66) و پرواندارم، و قبضه دیگری را - با دست دیگرش - گرفت و گفت: این برای این[[67]](#footnote-67) و پروا ندارم»، و من نمی‏دانم که در کدام یکی از آن دو قبضه هستم[[68]](#footnote-68). هیثمی (186/7) می‏گوید: رجال آن رجال صحیح‏اند.

گریه معاذ س هنگامی که مرگش فرا رسید چون نمی‏دانست که خداوند برایش چه مقدر نموده است

طبرانی از معاذ بن جبل س روایت نموده است، که گفت: هنگامی که مرگش فرا رسید، گریه نمود، به او گفت:[[69]](#footnote-69) چه تو را می‏گریاند؟ گفت: به خدا سوگند، من از هراس مرگ و بر دنیایی که از خود باقی می‏گذارم گریه نمی‏کنم، ولی از رسول خدا ص شنیدم که می‏گفت: «آنان دو قبضه‏اند: قبضه‏ای در آتش، و قبضه‏ای در جنت»، و من نمی‏دانم که در کدام قبضه‏ها می‏باشم[[70]](#footnote-70). هیثمی (187/7) می‏گوید: در این براء بن عبداللَّه الغنوی آمده و ضعیف می‏باشد، و حسن معاذ را درک ننموده است.

قول ابن عباس ب درباره کسی که در قدر صحبت نموده بود

احمد از محمدبن عبیدالملکی از عبداللَّه بن عباس س روایت نموده است، که گفت: برای ابن عباس گفته شد مردی نزد ما آمده و قدر را تکذیب می‏کند، گفت: مرا به طرف وی راهنمایی کنید - او در آن روز کور شده بود - گفتند: ای ابوعباس تو با وی چه کار می‏کنی؟ گفت: سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، اگر بر وی دست یابم بینی‏اش را دندان میگیرم تا قطعش کنم، و اگر گردنش به دستم بیفتد آن را خواهم شکست!! چون من از رسول خدا ص شنیدم که می‏گفت: «گویی من زنان بنی فهر را می‏بینم که خزرج[[71]](#footnote-71) را در حالی که مشرک‏اند طواف می‏کنند و باسرین‏هایشان حرکت می‏کند»، این - [تکذیب به قدر] - نخستین شرک این امت است، سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، بدی رأی ایشان، اینان را به جایی می‏کشاند که خداوند را از این که خیری را مقدر نموده باشد می‏کشند، چنان که وی را از این که شری را مقدر نموده باشد کشیده‏اند[[72]](#footnote-72).

و نزد ابن ابی حاتم از عطاء بن ابی رباح روایت است که گفت: در حالی نزد ابن عباس ل آمدم، که آب زمزم می‏کشید و پایین لباس‌هایش تر شده بود، به او گفتم: درباره قدر سخن گفته شده است، گفت: آیا این را نموده‏اند؟! گفتم: آری، فرمود: به خدا سوگند، این آیه جز درباره ایشان نازل نشده است:

﴿ذُوقُواْ مَسَّ سَقَرَ ٤٨ إِنَّا كُلَّ شَيۡءٍ خَلَقۡنَٰهُ بِقَدَرٖ ٤٩﴾ [القمر: 48-49].

ترجمه: «بچشید مزه آتش دوزخ را. ما هر چیز را به اندازه پیدا کرده‏ایم».

اینان شریران این امت‏اند، مریضان‌شان را عیادت نکنید، بر مردگان‌شان نماز مگزارید، اگر یکی از ایشان را دیدم چشم‌هایش را با این دو انگشتم می‏کشم. این چنین در تفسیر ابن کثیر (267/4) آمده است. و ابونعیم در الحلیه (325/1) از ابن عباس ب روایت نموده، که گفت: دوست دارم که مردی از اهل قدر[[73]](#footnote-73) نزدم باشد و سرش را بزنم! پرسیدند چرا؟ گفت: چون خداوند متعال لوح محفوظ را از مروارید سفید پیدا نموده و دو لبه آن یاقوت سرخ است، قلمش نور، کتابش نور و مساحتش چون مابین آسمان و زمین است، هر روز در آن سیصد و شصت بار نظر می‏کند، و به هر نظر کردنی می‏آفریند، می‏میراند، زنده میکند، عزت می‏دهد، ذلیل می‏سازد و آنچه بخواهد انجام می‏دهد.

قطع رابطه ابن عمر ل با یکی از دوستانش که درباره قدر چیزی گفته بود

احمد از نافع روایت نموده، که گفت: ابن عمر ب رفیقی داشت از اهل شام که با او مکاتبه داشت، ابن عمر به او نوشت: به من خبر رسیده، که تو درباره چیزی از قدر سخن گفته‏ای، زنهار که دیگر برایم نامه بنویسی، چون من از رسول خدا ص شنیدم که می‏گفت: «در امتم کسانی خواهد بود که قدر را تکذیب می‏کنند»[[74]](#footnote-74). ابوداود این را از احمدبن حنبل به این لفظ، چنان که در تفسیر ابن کثیر (268/4) آمده، روایت نموده است.

سخن علی س درباره قدر و در مورد کسی که در آن چیزی بگوید

ابن عبدالبر در العلم از نزّال بن سبره روایت نموده، که گفت: به علی س گفته شد: ای امیرالمؤمنین، آنجا اقوامی هستند که می‏گویند: خداوند آنچه را می‏باشد تا واقع شدنش نمی‏داند، فرمود: مادرهایشان آنان را گم کنند، این را از کجا گفته‏اند؟! گفته شد: این قول خداوند را در قرآن تأویل می‏نمایند:

﴿وَلَنَبۡلُوَنَّكُمۡ حَتَّىٰ نَعۡلَمَ ٱلۡمُجَٰهِدِينَ مِنكُمۡ وَٱلصَّٰبِرِينَ وَنَبۡلُوَاْ أَخۡبَارَكُمۡ ٣١﴾ [محمد: 31].

ترجمه: «ما شما را حتماً می‏آزماییم تا مجاهدین و صابران‌تان را بدانیم و خبرهای شما را می‏آزماییم».

علی س فرمود: کسی که نداند هلاک شده است، بعد به منبر رفت و پس از حمد و ثنای خداوند گفت: ای مردم، علم را بیاموزید، بدان عمل کنید و به دیگران آن را بیاموزید. کسی که چیزی از کتاب خداوند را ندانست و برایش مشکلی پیش آمد از من بپرسد، به من خبر رسید که قومی می‏گویند: خداوند آنچه را می‏باشد تا واقع شدنش نمی‏داند، البته به استناد این قول خداوند:﴿وَلَنَبۡلُوَنَّكُمۡ حَتَّىٰ نَعۡلَمَ ٱلۡمُجَٰهِدِين﴾، هدف از این قولش: تا بدانیم، این است که می‏گوید: تا کسی را که بر وی جهاد و صبر نوشته شده ببنیم، که آیا او علی‏رغم رسیدن و آمدن آنچه بر وی فیصله نموده‏ایم جهاد و صبر می‏کند یا خیر. این چنین در الکنز (265/1) آمده است. و در توکل، قول علی س گذشت که: در زمین چیزی به وقوع نمی‏پیوندد، تا اینکه در آسمان فیصله نشود، و برای هر کسی دو فرشته مقرر شده‏اند، که از وی دفاع می‏کنند و حراست می‏نمایند. تا این که قدر وی بیاید، ووقتی که قدرش آمد، او را با قدرش رها می‏کنند، و بر من از طرف خداوند وقایه و سپر محکمی است، و وقتی اجلم بیاید از من دور می‏شود، و انسان تا وقتی طعم و لذّت ایمان را نمی‏چشد که نداند و بر این باور نباشد که آنچه به او رسیده از وی رد نمی‏شده، و آنچه به وی نرسیده، به او نمی‏رسیده است. ابوداود این را در القدر روایت نموده است.

آنچه عمر س درباره قدر بر منبر می‏سرود

بیهقی در الاسماء و الصفات (ص243) از ابن مسعود س روایت نموده، که گفت: عمر بن خطاب س در اکثر خطبه هایش، بر منبر می‏گفت:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| خفّض عليك فان الامور |  | بكف الاله مقاديرها |
| فليس بآتيك منهيّها |  | ولا قاصر عنك مامورها |

ترجمه: بر خود آسان گیر، چون اندازه و تقدیر امور به دست خداست، آنچه از آنها باز داشته شده به سراغت نمی‏آید، و آنچه از آنها موظف گردیده از تو کوتاهی نمی‏نماید.

ایمان به نشانه‏های قیامت قول پیامبر ص هنگامی که این آیه نازل شد: ﴿فَإِذَا نُقِرَ فِي ٱلنَّاقُورِ ٨﴾ [المدثر: 8].

ابن ابی شیبه، طبرانی و ابن مردویه از ابن عباس ب روایت نموده‏اند که گفت: هنگامی که نازل شد:

﴿فَإِذَا نُقِرَ فِي ٱلنَّاقُورِ ٨﴾ [المدثر: 8].

ترجمه: «وقتی که در صور دمیده شود».

پیامبر ص فرمود: «چگونه راحت سپری کنم، در حالی که صاحب صور، - صور را در دهن گرفته است، و پیشانیش را پایین نموده، انتظارمی کشد که چه وقت امر می‏شود تا بدمد». آن گاه یاران پیامبر ص گفتند: پس چه بگوییم؟ فرمود: «بگویید: حسبنااللَّه ونعم الوکیل، على‏اللَّه توکلنا»، «خداوند برای ما کافی است و او نیک محافظ و نگهبان است، بر خداوند توکل نمودیم»[[75]](#footnote-75). این چنین در الکنز (270/7) آمده، و گفته: حسن است، این را باوردی از ارقم بن ابی الارقم همانند آن روایت نموده و در روایتی آمده: هنگامی که یاران پیامبر خدا ص آن را شنیدند، برای‌شان گران تمام شد و گفتند: ای رسول خدا، چه بکنیم؟ فرمود: «بگویید: حسبنااللَّه ونعم الوکیل».

خوف سوده یمانی ل از بیرون شدن دجال

در معاشره زنان قول حفصه برای سوده ب گذشت: ای سوده اعور بیرون شده است، گفت: آری، و به شدت ترسید و به جنیدن و اضطراب پرداخت، و گفت: کجا پنهان شوم؟ حفصه گفت: خود را به خیمه برسان - خیمه‏ای که مربوط آن‏ها بود و از شاخه‏های درخت خرما درست شده بود و در آن پنهان می‏شدند -، آن گاه وی رفت و در آن مخفی گردید، و در آن خیمه کثافات و تارهای عنکبوت وجود داشت، و حدیث را ذکر نموده و در آن آمده: پیامبر ص رفت و متوجه شد که سوده می‏لرزد، به او گفت: «ای سوده، تو را چه شده است؟» پاسخ داد: ای رسول خدا اعور بیرون شده است! فرمود: «بیرون نشده است، و بیرون خواهد شد، بیرون نشده است، و بیرون خواهد شد»، ووی را بیرون نمود، و غبار تارهای عنکبوت را از وی می‏تکانید[[76]](#footnote-76). این را ابویعلی و طبرانی از رزینه کنیز رسول خدا ص روایت نموده‏اند.

قول ابوبکر صدیق و ابن عباس ل درباره دجال

ابن ابی شیبه از سعیدبن مسیب روایت نموده، که گفت: ابوبکر س فرمود: آیا در عراق زمینی هست که به آن خراسان گفته می‏شود؟ گفتند: بلی، فرمود: دجال از همانجا بیرون می‏آید. و نزد نعیم بن حماد در الفتن از ابوبکر صدیق س روایت است که گفت: دجال از یهودیه مرو[[77]](#footnote-77) بیرون می‏آید. این چنین در الکنز (263/7) آمده است. و ابن جریر از عبداللَّه بن ابی ملیکه روایت نموده، که گفت: روزی صبحگاهان نزد ابن عباس ب رفتم، گفت: امشب تا صبح خواب نرفتم، پرسیدم: چرا؟ گفت: گفتند: ستاره دنباله دار آشکار شده است،آن گاه ترسیدم که دود آمده باشد[[78]](#footnote-78)، لذا تا صبح خواب نرفتم. این چنین این را ابن ابی حاتم از عبداللَّه بن ابی ملیکه از ابن عباس روایت نموده، و این اسناد تا ابن عباس صحیح است. این چنین در تفسیر ابن کثیر (139/4) آمده است. و حاکم (459/4) این را از ابن ابی ملیکه همانند آن روایت کرده، مگر این که در روایت وی آمده: آن گاه ترسیدم که دجال آمده باشد. حاکم می‏گوید: این حدیث به شرط بخاری و مسلم صحیح است، ولی آن دو این را روایت ننموده‏اند، و ذهبی هم با وی موافقت نموده است.

ايمان به آنچه در قبر و برزخ مى‏باشد

سخن ابوبکر صدیق س در حالی که در بستر مرگ قرار داشت

احمد در الزهد از عباده بن نسی روایت نموده، که گفت: وقتی که مرگ ابوبکر صدیق س فرارسید، به عایشه ل گفت: این دو جامه‏ام را بشوی و مرا در آن‏ها کفن کن، چون پدرت یکی از این دو مرد می‏باشد: یا بهترین لباس برایش پوشانیده می‏شود یا به بدترین حالت از تنش بیرون کرده می‏شود. این چنین در المنتخب (363/4) آمده، و هم چنین نزد وی و ابن سعد و دغولی از عایشه ل روایت است که گفت: هنگامی که مرگ ابوبکر فرارسید گفتم:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| لعمرك ما يغنى الثراء عن الفتى |  | اذا حشرجت يوما وضاق بـهاالصدر |

ترجمه: «به عمرت سوگند، وقتی که نفس شخص نزدیک به برآمدن شود، و توسط آن سینه‏اش تنگ گردد، آن وقت دارائی و مال به او نفعی نمی‏رساند».

ابوبکر س گفت: ای دخترکم اینطور مگو، ولی بگو:

﴿وَجَآءَتۡ سَكۡرَةُ ٱلۡمَوۡتِ بِٱلۡحَقِّۖ ذَٰلِكَ مَا كُنتَ مِنۡهُ تَحِيدُ ١٩﴾ [ق: 19].

ترجمه: «و سکرات مرگ به درستی فرا رسید، این است آنچه از آن فرار می‏کردی و کناره می‏گرفتی».

و افزود: این دو جامه‏ام را ببینید و هر دو‌شان را بشویید بعد مرا در آن‏ها کفن کنید، چون زنده به جدید از مرده نیازمندتر است و این فقط برای پوسیده شدن است. و نزد ابویعلی، ابونعیم، دغولی و بیهقی از عایشه ل روایت است که گفت: هنگامی که بیماری ابوبکر شدید گردید گریه نمودم، و وقتی بیهوش شد گفتم:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| من لايزال دمعه مقنعا |  | فانه من دمعه مدفوق |

آن گاه وی به هوش آمد و گفت: ای دخترکم، این طور نیست که تو گفتی، ولی: ﴿وَجَآءَتۡ سَكۡرَةُ ٱلۡمَوۡتِ بِٱلۡحَقِّۖ ذَٰلِكَ مَا كُنتَ مِنۡهُ تَحِيدُ ١٩﴾. بعد از آن افزود: رسول خدا ص در کدام روز وفات نمود؟ گفتم: روز دوشنبه، پرسید: این چه روز است؟ گفتم: روز دوشنبه، فرمود: بنابراین من از خداوند آرزومندم که تا فرارسیدن شب وفات نمایم، و در شب سه شنبه وفات نمود. وی گفت: پیامبر خدا ص در چند [جامه] کفن شد؟ گفتم: او را در سه جامه سحولی[[79]](#footnote-79) کفن نمودیم، که سفید و جدید بودند، و در آن پیراهن و دستار نبود، گفت: این جامه‏ام را بشویید، چون لکه‏ای از زعفران دارد، و همراهش دو جامه جدید اضافه کنید، گفتم: این کهنه است، فرمود: زنده از مرده به جدید نیازمندتر است، و این برای پوسیده شدن است. این چنین در المنتخب (362/4) آمده است. و در سیاق ابن سعد (197/3) آمده: این به‌سوی نابود شدن و فرسوده شدن می‏رود.

سخن عمر س در حالی که بر بستر مرگ قرار داشت

ابن سعد (358/3) از یحیی بن ابی راشد نصری[[80]](#footnote-80) روایت نموده است، هنگامی که مرگ عمربن خطاب س فرارسید، به پسرش گفت: ای پسرم، وقتی مرگم فرارسید مرا به پهلو بخوابان، و زانوهایت را بر پشتم بگذار، دست راستت را بر جبینم بگذار و دست چپت را بر چانه‏ام، و وقتی قبض روح شدم چشم هایم را بپوش، و در کفنم میانه روی نمایید، چون اگر نزد خداوند برایم خیری باشد بهتر از آن را در عوض آن به من می‏دهد، و اگر بر غیر آن باشم، لباسم را از تنم بیرون می‏کشد، و در کشیدن لباس از تنم تندی می‏نماید. در حفره‏ام نیز میانه روی کنید، چون اگر نزد خداوند برایم خیری باشد، به اندازه دید چشمم آن را برایم وسیع می‏نماید و می‏گشاید، و اگر بر غیر آن باشم آن را بر من تنگ می‏کند حتی که پهلوهایم به هم می‏چسبند و از هم تیر می‏شوند. زنی را همراهم بیرون نکنید. مرا به آنچه در من نیست ستایش و تزکیه نکنید، چون خداوند به من عالم‏تر است. وقتی مرا بیرون نمودید، به شتاب مرا ببرید، چون اگر نزد خداوند برایم خیری باشد، مرا به آنچه عرضه می‏کنید که برایم بهتر است، و اگر بر غیر آن باشم، از شانه‏هایتان شری را افکنده‏اید که حمل می‏نمایید. این را ابن ابی الدنیا در القبور از یحیی همانند آن، چنانکه در المنتخب (427/4) آمده، روایت نموده است. و در محول ساختن کار شورا برای اهل آن، قول عمر س وقتی که دانست مرگ فرا رسیده است، گذشت که گفت: اکنون اگر دنیا همه‏اش برایم می‏بود آن را به خاطر رهایی از هول قیامت فدیه می‏دادم، ولی نیست، و هم چنین گفتارش برای فرزندش که: ای عبداللَّه بن عمر، گونه‏ام را بر زمین بچسبان. و او را از رانم بر ساق خود قرار دادم. گفت: گونه‏ام را بر زمین بچسبان، آن گاه ریش و گونه وی را رها نمود تا این که بر زمین افتاد، در این حال گفت: وای بر تو، و ای بر مادرت ای عمر، اگر خداوند تو را نبخشد ای عمر! و بعد از آن جان سپرد، خداوند رحمتش کناد. این را طبرانی در یک حدیث طولانی از ابن عمر ب روایت نموده و اسناد آن را هیثمی (76/9) حسن دانسته است.

گریه عثمان س هنگامی که کنار قبرها می‏ایستاد

در بخش گریه نمودن به نقل از هانی گذشت که گفت: عثمان س وقتی بر قبری می‏ایستاد، آنقدر می‏گریست که ریشش تر می‏شد، به او گفته شد: جنت و دوزخ را یاد می‏کنی ولی گریه نمی‏نمایی، و قبر را یاد می‏کنی و گریه می‏کنی، و حدیث را متذکر شده[[81]](#footnote-81)، این را ترمذی روایت نموده و حسن دانسته است.

قول حذیفه هنگامی که بر بالین مرگ قرار داشت

بخاری در الادب (ص72) از خالدبن ربیع روایت نموده، که گفت: هنگامی که بیماری حذیفه س شدید شد، قوم وی و انصار این را شنیدند، و در دل شب یا هنگام صبح نزدش آمدند، گفت: این چه وقت است؟ گفتیم: دل شب یا هنگام صبح، گفت: از رفتن صبحگاهان (به سوی) آتش به خداوند پناه می‏برم! افزود: آنچه را به آن کفن شوم آورده‏اید؟ پاسخ دادیم: آری، گفت: کفن‏های گران قیمت نیاورید، چون اگر برایم نزد خداوند خیر باشد، در عوض آن کفن، بهتر از آن به من داده می‏شود، و اگر غیر آن باشد، به سرعت [آن کفن] از تنم بیرون کشیده می‏شود. و ابونعیم در الحلیه (282/1) از ابووائل روایت نموده، که گفت: هنگامی که مریضی حذیفه شدید شد، مردمی از بنی عبس نزدش آمدند، خالدبن ربیع عبسی به من خبر داد و گفت: در مدائن و در دل شب نزدش وارد شدیم... و مانند آن رامتذکر شده است. حاکم این را در المستدرک (380/3) از ابومسعود انصاری س به معنای آن به اختصار روایت کرده است. و نزد ابونعیم در الحلیه (283/1) از صله بن زفر روایت است که: حذیفه مرا و ابومسعود را فرستاد و ما برایش کفن از حلّه یمنی به سیصد درهم خریدیم، گفت: آنچه را برای من خریده‏اید به من نشان دهید، و آن را به او نشان دادیم، گفت: این برایم کفن نیست، دو چادر سفید که همراه‌شان پیراهن هم نباشد کفایت می‏کند، چون بعد از اندک درنگ یا بهتر از آن دو برایم داده می‏شود یا بدتر از آن دو، آن گاه برایش دو چادر سفید خریدیم. نزد وی هم چنین (282/19 از ابومسعود به اختصار روایت است، و در روایت وی آمده: با این چه می‏کنید؟ اگر دوست‌تان صالح باشد خداوند تعالی عوض آن را می‏دهد، و اگر غیر آن باشد گوشه‏های قبر را تا روز قیامت بر من تنگ خواهد نمود. این را حاکم (380/3) از قیس بن ابی حازم همانند آن روایت کرده، و در روایت وی آمده است: و اگر غیر آن باشد خداوند در روز قیامت آن را به رویش خواهد زد.

قول ابو موسی س در حالی که در احتضار قرار داشت

ابونعیم در الحلیه (262/1) از ضحاک بن عبدالرحمن روایت نموده، که گفت: وقتی مرگ ابوموسی اشعری س فرارسید جوانانش را طلب نمود و گفت: بروید قبر حفر کنید و وسیع و عمیقش بسازید، آنان آمدند و گفتند: حفر نمودیم ووسیع و عمیقش نمودیم، گفت: به خدا سوگند، این یکی از این دو منزل است: یا این که قبرم بر من وسیع می‏شود، و هر زاویه‏اش چهل گز می‏باشد و باز دروازه به‌سوی جنت به رویم گشوده می‏شود و به‌سوی همسرانم، و منزل هایم و آنچه خداوند تعالی برایم از عزت و کرامت آماده نموده نگاه می‏کنم، و بعد از آن به‌سوی منزلم راه یاب‏تر از امروز به‌سوی خانه‏ام می‏باشم. بعد از آن از خوشبویی و نسیم گوارای آن تا اینکه برانگیخته می‏شوم برایم می‏رسد. اگر غیر از این باشد - که به خداوند از آن پناه می‏بریم - قبرم بر من تنگ خواهد شد، حتی که تنگ‏تر از قرار گرفتن نیزه در آهن پایینیش می‏باشد، بعد از آن برایم دروازه‏ای از دروازه‏های جهنم گشوده می‏شود، و به‌سوی زنجیرهایم و غل هایم و همنشینانم نگاه میکنم، باز به جای نشستنم در جهنم راه یاب‏تر از امروزم به‌سوی خانه‏ام می‏باشم، و بعد از آن از باد سوران و گرمای آن تا اینکه برانگیخته شوم برایم می‏رسد.

درخواست اسید بن حضیر س که در یکی از احوال سه گانه باشد

ابونعیم، بیهقی و ابن عساکر از عایشه ل روایت نموده‏اند که گفت: اسیدبن حضیر س از جمله فضلا بود، و می‏گفت: اگر بر یکی از این حالت‏های سه گانه قرار داشته باشم، از اهل جنّتم و در آن شکی ندارم: هنگامی که قرآن تلاوت می‏کنم و هنگامی که خوانده می‏شود ومن می‏شنومش، و وقتی که خطبه پیامبر خدا ص را می‏شنوم، و وقتی به جنازه‏ای حاضر می‏گردم، و هرگز در جنازه‏ای حاضر نشده‏ام، که برای نفس خودم سوای آنچه را با وی انجام می‏گیرد و او به طرف آن می‏رود زمزمه نموده باشم. این چنین در المنتخب (138/5) آمده است.

ایمان به آخرت وصف پیامبر ص از جنت

احمد از ابوهریره س روایت نموده، که گفت: گفتیم: ای رسول خدا، وقتی تو را ببینیم قلب‏های ما نرم می‏گردد، و از اهل آخرت می‏باشیم، و وقتی از تو جدا می‏شویم از دنیا خوش‌مان می‏آید و زنان و اولاد را می‏بوسیم، فرمود: «اگر شما درهر حال در همان حالتی باشید که نزد من بر آن می‏باشید، ملائک با دست‏هایشان با شما مصافحه می‏کنند، و در خانه‏هایتان شما را زیارت می‏نمایند، و اگر گناه نکنید خداوند ﻷ قومی را می‏آورد که گناه کنند تا برای‌شان بیامرزد»، گفتیم: ای رسول خدا از جنت و اینکه بنای آن از چیست برای‌مان صحبت کن؟ فرمود: «یک خشت از طلا و یک خشت از نقره است، و گل میان خشت‏های آن مشک خوش بوست، سنگریزه‏هایش مروارید و یاقوت است و خاکش زعفران، کسی که در آن داخل شود خوش می‏باشد و خوار نمی‏شود و همیشه می‏باشد و نمی‏میرد، لباس‌هایش کهنه نمی‏شود و جوانی اش تمام نمی‏گردد. سه نفراند که دعای‌شان رد نمی‏شود: امام عادل، روزه دار تا این که افطار نماید و دعای مظلوم، که بالای ابر حمل می‏شود و دروازه‏های آسمان برایش باز می‏گردد، خداوند تبارک و تعالی می‏گوید: و عزتی لانصرنک ولو بعد حین، «قسم به عزتم، تو را کمک می‏کنم اگر چه بعد از مدتی باشد»[[82]](#footnote-82). ترمذی، ابن ماجه بعضی این را، چنان که در تفسیر ابن کثیر (49/4) آمده، روایت نموده‏اند.

قصه فاطمه ل با پدرش ص هنگامی که برای طلب دنیا رفت و از نزدش با فایده اخروی برگشت

ابوالشیخ در بخشی از حدیثش از سوید بن غفله روایت نموده، که گفت: علی س گرسنه شد، و به فاطمه گفت: اگر نزد پیامبر ص بروی و از وی چیزی بخواهی بهتر می‏شود، وی در حالی نزد پیامبر ص آمد که‏ام ایمن ل نزدش بود، فاطمه ل دروازه را زد، آن گاه پیامبر ص به‏ام ایمن فرمود: «این دق الباب فاطمه است، و در ساعتی نزدمان آمده، که عادت آمدن را در آن ساعت نزد ما نداشت»، فاطمه گفت: ای رسول خدا، طعام ملائک تهلیل و تسبیح و تحمید است، طعام ما چیست؟ فرمود: «سوگند به ذاتی که مرا به حق مبعوث نموده، در خانه آل محمد از ابتدای سی روز تا حال آتشی افروخته نشده[[83]](#footnote-83)، بزهایی برای ما آمده، اگر خواسته باشی پنج بز برایت می‏فرستیم، و اگر خواسته باشی پنج کلمه را به تو یاد می‏دهم که جبریل آن‏ها را به من یاد داده است»، گفت: بلکه همان پنج کلمه را به من بیاموز که جبریل آن‏ها را به تو یاد داده است، فرمود: «بگو: یا اول الاولین، و یا آخرالاخرین، و یا ذا القوه المتین و یا راحم المساکین، و یا ارحم الراحمین»، (ای اول اولین‏ها، و ای آخر آخرین‏ها، و ای صاحب قوت محکم، و ای رحم کننده مسکینان و ای رحم کننده‏ترین رحم کنندگان). آن گاه وی برگشت و نزد علی آمد، علی گفت: چه آوردی؟ پاسخ داد: از نزد تو برای طلب دنیا رفتم ولی آخرت را برایت آوردم، گفت: این بهترین روزهایت است. این چنین در الکنز (302/1) آمده، و گفته: در راویان آن کسی را ندیدم که جرح شده باشد، مگر اینکه صورت آن، صورت مرسل است، و اگر سوید آن را از علی شنیده باشد متصل است.

قول ابوموسی س درباره سبب روگردانی مردم از آخرت

ابونعیم در الحلیه (259/1) از انس بن مالک س روایت نموده، که گفت: در یکی از سفرهای ابوموسی همراهش بودیم، وی شنید که مردم با هم صحبت می‏نمودند، و فصاحتی را شنیدی، آن گاه گفت: ای انس چرا اینطور می‏شنوم؟ بیا تا پروردگارمان را یاد کنیم، چون بعضی از این‏ها نزدیک است که پوست را با زبانش شق نماید![[84]](#footnote-84) بعد از آن به من گفت: ای انس مردم را از علاقمندی به آخرت چه باز داشته و تنبل ساخته است؟ می‏گوید: گفتم: شهوت‏ها و شیطان، گفت: نه، به خدا سوگند، دنیا برای‌شان تعجیل شده و آخرت به تأخیر افکنده شده است، و اگر می‏دانستند نه از آخرت روی می‏گردانیدند و نه به دنیا روی می‏آوردند.

ايمان به آنچه در روز قيامت مى‏باشد

امید پیامبر ص که امتش نصف اهل جنت باشد

ترمذی از عمران بن حصین س روایت نموده - و آن را صحیح دانسته - که گفت: هنگامی که نازل شد:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ ٱتَّقُواْ رَبَّكُمۡ﴾ تا به این قول خداوند ﴿وَلَٰكِنَّ عَذَابَ ٱللَّهِ شَدِيدٞ﴾ [الحج: 1-2].

ترجمه: «ای مردم! از پروردگاتان بترسید... ولیکن عذاب خداوند شدید است».

می‏گوید: و این آیه در حالی بر وی نازل گردید که در سفر بود، و گفت: «آیا می‏دانید که آن چه روزی می‏باشد؟» گفتند: خدا و پیامبرش داناترند، گفت: «آن روزی است که خداوند به آدم می‏گوید: گروه اهل آتش را بفرست، پاسخ می‏دهد: ای پروردگارم، گروه اهل آتش کدامند؟ می‏گوید: نهصدونودونه تن به‌سوی دوزخ‌اند و یک تن به‌سوی جنت» آن گاه مسلمانان به گریه افتادند، و رسول خدا ص فرمود: «نزدیک شوید و عمل نیکو کنید، چون هرگاه نبوتی آمده، پیش از آن جاهلیتی بوده است»، افزود: «همان عدد از جاهلیت گرفته می‏شود، اگر کامل شد خوب، و اگر نشد از منافقین کامل کرده می‏شود، مثال شما و مثال امت‏ها چون غده‏ای است در بازوی حیوان یا مانند خال در پهلوی شتر»، بعد از آن گفت: «من امیدوارم که ربع اهل جنت باشید»، آن گاه آنان تکبیر گفتند، بعد از آن گفت: «من امیدوارم که ثلث اهل جنت باشید»، و تکبیر گفتند: بعد از آن فرمود: «من امیدوارم که نصف اهل جنت باشید» و آنان تکبیر گفتند، راوی می‏افزاید: نمی‏دانم که دو سوم هم گفت یا خیر[[85]](#footnote-85). این چنین این را امام احمد و ابن ابی حاتم روایت نموده‏اند.

و نزد بخاری در تفسیر این آیه از ابوسعید س روایت است که گفت: پیامبر ص فرمود: «خداوند تعالی روز قیامت می‏گوید: ای آدم، پاسخ می‏دهد: لبیک ربنا و سعدیک، آن گاه به صدایی فریاد می‏کند: خداوند تو را امر می‏کند که از ذریه ات گروهی را به‌سوی آتش بیرون کن، می‏پرسد: ای پروردگار، اهل آتش کی‏اند؟ می‏فرماید: از هر هزار - می‏پندارمش گفت: - نهصدونودونه تن، آن گاه است که هر حامله‏ای حملش را می‏گذارد و پسر پیر می‏گردد.

﴿وَتَرَى ٱلنَّاسَ سُكَٰرَىٰ وَمَا هُم بِسُكَٰرَىٰ وَلَٰكِنَّ عَذَابَ ٱللَّهِ شَدِيدٞ﴾ [الحج: 2].

ترجمه: «و مردم را مست می‏بینی، در حالی که آنان مست نیستند، بلکه عذاب خداوند سخت است».

این بر مردم گران تمام شد، حتی که روی‏هایشان تغییر نمود، آن گاه پیامبر ص فرمود: «از یأجوج و مأجوج نهصدونودونه تن و از شما یک تن، شما در میان مردم چون موی سیاه در پهلوی گاو سفید، یا چون موی سفید در پهلوی گاو سیاه هستید، و من امیدوارم که ربع اهل جنت باشید»، و ما تکبیر گفتیم، بعد از آن فرمود: «ثلث اهل جنت» و تکبیر گفتیم، بعد از آن گفت: «نصف اهل جنت»[[86]](#footnote-86) و تکبیرگفتیم. این را بخاری در غیر این موضع هم روایت نموده، و مسلم هم روایت کرده، و نسائی آن را در تفسیرش روایت نموده است. این چنین در تفسیر ابن کثیر (204/3) آمده است. حاکم (568/4) این را از ابن عباس س به مانند آن روایت نموده، و در روایتش آمده: این بر قوم گران تمام شد و اندوه و رنج دامن گیرشان گردید.

سوال زبیر س از پیامبر ص درباره بعضی از احوال آخرت و پاسخ وی

ابن ابی حاتم از ابن زبیر س روایت نموده، که گفت: هنگامی که این آیه نازل شد:

﴿ثُمَّ إِنَّكُمۡ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ عِندَ رَبِّكُمۡ تَخۡتَصِمُونَ ٣١﴾ [الزمر: 31].

ترجمه: «باز البته شما روز قیامت نزد پروردگار خود مجادله خواهید کرد».

زبیر س گفت: ای رسول خدا، آیا خصومت بر ما تکرار می‏شود؟[[87]](#footnote-87) فرمود: «آری»، زبیر س گفت: پس کار دشوار است!![[88]](#footnote-88) این چنین این را امام احمد هم روایت نموده، و نزدش این زیادت آمده: هنگامی که این آیه نازل گردید:

﴿ثُمَّ لَتُسۡ‍َٔلُنَّ يَوۡمَئِذٍ عَنِ ٱلنَّعِيمِ ٨﴾ [التکاثر: 8].

ترجمه: «باز در آن روز از نعمت‏ها پرسیده خواهید شد».

زبیر س گفت: ای پیامبر خدا، از کدام نعمت پرسیده می‏شویم؟ نعمت ما فقط دو سیاه است: خرما و آب. این زیادت را ترمذی هم روایت نموده، و آن را حسن دانسته، و ابن ماجه هم روایتش کرده، در نزد احمد از عبداللَّه بن زبیر از زبیرین عوام س روایت است که گفت: هنگامی که این سوره بر پیامبر ص نازل گردید:

﴿إِنَّكَ مَيِّتٞ وَإِنَّهُم مَّيِّتُونَ ٣٠ ثُمَّ إِنَّكُمۡ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ عِندَ رَبِّكُمۡ تَخۡتَصِمُونَ ٣١﴾ [الزمر: 30-31].

ترجمه: «به درستی که تو هم مردنی هستی، و ایشان هم مردنی هستند. باز البته شما روز قیامت نزد پروردگار خود مجادله خواهید کرد».

زبیر س گفت: ای رسول خدا، آیا درگیری که در دنیا در میان ما بود با گناهان خاص‌مان بر ما تکرار می‏شود؟ گفت: «آری، به طور حتمی بر شما تکرارمی شود، تا حق هر حق دار به او داده شود»، زبیر س گفت: به خدا سوگند، کار دشوار است!![[89]](#footnote-89) این را ترمذی هم روایت نموده، و گفته است: حسن و صحیح می‏باشد. این چنین در تفسیر ابن کثیر (52/4) آمده است. حاکم این را در المستدرک (572/4) روایت نموده، و گفته است: این حدیث از اسناد صحیح برخوردار است، ولی بخاری و مسلم آن را روایت نکرده‏اند.

گریه عبداللَّه بن رواحه س هنگام به یاد آوردن آیه‏ای درباره جهنم

عبدالرزاق از قیس بن ابی حازم روایت نموده، که گفت: عبداللَّه به رواحه س در حالی که سرش را در آغوش همسرش گذاشته بود، گریه نمود و همسرش همراهش گریست، عبداللَّه پرسید: چه تو را می‏گریاند؟ پاسخ داد: تو را دیدم گریه می‏کنی، من هم گریستم، عبداللَّه گفت: من این قول خداوند ﻷ را به یاد آوردم:

﴿وَإِن مِّنكُمۡ إِلَّا وَارِدُهَا﴾ [مریم: 71].

ترجمه: «و هر کسی از شما به دوزخ وارد خواهد شد».

و نمی‏دانم که از آن نجات می‏یابم یا خیر؟ و در روایتی آمده که: مریض بود. این چنین در تفسیر ابن‏کثیر (132/3) آمده است.

درخواست عباده س از خانواده و همسایگان هنگام مرگش تا از وی قصاص گیرند

بیهقی و ابن عساکر از عباده بن محمد بن عباده بن صامت روایت نموده‏اند که گفت: هنگامی که مرگ عباده س فرا رسید گفت: غلامانم، خدمتکارانم، همسایگانم و کسانی را که نزدم رفت و آمد داشتند نزدم بیاورید، آنان نزدش جمع شدند، و او گفت: امروز را آخرین روزی می‏پندارم که در دنیا زنده هستم، و شبش را نخستین شب آخرت می‏پندارم، من نمی‏دانم شاید چیزی از دستم یا زبانم در مورد شما سر زده باشد، و آن عمل، سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، روز قیامت قصاص در پی دارد، و هر یک از شما را سوگند می‏دهم که اگر چیزی از آن در نفسش هست، قبل از این که نفسم بیرون شود، ازمن قصاص بگیرد، گفتند: بلکه تو پدر بودی و مؤدب بودی - می‏گوید: وی هرگز برای خادمی بد نگفته بود -، فرمود: آیا آنچه را از من سرزده معاف کردید؟ پاسخ دادند: بلی، گفت: بار خدایا، شاهد باش، بعد از آن افزود: نه، وصیتم را حفظ کنید: هر یک از شما را سوگند می‏دهم که بر من نگرید، وقتی که جانم بر آمد وضو نمایید و وضوء را نیکو کنید، بعد هر یک‌تان داخل مسجدی شود و نماز بگزارد، و بعد از آن برای عباده و نفس خودش مغفرت بخواهد، چون خداوند تعالی گفته است:

﴿ٱسۡتَعِينُواْ بِٱلصَّبۡرِ وَٱلصَّلَوٰةِ﴾ [البقرة: 45].

ترجمه: «به شکیبایی و نماز مدد جویید».

مرا به‌سوی قبرم به شتاب برید، از دنبالم آتش نیاورید، و در زیر پایم ارغوان فرش نکنید. این چنین در الکنز (79/7) آمده است.

ترس و هراس عمر س از حساب آخرت

در بخش احتیاط در مصرف از بیت المال بر خود، قول عمر س برای عبدالرحمن بن عوف س گذشت، البته وقتی که از وی چهار هزار درهم قرض خواست، و او به فرستاده عمر گفت: به او بگو آن را از بیت المال بگیرد، و باز مستردش نماید. هنگامی که شخص فرستاده شده نزدش آمد و او را از آنچه عبدالرحمن گفت خبر داد، آن بر وی گران تمام شد، و عمر س با او روبرو شد و گفت: تو گوینده هستی که: آن را از بیت المال بگیرد؟! و اگر قبل از آمدن آن درگذشتم می‏گویید: آن را امیرالمومنین گرفته است، آن را برایش بگذارید، و روز قیامت به آن مؤاخذه شوم!!.

گریه ابوهریره و معاویه ل هنگامی که حدیثی را درباره آخرت شنیدند

در تأثیرپذیری از علم خداوند تعالی و علم پیامبرش، آه کشیدن شدید ابوهریره س خواهد آمد و هم چنین افتادنش بر رویش، تا اینکه شفی اصبحی وی را بلند نمود و خیلی وقت محکم گرفت، البته هنگامی که حکم خداوند تبارک و تعالی را درباره قاری، صاحب مال و کسی که در راه خدا کشته شده ذکر نمود، و گریه شدید معاویه س هم هنگامی که این حدیث را شنید - حتی که گمان نمودند وی هلاک شده است - خواهد آمد.

ايمان به شفاعت

قول پیامبر ص به این که شفاعتم در برگیرنده هر آن فرد از امتم است که بدون شریک آوردن چیزی به خداوند از دنیا رفته است

بغوی و ابن عساکر از عوف بن مالک س روایت نموده‏اند که گفت: در آخر شب پیامبر ص ما را در جایی پایین آورد، و هر یک از ما سرش را بر بازوی شترش گذاشت، در یک وقت شب بیدار شدم، و رسول خدا ص را نزد سواریش ندیدم، این پدیده مرا در هراس و خوف افکند، بنابر آن در تلاش و جستجوی رسول خدا ص به راه افتادم، ناگهان به معاذ بن جبل و ابوموسی اشعری ب برخوردم، که آنان را نیز آنچه مرا به ترس و هراس افکنده بود ترسانیده بود، در حالی که ما در این حالت قرار داشتیم، ناگهان آوازی در بالای دره چون آواز آسیاب شنیدیم، و او را از مسئله‏ای که اتفاق افتاده بود خبر دادیم، نبی خدا ص فرمود: «امشب کسی از نزد پروردگارم ﻷ نزدم آمد، و مرا در میان شفاعت و این که نصف امتم داخل جنت شود اختیار داد، و من شفاعت را اختیار نمودم»، گفتم: ای نبی خدا، تو را به خدا و حق صحبت و همراهی سوگند می‏دهم، که ما را از اهل شفاعت بگردانی، فرمود: «شما از اهل شفاعتم هستید»، آن گاه با پیامبر خدا ص به راه افتادیم تا اینکه نزد مردم رسیدیم، و دریافتیم که آنان نیز وقتی نبی خدا ص را گم نموده‏اند در هراس افتاده‏اند، و نبی خدا ص فرمود: «کسی از نزد پروردگارم آمد، و مرا در میان شفاعت و اینکه نصف امتم داخل جنت شود اختیاری نمود، و من شفاعت را اختیار نمودم»، آنان به او گفتند: تو را به خدا و صحبت و همراهی سوگند می‏دهیم، که ما را از اهل شفاعتت بگردانی، هنگامی که در اطرافش گرد آمدند، نبی خدا ص فرمود: «من کسی را که حاضر است گواه می‏گیرم، که شفاعتم در برگیرنده هر آن امتی‏ام است که بدون شریک آوردن چیزی به خداوند در گذشته باشد»[[90]](#footnote-90). این چنین در الکنز (271/7) آمده است.

دعای پیامبر ص برای امتش نزد پروردگارش همان شفاعت برای آنان است

بغوی، ابن منده و ابن عساکر از عبدالرحمن بن ابی عقیل س روایت نموده‏اند که گفت: در هیأت ثقیف نزد رسول خدا ص رفتیم، شترهایمان را نزد دروازه خوابانیدیم، و در میان مردم نزد ما مبغوض‏تر از کسی که نزدش می‏رفتیم دیگر کسی نبود، و هنوز بیرون نرفته بودیم، که از مردی که نزدش وارد شدیم دیگر کسی در میان مردم برای ما محبوب‏تر نبود. گوینده‏ای از ما گفت: ای رسول خدا، آیا از پروردگارت پادشاهی و ملکی چون پادشاهی سلیمان ÷ نخواستی؟ پیامبر خدا ص خندید، و بعد از آن گفت: «ممکن است برای صاحب‌تان نزد خداوند بهتر از ملک سلیمان باشد، خداوند هر پیامبری را که فرستاده است به او دعوت مستجابی داده است، کسی از آنان توسط آن - و در لفظی آمده: به آن - دنیا را خواست، و خداوند به او داد، و کسی از آنان هنگامی که قومش از وی نافرمانی نمودند بر آنان دعا نمود و آنان بدان هلاک شدند. خداوند به من هم دعای مستجابی داده است، که آن را نزد پروردگارم پنهان نموده‏ام، البته به خاطر شفاعت امتم در روز قیامت»[[91]](#footnote-91). بغوی می‏گوید: ابن ابی عقیل را نمی‏دانم که غیر این حدیث را روایت نموده باشد، و این حدیث غریب است، و جز به همین طریق روایت نشده است. این چنین در الکنز (272/7) آمده است. این را بخاری و حارث بن اسامه هم، چنانکه در الاصابه (411/2) آمده، روایت کرده‏اند.

قول پیامبر ص: من چه نیکو مردی برای شریرهای امتم هستم

شیرازی در الالقاب و ابن نجار از ام سلمه ل روایت نموده‏اند که گفت: رسول خدا ص فرمود: «من چه نیکو مردی برای شریرهای امتم هستم». آن گاه مردی از مزینه به او گفت: ای رسول خدا، تو برای شریرهای ایشان هستی، حال خوبان آنان چگونه خواهد بود؟ گفت: «خوبان امتم به اعمال‌شان داخل جنت می‏شوند، و شریرهای امتم انتظار شفاعتم را می‏کشند، ولی شفاعتم در روز قیامت برای جمیع امتم مباح است، مگر برای مردی که اصحابم را بدگویی نماید»[[92]](#footnote-92). این چنین در الکنز (272/7) آمده است.

سخن علی س درباره امیدبخش‏ترین آیه در کتاب خدا

ابن مردویه از علی بن ابی طالب س روایت نموده که: پیامبر خدا ص فرمود: «برای امتم شفاعت می‏کنم، تا این که پروردگارم صدایم می‏نماید و می‏گوید: ای محمد، آیا راضی شدی؟ می‏گویم: بلی، راضی شدم»، بعد از آن رویش را به‌سوی من گردانید و گفت: ای اهل عراق شما می‏گویید: امید بخش‏ترین آیه در کتاب خداوند این است:

﴿يَٰعِبَادِيَ ٱلَّذِينَ أَسۡرَفُواْ عَلَىٰٓ أَنفُسِهِمۡ لَا تَقۡنَطُواْ مِن رَّحۡمَةِ ٱللَّهِۚ إِنَّ ٱللَّهَ يَغۡفِرُ ٱلذُّنُوبَ جَمِيعًاۚ إِنَّهُۥ هُوَ ٱلۡغَفُورُ ٱلرَّحِيمُ﴾ [الزمر: 53].

ترجمه: «ای بندگان من! آنان که بر نفس‏های خود اسراف و ستم کرده‏اید، از رحمت خدا ناامید مشوید، چون خداوند همه گناهان را می‏آمرزد، و او آمرزگار و مهربان است».

پاسخ دادم: آری، ما این را می‏گوییم، افزود: ولی ما اهل بیت می‏گوییم: امیدبخش‏ترین آیه در کتاب خدا این است:

﴿ وَلَسَوۡفَ يُعۡطِيكَ رَبُّكَ فَتَرۡضَىٰٓ ٥﴾ [الضحی: 5].

ترجمه: «و پروردگارت به تو عطا خواهد نمود و تو خوشنود خواهی شد».

و این شفاعت است.[[93]](#footnote-93) این چنین در الکنز (273/7) آمده است.

سخن بریده س درباره شفاعت در پیش روی معاویه س

احمد از ابن بریده و او از پدرش س روایت نموده که: وی نزد معاویه س در حالی داخل شد، که مردی صحبت می‏نمود، بریده گفت: ای معاویه برایم به سخن گفتن اجازه می‏دهی؟ گفت: آری، - وی می‏پنداشت که او هم چون آن دیگر حرف خواهد زد -، بریده گفت: از پیامبر خدا ص شنیدم که می‏گوید: «من امیدوارم که در روز قیامت به تعداد آنچه در روی زمین درخت و کلوخ است شفاعت کنم»، و افزود: تو ای معاویه امیدوار آن هستی و علی س امیدوارش نیست؟![[94]](#footnote-94) این چنین در تفسیر ابن کثیر (56/3) آمده است.

جواب جابر بن عبداللَّه س به کسی که شفاعت را تکذیب نمود

ابن مردویه از طلق بن حبیب روایت نموده، که گفت: من از همه مردم شفاعت را شدیدتر تکذیب می‏نمودم، تا اینکه با جابربن عبداللَّه س روبرو شدم، برای او هر آیه را که می‏توانستم و خداوند در آن خلود و همیشگی اهل آتش را یاد می‏نمود تلاوت کردم، وی گفت: ای طلق آیا خودت را از من خواننده‏تر به کتاب خدا و عالم‏تر به سنت پیامبر ص می‏پنداری؟ آنانی که [درباره‌شان آیات دال بر خلود را] خواندی، آنان اهل آنند، آنان مشرکین‌اند، ولی اینان قومی‌اند که مرتکب گناهانی شدند و بر اثر آن تعذیب گردیدند و بعد از آن اخراج شدند، سپس دستهایش را به گوش‌هایش برد و گفت: این دو کر شوند، اگر از رسول خدا ص نشنیده باشم که می‏گفت: «از آتش بعد از اینکه داخل شدند بیرون می‏شوند»[[95]](#footnote-95)، و آیاتی که تو تلاوت نمودی ما هم آن را می‏خوانیم.

و نزد ابن ابی حاتم از یزید فقیر روایت است که گفت: نزد جابر بن عبداللَّه نشستم، و او حدیث بیان می‏نمود و گفت: گروهی از مردم از آتش بیرون می‏شوند، می‏گوید: و من تا آن روز آن را منکر بودم، بنابراین خشمگین شده گفتم: از مردم تعجب نمی‏کنم، ولی از شما تعجب می‏نمایم ای یاران محمد ص!! گمان می‏کنید، که خداوند تعدادی را از آتش بیرون می‏کند، در حالی که خداوند می‏گوید:

﴿يُرِيدُونَ أَن يَخۡرُجُواْ مِنَ ٱلنَّارِ وَمَا هُم بِخَٰرِجِينَ مِنۡهَا﴾ [المائدة: 37].

ترجمه: «می‏خواهند از آتش خارج شوند، ولی آنان از آن خارج نخواهند شد».

آن گاه یارانش مرا نکوهش کردند، و او که بردبارترین ایشان بود گفت: این مرد را بگذارید، آن آیه درباره کفار است و تلاوت نمود:

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ لَوۡ أَنَّ لَهُم مَّا فِي ٱلۡأَرۡضِ جَمِيعٗا وَمِثۡلَهُۥ مَعَهُۥ لِيَفۡتَدُواْ بِهِۦ مِنۡ عَذَابِ يَوۡمِ ٱلۡقِيَٰمَةِ﴾ تا این که به اینجا رسید ﴿وَلَهُمۡ عَذَابٞ مُّقِيمٞ﴾ [المائدة: 36-37].

ترجمه: «کسانی که کافر شدند اگر تمام آنچه روی زمین قرار دارد و همانند آن، برای آنان باشد، و آنها را برای نجات از مجازات روز قیامت بدهند... و برای آنان مجازات پایداری است».

[بعد از آن گفت:] آیا قرآن را نمی‏خوانی؟ گفتم: بلی می‏خوانم، آن را حفظ نموده‏ام، گفت: آیا خداوند نمی‏گوید:

﴿وَمِنَ ٱلَّيۡلِ فَتَهَجَّدۡ بِهِۦ نَافِلَةٗ لَّكَ عَسَىٰٓ أَن يَبۡعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامٗا مَّحۡمُودٗا ٧٩﴾ [الاسراء: 79].

ترجمه: «پاسی از شب را از خواب برخیز و قرآن) و نماز (بخوان، این یک وظیفه اضافی برای توست، تا پروردگارت تو را به مقامی در خور ستایش برانگیزد».

این همان مقام است، خداوند تعالی اقوامی را در آتش به سبب خطاهایشان تا وقتی که خواست نگه می‏دارد و با آنان حرف نمی‏زند، و وقتی که خواست ایشان را بیرون نماید، بیرون‌شان می‏کند، می‏گوید: و بعد از آن دیگر به تکذیب شفاعت عودت ننمودم[[96]](#footnote-96). این چنین در تفسیر ابن کثیر (54/2) آمده است.

ايمان به بهشت و دوزخ

اصحاب و تصور بهشت در مجلس پیامبر ص انگار که آنان آن را به چشم می‏دیدند

حسن بن سفیان و ابونعیم از حنظله اسیدی کاتب س - وی از کاتبان پیامبر ص بود - روایت نموده‏اند که گفت: نزد پیامبر ص بودیم، وی جنت و دوزخ را برای ما یاد نمود، گویی که در برابر دیدگان ما قرار گرفتند، بعد به‌سوی خانواده و فرزندانم رفتم و [با ایشان] خندیدم و بازی نمودم، آن گاه حالتی را به یاد آوردم که در آن قرار داشتیم، و بیرون رفتم، در این اثنا به ابوبکر س برخوردم و گفتم: ای ابوبکر، منافق شده‏ام!! پرسید: چطور؟ پاسخ دادم: نزد پیامبر ص می‏باشیم، و او جنت و دوزخ را برای‌مان تذکر می‏دهد، گویی که در مقابل دیدگان ما قرار دارد، و وقتی از نزدش بیرون می‏رویم، به همسران، فرزندان، کشتزار و مشاغل روی می‏آوریم، و آن حالت را فراموش می‏کنیم، ابوبکر گفت: ما هم این عمل را انجام می‏دهیم، آنگاه نزد پیامبر ص آمدم، و آن را برایش متذکر شدم، گفت: «ای حنظله، اگر نزد خانواده‏هایتان طوری باشید، که نزد من می‏باشید بدون شک ملائک همراه‌تان بر فرش‌تان و در راه مصافحه می‏کنند. ای حنظله، ساعتی اینطور و ساعتی آنطور»[[97]](#footnote-97). این چنین در الکنز (100/1) آمده است.

صحبت پیامبر ص برای یارانش درباره آخرت

ابن ابی حاتم از عبداللَّه بن مسعود س روایت نموده، که گفت: شبی نزد رسول خداص (صحبت را) طولانی نمودیم، بعد از آن صبحگاهان نزدش رفتیم، فرمود: «انبیا و پیروان‌شان با امت‏هایشان بر من عرضه شدند، و هر نبی از پهلویم عبور می‏نمود[[98]](#footnote-98)... نبیی با گروهی بود، نبیی با سه تن بود و نبیی همراهش هیچ کس نبود»، و قتاده این آیه را تلاوت نمود:

﴿أَلَيۡسَ مِنكُمۡ رَجُلٞ رَّشِيدٞ﴾ [هود: 78].

فرمود: «تا اینکه موسی بن عمران ÷ با گروه به هم پیوسته‏ای از بنی اسرائیل از پهلویم گذشت»، می‏گوید: «گفتم: پروردگارا، این کیست؟ گفت: این برادرت موسی بن عمران است و کسانی که او را از بنی اسرائیل پیروی نموده‏اند»، افزود: «گفتم: پروردگارا، امت من کجاست؟ گفت: به‌سوی راستت بر تپه‏ها بنگر، می‏گوید: ناگهان به روهای مردان برخوردم، فرمود: آیا راضی شدی؟ گفتم: پروردگارا راضی شدم، فرمود: به طرف چپت به‌سوی افق ببین، ناگهان به روهای مردان برخوردم، گفت: آیا راضی شدی؟ گفتم: پروردگارا راضی شدم، فرمود: با این‏ها هفتادهزار تن است که بدون حساب وارد جنت می‏شوند»، می‏افزاید: آن گاه عکاشه بن محصن از بنی اسد س - سعید می‏گوید: وی از اهل بدر بود - گفت: ای نبی خدا، از خداوند بخواه تا مرا از آنان بگرداند، پیامبر ص فرمود: «بار خدایا، او را از آنان بگردان»، گفت: آن گاه مرد دیگری گفت: ای نبی خدا، از خداوند بخواه تا مرا از آنان بگرداند، فرود: «عکاشه از تو بدان سبقت جست»، می‏گوید: رسول خدا ص فرمود: «اگر توانستید - پدر و مادرم فدای‌تان - که از اصحاب هفتاد باشید این کار را بکنید، وگرنه از اصحاب تپه‏ها باشید، و گرنه از اصحاب افق باشید، چون من مردمان زیادی را دیدم که احوال‌شان خراب بود»، بعد از آن گفت: «من امیدوارم ربع اهل جنت باشید»، آن گاه تکبیر گفتیم، فرمود: «من امیدوارم ثلث اهل جنت باشید». می‏گوید: پس تکبیر گفتیم، «من امیدوارم نصف اهل جنت باشید»، می‏گوید: باز تکبیر گفتیم، می‏افزاید: بعد از آن پیامبر خدا ص این آیه را تلاوت نمود:

﴿ثُلَّةٞ مِّنَ ٱلۡأَوَّلِينَ ٣٩ وَثُلَّةٞ مِّنَ ٱلۡأٓخِرِينَ ٤٠﴾ [الواقعة: 39-40].

ترجمه: «جماعتی از امتان پیشین، و جماعتی از امتان متأخر».

می‏گوید: در میان خود گفتیم: این هفتاد هزار چه کسانی هستند؟ گفتیم: اینان کسانی‌اند که در اسلام متولد شده، و شرک نیاورده‏اند، می‏افزاید: این قول به پیامبر ص رسید، فرمود: «بلکه اینان کسانی‌اند که داغ نمی‏گذارند، رقیه نمی‏نمایند، بدفالی نمی‏گیرند و به پروردگارشان توکل می‏کنند»[[99]](#footnote-99). این چنین این را ابن جریر روایت نموده، و این حدیث طرق زیادی از غیر این وجه در صحاح و غیر آن دارد. این چنین در تفسیر ابن کثیر (293/4) آمده است، و حاکم این را در المستدرک (578/4) از عبداللَّه بن مسعود به طول آن و به مانند آن روایت کرده، و گفته: این حدیث از اسناد صحیح برخوردار است، ولی بخاری و مسلم آن را به این سیاق روایت ننموده‏اند، و ذهبی گفته است: صحیح است.

سوال بادیه نشین از پیامبر ص درباره درخت جنت

ابن نجار از سلیم بن عامر روایت نموده، که گفت: اصحاب رسول خدا ص می‏گفتند: خداوند ما را به اعراب و سئوال‏های ایشان نفع می‏رساند، می‏افزاید: روزی بیابانگردی آمد و گفت: ای رسول خدا، خداوند در جنت درختی را یاد نموده، که صاحبش را اذیت می‏رساند، پیامبر ص پرسید: «و آن کدام است؟» پاسخ داد: درخت کنار[[100]](#footnote-100) و آن خاری دارد اذیت کننده، آن گاه پیامبر خدا ص فرمود: «آیا خداوند متعال نمی‏گوید:

﴿فِي سِدۡرٖ مَّخۡضُودٖ ٢٨﴾ [الواقعة: 28].

ترجمه: «در درختان سدر بدون خار».

خداوند خارش را قطع نموده است، و به جای هر خار میوه‏ای گردانیده است، و آن درخت میوه بار می‏آورد، و از هر میوه آن هفتاد و دو رنگ طعام بیرون می‏آید که رنگی از آن به دیگری مشابهت ندارد»[[101]](#footnote-101). و نزد ابن ابی داود از عتبه بن عبد سلمی س روایت است که گفت: با پیامبر ص نشسته بودم که بیابانگردی آمد و گفت: ای رسول خدا، از تو می‏شنوم درختی را در جنت یاد می‏کنی، که هیچ درختی را خاردارتر از آن نمی‏دانم، درخت طلح، پیامبر خدا ص فرمود: «خداوند در جای هر خار آن میوه‏ای می‏گرداند که آن میوه چون قلوه چون خصیه (بیضه) بز کوهی پر از گوشت می‏باشد، و در آن هفتاد رنگ طعام می‏باشد که یک رنگ آن با دیگری مشابه نمی‏باشد»[[102]](#footnote-102). این چنین در تفسیر ابن کثیر (288/4) آمده است.

سوال اعرابی از پیامبر ص درباره میوه جنت و جواب وی

امام احمد از عتبه بن عبد سلمی روایت نموده، که گفت: بیابانگردی آمد، و پیامبر ص را از حوض پرسید و جنت را یاد نمود، بعد از آن اعرابی گفت: در آن میوه هست؟ پاسخ داد: «بلی، و در آن درختی است که به آن طوبی گفته می‏شود»، می‏افزاید: و چیزی را یاد نمود که نمی‏دانم چه بود، گفت: کدام درخت سرزمین ما بدان مشابهت دارد؟ پاسخ داد: «چیزی از درخت سرزمینت بدان مشابهت ندارد»، و پیامبر ص افزود: «شام رفته‏ای؟» گفت: نخیر، فرمود: «درختی در شام بدان مشابهت دارد، که به آن چهار مغز[[103]](#footnote-103) گفته می‏شود بر یک ساق می‏روید و بالایش پهن می‏گردد»، پرسید: بزرگی خوشه‏اش چقدر است؟ گفت: مسیر یکماهه کلاغی که اصلاً استراحت نکند. پرسید بیخ آن چه قدر بزرگ است؟ پاسخ داد: «اگر شتر جوانی را از خانواده ات حرکت بدهی، قبل از اینکه اطراف آن را طی نماید ترقوه‏اش[[104]](#footnote-104) از پیری می‏شکند»، گفت: در آن انگور هست؟ پاسخ داد: «بلی»، پرسید: بزرگی دانه‏اش چقدر است؟ پاسخ داد: هیچ گاه پدرت بز بزرگی را از میان گوسفندانش ذبح نموده است؟» پاسخ داد: بلی، فرمود: «آیا پوستش را کشید و به مادرت داد و گفت: این را برای‌مان دلو بساز؟» پاسخ داد: بلی، اعرابی گفت: پس همان دانه مرا و اهل خانواده‏ام را سیر می‏کند؟ فرمود: «آری، و سایر نزدیکانت را»[[105]](#footnote-105). این چنین در تفسیر ابن کثیر (290/4) آمده است.

مردن مرد حبشی در مجلس پیامبر ص هنگامی که وصف جنت را شنید

طبرانی از ابن عمر ب روایت نموده، که گفت: مردی از حبشه نزد رسول خدا ص آمد، پیامبر خدا ص به او گفت: «بپرس و بدان»، گفت: ای رسول خدا، شما بر ما در صورت ها، رنگ‏ها و نبوت فضیلت داده شدید، چه فکر می‏کنی اگر به آنچه ایمان آورده‏ای ایمان بیاوریم، و به آنچه عمل نموده‏ای عمل کنم، من هم با تو در جنت می‏باشم؟ فرمود: «آری، سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، سفیدی سیاه در جنت از مسیر هزار سال دیده می‏شود»، بعد از آن رسول خدا ص فرمود: «کسی که بگوید: لا إله إلا الله، به سبب آن برایش نزد خداوند عهدی می‏باشد، و کسی که بگوید: سبحان‏اللَّه و بحمده، برایش صد و بیست و چهار هزار نیکی نوشته می‏شود»، آن گاه مردی گفت: ای رسول خدا بعد از این چگونه هلاک می‏شویم؟ پیامبر خدا ص فرمود: «انسان در روز قیامت عملی را می‏آورد که اگر بر کوهی گذاشته شود، بالایش سنگینی می‏کند، آن گاه نعمت - یا نعمت‏های خداوند - بر می‏خیزد، و نزدیک می‏شود همه‏اش را نابود می‏سازد، مگر این که خداوند به رحمت خود به حالش برسد»، و این سوره نازل گردید:

﴿هَلۡ أَتَىٰ عَلَى ٱلۡإِنسَٰنِ حِينٞ مِّنَ ٱلدَّهۡر﴾ تا به این قول خداوند ﴿مُلۡكٗا كَبِيرًا﴾ [الانسان: 1-20].

ترجمه: «بر انسان مدتی از زمانه آمده است... ملک بزرگ».

حبشی گفت: چشمم در جنت آنچه را می‏بیند که چشم تو می‏بیند؟ فرمود: «آری»، آن گاه اعرابی گریست تا این که از دنیا رفت. ابن عمر ل می‏گوید: من رسول خدا ص را دیدم که او را به دست خود در قبرش پایین نمود[[106]](#footnote-106). این چنین در تفسیر ابن کثیر (457/4) آمده است. و در تفسیر وی همچنان (453/4) آمده: عبداللَّه بن وهب گفت: ابن زید به ما خبر داد که رسول خدا ص این سوره را خواند: ﴿هَلۡ أَتَىٰ عَلَى ٱلۡإِنسَٰنِ حِينٞ مِّنَ ٱلدَّهۡر﴾ [الانسان: 1]، و این در حالی بر وی نازل گردید که مرد سیاهی نزدش بود، هنگامی که به صفت جنت‏ها رسید، مرد سیاه نفسی کشید و جانش برآمد، آن گاه رسول خدا ص گفت: «نفس صاحبتان - یا گفت: برادرتان - را شوق به‌سوی جنت کشید»[[107]](#footnote-107). مرسل غریب است.

بشارت علی س برای عمر س به جنت در حال مرگ و احتضارش

ابن عساکر از ابومطر روایت نموده، که گفت: از علی س شنیدم که می‏گفت: نزد عمربن خطاب س هنگامی که ابولؤلؤ وی را زخمی کرده بود در حالی وارد شدم که گریه می‏نمود، پرسیدم: چه تو را می‏گریاند ای امیرالمؤمنین؟ گفت: مرا خبر آسمان گریانید، که آیا به‌سوی جنت برده می‏شوم یا به‌سوی آتش؟ به او گفتم: تو را به جنت مژده می‏دهم؛ چون من از رسول خدا ص به اندازه‏ای که قابل شمارش نیست، شنیدم که می‏گفت: «سید بزرگ سالان جنت ابوبکر و عمراند و از فضیلت برخوردار‌اند»، گفت: ای علی‏آیا تو بر این شاهد هستی که من از اهل جنتم؟ گفتم: آری، و تو ای حسن بر پدرت گواه باش که پیامبر خدا ص گفته است: «عمر از اهل جنت است»[[108]](#footnote-108). این چنین در المنتخب (438/4) آمده است.

گریه عمر س هنگام ذکر جنت

در زهد عمر س گفتارش در یکی از مهمانی‌هایی که برای او ترتیب داده شده بود، گذشت: این برای ماست، برای آن عده از فقرای مسلمین که درگذشتند، و از نان جو سیر نشدند چیست؟ عمربن ولید گفت: برای آنان جنت است، آن گاه چشم‏های عمر س پر از اشک شد و گفت: اگر نصیب ما همین متاع دنیا باشد، و آنها بهشت را بدست آورده باشند، بدون تردید از ما سبقت بزرگی گرفته‏اند. این را عبدبن حمید و غیر وی از قتاده روایت نموده‏اند.

امیدواری سعدبن‏ابی‏وقاص س به داخل شدن جنت در حال مرگش

ابن سعد (147/3) از مصعب بن سعد روایت نموده، که گفت: سر پدرم هنگام جان سپردنش در آغوشم بود، می‏گوید: آن گاه چشم هایم اشک ریخت، او به سویم نگاه نمود و گفت: ای پسرم چه تو را می‏گریاند؟ گفتم: به خاطر جایگاهت و به سبب آنچه در تو مشاهده می‏کنم، گفت: بر من گریه مکن، چون خداوند ابداً مرا تعذیب نمی‏نماید، و من از اهل جنتم، خداوند برای مؤمنان در عوض نیکی‏هایشان که برای خداوند عمل نموده‏اند پاداش میدهد، افزود: اما بر کفار به سبب نیکی‏هایشان تخفیف داده می‏شود، و وقتی که تمام گردید، می‏گوید: هر درستکاری ثواب عملش را از کسی که برای وی عمل نموده طلب کند.

بی‌قراری عمروبن عاص س در حال مرگش از هراس آنچه بعد از وفات می‏باشد

ابن سعد (258/4) از ابن شماسه مهری روایت نموده، که گفت: نزد عمروبن عاص س در حالی حاضر شدم که در حالت مرگ قرار داشت، وی رویش را به‌سوی دیوار گردانید و گریه طولانی نمود پسرش به او گفت: چه تو را می‏گریاند؟ آیا رسول خدا ص تو را به این مژده نداده است، آیا تو را به این بشارت نداده است؟ - می‏گوید: و او در این حالت گریه می‏نمود و رویش به طرف دیوار بود -، می‏افزاید: بعد از آن رویش را به‌سوی ما گردانید و گفت: بهترین چیزی که برایم به شمار می‏آید شهادت: «لا إله إلا الله وان محمد رسول الله»، است، ولی من بر سه حال قرار داشتم، خود را در حالی دریافتم که در میان مردم هیچ کسی از رسول خدا ص نزدم مبغوض‏تر نبود، و هیچ عملی از این عمل برایم محبوب‏تر نبود که بر وی دست یابم و او را به قتل برسانم، اگر بر آن حالت می‏مردم از اهل آتش می‏بودم. بعد از آن خداوند اسلام را در قلبم جای داد و نزد رسول خدا ص آمدم تا با او بیعت کنم، و گفتم: ای رسول خدا، دست راستت را باز کن که با تو بیعت نمایم، افزود: آن گاه دستش را باز نمود، و من دستم را باز داشتم، پرسید: «ای عمرو تو را چه شد؟» گفت: پاسخ دادم: می‏خواهم شرط بگذارم، فرمود: «چه شرطی می‏گذاری؟» پاسخ دادم: شرط می‏گذارم که برایم بخشیده شود، گفت: «ای عمرو آیا نمیدانی که اسلام آنچه را که قبل از آن بوده نابود می‏سازد، و هجرت آنچه را که قبل از آن بوده از بین می‏برد و حج آنچه را که قبل از آن بوده نابود می‏نماید»، بعد از آن خود را در حالی دریافتم که در میان مردم هیچ کسی از رسول خدا ص برایم محبوب‏تر نبود، و کسی از وی در چشمم بزرگوارتر نبود، و اگر پرسیده می‏شدم، که وی را توصیف کنم، نمی‏توانستم، چون به خاطر احترام و بزرگ داشتش، من توان آن را نداشتم که به طرفش دقیق متوجه شوم، اگر بر آن حالت می‏مردم امیدوار بودم که از اهل جنت باشم، بعد از آن متولی چیزهایی شدیم که نمی‏دانم من در آن چه‏ام یا حالم در آن چیست. وقتی من مردم نوحه کنندهای و آتشی مرا همراهی نکند، و وقتی مرا دفن نمودید، خاک را به آرامی بر من اندازید، و وقتی از قبرم فارغ شدید، نزد قبرم به اندازه ذبح شدن شتر و تقسیم شدن گوشت آن درنگ کنید، چون من به شما انس می‏گیرم تا بدانم که برای فرستادگان پروردگارم چه پاسخ بدهم[[109]](#footnote-109). مسلم (76/1) این را به سند ابن سعد به سیاق وی همانند آن روایت کرده است.

احمد این را از عبدالرحمن بن شماسه روایت نموده، که گفت: هنگامی که وفات عمرو بن عاص س فرارسید، گریست، پسرش عبداللَّه به او گفت: چرا گریه می‏کنی؟ آیا از ترس مرگ؟ گفت: نخیر، به خدا سوگند، ولی از ترس آنچه بعد از مرگ است!! پسرش به وی گفت: تو بر خیر بودی، و صحبت رسول خدا و فتوحات شامش را به یادش آورد، عمرو گفت: بهتر را ترک نمودی: شهادت لا إله إلا الله، و آن را به اختصار ذکر نموده، و در آخر آن افزوده: وقتی مردم گریه کننده‏ای بر من گریه نکند، و مدح کننده و آتشی دنبالم ننماید، و لنگم را بر من ببندید، چون من مخاصمه کننده هستم، و خاک را به نرمی بر من بپاشید، و پهلوی راستم به خاک از پهلوی چپم مستحق‏تر نیست و در قبرم چوب و سنگ قرار ندهید[[110]](#footnote-110). این چنین در البدایه (26/8) آمده، و گفته: این حدیث را مسلم در صحیح خود روایت نموده، و در آن زیادت‌هایی بر این سیاق، یعنی سیاق احمد، هست، و در روایتی آمده: وی بعد از این رویش را به‌سوی دیوار گردانید و می‏گفت: «اللهم امرتنا فعصينا، ونـهيتنا فمـا انتهينا، ولا يسعنا الا عفوك». ترجمه: «بار خدایا، به ما امر کردی و عصیان نمودیم، ما را نهی نمودی ولی باز نایستادیم و جز عفوت دیگر چیزی [گناهان] ما را در خود نمی‏گنجاند».

و در روایتی آمده است: وی دستش را بر موضع طوق آهنین در گردنش گذاشت و سرش را به‌سوی آسمان بلند نمود و گفت: «اللهم لاقوى فانتصر، ولا برى‏ء فأعتذر، ولا مستنكر بل مستغفر، لااله الاانت». ترجمه: «بار خدایا قوی نیستم که نصرت یابم، پاک نیستم که معذرت بخواهم و انکار کننده هم نیستم، بلکه مغفرت طلب کننده‏ام، معبودی جز تو نیست». و این را تا آن وقت تکرار نمود که وفات کرد، س. و ابن سعد (260/4) از عبداللَّه بن عمرو س روایت نموده... وحدیث را در آنچه عمرو وصیت نموده است، ذکر کرده و در آخر آن آمده است: بعد از آن گفت: «اللهم انك امرتنا فركبنا، و نـهيتنا، فاضعنا، فلا برى‏ء فاعتذر، ولا عزيز فانتصر، ولكن لا إله إلا الله». ترجمه: «بار خدایا، تو ما را امر نمودی و ما تابع هوا شدیم و ما را نهی نمودی و آن را ضایع کردیم، پاک نیستم که معذرت بخواهم، قوی نیستم که غالب شوم ولی معبودی جزاللَّه نیست»، این را تا آن وقت می‏گفت که درگذشت.

آنچه از اقوال بعضی اصحاب درباره ایمان به جنت و آتش گذشت

و در باب نصرت پاسخ انصار گذشت، وقتی که رسول خدا ص گفت: «به آنچه بر شما واجب بود وفا نمودید، اگر خواسته باشید که نفس‏هایتان به سهم و نصیب‌تان از خیبر خوش گردد، و میوه‏هایتان هم [برای تان] باشد، این کار را بکنید». ایشان گفتند: از تو بر ما شرط‌هایی بود، و از ما بر تو شرطی، و آن اینکه برای‌مان جنت باشد، و ما آنچه را از ما خواسته بودی انجام دادیم، که برای‌مان همان شرط‌مان باشد. رسول خدا ص فرمود: «همان‏ها برای شما باشد». این را بزار روایت نموده است.

و در باب جهاد قول عمیربن حمام س هنگامی که پیامبر خدا ص به جنگ در روز بدر ترغیب نمود گذشت: بخ، بخ!! آیا در میان من و این که داخل جنت شوم همین باقی است که اینان مرا بکشند؟! می‏افزاید: بعد از آن خرماها را از دست خود انداخت، و شمشیر خود را گرفت، و با قوم جنگید تا این که کشته شد. و در روایت دیگری آمده است:

رسول خدا ص فرمود: «چه تو را به این قولت: بخ بخ وامی‏دارد؟» گفت: ای رسول خدا، به خدا سوگند وا نمی‏دارد مرا مگر تمنای این که از اهل آن باشم. پیامبر ص گفت: «پس تو از اهل آن هستی». [راوی ]می‏گوید: بعد وی خرماهایی را از تیردان خود بیرون آورد، و به خوردن آنها شروع نمود، بعد از آن گفت: اگر تا خوردن این خرماهایم زنده بمانم، این زندگیی طولانی است. می‏افزاید: وی خرماهایی را که همراهش بود انداخت، و بعد با ایشان جنگید تا اینکه کشته شد. این را احمد و غیر وی از انس س روایت کرده‏اند.

و در بخش نیزه خوردن و جراحت برداشتن در جهاد در راه خدا قول انس بن نضر س گذشت: شگفتا چه خوش است بوی جنت! من آن را از طرف احد احساس می‏کنم، پس با ایشان جنگید تا اینکه کشته شد. و قول سعدبن خیثمه س در بخش رغبت و علاقمندی صحابه به مرگ و کشته شدن در راه خدا گذشت: اگر غیر از جنت می‏بود، حتماً با ایثارگری تو را در آن ترجیح می‏دادم، اما من در این جهتم خواهان شهادت هستم، البته هنگامی که پدرش به وی گفت: لابد یکی‌مان بماند. و قول سعدبن ربیع س در روز احد گذشت: به او بگو: ای رسول خدا، من خود را در حالتی می‏یابم که بوی جنت را احساس می‏کنم، البته هنگامی که زیدبن ثابت س به او گفت: رسول خدا ص به تو سلام می‏گوید، و به تو می‏فرماید: «به من خبر بده که خود را در چه حالت می‏بینی؟»، و قول حرام بن ملحان س در روز بئر معونه گذشت: سوگند به پرودرگار کعبه، کامیاب شدم - یعنی به جنت -، و قول عمار س در شجاعت عمار گذشت: ای هاشم، پیش برو، جنت زیر سایه‏های شمشیرهاست، و مرگ در نوک نیزه‏ها، و دروازه‏های جنت باز شده‏اند، و حور عین خود را زینت نموده‏اند، امروز با دوستان ملاقات می‏کنم، محمد و حزبش. بعد از آن او و هاشم حمله نمودند، و به قتل رسیدند. و قول وی همچنان در بخش شجاعتش گذشت: ای گروه مسلمین، آیا از جنت فرار می‏کنید؟! من عماربن یاسر هستم، آیا از جنت فرار می‏کنید؟! من عماربن یاسر هستم، به طرف من بیایید. وقول ابن عمر ب در اجتناب و انکار از قبول امارت گذشت: قبل از آن روز دیگر برای نفسم به دنیا صحبت نکرده بودم، رفتم که بگویم: در آن کسی طمع می‏کند، که تو را و پدرت را بر اسلام زد، تا اینکه در آن داخل‌تان نمود، آن گاه جنت و نعمت آن را به یاد آوردم، و از آن برگشتم و اعراض نمودم. البته هنگامی که معاویه س در دومةالجندل گفت: چه کسی در این امر طمع می‏ورزد، و آن را آرزو می‏کند؟ و قول سعیدبن عامر س وقتی که صدقه نمود، و گفتند: اهلت هم بر تو حق دارد، و خویشاوندانت نیز بر تو حق دارند. پاسخ داد: من نه بر آن‏ها استبداد می‏کنم، و نه هم خواهان رضای احدی از مردم در طلب حورالعین هستم، اگر حوری از حورهای جنت ظاهر شود، زمین از آن، چنانکه از آفتاب روشن می‏گردد، روشن خواهد شد. و در روایت دیگری آمده است که وی به همسرش گفت: آهسته باش، من یارانی داشتم، که اندکی قبل از من جدا شده‏اند[[111]](#footnote-111) و من دوست ندارم که از آنان دور شوم، اگر چه دنیا و آنچه در آن است مال من باشد، و اگر حوری، از حوران بهشتی از آسمان ظاهر شود اهل زمین را روشن خواهد نمود، و روشنایی رویش بر آفتاب و مهتاب چیره خواهد شد، و روسریی که می‏پوشد، از دنیا و آنچه در آن است بهتر است، بنابراین نزدم مناسب‏تر آنست، که تو را به خاطر آنها بگذارم، نه اینکه آنها را به خاطر تو بگذارم، [راوی ]می‏گوید: آن گاه همسرش نرم شد و راضی گردید. و گفتار زنی از انصار در بخش صبر بر همه امراض گذشت، نه، به خدا سوگند، ای پیامبر خدا، بلکه صبر می‏کنم - سه مرتبه -، به خدا سوگند، برای جنت وی عوضی نمی‏گردانم! البته هنگامی که رسول خدا گفت: «کدام یک از این دو را دوست داری: اینکه برایت دعا کنم و آن - یعنی تب - از تو دور گردد، یا این که صبر کنی و جنت برایت واجب گردد؟». و گفتار ابودرداء س: جنت را اشتها دارم، البته وقتی که مریض شد، و یارانش به او گفتند: چه اشتها داری؟ و گفتار ام حارثه ل در بخش صبر بر مرگ اولاد، البته هنگامی که فرزندش در روز بدر به قتل رسید: ای رسول خدا، مرا از حارثه خبر بده، اگر در جنت باشد صبر می‏کنم، وگرنه، خدا خواهد دید که چه کار می‏کنم - یعنی نوحه و فریاد می‏کشم، و نوحه و فریاد تا هنوز حرام نشده بود -، و در روایت دیگری آمده، که گفت: ای پیامبر خدا، اگر در جنت باشد، نه گریه می‏کنم، و نه اندوهگین می‏شوم، و اگر در آتش باشد، تا در دنیا زنده هستم، گریه می‏کنم، گفت: «ای ام حارثه آن در یک جنت نیست، بلکه جنت در جنت هاست، و حارث در فردوس اعلی است». آن گاه او در حالی برگشت که می‏خندید و می‏گفت: به به، ای حارث!![[112]](#footnote-112).

گریه عایشه ل در وقت یاد آوردن آتش و گفته پیامبر ص به او

حاکم (578/4) از عایشه ل روایت نموده، که گفت: آتش را یاد آوردم و گریستم، رسول خدا ص فرمود: «ای عایشه تو را چه شده است؟» پاسخ دادم: آتش را یاد آوردم و گریستم، آیا شما روز قیامت خانواده‌تان را به یاد می‏آورید؟ پیامبر خدا ص فرمود: «در سه جا هیچکس کسی را به یاد نمی‏آورد: [در وقت ترازو] تا اینکه بداند آیا ترازویش سبک می‏شود یا سنگین. و نزد کتاب‏ها، تا این که گفته شود: بیایید کتاب را بخوانید، و تا آنکه بداند کتابش در کجا قرار می‏گیرد، آیا در دست راستش قرار می‏گیرد یا در دست چپش یا از پشت سرش به او داده می‏شود. و نزد [پل] صراط - وقتی که بالای جهنم گذارده شود، و در دو طرفش تیغ‏های زیاد و خارهای زیاد می‏باشد، که توسط آن، خداوند کسی را که از خلقش بخواهد نگه می‏دارد - تا بداند که نجات می‏یابد یا خیر»[[113]](#footnote-113). حاکم می‏گوید: این حدیث صحیح است، و اسناد آن به شرط بخاری و مسلم می‏باشد، اگر در آن ارسالی در میان حسن و عایشه نمی‏بود، این چنین ذهبی گفته است.

مردن شیخ بزرگی و جوانی در وقت ذکر جهنم

ابن ابی حاتم از عبدالعزیز ابن ابی رواد روایت نموده، که گفت: به من خبر رسیده که پیامبر خدا ص این آیه را تلاوت نمود:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ قُوٓاْ أَنفُسَكُمۡ وَأَهۡلِيكُمۡ نَارٗا وَقُودُهَا ٱلنَّاسُ وَٱلۡحِجَارَة﴾ [التحریم: 6].

ترجمه: «ای مؤمنان خود را و اهل خویش را از آتشی که خاشاک آن مردمان و سنگ‌هاست نگه دارید».

و نزدش بعضی اصحابش که در آن میان شیخی هم بود، حاضر بودند، شیخ گفت: ای رسول خدا، سنگ جهنم چون سنگ دنیاست؟ پیامبر ص گفت: «سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، سنگی از سنگ‏های جهنم از همه کوه‏های دنیا بزرگتر است»، می‏گوید: شیخ بیهوش افتاد، آن گاه پیامبر ص دست خود را به سینه وی گذاشت و متوجه شد که وی زنده است، و صدایش نموده گفت: «ای شیخ بگو: لا إله إلا الله»، و او آن را گفت و پیامبر ص به جنت بشارتش داد، می‏گوید: اصحابش گفتند: ای رسول خدا، آیا از میان ما [وی داخل جنت می‏شود]؟ گفت: «آری، خداوند تعالی می‏گوید:

﴿ذَٰلِكَ لِمَنۡ خَافَ مَقَامِي وَخَافَ وَعِيدِ﴾ [ابراهیم: 14].

ترجمه: «این برای کسی است که از ایستادن به حضور من بترسد، و از وعده عذاب بیم داشته باشد».

این حدیث مرسل غریب است[[114]](#footnote-114). این چنین در تفسیر ابن کثیر (391/4) آمده است. حاکم به معنای این را به اختصار از حدیث ابن عباس ب، چنانکه در خوف گذشت، روایت نموده، و آن را صحیح دانسته، و در روایت وی آمده: سپس جوانی بیهوش افتاد، به عوض شیخ، و در بخش خوف قصه جوانی از انصار گذشت، که: وی را ترس خداوند فرا گرفت، و در وقت یاد نمودن آتش گریه می‏نمود، حتی که این مسئله او را در خانه حبس نمود، و پیامبر ص نزدش آمد، هنگامی که جوان به سویش نگاه نمود، برخاست و او را در آغوش کشید، و در حال جان داد و افتاد، سپس پیامبر ص فرمود: «رفیق‌تان را آماده کنید، چون ترس از آتش جگرش را پاره نمود». این را حاکم روایت نموده، و روایتش را از طریق سهل و ابن ابی الدنیا و غیر وی از حذیقه س صحیح دانسته.

آنچه‏از اقوال بعضی اصحاب درباره ترس از آتش گذشت

و قصه پهلو خوردن شدادبن اوس بر بسترش گذشت و این قولش که: بار خدایا، آتش خواب را از من ربوده است، و به همین خاطر بلند می‏شد و تا صبح نماز می‏خواند. و بعضی قصه‏های این باب در گریه اصحاب پیامبر ص گذشت. و در بخش روز مؤته گریه عبداللَّه بن رواحه س گذشت، و این قولش که: به خدا سوگند، نه در من حب دنیاست و نه هم شیفتگی به شما، ولی من از رسول خدا ص شنیدم که آیه‏ای از کتاب خدا را می‏خواند، که آتش را در آن یاد می‏نمود:

﴿وَإِن مِّنكُمۡ إِلَّا وَارِدُهَاۚ كَانَ عَلَىٰ رَبِّكَ حَتۡمٗا مَّقۡضِيّٗا ٧١﴾ [مریم: 71].

ترجمه: «و همه شما (بدون استثناء) وارد جهنم می‏شوید، این امری است حتمی و فرمانی است قطعی از پروردگارتان».

و من نمی‏دانم که بازگشتم بعد از ورود چگونه خواهد بود؟!

يقين و باور به آنچه خداوند تبارك و تعالى وعده نموده است

یقین ابوبکر س به آنچه خداوند درباره جنگ روم و فارس وعده نموده بود

ترمذی از نیاربن مکرم اسلمی س روایت نموده، که گفت: هنگامی که نازل شد:

﴿الٓمٓ ١ غُلِبَتِ ٱلرُّومُ ٢ فِيٓ أَدۡنَى ٱلۡأَرۡضِ وَهُم مِّنۢ بَعۡدِ غَلَبِهِمۡ سَيَغۡلِبُونَ ٣ فِي بِضۡعِ سِنِينَ﴾ [الروم: 1-4].

ترجمه: «الم. رومیان مغلوب شدند. (و این شکست) در سرزمین نزدیکی رخ داد، اما آنها بعد از مغلوبیت به زودی غلبه خواهند کرد. در چند سال».

روزی که این آیه نازل شد، فارس بر روم غالب بود، و مسلمانان غلبه روم را بر آنان دوست می‏داشتند چون آنان و اینان اهل کتاب بودند، و قول خداوند تعالی هم درین باره است:

﴿وَيَوۡمَئِذٖ يَفۡرَحُ ٱلۡمُؤۡمِنُونَ ٤ بِنَصۡرِ ٱللَّهِۚ يَنصُرُ مَن يَشَآءُۖ وَهُوَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلرَّحِيمُ ٥﴾ [الروم: 4-5].

ترجمه: «و در آن روز مؤمنان خوشحال خواهند شد، به سبب یاری و نصرت‏اللَّه، او هر که را بخواهد نصرت می‏دهد، و او عزیز و حکیم است».

و قریش غلبه فارس را دوست می‏داشت، چون آنان و اینان اهل کتاب نبودند، و به زنده شدن بعد از مرگ ایمان نداشتند، هنگامی که خداوند این آیه را نازل فرمود: ابوبکر س بیرون رفت و فریاد می‏کشید: ﴿الٓمٓ ١ غُلِبَتِ ٱلرُّومُ ٢ فِيٓ أَدۡنَى ٱلۡأَرۡضِ وَهُم مِّنۢ بَعۡدِ غَلَبِهِمۡ سَيَغۡلِبُونَ ٣ فِي بِضۡعِ سِنِينَ﴾، آن گاه تعدادی از قریش به ابوبکر س گفتند: این در میان ما و شما باشد، صاحب‌تان گمان نموده، که روم بر فارس در مدت چند سالی غلبه خواهد نمود، آیا بر آن با تو شرط نبندیم؟ پاسخ داد: بلی - و این مسئله قبل از تحریم شرط بود -، پس ابوبکر س و مشرکین شرط بستند و به شرط موافقت نمودند. مشرکین به ابوبکر س گفتند: این چند سال را که از سه الی نه سال را در بر می‏گیرد، حد وسطش را در میان ما و خودت تعیین و مشخص ساز، تا در همان وقت شرط‌مان به سر رسد، می‏گویند: بنابراین در میان‌شان شش سال را تعیین کردند، می‏افزاید: آن شش سال، قبل از این که رومی‏ها غلبه حاصل نمایند، گذشت، و مشرکین شرط ابوبکر را گرفتند. هنگامی که سال هفتم داخل شد، رومی‏ها بر اهل فارس غالب گردیدند. می‏گوید: بنابراین مسلمانان بر این عمل ابوبکر س که شش سال را تعیین نموده بود، خرده گرفتند، می‏گوید: چون خداوند تعالی می‏گوید: ﴿فِي بِضۡعِ سِنِينَ﴾ می‏افزاید: و در آن هنگام تعداد زیادی مسلمان شدند[[115]](#footnote-115). این چنین این را ترمذی ذکر نموده، و بعد از آن گفته: این حدیث حسن صحیح است، و آن را جز به روایت از عبدالرحمن بن ابی زناد نمی‏شناسیم. و نزد ابوحاتم از براء س روایت است که گفت: هنگامی که نازل شد: ﴿الٓمٓ ١ غُلِبَتِ ٱلرُّومُ ٢ فِيٓ أَدۡنَى ٱلۡأَرۡضِ وَهُم مِّنۢ بَعۡدِ غَلَبِهِمۡ سَيَغۡلِبُونَ ٣﴾. مشرکین به ابوبکر گفتند: آیا نمی‏بینی که صاحبت چه می‏گوید، گمان می‏کند که رومی‏ها بر فارس غلبه می‏کنند!! پاسخ داد: صاحبم راست گفته است، گفتند:آیا می‏خواهی که با تو شرط بندی کنیم؟ آن گاه در میان خود و آنان مدتی را تعیین نمود، آن مدت قبل از اینکه روم بر فارس غلبه کند، سپری شد، و این خبر به پیامبر ص رسید، و غمگینش کرد و بدش آمد و به ابوبکر گفت: «چه تو را به این فرا خواند؟» گفت: تصدیق خدا و پیامبرش، فرمود: «نزد آنان برو، و شرط را با آنان بزرگتر ساز، و آن را برای چندین سال بگردان»، آن گاه ابوبکر نزدشان آمد و گفت آیا می‏خواهید که برگردید؟ چون برگشت نیکوست، گفتند: آری، و هنوز آن سال‏ها سپری نشده بود که روم بر فارس غلبه نمود، و اسب‌هایشان را در مدائن بستند، و رومیه را بنا کردند، و ابوبکر نزد پیامبر ص آمد، و او فرمود: «این حرام است»، و افزود: «آن را صدقه نما»[[116]](#footnote-116). این را امام احمد و ترمذی و نسائی و ابن ابی حاتم و ابن جریر از ابن عباس ب به معنای آن به اختصار روایت نموده‏اند، و ترمذی آن را حسن دانسته، چنانکه در تفسیر ابن کثیر (423/3) آمده است.

یقین کعب‏بن عدی به وعده خداوند در نصرت و غلبه دینش

بغوی از کعب بن عدی س روایت نموده، که گفت: به همراه هیأتی از اهل حیره نزد پیامبر ص آمدم، وی اسلام را بر ما عرضه نمود و اسلام آوردیم، و بعد از آن به حیره برگشتیم، و جز اندکی درنگ نکرده بودیم که خبر وفات پیامبر خدا ص به ما رسید، آن گاه یارانم در شک افتادند و گفتند: اگر نبی می‏بود نمی‏مرد، گفتم: انبیای قبل از وی هم مرده‏اند. و بر اسلام ثابت ماندم، بعد از آن به‌سوی مدینه حرکت کردم، آن گاه نزد راهبی رفتم که کاری را بدون وی انجام نمی‏دادم گفتم: مرا از امری خبر بده که اراده نموده‏ام، و چیزی از آن در سینه‏ام بارور شده است، گفت: اسمت را در چیزی از اشیاء بیاور، آن گاه کعب را برایش آوردم، گفت: آن را در این موی انداز - مویی که بیرون نموده بود -، کعب را در آن انداختم، ناگهان صفت پیامبر ص را چنانکه دیده بودم، مشاهده نمودم و مرگش هم در همان وقتی بود که در آن وقت در گذشته بود، آنگاه بینایی و بصیرتم در ایمانم قوی گردید و نزد ابوبکر س آمدم، و آن را به او خبر دادم و نزدش اقامت گزیدم، مرا نزد مقوقس فرستاد و برگشتم، بعد از آن عمر س نیز مرا فرستاد و نامه وی را بعد از واقعه یرموک که از آن اطلاعی هم نداشتم برای مقوقس آوردم، وی گفت: خبر شدی که رومی‏ها عرب‏ها را کشتند و شکست‌شان دادند؟ گفتم: نخیر، گفت: چرا؟ گفتم: چون خداوند نبی اش را وعده نموده که وی را بر همه ادیان غالب گرداند، و خداوند در وعده‏اش خلاف ورزی نمی‏کند، گفت: عرب‏ها به خدا سوگند چون کشتن عاد رومی‏ها را به قتل رسانیده‏اند!! و نبی‌تان راست گفته است، بعد از آن در مورد بزرگان اصحاب از من سئوال کرد و برای آنان هدیه فرستاد، به او گفتم: عباس س عمویش است و زنده است، به وی هم هدیه بده، کعب می‏گوید: من شریک عمربن خطاب س بودم، هنگامی که دیوان را نوشت، برایم در بنی عدی بن کعب حقوق مقرر نمود. بغوی می‏گوید: برای کعب بن عدی غیر این حدیث را نمی‏دانم، این چنین این را ابن قانع از بغوی روایت کرده، ولی به این قول وی اکتفا نموده است: انبیای قبل از وی هم مرده‏اند، و ابن شاهین و ابونعیم و ابن سکن آن را به طولش روایت نموده‏اند، و ابن یونس این را از وجه دیگری در تاریخ مصر از کعب به طول آن، چنان که در الاصابه (298/3) آمده، روایت کرده است.

اقوال ابوبکر، عمر و سعد ش درباره یقین به آنچه خداوند در نصرت مومنین وعده نموده است

و قول ابوبکر س در قتال اهل ارتداد گذشت: به خدا سوگند، من تا آن وقت به امر خداوند قیام می‏کنم، و در راه خدا جهاد می‏نمایم، که خداوند (وعده‏اش را) برای ما کامل نماید، و عهدش را برای ما به سر رساند، و کسی که از ما کشته می‏شود، شهید است و در جنت می‏باشد، و کسی که از ما باقی می‏ماند، خلیفه خدا در زمینش ووارث بندگانش می‏باشد خداوند حق را تمام نموده است، و خداوند تعالی - که در قولش خلافی نیست - گفته است:

﴿وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مِنكُمۡ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ لَيَسۡتَخۡلِفَنَّهُمۡ فِي ٱلۡأَرۡضِ كَمَا ٱسۡتَخۡلَفَ ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِهِم﴾ [النور: 55].

ترجمه: «خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده‏اند و اعمال صالح انجام داده‏اند وعده می‏دهد که آنها را قطعاً خلیفه روی زمین خواهد کرد، همانگونه که پیشینیان را خلافت روی زمین بخشید».

و قول عمر س در تحریک نمودنش به جهاد گذشت: مهاجرینی که وارد میدان می‏شدند، اکنون در این وعده خدا کجایند؟ سوی زمینی که خداوند درکتاب به شما وعده داده است که آن را برای‌تان به میراث دهد، حرکت کنید، چون وی گفته است:

﴿لِيُظۡهِرَهُۥ عَلَى ٱلدِّينِ كُلِّه﴾ [الفتح: 25].

ترجمه: «تا آن را بر هر دین غالب کند».

و خداوند پیروز گرداننده دینش، و عزت دهنده ناصر خود است، و اهل خود را بر میراث‏های امت‏ها مستولی می‏گرداند، بندگان صالح خدا کجایند؟ و قول سعد س در ترغیبش به جهاد گذشت: خداوند حق است، و برای وی شریکی در پادشاهی نیست، و نه هم در قول وی خلافی وجود دارد، خداوند که ثنااش بزرگ و با عظمت است گفته:

﴿وَلَقَدۡ كَتَبۡنَا فِي ٱلزَّبُورِ مِنۢ بَعۡدِ ٱلذِّكۡرِ أَنَّ ٱلۡأَرۡضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ ٱلصَّٰلِحُونَ ١٠٥﴾ [الانبیاء: 105].

ترجمه: «و در زبور بعد از پند (تورات) نوشته‏ایم، که زمین را بندگان نیک من مالک می‏شوند».

این میراث شما و وعده پروردگارتان است، که آن را مدت سه سال است در خدمت شما قرار داده است، و شما تا امروز از آن طعام به دست می‏آورید، و از آن می‏خورید، و اهل آن را به قتل می‏رسانید، و از ایشان مالیات می‏گیرید، و غلام و کنیزشان می‏سازید، البته به خاطر آنچه اصحاب روزگار شما، از ایشان به دست آوردند[[117]](#footnote-117)، و اکنون این گروه و لشکر از طرف ایشان به‌سوی شما آمده است، شما شناخته شده‏های عرب و اعیان آن‏ها و بهتر هر قبیله و عزت کسانی هستید که در عقب شما قرار دارند، پس اگر از دنیا دل برکنید و به آخرت روی آورده و رغبت نمایید، خداوند برای‌تان دنیا و آخرت را جمع می‏نماید. به اختصار.

يقين به آنچه رسول خدا ص خبر داده است

تصدیق پیامبر ص از سوی خزیمه‏بن‏ثابت در خصومتش با بادیه نشینی

ابن سعد (378/4) از عماره بن خزیمه بن ثابت از عمویش که از اصحاب پیامبر ص، بود روایت نموده است که پیامبر از مردی بادیه نشین اسبی را خرید، و پیامبر خدا ص امرش نمود که در عقبش بیاید تا پولش را بدهد. بعد پیامبر ص تند رفت و اعرابی آهسته قدم می‏زد، آن گاه مردانی با اعرابی روبرو شدند و اسب را قیمت نمودند، و نمی‏دانستند که رسول خدا ص اسب را خریده است، تا این که یکی از آنان بر قیمتی که رسول خدا ص اسب را خریده بود افزود، هنگامی که اعرابی افزودن وی را شنید رسول خدا ص را صدا زد و گفت: اگر این اسب را می‏خری خوب، در غیر این صورت فروختمش، پیامبر ص هنگامی که قول اعرابی را شنید ایستاد، تا اینکه اعرابی نزدش آمد، رسول خدا ص فرمود: «آیا آن را از تو نخریده‏ام؟» اعرابی پاسخ داد: نه، به خدا سوگند، آن را به تو نفروخته‏ام، پیامبر خدا ص گفت: «بلکه، آن را از تو خریده‏ام»، و مردم به اطراف پیامبر ص و اعرابی جمع می‏شدند و آن دو گفتگو می‏کردند، اعرابی می‏گفت: شاهدی بیاور شهادت بدهد که آن را به تو فروخته‏ام، آن گاه کسی که از مسلمانان آمده بود به اعرابی گفت: وای بر تو، رسول خدا ص جز حق نمی‏گوید!! تا این که خزیمه بن ثابت س آمد، و گفتگوی پیامبر خدا ص و پاسخ اعرابی را شنید، و اعرابی می‏گفت: شاهدی بیاور شهادت بدهد که من آن را به تو فروخته‏ام، آن گاه خزیمه گفت: من شهادت می‏دهم که تو آن را به وی فروخته‏ای، رسول خدا ص به‌سوی خزیمه بن ثابت روی گردانید و گفت: «به چه شهادت می‏دهی؟» گفت: به تصدیق تو ای رسول خدا!! آن گاه پیامبر خدا ص شهادت خزیمه را شهادت دو مرد گردانید[[118]](#footnote-118).

ابوداود (508) این را از عماره بن خزیمه از عمویش مانند آن روایت نموده است. و نزد ابن سعد (379/4) هم چنین از محمدبن عماره بن خزیمه روایت است که گفت: رسول خدا ص فرمود: «ای خزیمه به چه شهادت می‏دهی، در حالی که با ما نبودی؟» گفت: ای رسول خدا، من تو را در خبر آسمان تصدیق می‏کنم، و به آنچه می‏گویی تصدیق نکنم؟! آن گاه پیامبر خدا ص شهادت وی را شهادت دو مرد گردانید. و در روایت دیگری نزد وی آمده که گفت: می‏دانم که تو جز حق نمی‏گویی، ما تو را بر بهتر از آن امین دانسته‏ایم، بر دین ما، بنابر این شهادت وی را اجازه داد و مجاز دانست.

تصدیق پیامبر ص از سوی ابوبکر س در قصه اسراء

بیهقی از عایشه ل روایت نموده، که گفت: هنگامی که رسول خدا ص به مسجد اقصی برده شد، وقتی صبح نمود از آن برای مردم حکایت نمود. در این موضوع گروهی از کسانی که به او ایمان آورده بودند، و تصدیقش نموده بودند مرتد شدند، و با آن خبر به سرعت نزد ابوبکر س رفتند و گفتند: آیا از رفیقت خبر داری، او می‏پندارد که امشب به بیت المقدس برده شده است؟ گفت: آیا او این را گفته است؟ گفتند: آری، گفت: اگر آن را گفته باشد راست گفته است. گفتند: تو او را تصدیق می‏کنی که امشب به بیت المقدس رفته، و قبل از صبح آمده است؟ گفت: آری، من او را در چیزی که از آن دورتر است تصدیق می‏کنم، او را در خبر آسمان و صبحگاه و شامگاه تصدیق می‏نمایم، و به این اساس ابوبکر س "صدیق" نامیده شد. این چنین در تفسیر ابن کثیر (21/3) آمده است. ابونعیم این را از عایشه ل همانند آن روایت کرده است، و در روایت وی آمده: تعدادی از کسانی که به وی ایمان آورده بودند مرتد شدند، و تعدادی تصدیق نمودند و در فتنه و آزمایش قرار گرفتند. ابونعیم می‏گوید: در این محمدبن کثیر المصیصی آمده، و احمد او را خیلی ضعیف دانسته، و ابن معین گفته: راستگوست، و نسائی و غیر وی گفته‏اند: قوی نیست، چنانکه در المنتخب (353/4) آمده است. و ابن ابی حاتم از حدیث انس س قصه شب اسراء را به طول آن ذکر نموده، و در آن آمده: هنگامی که مشرکین قول وی را شنیدند، نزد ابوبکر س آمده گفتند: آیا از صاحبت خبر داری، خبر می‏دهد که وی در همین شبش مسیر یک ماه را طی نموده و در همین شبش برگشته است؟ ابوبکر س گفت:... و مانند آن را متذکر شده، چنانکه در تفسیر ابن کثیر (7/3) آمده است.

تصدیق پیامبر ص از سوی عمر س درباره خبر وی در مورد هلاک امت‏ها

حافظ ابویعلی از جابر بن عبداللَّه ب روایت نموده، که گفت: در یکی از سال‌هایی که عمر س عهده دار امر مسلمانان بود ملخ کم شد، درباره‏اش پرسید ولی به او خبری داده نشد، بنابراین اندوهگین شد و سواری به فلان مکان فرستاد، دیگری را به شام روانه ساخت و یک تن دیگر را به عراق اعزام داشت، و می‏پرسید که آیا از ملخ چیزی دیده شده یا خیر؟ می‏گوید: قاصدی که به‌سوی یمن فرستاده شده بود آمد و یک قبضه ملخ را با خود آورده در پیش روی وی انداخت، هنگامی که آن را دید سه بار تکبیر گفت، بعد از آن فرمود: از رسول خدا ص شنیدم که می‏گوید: «خداوند ﻷ هزار امت آفریده است، ششصد آن در دریا و چهار صد در خشکی است، نخستین چیزی که از این امت‏ها هلاک می‏شود ملخ است، و وقتی که هلاک شد، بقیه آن، چون گردن بندی که رشته‏اش قطع شود، وی را دنبال می‏کنند»[[119]](#footnote-119). این چنین در تفسیر ابن کثیر (131/2) آمده است.

یقین علی س در مورد خبر پیامبر ص درباره کشته شدنش

ابن احمد در زوائد خود، ابن ابی شیبه، بزار، حارث، ابونعیم، بیهقی در الدلائل و ابن عساکر از فضاله بن ابی فضاله انصاری روایت نموده‏اند که گفت: همراه پدرم جهت عیادت علی بن ابی طالب س به‌سوی ینبع رفتم، وی در آنجا مریض بود و مریضی‏اش سنگین شده بود. پدرم به او گفت: چه تو را در این منزل مقیم می‏سازد؟ اگر بمیری جز اعراب جهینه به سراغت نمی‏آیند؟! کوچ کن تا به مدینه بیایی، اگر اجلت فرارسید یارانت به سراغت بیایند و بر تو نماز گزارند - و ابوفضاله س از اصحاب بدر بود - علی س پاسخ داد: من از این مریضی‏ام نمی‏میرم، رسول خدا ص به من قول داده است که تا امیر مقرر نشوم نمی‏میرم، و بعد از آن این - یعنی ریشش - از خون این - یعنی سرش - رنگین می‏شود[[120]](#footnote-120). این چنین در منتخب الکنز (59/5) آمده، و گفته: رجال آن ثقه‏اند. حمیدی، بزار، ابویعلی، ابن حبان، حاکم و غیر ایشان از علی س روایت نموده‏اند، که گفت: عبداللَّه بن سلام س در حالی نزدم آمد که پایم را در رکاب[[121]](#footnote-121) داخل نموده بودم، به من گفت: کجا می‏خواهی بروی؟ پاسخ دادم: عراق، گفت: اگر تو آنجا بروی لبه شمشیر به تو خواهد رسید. علی گفت: سوگند به خدا، از پیامبر ص قبل از این شنیدم که آن را می‏گفت[[122]](#footnote-122). این چنین در المنتخب (59/5) آمده است.

ابن عدی و ابن عساکر از معاویه بن جریر حضرمی روایت نموده‏اند که گفت: علی س از اسب سواران دیدن نمود، در این هنگام ابن ملجم از مقابلش عبور نمود. علی س او را از اسمش - یا گفت از نسبش - پرسید، و او خود را به غیر پدرش نسبت داد. علی س به او گفت: دروغ گفتی، تا این که خود را به پدرش نسبت داد. آن گاه گفت: راست گفتی، رسول خدا ص به من خبر داده که قاتلم شبیه یهود و یهودیست برو. این چنین در المنتخب (62/5) آمده است. و نزد عبدالرزاق، ابن سعد، و کیع در الغرر از عبیده روایت است که گفت: علی س وقتی ابن ملجم را دید می‏گفت:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اريد حباءه[[123]](#footnote-123) و يريد قتلى |  | عذيرك من خليلك من مراد |

این چنین در المنتخب (61/5) آمده، و نزد ابن سعد و ابونعیم از ابوالطفیل روایت است که گفت: نزد علی بن ابی طالب س بودم که عبدالرحمن بن ملجم نزدش آمد، بعد از آن معاش وی را برایش امر نمود و گفت: بدبخت و شقی قبیله را چه منع می‏سازد از این که این را از بالایش خون آلود و سرخ رنگ سازد، این را از این سرخ رنگ می‏کند - و به‌سوی ریشش اشاره نمود - بعد از آن گفت:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اشدد حيازيمك للموت |  | فان الـموت آتيكا |
| ولا تـجزع من القتل |  | اذا حل بواديكا |

این چنین در المنتخب (59/5) آمده است.

یقین عمار س در مورد خبر پیامبر ص درباره کشته شدنش

ابن عساکر از ام عمار - که عمار را بزرگ کرده است - س روایت نموده، که گفت: عمار س مریض شد، و گفت: من در این مریضی ام نمی‏میرم، دوستم رسول خدا ص به من فرموده است که: من میان دو گروه مؤمن به قتل می‏رسم. این چنین در المنتخب (247/5) آمده است. و در بخش علاقمندی و رغبت اصحاب در کشته شدن در راه خدا قول عمار س گذشت: رسول خدا ص برایم عهد و پیمان گذاشته است که آخرین توشه ات از دنیا شیر آب دار است. و آمدنش در روز صفین نزد علی س وقتی که می‏جنگید و کشته نمی‏شد، و این قولش نیز گذشت که: ای امیرالمؤمنین روز فلان و فلان امروز است - این را سه بار گفت -، بعد از آن شیری برایش آورده شد و او نوشیدش، بعد گفت: رسول خدا ص گفته است: این آخرین نوشیدنی است که آن را از دنیا می‏نوشم، بعد برخاست و جنگید تا اینکه کشته شد. و ابویعلی و ابن عساکر از خالد بن ولید س و او از دختر هشام بن ولیدبن مغیره - که پرستاری عمار را می‏نمود - روایت نموده‏اند که گفت: معاویه س جهت عیادت عمار س آمد، و هنگامی که از نزد وی بیرون رفت گفت: بار خدایا، مرگش را به دست ما مگردان، چون من از رسول خدا ص شنیده‏ام که می‏گفت: «عمار را گروه باغی به قتل می‏رساند»[[124]](#footnote-124). این چنین در منتخب الکنز (247/5) آمده است.

یقین ابوذر س در مورد خبر پیامبر ص به او درباره وفاتش

ابن سعد (233/4) از ابراهیم بن اشتر از پدرش روایت نموده که: هنگامی مرگ ابوذر س فرارسید، همسرش گریست، ابوذر به او گفت: چه تو را می‏گریاند؟ پاسخ داد: به سببی گریه می‏کنم، که توانایی تدفین تو را ندارم، و جامه‏ای هم ندارم که تو را بپوشاند، گفت: گریه مکن، چون من از پیامبر خدا ص - که برای جماعتی که من هم در میان‌شان بودم صحبت می‏نمود - شنیدم که می‏گفت: «مردی از شما در بیابانی از زمین می‏میرد و گروهی از مسلمانان در جنازه‏اش حاضر می‏شوند». و هر یک از افراد آن جماعت در قریه‏ای در میان گروهی از مسلمانان مرده است، و من کسی هستم که در بیابان می‏میرم، و به خدا سوگند نه دروغ گفته‏ام و نه هم به من دروغ گفته شده است، راه را ببین، همسرش گفت: این چگونه ممکن است، آمدن حاجیان قطع شده، و راه‏ها بند شده‏اند؟! به این اساس وی به‌سوی تپه‏ای دوید و بالای آن ایستاد و به اطراف نگریست، و باز بر می‏گشت و او را پرستاری می‏نمود، و باز به‌سوی تپه بر می‏گشت، در حالی که وی در این حالت قرار داشت ناگهان افرادی را دید که بر سواری‏هایشان نمودار شدند، و گویی که آنان کرکس‌هایی بر اقامت گاه‏هایشان بودند، آن گاه جامه‏اش را دور سرش گردانید، و آنان به‌سوی وی آمدند و نزدش ایستادند و گفتند: تو را چه شده و چه می‏خواهی؟ گفت: شخصی از مسلمانان می‏میرد وی را کفن نمایید؟ گفتند: وی کیست؟ پاسخ داد: ابوذر، آن گاه پدران و مادران‌شان را فدای وی نمودند، و با زدن سواری‏های خویش به طرف وی شتاب نمودند و نزدش آمدند. گفت: مژده بادا برای تان، و حدیثی را که پیامبر خدا ص گفته بود برای‌شان بیان نمود. بعد از آن گفت: من از رسول خدا ص شنیدم که می‏گوید: «در میان هر والدین مسلمان اگر دو پسر یا سه پسر بمیرد و آنان بر موت وی به نیت پاداش، شکیبایی و صبر پیشه کنند، آتش را نمی‏بینند»، شما می‏شنوید، اگر جامه‏ای می‏داشتم، که برای کفنم کفایت می‏کرد، جز در همان جامه خودم کفن نمی‏شدم. یا اگر همسرم جامه‏ای می‏داشت که مرا می‏پوشانید، جز در جامه‏اش کفن نمی‏شدم. شما را به خدا و اسلام سوگند می‏دهم، که مرا کسی از شما که امیر، نماینده، سردار، یا نامه رسان بوده کفن نکند، و همه قوم، جز جوانی از انصار، چیزی از آن اعمال را عهده دار شده بودند، آن گاه جوان گفت: من تو را کفن می‏کنم، من عهده دار چیزی از آنچه ذکر نمودی نشده‏ام، تو را در این چادرم که بر دوشم است و در دو جامه‏ای که در کیسه‏ام است، و مادرم آن را از نخ‌هایش برایم بافته کفن می‏نمایم، گفت: تو کفنم کن. می‏گوید: آن گاه انصاری او را با کسانی که نزدش حاضر شده بودند، کفن نمود. در جمله آنان حجربن ادبر، مالک اشتر با تعدادی که همه‌شان از اهل یمن بودند حضور داشتند[[125]](#footnote-125). این را ابونعیم از ام ذر همانند آن، چنانکه در المنتخب (157/5) آمده، روایت نموده است.

و نزد ابن سعد (234/4) هم چنین از ابن مسعود س روایت است که گفت: هنگامی که عثمان س ابوذر س را به ربذه تبعید نمود، و مرگش در همانجا به سراغش آمد، هیچکس جز همسر و غلامش همراهش نبود. وی آنان را توصیه نمود که: مرا غسل بدهید، کفنم کنید و در وسط راه بگذارید، نخستین قافله‏ای که از کنار شما عبور می‏کند به آنان بگویید: این ابوذر صحابی رسول خدا ص است و ما را در دفن وی کمک و یاری نمایید. پس هنگامی که مرد توصیه‌هایش را عملی نمودند، و بعد از آن در وسط راه جسد او را گذاشتند. در این هنگام عبداللَّه بن مسعود با گروهی از اهل عراق جهت ادای عمره تشریف آورد، و ناگهان به جنازه‏ای بر روی راه برخوردند که نزدیک بود شترها لگدمالش نمایند، آن گاه غلام به سویش برخاست و گفت: این ابوذر صاحب رسول خدا ص است، و ما را در دفنش یاری و کمک نمایید. آن گاه عبداللَّه آوازش را بلند کرد و در حالی که گریه می‏نمود می‏گفت: رسول خدا ص راست فرمود: «به تنهایی راه می‏روی، به تنهای می‏میری و به تنهایی برانگیخته می‏شوی» آن گاه او و یارانش پایین آمدند و دفنش کردند. بعد از آن عبداللَّه بن مسعود حدیثش را برای آنان با آنچه پیامبر خدا ص برایش در راه تبوک گفته بود بیان داشت.

یقین خریم‏بن‏اوس در مورد آنچه پیامبر ص درباره شیما دختر بقیله گفته بود

ابونعیم در الدلائل (ص196) از حمیدبن منهب روایت نموده است، که جدم خریم بن اوس س گفت: به‌سوی پیامبر ص هجرت نمودم، و هنگام بازگشتش از تبوک نزدش رسیدم و اسلام آوردم. از وی شنیدم که می‏گفت: «حیره سفید برایم بلند کرده شد، و شیما دختر بقیله ازدی بر قاطری خاکستری رنگ سوار بود و در چادر سیاه خود را پوشانیده بود»[[126]](#footnote-126). گفتم: ای رسول خدا، اگر وارد حیره شدیم، و او را چنانکه وصف نمودی یافتیم وی از من باشد؟ فرمود: «وی از تو باشد». می‏گوید: بعد از آن حادثه ارتداد پیش آمد، و کسی از طی مرتد نشد، و با خالدبن ولید س به‌سوی حیره حرکت نمودیم. هنگامی که به آن وارد شدیم، با نخستین کسی که برخوردیم شیما دختر بقیله بود، که بر قاطر خاکستری رنگ در حالی که با چادر سیاهی خود را پوشانیده بود، عیناً طوری که رسول خدا ص گفته بود، سوار بود. من به وی چنگ انداختم و گفتم: این را پیامبر خدا ص برایم وصف نموده است، خالد از من شاهد خواست، و من آن را حاضر نمودم، و شاهدان محمدبن مسلمه و محمدبن بشیر ب از انصار بودند، بنابراین خالد وی را به من تسلیم نمود، و برادرش عبدالمسیح بن بقیله نزدش پایین آمد و می‏خواست صلح نماید، و گفت: او را به من بفروش، گفتم: وی را به خدا سوگند، از هزار کم نمی‏کنم،، آن گاه به من هزار درهم داد، و او را به وی تسلیم نمودم، به من گفتند: اگر صد هزار هم می‏گفتی به تو می‏داد، گفتم: تصور نمی‏کردم که عددی زیادتر از هزار باشد[[127]](#footnote-127). طبرانی این را از حمید به طول آن، چنان که در الاصابه (224/1) آمده، روایت نموده، بخاری هم این را از حمید به اختصار روایت نموده، و ابن منده آن را به طولش روایت نموده، و گفته: جز به این اسناد شناخته نمی‏شود، زکریا بن یحیی این را به تنهایی از زخر) بن حصن (روایت کرده، این چنین در الاصابه (371/3) آمده است.

یقین مغیره‏بن شعبه در مورد آنچه پیامبر ص از نصرت و کامیابی برای اصحابش خبر داده بود

ابونعیم در الدلائل (ص198) از جبیربن حیه روایت نموده، که گفت: بندارفان، کافر عجمی [کسی را] فرستاد که: ای گروه عرب یک تن از خویشتن را نزدم بفرستید تا با او سخن بگوییم، مردم مغیره بن شعبه س را انتخاب نمودند - جبیر می‏گوید: طوری که من می‏دیدمش وی موهای دراز داشت و یک چشم بود - بعد نزدش رفت و هنگامی که برگشت، از وی پرسیدیم که به او چه گفت؟ به ما گفت: حمد و ثنای خداوند را به جای آوردم و گفتم: ما از همه مردم منزل دورتر داشتیم، از همه مردم گرسنه‏تر بودیم، از همه مردم زیادتر بدبخت بودیم و از همه مردم از هر خیر دورتر بودیم، تا این که خداوند به‌سوی ما پیامبری را فرستاد، و او نصرت را در دنیا و جنت را در آخرت به ما وعده داد، و از وقتی که پیامبر خدا ص به‌سوی ما آمده، تا حال که نزد شما آمده‏ایم، پیوسته از طرف پروردگارمان ﻷ کامیابی و نصرت به دست می‏آوریم، و ما به خدا سوگند، ملک و زندگی ای را می‏بینیم که ابداً از آن به بدبختی و شقاوت برنمی‏گردیم، تا این که بر آنچه در دست شماست غلبه کنیم، یا در زمین شما کشته شویم. الحدیث.

و نزد بیهقی در الاسماء والصفات (ص148) از جبیربن حیه روایت است، و حدیث طویلی را در فرستادن نعمان بن مقرن س به‌سوی اهل اهواز متذکر شده، و این را نیز متذکر شده که آنان درخواست نمودند تا مردی را به‌سوی ایشان بفرستد، وی مغیره بن شعبه را فرستاد، ترجمان قوم گفت: شما چه هستید؟ مغیره پاسخ داد: ما مردمی از عرب هستیم، که در بدبختی شدید و بلای دراز مدتی قرار داشتیم، پوست و هسته خرما را از گرسنگی می‏مکیدیم، و لباسی از پشم و کرک شتر را می‏پوشیدیم، و درخت و سنگ را عبادت می‏نمودیم، و در حالی که ما در این وضع قرار داشتیم، پروردگار آسمان‏ها و زمین پیامبری را از میان خود ما که پدر و مادرش را می‏شناسیم به‌سوی ما فرستاد، و نبی ما که فرستاده پروردگار ماست به ما فرمود که) با شما بجنگیم، تا این که تنها خداوند را عبادت نمایید، یا جزیه بپردازید، و نبی ما رسول خدا ص به ما خبر داد، البته از رسالت پروردگارمان، که اگر کسی از ما کشته شود، به جنت و نعمتی می‏رود که مثل آن را هرگز ندیده است، وکسی که از ما باقی بماند مالک گردن‏های شما می‏شود[[128]](#footnote-128). بخاری این را در صحیح، چنانکه بیهقی گفته، روایت نموده است، و ابونعیم این را در الدلائل (ص99) از بکربن عبداللَّه مزنی و زیادبن جبیر بن حیه به مانند آن، روایت کرده است، و ممکن لفظ «عن»، «از» در روایت از جبیر بن حیه افتاده باشد.

یقین ابودرداء در مورد آنچه پیامبر ص درباره حفاظت خداوند از کسی که کلماتی را به زبان آورد گفته بود

بیهقی از الاسماء والصفات (ص1259) از طلق روایت نموده است، که گفت: مردی نزد ابودرداء س آمد و گفت: ای ابودرداء خانه ات سوخت، گفت: نسوخته است!! بعد از آن فرد دیگری آمد و مثل آن را گفت، پاسخ داد: نسوخته است!! بعد از آن فرد دیگری آمد و گفت: ای ابودرداء، آتش شعله ور شد تا این که به خانه‏ات رسید و خاموش گردید، گفت: من می‏دانستم که خداوند ﻷ آن کار را نمی‏کند!! گفت: ای ابودرداء نمی‏دانیم که کدام سخن تو شگفت آورتر است؟ گفته ات که نسوخت، یا گفته ات که: من می‏دانستم که خداوند آنطور نمی‏کند!! پاسخ داد: اینها کلماتی‌اند که از رسول خدا ص شنیده‏ام، کسی که آن‏ها را وقتی صبح نماید بگوید: تا هنگام شب مصیبتی به او نمی‏رسد «لا إله إلا أنت، عليك توكلت وأنت رب العرش الكريم، ما شاء اللّه كان وما لم يشأ لم يكن، لا حول ولا قوة إلا باللّه العلي العظيم أعلم أن اللّه على كل شيء قدير، وأن اللّه قد أحاط بكل شيء علماً، اللهم إني أعوذ بك من شر نفسي ومن شر كل دابة أنت آخذ بناصيتها، إن ربي على صراط مستقيم».ترجمه: «بار خدایا، تو پروردگارم هستی، معبودی جز تو نیست، بر تو توکل نمودم، و تو پروردگار عرش کریم هستی. چیزی را خدا بخواهد می‏باشد و چیزی را نخواهد نمی‏باشد، قوت و توانایی جز به مدد خداوند بلند مرتبه و بزرگ نیست. می‏دانم که خداوند بر همه چیز قادر است، و همه چیز در حیطه علم خداوند است. بار خدایا، من از شر نفسم و از شر هر جنبده‏ای که پیشانی اش در دست توست به تو پناه می‏برم، و به درستی که پروردگارم بر راه راست است»[[129]](#footnote-129).

آنچه از اخبار اصحاب ش در مورد یقین به خبرهای پیامبر ص گذشت

قول عدی بن حاتم س در باب دعوت گذشت: سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، سومی آن هم به وقوع خواهد پیوست، چون رسول خدا ص آن را گفته است و قول هشام بن عاص و غیر وی برای جبله بن ایهم در بخش اصحاب و فرستادن گروه‏ها برای دعوت گذشت: به خدا سوگند، همین جای نشستنت را از تو خواهیم گرفت، و پادشاهی پادشاه بزرگ را آن شاءالله نیز خواهیم گرفت، چون این را نبی ما محمد ص به ما خبر داده است. و قول علی س به ابوبکر س در بخش اهتمام و توجه ابوبکر به فرستادن ارتش‏ها به‌سوی شام گذشت: من معتقدم که اگر خودت به‌سوی آن‏ها بروی یا کسی را به‌سوی آن‏ها بفرستی آن شاءالله بر آنان پیروز می‏شوی، ابوبکر گفت: خداوند تو را به خیر بشارت دهد، این را از کجا دانستی؟ گفت: از رسول خدا ص شنیدم که میگوید: «این دین همیشه بر کسی که با آنان مخالفت بکند پیروز می‏باشد، تا اینکه این دین و اهل آن کامیاب گردند»، ابوبکر گفت: سبحان الله چقدر حدیث نیکوست، مرا به این خوشنود ساختی، خداوند خوشنودت بسازد. و در بخش تأییدات غیبی قول ابن عمر ب هنگامی که گوش شیر را گرفت و آن را مالید و از راه کنارش زد خواهد آمد: رسول خدا ص درباره تو دروغ نگفته است، از رسول خدا ص شنیدم که می‏گوید: «بر ابن آدم آنچه مسلط می‏شود که ابن آدم از آن می‏ترسد، و اگر ابن آدم به جز از خدا نترسد، غیر خدا بر وی مسلط نمی‏شود».

يقين به مجازات اعمال

یقین ابوبکر در مورد آنچه پیامبر ص درباره مجازات اعمال خبر داده است

ابن ابی شیبه، ابن راهویه، عبد بن حمید، حاکم و غیر ایشان از ابواسماء روایت نموده‏اند که گفت: در حالی که ابوبکر س همراه پیامبر خدا ص صبحانه را می‏خورد، ناگهان این آیه نازل گردید:

﴿فَمَن يَعۡمَلۡ مِثۡقَالَ ذَرَّةٍ خَيۡرٗا يَرَهُۥ ٧ وَمَن يَعۡمَلۡ مِثۡقَالَ ذَرَّةٖ شَرّٗا يَرَهُۥ ٨﴾ [الزلزة: 7-8].

ترجمه: «کسی که به اندازه یک ذره نیکی کرده باشد، آن را می‏بیند، و کسی که به اندازه یک ذره بدی کرده باشد آن را می‏بیند».

آن گاه ابوبکر دست از طعام بازداشت و گفت: ای پیامبر خدا، آیا هر چه از بدی عمل نموده‏ایم آن را می‏بینیم؟ پاسخ داد: «هر مکروه و ناپسندی که به شما می‏رسد به خاطر سزایی است که به آن مجازات می‏شوید، و خیر برای اهلش در آخرت به تأخیر انداخته می‏شود»[[130]](#footnote-130). و نزد ابن مردویه از طریق ابوادریس خولانی روایت است که پیامبر خدا ص فرمود: «ای ابوبکر، آیا چیزی را که بد ببری دیده‏ای، آن از همان مثقال‏های شر است، و مثقال‏های خیر برایت به تأخیر انداخته می‏شود، تا این که روز قیامت کامل به تو داده شود، و تصدیق این در کتاب خداوند است:

﴿وَمَآ أَصَٰبَكُم مِّن مُّصِيبَةٖ فَبِمَا كَسَبَتۡ أَيۡدِيكُمۡ وَيَعۡفُواْ عَن كَثِيرٖ ٣٠﴾ [الشوری: 30].

ترجمه: «هر مصیبتی به شما رسد به خاطر اعمالی است که انجام داده‏اید، و بسیاری را نیز عفو می‏کند»[[131]](#footnote-131).

این چنین در الکنز (275/1) آمده و گفته، و این را حافظ بن حجر در الاطراف در مسند ابوبکر ذکر نموده است.

عبدبن حمید، ترمذی و ابن المنذر از ابوبکر س روایت نموده‏اند که گفت: نزد رسول خدا ص بودم، که این آیه نازل گردید:

﴿مَن يَعۡمَلۡ سُوٓءٗا يُجۡزَ بِهِۦ وَلَا يَجِدۡ لَهُۥ مِن دُونِ ٱللَّهِ وَلِيّٗا وَلَا نَصِيرٗا ﴾ [النساء: 123].

ترجمه: «هر کی کار بد کند به آن جزا داده می‏شود، و برای خود غیر خدا حامی و مددکاری نمی‏یابد».

آن گاه پیامبر خدا ص فرمود: «ای ابوبکر، آیا آیه‏ای را که بر من نازل شده است برایت بخوانم؟» گفتم: آری، ای پیامبر خدا، و آن را برایم تلاوت نمود، آن گاه شکستگی را در کمرم احساس نمودم، و دست و پایم را راست نمودم، پیامبر خدا ص فرمود: «تو را چه شده است، ای ابوبکر؟» گفتم: ای رسول خدا، و کدام یک از ما عمل بدی ننموده است؟ و ما به آنچه عمل نموده‏ایم جزا داده می‏شویم؟ پیامبر خدا ص فرمود: «اما تو ای ابوبکر و مؤمنان، در بدل آن در دنیا مجازات می‏شوید، تا این که با خداوند در حالی روبرو شدی، که گناهی نداشته باشید، ولی برای دیگران، خداوند آن را جمع می‏کند، تا به آن در روز قیامت مجازات شوند»[[132]](#footnote-132). ترمذی می‏گوید: غریب است، و در اسناد آن سخن است، و موسی بن عبیده در حدیث ضعیف پنداشته می‏شود، و مولای ابن سباع مجهول است، و این حدیث از غیر این وجه نیز از ابوبکر روایت شده، ولی از اسناد صحیح برخوردار نیست.

و نزد احمد، ابن المنذر، ابویعلی، ابن حبان، حاکم، بیهقی و غیر ایشان از ابوبکر صدیق روایت است که وی گفت: ای رسول خدا، بعد از این آیه صلاح چگونه است: [من یعمل سوءاً یجز به]؟ آیا هر بدی را که عمل نموده‏ایم، در عوض آن مجازات می‏شویم؟! پیامبر خدا ص فرمود: «ای ابوبکر، خداوند تو را بیامرزد؟ آیا شدت و مشقت به تو نمی‏رسد؟ آیا رنج و درد به تو نمی‏رسد؟» پاسخ دادم: بلی، فرمود: «این همان چیزی است که در دنیا به آن مجازات می‏شوید»[[133]](#footnote-133). این چنین در کنزالعمال (239/1) آمده است.

یقین عمربن الخطاب س درباره مجازات اعمال

ابوراهویه از محمدبن منتشر روایت نموده، که گفت: مردی به عمربن خطاب س گفت: من شدیدترین آیه در کتاب خداوند را می‏دانم، عمر او را با دره زده گفت: چه می‏خواستی که از آن اینقدر جستجو نمودی تا آن را پیدا کردی؟ سپس او رفت، تا فردای آن روز، حضرت عمر به او گفت: آیه‏ای که دیروز یاد کردی کدام است؟ گفت:

﴿سُوٓءٗا يُجۡزَ بِه﴾ [النساء: 123].

ترجمه: «هر که کار بد کند به آن جزا داده می‏شود».

و هر که از ما عمل بد کند، به آن جزا داده می‏شود، عمر گفت: وقتی این آیه نازل گردید، اوقات ما چنان سپری می‏شد که نه طعام برای ما گوارا بود و نه نوشیدنی، تا این که خداوند آیه‏ای نازل کرد و در آن رخصت داد و گفت:

﴿وَمَن يَعۡمَلۡ سُوٓءًا أَوۡ يَظۡلِمۡ نَفۡسَهُۥ ثُمَّ يَسۡتَغۡفِرِ ٱللَّهَ يَجِدِ ٱللَّهَ غَفُورٗا رَّحِيمٗا ١١٠﴾ [النساء: 110].

ترجمه: «و هر که گناه کند، یا ستم کند بر خود، و از خدا آمرزش طلبد، خدا را آمرزگار و مهربان می‏یابد».

این چنین در الکنز (239/1) آمده است.

یقین عمروبن‏سمره و عمران‏بن حصین به جزاء

ابن ماجه از عبدالرحمن بن ثعلبه انصاری و او از پدرش س روایت نموده است که: عمروبن سمره بن حبیب بن عبدالشمس س نزد پیامبر ص آمد و گفت: ای رسول خدا، من شتری را از بنی فلان دزدیدم، بنابراین پاکم ساز، آن گاه پیامبر ص کسی را نزد آنان فرستاد، گفتند: ما یک شترمان را گم کرده‏ایم، آن گاه پیامبر ص دستور داد و دست وی قطع گردید، و در آن هنگام می‏گفت: ستایش خدایی راست، که مرا به وسیله تو[[134]](#footnote-134) پاک نمود، خواستی جسدم را داخل آتش نمایی[[135]](#footnote-135). این چنین در تفسیر ابن کثیر (56/2) آمده است. و ابن ابی حاتم از حسن از عمران بن حصین س روایت نموده، که گفت: برخی از یارانش نزد وی - در حالی که مریض شده بود - وارد شدند و بعضی آنان به او گفتند: ما آنچه را در تو می‏بینیم برایت اندوهگین می‏شویم، گفت: به آنچه می‏بینی اندوهگین مشو، چون آنچه را می‏بینی بر اثر گناهی است، و آنچه را خداوند از گناهان عفو می‏کند، بیشتر است، بعد از آن این آیه را تلاوت نمود:

﴿وَمَآ أَصَٰبَكُم مِّن مُّصِيبَةٖ فَبِمَا كَسَبَتۡ أَيۡدِيكُمۡ وَيَعۡفُواْ عَن كَثِيرٖ ٣٠﴾ [الشوری: 30].

ترجمه: «هر مصیبتی به شما رسد به خاطر اعمالی است که انجام داده‏اید، و بسیاری را نیز عفو می‏کند».

این چنین در تفسیر ابن کثیر (116/4) آمده است.

آنچه در مورد ایمان ابوبکر س و مردی از اصحاب درباره جزاء گذشت

نزد احمد در الزهد و ابونعیم در الحلیه از ابوضمره - یعنی ابن حبیب بن ضمره - گذشت که گفت: مرگ یکی از فرزندان ابوبکر س فرارسید، و آن جوان شروع نمود و به طرف بالشتی نگاه می‏کرد، هنگامی که وفات نمود، به ابوبکر گفتند: فرزندت را دیدیم که به‌سوی بالشت نگاه می‏نمود، آن گاه بالشت را برداشتند، و در زیر آن پنج دینار یا شش دینار یافتند، ابوبکر با یک دست خود بر دیگرش می‏زد و استرجاع می‏خواند و می‏گفت: «إنا لله وإنا الیه راجعون»، گمان نمی‏کنم پوستت توانایی آن را داشته باشد. این چنین در الکنز (145/2) آمده، و گفته: این حدیث حکم مرفوع بودن را دارد، چون از حالت برزخ خبر می‏دهد، و در دشنام دادن مسلمان قول رسول خدا ص به مردی که نزدش آمد و او را از غلامانش پرسید، گذشت که وی گفت: «وقتی روز قیامت فرا رسید، خیانت، نافرمانی و دروغ آن‏ها در مقابل تو حساب می‏شود، و همچنان تعذیب تو بر آن‏ها، (اگر تعذیب تو بر آن‏ها) به قدر گناهان‌شان باشد در این صورت کفاف و برابر می‏باشد، نه برای تو می‏باشد و نه هم بر تو، اگر تعذیب تو بر آن‏ها از گناهان‌شان بیشتر باشد همان زیادی برای آن‏ها از تو قصاص گرفته می‏شود» آن گاه آن مرد به گوشه‏ای رفت و فریاد کشید و گریه کرد. پیامبر خدا ص به او گفت: «آیا قول خداوند را نمی‏خوانی:

﴿وَنَضَعُ ٱلۡمَوَٰزِينَ ٱلۡقِسۡطَ لِيَوۡمِ ٱلۡقِيَٰمَةِ فَلَا تُظۡلَمُ نَفۡسٞ شَيۡ‍ٔٗاۖ وَإِن كَانَ مِثۡقَالَ حَبَّةٖ مِّنۡ خَرۡدَلٍ أَتَيۡنَا بِهَاۗ وَكَفَىٰ بِنَا حَٰسِبِينَ ٤٧ ﴾؟» [النبیاء: 47].

ترجمه: «ما ترازوهای عدل و انصاف را در روز قیامت نصب می‏کنیم، لذا به هیچ کس کمترین سمتی نمی‏شود، و اگر به مقدار سنگینی یکدانه خردل) نیکی و بدی باشد (ما آن را حاضر می‏کنیم، وکافی است که ما حساب کننده باشیم».

آن گاه آن مرد گفت: ای رسول خدا، برای خودم و آنان خیری جز جدایی آنها چیز دیگری نمی‏یابم، بنابراین تو شاهد باش که همه آن‏ها آزاد هستند[[136]](#footnote-136). این را ترمذی از عایشه ل روایت نموده و رجال آن ثقه‏اند.

قوت ايمان اصحاب (رضى‏اللَّه عنهم أجمعين)

اصحاب و تحمل این آیه: و ان تبدوا ما فی انفسکم او تخفوه

احمد از ابوهریره س روایت نموده است، که گفت: هنگامی که برای پیامبر خدا ص نازل گردید:

﴿لِّلَّهِ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلۡأَرۡضِۗ وَإِن تُبۡدُواْ مَا فِيٓ أَنفُسِكُمۡ أَوۡ تُخۡفُوهُ يُحَاسِبۡكُم بِهِ ٱللَّهُۖ فَيَغۡفِرُ لِمَن يَشَآءُ وَيُعَذِّبُ مَن يَشَآءُۗ وَٱللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٌ ٢٨٤﴾ [البقرة: 284].

ترجمه: «آنچه در آسمان‏ها و زمین است از آن خداست، و اگر آنچه را در دل دارید آشکار سازید یا پنهان، خداوند شما را به آن محاسبه می‏کند، سپس هر کس را بخواهد می‏بخشد و هر کس را بخواهد مجازات می‏کند، و خداوند به همه چیز قدرت دارد».

این بر اصحاب پیامبر خدا ص گران تمام شد، و نزد پیامبر خدا ص آمده بر زانوهای خویش نشستند و گفتند: ای رسول خدا، مکلف به اعمالی شدیم که توانایی آن را داریم: نماز، روزه، جهاد و صدقه، و باز بر تو این آیه نازل شده که توانایی آن را نداریم!! رسول خدا ص فرمود: «آیا می‏خواهید چنانکه یهود و نصاری قبل از شما گفتند بگویید: شنیدیم و نافرمانی نمودیم؟! بلکه بگویید: شنیدم و اطاعت نمودیم، آمرزش تو را می‏طلبیم ای پروردگارمان، و برگشت به‌سوی توست». هنگامی که قوم به آن اقرار نمودند و زبان‏هایشان به آن روان گردید، خداوند در پی آنان نازل فرمود:

﴿ءَامَنَ ٱلرَّسُولُ بِمَآ أُنزِلَ إِلَيۡهِ مِن رَّبِّهِۦ وَٱلۡمُؤۡمِنُونَۚ كُلٌّ ءَامَنَ بِٱللَّهِ وَمَلَٰٓئِكَتِهِۦ وَكُتُبِهِۦ وَرُسُلِهِۦ لَا نُفَرِّقُ بَيۡنَ أَحَدٖ مِّن رُّسُلِهِۦۚ وَقَالُواْ سَمِعۡنَا وَأَطَعۡنَاۖ غُفۡرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيۡكَ ٱلۡمَصِيرُ ٢٨٥﴾ [البقرة: 285].

ترجمه: «ایمان آورد پیامبر به چیزی که نازل شده به وی از طرف پروردگارش و مؤمنان نیز، همه ایمان آورده‏اند به خدا و فرشتگانش و کتابهایش و پیامبرانش، (و می‏گویند) میان هیچ یک از پیامبر او فرق نمی‏گذاریم، و گفتند: شنیدیم و فرمان بردیم، ای پروردگار ما آمرزش تو را می‏خواهیم، و بازگشت به‌سوی توست».

هنگامی این را عملی نمودند، خداوند آن را نسح نمود، و نازل فرمود:

﴿لَا يُكَلِّفُ ٱللَّهُ نَفۡسًا إِلَّا وُسۡعَهَاۚ لَهَا مَا كَسَبَتۡ وَعَلَيۡهَا مَا ٱكۡتَسَبَتۡۗ رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذۡنَآ إِن نَّسِينَآ أَوۡ أَخۡطَأ﴾ [البقرة: 286].تا آخر آیت[[137]](#footnote-137).

ترجمه: «خداوند هیچ کسی را جز به اندازه قدر و طاقتش مکلف نمی‏کند، (به همین جهت انسان) هر کار (نیکی) انجام دهد برای خود انجام داده، و هر کار (بدی) کند به زیان خود کرده است، (مؤمنان می‏گویند:) پروردگارا! اگر فراموش کردیم یا خطا کردیم ما را مؤاخذه مکن...».

و مسلم مثل این را روایت نموده است.

و نزد احمد همچنان از مجاهد روایت است که گفت: نزد ابن عباس س رفتم و گفتم: ای ابوعباس، نزد ابن عمر ب بودم، او این آیه را خواند و گریست، گفت: کدام آیه را؟ پاسخ دادم: ﴿وَإِن تُبۡدُواْ مَا فِيٓ أَنفُسِكُمۡ أَوۡ تُخۡفُوه﴾ ابن عباس گفت: وقتی این آیه نازل گردید، اصحاب رسول خدا ص را به شدت اندوهگین و خشمگین ساخت - و گفتند: ای پیامبر خدا هلاک شدیم - ما به آنچه مؤاخذه می‏شدیم که سخن می‏گفتیم و به آنچه مؤاخذه می‏شدیم که عمل می‏کردیم،. [ولی حالا به آنچه در قلب‏هایمان خطور می‏کند مؤاخذه می‏شویم، و تو خود می‏دانی که] قلب‏هایمان در دست ما نیست، رسول خدا ص به آنان فرمود: «بگویید: شنیدیم و اطاعت نمودیم»، گفتند: شنیدیم و اطاعت نمودیم، افزود: بعد آن را این آیه منسوخ گردانید: ﴿ءَامَنَ ٱلرَّسُولُ بِمَآ أُنزِلَ إِلَيۡهِ مِن رَّبِّهِۦ وَٱلۡمُؤۡمِنُونَۚ كُلٌّ ءَامَن﴾ تا به اینجا ﴿لَا يُكَلِّفُ ٱللَّهُ نَفۡسًا إِلَّا وُسۡعَهَاۚ لَهَا مَا كَسَبَتۡ وَعَلَيۡهَا مَا ٱكۡتَسَبَت﴾. و از صحبت و سخن در نفس معاف شدند و به اعمال مأخوذ گردیدند[[138]](#footnote-138). و نزد وی هم چنین از طریق سعیدبن جبیر از ابن عباس به اختصار روایت است و در آن آمده: رسول خدا ص فرمود: «بگویید: شنیدیم و اطاعت نمودیم و تسلیم شدیم»، آن گاه خداوند ایمان را در قلب‏هایشان انداخت. مسلم مانند این را روایت کرده، و ابن جریر این را از طرق دیگری از ابن عباس روایت نموده، و اینها طریق‏های صحیحی از ابن‏عباس‏اند، چنان که در تفسیر ابن کثیر (338/1) آمده است.

آنچه اصحاب هنگام نزول این آیه انجام دادند: و لم یلبسوا ایمانهم بظلم

ابن ابی حاتم از عبداللَّه س روایت نموده، که گفت: هنگامی که نازل شد:

﴿وَلَمۡ يَلۡبِسُوٓاْ إِيمَٰنَهُم بِظُلۡم﴾ [الانعام: 82].

ترجمه: «و ایمان خویش را با ظلم خلط ننموده‏اند».

این بر یاران رسول خدا ص گران تمام شد، گفتند: و کدام یک از ما بر نفسش ظلم ننموده است؟ پیامبر خدا ص فرمود: «نه آن چنان است که گمان می‏کنید، وی[[139]](#footnote-139) به پسرش گفته:

﴿يَٰبُنَيَّ لَا تُشۡرِكۡ بِٱللَّهِۖ إِنَّ ٱلشِّرۡكَ لَظُلۡمٌ عَظِيمٞ﴾ [لقمان: 13].

ترجمه: «ای پسرم! به خدا شرک میاور، که شرک طلم بزرگ است».

بخاری هم این را روایت کرده است[[140]](#footnote-140). و نزد ابن مردویه از وی روایت است که گفت: هنگامی که نازل شد:﴿ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَلَمۡ يَلۡبِسُوٓاْ إِيمَٰنَهُم بِظُلۡم﴾**.** رسول خدا ص فرمود: «به من گفته شد: تو از آنان هستی»[[141]](#footnote-141). این چنین در تفسیر ابن کثیر (153/2) آمده است.

عملکرد زنان اصحاب هنگام نزول این آیه:ولیضربن‏بخمرهن علی جیوبهن

ابن ابی حاتم از صفیه بنت شیبه روایت نموده، که گفت: در حالی که ما نزد عایشهل بودیم، می‏گوید: زنان قریش و فضیلت آنان را ذکر نمودیم، عایشه ل گفت: تردیدی نیست که زنان قریش از فضیلتی برخوردارند، و من به خدا سوگند، از زنان انصار بهتر ندیدم، آنان در تصدیق کتاب خدا و ایمان به قرآن از جدیت قاطعی برخورداراند!! سوره نور نازل شد:

﴿وَلۡيَضۡرِبۡنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَىٰ جُيُوبِهِن﴾ [النور: 31].

ترجمه: «و باید فرو گذارند چادرهای خود را بر گریبان‏های خود».

و مردان آنان به سوی‌شان برگشتند، و آنچه را خداوند برای‌شان در آن مورد نازل فرموده بود، بر آنان تلاوت کردند، و هر مردی آن را برای همسرش، دخترش، خواهرش و برای هر صاحب قرابتش تلاوت می‏نمود، و هر یکی از آن زنان در حال به‌سوی چادر بزرگ و نقش دارش بر می‏خاست و خود را به آن می‏پوشاند، البته به خاطر تصدیق و ایمان به آنچه خداوند از کتابش نازل فرموده بود، و در حالی در عقب رسول خدا ص صبح نمودند که بر روهایشان و سرهایشان چادر آویخته بودند، انگار که بر سرهایشان زاغ باشد[[142]](#footnote-142). ابوداود این را به چند طریق از صفیه بنت شیبه روایت نموده است. این چنین در تفسیر ابن کثیر (284/3) آمده است.

قصه شیخ بزرگ سالی که گناهان زیادی را مرتکب شده بود و نیز قصه ابوفروه

ابن ابی حاتم از مکحول روایت نموده، که گفت: شیخ بزرگی که پیر شده بود و ابروهایش بر چشم‌هایش افتاده بود آمد و گفت: ای رسول خدا مردی است که مرتکب خیانت و فجور شده است، و هر حاجت و آرزومندیی را که خواسته به دست راستش چیده است، و اگر گناهانش در میان اهل زمین تقسیم شود، حتماً آنان را هلاک خواهد نمود، آیا برای وی توبه‏ای هست؟! پیامبر ص فرمود: «آیا اسلام آورده‏ای؟» گفت: من شهادت می‏دهم معبودی جز خداوند واحد و لا شریک نیست و محمد بنده و رسول اوست، بنیص افزود: «خداوند غدرها و فجورت را می‏آمرزد، و بدی هایت را به نیکی تبدیل می‏کند، البته تا وقتی که همینطور باشی»، گفت: ای رسول خدا، غدرها و فجورم؟! فرمود: «غدرها و فجورت»، آن گاه آن مرد در حالی برگشت که تکبیر و «لا إله إلا الله» می‏گفت[[143]](#footnote-143).

و طبرانی از حدیث ابوفروه س روایت نموده که: وی نزد رسول خدا ص آمد و گفت: درباره مردی که همه گناهان را مرتکب شده و حاجت و آرزمندیی را نگذاشته چه فکر می‏کنی، آیا برای وی توبه‏ای هست؟ فرمود: «اسلام آورده‏ای؟» گفت: آری، فرمود: «نیکی‏ها را انجام بده، گناهان و بدی‏ها را بگذار، خداوند همه آن را برایت نیکی و خیر می‏گرداند». گفت: غدرها و فجورم؟ فرمود «آری»، آن گاه وی تا آن وقت تکبیر می‏گفت که ناپدید شد[[144]](#footnote-144). این چنین در تفسیر ابن کثیر (328/3) آمده است.

قصه زن گنهکاری با ابوهریره

ابن ابی حاتم از ابوهریره س روایت نموده، که گفت: زنی نزدم آمد و گفت: آیا برای من توبه‏ای هست؟ من زنا نموده‏ام و طفل به دنیا آورده‏ام و به قتلش رسانیده‏ام، گفتم: نخیر، نه خوشحال شوی، و نه عزت یابی!! آن گاه در حالی برخاست که به حسرت دعا می‏نمود، بعد از آن همراه پیامبر ص نماز صبح را گزاردم، و قصه آنچه را زن گفت و گفته خودم را به او، برای رسول خدا ص بازگو نمودم، پیامبر ص فرمود: «سخن بدی گفته‏ای!! آیا آیه را نمی‏خواندی:

﴿وَٱلَّذِينَ لَا يَدۡعُونَ مَعَ ٱللَّهِ إِلَٰهًا ءَاخَر﴾ تا به این قول خداوند ﴿إِلَّا مَن تَاب﴾ [الفرقان: 68-70].

ترجمه: «آنان که نمی‏پرستد بااللَّه معبود دیگر... مگر آن که توبه کند».

پس من این را برای وی[[145]](#footnote-145) تلاوت نمودم و او به سجده افتاد و گفت: ستایش خدایی راست که برایم گشایشی گردانید. این حدیث از این وجه غریب است، و در رجال آن کسی است که شناخته نمی‏شود. و ابن جریر این را به سند خود به مانند این روایت کرده، و نزد وی آمده: آن گاه در حالی بیرون رفت که با حسرت دعا می‏نمود و می‏گفت: واحسرتا، آیا این زیبایی برای آتش آفریده شده است؟!. و نزد وی آمده: هنگامی که ابوهریره از نزد پیامبر خدا ص برگشت، او را در همه منزل‏های مدینه جستجو نمود ولی نیافتش، و هنگامی که شب آینده فرارسید، آن زن نزدش آمد و ابوهریره او را از آنچه رسول خدا ص به وی گفته بود، خبر داد، آن گاه وی به سجده افتاد و گفت: ستایش خدایی راست که برایم گشایشی گردانید و توبه‏ای از آنچه عمل کردم میسر ساخت، و کنیزی را که همراهش بود با دختر وی آزاد گردانید، و به درگاه خداوند ﻷ توبه نمود[[146]](#footnote-146). این چنین در تفسیر ابن کثیر (328/3) آمده است.

عملکرد شاعران پیامبر ص هنگام نزول این آیه: والشعراء یتبعهم الغاوون

ابن اسحاق از ابوالحسن - مولای تمیم داری س - روایت نموده است، که گفت: هنگامی که نازل شد:

﴿وَٱلشُّعَرَآءُ يَتَّبِعُهُمُ ٱلۡغَاوُۥنَ ٢٢٤﴾ [الشعراء: 224].

ترجمه: «شاعران را گمراهان پیروی می‏کنند».

حسان بن ثابت و عبداللَّه بن رواحه و کعب بن مالک ش در حالی نزد رسول خدا ص آمدند که گریه می‏کردند، و گفتند: خداوند در حالی که این آیه را نازل فرمود، می‏دانست که ما شاعر هستیم، پس پیامبر ص تلاوت نمود:

﴿إِلَّا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ﴾**.** ترجمه: «مگر آنانی که ایمان آورده‏اند و عمل نیکو نموده‏اند». افزود: «این شمایید»، ﴿وَذَكَرُواْ ٱللَّهَ كَثِيرٗا﴾ ترجمه: «و خدا را زیاد یاد نموده‏اند»، فرمود: «این شمایید»، ﴿وَٱنتَصَرُواْ مِنۢ بَعۡدِ مَا ظُلِمُوا﴾ [الشعراء: 227]. ترجمه: «و انتقام گرفتند بعد از این که بر آنان ستم شد». افزود: «این شمایید»[[147]](#footnote-147). این را ابن ابی حاتم و ابن جریر از روایت ابن اسحاق روایت نموده‏اند، و ابن ابی حاتم این را از ابوالحسن - مولای بنی نوفل - به معنای آن روایت نموده، کعب را ذکر نکرده است، چنان که در تفسیر ابن کثیر (354/3) آمده، و حاکم (448/3) این را از ابوالحسن به سیاق ابن ابی حاتم روایت نموده است.

حقیقت محبت لقای خداوند و حقیقت کراهیت آن

احمد از عطاء بن سائب روایت نموده، که گفت: نخستین روزی که در آن عبدالرحمن بن ابی لیلی را شناختم، روزی بود که او را سوار بر خری، در حالی که شیخی مسن و دارای سر و ریش سفیدی بود دیدم، و او جنازه‏ای را دنبال می‏نمود، از وی شنیدم که می‏گفت: فلان بن فلان برایم حدیث بیان نمود که از رسول خدا ص شنیده که می‏گفت: «کسی که لقای خداوند را دوست بدارد، خداوند نیز لقایش را دوست می‏دارد، و کسی که لقای خداوند را ناپسند دارد، خداوند نیز لقایش را ناپسند می‏دارد»، می‏گوید: آن گاه قوم به گریه پرداختند، پرسید: چه شما را می‏گریاند؟ گفتند: ما از مرگ کراهیت داریم، گفت: این آن نیست، ولی وقتی مرگ فرا رسید:

﴿فَأَمَّآ إِن كَانَ مِنَ ٱلۡمُقَرَّبِينَ ٨٨ فَرَوۡحٞ وَرَيۡحَانٞ وَجَنَّتُ نَعِيمٖ ٨٩﴾ [الواقعة: 88-89].

ترجمه: «اگر آن مرده از جمله مقربین باشد،) برای او (راحت و روزی و بهشت پر نعمت است».

و وقتی به این مژده داده شد، لقای خداوند ﻷ را دوست می‏دارد، و خداوند ﻷ لقای وی را دوست دارنده‏تر است.

﴿وَأَمَّآ إِن كَانَ مِنَ ٱلۡمُكَذِّبِينَ ٱلضَّآلِّينَ ٩٢ فَنُزُلٞ مِّنۡ حَمِيمٖ ٩٣ وَتَصۡلِيَةُ جَحِيمٍ ٩٤﴾ [الواقعة: 92-94].

ترجمه: «و اگر از مکذبین گمراه باشد،) برای او (مهمانی از آب جوشان و داخل شدن به آتش است».

و وقتی به این بشارت داده شود، لقای خداوند را بد می‏برد، و خداوند تعالی لقای وی را بد برنده‏تر است[[148]](#footnote-148). این چنین در تفسیر ابن کثیر (301/4) آمده است.

گریه ابوبکر صدیق وقتی که این سوره نازل شد: اذا زلزلت

ابن جریر از عبداللَّه بن عمروبن عاص ب روایت نموده، که گفت: هنگامی که نازل شد:

﴿إِذَا زُلۡزِلَتِ ٱلۡأَرۡضُ زِلۡزَالَهَا ١﴾ [الزلزلة: 1].

ترجمه: «وقتی زمین به شدت جنبانیده شود».

ابوبکر صدیق س نشسته بود، و وقتی این نازل گردید گریست، پیامبر خدا ص به او گفت: «چه تو را می‏گریاند ای ابوبکر؟» گفت: این سوره مرا می‏گریاند، رسول خدا ص به او گفت: «اگر شما خطا نکنید، و مرتکب گناه نشوید و خداوند برای‌تان نبخشد، خداوند امتی را می‏آفریند که خطا کنند و مرتکب گناه شوند و خداوند برای‌شان ببخشد»[[149]](#footnote-149). این چنین در تفسیر ابن کثیر (540/4) آمده است.

خبر پیامبر ص برای عمر س که در قبر با وی چه معامله‏ای صورت خواهد گرفت

ابن ابی داود در البعث، ابوالشیخ در السنه، حاکم در الکنی، بیهقی در کتاب عذاب القبر، اصبهانی در الحجة و غیر ایشان از عمر س روایت نموده‏اند که گفت: رسول خداص به من گفت: «ای عمر، وقتی در چهار گز بر دو گز زمین قرار داشته باشی، و منکر و نکیر را ببینی چه حال پیدا می‏کنی؟» گفتم: ای رسول خدا، منکر و نکیر چیست؟ گفت: «فرشته‏های قبر، قبر را با دندان‏های پیشین می‏شکافند، بر موهایشان قدم می‏گذارند، صداهایشان مثل رعد بلند و شدید است، چشم‏هایشان چون برق برنده است و همراه‌شان گرزی است که اگر اهل منی بر آن جمع شوند، توانایی بلند کردن آن را ندارند، و آن برای‌شان از این عصایم - و در دست رسول خدا ص عصائی بود که حرکتش می‏داد - سبک‏تر است و تو را امتحان می‏کنند، اگر از جواب عاجز آمدی با پیچیدی تو را به آن ضربه‏ای می‏زنند که بر اثر آن خاکستر می‏گردی». گفتم: ای رسول خدا، و من بر همین حالتم می‏باشم، گفت: «آری» عمر افزود: بنابراین کفایت هردوی‌شان را می‏کنم[[150]](#footnote-150). این چنین در الکنز (121/8) آمده است.

و سعیدبن منصور مانند این را روایت نموده است، و عبدالواحد مقدسی در کتابش التبصیر افزوده، و گفته است: «سوگند به ذاتی که مرا به حق نبی مبعوث نموده، جبریل به من خبر داد، که آن دو نزد تو می‏آیند و از تو سئوال می‏نمایند، و تو می‏گویی: خداوند پروردگار من است، پروردگار شما کیست؟ و محمد نبی‏ام است، نبی شما کیست؟ و اسلام دینم است، و دین شما چیست؟ می‏گویند: واعجبا!! نمی‏دانیم: ما به‌سوی تو فرستاده شده‏ایم، یا تو به‌سوی ما فرستاده شده‏ای»[[151]](#footnote-151). چنان که در الریاض النضره (34/2) آمده است.

قول عمر درباره قوت ایمان عثمان ب

ابن عساکر از ابوبحریه کندی روایت نموده که: عمربن خطاب س روزی بیرون شد، و ناگهان وارد مجلسی شد، که عثمان بن عفان س در آن بود، و گفت: همراه شما مردی است که اگر ایمانش را در میان لشکری از لشکرها تقسیم کنند به همه‌شان می‏رسد - هدفش عثمان بن عفان بود -. این چنین در المنتخب (8/5) آمده است.

آنچه از اقوال اصحاب ش درباره قوت ایمان گذشت

در صفت اصحاب قول ابن عمر ب - وقتی که پرسیده شد: آیا اصحاب پیامبر ص خنده می‏نمودند - گذشت: گفت: آری، و ایمان در قلبهایشان بزرگتر از کوه‏ها بود. و قول عمار در تحمل سختی‏ها گذشت: قلبم را مطمئن به ایمان می‏یابم، البته هنگامی که رسول خدا ص به او گفت: «قلبت را چگونه می‏یابی؟» آن هم هنگامی که مشرکین وی را گرفتند و تا این که خدایان آن‏ها را به خوبی یاد نکرد رهایش نکردند[[152]](#footnote-152). این را ابونعیم در الحلیه و ابن سعد از ابوعبیده روایت نموده‏اند، و این چنین این را از ابوعبیده ابن جریر و بیهقی، چنان که در تفسیر ابن کثیر (587/2) آمده، روایت کرده‏اند. و قول ابوبکر در جانشین تعیین نمودن گذشت: آیا مرا از پروردگارم می‏ترسانید؟ می‏گویم: بار خدایا، من بر آن‏ها بهترین اهل تو را جانشین تعیین نمودم، و در روایت دیگری آمده است: من به خدا و عمر از شما داناترم. و گفتار عمر س در تقسیم همه آنچه در بیت المال وجود داشت برای مردی که همراه او درباره نگهداری مال برای دشمن یا حادثه‏ای صحبت نمود، گذشت: شیطان این سخن را بر زبان تو جاری ساخت، خداوند حجت و دلیل آن را به من تلقین نموده و از شر آن حفظم نموده است، برای آن آنچه را آماده می‏کنم که رسول خدا ص برایش آماده نموده بود: طاعت خداوند ﻷ و رسول وی. و در روایت دیگری آمده است: به خدا سوگند، به خاطر فردا از خداوند نافرمانی نمی‏کنم. و در روایت دیگری آمده است: برای آن‏ها تقوای خداوند تعالی را آماده می‏سازم:

﴿وَمَن يَتَّقِ ٱللَّهَ يَجۡعَل لَّهُۥ مَخۡرَجٗا﴾ [الطلاق: 2].

ترجمه: «و کسی که از خدا بترسد، خداوند برایش گشایشی می‏گرداند».

و قول علی س در رغبت و علاقمندی اصحاب به انفاق گذشت: ایمان بنده‏ای تا آن وقت تصدیق نمی‏شود که به آنچه نزد خداست از آنچه در دست خودش است مطمئن‏تر نباشد. البته این را در وقتی گفت که خواست به سائلی انفاق نماید، و فاطمه ل گفت: فقط شش درهم را برای آرد گذاشته‏ام. و قول عامر ابن ربیعه س در رد نمودن مال گذشت: من به آن زمینت نیازی ندارم، امروز سوره‏ای نازل شده است که ما را از دنیا غافل گردانیده است:

﴿ٱقۡتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمۡ وَهُمۡ فِي غَفۡلَةٖ مُّعۡرِضُونَ ١﴾ [الانبیاء: 1].

ترجمه: «حساب مردم نزدیک شده است و آنان در غفلتی روی گردان‏اند».

و به روایت از عایشه ل گذشت که وی گفت: اسیدبن حضیر س از جمله فضلا بود، و می‏گفت: اگر بر یکی از این حالت‏های سه گانه قرار داشته باشم، از اهل جنتم و در آن شکی ندارم: هنگامی که قرآن تلاوت می‏کنم و هنگامی که آن را می‏شنوم و وقتی که خطبه پیامبر خدا ص را می‏شنوم، و وقتی که برای تشیع جنازه‏ای حاضر می‏گردم، و هرگز در جنازه‏ای حاضر نشده‏ام، که برای نفس خودم سوای آنچه را با وی انجام می‏گیرد و او به طرف آن می‏رود زمزمه نموده باشم. این را حاکم (388/3) روایت نموده و گفته این حدیث از اسناد صحیح برخوردار است، ولی بخاری و مسلم آن را روایت ننموده‏اند. و ذهبی گفته: صحیح است.

باب دوازدهم:  
اجتماع اصحاب بر نمازها

چگونه پیامبر ص و یارانش برای نمازها در مساجد جمع می‏شدند، و بدان علاقمند بودند و به‌سوی آن ترغیب می‏نمودند، و از انتقال آن، انتقال از امری به امری، و از عملی به عملی را می‏دانستند!! و چگونه کارها و مشغله‏های خویش را در صورت مأمور شدن به اعمالی که در آن تقویت ایمان و صفات آن، نشر علم و اعمال آن و احیای ذکر و برپایی دعا طبق شرایط آن می‏بود ترک می‏نمودند، انگار که آنان به ظاهر اشکال التفات نمی‏نمودند، و منبع خبر و نفع را جز خالق و متصرف آن نمی‏پنداشتند!!.

ترغيب پيامبر ص به نماز

حدیث عثمان و سلمان بدر این باره

احمد به اسناد حسن، ابویعلی و بزار از حارث مولای عثمان س روایت نموده‏اند که گفت: عثمان س روزی نشست و ما با او نشستیم، آن گاه مؤذّن آمد، و عثمان س آبی را در ظرفی - گمان می‏کنم در آن یک مدّ آب بود - خواست و وضو نمود، بعد از آن گفت: رسول خدا ص را دیدم، که همانند این وضویم وضو می‏گرفت، و سپس گفت: «کسی که چون این وضویم وضو کند، بعد از آن برخیزد و نماز ظهر را به جای آورد، آنچه در میان صبح و ظهر بود برای او بخشیده می‏شود، بعد از آن عصر را بخواند، آنچه در میان عصر و ظهر بوده برای او بخشیده می‏شود، بعد از آن مغرب را بخواند، آنچه در میان مغرب و عصر بوده برای او بخشیده می‏شود، بعد از آن عشاء را بخواند، آنچه در میان عشاء و مغرب بوده برای او بخشیده می‏شود، بعد از آن ممکن است او شب را در گناه غلطیده باشد، باز اگر برخیزد و وضوع نماید و نماز صبح را بگزارد، برای او آنچه در میان عشاء و صبح بوده بخشیده می‏شود، و همین‏ها نیکی هایی‏اند که گناهان را از بین می‏برند»، گفتند: این حسنات و نیکی هاست، باقیماندنی‏های (صالحات) چیست، ای عثمان؟ گفت: آن‏ها این‏هااند: «لاَ إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ وَسُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَاللَّهُ أَكْبَرُ وَلاَ حَوْلَ وَلاَ قُوَّةَ إِلاَّ بِاللَّهِ»[[153]](#footnote-153). این چنین در الترغیب (203/1) آمده، و هیثمی (297/1) می‏کوید: این را احمد، ابویعلی و بزار روایت نموده‏اند، و رجال آن صحیح‌اند: غیر حارث بن عبداللَّه مولای عثمان بن عفان که ثقه می‏باشد، و در صحیح اندکی از آن آمده است.

احمد، نسائی و طبرانی از ابوعثمان روایت نموده‏اند که گفت: همراه سلمان س زیر درختی بودم، وی شاخه خشکی از آن را گرفت و تکانش داد و برگهایش افتاد، بعد از آن گفت: ای ابوعثمان آیا از من نمی‏پرسی که چرا این عمل را انجام می‏دهم؟ گفتم: چرا این را انجام می‏دهی؟ گفت: رسول خدا ص همراه من، در حالی که زیر درختی همراهش بودم چنین نمود، شاخه خشکی از آن را گرفت و تکانش داد تا اینکه برگهایش افتاد، و گفت: «ای سلمان آیا مرا نمی‏پرسی که چرا این را انجام می‏دهم؟» گفتم: چرا این را انجام می‏دهی؟ افزود: «مسلمان وقتی وضو نماید، و وضوء را نیکو دارد، بعد از آن نمازهای پنجگانه را به جای آرد، گناهانش چنان می‏ریزد، که این برگ می‏ریزد، و خداوند فرموده:

﴿وَأَقِمِ ٱلصَّلَوٰةَ طَرَفَيِ ٱلنَّهَارِ وَزُلَفٗا مِّنَ ٱلَّيۡلِۚ إِنَّ ٱلۡحَسَنَٰتِ يُذۡهِبۡنَ ٱلسَّيِّ‍َٔاتِۚ ذَٰلِكَ ذِكۡرَىٰ لِلذَّٰكِرِينَ ١١٤﴾ [هود: 114].

ترجمه: «و نماز را در دو طرف روز و بخشی از شب برپا دار، چرا که حسنات سیئات را از بین می‏برند، این تذکری است، برای آنانی که پند پذیراند»[[154]](#footnote-154).

منذری در الترغیب (201/1) می‏گوید: به راویان احمد در صحیح حجت گرفته شده (و از آنان حدیث نقل کرده شده)، مگر علی بن زید.

قصه دو برادر که یکی‌شان شهید شد و دیگرشان باقی ماند

احمد از عامربن سعد بن ابی وقاص روایت نموده، که گفت: از سعد س و جمعی از یاران رسول خدا ص شنیدم که می‏گفتند: در زمان رسول خدا ص دو شخص که با هم برادر بودند، یکی از آنان از دیگری بهتر بود، همان بهترشان درگذشت و دیگری عمر کرد و بعدها وفات یافت، نزد پیامبر خدا ص فضیلت اولی بر دومی ذکر گردید، فرمود: «آیا نماز نمی‏گزارد؟» پاسخ دادند: بلی، [می‏گزارد]، ای رسول خدا، پیامبر خدا ص فرمود: «تو چه می‏دانی، که نمازش او را به کجا رسانیده است؟!» بعد گفت: «مثال نماز، چون مثال نهر جاری، زیاد و گوارایی است که بر دروازه مردی قرار داشته باشد، و او هر روز پنج بار در آن داخل شود، چه فکر می‏کنید، آیا از چرک وی چیزی باقی می‏ماند؟»[[155]](#footnote-155). هیثمی (297/1) می‏گوید: این را احمد و طبرانی در الأوسط روایت کرده‏اند، مگر اینکه طبرانی گفته: بعد از آن، دومی چهل شب پس از وی عمر کرد، و رجال احمد رجال صحیح‌اند. مالک، نسائی و ابن خزیمه در صحیحش نیز آن را چنان که در الترغیب (206/1) آمده، روایت نموده‏اند.

و احمد از ابوهریره س روایت نموده، که گفت: دو مرد از بَلی - قریه‏ای است از قضاعه - مسلمان شده بودند و نزد رسول خدا ص بودند، یکی از آنان شهید شد و دیگری یک سال زنده باقی ماند، طلحه بن عبیداللَّه گفت: من در خواب دیدم که آن فرد باقی مانده قبل از شهید داخل جنت گردید، و از آن به شگفت افتادم، بعد وقتی صبح نمودم آن را برای پیامبر ص ذکر نمودم - یا برای رسول خدا ص ذکر گردید -، پیامبر خدا ص فرمود: «آیا پس از وی رمضان را روزه نگرفته، و شش هزار رکعت و این قدر و این قدر رکعت نماز یک سال را نگزارده است؟»[[156]](#footnote-156). در الترغیب (208/1) می‏گوید: احمد این را به اسناد حسن روایت نموده، ابن ماجه، ابن حبان در صحیحش و بیهقی همه‌شان این را از طلحه به مانند آن، و طویلتر از آن روایت کرده‏اند، و ابن ماجه و ابن حبان در آخر آن افزوده‏اند: «در میان آن دو فاصله دورتر از فاصله بین زمین و آسمان است».

قول پیامبر ص برای مردی درباره نماز: آن کفاره گناهت است

طبرانی از حارث و او از علی س روایت نموده، که گفت: ما در مسجد با پیامبر ص بودیم، و انتظار نماز را می‏کشیدیم، آن گاه مردی برخاست و گفت: من مرتکب گناهی شدم، پیامبر ص از وی اعراض نمود، هنگامی که پیامبر ص نماز را تمام نمود، همان مرد برخاست و گفته‏اش را تکرار نمود، پیامبر ص فرمود: «آیا با من این نماز را نگزاردی، و برای آن وضوی نیکو ننمودی؟» پاسخ داد: بلی، افزود: «همان کفاره گناهت است»[[157]](#footnote-157). هیثمی (301/1) می‏گوید: این را طبرانی الصغیر و الأوسط روایت کرده، و حارث ضعیف می‏باشد.

قول پیامبر ص به مردی که از او در مورد بهترین اعمال سؤال کرد

احمد از عبداللَّه بن عمرو س روایت نموده که: مردی نزد پیامبر ص آمد، و از او در مورد بهترین اعمال سئوال کرد، پیامبر ص فرمود: «نماز»، پرسید: بعد از آن چه؟ فرمود: «نماز»، پرسید: باز (چه؟ گفت: «نماز») سه بار، هنگامی که بر وی غلبه نمود[[158]](#footnote-158) پیامبر خدا ص فرمود: «جهاد فی سبیل‏اللَّه»، آن مرد گفت: من والدین هم دارم، پیامبر ص فرمد: «من تو را درباره والدین به نیکی توصیه می‏کنم»، آن مرد گفت: سوگند به ذاتی که تو را به حق نبی مبعوث گردانیده است، جهاد خواهم نمود و آن دو را خواهم گذشت، رسول خدا ص فرمود: «خودت داناتری»[[159]](#footnote-159). هیثمی (301/1) می‏گوید: در این ابن لهیعه آمده، و ضعیف می‏باشد، و ترمذی حدیث وی را حسن دانسته و بقیه رجال آن رجال صحیح‌اند. این را هم چنین ابن حبان در صحیحش، چنانکه در الترغیب (211/1) آمده، روایت نموده است.

قول پیامبر ص به کسی که ارکان اسلام را ادا نماید: تو از صدیقین و شهدا هستی

بزار، ابن خزیمه و ابن حبان هر دودر صحیح‌شان - و لفظ از ابن حبان است - از عمروبن مره جهنی س روایت نموده‏اند که گفت: مردی نزد پیامبر ص آمد و گفت: ای رسول خدا، چه فکر می‏کنی، اگر من شهادت بدهم که معبودی جز خداوند، نیست، تو رسول خدا هستی، نمازهای پنجگانه را به جای آورم، زکات را بپردازم و رمضان را روزه بگیرم و در آن قیام نمایم، آن گاه از جمله چه کسانی هستم؟ فرمود: «از صدیقین و شهدا»[[160]](#footnote-160). این چنین در الترغیب (200/1) آمده است.

سفارش پیامبر ص به نماز در هنگام مرگش

بیهقی از انس س روایت نموده، که گفت: عامه وصیت رسول خدا ص هنگامی که وفاتش فرارسید چنین بود: «نماز، و آنچه را دستهایتان مالک آن شده است»، حتی وقتی که روحش به حلقومش رسیده بود نیز آنرا تکرار می‏نمود و صدایش درست شنیده نمی‏شد[[161]](#footnote-161). این را نسائی و ابن ماجه نیز روایت کرده‏اند. و نزد احمد از حدیث وی روایت است که گفت: عامه وصیت رسول خدا ص هنگامی که مرگش فرارسید چنین بود: «نماز، و آنچه را دست‏هایتان مالک آن شده است»، حتی رسول خدا ص در آخرین لحظات جان دادن آن را در سینه‏اش زمزمه می‏نمود، و زبانش درست به آن حرکت نمی‏کرد. و از حدیث علی س روایت است که گفت: رسول خدا ص به من دستور داد تا برایش کاغذی بیاورم، و در آن چیزی را بنویسد که امتش بعد از وی گمراه نشود، می‏گوید: من ترسیدم، که جانش در غیابم برآید، می‏افزاید: بنابراین عرض کردم: من حفظ می‏کنم و به خاطرم می‏سپارم، فرمود: «به نماز، زکات و آنچه دستهایتان مالک آن است توصیه می‏کنم»[[162]](#footnote-162). این چنین در البدایه (238/5) آمده است. این را هم چنین ابن سعد (243/2) از انس به مانند آن روایت کرده است. و از علی س هم چنین مانند آن را روایت نموده، و افزوده است: شروع نمود و درباره نماز و زکات و غلام‏ها توصیه می‏نمود، می‏گوید: و همینطور ادامه داد، تا این که جانش برآمد، و به شهادت «لا إله إلا الله ومحمداً عبده ورسوله» امر نمود، تا اینکه جانش را به جان آفرین سپرد، «کسی که به آن دو شهادت بدهد بر آتش حرام گردیده است». نزد احمد، بخاری در الأدب، ابوداود، این‏ماجه، ابن حریر و صحیحش دانسته - ابولعلی و بیهقی، از علی روایت است که گفت: آخرین کلام پیامبر ص این بود: «نماز، نماز و از خدا در آنچه دست‏های‏تان مالک آنست بترسید»[[163]](#footnote-163) اینچنین در الکنز (180/4) آمده است.

ترغيب اصحاب پيامبر ص به نماز

قول ابوبکر و عمر ب درباره نماز

حکیم از ابوبکر س روایت نموده، که گفت: نماز امان خدا در روی زمین است. و ابن سعد از ابوالملیح روایت نموده؛ که گفت: از عمربن خطاب س شنیدم که بر منبر می‏گفت: کسی که نماز نخواند مسلمان نیست. این چنین در الکنز (180/4) آمده است.

سخنان زید، حذیفه، ابن عُمرو ابن عَمرو ش درباره نماز

عبدالرزاق از زیدبن ثابت س روایت نموده، که گفت: نماز مرد در خانه‏اش نور است، و وقتی که انسان برای نماز می‏ایستد، گناهانش بالای سرش آویزان می‏شود، و هنگامی که سجده می‏کند، خداوند به سبب آن گناهش را می‏بخشد. و عبدالرزاق از حذیفه س روایت نموده، که گفت: بنده وقتی وضو نماید، و وضویش را نیکو سازد و بعد از آن به نماز می‏ایستد، خداوند روبروی وی می‏ایستد و با وی راز و نیاز می‏کند، و از وی روی نمی‏گرداند، و منصرف نمی‏شود، تا اینکه او خودش منصرف شود یا به‌سوی راست و چپ نگاه کند. و عبدالرزاق از ابن عمر س روایت نموده، که گفت: نماز نیکی است، پروا ندارم که در آن کسی همراهم شرکت نماید. این چنین در الکنز (181/4) آمده است. و ابن عساکر از ابن عمرو س روایت نموده، که گفت هر مسلمانی، که به زیارتی[[164]](#footnote-164) از زمین یا مسجدی که از سنگ‌هایش آباد شده بیاید، و در آن نماز گزارد، زمین می‏گوید: برای خداوند در زمینش نماز گزارد، برای تو در روزی که با خدا ملاقات نمایی گواهی می‏دهم. و نزد عبدالرزاق از وی روایت است که گفت: در گردن آدم ÷ آبله برآمد، آن گاه وی نماز به جای آورد، و آن آبله به سینه‏اش سرایت کرد، باز نماز دیگری گزارد، آن گاه به محل بستن ازار در قسمت کمر رسید، باز نماز دیگری بر جای آورد آن گاه به قوزک پا رسید، بعد از آن نماز دیگری گذارد و آن آبله به انگشت ابهام رسید باز نماز دیگری خواند و آن آبله از بین رفت. این چنین در الکنز (181/4) آمده است.

سخنان ابن مسعود، سلمان و ابو موسی ش درباره نماز

ابونعیم در الحلیه (130/1) از ابن مسعود س روایت نموده، که گفت: تا وقتی که در نماز هستی، گویا در حال زدن در پادشاهی! و کسی که در پادشاه را می‏زند، برای او باز می‏گردد. و نزد عبدالرزاق از وی روایت است که گفت: نیازهایتان را به وسیله نمازهای فرض برطرف نمایید. و نزد وی همچنان از او روایت است که گفت: نمازها برای آنچه در میان‌شان می‏باشند کفاره‏اند، البته در صورتی که از گناهان کبیره اجتناب شود. و نزد ابن عساکر از وی روایت است که گفت: نمازها کفاره‏اند برای آنچه که بعد از آن‏ها اتفاق می‏افتد، در انگشت ابهام پای آدم آبله‏ای بر آمد، بعد به کف قدم‌هایش سرایت کرد، باز به زانوهایش رسید، بعد به اصل جای بستن ازارش رسید، باز به بیخ گردنش رسید، آن گاه برخاست و نماز گزارد و از شانه‏هایش پایین آمد، باز نماز گزارد و به جای بستن ازارش پایین آمد، باز نماز گزارد و به زانوهایش پایین آمد، باز نماز خواند و به قدم‌هایش پایین آمد، باز نماز گزارد و آن آبله از بین رفت. این چنین در الکنز (181/4) آمده است.

و عبدالرزاق از سلمان فارسی س روایت نموده است، که گفت: بنده وقتی به نماز برخیزد، گناهانش بر سرش گذاشته می‏شود، و قبل از اینکه از نمازش فارغ شود، از وی پراکنده می‏شوند، چنانکه خوشه‏های خرما پراکنده می‏شوند، و به‌سوی چپ و راست می‏افتند. و نزد ابن زنجویه از وی روایت است که گفت: وقتی بنده نماز بگزارد، گناهانش بالای سرش جمع می‏شوند، و وقتی سجده کند، آن‏ها چنان می‏ریزند، که برگ درخت می‏ریزد. و نزد وی همچنان از طارق بن شهاب روایت است که: وی شبی را نزد سلمان سپری نمود، و کوشش وی را در عبادت می‏دید، سلمان در آخر شب به نماز ایستاد، و گویا طارق آنچه را که گمان می‏نمود ندید، و آن را برای وی متذکر گردید، سلمان گفت: بر نمازهای پنجگانه مداومت و توجه داشته باشید، چون این‏ها کفاره این گناهانند، البته در صورتی که مرتکب قتل نشود، و وقتی مردم شب کنند بر سه حالت می‏باشند: کسی از آنان چنان می‏باشد، که برایش نفع می‏باشد و نه ضرر، و کسی از آنان چنان می‏باشد که برایش ضرر می‏باشد و نه نفع، و کسی از آنان چنان می‏باشد، که برایش نه نفع می‏باشد و نه ضرر، مردی که تاریکی شب و غفلت مردم را غنیمت می‏شمرد، و بر می‏خیزد و تا صبح نماز می‏گزارد، این همان کسی است که برایش نفع است و نه ضرر، و مردی که غفلت مردم و تاریکی شب را غنیمت می‏شمرد و دست به گناه می‏زند، این همان کسی است، که برایش ضرر است و نه نفع و مردی که نماز عشاء را می‏گزارد و می‏خوابد، این همان کسی است، که نه برایش نفع است و نه ضرر، و زنهار که به شتاب روی!! میانه روی اختیار نما و مداومت کن. این چنین در الکنز (181/4) آمده است. این را طبرانی در الکبیر از طارق بن شهاب به مانند آن روایت کرده، و رجال آن موثق‏اند، چنانکه هیثمی (300/1) گفته است. و عبدالرزاق از ابوموسی اشعری س روایت نموده، که گفت: بر جان‏های خود آتش می‏افروختیم[[165]](#footnote-165)، و وقتی نماز فرضی را می‏گزاردم، نماز ما قبل خود را از بین می‏برد، باز بر نفس‏های خویش آتش می‏افروختیم، و وقتی نماز را می‏گزاردیم، نماز، ماقبلش را از بین می‏برد. این چنین در الکنز (182/4) آمده است.

رغبت پيامبر ص به نماز وشدت توجه و اهتمامش به آن

قول پیامبر ص: روشنی چشمم از نماز گردانیده شده است، و قول جبریل درباره آن

احمد و نسائی از انس بن مالک س روایت نموده‏اند که: رسول خدا ص فرمود: «خوشبویی و زنان برایم محبوب گردانیده شده‏اند، و روشنی چشمم در نماز گردانیده شده است»[[166]](#footnote-166). نزد احمد از ابن عباس ب روایت است که: جبریل به رسول خدا ص گفت: نماز برایت محبوب گردانیده شده است، بنابراین هر قدر که می‏خواهی نماز بگزار[[167]](#footnote-167). این چنین در البدایه (58/6) آمده است. و طبرانی هم چنین این را از ابن عباس در الکبیر به مانند آن روایت نموده، هیثمی (270/2) می‏گوید: در این علی بن یزید آمده، که درباره وی کلام است، و بقیه رجال آن رجال صحیح‌اند.

قول پیامبر ص: خواهش نفس و میل و رغبتم در قیام لیل است

طبرانی در الکبیر از ابن عباس ب روایت نموده که: پیامبر ص روزی نشسته بود و مردم در اطرافش قرار داشتند، وی فرمود: «خداوند برای هر نبی میل و رغبتی است، و خواهش نفس و میل و رغبتم در قیام لیل است، وقتی ایستادم هیچکس عقبم نماز نخواند، و خداوند برای هر نبی خوردنی و طعامی گردانیده است، و طعام من همین خمس است، و وقتی درگذشتم آن برای متولیان امر بعد از من می‏باشد»[[168]](#footnote-168). هیثمی (271/2) می‏گوید: در این اسناد اسحاق بن عبداللَّه بن کیسان، که از پدرش روایت نموده، آمده است، و اسحاق را ابوحاتم لین الحدیث دانسته، و پدرش را ابن حبان ثقه دانسته و ابوحاتم و غیر وی ضعیفش دانسته‏اند.

اقوال اصحاب درباره قیام لیل پیامبر ص

ابوداود از انس س روایت نموده، که گفت: رسول خدا ص قیام لیل نمود، حتی که قدم‌هایش ورم کرد - یا گفت: ساق‌هایش -، به او گفته شد: آیا خداوند گناه گذشته و آینده تو را نبخشیده است؟ فرمود: «آیا بنده‏ای شکرگزار نباشم؟!»[[169]](#footnote-169). این چنین در الکنز (36/4) آمده، و این را ابویعلی، بزار و طبرانی در الأوسط روایت نموده‏اند، و رجال آن، چنانکه هیثمی (271/2) می‏گوید، رجال صحیح‌اند. و بزار از ابوهریره س مانند این را روایت کرده، و در روایت وی آمده که گفت: رسول خدا ص به حدی نماز می‏گزارد، که قدم‌هایش ورم می‏نمود. هیثمی (271/2) می‏گوید این را بزار به سندهایی روایت کرده، و رجال یکی از آن‏ها رجال صحیح‌اند. این چنین آن را طبرانی در الکبیر از ابوجحیفه روایت نموده. و نزد وی همچنان در الصغیر والأوسط از ابن مسعود س روایت است که گفت: پیامبر خدا ص هنگام شب نماز می‏گزارد، تا جایی که قدم‌هایش ورم کرد... و مانند آن را متذکر شده. و نزد وی همچنان در الأوسط از نعمان بن بشیر س روایت است که گفت: رسول خدا ص قیام لیل می‏نمود، تا حدّی که قدم‌هایش شکافته می‏شد... و مانند آن را ذکر نموده، چنان که در المجمع (271/2) آمده است. و نزد بخاری و مسلم از عایشه ل روایت است که گفت: پیامبر ص هنگام شب قیام می‏نمود، تا جایی که قدم‌هایش شکافته می‏شد، به او گفتم: ای رسول خدا چرا اینطور می‏کنی، در حالی که... و به مانند آن را ذکر نمود[[170]](#footnote-170) و همچنین به مانند آن از مغیره بن شعبه چنانکه در الریاض (ص429) آمده، روایت است. و نزد ابن نجار ابوهریره س روایت است که: پیامبر ص قیام می‏نمود تا جایی که پاهایش شکافته می‏شد. و نزد وی همچنان از انس س روایت است که گفت: پیامبر خدا ص عبادت نمود، تا این که همانند مشک کهنه گردید، گفتند: ای رسول خدا، چه تو را به این وا می‏دارد؟ آیا خداوند گناه گذشته و آینده تو را نبخشیده است؟ فرمود: «آری، ولی آیا بنده شکرگزار نباشم؟!». این چنین در الکنز (36/4) آمده است.

و بخاری و مسلم از حمید روایت نموده‏اند که گفت: از انس بن مالک س در مورد نماز رسول خدا ص در شب پرسیده شد، گفت: هر وقت که می‏خواستیم در شب او را در حال نماز گزاردن ببینیم می‏دیدیمش، و هر وقت که می‏خواستیم او را در خواب ببینیم می‏دیدیمش، و در ماه روزه می‏گرفت، حتی که می‏گفتیم: چیزی از آن را افطار نمی‏کند، و می‏خورد، حتی که می‏گفتیم: چیزی از آن روزه نمی‏گیرد[[171]](#footnote-171). و آن دو هم چنین از عبداللَّه س روایت نموده‏اند که گفت: شبی با پیامبر ص نماز گزاردم، تا آن وقت سرپا ماند، که اراده کار بدی را نمودم، گفتیم: چه اراده نمودی؟ گفت: اراده نمودم، که بنشینم و او را رها کنم[[172]](#footnote-172). این چنین در صفه الصفوه (75/1) آمده است. و احمد از ابوذر س روایت نموده که: رسول خدا ص شبی را تا صبح قیام نمود، و این آیت را تلاوت می‏کرد:

﴿إِن تُعَذِّبۡهُمۡ فَإِنَّهُمۡ عِبَادُكَۖ وَإِن تَغۡفِرۡ لَهُمۡ فَإِنَّكَ أَنتَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡحَكِيمُ ١١٨﴾ [المائدة: 118].

ترجمه: «اگر ایشان را عذاب دهی، آنان بندگان تواند، و اگر ایشان را بیامرزی تو غالب و صاحب حکمت هستی».

این چنین در البدایه (58/6) آمده است. و ابویعلی از انس س روایت نموده، که گفت: رسول خدا ص اندکی بیمار شد، هنگامی که صبح نمود گفته شد: ای رسول خدا، اثر درد بر تو هویداست، فرمود: «من بر همین حالتی که می‏بینید، در همین شب که گذشت سبع طوال[[173]](#footnote-173) را خواندم»[[174]](#footnote-174) رجال آن، چنان که هیثمی (274/2) گفته، ثقه‏اند.

قصه حذیفه با پیامبر ص در قیام لیل

مسلم از حذیفه س روایت نموده، که گفت: شبی با پیامبر ص نماز گزاردم، وی سوره بقره را شروع نمود، [با خود] گفتم، وقت رسیدن به [آیه] صدم رکوع می‏کند، می‏گوید: از آن هم پیش رفت، گفتم: سوره را در یک رکعت می‏خواند، از آن هم پیش رفت، گفتم: به آن رکوع می‏نماید، پس سوره نساء را شروع نمود، آن را تلاوت نمود و بعد از آن سوره آل عمران را شروع کرد، و به آهستگی می‏خواند، وقتی بر آیتی مرور می‏نمود که در آن تسبیح می‏بود تسبیح می‏گفت، و وقتی بر سئوالی مرور می‏نمود، سئوال می‏کرد، و وقتی به پناه جستن مرور می‏نمود پناه می‏جست، بعد از آن رکوع نمود، و چنین می‏گفت: «سبحان ربي العظيم»، و رکوعش مانند قیامش بود، بعد از آن گفت: «سمع الله لـمن حمده»، بعد از آن خیلی طولانی تقریباً به اندازه رکوعش ایستاد بعد از آن سجده نمود و گفت: «سبحان ربي الاعلى»، و سجده‏اش تقریباً به اندازه قیامش بود[[175]](#footnote-175). این را مسلم به تنهایی روایت کرده است، و سوره نساء در این حدیث بر آل عمران مقدم ذکر شده است، و این چنین در مصحف ابن مسعود آمده است. این چنین در صفه الصفوه (75/1) آمده است.

و نزد طبرانی از وی روایت است که گفت: نزد رسول خدا ص آمدم، و در حالی او را دیدم که نماز می‏گزارد، آن گاه من هم به نماز وی از پشت سرش بدون اینکه او بداند شروع نمودم، وی سوره بقره را شروع نمود، تا اینکه گمان نمودم وی رکوع خواهد نمود، بعد پیش رفت - سنان[[176]](#footnote-176) می‏گوید: از وی به یاد دارم که گفت: پیامبر ص چهار رکعت نماز گزارد، که رکوعش مثل قیامش بود - می‏افزاید: بعد این را[[177]](#footnote-177) برای پیامبر ص یادآور شدم، فرمود: «چرا مرا خبر ننمودی؟» حذیفه پاسخ داد: سوگند به ذاتی که تو را به حق نبی مبعوث نموده، من آن را تا اکنون در پشتم‏احساس می‏کنم!! فرمود: «اگر می‏دانستم که در عقبم هستی تخفیف می‏نمودم». هیثمی (275/2) می‏گوید: در این سنان بن هارون برجمی آمده، ابن معین گفته: سنان بن هارون برادر سیف است، و سنان خوبتر از برادرش است، و باری گفته: سنان از سیف ثقه‏تر است، و غیر ابن معین وی را ضعیف دانسته است.

حدیث عایشه ل درباره قرائت پیامبر ص در قیام لیل

احمد از عایشه ل روایت نموده است که: به وی گفته شد، گروهی قرآن را در یک شب یکبار یا دو بار تلاوت می‏کنند، عایشه گفت: آنان خوانده‏اند و نخوانده‏اند، من با رسول خدا ص تمام شب را قیام می‏نمودم، وی سوره بقره، آل عمران و نساء رامی خواند، و بر هر آیه‏ای مرور می‏نمود، که در آن تخویف می‏بود، خداوند را دعا می‏نمود و پناه می‏جست، و بر هر آیه‏ای می‏گذشت که در آن بشارت و مژده می‏بود، خداوند را دعا می کرد و به سویش رغبت می‏نمود[[178]](#footnote-178). هیثمی (272/2) می‏گوید: این را احمد روایت نموده - و در روایتی نزد وی آمده: یکی از آنان قرآن را دوبار یا سه بار می‏خواند - ابویعلی هم این را روایت کرده است، و در آن ابن لهیعه آمده، و درباره وی کلام است.

دستور پیامبر ص در هنگام مریضی‏اش که ابوبکر س برای مردم نماز بخواند

بخاری از اسود روایت نموده، که گفت: نزد عایشه بودیم، و مواظبت بر نماز و مراعات و توجه به آن را ذکر کردیم، گفت: هنگامی که پیامبر ص مریض شد، البته در همان مریضی‏اش که در آن درگذشت، نماز حاضر گردید و بلال اذان داد، فرمود: «ابوبکر را بگویید تا برای مردم نماز بخواند»، به او گفته شد: ابوبکر مردی است زود اندوهگین شونده و نازک دل، هرگاه در مقام تو بیایستد، نمی‏تواند برای مردم نماز بدهد، باز حرفش را تکرار نمود، و آن را برایش تکرار کردند، باز سوم سخنش را تکرار نموده، گفت: «شما چون صاحبان یوسف هستید!![[179]](#footnote-179) ابوبکر را بگویید تا برای مردم نماز بخواند»، ابوبکر بیرون گردید، و آن گاه پیامبر ص در نفسش راحت و سبکی احساس نمود، و در حالی که بر [شانه های] دو نفر تکیه زده بود بیرون آمد، گویی من به پاهایش نگاه می‏کنم که از درد بر زمین کشیده می‏شوند، آن گاه ابوبکر خواست عقب بیاید، ولی پیامبر ص به او اشاره نمود، که در جایت باش، بعد پیامبر ص آورده شد و در پهلوی ابوبکر نشست. و نزد وی هم چنین از طریق دیگری از عایشه ل روایت است که گفت: من چندبار آن را[[180]](#footnote-180) برای پیامبر خدا ص تکرار نمودم، و چیزی که مرا به تکرار این مسئله واداشت، این بود که ترسیدم مردم از حضرت ابوبکر بدشان بیاید، و من می‏دانستم که هر کس در مقام وی بیایستد مردم به وی بدگمان می‏شوند، و دوست داشتم که پیامبر خدا ص آن را از ابوبکر به کس دیگری محول سازد. و نزد مسلم از عایشه ل روایت است که گفت: گفتم: ای رسول خدا، ابوبکر مردی است نازل و رقیق، وقتی قرآن را بخواند، اشکش را نمی‏تواند نگه دارد، ای کاش فرد دیگری غیر از ابوبکر را دستور می‏دادی!، عایشه می‏افزاید: به خدا سوگند، انگیزه‏ای برایم در این کار وجود نداشت جز کراهیت اینکه مردم به اولین کسی که در مقام پیامبر خدا ص می‏ایستد بدگمان شوند، می‏گوید: به همین خاطر دو بار یا سه بار به او مراجعه نمودم، گفت: «باید ابوبکر برای مردم نماز بدهد، شما صاحب‏های یوسف هستید»[[181]](#footnote-181).

این چنین در البدایه (232/5) آمده است.

و احمد از عبیداللَّه بن عبداللَّه ورایت نموده، گفت: نزد عایشه ل رفتم و گفتم: آیا از مریضی رسول خدا ص به من خبر نمی‏دهی؟ گفت: آری، مریضی پیامبر خدا ص و دردش سنگین گردید، و گفت: «آیا مردم نماز گزارده‏اند؟» گفتیم: نخیر، ای رسول خدا آنان منتظر تو هستند، فرمود: «آبی برایم در دیگ بریزید»، و ما چنان نمودیم، می‏افزاید: غسل نمود، و حرکت کرد که برخیزد ولی بیهوش گردید، و باز به هوش آمد و گفت: «آیا مردم نماز گزارده‏اند؟» گفتیم: نخیر، ای رسول خدا آنان منتظر تو هستند، گفت: «آبی برایم در دیگ بریزید»، ما چنان نمودیم، وی غسل نمود، و باز حرکت کرد که برخیزد، ولی بیهوش گردید، باز به هوش آمد و گفت: «آیا مردم نماز گزارده‏اند؟» گفتیم: نخیر، ای رسول خدا آنان منتظر تو هستند، گفت: «آبی برایم در دیگ بریزید»، و ما چنان نمودیم، وی غسل نمود، و حرکت کرد که برخیزد ولی بیهوش گردید، و باز به هوش آمد و گفت: «ایا مردم نماز گزارده‏اند؟» گفتیم: نخیر، ای رسول خدا آنان منتظر شما هستند، می‏افزاید: و مردم در مسجد نشسته بودند و انتظار رسول خدا ص را برای نماز عشاء می‏کشیدند، آن گاه پیامبر خدا ص نزد ابوبکر س فرستاد تا برای مردم نماز بدهد، و ابوبکر مرد رقیق و نازکی بود، وی گفت: ای عمر، به مردم نماز بده، پاسخ داد: تو به این مستحق‏تری، بنابراین آن روزها را برای مردم نماز داد[[182]](#footnote-182)... و بیرون شدن پیامبر ص را چنانکه گذشت متذکر شده، این چنین در البدایه (233/5) آمده. و این را همچنان بیهقی (151/8) و ابن ابی شیبه، چنانکه در الکنز (59/4) آمده، و ابن سعد (218/2) به مانند آن، روایت کرده‏اند.

سرور و خوشی مسلمانان به دیدار پیامبر ص هنگامی که در وقت امامت ابوبکر،به‌سوی آنان نگاه نمود

بخاری از انس س روایت نموده که: ابوبکر س در همان مریضی پیامبر ص که در آن درگذشت برای ایشان نماز می‏داد، روز دوشنبه، آن گاه مسلمانان در صف‏ها در نماز قرار داشتند، پیامبر ص در حالی که خود ایستاده بود، پرده حجره را بلند نمود و به‌سوی ما نگاه کرد، انگار که رویش ورقه مصحف بود، و تبسم نموده خندید، آنگاه نزدیک بود که از خوشی دیدن وی نمازمان را رها سازیم، و ابوبکر بر پاشنه‏های خود عقب آمد، تا به صف برسد، و گمان نمود که پیامبر ص برای نماز بیرون می‏آید، پیامبر ص به‌سوی ما اشاره نمود که نمازتان را تمام کنید، و پرده را پایین نمود و در همان روز درگذشت[[183]](#footnote-183). و نزد وی هم چنین از طریق دیگری از انس س روایت است که گفت: پیامبر ص سه روز بیرون نیامد، و برای نماز اقامت گفته شد و ابوبکر رفت تا پیش شود، آن گاه پیامبر خدا ص گفت: «پرده را بلند کنید»، و آن را بلند نمود، هنگامی که روی پیامبر ص آشکار شد، دیگر به منظری نگاه نکرده بودیم، که از روی پیامبر ص وقتی برای ما آشکار شد، به نزدمان محبوب‏تر می‏بود، و پیامبر ص به دست خود به‌سوی ابوبکر اشاره نمود که پیش رود، و پیامبر ص پرده را پایین نمود، و دیگر برای او مقدر نشده بود که تا لحظه مرگ پیش نماز ما شود[[184]](#footnote-184). این را مسلم روایت نموده است. این چنین در البدایه (235/5) آمده است. ابویعلی، ابن عساکر، ابن جریمه و احمد همچنان به معنای آن را به الفاظ مختلف از انس، چنانکه در الکنز (57/4) و المجمع (181/5) آمده، روایت کرده‏اند، و بیهقی (152/8) و ابن سعد (216/2) نیز به معنای آن را روایت نموده‏اند.

رغبت اصحاب ش به نماز و شدت توجه و عنايت‌شان به آن

به هوش آمدن عمر از بیهوشی‏اش وقتی که به نماز صدا کرده شد

طبرانی در الأوسط از مسوربن مخرمه روایت نموده، که گفت: نزد عمربن خطاب س در حالی وارد شدم، که پوشانیده شده بود، پرسیدم: چگونه می‏بینیدش؟ گفتند: طوری که می‏بینی، گفتم: با ذکر نماز به هوش بیاوریدش، زیرا این بهترین راه برای به هوش آوردنش است، آن گاه گفتند: نماز ای امیرالمؤمنین، گفت: ها، به خدا سوگند، وقت برخاستن است!! و برای کسی که نماز را ترک کند حقی در اسلام نیست، و در حالی نماز گزارد که از جراحتش خون جاری بود. هیثمی (295/1) می‏گوید: رجال آن رجال صحیح‌اند. و ابن سعد (350/3) این را از مسور روایت نموده که: هنگامی عمر به خنجر زده شد بیهوش گشت، گفته شد: وی اگر زنده باشد، بهترین راه برای به هوش آوردنش ذکر نماز است، آن گاه گفت: نماز ای امیرالمومنین، نماز خوانده شد، وی به هوش آمد و گفت: نماز،‌ها به خدا سوگند وقت برخاستن است!! و در اسلام حصه و نصیبی... و مانند آن را ذکر نموده.

شب زنده داری عثمان س با یک رکعت و خواندن تمام قرآن در آن رکعت

طبرانی از محمدبن مسکین روایت نموده، که گفت: همسر عثمان س هنگامی که وی را محاصره کردند گفت: می‏خواهید وی را به قتل برسانید؟! اگر وی را بکشید یا بگذارید، وی همه شب را با یک رکعت که قرآن را در آن می‏خواند زنده می‏نمود! اسنادش، چنانکه هیثمی (94/9) می‏گوید: حسن است، و این را ابونعیم در الحلیه (57/1) از محمدبن سرین به مثل آن روایت کرده، مگر اینکه در روایت وی آمده است: هنگامی که اطراف وی را گرفتند و می‏خواستند به قتلش رسانند. و نزد وی هم چنین از انس بن مالک س روایت است که گفت: همسر عثمان بن عفان س وقتی او را به قتل رسانیدند گفت: آیا کسی را به قتل رسانیدید که شب را با خواندن همه قرآن در یک رکعت زنده نگه می‏داشت؟! ابونعیم می‏گوید: این چنین انس بن مالک گفته، و مردم آن را روایت نموده، گفتند: اسن بن سیرین.

و ابونعیم در الحلیه (56/1) از عثمان بن عبدالرحمن تیمی روایت نموده است، که گفت: پدرم فرمود: امشب را در مقام[[185]](#footnote-185) با عبادت سپری خواهم نمود، گفت: هنگامی نماز عشاء را خواندم، خود را به مقام رساندیم و در آن ایستادم، می‏افزاید: در حالی که من ایستاده بودم، ناگهان مردی دستش را میان شانه هایم گذاشت متوجه شدم که عثمان بن عفان س است، می‏گوید: آن گاه از سوره ام القرآن[[186]](#footnote-186) شروع نمود و قرائت کرد تا اینکه قرآن را ختم نمود و رکوع و سجده کرد، بعد از آن کفش‌هایش را گرفت، نمی‏دانم که قبل از آن چیزی خوانده بود یا خیر. و نزد ابن المبارک در الزهد و ابن سعد و ابن ابی شیبه و این منیع و طحاوی و دارقطنی و بیهقی از عبدالرحمن بن عثمان تیمی روایت است که گفت: عثمان را شبی نزد مقام دیدیم که جلو رفت، و همه قرآن را در یک رکعت خواند و برگشت. این چنین در المنتخب (9/5) آمده و گفته: سند آن حسن است. و نزد ابن سعد (75/3) از عطاء بن ابی رباح روایت است که: عثمان برای مردم نماز خواند، بعد پشت مقام ایستاد و همه کتاب خدا را در یک رکعت که نماز وترش بود خواند. و از محمدبن سیرین روایت است که: عثمان شب را زنده می‏داشت و قرآن را در یک رکعت ختم می‏نمود. این چنین در المنتخب (9/5) آمده است.

ابن عباس و قبول ننمودن ترک نماز برای تداوی چشمش پس از اینکه کور شد

حاکم (546/3) از مسیب بن رافع روایت نموده، که گفت: هنگامی که چشم ابن عباس ب کور شد، مردی نزدش آمد و گفت: تو اگر هفت روز برایم صبر کنی، و نماز را در حالی که بر پشت خوابیده به اشاره بخوانی و من مداوایت کنم آن شاءالله تعالی خوب می‏شوی، آن گاه وی نزد عایشه و ابوهریره ب و دیگر اصحاب محمد ص فرستاد، و هر یکی از آنان می‏گفت‏ند: چه فکر می‏کنی، اگر در این هفت روز بمیری با نماز چه می‏کنی؟! به همین سبب چشمش را گذاشت و تداویش ننمود. و نزد بزار و طبرانی از ابن عباس روایت است که گفت: هنگامی که بینایی‏ام از بین رفت گفته شد: تو را تداوی می‏کنیم ولی روزهایی نماز را ترک کن، گفت: نخیر، رسول خدا ص گفته است: «کسی نماز را ترک کند، با خداوند در حالی روبرو می‏شود، که بر وی خشمگین می‏باشد»[[187]](#footnote-187). هیثمی (295/1) می‏گوید: این را بزار و طبرانی در الکبیر روایت نموده‏اند، و در آن سهل بن محمود آمده، و ابن ابی حاتم وی را یاد نموده، و گفته: از وی احمد بن ابراهیم دورقی و سعدان بن یزید روایت نموده‏اند، می‏گویم: و از وی محمدبن عبداللَّه مخزومی هم روایت کرده، و درباره وی سخنی نگفته، و بقیه رجال آن رجال صحیح‌اند. و نزد طبرانی در الکبیر از علی بن ابی جمیله و اوزاعی روایت است که گفتند: عبداللَّه بن عباس[[188]](#footnote-188) هر روز هزار سجده می‏نمود. هیثمی (258/2) می‏گوید: اسناد آن منقطع است.

رغبت عبداللَّه بن مسعود به نماز

طبرانی از عبداللَّه بن مسعود س روایت نموده که: وی خیلی اندک روزه می‏گرفت[[189]](#footnote-189)، و می‏گفت: من وقتی روزه بگیرم در نماز ضعیف می‏گردم، و نماز برایم محبوب‏تر از روزه است، و اگر روزه می‏گرفت، سه روز ماه را روزه می‏گرفت. هیثمی (257/2) می‏گوید: رجال آن رجال صحیح‌اند، و در بعض طرق آن آمده: و نماز چاشت را نمی‏خواند. و این را همچنان ابن جریر از عبدالرحمن بن یزید روایت نموده که: عبداللَّه بن مسعود اندک روزه می‏گرفت، به او گفته شد، وی پاسخ داد: من وقتی روزه بگیرم... و مثل آن را متذکر شده، چنانکه در الکنز (181/4) آمده است. و ابن سعد (155/3) این را از عبدالرحمن بن یزید روایت نموده، که گفت: فقیهی کم روزه دارتر از عبداللَّه بن مسعود ندیدیم، به او گفته شد: چرا روزه نمی‏گیری؟ پاسخ داد: من نماز را از روزه ترجیح داده و انتخاب می‏کنم، و وقتی روزه بگیرم در نماز ضعیف می‏گردم.

رغبت سالم مولای حذیفه به نماز

حاکم (225/3) از عایشه ل روایت نموده، که گفت: شبی بعد از نماز عشاء در آمدن نزد رسول خدا ص تأخیر نمودم، بعد آمدم، وی به من گفت: «کجا بودی؟» گفتم: قرائت یکی از اصحابت را در مسجد گوش می‏نمودیم، که مثل صدایش و قرائتش از هیچ یکی از یارانت نشنیده‏ام، آن گاه برخاست و من هم همراهش برخاستم، و به وی گوش فرا داد و بعد از آن به من نگاه کرد و گفت: «این سالم مولای ابو حذیفه است!! ستایش خدایی راست که در امتم مثل این را گردانیده است»[[190]](#footnote-190). حاکم که ذهبی همراهش موافقه نموده می‏گوید: به شرط بخاری و مسلم صحیح است، ولی آن دو این را روایت نکرده‏اند.

رغبت ابوموسی و ابوهریره ل به نماز

ابونعیم در الحلیه (259/1) از مسروق روایت نموده، گفت: در سفری با ابوموسی اشعری س بودیم، و شب را به بستان مزروعی پناه بردیم، آن جا پیاده شدیم و ابوموسی شب به نماز برخاست - و حسن صوت و حسن قرائتش را متذکر شده - و افزوده: و بر هر چیزی مرور می‏نمود، آن را می‏گفت[[191]](#footnote-191)، بعد از آن گفت: «اللهم انت السلام، ومنك السلام، و انت الـمؤمن تحب الـمؤمن، وانت الـمهيمن وتحب الـمهيمن، وانت الصادق تحب الصادق». ترجمه: «بار خدایا، تو سلام هستی، و سلامتی از توست، و تو مومن هستی و مؤمن را دوست می‏داری، و تو حفظ کننده هستی و حفظ کننده را دوست می‏داری، و تو صادق هستی و صادق را دوست می‏داری».

و ابونعیم در الحلیه (383/1) از ابوعثمان نهدی روایت نموده گفت: هفت شب نزد ابوهریره س مهمان بودم، او و خادمش و همسرش شب را در سه نوبت قیام می‏نمودند.

رغبت و علاقمندی ابوطلحه انصاری و مردی از انصار به نماز

مالک از عبداللَّه بن ابی بکر روایت نموده که: ابوطلحه انصاری س در بستانش نماز می‏خواند، آن گاه پرنده‏ای[[192]](#footnote-192) پرواز نمود، و به گردش پرداخت و در طلب راه خارج شدن بود ولی راهی نمی‏یافت، این حالت خوشش آمد و ساعتی آن را با چشمش دنبال و پیگیری نمود، بعد از آن به نماز خود برگشت، و نمی‏دانست که چقدر نماز گزارده است، آن گاه گفت: من در این عالم مورد آزمایش قرار گرفته‏ام، و نزد رسول خدا ص آمد، و آن چه را در نمازش به وی رسیده بود برای پیامبر ص ذکر نمود، و گفت: ای رسول خدا، آن باغ صدقه باشد، و جایی که می‏خواهی قرارش بده[[193]](#footnote-193). این چنین در الترغیب (316/1) آم‏ده، و گفته: عبداللَّه بن ابی بکر این قصه را درک ننموده است. و مالک هم چنین از عبداللَّه بن ابی بکر روایت نموده که: مردی از انصار در بستانش در قف - وادی است از وادی‏های مدینه - در وقت خرما نماز می‏گزارد، و خرما با میوه‏اش طوق برداشته بود، وی به‌سوی آن نگاه نمود، و آنچه را از میوه‏های آن دید خوشش آمد، باز به‌سوی نمازش برگشت و نمی‏دانست که چقدر خوانده است، آن گاه من به وسیله این مال مورد آزمایش قرار گرفته‏ام، و نزد عثمان بن عفان س - که در آن روز خلیفه بود - آمد، و آن را برایش یادآور شد و گفت: آن باغ صدقه باشد، و در راه خیر قرارش بده، و عثمان بن عفان آن را به پنجاه هزار فروخت، و آن مال «پنجاه» نامیده شد[[194]](#footnote-194). این چنین در الاوجز (315/1) آمده است.

رغبت ابن‏زبیر و عدی بن حاتم به نماز

ابونعیم در الحلیه (335/1) از اسماء ل روایت نموده، که گفت: ابن زبیر قیام کننده شب و روزه دار روز بود، و کبوتر مسجد نامیده می‏شد. و ابن عساکر از عدی بن حاتم س روایت نموده، که گفت: هر گاه وقت نماز فرا می‏رسید، من آمادگی لازم را برای آن داشته‏ام، و هنگامی که وقتش نیامده من به سویش پر از شوق و سرور بوده‏ام. این چنین در الکنز (80/7) آمده، و این را ابن المبارک، چنان که در الاصابه (468/2) آمده، روایت کرده است.

بناى مسجد

حدیث ابوهریره و طلق‏بن علی درباره بنای مسجد نبوی

احمد از ابوهریره س روایت نموده که: آنان خشت را برای بنای مسجد حمل می‏نمودند، و رسول خدا ص همراه‌شان بود، می‏گوید: در حالی با پیامبر خد ا ص روبرو شدم، که خشتی را بر شکم خود گذاشته و حمل می‏نمود، گمان نمودم که برای وی سنگین است و باعث تکلیفش گردیده است، بنابراین گفتم: ای رسول خدا، آن را به من بده، فرمود: «ای ابوهریره تکه دیگری را بگیر، چون زندگی غیر از زندگی آخرت نیست»[[195]](#footnote-195). هیثمی (9/2) می‏گوید: رجال آن رجال صحیح‏اند[[196]](#footnote-196). و احمد و طبرانی از طلق بن علی س روایت نموده‏اند که گفت: مسجد را با رسول خدا ص بنا نمودم، وی می‏گفت: «یمامی را به گِل نزدیک کن[[197]](#footnote-197) چون او از همه‌تان در بهم زدن گل خوب‏تر است و از همه‌تان بازوهای محکم‏تر و قوی‏تر دارد»[[198]](#footnote-198). هیثمی (9/2) می‏گوید: این را احمد و طبرانی در الکبیر روایت نموده‏اند، و رجال آن موثق‌اند. و نزد احمد هم چنین از وی روایت است که گفت: در حالی نزد پیامبر ص آمدم، که یارانش مسجد را بنا می‏نمودند، می‏گوید: گویا که از عمل آنان خوشش نیامد، می‏افزاید: پس بیلچه را گرفتم و گل را با آن بهم زدم، می‏گوید: گویا که از بیل گرفتن و کارم خوشش آمد، بنابراین فرمود: «حنفی[[199]](#footnote-199) را در کار گل بگذارید، چون وی از شما در کار گل استوارتر است»[[200]](#footnote-200). هیثمی (9/2) می‏گوید: در این ایوب بن عتبه آمده، و در مورد ثقه بودنش اختلاف شده است.

کوشش و تلاش همسر عبداللَّه‏بن‏ابی‏اوفی در بنای مسجد نبوی

بزار از ابن ابی اوفی س روایت نموده، که گفت: هنگامی که همسرش وفات نمود، می‏گفت: وی را حمل نمایید، و در حملش علاقمندی نشان دهید: چون وی و کنیزهایش از شب هنگام، سنگ مسجدی را حمل می‏نمودند که بر اساس تقوا بنا شده است، و ما در روز دو سنگ دو سنگ حمل می‏نمودیم. هیثمی (10/2) می‏گوید: در این ابومالک نخعی آمده، و ضعیف می‏باشد.

رغبت پیامبر ص بر این که مسجدش چون سایه بان موسی ÷ باشد

طبرانی در الکبیر از عباده بن صامت س روایت نموده، که گفت: انصار به من گفتند: تا چه وقت رسول خدا ص در این شاخه‏های درخت خرما نماز می‏گزارد؟! بنابراین دینارهایی را برایش جمع نمودند، و آن را نزد پیامبر ص آورده به او گفتند: این مسجد را اصلاح می‏نماییم و تزیینش می‏کنیم، فرمود: «من از برادرم موسی ÷ روی گردانی ندارم، سایه بانی باشد چون سایه بان موسی». هیثمی (16/1) می‏گوید: در این عیسی بن سنان آمده، احمد و دیگران او را ضعیف دانسته‏اند، عجلی، ابن حبان و ابن خراش در روایتش وی را ثقه دانسته‏اند. و نزد بیهقی در الدلائل از وی روایت است که: انصار مالی را جمع نمود، آن را نزد پیامبر ص آورده گفتند: ای رسول خدا، با این مال مسجد را بنا نما، و تزیینش بده، تا چه وقت زیر این شاخه‏های درخت خرما نماز می‏گزاریم؟! رسول ص فرمود: «من از برادرم موسی روی گردانی ندارم، سایه بانی باشد چون سایه بان موسی»[[201]](#footnote-201). و بیهقی همچنان از حسن درباره چگونگی عریش یا سایه بان موسی ÷ روایت نموده، که گفت: «وقتی دستش را بلند می‏نمود به سقف سایه بان می‏رسید». و از ابن شهاب روایت است که: ستون‏های مسجد در زمان پیامبر خدا ص تنه‌هایی از درخت خرما بود، و سقفش شاخه‏های درخت خرما و برگ‏های خرما بود، و بر سقف گل زیادی وجود نداشت، و وقتی باران می‏شد، مسجد از گل پر می‏گردید، و به صورت سایه بانی بود[[202]](#footnote-202).

سجده پیامبر ص در آب و گل در مسجدش

در صحیح در [باب] لیله القدر آمده: «در خواب دیدم، که در آب و گل سجده می‏کنم، بنابراین کسی که با رسول خدا اعتکاف نموده بود برگردد»، بعد ما برگشتیم[[203]](#footnote-203) و در آسمان پاره‏ای ابر را هم نمی‏دیدیم، آن گاه ابری آمد و بارید تا این که از سقف مسجد جاری شد - و سقف آن از شاخه خرما بود - و برای نماز اقامت گفته شد، من رسول خدا ص را دیدم که در آب و گل سجده می‏نمود، تا جایی که اثر گل را در پیشانی‏اش دیدم[[204]](#footnote-204). این چنین در وفاء الوفاء (242/1) آمده است.

قبول نکردن پیامبر ص که مسجدش بر اساس معماری شام بنیان گذاشته شود

ابن زباله از خالدبن معدان روایت نموده است که گفت: پیامبر خدا ص نزد عبداللَّه بن رواحه و ابودرداء س بیرون رفت، در حالی که همراه آنان چوب نی بود ومسجد را به وسیله آن متر می‏نمودند، پرسید: «چه می‏کنید؟» گفتند: می‏خواهیم مسجد رسول خدا ص را بر اساس معماری شام بنیاد نهیم، و مخارج آن بر انصار تقسیم می‏شود، فرمود: «آن را به من بدهید»، آن گاه نی را از آنان گرفت، و به طرف درب رفت و آن را بیرون انداخت، و فرمود: «نه هرگز اینطور نیست، گیاهی، چوب‌هایی و سایه بانی چون سایه بان موسی باشد، این کار نزدیک‌تر از آن است»، گفته شد: سایه بان موسی چیست؟ پاسخ داد: «وقتی برمی خاست سرش به سقف می‏خورد»[[205]](#footnote-205). این چنین در وفاءالوفاء (241/1) آمده است.

توسعه مسجد نبوی در زمان عمر و عثمان ب

احمد از نافع روایت نموده است که: عمر س از استوانه تا مقصوره[[206]](#footnote-206) به مسجد افزود، و عمر گفت: اگر از رسول خدا ص نمی‏شنیدم که می‏گفت: «لازم است که بر مسجدمان بیفزاییم» نمی‏افزودم. و بخاری و ابوداود از نافع روایت نموده‏اند که، عبداللَّه - یعنی ابن عمر ب - به او خبر داد که: مسجد در زمان پیامبر خدا ص از خشت خام آماده شده بود، و سقفش شاخه‏های درخت خرما بود، و پایه‌هایش هم چوب‏های خرما بود، و ابوبکر س چیزی در آن نیفزود، عمر س بر آن افزود، و آن را بر همان بنیادش که در زمان رسول خدا ص بود با خشت و شاخه‏های خرما بنیاد گذاشت، و پایه‌هایش را هم از چوب ساخت، بعد از آن عثمان س آن را تغییر داد، و در آن توسعه و افزایش زیادی آورد، و دیوارهایش را با سنگ‏های منقوش و گچ تعمیر نمود، و پایه‌هایش را نیز از سنگ‏های منقوش درست نمود، و سقفش را از درخت ساج آماده ساخت[[207]](#footnote-207).

ابوداود همچنان - که بر آن سکوت اختیار نموده - از عطیه از ابن عمر روایت نموده است، که گفت: ستون‏های مسجد نبوی ص در زمان رسول خدا ص از تنه‏های درخت خرما بود، و بالایش از شاخه‏های درخت خرما سایه شده بود، بعد این‏ها در زمان خلافت ابوبکر س کهنه و پوسیده شد، و ابوبکر باز آن را از تنه‏های درخت خرما و شاخه‏های خرما تعمیر نمود، و باز این‏ها در زمان خلافت عثمان س پوسیده شدند، و او آن را با خشت پخته تعمیر نمود، که تاکنون ثابت است[[208]](#footnote-208).

و در صحیح مسلم از محمود بن لبید روایت است که: عثمان بن عفان خواست مسجد را بسازد، ولی مردم آن را نپسندیدند، و مناسب دیدند که آن را بر همان حالتش بگذارد، وی گفت: من از رسول خدا ص شنیدم که می‏گوید: «کسی که برای خدا مسجدی بسازد، خداوند برای وی در جنت مثل آن را بنا می‏کند»[[209]](#footnote-209).

و یحیی از مطلب بن عبداللَّه بن حنطب روایت نموده، که گفت: هنگامی که عثمان بن عفان در سال بیست و چهارم عهده دار خلافت گردید، مردم با او صحبت نمودند، تا مسجدشان را توسعه بدهد، و از تنگ بودن آن در روز جمعه به او شکایت بردند، حتی که آنان در میدان نماز می‏گزاردند، آن گاه عثمان در این مورد با اهل رأی و اصحاب رسول خدا ص مشورت نمود و آنان اتفاق نمودند، که آن را منهدم سازد و بر آن بیفزاید، وی نماز ظهر را برای مردم امامت نمود و بعد به منبر رفت و پس از حمد و ثنای خداوند گفت: ای مردم من می‏خواهم مسجد رسول خدا ص را منهدم سازم، و بر آن بیفزایم، و گواهی می‏دهم که از رسول خدا ص شنیدم که می‏گفت: «کسی که برای خداوند مسجدی بسازد، خداوند برایش خانه‏ای در جنت می‏سازد». در این امر من سلفی دارم و امامی دارم، که از من در این عمل سبقت نموده و قبل از من گذشته، عمربن خطاب، وی بر این افزوده بود و بنایش نموده بود، و من با اهل رأی اصحاب رسول خدا ص مشورت نمودم، و ایشان بر منهدم ساختن و بنا و توسعه آن اتفاق نمودند، و مردم آن را در آن روز نیکو پنداشتند و برایش دعا کردند، وی هنگامی که صبح نمود، کارگران را فراخواند و خودش نیز در آن شریک شد، وی مردی بود که همیشه روزه میگرفت، و از در شب نماز می‏گزارد، و از مسجد بیرون نمی‏رفت، و امر نمود تا گچ الک شده در بطن نخل آماده شود، ابتدای کار وی در ماه ربیع الاول سال بیست و نهم شروع گردید، و وقتی که مهتاب محرم سال سی‏ام داخل گردید از آن فارغ شد، به این صورت مدت کارش ده ماه بود. این چنین در وفاء الوفاء (356 355/1) آمده است.

خط کشیدن پیامبر ص برای قبیله جهینه در مدینه برای مسجد

طبرانی در الأوسط والکبیر از جابربن اسامه جهنی س روایت نموده است، که گفت: با رسول خدا ص و یارانش در بازار روبرو شدم و گفتم: رسول خدا ص کجا می‏خواهد برود؟ گفتند: می‏خواهد برای قومت خطی برای مسجد بکشد، می‏افزاید: آمدم که وی برای آنان مسجدی را خط کشیده، و در قبله آن چوبی را نصب نموده و آن را قبله قرار داده[[210]](#footnote-210). هیثمی (15/2) می‏گوید: در این معاویه بن عبداللَّه بن حبیب آمده، و کسی را نیافتم که سرگذشت وی را نوشته باشد. ابونعیم این را از جابربن اسامه جهنی همانند آن را روایت کرده است. چنانکه در الکنز (262/4) آمده است. و باوردی از اسامه جهنی همانند آن را روایت نموده است، چنانکه در الکنز (263/4) آمده است.

نامه عمر به امیران شهرها تا مسجد بنا نمایند

ابن عساکر از عثمان به عطاء روایت نموده است، که گفت: هنگامی که عمربن خطاب شهرها را فتح نمود، برای ابوموسی اشعری س که والی بصره بود نوشت، تا یک مسجد جامع بسازد، و یک مسجد هم برای قبایل بنا کند، و وقتی روز جمعه فرا رسید، به مسجد جامع بپیوندند، و در جمعه حاضر شوند، و برای سعدبن ابی وقاص س که والی کوفه بود مثل آن را نوشت، و برای عمروبن عاص س که والی مصر بود همانند آن را تحریر نمود، و برای امیران لشکرها نوشت که در قریه‏ها جای گزین نشوند و در شهرها سکونت اختیار نمایند، و در هر شهر یک مسجد بسازند، و قبایل مسجد نسازند، چنانکه اهل کوفه، بصره و اهل مصر ساخته‏اند[[211]](#footnote-211)، و مردم به امر عمر و سفارش وی متسمک بودند. این چنین در الکنز (259/4) آمده است.

تنظيف و پاك نمودن مساجد

امر پیامبر ص به بنای مساجد در خانه‏ها و پاک نمودن آن‏ها

احمد از عروه بن زبیر و او از بعضی اصحاب رسول خدا ص روایت نموده است، که گفت: رسول خدا ص به ما دستور می‏داد، تا در منزل‏هایمان مسجد بسازیم، و آن را خوب و نیکو آماده سازیم و پاکش نماییم[[212]](#footnote-212). هیثمی (11/2) می‏گوید: این را احمد روایت نموده است، و اسناد آن صحیح است. و نزد ابوداود، و ترمذی و ابن ماجه از عایشه ل روایت است که گفت: رسول خدا ص به بنای مساجد در منزل‏ها دستور داد، و امر نمود که پاک شوند و صاف نگه داشته شوند[[213]](#footnote-213). این چنین در المشکوه (ص61) آمده است.

پیامبر ص و دیدن زنی در جنت که مسجد را پاک می‏نمود، البته بعد از وفات آن زن

طبرانی از ابن عباس س روایت نموده است که: زنی بود آشغال را از مسجد جمع می‏کرد، وی وفات یافت و پیامبر ص از دفنش با خبر نشد، آن گاه پیامبر ص فرمود: «وقتی کسی از شما می‏میرد مرا خبر کنید»، و بر وی[[214]](#footnote-214) نماز خواند و گفت: «من وی را در جنت دیدم در حالی که وی اشغال را از مسجد بر می‏دارد»[[215]](#footnote-215). هیثمی (10/2) می‏گوید: این را طبرانی در الکبیر روایت نموده است، و در تراجم النساء گفته: زنی که خاشاک و آشغال را از مسجد رسول خدا ص دور می‏نمود، زنی بود کوتاه و سیاه، و بعد از این کلام اسنادی را از انس س ذکر نموده، و گفته:... و حدیث را متذکر شده، و رجال اسناد انس رجال صحیح‌اند، و در اسناد ابن عباس عبدالعزیزبن فائد آمده، که مجهول می‏باشد، و گفته شده: در آن فائد بن عمر آمده، و این قول اشتباه است.

عمر س و خوشبوی نمودن مسجد نبوی توسط دود مشک

ابویعلی از ابن عمر ل روایت نموده که: عمر س هر جمعه مسجد رسول خدا ص را توسط دود خوشبویی می‏نمود[[216]](#footnote-216). هیثمی (011/2) می‏گوید: در این عبداللَّه بن عمر العمری آمده، احمد و غیرش او را ثقه دانسته‏اند، و در حجت آوردن وی اختلاف شده است.

پياده رفتن به مسجدها

قصه انصاری که از خانه دورش به‌سوی مسجد شتاب می‏نمود

احمد، مسلم، دارمی، ابوعوانه، ابن خزیمه و ابن حبان از ابی بن کعب س روایت نموده‏اند که گفت: مردی بود، که خانه‏اش نسبت به همه از مسجد دورتر بود، ولی نماز جماعت را از دست نمی‏داد، به وی گفته شد: چرا خری نمی‏خری که در تاریکی و شدت گرما سوار شوی، گفت: دوست ندارم که منزلم در پهلوی مسجد باشد، من می‏خواهم که پیاده آمدنم به مسجد و برگشتنم به خانه‏ام برایم نوشته شود!! آن گاه رسول خدا ص فرمود: «خداوند آن را برایت جمع نموده است»[[217]](#footnote-217).

و نزد طیالسی، مسلم و ابن ماجه از وی روایت است که گفت: مردی بود از انصار، که خانه‏اش دورترین خانه در مدینه بود، و نماز را با پیامبر خدا ص از دست نمی‏داد، این حالتش مرا ناراحت کرد و به او گفتم: ای فلان، چرا خری نمی‏خری که تو را از گرما و جانوران زمین نگه دارد، گفت: به خدا سوگند، دوست ندارم که خانه‏ام به خانه محمد ص متصل باشد، این حرف وی برای من گران تمام شد، و نزد پیامبر خدا ص آمده و به او خبر دادم، وی او را طلب نمود، و آن شخص مثل گفته قبلی‏اش را به رسول خدا ص نیزگفت، و متذکر شد که وی در قبال آن خواهان اجر و پاداش است، آن گاه پیامبر ص به او گفت: «برای تو آنچه است که نیت پاداش آن را نموده‏ای»[[218]](#footnote-218).

این را همچنان ابوداود و حمیدی به معنای آن روایت کرده‏اند، و در روایت حمیدی آمده: «برای وی در هر قدمی که به‌سوی مسجد بر می‏دارد درجه‏ای است»[[219]](#footnote-219). این چنین در الکنز (244/4) آمده است.

نزدیک گام گذاردن پیامبر ص در رفتنش به‌سوی مسجد

طبرانی از زیدبن ثابت س روایت نموده است، که گفت: با پیامبر ص راه می‏رفتم، و می‏خواستیم به نماز برویم، وی گام‏ها را نزدیک می‏گذاشت، و فرمود: «ایا می‏دانید که چرا گام‏ها را نزدیک می‏گذارم؟» گفتم: خدا و پیامبرش داناتراند، گفت: «بنده تا وقتی در طلب نماز باشد، در نماز می‏باشد»[[220]](#footnote-220). هیثمی (32/2) می‏گوید: این را طبرانی در الکبیر روایت نموده، و در روایت دیگری نزد وی مده است: «این را به خاطری نمودم، تا گام هایم در طلب نماز افزون باشد»، و در آن ضحاک بن نبراس آمده، و ضعیف می‏باشد، و آن را موقوف برزید بن ثابت روایت نموده، و رجال آن رجال صحیح‌اند.

انس‏بن مالک س و نزدیک گذاشتن گام‏ها در سیر به‌سوی مسجد

طبرانی از الکبیر از ثابت روایت نموده است، که گفت: با انس بن مالک س در زاویه[[221]](#footnote-221) راه می‏رفتم، که ناگهان صدای اذان را شنید، بعد از آن گام‏ها را نزدیک گذاشت، تا این که داخل مسجد شدیم، بعد از آن گفت: ای ثابت می‏دانی، که چرا با تو چنین راه رفتم؟ گفتم: خدا و پیامبرش داناتراند، گفت: تا عدد گام‏ها در طلب نماز زیاد شود. هیثمی (32/2) می‏گوید: این را انس از زیدبن ثابت روایت نموده است، واللَّه اعلم، و در آن ضحاک بن نبراس آمده، که ضعیف می‏باشد.

شتاب ابن‏مسعود به‌سوی نماز

طبرانی در الکبیر از مردی از طیی‏ء از پدرش روایت نموده است که: ابن مسعود س به‌سوی مسجد بیرون رفت، و در حرکتش شتاب نمود، به او گفته شد: آیا این را در حالی انجام می‏دهی که خودت از آن نهی می‏کنی؟ گفت: هدفم دریافت لبه نماز بود: تکبیر اولی[[222]](#footnote-222). در این راوی است که وی نام برده نشده، چنانکه می‏بینی. و نزد وی همچنان از سلمه بن کهیل روایت است که: ابن مسعود به‌سوی نماز شتاب نمود، به او گفته شد [چرا؟] پاسخ داد: آیا مستحق‏ترین چیزی که به‌سوی آن شتاب کنید نماز نیست؟[[223]](#footnote-223). و سلمه از ابن مسعود نشنیده، چنانکه هیثمی (32/2) گفته.

نهی پیامبر ص از شتاب به‌سوی نماز

طبرانی در الأوسط از ابوقتاده س روایت نموده است، که گفت: در حالی که همراه پیامبر خدا ص نماز می‏گزاردیم، ناگهان غوغا و فریاد درهم و برهم مردانی را در عقبش شنید، هنگامی که نمازش را تمام نمود، پرسید: «شما را چه شده است؟» گفتند: به‌سوی نماز شتاب نمودیم، فرمود: «اینطور مکنید، هر یک از شما آنچه را بخواند که درک نموده، و آنچه را از نزدش فوت شده قضایی بیاورد»[[224]](#footnote-224). و رجال آن رجال صحیح‌اند، و این حدیث به این لفظ متفق علیه است: «آنچه از شما فوت شده، آن را تمام نمایید»، چنانکه هیثمی (31/2) گفته است.

مساجد چرا بنا شده‏اند و در آن چه مى‏كردند

انکار اصحاب بر اعرابیی که در مسجد بول نمود و موقف پیامبر ص در مقابلش

مسلم (138/1) - لفظ هم از وی است - و طحاوی (8/1) از انس س روایت نموده‏اند که گفت: در حالی که ما در مسجد با رسول خدا ص بودیم، ناگهان بادیه نشینی آمد، و در مسجد مشغول بول کردن شد، اصحاب رسول خدا ص گفتند: باز ایست، باز ایست، می‏گوید: پیامبر خدا ص فرمود: «بولش را قطع نکنید، بگذاریدش»، بنابراین وی را ترک نمودند، تا این که بول نمود، بعد از آن رسول خدا ص وی را طلب نموده گفت: «این مسجدها برای چیزی از این بول و ادرار سزاوار نیست، این‏ها فقط برای ذکر خدا، نماز و قرائت قرآن‏اند» - یا چنان که رسول خدا ص گفت:، می‏گوید: و مردی را از قوم امر نمود، و او دلوی از آب را آورد و بر آن ریخت[[225]](#footnote-225).

قصه پیامبر ص با آنانی که نشستند و در مسجد ذکر خداوند را می‏نمودند

مسلم از ابوسعید خدری س روایت نموده است، که گفت: معاویه س به‌سوی حلقه‏ای در مسجد بیرون رفت و گفت: چه شما را نشانیده است؟ گفتند: نشسته‏ایم خداوند را یاد می‏کنیم، گفت: شما را به خدا سوگند، آیا شما فقط به خاطر ذکر نشسته‏اید! گفتند: بلی فقط به خاطر ذکر نشسته‏ایم، گفت: من شما را به سبب تهمتی سوگند ندادم، هیچ کس نزد رسول خدا ص منزلت مرا نداشت، که از من کمتر از وی حدیث روایت کند[[226]](#footnote-226)، رسول خدا ص بر حلقه‏ای از یارانش وارد شد و گفت: «چه شما را نشانیده است؟» گفتند: نشسته‏ایم، خداوند را یاد می‏کنیم، و او را بر هدایت‌مان به اسلام و احسان و منتش بر ما می‏ستاییم، گفت: «شما را به خدا سوگند می‏دهم، که شما فقط به خاطر ذکر نشسته‏اید؟» گفتند: به خدا سوگند، که فقط به خاطر ذکر نشسته‏ایم، فرمود: «من شما را به سب هیچ تهمتی بر شما سوگند ندادم، ولی جبریل نزدم آمد و به من خبر داد، که خداوند به شما بر ملائک افتخار می‏کند»[[227]](#footnote-227). این چنین در ریاض الصالحین (ص516) آمده، و این را هم چنین ترمذی و نسائی، چنانکه در جمع الفوائد (129/2) آمده، روایت کرده‏اند.

قصه پیامبر ص با سه تن و نشستنش نزد اصحاب قرآن

بخاری و مسلم از ابوواقد حارث بن عوف س روایت نموده‏اند که: رسول خدا ص در حالی که در مسجد نشسته بود، و مردم همراهش بودند، ناگهان سه تن پیش آمدند، دو تن از آنان به‌سوی پیامبر ص آمد، و یکی‌شان رفت، آن دو نزد پیامبر ص ایستادند، بعد یکی از آنان جایی را در حلقه دید و در آن نشست، و دومی در عقب آنان نشست، و سمی برگشت و رفت، هنگامی که رسول خدا ص فارغ گردید، گفت: «آیا شما را از این سه تن خبر ندهم؟ یکی از آنان به‌سوی خدا روی آورد و خداوند جایش داد، و دیگری حیا نمود و خداوند نیز از وی حیا کرد، و دیگرشان اعراض نمود، خداوند از وی اعراض کرد»[[228]](#footnote-228). این چنین در ریاض الصالحین (ص515) آمده است. و این را همچنان مالک و ترمذی، چنانکه در جمع الفوائد (21/1) آمده، روایت کرده‏اند. و ابن منده، از ابوالقمراء س روایت نموده، که گفت: ما در مسجد رسول خدا ص حلقه‌هایی بودیم و صحبت می‏نمودیم، که ناگهان رسول خدا ص از یکی از حجره‌هایش نزد ما بیرون آمدند، و به‌سوی حلقه‏ها نظر نمود، و بعد از آن نزد اصحاب قرآن نشست و گفت: «به این مجلس مأمور شده‏ام». این چنین در الاصابه (160/4) آمده است. و این را ابن عبدالبر در الاستیعاب (164/4) روایت نموده است. این را هم چنین ابوعمروالدانی در طبقات القراء، چنانکه در الکنز (219/1) آمده، روایت کرده است.

قول علی س درباره خوانندگان قرآن

طبرانی از الأوسط از کلیب بن شهاب روایت شده است، که گفت: علی بن ابی طالب س از کسانی که در مسجد قرآن را می‏خواندند و تعلیمش می‏دادند، آواز و غوغایی را شنید و گفت: خوشی باد به این‏ها!! اینان محبوب‏ترین مردمان نزد رسول خدا ص بودند. این چنین در المجمع (166/7) آمده است. و ابن منیع این را همانند آن، چنان که در الکنز (218/1) آمده، روایت کرده است. و نزد بزار، چنانکه در المجمع (162/7) آمده، از کلیب همچنان روایت است که گفت: علی س در مسجد بود - گمان می‏کنم که گفت: مسجد کوفه -، آن گاه صدای شدیدی را شنید و گفت: اینان کیستند؟ پاسخ داد: قومی‌اند، که قرآن می‏خوانند یا قرآن می‏آموزند، گفت: اینان محبوب‏ترین مردم نزد رسول خدا ص بودند. هیثمی (166/7) می‏گوید: و در اسناد طبرانی حفص بن سلیمان غاضری آمده، و متروک می‏باشد، و احمد او را در روایتی ثقه دانسته و در غیر آن ضعیفش دانسته، و در اسناد بزار اسحاق بن ابراهیم ثقفی آمده، که ضعیف می‏باشد.

قصه ابوهریره س با اهل بازار

طبرانی از الأوسط به اسناد حسن از ابوهریره س روایت نموده که: وی بر بازار مدینه عبور نمود، و در آن ایستاد و گفت: ای اهل بازار، چقدر عاجز هستند؟ گفتند: چرا ای ابوهریره؟ پاسخ داد: میراث رسول خدا ص تقسیم می‏شودو شما اینجا هستید!! آیا نمی‏روید که سهم‌تان را از آن بگیرید؟ گفتند: در کجاست؟ فرمود: در مسجد، آن گاه به سرعت بیرون رفتند، و ابوهریره برای‌شان ایستاد تا این که برگشتند، آن گاه به آنان گفت: شما را چه شده؟ گفتند: ای ابوهریره به مسجد رفتیم و در آن داخل شدیم، ولی در آن چیزی را ندیدیم که تقسیم شود!! ابوهریره به آنان گفت: داخل شدیم، ولی در آن چیزی را ندیدیم که تقسیم شود!! ابوهریره به آنان گفت: در مسجد هیچکسی را ندیدید؟ گفتند: بلی، قومی را دیدیم که نماز می‏گزاردند، و قومی را دیدیم که قرآن می‏خواند، و قومی را دیدیم که حلال و حرام را یاد می‏نمود، ابوهریره به‏آنان گفت: وای بر شما!! همان میراث محمد ص است[[229]](#footnote-229). این چنین در الترغیب (66/1) آمده است.

ستایش عمر س از اهل مجالس در مساجد

مروزی و ابن ابی شیبه از ابن معاویه کندی روایت نموده‏اند، که گفت: از شام[[230]](#footnote-230) نزد عمر س آمدم، وی از من در مورد مردم پرسید و گفت: ممکن است مردی چون شتر گریزی داخل مسجد شود، اگر مجلس قومش را دید و کسانی را دید که ایشان را می‏شناسد، نزد‌شان بنشیند، گفتم: نخیر، آنجا مجلس‏های مختلف است، می‏نشینند و خیر را می‏آموزند و یادش می‏کنند، گفت: تا وقتی همینطور باشید، به خیر و سلامتی می‏باشید. این چنین در الکنز (229/5) آمده است.

حرکت پیامبر ص از مسجد با یارانش به‌سوی یهود

بخاری، مسلم و ابوداود از ابوهریره س روایت نموده‏اند که گفت: در حالی که ما روزی در مسجد قرار داشتیم، پیامبر ص بیرون شد و گفت: «به‌سوی یهود حرکت کنید»، بعداً پیامبر ص فرمود: «اسلام بیاورید، سلامت می‏مانید»، گفتند: ابلاغ نمودی، گفت: «همان را می‏خواهم، اسلام بیاورید، سلامت می‏مانید»، گفتند: ابلاغ نمودی، فرمود:«همان را می‏خواهم»، باز آن را برای سومین باز گفت: بعد از آن فرمود: «بدانید که زمین از خدا و رسول وی است، و من می‏خواهم شما را از این زمین بیرون کنم، و کسی که از شما در مالش چیزی می‏یابد باید آن را بفروشد[[231]](#footnote-231)، وگرنه بدانید که زمین از خدا و پیامبرش است»[[232]](#footnote-232). این چنین در جمع الفوائد (44/2) آمده است.

پیامبر ص و گذاشتن سعدبن معاذ در مسجد هنگامی که در روز خندق مجروح گردید

بخاری و مسلم از عایشه ل روایت نموده‏اند که گفت: سعد س در روز خندق مجروح گردید، وی را مردی از قریش که به او حبان بن عرقه گفته می‏شد، به تیر زد، و تیر وی در شاهرگ[[233]](#footnote-233) او اصابت نموده بود پیامبر ص برای او خیمه در مسجد برپا نمودم تا او را از نزدیک عیادت کند. هنگامی که از خندق برگشت سلاح را گذاشت و غسل نمود، آنگاه جبرئیل در حالی نزدش آمد که از سرش غبار می‏ریخت وی گفت سلاح را گذاشتی، به خدا سوگند من آن را نگذاشته‏ام و به‌سوی آنان بر. فرمود به کدام سو؟ وی به‌سوی بنی قریظه اشاره نمود. آن گاه پیامبر نزد آنان رفت و آنان تابع حکم پیامبر شدند: پیامبر داوری را در بین آنان به سعد محول گردانید. سعد گفت من درباره آنان چنین حکم می‏کنم که جنگ جویان آنان کشته شوند و زنان و اولادشان کنیز و برده گرفته شوند، و اموال‌شان تقسیم گردد، هشام می‏گوید: پدرم برایم از عایشه ل خبر داد که سعد گفت: بار خدایا، تو می‏دانی که جهاد علیه هیچکسی در راه تو برایم محبوب‏تر، از جهاد علیه قومی که پیامبرت را تکذیب و اخراج نموده‏اند نیست. بار خدایا، من گمان می‏کنم که تو جنگ را در میان ما و ایشان تمام نموده‏ای، و اگر از جنگ قریش چیزی باقی مانده باشد، مرا برای آنان باقی بگذار تا با ایشان در راه تو جهاد کنم، و اگر جنگ را تمام نموده باشی، این زخم را بترکان و مرگم را در آن بگردان، آن گاه وسط زخمش ترکید -، و در مسجد آنان خیمه‏ای بود از بنی غفار - ناگهان دیدند که به طرف‌شان خون در جریان است، آنان گفتند: ای اهل خیمه، این چیست که از طرف شما به‌سوی ما می‏آید؟ ناگهان دیده شد که خون از زخم سعد در جریان است، و او بر اثر آن درگذشت[[234]](#footnote-234). این چنین در جمع الفوائد (52/2) آمده است.

خواب اهل صفه و ابوذر و بعضی اصحاب در مسجد

ابن سعد در الطبقات (20/2) از یزید بن عبداللَّه بن قسیط روایت نموده است، که گفت: اصحاب صفه گروهی از یاران رسول خدا ص بودند که منزلی برای خود نداشتند، و در عهد رسول خدا ص در مسجد می‏خوابیدند و در سایه آن زندگی می‏کردند، و غیر آن مأوایی نداشتند، و رسول خدا ص آنان را وقتی که نان شب فرا می‏رسید دعوت می‏نمود، و ایشان را بر اصحاب خود تقسیم می‏کرد، و گروهی از آنان با رسول خدا ص نان شب را صرف می‏نمودند، تا اینکه خداوند غنا و فراخی آورد. و احمد از اسماء - یعنی دختر یزید[[235]](#footnote-235) - روایت نموده که: ابوذر غفاری س خدمت پیامبر خدا ص را می‏نمود، و وقتی که از خدمت وی فارغ می‏شد، به مسجد می‏رفت، و همان مسجد خانه‏اش بود که در آن تکیه می‏داد، روزی رسول خدا ص داخل گردید، و ابوذر را بر زمین در مسجد افتاده یافت، آن گاه رسول خدا ص پاهای وی را تکان داد، تا اینکه نشست، و پیامبر خدا ص به او گفت: «آیا تو را در خواب نمی‏بینم؟» ابوذر گفت: ای رسول خدا پس در کجا بخوابم؟ و آیا من خانه‏ای غیر این دارم؟ و حدیث را در امر خلافت متذکر شده[[236]](#footnote-236). هیثمی (22/2) می‏گوید: این را احمد روایت نموده، و طبرانی بعضی آن را در الکبیر روایت کرده است، و در آن شهر بن حوشب آمده، و درباره وی کلام است، و ثقه نیز دانسته شده. و نزد طبرانی در الأوسط از ابوذر روایت است که: وی خدمت پیامبر ص را می‏نمود، و وقتی از خدمتش فارغ می‏شد، به مسجد آمده در آن می‏خوابید. در این روایت نیز شهر آمده، چنانکه هیثمی گفته است، و قصه‏های ابوذر و غیر وی از اصحاب در بخش خواب در مسجد در مهمانی مهمانان گذشت.

و بیهقی و ابن عساکر از حسن روایت نموده‏اند که: وی در مورد خواب چاشت در مسجد پرسیده شد، پاسخ داد: عثمان بن عفان س را وقتی که خلیفه بود، دیدم که در وقت چاشت در مسجد می‏خوابید. این چنین در الکنز (261/4) آمده است. و ابن ابی شیبه از ابن عمر ب روایت نموده، که گفت: ما در حالی که جوان بودیم در زمان رسول خدا ص در مسجد می‏خوابیدیم. و نزد وی هم چنین از ابن عمر س روایت است که: ما نماز جماعت را می‏خواندیم و باز بر می‏گشتیم و در وقت چاشت می‏خوابیدیم. این چنین در الکنز (261/4) آمده است. و ابن سعد (294/3) از زهری روایت نموده، که گفت: عمربن خطاب س فرمود: وقتی که یکی از شما در مسجد طولانی نشست، ایرادی ندارد که پهلویش را بر زمین بگذارد، چون این پسندیده است تا او در نشستنش خسته نشود. و عبدالرزاق از خلید ابواسحاق روایت نموده، که گفت: ابن عباس ب را از خواب در مسجد پرسیدم، گفت: اگر برای نماز و طواف بخوابی اشکالی ندارد. این چنین در الکنز (261/4) آمده است.

پناه بردن پیامبر ص به مسجد در وقت شدت باد و کسوف

ابن ابی الدنیا از جابر س روایت نموده که: رسول خدا ص وقتی شبی دارای باد شدید می‏بود، پناه گاهش مسجد بود، تا اینکه باد آرام می‏شد، و وقتی در آسمان چیزی از کسوف آفتاب یا مهتاب رخ می‏داد، پناه بردن وی به محل نماز بود. این چنین در الکنز (289/4) آمده، و گفته: سند آن حسن است. و ابونعیم در الحلیه (312/3) از عطاء روایت نموده که: یعلی بن امیه س که از اصحاب بود، ساعتی در مسجد می‏نشست و بدان نیت اعتکاف می‏نمود.

پیامبر ص و جابجا کردن وفد ثقیف در مسجد

طبرانی در الکبیر از عطیه بن سفیان بن عبداللَّه س روایت نموده است که گفت: وفد ثقیف در رمضان نزد رسول خدا ص آمد، و او برای ایشان قبه‏ای در مسجد برپا داشت، هنگامی که اسلام آوردند، همراه وی روزه گرفتند. هیثمی (28/2) می‏گوید: در این محمد بن اسحاق آمده، وی مدلس است، و این را به صورت عنعنه روایت کرده است. و نزد احمد از عثمان بن ابی عاص س روایت است که: وفد ثقیف نزد پیامبر خدا ص آمد، و او ایشان را در مسجد جای داد، تا در قلب‏هایشان نرمش و رقّت پیدا گردد[[237]](#footnote-237). و حدیث را، چنانکه در داستان اسلام آوردن ثقیف در باب دعوت به‌سوی خدا و پیامبرش، گذشت، متذکر شده است.

اعمال پیامبر ص و اصحابش در مسجد به غیر از عبادت و ذکر

طبرانی در الکبیر از عبداللَّه بن زبیر ب روایت نموده است، که گفت: با رسول خدا ص روزی در حالی که در مسجد بودیم گوشت بریان خوردم، پس نماز برپا شد، و همینقدر دست‏هایمان را در سنگریزه‏ها پاک نمودیم. هیثمی (21/2) می‏گوید: در این ابن لهیعه آمده، و درباره‏اش سخن است. و نزد احمد از ابن عمر س روایت است که: برای پیامبر ص شربت خرما در مسجد فضیخ آورده شد، و او آن را نوشید، و آن به این سبب [مسجد فضیخ] [[238]](#footnote-238) نامیده شد[[239]](#footnote-239).

و نزد ابویعلی از وی روایت است که برای پیامبر ص کوزه‏ای از شربت خرمای نارسیده آورده شد، و او در مسجد فضیح قرار داشت و آن را نوشید، و به این سبب آن مسجد فضیخ نامیده شد. هیثمی می‏گوید: در این عبداللَّه بن نافع آمده، که بخاری، ابوحاتم و نسائی ضعیفش دانسته‏اند، و ابن معین گفته: حدیثش نوشته می‏شود.

و قصه‏های تقسیم طعام و مال در باب انفاق اموال گذشت و قصه بیعت عثمان س در مسجد در باب بیعت، بیعت ابوبکر س در مسجد در باب اجتماع کلمه، قصه دعوت ضمام س و اسلامش در مسجد، قصه اسلام کعب بن زهیر، س و سروردن قصیده معروفش در مسجد در باب دعوت به‌سوی خداوند و پیامبرش، نشستن اصحاب شوری برای مشورت در مسجد در باب اجتماع کلمه، نشستن اصحاب همراه رسول خدا ص در صبحگاهان در مسجد در باب انفاق مال، نشستن عمر س در مسجد برای ضرورت مردم بعد از نمازها در خوف بر گسترش دنیا و گریه ابوبکر و اصحاب بر فراق پیامبر ص در باب چنگ زدن و متعلق بودن به دوستی خدا و دوستی پیامبرش همه در ماقبل گذشتند.

چيزهايى را كه پيامبر ص و يارانش در مسجدها بد مى‏بردند

پیامبر ص و بد دانستن احتباء[[240]](#footnote-240) در مسجد

احمد از مولای ابوسعید خدری س روایت نموده، که گفت: در حالی که من با ابوسعید بودم و او با رسول خدا ص بود، ناگهان داخل مسجد شدیم، و متوجه شدیم که مردی در وسط مسجد بر سرین نشسته و هر دو زانوهایش را به سینه‏اش چسبانیده و انگشتان دست‌هایش را یکی در دیگری داخل نموده است، آن گاه رسول خدا ص به‌سوی وی اشاره نمود، ولی آن مرد به اشاره رسول خدا ص پی نبرد، و به‌سوی ابوسعید نگاه کرد و گفت: «اگر یکی از شما در مسجد بود، انگشتان خود را در دیگرش داخل نکند، چون داخل نمودن انگشتان در یکدیگر از شیطان است، و هر یکی از شما تا وقتی در مسجد باشد، در نماز می‏باشد، تا اینکه از آن خارج شود»[[241]](#footnote-241). هیثمی (25/2) می‏گوید: اسناد آن حسن است.

بد دانستن پیامبر ص از داخل شدن کسی در مسجد که سیر یا پیاز خورده باشد

طبرانی از ابوبکر صدیق س روایت نموده است، که گفت: هنگامی که رسول خدا ص خیبر را فتح نمود، مردم در طلب سیر افتادند و به خوردن آن شروع نمودند، پیامبر خدا ص فرمود: «کسی که از این سبزی بدبود خورده باشد به مسجد ما نزدیک نشود»[[242]](#footnote-242). هیثمی (17/2) می‏گوید: این را طبرانی در الأوسط از روایت ابوالقاسم مولای ابوبکر روایت کرده است، و کسی را نیافتم که وی را ذکر نموده باشد، و بقیه رجال آن، ثقه دانسته شده‏اند. مسلم، نسائی و ابن ماجه از عمربن خطاب س روایت نموده‏اند که: عمر روز جمعه (برای مردم) سخنرانی می‏نمود، و در سخنرانی‏اش گفت: بعد از این، شما ای مردم، دو سبزی را می‏خورید، که هر دو را بدبو می‏پندارم: پیاز و سیر، من رسول خدا ص را دیدم، که وقتی بوی آن دو را از مردی استشمام می‏نمود، امر می‏نمود و آن مرد به بقیع بیرون کرده می‏شد، کسی که آن دو را می‏خورد باید با پختن بوی‌شان را از بین ببرد[[243]](#footnote-243). این چنین در الترغیب (188/1) آمده است.

پیامبر ص و بد دانستن بلغم انداختن در مسجد

بخاری و مسلم و ابوداود - لفظ از ابوداود است - از ابن عمر ب روایت نموده‏اند که گفت: در حالی که رسول خدا ص روزی سخنرانی می‏کرد، ناگهان بلغمی[[244]](#footnote-244) را در قبله مسجد دید، آن گاه بر مردم خشمگین شد و آن را خراشید، می‏افزاید: و می‏پندارمش که گفت: و زعفرانی را خواست و آن را بدان مالید، و گفت: «وقتی که یکی از شما نماز می‏گزارد، خداوند در پیش رویش می‏باشد، بنابراین در پیش رویش تف نیندازید»[[245]](#footnote-245). و نزد ابن خزیمه در صحیحش از حدیث ابوسعید روایت است که: بعد از آن با خشم به طرف مردم روی گردانیده گفت: «آیا یکی از شما دوست دارد، که مردی همراهش روبرو شود و بر رویش تف نماید؟ هر یکی از شما وقتی به نماز بر می‏خیزد، با پروردگارش روبرو می‏شود و ملک هم از طرف راستش است، بنابراین به طرف پیش رویش و طرف راستش تف ننماید»[[246]](#footnote-246). این چنین در الترغیب (163/1) آمده است. و عبدالرزاق از ابوهریره س روایت نموده، که گفت: مسجد از بلغم و آب بینی منقبض می‏شود، چنانکه پاره گوشت یا پوست در آتش منقبض می‏گردد[[247]](#footnote-247). این چنین در الکنز (260/4) آمده است.

بد دانستن پیامبر ص و اصحابش از برهنه نمودن شمشیر در مسجد

بغوی، ابن سکن، طبرانی و غیر ایشان از جابر روایت نموده‏اند که: بنه جهنی س به اوخبر داد که رسول خدا ص قومی را دید - و در لفظی آمده: بر قومی عبور نمود - که در مسجد حضور داشتند و شمشیر برهنه‏ای را در میان هم دست به دست می‏گردانیدند، آن گاه فرمود: «خداوند کسی را که این عمل را بکند لعنت نماید، آیا از این نهی ننموده‏ام - و در لفظی آمده: آیا شما را نهی ننموده‏ام -؟ وقتی که یکی از شما شمشیر را از نیام بیرون آورد، و وقتی خواست آن را به رفیقش بدهد، باید آن را داخل نیام نماید و بعد آن را به او بدهد»[[248]](#footnote-248). این چنین در الکنز (262/4) آمده است.

و عبدالرزاق از سلیمان بن موسی روایت نموده، که گفت: جابربن عبداللَّه ب از برهنه نمودن شمشیر در مسجد پرسیده شد، گفت: ما این را بد می‏دانستیم، مردی تیرها را در مسجد صدقه می‏داد، پیامبر ص دستور داد، که با آن‏ها در مسجد در صورتی عبور نماید، که پیکان‏هایشان را محکم گرفته باشد[[249]](#footnote-249).

این چنین در الکنز (263/4) آمده است. و طبرانی در الأوسط از محمدبن عبیداللَّه روایت نموده، که گفت: در مسجد نزد ابوسعید خدری س بودیم، آن گاه مردی تیری را واژگون نمود، ابوسعید گفت: آیا این نمی‏دانست که رسول خدا ص از واژگون نمودن و دور گرداندن سلاح در مسجد نهی نموده است. هیثمی (26/2) می‏گوید: در این ابوالبلاد آمده، و ابو حاتم وی را ضعیف دانسته است.

کراهیت و بد دانستن پیامبر ص و یارانش از تلاش و طلب گمشده در مسجد

مسلم، نسائی و ابن ماجه از بریده س روایت نموده‏اند که: مردی در مسجد گمشده‏اش را طلب نمود، و گفت: کی به‌سوی شتر سرخ فرا می‏خواند؟[[250]](#footnote-250) رسول خدا ص فرمود: «آن را نیابی، مسجدها برای آن ساخته شده‏اند، که برای آن اساس گذاری گردیده‏اند»[[251]](#footnote-251). این چنین در الترغیب (167/1) آمده است. و طبرانی در الکبیر از ابن سیرین یا غیر وی روایت نموده، که گفت: ابن مسعود س مردی را شنید که گمشده‏اش را در مسجد طلب می‏کند، پس وی را خاموش گردانید و سرزنشش نمود، و گفت: ما از این باز داشته شده‏ایم. و ابن سیرین از ابن مسعود نشنیده است. این چنین در الترغیب (167/1) آمده است. و عبدالرزاق از ابن سیرین روایت نموده، که گفت: ابی بن کعب س مردی را شنید که گم شده‏اش را در مسجد طلب می‏نماید، آن گاه بر وی خشمگین شد، آن مرد گفت: ای ابوالمنذر تو بددهان نبودی، پاسخ داد: ما به این مأمور شده‏ایم. این چنین در الکنز (260/4) آمده است.

عمر س و بد دانستن بلند نمودن صدای آواز و فریاد و بلند خواندن شعر در مسجد

بخاری و بیهقی از سائب بن یزید روایت نموده‏اند که گفت: در مسجد خواب بودم، و مردی با سنگریزه مرا زد، ناگهان متوجه شدم که عمربن خطاب س است، گفت: برو و این دو مرد را نزدم بیاور و آن دو را نزدش آوردم، گفت: شما کی هستید؟ پاسخ دادند: از اهل طائف، گفت: اگر از اهل این شهر می‏بودید، سخت تنبیه‌تان می‏کردم!! صداهایتان را در مسجد رسول خدا ص بلند می‏کنید؟[[252]](#footnote-252).

و نزد ابراهیم بن سعد در نسخه‏اش و ابن المبارک از سعیدبن ابراهیم از پدرش روایت است که گفت: عمربن خطاب صدای مردی را در مسجد شنید و گفت: آیا می‏دانی که تو در کجا هستی؟ آیا می‏دانی که تو در کجا هستی؟ و آن صدا را بد دید. این چنین در الکنز (260 -259/4) آمده است. عبدالرزاق، ابن ابی شیبه و بیهقی از ابن عمر س روایت نموده‏اند که: وقتی عمر به مسجد می‏رفت، در مسجد صدا می‏نمود: زنهار که آواز و فریاد برپا کنید! و در لفظی آمده: با صدای بلندش فریاد می‏نمود: از لغو در مسجد اجتناب کنید. و نزد عبدالرزاق و ابن ابی شیبه از وی روایت است که: عمر س از آواز و فریاد کشیدن در مسجد نهی نموده، و گفته بود: در این مسجد ما، صداها بلند نمی‏شوند. این چنین در الکنز (259/4) آمده است. و مالک و بیهقی از سالم روایت نموده‏اند که: عمربن الخطاب در پهلوی مسجد صحنی ساخت، و آن را بطیحاء نام گذاشت، و می‏گفت: کسی که می‏خواهد آواز و فریاد برپا کند، یا شعر بخواند و یا صدایی را بلند کند، باید به این صحن برود. این چنین در الکنز (259/4) آمده است. و عبدالرزاق از طارق بن شهاب روایت نموده، که گفت: مردی به خاطر کاری نزد عمربن خطاب آورده شد، وی فرمود: از مسجد بیرونش کنید و بعد بزنیدش. این چنین در الکنز (260/4) آمده است.

ابن مسعود س و بد دانستن پشت گردانیدن به قبله مسجد

طبرانی در الکبیر از ابن مسعو د س روایت نموده که: وی قومی را دید که پشت‏هایشان را، در میان اذان فجر و اقامت، به قبله مسجد گردانیده‏اند، گفت: در میان ملائک و نمازشان حائل نشوید. هیثمی (23/2) می‏گوید: رجال آن ثقه دانسته شده‏اند.

حابس طائی و بد دانستن نماز گزاردن در قسمت مقدم مسجد در وقت سحر

احمد و طبرانی در الکبیر از عبداللَّه بن عامر الهانی روایت نموده‏اند که گفت: حابس بن سعد طائی س در وقت سحر داخل مسجد گردید - وی پیامبر ص را درک نموده بود - و مردم را دید که در قسمت مقدم مسجد نماز می‏گزارند، گفت: ریاکارانند، سوگند به پروردگار کعبه، بترسانید‌شان، کسی که ایشان را بترساند، به درستی که خدا و پیامبرش را اطاعت نموده است، آن گاه مردم سوی آنان آمدند و اخراج‌شان نمودند، آن گاه وی فرمود: ملائک در وقت سحر در پیش مسجد نماز می‏گزارند[[253]](#footnote-253). هیثمی (16/2) می‏گوید: در این عبداللَّه بن عامر الهانی آمده، کسی را نیافتم که وی را ذکر نموده باشد، و این را همچنان ابن عساکر و ابونعیم، چنانکه در الکنز (262/4) آمده، روایت نموده‏اند، و ابن سعد (431/7) نیز مثل این را روایت کرده است.

ابن مسعود و بد دانستن نماز در عقب هر ستون در مسجد

طبرانی از مره همدانی روایت نموده، که گفت: با خود گفتم، که در عقب هر ستون مسجد کوفه دو رکعت نماز بگزارم، در حالی که نماز می‏خواندم، متوجه ابن مسعود س در مسجد شدم، و نزدش آمدم تا وی را از امر خود خبر بدهم، فردی از من سبقت نمود، و او را از آنچه من می‏نمودم خبر داد، ابن مسعود گفت: اگر بداند، که خداوند جل و عز نزد نزدیک‏ترین ستون هست، از آن تا اینکه نمازش را تمام نکند پیش نمی‏رود. هیثمی (16/2) می‏گوید: در این عطاء بن سائب آمده، که مختلط شده بود.

اهتمام و توجه پيامبر ص و اصحابش به اذان

پیامبر ص و نپذیرفتن ناقوس و بوق جهت اعلام برای نماز قبل از رهنمون شدن به اذان

ابوداود از ابوعمیر بن انس از یکی از عموهایش از انصار روایت نموده، که گفت: پیامبر ص به نماز اهتمام و توجه نمود، و فکر می‏کرد که چگونه مردم را برای آن جمع نماید، به او گفته شد: پرچمی را در وقت حاضر شدن نماز نصب کن، وقت آن را ببینند همدیگر را خبر می‏نمایند، ولی این خوشش نیامد، می‏افزاید: برایش بوق - زیاد می‏گوید: بوق یهود - یاد شد، آن هم خوشش نیامد، و گفت: «آن از کار یهود است»، می‏گوید: برایش ناقوس یاد شد، فرمود: «آن از امرنصاری است»، در این موقع عبداللَّه بن زید س در حالی برگشت، که بر اثر اندوه رسول خدا ص اندوهگین و پریشان بود، و اذان در خوابش به وی نشان داده شد[[254]](#footnote-254)... و حدیث را متذکر شده.

و ابوالشیخ از عبداللَّه بن زید روایت نموده، که گفت: رسول خدا ص در مورد خبر نمودن به نماز توجه و فکر نمود، و هنگامی وقت نماز فرا می‏رسید، مردی بلند کره می‏شد، و با دستش اشاره می‏نمود، به این صورت کسی که وی را می‏دید می‏آمد، و کسی که وی را نمی‏دید نماز خبر نمی‏شد، در این مورد خیلی‏ها اندوهگین و فکرمند شدند، آن گاه بعضی از مردم به او گفتند: ای رسول خدا، ای کاش به ناقوس امر کنی! پیامبر خدا ص فرمود: «فعل نصاری؟ نخیر»، گفتند: ای کاش به بوق امر کنی و در آن دمیده شود، گفت: «فعل یهود؟ نخیر»، بعد به خانواده‏ام برگشتم، و نظر به آنچه از توجه و اندوه رسول خدا ص در آن حالتش دیده بودم، اندوهگین و پریشان بودم، تا اینکه در ساعت‏های قبل از فجر شب به خواب کوتاه و سبکی فرو رفتم، و مردی را دیدم که دو جامه سبز بر تن دارد، و من در میان خواب و بیداری قرار داشتم، آنگاه در سطح مسجد ایستاد و دو انگشتش را در گوش‌هایش فرو کرد و صدا نمود.

و نزد وی همچنان از انس س روایت است که گفت: وقتی نماز در زمان رسول خداص حاضر می‏شد، مردی در راه به شتاب می‏رفت و صدا می‏نمود: «الصلاة، الصلاة»، و این بر مردم گران تمام شد و گفتند: ای کاش ناقوس بگیریم... و حدیث را متذکر شده. چنانکه در الکنز (265 263/4) آمده است.

صدا نمودن: الصلاه جامعه در زمان رسول خدا ص قبل از رهنمون شدن به اذان

ابن سعد (246/1) از نافع بن جبیرو عروه و زیدبن اسلام و سعیدبن مسیب روایت نموده، که گفت: در زمان پیامبر ص قبل از این که به اذان مأمور شود، منادی پیامبرص برای مردم صدا می‏نمود: «الصلاة جامعه»، «نماز جماعت در حال قیام است»، و مردم جمع می‏شدند، و هگامی که قبله به‌سوی کعبه گردید، به اذان امر شد، و مسأله اذان رسول خدا ص را فکرمند و پریشان ساخته بود، و آنان چیزهایی را به او می‏گفتند، که به وسیله مردم را به نماز جمع نمایند، برخی از آنان گفتند: بوق، و برخی دیگر گفتند: ناقوس... و حدیث را متذکر شده، در آخر آن آمده: گفتند: و بهاذان اجازه داد، و برای امری که پیش می‏آمد همان روش قبلی برای مردم باقی ماند: «الصلاة جامعه»، و آنان برای پاسخ بدان حاضر می‏شدند و از آن آگاه می‏گردیدند، بنابراین وقتی که خبر فتح خوانده می‏شد، یا به امری مأمور می‏گردیدند، به این صورت صدا می‏شد: «الصلاة جامعه»، اگر چه در غیر وقت نماز می‏بود.

اذان سعد قرظ برای پیامبر ص در قبا

طبرانی در الکبیر از سعد قرظ س روایت نموده که: پیامبر ص در هر ساعتی که به قبا تشریف می‏آورد، بلال س اذان می‏داد، تا مردم را آگاه نمایند که رسول خدا ص آمده است، و آنان نزدش جمع می‏شدند، روزی تشریف آورد، و بلال همراهش نبود، آن گاه زنگی‏ها به‌سوی یکدیگر نگاه نمودند، در این فرصت سعد س به روی تنه درخت خرمایی رفت و اذان داد، بعد پیامبر خدا ص به او گفت: «چه تو را واداشت که اذان بدهی ای سعد؟» پاسخ داد: «پدر و مادرم فدایت، تو را در میان تعداد اندکی از مردم دیدم، و بلال را هم همراهت ندیدم، و زنگی‏ها را دیدم که به‌سوی یکدیگر نگاه می‏نمودند، و این کار را از تو می‏طلبیدند، بنابراین از آنان بر تو ترسیدم و اذان دادم، فرمود: «به حق رسیدی، ای سعد، وقتی بلال را همراهم ندیدی اذان بده»، و سعد سه بار در حیات رسول خدا ص اذان داد[[255]](#footnote-255). هیثمی (336/1) می‏گوید: در این عبدالرحمن بن سعد بن عمار آمده، که ضعیف می‏باشد.

اقوال بعضی اصحاب درباره اذان و مؤذنین

بیهقی در شعب الایمان از ابوالوقاص س روایت نموده، که گفت: سهام مؤذنین روز قیامت نزد خداوند چون سهم‏های مجاهدین است، و مؤذن در میان اذان و اقامت چون غلطیده در خونش در راه خداست، می‏افزاید: و عبداللَّه بن مسعود س گفت: اگر مؤذن می‏بودم، نگرانی این را نداشتم که حج، عمره و جهاد نکرده‏ام! می‏گوید: و عمربن خطاب س گفت: اگر مؤذن می‏بودم، امرم مکمل شده بود، و دیگر نگرانی نداشتم که برای قیام لیل نه ایستاده‏ام و روز را روزه نمی‏گرفتم، از رسول خدا ص شنیدم که می‏گفت: «بار خدایا، مؤذنین را مغفرت فرما، بار خدایا، مؤذنین را مغفرت فرما»، گفتم: ای رسول خدا، ما را گذاشتی، در حالی که ما برای پخش اذان شجاعانه شمشیر می‏زنیم!! گفت: «نه، اینطور نیست، ای عمر، زمانی فراخواهد رسید که مردم اذان را برای ضعیفان خود می‏گذارند، و آن‏ها گوشت هایی‏اند که خداوند بر آتش حرام‌شان گردانیده است: گوشت‏های مؤذنین»، می‏گوید: و عایشه ل برای آنان گفت: این آیه درباره [مؤذنین] است:

﴿وَمَنۡ أَحۡسَنُ قَوۡلٗا مِّمَّن دَعَآ إِلَى ٱللَّهِ وَعَمِلَ صَٰلِحٗا وَقَالَ إِنَّنِي مِنَ ٱلۡمُسۡلِمِينَ ٣٣﴾ [فصلت: 33].

ترجمه: «و کیست نیکوتر به اعتبار سخن از آن کس که مردم را به‌سوی خدا دعوت نمود، و خود کار نیکو انجام داد و گفت: من فرمانبرداران هستم».

عایشه افزود: وی مؤذن است، وقتی بگوید:) «حى على الصلاة» (:«شتاب کنید به‌سوی نماز»، «به‌سوی خداوند دعوت نموده است، و وقتی نماز بگزارد، عمل صالح و نیک انجام داده است، و وقتی بگوید: «اشهد أن لا اله الا الله»، «شهادت می‏دهم که معبود بر حقی جز خدا نیست»، وی از مسلمانان است. این چنین در الکنز (265/4) آمده است. و ابوالشیخ این را از رصافی در کتاب الاذان به مثل این روایت کرده است، چنانکه در الکنز (266/4) آمده است.

و در نزد ابن زنجویه از ابومعشر روایت است که گفت: به من خبر رسیده که عمربن خطاب س گفت: اگر مؤذن می‏بودم، نگرانی نداشتم که حج نمی‏نمودم و عمره نمی‏کردم، مگر حج واجب، و اگر ملائک [به زمین] پاین می‏آمدند، هیچ کس اذان را از آنان نمی‏توانست بگیرد. این چنین در الکنز (265/4) آمده است. عبدالرزاق، ابن ابی شیبه، ابن سعد و بیهقی از قیس بن ابی حازم روایت نموده‏اند که گفت: نزد عمر بن خطاب س آمدیم، فرمود: مؤذن‏هایتان چه کسانی هستند؟ پاسخ دادیم: غلام‏ها و بردگان آزاد، گفت: این برای شما عیب بزرگی است، اگر توانایی اذان را در ضمن عهده دار بودن خلافت می‏داشتم حتماً اذان می‏دادم. این چنین در الکنز (265/4) آمده است. و طبرانی در الأوسط از علی س روایت نموده، که گفت: از اینکه از رسول خدا ص طلب ننمودم که حسن و حسین را مؤذن بگرداند پشیمان هستم. هیثمی (326/1) می‏گوید: در این حارث آمده، و ضعیف می‏باشد. و طبرانی در الکبیر از ابن مسعود س روایت نموده، که گفت: دوست ندارم که مؤذنین شما کورهایتان باشند، و افزود: و نه قاریان تان. هیثمی (2/2) می‏گوید: رجال آن ثقه‏اند.

قول ابن عمر برای مردی که در اذانش خوش آوازی می‏نمود و بر آن اجر می‏گرفت

طبرانی در الکبیر از یحیی البکاء روایت نموده است، که گفت: مردی به ابن عمر ب گفت: من تو را به خاطر خدا دوست دارم، ابن عمر پاسخ داد: ولی من تو را به خاطر خدا دوست ندارم، پرسید: چرا؟ گفت: تو در اذانت خوش آوازی می‏کنی و برای آن اجر می‏گیری. هیثمی (3/2) می‏گوید: در این یحیی البکاء آمده، احمد، ابوزرعه، ابوحاتم و ابوداود وی را ضعیف دانسته‏اند، و یحیی بن سعیدالقطّان وی را ثقه دانسته، و محمدبن سعید می‏گوید: ان شاءاللَّه ثقه بود.

دستور پیامبر ص و ابوبکر به جنگ با قبایلی که اذان در آن‏ها شنیده نمی‏شود

ابن عساکر از خالدبن سعید و او از پدرش روایت نموده است، که گفت: پیامبر ص خالدبن سعید بن عاص س را به‌سوی یمن فرستاد، و گفت: «اگر بر قریه‏ای عبور نمودی، و اذان نشنیدی آنان را اسیر و برده ساز»[[256]](#footnote-256)، پس وی بر بنی زبید عبور نمود، و اذانی نشنید، بنابراین آنان را اسیر و برده گرفت، آن گاه عمروبن معدیکرب آمد، و با او صحبت نمود، و خالد آنان را به وی بخشید. این چنین در الکنز (298/2) آمده است.

و بیهقی[[257]](#footnote-257) از طلحه بن عبداللَّه[[258]](#footnote-258) بن عبدالرحمن بن ابی بکر روایت نموده است، که گفت: ابوبکر س هنگامی امیرانش را در جنگ ارتداد می‏فرستاد، به آنان دستور داد: وقتی منزلی را فرا گرفتید و محاصره نمودید، اگر از آن اذانی را (برای نماز) شنیدید، دست بازدارید، تا ایشان را بپرسید که: چه انتقادی دارید، و اگر اذانی را نشنیدید، از هر سو بر آنان هجوم آورید، بکشید، بسوزانید، و در قتل و جرح مبالغه کنید، و در شما سستی به سبب مرگ پیامبر‌تان ص دیده نشود. و نزد عبدالرزاق از زهری روایت است که گفت: هنگامی که ابوبکر صدیق به جنگ اهل ارتداد فرستاد گفت: شب را سپری کنید، و هر جایی که در آن اذان را شنیدید، از آن دست باز دارید، چون اذان شعار ایمان است. این چنین در الکنز (141/3) آمده است.

انتظار پیامبر ص و اصحابش برای نماز روش پیامبر ص در این باره

ابوداود از علی س روایت نموده است، که گفت: وقتی نماز در مسجد برپا می‏شد، و رسول خدا ص آنان را اندک می‏دید، می‏نشست و نماز را اقامه نمی‏کرد، و وقتی آنان را جماعتی می‏دید، نماز می‏گزارد[[259]](#footnote-259). و نزد ابن ابی شیبه از عبداللَّه بن ابی اوفی س روایت است که: پیامبر ص تا وقتی صدای کفشی را می‏شنید انتظار می‏کشید. این چنین در الکنز (247 246/4) آمده است.

اصحاب و انتظار نماز تا اینکه نصف شب گذشت

ابن ابی شیبه - که رجال وی ثقه‏اند - از عمر س روایت نموده، که گفت: رسول خدا ص ارتشی را آماده ساخت، تا اینکه نصف شب گذشته یا نصف شب رسید، بعد از آن به‌سوی نماز بیرون گردید و گفت: «مردم نماز گزاردند و برگشتند و شما انتظار نماز را می‏کشید، و شما تا وقتی که انتظار آن را بکشید در نماز می‏باشید»[[260]](#footnote-260). و همچنان نزد وی و ابن جریر از جابر س به مانند آن روایت است. این چنین در الکنز (193/4) آمده است.

قول پیامبر ص برای کسی که بعد از مغرب و بعد از ظهر نشست و انتظار نماز دوم را می‏کشید

ابن جریر از عبداللَّه بن عمرو ب روایت نموده است، که گفت: رسول خدا ص نماز مغرب را خواند، و تعدادی که خواست برگشت و تعدادی که خواست باقی ماند، بعد از آن پیامبر خدا ص بیرون شد و گفت: «پروردگارتان دروازه‏ای از دروازه‏های آسمان را گشوده است، و به شما بر ملائک افتخار می‏کند، می‏گوید: بندگانم فریضه‏ای را ادا نموده‏اند، و دیگری را انتظار می‏کشند»[[261]](#footnote-261). این چنین در الکنز (245/4) آمده است.

و این را ابن ماجه از ابن عمر ب همانند آن روایت کرده است، و راویان آن ثقه‏اند، چنانکه در الترغیب (246/1) آمده است. و طبرانی در الکبیر از ابوامامه ثقفی روایت نموده، که گفت: معاویه س وقتی که نماز ظهر را ادا نمود بیرون گردید، و گفت:

در جاهای خویش باشید تا نزدتان باز آیم، بعد نزد ما در حالی وارد شد که ردایی را بر تن نموده بود، هنگامی که نماز عصر را خواند، گفت: آیا برای‌تان چیزی را که پیامبر خدا ص انجام داده بود خبر ندهم؟ پاسخ دادیم: بلی، گفت: آنان نماز نخستین[[262]](#footnote-262) را با وی گزاردند و بعد از آن نشستند، آن گاه پیامبر ص نزدشان بیرون رفت و گفت: «تا حال از جای‌تان حرکت ننموده‏اید؟» گفتند: نخیر، گفت: «اگر پروردگارتان را می‏دیدید، دروازه‏ای از آسمان را گشوده، و مجلس‌تان را برای ملائکه‏اش نشان داده است، و بر شما افتخار می‏کند، و شما انتظار نماز را می‏کشید»[[263]](#footnote-263). این چنین در المجمع (38/2) آمده است.

قول پیامبر ص برای کسی که انتظار نماز عشاء را تا نصف شب کشیده است

بخاری از انس س روایت نموده که: رسول خدا ص شبی نماز عشاء را تا نصف شب به تأخیر افکند، بعد از آن وقتی نماز را خواند رویش را گردانیده گفت: «مردم نماز گزاردند و خوابیدند، شما از وقتی که در انتظار نماز بوده‏اند در نمازید»[[264]](#footnote-264). و نزد وی هم چنین از ابوهریره س به شکل مرفوع روایت است که: «هر یکی از شما تا وقتی که به خاطر نماز نشسته باشد در نماز است، و ملائک می‏گوید: بار خدایا، او را بیامرز، بار خدایا، رحمش نما، این حالت تا وقتی ادامه می‏یابد که از جای نمازش بر نخیزد یا بی‌وضو نشود»[[265]](#footnote-265). و در روایتی نزد مسلم و ابوداود آمده، که گفت: «بنده تا وقتی در جای نمازش در انتظار نماز باشد در نماز است، و ملائک می‏گوید: بار خدایا، او را بیامرز، بار خدایا، رحمش نما، تا این که برگردد یا بی‌وضو شود»، گفته شد: چگونه بی‌وضو می‏شود؟ پاسخ داد[[266]](#footnote-266): به آهستگی یا فشار بادش را دفع نماید[[267]](#footnote-267). این چنین در الترغیب (245/1) آمده است.

ترغیب پیامبر ص به انتظار نماز

ابن حبان در صحیحش از جابربن عبداللَّه ب روایت نموده است، که گفت: رسول خدا ص فرمود: «آیا شما را به چیزی دلالت نکنم به سبب آن خطاها را محو می‏کند و گناهان را از میان بر می‏دارد؟» گفتند: آری، ای رسول خدا، فرمود: «کامل و درست نمودن وضو در حالت ناگوار، کثرت گام برداشتن به‌سوی مسجدها و انتظار نماز بعد از نماز، این است سنگرداری تان»[[268]](#footnote-268). این چنین در الترغیب (247/1) آمده است.

قول ابوهریره درباره آمادگی در زمان پیامبر ص

حاکم - گفته: صحیح الاسناد است - از داود بن صالح روایت نموده، که گفت: ابوسلمه به من گفت: ای برادرزاده‏ام، می‏دانی این آیت درباره چه نازل شد:

﴿ٱصۡبِرُواْ وَصَابِرُواْ وَرَابِطُوا﴾ [آل عمران: 200].

ترجمه: «صبر کنید و ثابت قدم باشید و خود را آماده سازید».

پاسخ دادم: نخیر، گفت: از ابوهریره س شنیدم که می‏گفت: در زمان پیامبر ص غذایی نبود که در آن از مرزها حراست و پاسبانی صورت بگیرد[[269]](#footnote-269)، ولکن انتظار نماز بعد از نماز بود[[270]](#footnote-270). این چنین الترغیب (251/1) آمده است.

قول انس درباره نزول این آیت: تتجافی جنوبهم عن المضاجع

ترمذی - که آن را صحیح دانسته - از انس س روایت نموده که: این آیت: ﴿تَتَجَافَىٰ جُنُوبُهُمۡ عَنِ ٱلۡمَضَاجِعِ﴾ [السجدة: 16].

ترجمه: «پهلوهایشان را خوابگاها جدا می‏شوند».

درباره انتظار نازل شده، که با آن نماز عشاء گفته می‏شود[[271]](#footnote-271). این چنین در الترغیب (246/1) آمده است.

تأكيد بر جماعت و اهتمام و توجه به آن

توجه پيامبر ص به جماعت و اجازه ندادنش براى كور به ترك آن

احمد، ابوداود، ابن ماجه، ابن خزیمه در صحیحش و حاکم از عمروبن ام مکتوم س روایت نموده‏اند که گفت: گفتم: ای رسول خدا، من کور هستم، منزلم دور است و راهنمایی هم دارم که همراهم سازگاری نمی‏کند، آیا به من اجازه می‏دهی که در خانه‏ام نماز بخوانم؟ پرسید: «آیا اذان را می‏شنوی؟» پاسخ داد: آری، فرمود: «اجازه‏ای برایت نمی‏یابم»[[272]](#footnote-272).

و در روایتی نزد احمد از وی روایت است که: رسول خدا ص در مسجد آمد و در قوم قلتی را احساس نمود، فرمود: «من اراده می‏نمایم که برای مردم امامی تعیین کنم، بعد از آن بیرون روم، و بر هر انسانی دست یافتم که از نماز تخلف نموده و در خانه‏اش نشسته است، خانه‏اش را بر وی آتش بزنم»، آنگاه ابن ام مکتوم گفت: ای رسول خدا در میان من و مسجد نخلستان و درخت هاست، و هر ساعت به راهنمایی دست نمی‏یابم، آیا برایم گنجایش دارد که در خانه‏ام نماز بگزارم؟ گفت: «آیا اقامت را می‏شنوی؟» پاسخ داد: آری، گفت: «پس به طرف آن بیا»[[273]](#footnote-273). این چنین در الترغیب (238/1) آمده است.

قول عبداللَّه بن مسعود و معاذ بن جبل درباره جماعت

مسلم، ابوداود، نسائی و ابن ماجه از ابن مسعود س روایت نموده‏اند که گفت: کسی که دوست دارد، فردا با خداوند، مسلمان روبرو شود، باید بر این نمازها، در همان جایی که برای آن‏ها اذان گفته[[274]](#footnote-274) می‏شود محافظت نماید، چون خداوند تعالی برای نبی‌تان سنن هدایت را مشروع گردانیده است، و این‏ها از سنن هدایت‌اند، و اگر شما در خانه‏هایتان نماز بگذارید، چنانکه این متخلف در خانه‏اش نماز می‏گزارد، سنت نبی‌تان را ترک نموده‏اید، و اگر سنت نبی‌تان را ترک نمودید گمراه می‏شوید، و هر مردی که خود را پاک سازد، و پاکی را نیکو دارد، و بعد به‌سوی مسجد از این مسجدها روی بیاورد، خداوند به او در هر گامی که بر می‏دارد نیکی‏ای می‏نویسد، و درجه‏ای بدان بلندش می‏کند، و بدیی را به سبب آن از وی محو می‏کند، و ما خود را چنان دریافتیم، که جز منافق معلوم النفاق، از جماعت تخلف نمی‏ورزید، و مردی در حالی به جماعت آورده می‏شد، که بر شانه‏های دو تن دیگر تکیه می‏داد و آنان وی را می‏آوردند، تا اینکه در صف ایستاد کرده می‏شد، و در روایتی آمده: ما خود را در حال یدریافتیم، که از نماز جز منافقی که نفاقش دانسته شده بود یا مریض تخلف نمی‏ورزید، حتی که مردی در میان دو مرد دیگر راه می‏رفت، و به نماز می‏آمد، و گفت: رسول خدا ص سنن هدایت را به ما تعلیم داده است، و از سنن هدایت نماز در مسجدی است که در آن اذان داده می‏شود[[275]](#footnote-275). این چنین در الترغیب (224/1) آمده است.

و این را هم چنین عبدالرزاق و ضیاء در المختارة به طول آن، چنانکه در الکنز (181/4) آمده، روایت کرده‏اند. و این را طیالبسی (ص40) هم چنین به مانند آن روایت نموده، و افزوده است: و من هر یک از شما را چنان می‏یابم، که مسجدی در خانه‏اش دارد، و در آن نماز می‏گزارد، و اگر در خانه‏هایتان نماز بگذارید و مسجدهایتان را ترک کنید، سنت نبی‌تان را ترک نموده‏اید.

و ابونعیم در الحلیه (235/1) از معاذبن جبل س روایت نموده است، که گفت: کسی که دوست دارد، نزد خداوند ﻷ در امان باشد، باید به این نمازهای پنجگانه، در همان جاهایی که برای آن‏ها صدا می‏شود، بیاید، چون این‏ها از سنن هدایت‏اند، و از چیزهایی‏اند که نبی‌تان برای‌تان سنت گذاشته است، و نگوید: من در خانه‏ام جای نماز گزاردن دارم، و در آنجا نماز می‏گزارم، چون اگر شما این را انجام دهید، سنت نبی‌تان را ترک نموده‏اید، و اگر سنت نبی‌تان را ترک کنید گمراه می‏شوید.

بدگمانی اصحاب در مورد کسی که جماعت را در فجر و عشاء ترک می‏نمود

طبرانی و ابن خزیمه در صحیحش از ابن عمر ب روایت نموده‏اند که گفت: ما وقتی مردی را در فجر و عشاء گم می‏نمودیم، درباره‏اش بدگمان می‏شدیم[[276]](#footnote-276). این چنین در الترغیب (232/1) آمده است. و سعیدبن منصور از ابن عمر مانند این را، چنانکه در الکنز (244/4) آمده، روایت نموده است، و بزار این را، چنانکه در المجمع (40/2) آمده، روایت کرده، و صاحب المجمع گفته: رجال طبرانی مؤثق‌اند.

قول عمر درباره کسی که قیام لیل از جماعت فجر او را باز داشت

مالک از ابوبکر بن سلیمان بن ابی حثمه روایت نموده که: عمربن خطاب س سلیمان بن ابی حثمه را در نماز صبح نیافت، و عمر س صبحگاهان به‌سوی بازار رفت - و مسکن سلیمان بین مسجد و بازار بود - عمر س ازکنار شفاء مادر سلیمان ب عبور نمود، و به او گفت: سلیمان را در [نماز] صبح ندیدم، به او پاسخ داد: وی شب را در نماز سپری نمود، و بعد خواب بر او غلبه نمود، عمر س گفت: اینکه در نماز صبح در جماعت حاضر شوم، برایم از اینکه شبی را قیام کنم محبوب‏تر است. این چنین در الترغیب (235/1) آمده است. و نزد عبدالرزاق از ابن ابی ملیکه روایت است که گفت: شفاء - یکی از زنان بنی عدی بن کعب - در رمضان نزد عمر س آمد، عمر گفت: چرا ابوحثمه - شوهر آن زن - را در نماز صبح حاضر ندیدم؟ پاسخ داد: ای امیرالمؤمنین، شب را در تلاش و کوشش پیگیر سپری نمود، و دیگر سست و تنبل شد که بیرون آید، بنابراین صبح را خواند و خوابید، عمر س گفت: به خدا سوگند، اگر به آن حاضر می‏شد، برایم از کوشش شبش محبوب‏تر بود. و نزد وی همچنان از شفاء بنت عبداللَّه روایت است که گفت: عمربن خطاب س در خانه‏ام نزدم وارد گردید، و دو مرد را نزدم خواب یافت، پرسید: حال این دو که با ما در نماز حاضر نشدند چطور است؟ گفتم: ای امیرالمؤمنین، همراه مردم نماز گزاردند - و آن در مضان بود -، بعد آنقدر نماز خواندند که صبح نمودند، و نماز صبح را گزاردند و خوابیدند، عمر س گفت: اینکه صبح را در جماعت بخوانم، برایم از اینکه شبی را تا صبح نماز بگزارم، محبوب‏تر است. این چنین در کنزالعمال (243/4) آمده است.

قول ابو دراء درباره جماعت و عملکرد ابن عمر وقتی نماز عشاء به جماعت از دستش رفت

بخاری از ام الدرداء روایت نموده، که گفت: ابودرداء در حالی نزدم وارد شد، که خشمگین بود، پرسیدم: چه تو را خشمگین ساخته است؟ گفت: به خدا سوگند، از امر خداوند محمد ص چیزی نمی‏بینم، مگر اینکه آنان یک جای نماز می‏گزارند[[277]](#footnote-277).

و ابونعیم در الحلیه (303/1) از نافع روایت نموده که: وقتی نماز عشاء از نزد ابن عمر ب از جماعت فوت می‏شد، بقیه شبش را زنده می‏داشت، و بشربن موسی گفته: شبش را زنده می‏داشت. این را طبرانی نیز روایت کرده است. و نزد بیهقی روایت است: وقتی نماز جماعت از نزدش فوت می‏شد، تا نماز دیگر نماز می‏گزارد. چنان که در الاصابه (349/2) آمده است.

بیرون شدن حارث بن حسان برای نماز فجر در شب عروسی اش و قولش به کسی که عتابش نمود

طبرانی در الکبیر به اسناد حسن از عنبسه بن ازهر روایت نموده، که گفت: حارث بن حسان س - که از اصحاب بود - ازدواج نمود، و مردی وقتی در آن زمان ازدواج می‏نمود، روزهایی در پرده می‏نشست و برای نماز بامداد بیرون نمی‏گردید، بنابراین به وی گفته شد: آیا در حالی بیرون می‏آیی، که امشب با همسرت همبستر شده‏ای؟ گفت: به خدا سوگند، زنی که مرا از نماز بامداد در جماعت بازدارد، بدون تدید زن بدیست. این چنین در مجمع الزوائد (41/2) آمده است.

برابر نمودن و ترتیب صف‌ها توجه و اهتمام پیامبر ص به برابر نمودن صف‏های اصحابش در نماز

ابن خزیمه در صحیحش از براء بن عازب س روایت نموده، که گفت: رسول خدا ص در به سمت صف می‏آمد، و سینه‏ها و شانه‏های مردم را برابر می‏نمود و می‏گفت: «نابرابر و مختلف نشوید که قلب‏هایتان مختلف می‏شود، خداوند و ملائک بر صف اول درود می‏فرستند»[[278]](#footnote-278). این چنین در الترغیب (282/1) آمده است. و نزد ابوداود به اسناد حسن از براء روایت است که گفت: رسول خدا ص از یک سمت صف به ناحیه دیگرش می‏رفت و بر سینه‏ها و شانه‏هایمان دست می‏کشید و می‏گفت: «مختلف نشوید»... و مانند آن را متذکر شده[[279]](#footnote-279)، این چنین در الترغیب (289/1) آمده است. مسلم و ائمه چهارگانه به غیر از ترمذی از جابربن سمره س روایت نموده‏اند که: رسول خدا ص پیش ما آمد و گفت: «آیا چنان صف نمی‏بندید، که ملائک نزد پروردگارشان صف می‏بندند؟» گفتیم: ای رسول خدا، ملائک چگونه نزد پروردگار‌شان صف می‏بندند؟ فرمود: «صف‏های اول را تمام می‏کنند و در صف به هم می‏چسبند و ملحق می‏شوند»[[280]](#footnote-280). این چنین در الترغیب (283/1) آمده است.

و نزد ابوداود و ابن ماجه از جابر بن سمره س روایت است که گفت: با رسول خدا ص نماز گزاردیم، به سوی‌مان اشاره نمود که بنشینیم و نشستیم، فرمود: «چه شما را باز می‏دارد، که چون ملائک صف بندید»... و مانند آن را ذکر نموده[[281]](#footnote-281). چنانکه در الکنز (255/4) آمده است.

و مالک و ائمه شش گانه به جز بخاری[[282]](#footnote-282) از نعمان بن بشیر س روایت نموده‏اند که: رسول خدا ص صف‏های ما را طوری برابر می‏نمود، انگار که تیرها را برابر می‏نماید، تا اینکه دریافت که ما آن را از وی آموختیم، بعد از آن روزی بیرون آمد و ایستاد و نزدیک بود تکبیر بگوید، آن گاه مردی را دید که سینه‏اش را از صف بیرون کشیده است، فرمود: «بندگان خدا، یا صف‏هایتان را برابر کنید، یا اینکه خداوند در چهره‏هایتان دگرگونی می‏آورد»[[283]](#footnote-283).

و در روایتی نزد ابوداود و ابن حبان در صحیحش آمده، که گفت: آن گاه من هر مرد را دیدم که شانه‏اش را به شانه رفیقش و زانویش را به زانوی رفیقش و قوزک پایش را به قوزک پای وی می‏چسباند[[284]](#footnote-284). این چنین در الترغیب (289/1) آمده است.

دستور عمر، عثمان و علی ش به برابر نمودن صف‏ها قبل از تکبیر

مالک، عبدالرزاق و بیهقی از نافع روایت نموده‏اند که: عمر س به برابر نمودن صف‏ها امر می‏نمود، و وقتی نزدش می‏آمدند که برابر شده است تکبیر می‏گفت[[285]](#footnote-285).

ونزد عبدالرزاق از ابوعثمان نهدی روایت است که گفت: عمر س به برابری صف‏ها امر می‏نمود و می‏گفت: ای فلان جلو بیا، ای فلان جلو بیا، و می‏پندارمش که گفت: قومی همیشه تأخیر می‏کنند تا اینکه خداوند مؤخرشان دارد. و نزد وی همچنان از او روایت است که گفت: عمر س را دیدم وقتی برای نماز جلو می‏ایستاد، به شانه‏ها و قدم‏ها نگاه می‏کرد. این چنین در الکنز (255 254/4) آمده است. عبدبن حمید، ابن جریر و ابن ابی حاتم از ابونضره روایت نموده‏اند که گفت: عمربن خطاب س وقتی به نماز می‏ایستاد می‏گفت: برابر شوید، ای فلان جلو بیا، ای فلان عقب رو، صف‏هایتان را درست نمایید، خداوند برای‌تان روش ملائکه را می‏خواهد، بعد از آن تلاوت می‏نمود:

﴿وَإِنَّا لَنَحۡنُ ٱلصَّآفُّونَ ١٦٥ وَإِنَّا لَنَحۡنُ ٱلۡمُسَبِّحُونَ ١٦٦﴾ [الصافات: 165-166].

ترجمه: «و ما صف زدگانیم، و ما تسبح گویندگانیم».

این چنین در الکنز (255/4) آمده است. و عبدالرزاق و بیهقی از ابوسهیل بن مالک و او از پدرش روایت نموده‏اند که گفت: با عثمان بن عفان س بودم، که نماز برپا شد و من همراهش صحبت می‏نمودم که برایم چیزی معاش مقرر کند، و تا آن وقت با وی صحبت نمودم و او سنگ ریزه‏ها را با کفش‌هایش برابر می‏نمود، که مردانی نزدش آمدند که آنان را به برابر نمودن صف‏ها مؤظف گردانیده بود، به او خبر دادند که صف‏ها برابر شده‏اند، آن گاه گفت: در صف برابر شو، و بعد از آن تکبیر گفت[[286]](#footnote-286).

این چنین در الکنز (255/4) آمده است. و ابن ابی شیبه از علی س روایت نموده، که گفت: برابر شوید، قلب‏هایتان برابر می‏شود، و با هم بچسبید بر یک دیگر مهربان می‏شوید. این چنین در الکنز (255/4) آمده است.

قول ابن مسعود درباره برابر نمودن صف ها

احمد از عبداللَّه بن مسعود س روایت نموده، که گفت: ما خود را چنان دریافتیم، که تا مکمل شدن صف‏هایمان نماز برپا نمی‏شد[[287]](#footnote-287). هیثمی (90/2) می‏گوید: رجال آن رجال صحیح‌اند. و نزد طبرانی از وی روایت است که گفت: خدا و ملائک بر کسانی که در نمازشان در صف‏های پیش می‏روند - یعنی صف اول - رحمت و درود می‏فرستند[[288]](#footnote-288). در این مردیست که از وی، چنان که هیثمی (92/2) گفته، نام برده نشده است.

قول پیامبر ص و قول ابن عباس درباره صف اول

طبرانی در الکبیر از عبدالعزیز بن رفیع روایت نموده، که گفت: عامربن مسعود قریشی در روزهای خلافت ابن زبیر در مکه نزد مقام در صف اول برایم مزاحمت نمود، می‏گوید: به او گفتم: آیا گفته می‏شد که در صف اول خیر است؟ آن گاه برایم حدیث بیان نموده گفت: آری، به خدا سوگند، رسول خدا ص گفته است: «اگر مردم آنچه را در صف اول است بدانند، جز به قرعه یا سهم در آن صف ره نمی‏یابند»[[289]](#footnote-289). هیثمی (92/2) می‏گوید: رجال آن ثقه‏اند، مگر اینکه در صحابی بودن عامر اختلاف شده است. و طبرانی در الأوسط و الکبیر از ابن عباس ب روایت نموده، که گفت: بر صف اول ملازمت نمایید، و در صف اول به طرف راست آن ملازمت کنید، و زنهار که در بین ستون‏ها صف ببندید[[290]](#footnote-290). هیثمی (92/2) می‏گوید: در این اسماعیل بن مسلم مکی آمده، و ضعیف می‏باشد.

قول پیامبر ص: در صف اول جز مهاجرین و انصار کسی نایستد

حاکم در المستدرک (303/3) از قیس بن عباده روایت نموده، که گفت: در مدینه حاضر شدم، هنگامی که نماز برپا شد، جلو رفتم و در صف اول ایستادم، آن گاه عمربن خطاب س بیرون آمد، و صف‏ها را جدا کرد و بعد از آن جلو رفت، و مردی با او بیرون آمد، که گندمگون بود و ریش نازک و اندکی داشت و به چهره‏های قوم نگاه کرد، هنگامی که مرا دید، عقبم راند و در جایم ایستاد، این عمل برای من خیلی گران تمام شد، هنگامی که برگشت به‌سوی من متلفت شده گفت: بدت نیاید و غمگینت نسازد، آیا آن بر تو گران تمام شد؟ من از رسول خدا ص شنیدم که می‏گوید: «در صف اول جز مهاجرین و انصار کسی نایستد»، پرسیدم: این کیست؟ گفتند: ابی بن کعب[[291]](#footnote-291) س. حاکم که ذهبی با وی موافقت کرده است می‏گوید: این حدیثی است، که حکم آن را به تنهایی از قتاده روایت نموده، و صحیح الاسناد می‏باشد. و ابونعیم این را در الحلیه (352/1) به سند دیگری از قیس روایت کرده که گفت: در حالی که من در مسجد مدینه در صف اول نماز می‏خواندم، ناگهان مردی از عقبم آمد و مرا کشید و از جایم دور نمود و در جایم ایستاد، هنگامی که سلام گردانید به سویم ملتفت شد، متوجه شدم که ابی بن کعب است، گفت: ای جوان، خداوند به تو بدی نرساند، این عهدیست از پیامبر ص برای ما... و حدیث را متذکر شد.

مشغول شدن امام به كارها و حوائج مسلمانان بعد از اقامت

مشغولیت پیامبر ص به این کار

عبدالرزاق از اسامه بن عمیر س روایت نموده، که گفت: نماز برپا می‏شد، و مردی با پیامبر ص در مورد کاری که داشت صحبت می‏نمود، و در میان او و قبله می‏ایستاد، و خیلی می‏ماند و با وی صحبت می‏کرد، بسا اوقات بعضی قوم را دیدم که از طول قیام پیامبر ص خواب رفتند[[292]](#footnote-292). این چنین در الکنز (234/4) آمده است. این را همچنان عبدالرزاق و ابوالشیخ در الاذان از انس س به مثل آن روایت کرده‏اند. چنانکه در الکنز (273/4) آمده است. و نزد ابن عساکر از انس روایت است که: نماز در وقت عشاء برپا می‏شد، و پیامبر ص با مردی می‏ایستاد، و با وی صحبت می‏نمود، تا حدّی که گروه‌هایی از صحابه به خواب می‏رفتند، و بعد از آن به نماز بر می‏خاستند. این چنین در الکنز (273/4) آمده است.

و ابوالشیخ در الاذان از عروه روایت نموده، که گفت: پیامبر ص بعد از اینکه مؤذن اقامت می‏گفت: و خاموش می‏شد، در کاری صحبت می‏نمود و آن را برآورده می‏ساخت. می‏افزاید: و انس بن مالک فرمود: وی چوبی داشت که آن را به دست می‏گرفت. این چنین در الکنز (273/4) آمده است. و بخاری در الادب المفرد (ص43) از انس روایت نموده، که گفت: پیامبر ص رحیم و مهربان بود، هر کسی نزدش می‏آمد به او وعده می‏داد، و وعده‏اش را اگر نزدش می‏بود وفا می‏کرد، برای نماز اقامت گفته شد، و اعرابیی نزدش آمد و از جامه‏اش گرفته گفت: اندکی از کارم مانده است، و می‏ترسم که آن را فراموش کنم، سپس همراهش برخاست، تا اینکه از کار وی فارغ گردید، آن گاه برگشت و نماز گزارد.

مشغولیت عمر و عثمان ل به این کار

ابوربیع زهرانی از ابوعثمان نهدی روایت نموده، که گفت: نماز برپا می‏شد، و مردی نزد عمر س می‏آمد و با او صحبت می‏نمود، حتی که بسا اوقات بعضی از ما از طول قیام می‏نشستیم. این چنین در الکنز (230/4) آمده است. و ابن حبان از موسی بن طلحه روایت نموده، که گفت: از عثمان بن عفان س که بر منبر قرار داشت، و مؤذن برای نماز اقامت می‏گفت، شنیدم که اخبار و نرخ‏های مردم را می‏پرسید. این چنین در الکنز (234/4) آمده است. و ابن سعد (59/3) این را از موسی به مثل آن روایت کرده است، و در برابر نمودن صف‏ها به روایت از ابوسهیل بن مالک و او از پدرش گذشت که گفت: با عثمان بن عفان س بودم، که نماز برپا شد و من با او صحبت می‏نمودم... الحدیث.

امامت و اقتداء در زمان پيامبر ص و اصحابش ش

قول ابوسفیان در اطاعت اصحاب از پیامبر ص وقتی که آنان را دید نماز می‏گزارند

ابن ابی شیبه از عکرمه روایت نموده، و حدیث را به طول آن در صلح حدیبیه و فتح مکه ذکر نموده، و در آن آمده، به وی گفت: «ای ابوسفیان، اسلام بیاور سلامت می‏مانی»، آن گاه ابوسفیان س اسلام آورد، و عباس س وی را به منزل خود برد، هنگامی که صبح نمودند مردم برای وضو گرفتن برخاستند، ابوسفیان گفت: ای ابوالفضل مردم را چه شده است؟ به چیزی دستور داده شده‏اند؟ گفت: نه خیر، بلکه آنها برای نماز برخاسته‏اند، آن گاه عباس به وی امر نمود و او وضو گرفت، بعد از آن او را با خود نزد رسول خدا ص برد، هنگامی که رسول خدا ص داخل نماز گردید تکبیر گفت و مردم هم تکبیر گفتند، بعد از آن رکوع نمود، مردم هم رکوع نمودند، بعد بلند شد و آنان نیز بلند شدند، ابوسفیان گفت: فرمانبرداری قوم پراکنده‏ای را که از اینجا و آنجا جمع شده باشند مثل امروز ندیده بودم، نه فارسیان مانند عزتمند مانند این‏ها برای بزرگ خود فرمانبرداراند و نه هم گروه‏های روم، ابوسفیان افزود: ای ابوالفضل پادشاهی برادر زاده ات بزرگ شده است، عباس به او گفت: این پادشاهی نیست بلکه نبوت است. این چنین در الکنز (300/5) آمده است، و طبرانی در الصغیر و الکبیر از میمونه ل این را روایت نموده، و میمونه حدیث را در غزوه فتح متذکر شده و در آن آمده: رسول خدا ص برای وضوء برخاست، و مسلمانان آب وضوی وی را می‏گرفتند و بر روهایشان می‏مالیدند، ابوسفیان گفت: ای ابوالفضل، پادشاهی برادرزاده ات بزرگ شده است، عباس س گفت: پادشاهی نیست بلکه نبوت است و به خاطر نبوت است که به وی این قدر دلباخته‏اند[[293]](#footnote-293). هیثمی (164/6) می‏گوید: در این یحیی بن سلیمان بن نضله آمده و وی ضعیف می‏باشد.

و ابن کثیر در البدایه (291/4) می‏گوید: و عروه ذکر نموده که: ابوسفیان وقتی همان شبی را که نزد عباس بود صبح نمود، و مردم را دید که به نماز روی می‏آورند و برای طهارت پراکنده می‏شوند، ترسید و به عباس گفت: این‏ها چه می‏کنند؟ پاسخ داد: آنان اذان را شنیده‏اند، و برای نماز پراکنده می‏شوند، و هنگامی که نماز حاضر گردید و اینان را دید که به رکوع وی رکوع می‏کنند و به سجده‏اش سجده می‏کنند گفت: ای عباس به هر چه ایشان را امر کند انجام می‏دهند؟ گفت: آری، به خدا سوگند، اگر ایشان را به ترک طعام و نوشیدنی امر کند، اطاعتش می‏کنند.

نماز مسلمانان در عقب ابوبکر به امر پیامبر ص

در رغبت و علاقمندی پیامبر ص به نماز در حدیث عایشه ل نزد احمد و غیر او گذشت که: بنابراین پیامبر ص نزد ابوبکر س فرستاد تا برای مردم نماز بدهد، و ابوبکر مرد رقیق و نازکی بود، پس گفت: ای عمر، برای مردم نماز بده، پاسخ داد: تو به این مستحق‏تری، بنابراین آن روزها را برای مردم نماز داد. و در حدیث وی نزد بخاری آمده: فرمود: «ابوبکر را امر کنید تا برای مردم نماز بدهد»، به او گفته شد: ابوبکر مردیست زود اندوهگین شونده و نازل دل، وقتی در مقام تو بایستد، نمی‏تواند برای مردم نماز بدهد، باز حرفش را تکرار نمود، و آن را برایش تکرار کردند، بار سوم سخنش را تکرار نموده گفت: «شما چون صاحبان یوسف هستید!![[294]](#footnote-294) ابوبکر را امر کنید تا برای مردم نماز بدهد».

و احمد از عبداللَّه بن زمعه س روایت نموده، که گفت: هنگامی که بیماری رسول خدا ص سخت و شدید گردید، من با تنی چند از مسلمانان نزدش بودم، بلال س برای نماز فراخواند، پیامبر ص فرمود: «کسی را امر کنید که نماز بدهد»، می‏گوید: آن گاه بیرون رفتم و با عمر س در میان مردم روبرو گردیدم، و ابوبکر س غایب بود، گفتم: ای عمر برخیز و برای مردم نماز بده، می‏گوید: وی برخاست، و هنگامی عمر تکبیر گفت، پیامبر خدا ص صدایش را شنید - عمر مردی بود دارای آواز بلند -، رسول خدا ص گفت: «ابوبکر کجاست؟ خدا و مسلمانان از این ابا دارند!! خدا و مسلمانان از این ابا دارند!!» می‏گوید: بعد دنبال ابوبکر فرستاد و او آمد، البته بعد از این که عمر آن نماز را برای مردم امامت نموده بود، وی برای مردم نماز داد، عبداللَّه بن زمعه می‏گوید: عمر به من گفت: وای بر تو!! ای ابن زمعه چه کردی؟ به خدا سوگند، وقتی مرا امر نمودی چنان پنداشتم که رسول خدا ص بدان امرم نموده است! اگر چنان نمی‏بود نماز نمی‏دادم، می‏گوید: پاسخ دادم: به خدا سوگند، رسول خدا ص امرم ننموده بود، ولی وقتی ابوبکر را ندیدم، تو را مستحق‏ترین کسانی دیدم که به نماز حاضر شده بودند[[295]](#footnote-295).

این چنین این را ابوداود، چنانکه در البدایه (232/5) آمده، روایت کرده است. می‏گویم: این چنین این را حاکم (641/3) روایت نموده، و گفته: این حدیث به شرط مسلم صحیح است، ولی بخاری و مسلم این را روایت ننموده‏اند. و نزد ابوداود، چنانکه در البدایه (232/5) آمده، در این حدیث چنین آمده که گفت: وقتی پیامبر ص صدای عمر را شنید، ابن زمعه می‏گوید: پیامبر ص بیرون شد، تا اینکه سرش را از حجره‏اش بیرون نمود و بعد از آن گفت: «نه، نه، برای مردم جز ابن ابی قحافه نماز ندهد». و این را به خشم و قهر می‏گفت[[296]](#footnote-296). و در بخش اصحاب و مقدم ساختن ابوبکر س در خلافت قول ابوعبیده س گذشت: من در پیش روی مردی پیش نمی‏شوم، که رسول خدا ص وی را امر نموده بود تا برای امامت کند، و او تا وفات وی ما را امامت نمود، و قول علی و زبیر ب نیز گذشت: ما ابوبکر را مستحق‏ترین مردم به آن، بعد از رسول خدا ص می‏بینیم، وی رفیق غار و دوم دو تن است، و ما شرف بزرگی وی را می‏دانیم، او را رسول خدا ص به نماز دادن به مردم در وقتی امر نموده بود که خودش زنده بود.

قول عمر و علی ل درباره امامت ابوبکر س

نسائی از ابن مسعود س روایت نموده است: هنگامی که پیامبر ص وفات نمود انصار گفتند: از ما هم امیری باشد و از شما هم امیری، آن گاه عمر س نزدشان آمد و گفت: آیا نمی‏دانید که پیامبر ص ابوبکر س را امر نمود تا برای مردم نماز بدهد؟ برای کدام یک از شما نفسش به طیب خاطر اجازه می‏دهد که از ابوبکر جلو بیفتد؟ گفتند: به خدا پناه می‏بریم که بر ابوبکر پیش شویم[[297]](#footnote-297). این چنین در جمع الفوائد (206/2) آمده است، و در منتخب الکنز (354/4) از علی س ذکر نموده، که گفت: پیامبر ص ابوبکر را امر نمود که برای مردم نماز بدهد و من حاضر بودم، نه غایب بودم و نه هم مریضی داشتم، بنابراین برای دنیای مان، به آنچه پیامبر ص به دین‌مان راضی گردید، راضی شدیم.

قول سلمان فارسی س درباره امامت عرب

ابونعیم در الحلیه (189/1) از ابوالبلای کندی روایت نموده، که گفت: سلمان س با سیزده سوار - یا دوازده سوار - از اصحاب محمد ص تشریف آورد، هنگامی که نماز حاضر گردید، گفتند: ای ابوعبداللَّه جلو برو، گفت: ما نه امامت‏تان می‏کنیم و نه زن‏هایتان را نکاح می‏نماییم، خداوند تعالی ما را توسط شما هدایت نموده است، می‏گوید: آن گاه مردی از قوم جلو رفت و چهار رکعت نماز گزارد، وقتی سلام داد، سلمان گفت: ما را به چهار رکعت چه، نصف چهار رکعت برای‌مان کفایت می‏کرد، ما به رخصت نیازمندتریم[[298]](#footnote-298)، عبدالرزاق می‏گوید: یعنی در سفر، و طبرانی این را در الکبیر روایت کرده، و ابولیلی را ابن معین، چنانکه هیثمی (156/2) می‏گوید، ضعیف دانسته است.

اقتدای اصحاب ش به غلامان

عبدالرزاق از ابوقتاده س روایت نموده که: ابوسعید غلام بنی اسید س طعامی ساخت، بعد از آن ابوذر، حذیفه و ابن مسعود ش را دعوت نمود،نماز حاضر شد، ابوذر پیش شد تا برای‌شان نماز بدهد، حذیفه به او گفت: در عقبت صاحب خانه است، و او به امامت مستحق‏تر است، ابوذر به او گفت: همینطور است ای ابن مسعود؟ پاسخ داد: آری، آن گاه ابوذر به عقب برگشت، ابوسعید می‏گوید: در حالی که من غلام بودم پیشم نمودند و امامت‌شان کردم. و نزد وی همچنان از نافع روایت است که گفت: نماز در مسجدی در گوشه مدینه برپا شد، و عبداللَّه بن عمر ب آنجا زمینی داشت، و امام آن مسجد غلام بود، و ابن عمر به نماز حاضر گردید، غلام گفت: پیش شو و نماز بده، ابن عمر گفت: تو مستحق‏تری که در مسجدت نماز بگزاری، و غلام نماز داد. این چنین در الکنز (246/4) آمده است. و بزار از عبداللَّه بن حنظله س روایت نموده، که گفت: در منزل قیس بن سعد بن عباده ب بودیم، و تعدادی از یاران رسول خدا ص نیز همراه‌مان بودند، به او گفتیم: پیش شو، گفت: این کار را نمی‏کنم، عبداللَّه بن حنظله گفت: رسول خدا ص فرموده است: «مردی به جای بالای اتاقش، به قسمت مقدم پشت سواریش و اینکه در خانه‏اش امامت کند مستحق‏تر است». آن گاه یکی از غلامانش را امر نمود و وی پیش شد و نماز داد[[299]](#footnote-299). طبرانی این را در الأوسط و الکبیر روایت نموده است، هیثمی (65/2) می‏گوید: در این اسحاق بن بحیی بن طلحه آمده، و احمد و ابن معین و بخاری وی را ضعیف دانسته‏اند، و یعقوب بن شیبه و ابن حبان وی را ثقه دانسته‏اند.

نماز ابن مسعود در عقب ابو موسی ل در خانه‏اش

احمد از علقمه روایت نموده که: عبداللَّه بن مسعود س نزد ابوموسای اشعری س به منزلش آمد، وقت خواندن نماز فرارسید، آن گاه ابوموسی گفت: ای ابو عبدالرحمن جلو برو، چون تو مسن‏تر و عالم‏تری، گفت: بلکه تو پیش می‏شوی، چون ما در منزل و مسجدت نزدت آمده‏ایم، لذا تو مستحق‏تری، می‏گوید: آن گاه ابوموسی پیش شد و کفش‌هایش را کشید، هنگامی که سلام داد، ابن مسعود به او گفت: از کشیدن آن‏ها چه هدف داشتی؟ آیا تو در وادی مقدس هستی؟[[300]](#footnote-300) هیثمی (66/2) می‏گوید: این را احمد روایت نموده، و در آن مردیست که از وی نام برده نشده است، و طبرانی آن را به شکل متصل و به رجال ثقه روایت نموده است. طبرانی آن را از ابراهیم هم به اختصار روایت نموده، و رجال آن رجال صحیح‌اند، چنانکه هیثمی گفته، و در حدیث وی آمده: عبداللَّه به او گفت: ابوموسی، تو می‏دانی که پیش شدن صاحب خانه از سنت است، ولی ابوموسی ابا ورزید، حتی که غلام یکی‌شان پیش شد.

نماز فرات بن حیان در مسجدش عقب حنظله بن ربیع نظر به امر پیامبر ص به آن

طبرانی در الکبیر از قیس بن زهیر س روایت نموده، که گفت: با حنظله بن ربیع س به طرف مسجد فرات بن حیان س رفتم، وقت نماز فرارسید، فرات به او گفت: جلو برو، حنظله گفت: از تو پیش نمی‏شوم، چون تو از من مسن‏تری، قبل از من هجرت کرده‏ای و مسجد مسجدتان است، فرات گفت: از رسول خدا ص شنیدم که درباره تو چیزی می‏گفت، و ابداً از تو پیش نمی‏شوم، گفت: آیا روزی که در غزوه طائف نزدش آمدم و مرا به عنوان جاسوس فرستاد نزدش حاضر بودی؟ گفت: اری، بعد حنظله جلو رفت و برای‌شان نماز خواند، فرات گفت: ای بنی عجل من این را به سببی پیش نمودم، که رسول خدا ص وی را به عنوان جاسوس به طائف فرستاد، بعد وی برگشت و آن خبر را به او رسانید، پیامبر ص فرمود: «راست گفتی، به منزلت برگرد، که تو امشب را بیدار سپری نمودی»، هنگامی که برگشت به ما گفت: «به این اقتدا کنید»[[301]](#footnote-301). هیثمی (65/2) می‏گوید: این را طبرانی در الکبیر روایت نموده، و رجال آن ثقه‏اند، این را همچنان ابویعلی، بغوی و ابن عساکر از قیس به مانند آن، چنانکه در الکنز (28/7) آمده، روایت کرده‏اند.

امیر مکه و جانشین ساختن ابن ابزی برای ادای نماز به مردم و ستایش عمر س از عملکردش

ابویعلی در مسندش از عبدالرحمن بن ابی لیلی روایت نموده، که گفت: با عمربن خطاب س به‌سوی مکه رفتیم، امیر مکه نافع بن علقمه س از ما استقبال نمود، عمر س گفت: کی را بر اهل مکه جانشین تعیین نمودی؟ گفت: عبدالرحمن بن ابزی را. گفت: به‌سوی یک تن از غلامان روی آوردی، و در جایی او را جانشین ساختی که در آنجا کسانی از قریش و از اصحاب رسول خدا ص حضور دارند؟ گفت: آری، او را قاری‏تر از همه‌شان به کتاب خدا یافتم، و مکه سرزمینی است که همه مردم بدانجا حاضر می‏شوند، بنابراین خواستم کتاب خداوند را از مردی بشنوند، که قرائت نیکو دارد، عمر گفت: امر نیکویی را در نظر گرفته‏ای، عبدالرحمن بن ابزی از کسانی است که خداوند وی را به وسیله قرآن ارج بخشیده است[[302]](#footnote-302). این چنین در منتخب الکنز (216/5) آمده است.

مسور و عقب کشیدن امامی که کلامش به درستی فهمیده نمی‏شد و رضایت عمر س به آن

عبدالرزاق و بیهقی از عبیدبن عمیر س روایت نموده‏اند که گفت: جماعتی در جایی از اطراف مکه و در حج جمع شدند، وقت نماز فرارسید، و مردی از آل ابوسائب مخزومی س که سخنش درست فهمیده نمی‏شد جلو رفت آن گاه مسوربن مخزمه س وی را به عقب کشید و دیگری را پیش نمود، و این خبر به عمربن خطاب س رسید، ولی او وی را تا اینکه به مدینه نیامد عتابش ننمود، و وقتی که به مدینه آمد، وی را مورد بازخواست قرار داد، مسور پاسخ داد: ای امیرالمؤمنین، به من فرصت بده، آن مرد سخنش به درستی فهمیده نمی‏شد، و در حج بود، ترسیدم که بعضی حاجیان قرائتش را بشنوند، و از همان قرائت وی با فراگیری اش پیروی نمایند، گفت: آیا همانجا رفتی؟[[303]](#footnote-303) گفت: آری، فرمود: به صواب رسیدی. این چنین در الکنز (246/4) آمده است.

قول طلحه بن عبیداللَّه برای جماعتی که برای‌شان نماز داد: آیا از نمازم راضی شدید

طبرانی از طلحه بن عبیداللَّه س روایت نموده که وی برای قومی نماز داد، هنامی که برگشت گفت: من فراموش نمودم، که قبل از جلو رفتنم با شما مشورت کنم، آیا از نمازم راضی شدید؟ گفتند: آری، و چه کسی از آن بدش می‏آید، ای ناصر و حواری رسول خدا ص، گفت: من از رسول خدا ص شنیدم که می‏گفت: «هر گاه مردی قومی را در حالی امامت کند، که آنان وی را بد ببرند، نمازش از گوش‌هایش تجاوز نمی‏کند»[[304]](#footnote-304). هیثمی (68/2) می‏گوید: این را طبرانی در الکبیر به روایت سلیمان بن ایوب طلحی روایت کرده است، و درباره آن ابوزرعه گفته: عامه احادیثش تأیید نمی‏شود، و صاحب میزان گفته: منکرهایی دارد، و ثقه هم دانسته شده.

مخالفت انس با عمر بن عبدالعزیز و مخالفت ابو ایوب با مروان در نماز

احمد از انس بن مالک س روایت نموده که: وی با عمربن عبدالعزیز س مخالفت می‏نمود، عمر س به او گفت: چه تو را به این وا می‏دارد؟ پاسخ داد: من رسول خدا ص را دیدم که نمازی می‏گزارد، و هر وقت بدان موافقت کنی همراهت نماز می‏گزارم، و هرگاه از آن مخالفت نمایی، نماز میگزارم و به خانواده‏ام بر می‏گردم[[305]](#footnote-305). هیثمی (68/2) می گوید: این را احمد روایت نموده، و رجال آن ثقه‏اند. و طبرانی از ابوایوب س روایت نموده، که وی با مروان بن حکم در نمازش مخالفت می‏نمود، مروان به او گفت: چه تو را به این وا می‏دارد؟ گفت: من رسول ص را دیدم که نمازی می‏گزارد، اگر با وی موافقت کنی، همراهت موافقت می‏کنم، و اگر با وی مخالف نمودی، نماز می‏گزارم و به خانواده‏ام بر می‏گردم. هیثمی (68/2) می‏گوید: این را طبرانی در الکبیر روایت کرده، و رجال آن ثقه‏اند.

قول ابو هریره، انس وعدی درباره نماز صحابه در عقب پیامبر ص

احمد از ابوجابر الوالدی روایت نموده، که گفت: به ابوهریره س گفتم: رسول خدا ص اینطور برای‌تان نماز می‏داد؟ گفت: چه را از نمازم بد و ناآشنا دیدید؟ گفتم: خواستم از آن بپرسم، گفت: آری، و کوتاه‏تر از این. راوی می‏گوید: و قیام وی به اندازه‏ای بود که مؤذن از مناره پایین می‏آمد و به صف می‏رسید[[306]](#footnote-306). هیثمی (71/2) می‏گوید: این را احمد روایت کرده است. ودر روایتی نزد وی آمده: ابوهریره را دیدم، که نمازی را خواند و آن را کوتاه به جای آورد. این را احمد روایت نموده، و ابویعلی روایت اول را روایت کرده است، و رجال آن دو ثقه‏اند. و احمد از انس بن مالک س روایت نموده، که گفت: ما با رسول خدا ص نمازی می‏خواندیم، که اگر یکی از شما آن را امروز بخواند، آن را بر وی عیب می‏گیرید. هیثمی (71/2) می‏گوید: آن را احمد روایت نموده، و رجال آن ثقه‏اند. و طبرانی از عدی بن حاتم س روایت نموده که: وی به‌سوی مجلس ایشان بیرون رفت و نماز برپا شد، آن گاه امام‌شان جلو رفت و نشستن نماز را طولانی نمود، هنگامی که برگشت عدی بن حاتم گفت: کسی که از شما ما را امامت نمود، باید رکوع و سجده را تمام کند، چون در عقب وی خرد، بزرگ، مریض، مسافر و حاجتمند می‏باشد، آن گاه هنگامی که نماز حاضر گردید، عدی بن حاتم جلو رفت و رکوع و سجده را تمام نمود و نماز را کوتاه و مختصر نمود، وقتی برگشت گفت: اینطور در عقب پیامبر خدا ص نماز می‏گزاردیم[[307]](#footnote-307). هیثمی (73/2) می‏گوید: این را طبرانی در الکبیر به طول آن روایت نموده، و این حدیث نزد امام احمد به اختصار آمد، و رجال هر دو حدیث ثقه‏اند.

گريه پيامبر ص و اصحابش در نماز

گریه پیامبر ص در نماز

ابویعلی از عایشه ل روایت نموده است: که گفت: رسول خدا ص خواب می‏رفت بعد بلال س با اذان صدایش می‏نمود، بر می‏خاست و غسل می‏نمود، و من آب را می‏دیدم که بر گونه و مویش می‏ریخت، بعد از آن بیرون می‏شد و نماز می‏گزارد، و گریه‏اش را می‏شنیدم... و حدیث را متذکر شده[[308]](#footnote-308). هیثمی (89/2) می‏گوید: رجال آن رجال صحیح‌اند. و ابن حبان در صحیحش از عبیدبن عمیر روایت نموده که: وی به عایشه گفت: ما را از عجیب‏ترین چیزی که از رسول خدا ص دیده‏ای خبر بده، می‏گوید: خاموش شد و بعد از آن گفت: در شبی از شب‏ها پیامبر ص گفت: «ای عایشه بگذار تا که امشب برای پروردگارم عبادت کنم»، گفتم: به خدا سوگند، من نزدیکی تو را دوست می‏دارم و چیزی را دوست می‏دارم که خوشت می‏سازد، می‏گوید: آن گاه برخاست و خود را پاک نمود، و بعد از آن برخاست و به نماز گزاردن پرداخت، می‏گوید: آنقدر گریست که آغوشش تر گردید، می‏افزاید: و نشسته بود و آنقدر گریست که ریشش تر شد، می‏گوید: بعد از آن گریه نمود، حتی که زمین تر گردید، آن گاه بلال آمد و به نماز خبرش نمود، هنگامی وی را دید گریه می‏کند، گفت: ای رسول خدا، در حالی گریه می‏کنی که خداوند گناه گذشته و آینده‏ات را بخشیده است؟ فرمود: «آیا بنده شاکر نباشم؟! امشب بر من آیتی نازل شده، و وای بر کسی که آن را بخواند، و در آن تفکر نکند:

﴿إِنَّ فِي خَلۡقِ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡض﴾ [آل عمران: 190]. همه آیه.

ترجمه: «به راستی که در آفرینش آسمان‏ها و زمین...»[[309]](#footnote-309).

این چنین در الترغیب (32/3) آمده است. و ابوداود از مطرّف و او از پدرش س روایت نموده، که گفت: رسول خدا ص را دیدم که نماز می‏خواند، و در سینه‏اش از گریه صدایی چون صدای آسیاب بود. و نزد نسائی آمده: و در سینه‏اش صدایی چون صدای دیگ در حال جوش و غلیان داشت، یعنی گریه می‏نمود[[310]](#footnote-310). این چنین در الترغیب (315/1) آمده. و این را همچنان ترمذی در الشمائل روایت کرده، حافظ (141/2) می‏گوید: اسناد آن قویست، و ابن خزیمه و ابن حبان و حاکم آن را صحیح دانسته‏اند.

گریه عمر س در نماز

عبدالرزان، سعیدبن منصور، ابن ابی شیبه، ابن سعد و بیهقی از عبداللَّه بن شداد بن هاد روایت نموده‏اند که گفت: صدای گریه عمر س را در حالی شنیدم که در آخر صف‏ها در نماز صبح قرار داشتم، و او سوره یوسف را می‏خواند، تا اینکه بدینجا رسید:

﴿إِنَّمَآ أَشۡكُواْ بَثِّي وَحُزۡنِيٓ إِلَى ٱللَّهِ﴾ [یوسف: 86].

ترجمه: «من فقط غم و اندوه خود را برای خداوند بیان می‏کنم».

این چنین در منتخب الکنز (387/4) آمده است. و نزد ابونعیم در الحلیه (52/1) از ابن عمر ب روایت است که گفت: عقب عمر نماز خواندم، و صدای ناله‏اش را از پشت سه صف شنیدم.

خشوع و خضوع در نماز

خشوع ابوبکر و عبداللَّه بن زبیر ب

احمد در الزهد از سهل بن سعد روایت نموده، که گفت: ابوبکر س در نمازش به سویی ملتفت نمی‏شد. این چنین در منتخب الکنز (347/4) آمده است. ابن سعد و ابن ابی شیبه از مجاهد از عبداللَّه بن زبیر ب روایت نموده‏اند که: وی در نماز چنان می‏ایستاد انگار که چوب باشد، و ابوبکر س نیز همینطور می‏ایستاد، مجاهد می‏گوید: این خشوع در نماز است. این چنین در منتخب النز (360/4) آمده است. و ابونعیم این را در الحلیه (335/1) به اسناد صحیح، چنانکه در الاصابه (310/2) آمده، از مجاهد روایت نموده، که گفت: عبداللَّه بن زبیر وقتی به نماز بر می‏خاست چون چوب می‏بود، و گفته می‏شد که: آن از خشوع در نماز است. و ابونعیم در الحلیه (335/1) از ابن المنکدر روایت نموده، که گفت: اگر ابن زبیر را در حال نماز گزاردن می‏دیدی، می‏گفت‏ی: شاخه درختی است که باد تکانش می‏دهد، منجنیق اینجا و آنجا می‏افتاد ولی پروایش را نمی‏کرد. و نزد وی همچنان از عطاء روایت است که گفت: ابن زبیر وقتی نماز می‏خواند، چون استخوان ثابت و استوارمی بود. طبرانی این را در الکبیر به مانند آن روایت نموده، و هیثمی (136/2) می‏گوید: رجال آن رجال صحیح‌اند.

خشوع ابن عمر و ابن مسعود ب در نماز

ابن سعد (154/4) از زیدبن عبداللَّه الشیبانی روایت نموده، که گفت: ابن عمر ب را وقتی به‌سوی نماز می‏رفت دیدم، آنقدر به نزمی راه می‏رفت، که اگر مورچه‏ای با او می‏رفت او از آن مورچه سبقت نمی‏گرفت. و ابن سعد (157/4) از واسع به حبان روایت نموده، که گفت: ابن عمر دوست می‏داشت، که همه چیزش وقتی نماز می‏خواند، روبروی قبله باشد، حتی که انگشت بزرگش را روبروی قبله می‏گردانید. و ابونعیم در الحلیه (304/1) از طاووس روایت نموده، که گفت: نماز گزاری را به حالت ابن عمر ندیدم، که روی، کف‏های دست و قدم‌هایش را آنقدر جدی به طرف قبله بگرداند. و نزد وی همچنان از ابوبرده روایت است که گفت: در پهلوی ابن عمر نماز خواندم، از وی هنگامی که سجده نمود شنیدم که می‏گفت: (اللهم اجعلک احب شی‏ء الی، و اخشی شی‏ء عندی)، ترجمه: «بار خدایا تو را محوبترین چیز نزدم می‏گردانم، و همچنان نظر به هر چیزی از تو زیادتر می‏ترسم»، و از وی شنیدم که در سجده‏اش می‏گفت: «رب بما انعمت علی فلن اکون ظهیرا للمجرمین»، ترجمه: «پروردگارا، با در نظر داشت نعمتی که بر من نموده‏ای، هرگز مددکار مجرمان نخواهم بود»، و گفت: از وقتی اسلام آورده‏ام، هرگاه نمازی گزارده‏ام، امیدوارم که کفاره باشد.

و طبرانی در الکبیر از اعمش روایت نموده، که گفت: وقتی عبداللَّه س نماز می‏گزارد، چون جامه انداخته شده می‏بود. هیثمی (136/2) می‏گوید: رجال آن ثقه دانسته شده‏اند، و اعمش ابن مسعود را درک ننموده است.

بانگ ابوبکر س بر همسرش ام رومان به سبب حرکتش در نماز

ابن عدی، و ابونعیم در الحلیه (304/9) و ابن عساکر از ام رومان روایت نموده‏اند که گفت: ابوبکر س مرا دید که در نماز حرکت می‏کنم، آن گاه بر من بانگ برآورد، و نزدیک بود که از نمازم منصرف شوم، بعد از آن گفت: از رسول خدا ص شنیدم که می‏گفت: «وقتی یکی از شما به نماز برخاست، باید دست‏ها و پاهایش را آرام بگیرد، و چون یهود این سو و آن سو حرکت نکند، چون آرام‏گیری دست و پا از کامل نمودن و اتمام کردن نماز است»[[311]](#footnote-311). این چنین در الکنز (230/4) آمده است.

اهتمام و توجه پيامبر ص به سنت‏هاى مؤكد

قول عایشه ل درباره سنت‏های پیامبر ص

مسلم از عبداللَّه بن شقیق روایت نموده، که گفت: عایشه ل (را از نماز نفل و تطوع[[312]](#footnote-312) پیامبر خدا ص پرسیدم، گفت: قبل از ظهر چهار رکعت در خانه‏ام می‏گزارد، بعد از آن بیرون می‏رفت و برای مردم نماز می‏داد، بعد از آن برمی گشت و دو رکعت نماز در خانه‏ام می‏خواند. و برای مردم نماز مغرب را امامت می‏نمود، و باز به خانه‏ام بر می‏گشت و دو رکعت نماز می‏گزارد. و نماز عشاء را برای‏شان می‏داد، و بعد از آن به خانه‏ام داخل می‏گردید و دو رکعت نماز می‏خواند. و در هنگام شب نه رکعت می‏خواند که وتر هم شامل وقت بود، در هنگام شب گاهی خیلی طولانی ایستاده نماز می‏خواند، و گاهی در شب خیلی و به صورت طولانی نشسته نماز می‏گزارد، وقتی که ایستاده قرائت می‏کرد، رکوع و سجده هم ایستاده می‏نمود[[313]](#footnote-313)، و وقتی که نشسته قرائت می‏نمود، رکوع و سجده هم، نشسته می‏نمود، و وقتی فجر طلوع می‏کرد، دو رکعت نماز می‏خواند و بعد از آن بیرون می‏رفت و برای مردم نماز فجر را امامت می‏کرد[[314]](#footnote-314). مسلم این را به تنهایی روایت نموده است. این چنین در صفه الصفوه (75/1) آمده است، و ابوداود و ترمذی بعضی آن را، چنان که در جمع الفوائد (110/1) آمده، روایت کرده‏اند.

شدت اهتمام و توجه پیامبر ص به دو رکعت قبل از نماز صبح

بخاری و مسلم و غیر ایشان از عایشه ل روایت نموده‏اند که گفت: آنقدر که پیامبر ص دو رکعت صبح را محافظت می‏نمود دیگر نوافل را نمی‏نمود. و در روایتی نزد ابن خزیمه آمده: عایشه گفت: رسول خدا ص را آن چنان که به‌سوی دو رکعت فجر، شتابان و به سرعت می‏دیدم، به‌سوی هیچ چیز دیگری از خیر و غنیمت نمی‏دیدم[[315]](#footnote-315). این چنین در الترغیب (361/1) آمده است.

و بخاری از عایشه ل روایت نموده که: پیامبر ص چهار رکعت قبل از ظهر و دو رکعت قبل از بامداد را ترک ننموده و نمی‏گذاشت[[316]](#footnote-316).

و ابوداود (259/2) از بلال س روایت نموده که: وی نزد رسول خدا ص آمد، تا وی را برای نماز بامداد خبر کند، ولی عایشه ل بلال را به کاری که از وی خواست مشغول گردانید، تا اینکه سپیده صبح دمید، و صبح خوب روشن شد، آن گاه بلال برخاست و پیامبر ص را برای نماز خبر نمود، و چند بار این کار را تکرار نمود، ولی رسول خدا ص بیرون نشد، هنگامی که بیرون شد برای مردم نماز داد، و بلال به او خبر داد، که عایشه وی را به کاری که از وی خواست مشغول ساخت، تا این که صبح خیلی روشن شد، و در عین حال پیامبر ص در بیرون رفتن به سویش تأخیر نمود، فرمود: «من دو رکعت نماز فجر را می‏خواندم»، گفت: ای رسول خدا، تو خیلی وقت‏ها صبح را روشن نموده برآمدی، فرمود: «اگر بیشتر از آنچه صبح نمودم صبح را روشن‏تر می‏نمودم، باز هم آن دو رکعت را می‏خواندم، و آن را، بجا، درست و خوب می‏خواندم»[[317]](#footnote-317). اسناد آن، چنانکه نووی در ریاض الصالحین (ص416) گفته، حسن است.

شدت توجه و اهتمام پیامبر ص به چهار رکهت نماز قبل از فریضه ظهر

ابن ماجه از قابوس و او از پدرش روایت نموده، که گفت: پدرم نزد عایشه رفت که: کدام نماز رسول خدا ص نزدش محبوب‏تر بود تا برای آن مواظبت نماید؟ گفت: چهار رکعت قبل از ظهر می‏خواند، قیام را در آن‏ها طولانی می‏نمود و رکوع و سجده‌شان را نیز نیکو انجام می‏داد[[318]](#footnote-318). قابوس فرزند ابوظبیان است، ثقه دانسته شده، و ترمذی و ابن خزیمه و حاکم از وی روایت را صحیح دانسته‏اند. اما شخص ارسال شده نزد عایشه مبهم است. این چنین در الترغیب (364/1) آمده است. احمد و ترمذی از عبداللَّه بن سائب س روایت نموده‏اند که: رسول خدا ص بعد از زوال آقتاب و قبل از ظهر چهار رکعت می‏خواند، و فرمود: «این ساعتی است که دروازه‏های آسمان در آن باز می‏شود، و دوست دارم که عمل صالحی در آن از من بلند شود»[[319]](#footnote-319). ترمذی می‏گوید: حدیث حسن و غریب است. این چنین در الترغیب (364/1) آمده است.

و ترمذی (ص57) از علی س روایت نموده، که گفت: پیامبر ص قبل از ظهر چهار رکعت می‏خواند و بعد از آن دو رکعت. و هم چنان از عایشه ب - و آن را حسن دانسته - روایت نموده که: پیامبر ص وقتی چهار رکعت را قبل از ظهر نمی‏خواند، آن‏ها را بعد از ظهر به جای می‏آورد[[320]](#footnote-320).

و طبرانی در الکبیر والأوسط از ابوایوب س روایت نموده که: هنگامی رسول خدا ص نزد من پایین آمد، دیدمش که بر چهار رکعت قبل از شهر مداومت می‏نمود، و فرمود: «وقتی آفتاب زوال نماید، دروازه‏های آسمان باز می‏شود، و هیچ دروازه‏ای از آن‏ها تا اینکه نماز ظهر خوانده نشود بسته نمی‏شود، و من دوست دارم، که در آن ساعت برایم خیر بلند شود»[[321]](#footnote-321). این چنین در الترغیب (364/1) و در الکنز (189/4) آمده است.

نماز پیامبر ص قبل از عصر و بعد از مغرب

ترمذی (ص58) - که آن را حسن دانسته - از علی س روایت نموده، که گفت: پیامبر ص قبل از عصر چهار رکعت نماز می‏خواند، و در میان آن‏ها به سلام بر ملائک مقرب و مسلمانان و مؤمنانی که از آنان پیروی نموده‏اند فاصله می‏آورد[[322]](#footnote-322). و ابوداود از علی روایت نموده که: پیامبر ص قبل از عصر دو رکعت نماز می‏خواند[[323]](#footnote-323). اسناد آن، چنانکه در الریاض (ص419) آمده، صحیح است، این را ابویعلی و طبرانی در الکبیر والأوسط از میمونه ل به مثل حدیث علی روایت نموده‏اند. چنان که در المجمع (221/2) آمده است. و طبرانی در الکبیر از ابن عباس ب روایت نموده که: پیامبر ص بعد از مغرب دو رکعت نماز می‏خواند، و قرائت را در آن‏ها طولانی می‏نمود، تا اندازه‏ای که اهل مسجد پراکنده می‏شدند[[324]](#footnote-324). هیثمی (230/2) می‏گوید: در این یحیی بن عبدالحمید حمّانی آمده، و ضعیف می‏باشد.

اهتمام و توجه اصحاب پيامبر ص به سنت‏هاى مؤكد

اهتمام و توجه عمر س به سنت قبل از صبح و قبل از ظهر

ابن ابی شیبه از سعیدبن جبیر روایت نموده، که گفت: عمر س درباره دو رکعت قبل از فجر گفت: آن دو از شتران سرخ رنگ برایم محبوب‏تر‌اند. این چنین در الکنز (201/4) آمده است. و ابن جریر از عبدالرحمن بن عبداللَّه روایت نموده که: وی نزد عمربن خطاب در حالی وارد شد، که وی قبل از ظهر نماز می‏خواند، گفت: این چه نماز است؟ پاسخ داد: این از نماز شب به حساب می‏آید. و نزد ابن ابی شیبه از عبداللَّه بن عتبه روایت است که گفت: با عمر در خانه‏اش چهار رکعت قبل از ظهر خواند. این چنین در الکنز (189/4) آمده است.

اهتمام و توجه علی و ابن مسعود ب به سنت قبل از ظهر

ابن ابی شیبه از حذیفه بن اسید روایت نموده، که گفت: علی بن ابی طالب س را دیدم که وقتی آفتاب زوال می‏نمود، چهار رکعت طولانی به جای می‏آرود، از این امر پرسیدمش، گفت: رسول خدا ص را دیدم که این را می‏خواند... و مانند حدیث ابوایوب س را ذکر نموده. این چنین در الکنز (189/4) آمده است. و طبرانی در الکبیر از عبداللَّه بن یزید روایت نموده، که گفت: متصل‏ترین و نزدیک‏ترین مردم به عبداللَّه بن مسعود س برایم حدیث بیان نمود که: وی چون آفتاب زوال می‏نمود، بر می‏خاست و چهار رکعت نماز می‏خواند، و در آن‏ها دو سوره از مئین[[325]](#footnote-325) می‏خواند، و وقتی مؤذن‏ها ندا بر می‏آوردند، جامه‏هایش را بر خود محکم می‏نمود، و باز برای نماز بیرون می‏رفت[[326]](#footnote-326). هیثمی (221/2) می‏گوید: در این راوی است که از وی نام برده نشده است. و نزد وی همچنان از اسود و مره و مسروق روایت است که گفتند: عبداللَّه گفت: چیزی از نماز روز به نماز شب برابر نمی‏آید، مگر چهار رکعت قبل از ظهر، و فضیلت آن‏ها بر نماز روز چون فضیلت نماز جماعت بر نماز فرد است. هیثمی (221/2) می‏گوید: در این بشیربن ولید کندی است، گروهی وی را ثقه دانسته‏اند، ولی باز هم درباره‏اش کلامی هست، و بقیه رجال آن رجال صحیح‌اند. منذری در ترغیبش (365/1) می‏گوید: این حدیث موقوف است، ولی باکی در آن نیست. ابن جریر از ابن مسعود روایت نموده، که گفت: چیزی از نماز روز را به نماز شب برابر نمی‏کردند، مگر چهار رکعت قبل از ظهر را، و آنان بر این باورند که آن چهار رکعت ارزش نماز شب را دارند. این چنین در الکنز (179/4) آمده است.

اهتمام و توجه براء وابن عمر به سنت قبل از ظهر

ابن جریر از براء س روایت نموده که: وی قبل از ظهر چهار رکعت نماز می‏خواند و از ابن عمر ب مثل آن روایت شده است. چنانکه در الکنز (189/4) آمده است، و همچنان از ابن عمر روایت نموده است که: چون آفتاب زوال می‏نمود، وی به مسجد می‏آمد و دوازده رکعت قبل از ظهر می‏خواند و بعد از آن می‏نشست. و از نافع روایت است که عمر قبل از ظهر هشت رکعت نماز می‏خواند، و بعد از آن چهار رکعت نماز می‏گزارد. این چنین در الکنز (189/4) آمده است.

اهتمام و توجه علی س به سنت قبل از عصر و توجه وی وابن عمر به سنت بین مغرب و عشاء

ابن نجار از علی س روایت نموده، که گفت: رسول خدا ص مرا به سه چیز وصیت نموده است، که تا زنده‏ام آن‏ها را نمی‏گذارم: اینکه قبل از عصر چهار رکعت بخوانم. و من آن‏ها را تا اینکه زنده هستم ترک نخواهم نمود[[327]](#footnote-327). و نزد ابن جریر از وی روایت است که گفت: خداوند کسی را که قبل از عصر چهار رکعت بخواند رحم نماید. این چنین در الکنز (191/4) آمده است. و ابن ابی شیبه از ابوفاخته و او از علی س روایت نموده که وی ذکر نمود: در میان مغرب و عشاء نماز غفلت است، علی گفت: در غفلت واقع شده‏اید[[328]](#footnote-328). این چنین در الکنز (192/4) آمده است. و ابن زنجویه از ابن عمر س روایت نموده، که گفت: کسی که بعد از مغرب چهار رکعت نماز بخواند، چون کسی می‏باشد که از یک جنگ به جنگ دیگری برود. این چنین در الکنز (193/4) آمده است.

اهتمام و توجه پيامبر ص و اصحابش به نماز تهجد

قول عایشه درباره توجه پیامبر ص به قیام لیل

ابوداود و ابن خزیمه از عبداللَّه ابن ابی قیس روایت نموده‏اند که گفت: عایشه ل گفت: قیام لیل را مگذار، چون رسول خدا ص آن را نمی‏گذاشت، و وقتی مریض یا کسل می‏شد نشسته نماز می‏خواند[[329]](#footnote-329). این چنین در الترغیب (401/1) آمده است.

قول جابر درباره فرضیت قیام لیل و باز نزول رخصت

بزار از جابر س روایت نموده، که گفت: قیام لیل بر ما فرض گردید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلۡمُزَّمِّلُ ١ قُمِ ٱلَّيۡلَ إِلَّا قَلِيلٗا ٢﴾ [المزمل: 1-2].

ترجمه: «ای در جامه پیچیده. شب را (به نماز) به استثنای اندک آن، قیام کن».

بنابراین برخاستیم و ایستادیم، حتی که قدم‏هایمان ورم نمود، آن گاه خداوند تبارک و تعالی رخصت و اجازه نازل فرمود:

﴿عَلِمَ أَن سَيَكُونُ مِنكُم مَّرۡضَىٰ﴾ [المزمل: 20]. تا آخر سوره.

ترجمه: «خداوند دانست که از شما مریض‌هایی خواهد بود»[[330]](#footnote-330).

هیثمی (251/2) می‏گوید: در این علی بن زید آمده، و درباره‏اش سخن است، و ثقه هم دانسته شده.

سوال سعید بن هشام از عایشه درباره وتر پیامبر ص و پاسخش

امام احمد در مسندش از سعیدبن هشام روایت نموده که: وی همسرش را طلاق داد، بعد از آن به طرف مدینه رفت تا اموال غیر منقولش را که در آنجا داشت بفروشد، و آن را برای خریداری اسب و سلاح اختصاص بدهد، و بعد از آن تا مردن با روم بجنگد، وی با گروهی از قومش روبرو شد، و به وی گفتند که یک گروه شش نفری از قومش این را در زمان پیامبر خدا ص اراده نمودند، پیامبر ص فرمود: «آیا در من برای‌تان اقتدای نیکو نیست؟» و آنان را از آن بازداشت، آن گاه سعید ایشان را بر برگردانیدن همسرش شاهد گرفت، بعد از آن به‌سوی ما برگشت و به ما گفت، که وی نزد ابن عباس ب رفت و او را از وتر پرسید، گفت: آیا تو را به عالم‏ترین اهل زمین به وتر رسول خدا ص آگاه نسازم؟ گفت: اری، فرمود: نزد عایشه ل برو، و باز نزدم برگرد، و مرا از پاسخی که به تو داده است خبر بده، می‏گوید: نزد حکیم بن افلج آمدم، و از او خواستم که با من نزد عایشه بیاید، گفت: من به وی نزدیک نمی‏شوم، من وی را از این باز داشتم که درباره این دو گروه[[331]](#footnote-331) چیزی بگوید، ولی او ابا ورزید و ادامه داد، [سعید می‏گوید] من وی را سوگند دادم[[332]](#footnote-332)، بنابراین با من آمد، و نزد وی داخل شدیم، گفت: حکیم است، و او را شناخت، حکیم گفت: بلی، می‏افزاید: عایشه باز پرسید: این همراهت کیست؟ گفت: سعیدبن هشام، عایشه پرسید: هشام کیست؟ پاسخ داد: ابن عامر، می‏افزاید: آن گاه برای وی دعای رحمت نمود و گفت: عامر شخص نیکویی بود، گفتم: ای ام المؤمنین، مرا از اخلاق رسول خدا ص خبر بده گفت آیا قرآن نمی‏خوانی گفتم بلی می‏خوانم. گفت: اخلاق رسول خدا ص قرآن بود. خواستم برخیزم، آن گاه قیام پیامبر خدا ص به یادم آمد، گفتم: ای ام المؤمنین، مرا از قیام پیامبر خدا ص خبر بده؟ گفت: آیا این سوره را نمی‏خوانی: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلۡمُزَّمِّلُ ١﴾؟ گفتم: آری، فرمود: خداوند قیام لیل را در اول این سوره فرض گردانید، و رسول خدا ص و یارانش یک سال قیام نمودند، حتی که قدم‏هایشان ورم نمود، و خداوند خاتمه سوره را دوازده ماه در آسمان نگه داشت، بعد از آن خداوند تخفیف را در آخر این سوره نازل فرمود، بنا بر آن، قیام شب پس از فرضیت نفل گردید. باز خواستم برخیزم، آن گاه وتر رسول خدا ص به یادم آمد، و گفتم: ای ام المؤمنین، مرا از وتر رسول خدا ص خبر بده؟ گفت: ما برایش مسواک و آب وضویش را آماده می‏ساختیم، و خداوند او را وقتی که می‏خواست در شب بیدار می‏نمود، و او مسواک می‏نمود و باز وضو می‏کرد، و بعد از آن هشت رکعت نماز می‏خواند، که در آن‏ها جز در رکعت هشتم نمی‏نشست، بعد می‏نشست و پروردگارش [تبارک] و تعالی را یاد می‏نمود، و دعا می‏کرد، و باز بر می‏خاست و سلام نمی‏داد، بعد می‏ایستاد تا نهم را بخواند، باز می‏نشست و خداوند واحد را ذکر می‏نمود، و بعد از آن وی را دعا می‏کرد و باز سلام می‏داد که ما می‏شنیدیم، آن گاه بعد از سلام دادنش دو رکعت نماز دیگر را نشسته می‏خواند، و مجموع آن‏ها، ای پسرم، یازده رکعت می‏گردید، و هنگامی که رسول خدا ص مسن گردید و چاق شدند، به هفت رکعت وتر نمود، و بعد از آن دو رکعت دیگر را پس از سلام دادنش نشسته خواند، و این‏ها در مجموع، ای پسرم، نه رکعت بود، و رسول خدا ص وقتی نمازی را می‏خواند، دوست می‏داشت که بر آن مداومت نماید، و او را وقتی از قیام شب، خوابی، دردی یا مرضی مشغول می‏داشت، از طرف روز دوازده رکعت نماز می‏گزارد، و رسول خدا ص را بیاد ندارم که همه قرآن را در یک شب تا صبح خوانده باشد، و ماهی را کاملاً بدون رمضان روزه گرفته باشد. بعد نزد ابن عباس آمدم، و حدیث وی را برایش بیان نمودم، گفت: راست گفته، اما اگر من نزدش رفت و آمد می‏داشتم، نزدش می‏رفتم تا از خودش می‏شنیدم[[333]](#footnote-333).[[334]](#footnote-334) مسلم این را در صحیحش به مثل آن روایت کرده است. این چنین در تفسیر ابن کثیر (435/4) آمده است.

قول ابن عباس درباره وتر اصحاب هنگامی که سوره مزمل نازل شد

ابن ابی شیبه از ابن عباس روایت نموده، که گفت: هنگامی که اول مزمل نازل شد، مانند قیام‌شان در ماه رمضان قیام می‏نمودند، و در میان اول و آخر آن یک سال فاصله بود. این چنین در الکنز (281/4) آمده است.

تهجد ابوبکر و عمر ب

ابن ابی شیبه از یحیی بن سعید از ابوبکر س روایت نموده که: وی در اول شب وتر می‏خواند، و وقتی برای نماز بر می‏خاست دو دو رکعت نماز می‏گزارد. این چنین در الکنز (278/4) آمده است. مالک و بیهقی از اسلم روایت نموده‏اند که گفت: عمربن خطاب س در طول شب همانقدر که خدا می‏خواست، نماز می‏گزارد، چون نصف شب می‏شد، خانواده‏اش را برای نماز بیدار می‏نمود، و بعد از آن به آنها می‏گفت: نماز، و این آیه را تلاوت می‏نمود:

﴿وَأۡمُرۡ أَهۡلَكَ بِٱلصَّلَوٰةِ﴾ تا به این قول خداوند ﴿وَٱلۡعَٰقِبَةُ لِلتَّقۡوَىٰ﴾ [طه: 132].

ترجمه: «خانواده ات را به نماز امر کن... عاقیت از آن پرهیزگاران است».

این چنین در منتخب الکنز (380/4) آمده است. و طبرانی - که رجالش ثقه‏اند -، چنانکه هیثمی (73/9) گفته، از حسن روایت نموده که: عثمان بن ابی العاص با یکی از همسران عمربن خطاب ازدواج نمود، و گفت: به خدا سوگند، او را به سبب علاقمندی به مال و فرزند نکاح ننمودم، فقط خواستم مرا از شب عمر خبر دهد، و از وی پرسید که: نماز عمر در شب چطور بود؟ پاسخ داد: وی نماز عشاء را می‏خواند، بعد از آن امر می‏نمود تا نزد سرش ظرفی را پر از آب نموده بگذاریم و سر آن را بپوشانیم، و در طول شب بیدار می‏شد، و دست‌هایش را در آب می‏گذاشت و بدان روی و دستش را می‏شست و بعد از آن خداوند را، آنقدر که خدا می‏خواست، یاد می‏نمود، بعد از آن چندین بار پی در پی بیدار میشد، تا اینکه بر همان ساعتی می‏رسید، که در آن برای نمازش بر می‏خاست. ابن بریده گفت: چه کسی این را برای تو بیان داشت؟ پاسخ داد: این را دختر عثمان بن ابی العاص برایم بیان نمود، گفت: ثقه است. و ابن سعد از سعیدبن المسیب روایت نموده، که گفت: عمربن خطاب نماز را در دل شب - یعنی در وسط شب - دوست می‏داشت. این چنین در الکنز (279/4) آمده است.

تهجد عبداللَّه بن عمر ب

ابونعیم در الحلیه (303/1) به سند جید، چنانکه در الاصابه (349/1) آمده، از نافع از ابن عمر ب روایت نموده که: وی شب را به نماز زنده می‏داشت، و بعد از آن می‏گفت: از نافع در سحر داخل شده‏ایم؟ پاسخ می‏داد: نخیر، باز نماز را شروع می‏نمود، و بعد از آن می‏گفت: ای نافع، در سحر داخل شده‏ایم؟ می‏گفت: آری، آن گاه می‏نشست و آمرزش می‏خواست و دعا می‏نمود تا اینکه صبح می‏شد. طبرانی مثل این را روایت نموده، رجال آن رجال صحیح‌اند، غیر اسدبن موسی که ثقه است. و ابونعیم همچنان (304/1) از محمد روایت نموده، که گفت: ابن عمر هر بار که در شب بیدار می‏شد نماز می‏گزارد، و نزد وی همچنان از ابوغالب روایت است که گفت: ابن عمر در مکه نزد ما پایین می‏آمد، و در هنگام شب تهجد می‏خواند، و شبی نزدیکی‏های صبح به من گفت: ای ابوغالب آیا بلند نمی‏شوی تا نماز بخوانی؟ اگر چه ثلث قرآن را بخوانی، گفتم: صبح نزدیک شده، ثلث قرآن را چگونه بخوانم؟ گفت: سوره اخلاص ﴿قُلۡ هُوَ ٱللَّهُ أَحَدٌ ١﴾ معادل ثلث قرآن است.

تهجد ابن مسعود و سلمان ب

طبرانی از علقمه بن قیس روایت نموده، که گفت: شبی با عبداللَّه بن مسعود س خوابیدم، وی در اول شب قیام نمود[[335]](#footnote-335)، بعد از آن برخاست، و مثل قرائت امام در مسجد قبیله‏اش قرائت می‏نمود، به ترتیل می‏خواند و تکرار نمی‏کرد، کسانی که در اطرافش بودند می‏شنیدند، و صدایش را نیز تکرار نمی‏نمود، تا اینکه از تاریکی آخر شب، جز مانند فاصله میان اذان مغرب و عودت از آن باقی نماند، بعد از آن وی وتر خواند. هیثمی (266/2) می‏گوید: این را طبرانی در الکبیر روایت نموده، و رجال آن رجال صحیح‌اند. و طبرانی از طارق بن شهاب روایت نموده که: وی نزد سلمان س خوابید، تا ببیند که تلاش وی چگونه است، می‏گوید: سلمان در آخر شب به نماز ایستاد، و گوییی طارق آنچه را گمان می‏نمود ندید، و آن را برای وی متذکر گردید، سلمان گفت: بر نمازهای پنجگانه مداومت و توجه داشته باشید، چون این‏ها کفاره این گناهانند، البته در صورتی که مرتکب قتل نشود، و وقتی مردم شب نمایند بر سه حالت می‏باشند: کسی از آنان چنان می‏باشد، که او را نفع می‏باشد و نه ضرر، و کسی از آنان چنان می‏باشد که برای او ضرر می‏باشد و نه نفع، و کسی از آنان چنان می‏باشد، که برای او نه نفع می‏باشد و نه ضرر، مردی که تاریکی شب و غفلت مردم را غنیمت می‏شمرد، و بر می‏خیزد و تا صبح نماز می‏گزارد، این همان کسی است، که برایش نفع است و نه ضرر، و مردی که غفلت مردم و تاریکی شب را غنیمت می‏شمرد و دست به گناه می‏زند، این همان کسی است، که برایش ضرر است و نه نفع و مردی که نماز عشاء را می‏گزارد و می‏خوابد، این همان کسی است، که نه برایش نفع است و نه ضرر، و زنهار که به شتاب روی!! میانه روی اختیار نما و مداومت کن. منذری در ترغیب خود (401/1) گفته: این را طبرانی در الکبیر، به صورت موقوف، به اسنادی که در آن باکی نیست، روایت نموده، و گروهی هم این را به صورت مرفوع روایت کرده‏اند

اهتمام و توجه پيامبر ص و يارانش به نوافل در ميان طلوع آفتاب و زوال آن

حدیث ام هانی و عایشه درباره نماز چاشت پیامبر ص

بخاری و مسلم از ام هانی - فاخته بنت ابی طالب ل - روایت نموده‏اند که گفت: نزد رسول خدا ص در سال فتح رفتم، و ملاحظه نمودم که غسل می‏کند، هنگامی که از غسلش فارغ گردید، هشت رکعت نماز خواند البته در آن وقت چاشت بود[[336]](#footnote-336). این چنین در الریاض (ص424) آمده است. و مسلم از عایشه ل روایت نموده، که گفت: رسول خدا ص نماز چاشت[[337]](#footnote-337) را چهار رکعت می‏خواند، و مقداری که خدا می‏خواست اضافه می‏نمود[[338]](#footnote-338). این چنین در الریاض آمده است.

حدیث انس و عبداللَّه بن ابی اوفی درباره نماز چاشت پیامبر ص

طبرانی در الأوسط از انس بن مالک س روایت نموده، که گفت: رسول خدا ص را دیدم که نماز چاشت را شش رکعت می‏خواند، و آن‏ها را دیگر ترک ننمودم[[339]](#footnote-339).

هیثمی (337/2) می‏گوید: در این سعدبن مسلم اموی آمده، و بخاری و ابن معین و گروهی ضعیفش دانسته‏اند، و ابن حبان در ثقه‏ها ذکرش نموده، و گفته: خطا می‏کند. این چنین طبرانی در الکبیر والأوسط به اسناد حسن، چنانکه هیثمی (238/2) گفته، از ام هانی روایت نموده که: پیامبر ص روز فتح نزد وی آمد، و نماز چاشت را شش رکعت خواند. و بزار از عبداللَّه بن ابی اوفی س روایت نموده که: وی نماز چاشت را دو رکعت خواند، آن گاه همسرش به او گفت: دو رکعت خواند؟ پاسخ داد: رسول خدا ص هنگامی که به فتح بشارت داده شد، و هم چنین وقتی که به بریده شدن سر ابوجهل بشارت داده شد، دو رکعت نماز چاشت را خواند. هیثمی (238/2) می‏گوید: این را بزار روایت کرده است، و طبرانی در الکبیر بعضی آن را روایت نموده، و در آن شعثاء آمده، و من کسی را نیافتم که او را ثقه دانسته باشد، و نه هم کسی را که جرحش نموده باشد. و ابن‏ماجه فقط نماز را وقتی که به سر ابوجهل بشارت داده شد روایت نموده است.

حدیث ابن عباس از ام‏هانی درباره نماز چاشت پیامبر ص

طبرانی در الکبیر از ابن عباس ب روایت نموده، که گفت: این آیه را مرور می‏نمودم، و نمی‏دانستم که این چیست، قول خداوند:

﴿بِٱلۡعَشِيِّ وَٱلۡإِشۡرَاقِ﴾ [ص: 18].

ترجمه: «در وقت عشاء و برآمدن آفتاب».

تا اینکه ام هانی دختر ابوطالب به من گفت که: رسول خدا ص نزد وی آمد، و کاسه‏ای آب وضو خواست، انگار که من اثر خمیر را در آن می‏بینم، وضو نمود، و نماز چاشت [یا اشراق] را به جای آورد و گفت: «ای ام هانی این نماز اشراق است»[[340]](#footnote-340). هیثمی (238/2) می‏گوید: در این حجاج بن نصیر آمده، و ابن المدینی و گروهی ضعیفش دانسته‏اند، و این معین و ابن حبان ثقه‏اش دانسته‏اند، و این حدیث در صحیح آمده، ولی به غیر سیاق وی.

تشویق و ترغیب پیامبر ص به نماز اشراق و بیان نمودن فضیلت آن

ابویعلی از ابوهریره س روایت نموده، که گفت: رسول خدا ص لشکری را فرستاد، آنان غنیمت بزرگی به دست آوردند، و به سرعت برگشتند، مردی گفت: ای رسول خدا، لشکری را ندیدیم که از این‏ها زودتر و سریع‏تر عودت نموده باشد، و غنیمت بزرگ‏تر به دست آورده باشد، فرمود: «ایا شما را به زود برگردنده‏تر و به دست آوردنده غنیمت بزرگتر از این‏ها خبر ندهم، مردی که وضو نمود، وضو را نیکو و تمام کرد، و باز به‌سوی مسجدی روی آورد، و نماز بامداد را در آن به جای آورد، و بعد از آن نماز اشراق را در عقبش گزارد، این مرد به سرعت‏تر برگشته و غنیمت بزرگ‏تر به دست آورده است»[[341]](#footnote-341). منذری در الترغیب (428/1) می‏گوید: این را ابویعلی روایت نموده، و رجال اسناد وی رجال صحیح‏اند، و بزار و ابن حبان در صحیحش هم این را روایت نموده‏اند، و بزار در روایتش بیان نموده که: آن مرد ابوبکر س بود. و این حدیث را ترمذی در بخش الدعوات در جامعش از عمر بروایت کرده است. و این را همچنان احمد به روایت ابن لهیعه روایت نموده، و طبرانی به اسناد جید آن را از عبداللَّه بن عمرو ب، چنانکه در الترغیب (427/1) آمده، روایت نموده است.

نماز اشراق علی، ابن عباس و سعد ش

طبرانی در جزئی که برای افراد عطاء نام تخصیص داده است، از عطاء ابومحمد روایت نموده، که گفت: علی س را دیدم که نماز چاشت را در مسجد می‏خواند. این چنین در الکنز (281/4) آمده است. و ابن جریر از عکرمه روایت نموده، که گفت: ابن عباس ب نماز چاشت را روزی می‏خواند و ده روز دیگر ترک می‏نمود. این چنین در الکنز (282/4) آمده است. و ابن جریر از عایشه بنت سعد[[342]](#footnote-342) روایت نموده، که گفت: سعد س نماز چاشت را هشت رکعت می‏خواند. این چنین در الکنز (283/4) آمده است.

اهتمام و توجه به نفل‏ها در میان ظهر و عصر

طبرانی در الکبیر از شعبی روایت نموده، که گفت: ابن مسعود س نماز چاشت را نمی‏خواند، و در میان ظهر و عصر و هم چنان یک نوبت و بخش طولانی از شب نماز می‏خواند[[343]](#footnote-343). هیثمی (258/2) می‏گوید: در این مردی است که از وی نام برده نشده است. و ابونعیم در الحلیه (304/1) از نافع از ابن عمر ب روایت نموده که: وی بین ظهر تا عصر را زنده می‏داشت[[344]](#footnote-344).

اهتمام و توجه به نفل‏ها میان مغرب و عشاء نماز پیامبر ص در میان مغرب و عشاء و همچنان نماز عمار س نسائی به اسناد جید از حذیفه س روایت نموده، که گفت: نزد پیامبر ص آمدم، و همراهش مغرب را خواندم، بعد از آن وی تا به عشاء نماز گزارد[[345]](#footnote-345).

این چنین در الترغیب (369/1) آمده است. و طبرانی در هر سه کتابش[[346]](#footnote-346) از محمدبن عماربن یاسر روایت نموده، که گفت: عماربن یاسر ب را دیدم که بعد از مغرب شش رکعت نماز می‏خواند، و گفت: دوستم رسول خدا ص را دیدم که بعد از مغرب شش رکعت نماز می‏خواند، و فرمود: «کسی که بعد از مغرب شش رکعت نماز بخواند، گناهانش بخشیده می‏شود، هر چند که همانند کف بحر باشد»[[347]](#footnote-347). طبرانی می‏گوید: این را صالح بن قطن بخاری به تنهایی روایت نموده، و منذری در ترغیبش (368/1) می‏گوید: درباره صالح اکنون در ذهنم نه جرحی می‏آید و نه تعدیلی.

نماز ابن مسعود و ابن عباس در میان مغرب و عشاء

طبرانی در الکبیر از عبدالرحمن بن یزید روایت نموده، که گفت: در یک ساعتی هرگاه که نزد ابن مسعود س می‏آمدم، او را می‏یافتم که نماز می‏گزارد، ما بین مغرب و عشاء، بنا بر این عبداللَّه را پرسیده گفتم: در یک ساعتی هر گاهی که نزدت آمدم، تو را دریافتم که نماز می‏گزاری، گفت: این ساعت غفلت است. هیثمی (230/2) می‏گوید: در این لیث بن ابی سلیم آمده، و درباره‏اش سخن است. و نزد وی همچنان از اسودبن یزید روایت است که گفت: عبداللَّه بن مسعود فرمود: چه ساعت نیکویی است وقت غفلت[[348]](#footnote-348) - یعنی نماز در میان مغرب و عشاء -. هیثمی (230/2) می‏گوید: در این جابر جعفی آمده، و درباره‏اش کلام زیادی است. و ابن زنجویه از ابن عباس ب روایت نموده، که گفت: ملائک اطراف کسانی را که در میان مغرب و عشاء نماز می‏گزارند احاطه می‏کنند، و این نماز باز گردندگان به‌سوی حق و توبه کنندگان است. این چنین در الکنز (193/4) آمده است.

اهتمام و توجه به نفل‏ها در وقت داخل شدن به منزل و بیرون شدن از آن

ابن المبارک در الزهد به سند صحیح از عبدالرحمن بن ابی لیلی روایت نموده، که گفت: مردی با همسر عبداللَّه بن رواحه س ازدواج نمود، و او را از عملکرد ابن رواحه پرسید، پاسخ داد: وی چون می‏خواست ازخانه‏اش بیرون برود دو رکعت نماز می‏خواند، و وقتی به خانه‏اش بر میگشت، دو رکعت نماز می‏گزارد، و آن را ترک نمی‏نمود. این چنین در الاصابه (306/2) آمده است.

نماز تراویح ترغیب پیامبر ص به نماز تراویح

مسلم از ابوهریره س روایت نموده، که گفت: رسول خدا ص به قیام رمضان ترغیب می‏نمود، بدون اینکه ایشان را به انجام آن مأمور سازد، و می‏گفت: «کسی که در رمضان با ایمان و نیت اجر و ثواب قیام نماید، گناهان گذشته‏اش بخشیده می‏شود»[[349]](#footnote-349). این چنین در الریاض آمده، و آن را در جمع الفوائد از ائمه شش گانه ذکر نموده و افزوده است: بعد پیامبر ص درگذشت و مسئله در زمان خلافت ابوبکر س و ابتدای خلافت عمر س بدین منوال بود.

ابی بن کعب و امامت تراویح برای مردم در زمان پیامبر ص و در زمان عمر س

ابوداود به اسناد ضعیف از ابوهریره روایت نموده، که گفت: رسول خدا ص در رمضان در حالی نزد مردم بیرون رفت، که آنان در یک گوشه مسجد نماز می‏گزاردند، آن گاه گفت: «اینان کیستند؟» به او گفته شد: اینان مردمانی‏اند، که قرآن حفظ ندارند، و ابی بن کعب برای‌شان نماز می‏دهد، وآنان در عقب وی نماز می‏گزارند، فرمود: «به حق رسیده‏اند، و کار نیکویی انجام داده‏اند»[[350]](#footnote-350).

این چنین در جمع الفوائد آمده است. مالک، بخاری، ابن خزیمه و غیر ایشان از عبدالرحمن بن عبدالقاری روایت نموده‏اند که گفت: با عمر بن خطاب س شبی در رمضان به‌سوی مسجد بیرون رفتم، ناگهان متوجه شدیم، که مردی پراکنده و متفرق‏اند، مردی برای خودش نماز می‏خواند، و گروهی از عقبش همان نماز روی را می‏گزارند، آن گاه عمر گفت: من بر این باور هستم که اگر اینان را بر یک قاری جمع نمایم بهتر و افضل خواهد بود، بعد از آن تصمیم گرفت و ایشان را بر ابی بن کعب جمع نمود. باز شب دیگری با وی بیرون رفتم و مردم در عقب قاری خویش نماز می‏گزاردند، عمر گفت: بدعت نیکویی است این!! آنچه از آن می‏خوابید، از آنچه برایش قیام می‏کند بهتر است - هدفش آخر شب است[[351]](#footnote-351) - و مردم در اول شب قیام می‏نمودند[[352]](#footnote-352).

این چنین در الکنز و جمع الفوائد آمده است. و ابن سعد (59/5) از نوفل بن ایاس هذلی روایت نموده، که گفت: ما در زمان عمربن خطاب به صورت پراکنده و متفرق در مسجد در رمضان اینجا و آنجا می‏ایستادیم[[353]](#footnote-353)، و مردم به‌سوی خوش صداتر‌شان میل می‏نمودند، آن گاه عمر گفت: آیا اینان را نمی‏بینم که قرآن را به خوش آوازی گرفته‏اند؟ به خدا سوگند، اگر بتوانم این را تغییر خواهم داد، می‏گوید: جز سه شب درنگ ننموده بود، که ابی بن کعب را امر نمود، و او برای‌شان امامت کرد، بعد از آن در آخر صف‏ها ایستاد و گفت: اگر این بدعت باشد، به درستی که بدعت نیکویی است.

عمر و روشن نمودن مساجد تا در آن‌ها تراویح خوانده شود و دعای علی به این سبب برایش

ابن شاهین از ابواسحاق همدانی روایت نموده، که گفت: علی ابن بی‌طالب س در نخستین شب رمضان بیرون رفت: [و دید] که چراغ‏ها روشن است و می‏درخشد و کتاب خداوند تلاوت می‏شود، فرمود: ای ابن خطاب! خداوند در قبرت نور و روشنایی بیاورد، چنانکه مساجد خداوند تعالی را به قرآن منور و روشن ساختی. این چنین در الکنز (284/4) آمده است.

و خطیب این را در امالی خود از ابواسحاق همدانی، و ابن عساکر از اسماعیل بن زیاد به معنای آن به اختصار، روایت کرده‏اند. چنانکه در منتخب الکنز (387/4) آمده است.

ابی، تمیم داری و سلیمان بن حثمه و امامت مردم در تراویح

فریابی و بیهقی از عروه روایت نموده‏اند که: عمربن خطاب س مردم را بر قیام ماه رمضان جمع نمود: مردان را بر ابی بن کعب س و زنان را بر سلیمان بن ابی حثمه. این چنین در الکنز (283/4) آمده است. و ابن سعد (26/5) از عمربن عبداللَّه عنسی روایت نموده که: ابی بن کعب و تمیم داری ب در مقام پیامبر ص می‏ایستادند، و برای مردان نماز می‏دادند، و سلیمان بن ابی حثمه با زنان در صفه[[354]](#footnote-354) مسجد می‏ایستاد، چون زمان عثمان بن عفان س فرا رسید، مردان و زنان را بر یک قاری جمع نمود، بر سلیمان بن ابی حثمه، وی زنان را امر می‏نمود و نگه داشته می‏شدند، تا اینکه مردان می‏رفتند، آن گاه رها می‏گریدند. و بیهقی از عرفجه روایت نموده، که گفت: علی بن ابی طالب س مردم را به قیام ماه رمضان امر می‏نمود، و برای مردان امامی می‏گردانید و برای زنان امامی، عرفجه می‏گوید: و من امام زنان بودم. این چنین در الکنز (284/4) آمده است.

ابی و امامت نمودن به زنانش در نماز تراویح در خانه اش

ابویعلی از جابربن عبداللَّه ب روایت نموده، که گفت: ابن بن کعب س نزد رسول خدا ص آمد و گفت: ای رسول خدا، امشب چیزی انجام دادم - البته در رمضان - پرسید: «آن چیست ای ابی؟» گفت: زنانی در منزلم گفتند: نمی‏توانیم قرآن بخوانیم، بنابراین پشت سر تو تو نماز می‏گزاریم، افزود: بنابراین برای‌شان هشت رکعت نماز خواندم و وتر هم به جای آوردم، پیامبر ص بدان رضایت نشان داد و چیزی نگفت[[355]](#footnote-355). هیثمی (74/2) می‏گوید: این را ابویعلی و طبرانی به مانند آن در الأوسط روایت نموده‏اند، و اسناد آن حسن است.

نماز توبه

ابن خزیمه در صحیحش از عبداللَّه بن بریده و او از پدرش س روایت نموده، که گفت: روزی رسول خدا ص صبح نمود، و بلال س را فراخواند و گفت: «ای بلال به چه چیز از من به‌سوی جنت سبقت نمودی؟ من دیشب داخل جنت شدم، و صدای حرکتت را در پیش رویم شنیدم»، گفت: ای رسول خدا، هرگاه گناهی نمودم[[356]](#footnote-356)، دو رکعت نماز خواندم، و هرگاه برایم بی‌وضویی پیش آمده، وضو نموده‏ام، و دو رکعت نماز گزارده‏ام[[357]](#footnote-357). این چنین در الترغیب (437/1) آمده است.

نماز حاجت

نماز انس س به خاطر حاجت و برطرف شدن حاجتش

ابن سعد (21/7) از ثمامه بن عبداللَّه روایت نموده، که گفت: باغبان انس س در تابستان نزدش آمد، و از بی‌آبی شکایت نمود، آن گاه انس آب خواست و وضو نمود و نماز گزارد، بعد از آن گفت: آیا چیزی را می‏بینی؟ گفت: نه چیزی را می‏بینم، می‏افزاید: باز داخل شد و نماز گزارد، و بار سوم - یا چهارم - گفت: ببین، پاسخ داد: ابری را به اندازه بال پرنده می‏بینم، می‏گوید: باز شروع به نماز گزاردن و دعا نمود، تا اینکه همان دهقان نزدش آمد و گفت: آسمان را ابر فرا گرفت و بارید، انس گفت: اسبی را که بشربن شغاف فرستاده سوار شو، و ببین که باران به کجا رسیده است؟ می‏گوید: آن را سوار گردید و دید، می‏افزاید: و دریافت که باران از قصرهای مسیرین و قصر غضبان تجاوز ننموده است.

نماز پیامبر ص به خاطر شفای علی و شفای علی به آن

ابن ابی عاصم، ابن جریر - که صحیحش دانسته -، طبرانی در الأوسط و ابن شاهین در السنۀ از علی س روایت نموده‏اند که گفت: دچار دردی شدم، و نزد پیامبر ص آمدم، و مرا در کنار خویش قرار داد، و به نماز خواندن شروع کرد، و گوشه جامه‏اش را بر روی من انداخت، بعد از آن گفت: «ای پسر ابوطالب تندرست شدی و تو مشکلی نداری، از خداوند هر چه برای خود خواسته‏ام، مثل آن را برای تو هم خواسته‏ام، و از خداوند هر چه خواستم آن را به من داده است، مگر اینکه به من گفته شد: بعد از تو دیگر نبی نیست»، (آن گاه برخاستم) و انگار که هیچ مریض نشده بودم. این چنین در المنتخب (43/5) آمده است.

قبول شدن دعای صحابی جلیل القدر ابومعلق وقتی که دزدی خواست او را به قتل برساند

ابن ابی الدنیا در کتاب مجابی الدعوة از انس بن مالک س روایت نموده است، که گفت: مردی از اصحاب رسول خدا ص که ابومعلق نامیده می‏شد، و تاجر بود، با مال خودش و دیگران تجارت می‏نمود، وی فردی عابد و پرهیزگار بود، باری بیرون رفت و دزدی که سلاح بر تن داشت با او روبرو گردید و گفت: متاعت را بگذار که می‏کشمت، گفت: اگر مال می‏خواهی در خدمتت است، گفت: جز خونت را نمی‏خواهم، ابومعلق گفت: پس بگذار نماز بخوانم، گفت: آنقدری که می‏خواهی بخوان. آن گاه وضو ساخت و بعد از آن دو رکعت نماز گزارد، و چنین دعا نمود: «يا ودود يا ذالعرش الـمجيد، يا فعالا لـما يريد، اسالك بعزتك التي لا ترام، وملكك الذي لا يضام، وبنورك الذي ملأ اركان عرشك آن تكفيني شر هذا اللص، يا مغيث اغثنى». ترجمه: «ای ودود، و ای صاحب عرش بزرگ، ای کننده آنچه بخواهد، تو را به بزرگی و عزتت که قصد کرده نمی‏شود، و به پادشاهیت که مزاحمت کرده نمی‏شود، و به نورت که اطراف عرشت را پر نموده، سوال می‏کنم که شر این دزد را از من دفع کنی، ای فریادرس به فریادم برس». این را سه بار گفت، ناگهان متوجه شد سوارکاری که حربه‏ای در دست دارد، حربه‏اش را تا برابر هر دو گوشش بلند کرده است، وی دزد را زد و به قتل رسانید، و آن گاه به‌سوی تاجر آمد، تاجر پرسید: تو کیستی؟ که خداوند توسط تو به فریادم رسید، گفت: من ملکی از اهل آسمان چهارم هستم، هنگامی که دعا نمودی، صدای دروازه‏های آسمان را شنیدم، باز برای دومین بار دعا نمودی، آن گاه ضجه‏ای را از اهل آسمان شنیدم، باز سومین بار دعا نمودی، آن گاه گفته شد: دعای مصیبت زده است، و من از خداوند خواستم که قتل آن را به عهده من بسپارد، بعد از آن همان ملک گفت: مژده بادا برایت و بدان، که کسی وضو بکند، و چهار رکعت نماز بگذارد، و به این دعاء دعاء نماید، دعایش قبول و پاسخ داده می‏شود، خواه در مصیبت باشد یا بدون مصیبت». ابوموسی این را در کتاب الوظائف، به صورت کاملش روایت نموده. این چنین در الاصابه (182/4) آمده است.

باب سيزدهم:  
رغبت و علاقمندى اصحاب به علم و ترغيب‏شان به آن

چگونه پیامبر ص و یارانش به علم الهی رغبت و علاقمندی داشتند و به‌سوی آن ترغیب می‏نمودند، و آن چه را در آن ایمان و عمل وجود داشت می‏آموختند و به دیگر آموزش می‏دادند، و در سفر حضر و در سختی و آسانی به آن مشغول بودند، و چگونه به تعلیم مهمانان تازه وارد به مدینه منوره، بر صاحب آن هزار هزار درود و سلام تقدیم باد، توجه و عنایت می‏نمودند، و چگونه علم و جهاد و کسب را با هم جمع می‏کردند، و افراد را به سرزمین‏ها برای نشر علم می‏فرستادند، و چگونه در به دست آوردن و تحصیل اوصافی که باعث قبول علم گردد اهتمام و توجه می‏کردند.

ترغيب پيامبر ص به علم

خوش آمد گویی پیامبر ص به صفوان بن عسال که به طلب علم آمده بود

احمد، طبرانی به اسناد جید - لفظ هم از وی است، ابن حبان در صحیحش و حاکم - که گفته: صحیح الاسناد می‏باشد - از صفوان بن عسال مرادی س روایت نموده‏اند که گفت: نزد پیامبر ص در حالی آمدم که در مسجد بر جامه سرخش تکیه نموده بود، به او گفتم: ای رسول خدا: من در طلب علم آمده‏ام، فرمود: «مرحبا به طالب علم، طالب عمل را ملائک، از فرط محبت‌شان به آنچه وی طلب می‏کند، با بال‏هایشان احاطه می‏کنند، و بعد از آن یکی بالای دیگری سوار می‏شوند، تا اینکه به آسمان دنیا می‏رسند»[[358]](#footnote-358). این چنین در الترغیب (59/1) آمده است.

آمدن قبیصه نزد پیامبر ص برای طلب علم و قول پیامبر ص برایش

احمد از قبیصه بن مخارق س روایت نموده است، که گفت: نزد پیامبر ص آمدم، پرسید: «چه تو را آورده است؟» گفتم: سِنّم بزرگ شده و استخوانم نازک گردیده، بنابراین نزد تو آمدم، تا چیزی به من بیاموزی که خداوند به وسیله آن به من نفع رساند، گفت: «به هر سنگ، درخت و کلوخی که مرور نموده‏ای، برایت مغفرت خواسته‏اند. ای قبیصه وقتی نماز صبح را خواندی سه بار بگو: «سبحان الله العظیم» و بحمده، از کوری، جذام و فلج عافیت می‏یابی، ای قبیصه بگو: «اللَّهُمَّ إِنِّى أَسْأَلُكَ مِمَّا عِنْدَكَ وَأَفِضْ عَلَىَّ مِنْ فَضْلِكَ وَانْشُرْ عَلَىَّ رَحْمَتَكَ وَأَنْزِلْ عَلَىَّ مِنْ بَرَكَاتِكَ»، «بار خدایا، من از تو از آنچه نزدت هست می‏خواهم، و از فضلت برمن فرو ریز، و از رحمتت بر من فرو ریز، و از برکتت بر من نازل فرما»[[359]](#footnote-359). این چنین در جمع الفوائد (21/1) آمده است، منذری و هیثمی می‏گویند، در آن مردی است که از وی نام برده نشده است.

خبر پیامبر ص که طلب علم گناهان را از بین می‏برد

ترمذی به اختصار و طبرانی در الکبیر - و لفظ از طبرانی است - از سخبره س روایت نموده‏اند که گفت: دو مرد از نزد رسول خدا ص در حالی عبور نمودند، که وی ذکر می‏نمود، در همان حال به آنها گفت: «بنشینید که شما بر خیر هستید»، هنگامی که رسول خدا ص برخاست و یارانش از نزدش پراکنده و متفرق شدند، آن دو تن برخاسته گفتند: ای رسول خدا، تو به ما گفتی: «بنشینید که شما بر خیر هستید»، آیا این برای ما خاص است، یا برای عموم مردم است؟ فرمود: «هر بنده‏ای که طلب علم نماید، همان طلب علمش کفاره آنچه گذشته است، می‏باشد»[[360]](#footnote-360). این چنین در الترغیب (60/1) آمده است.

قول پیامبر ص درباره فضیلت عالم بر عابد

ترمذی از ابوامامه باهلی س روایت نموده، که گفت: برای رسول خدا ص دو مرد یاد شد: یکی‌شان عابد بود و دیگری عالم، رسول خدا ص فرمود: «فضیلت عالم بر عابد چون فضیلت من بر ادنای شماست»، بعد از آن پیامبر خدا ص فرمود: «خداوند، ملائک و اهل آسمان‏ها حتی مورچه در سوراخش و حتی ماهی بر معلم و آموزاننده خیر برای مردم دعای رحمت می‏کنند»[[361]](#footnote-361). دارمی این رااز مکحول به صورت مرسل روایت نموده، بر ادنای شماست»، بعد از آن آیه را تلاوت نمود:

﴿إِنَّمَا يَخۡشَى ٱللَّهَ مِنۡ عِبَادِهِ ٱلۡعُلَمَٰٓؤُاْۗ﴾ [فاطر: 28].

ترجمه: «ازاللَّه تعالی فقط بندگان عالمش می‏ترسند».

و حدیث را تا آخرش ذکر نموده است[[362]](#footnote-362).

و دارمی هم چنین از حسن به شکل مرسل روایت نموده است، که گفت: رسول خدا ص از دو مرد که در بنی اسرائیل بودند و یکی‌شان عالم بود و نماز فرض را می‏خواند، و بعد از آن می‏نشست و برای مردم خیر یاد می‏داد، و دیگری روز را روزه می‏گرفت، و شب را قیام می‏نمود، پرسیده شد که کدام‌شان بهتر است؟ رسول خدا ص فرمود: «فضیلت همین عالمی که نماز فرض را می‏خواند، و بعد از آن می‏نشیند و به مردم خیر یاد می‏دهد، بر همان عابدی که روز را روزه می‏گیرد و شب را قیام می‏کند، چون فضیلت من بر کمترین شما است»[[363]](#footnote-363). این چنین در المشکوه (28 - 26) آمده است.

ترغیب پیامبر ص به طلب علم

مسلم از عقبه بن عامر س روایت نموده، که گفت: رسول خدا ص در حالی بیرون رفت، که ما در صفه بودیم، فرمود: «کدام یک از شما دوست دارد که هر بامداد به بطحان یا عقیق[[364]](#footnote-364) برود، و دو شتر کوهان دار را بدون گناه و قطع صله رحمی بیاورد؟» پاسخ دادیم: ای رسول خدا، همه ما این را دوست داریم، گفت: «آیا یکی از شما صبحگاهان به مسجد نمی‏رود، تا دو آیه از کتاب خدا را یاد بدهد یا بخواند، این برای او از دو شتر بهتر است، و اگر سه آیه شد از سه شتر برایش بهتر است، و چهار آیه برایش از چهار شتر بهتر است، و هر قدر که بالا برود، به همان اندازه از شترها برایش بهتر است»[[365]](#footnote-365). این چنین در المشکوه (ص175) آمده است، و ابونعیم این را در الحلیه (341/1) روایت نموده، و در روایت وی آمده: «بیاموزد یا بخواند».

قول پیامبر ص برای مرد پیشه‌گری که از برادرش که طلب علم می‏نمود شکایت کرد

ترمذی از انس س روایت نموده، که گفت: در زمان پیامبر ص دو برادر بودند، یکی پیشه گر بود و کار می‏نمود، و دیگری ملازمت و همراهی پیامبر ص را میکرد، و از وی می‏آموخت، پیشه گر از برادرش نزد پیامبر ص شکایت کرد، پیامبر ص فرمود: «ممکن است تو به سبب وی رزق داده شودی»[[366]](#footnote-366). این چنین در جمع الفوائد (20/1) آمده، و ابن عبدالبر این را در جامع بین العلم (59/1) به معنای آن روایت کرده است، و حاکم آن را در المستدرک (94/1) روایت نموده، و به شرط مسلم صحیحش دانسته، و ذهبی هم با او موافقت نموده است.

ترغيب اصحاب پيامبر ص به علم

ترغیب علی به علم و حدیث کمیل بن زیاد از وی در این باره

لالکائی از ابوطفیل روایت نموده، که گفت: علی س می‏گفت: نزدیک‏ترین و مستحق‏ترین مردم به انبیاء عالم‏ترین‌شان به آنچه است که انبیاء آورده‏اند، بعد از آن این آیه را تلاوت نمود:

﴿إِنَّ أَوۡلَى ٱلنَّاسِ بِإِبۡرَٰهِيمَ لَلَّذِينَ ٱتَّبَعُوهُ وَهَٰذَا ٱلنَّبِيُّ﴾ [آل عمران: 68].

ترجمه: «سزاوارترین مردم به ابراهیم آنهایی هستند که از او پیروی کردند، و این پیامبر...».

یعنی محمد ص و کسانی که از وی پیروی نموده‏اند، بنابراین تغییر نخورید، دوست و ولی محمد ص کسی است که از خدا اطاعت نماید، و دشمن محمد ص کسی است که از خدا نافرمانی کند، هر چند که قرابتش نزدیک باشد. این چنین در الکنز (96/1) آمده است.

و ابونعیم در الحلیه (79/1) از کمیل بن زیاد روایت نموده، که گفت: علی‏بن ابی طالب س دستم را گرفت و به گوشه‏ای از صحرا بیرون برد، هنگامی که به صحرا بیرون رفتیم، نشست و نفس کشید و گفت: ای کمیل بن زیاد، قلب‏ها ظرف‏هایی‏اند، و بهترین آنها فراگیرنده‏ترین آنهاست، آنچه را به تو می‏گویم حفظ کن: مردم سه گونه‏اند: عالم ربانی، متعلم بر راه نجات و رذیل و بی‌بند وبار و دنباله رو برای هر فریاد کننده، که با هر باد تغییر می‏خورند، و از نور علم روشنایی حاصل نکرده‏اند و به رکن و جایگاه محکمی پناه نبرده‏اند. علم بهتر از مال است، علم تو را حراست می‏کند، مال را تو حراست می‏کنی، علم به عمل زیاد و افزون می‏شود، مال را مصرف کم می‏نماید، و محبت عالم جزء دین است که به آن پاداش داده می‏شود، علم برای عالم در زندگی اش طاعت به بار می‏آورد، و بعد از مرگش، از وی یاد نیکو به‌جا می‏گذارد، ولی ساخته شده مال به زوال مال از بین می‏رود، خزانه کنندگان مال، در حال زندگی‌شان در زمره مردگان‏اند، و علما تا وقتی دهر باقی است باقی‏اند، جسدهایشان مفقود است، ولی چهره‏هایشان در قلب‏های مردم جایگزین است. هاه! اینجا - و با دست خود به سینه‏اش اشاره نمود - علم است، کاش برای آن حمل کنندگانی را دریابیم؟! آری، حمل کننده‏ای برای آن یافتم که به سرعت و ذکاوت فرایش میگیرد، اما بر آن امین نیست، بلکه دین را به عنوان وسیله برای حصول دنیا به‌کار می‏اندازد، با دلایل خداوند در مقابل کتابش مقابله می‏کند، و با نعمت‌هایش در برابر بندگانش مقابله می‏نماید، یا کسی را دریافتم که برای اهل حق منقاد است، ولی بصیرتی در احیای این علم ندارد، و با نخستین عارضه شبه شک در قلبش ظاهر می‏شود، نه این در کار است و نه آن، یا کسی را دریافتم که غرق در لذت‏ها و تابع شهوت‏هاست، یا کسی را دریافتم که حریص جمع آوری مال و ذخیره نمودن آن است، این دو تن هم از داعیان دین نیستند، شبیه‏ترین چیز را به این دو حیوانات چرنده‏اند، همینطور علم با مرگ حاملین آن می‏میرد، بار خدایا، نه، این چنین نیست، زمین از وجود قیام کننده‏ای به دلایل در راه خدا خالی نمی‏باشد، تا دلایل و حجت‏های خداوند باطل نشوند، آنان کسانی‏اند که در عدد اندک‏اند، و نزد خداوند از قدر و منزلت بزرگ برخورداراند، توسط اینان خداوند از حجت‏های خود دفاع می‏کند، تا اینکه آن را به امثال خویش ادا نمایند، و آن را در قلب‏های مشابهان خود بکارند، علم اینان را به حقیقت امر رسانیده است، بنابراین آنچه را مسرفین مشکل می‏دانند نزد اینان آسان است، و از آنچه جاهلان وحشت دارند اینان به آن انس و خو گرفته‏اند، اینان دنیا را با بدن‌هایی همراهی می‏کنند، که ارواح آن‏ها به منظر اعلی معلق است، اینان خلیفه‏های خداوند در سرزمینش و دعوتگران به‌سوی دین وی‌اند، هاه، هاه!! چقدر مشتاقم به رؤیت آنان، و برای خودم و تو از خداوند مغفرت می‏طلبم، اگر خواسته باشی برخیز. و این را هم چنین ابن انباری در المصاحف، مرهبی در العلم، نصر در الحجة و ابن عساکر چنانکه در الکنز (31/59 آمده، به مانند آن با اختلاف اندک در الفاظ و زیادت‌هایی روایت کرده‏اند، و ابن عبدالبر در کتابش جامع بیان العمل (112/2) بخشی از آن را روایت نموده است، و بعد از آن گفته: این حدیث نزد اهل علم مشهور است، و به اسناد، به سبب شهرت آن نزدشان، ضرورتی ندارد.

ترغیب معاذ بن جبل س به علم

ابونعیم در الحلیه (239/1) از معاذبن جبل س روایت نموده، که گفت: علم بیاموزید، چون آموختن آن ترس خداوند تعالی، طلبش عبادت، تکرارش تسبیح، بحث و جستجو از آن جهاد، تعلیمش به کسی که نمی‏داند صدقه و بذل آن برای اهلش سبب قربت است، چون علم نشانه‏های حلال و حرام، منار) راه‏های (اهل جنت، همراه و انیس در وحشت، همراه در تنهایی و بیگانگی، صحبت کننده در خلوت، رهنما در خوشی و مصیبت، سلاح بر دشمنان و صفت نیکو نزد دوستان است، خداوند تعالی به آن اقوامی را بلند می‏کند، وآنان را در خیر رهبر و امام می‏گرداند، آثارشان اقتباس می‏شود، و به عملکردهایشان اقتدا می‏گردد، و نظر ایشان نظر نهایی می‏باشد که بدان چنگ زده می‏شود، ملائک به دوستی این‏ها رغبت دارند، و به با بالهایشان آن را مسح می‏کند، هر تر و خشک برای‌شان مغفرت می‏طلبد، حتی ماهی‏های بحر و خزندگان آن، و درنگان خشکی و حیوانات آن، چون علم زندگی قلب‏ها از جهل و چراغ بینایی از تاریکی هاست، (بنده) به علم به منزلت برگزیدگان می‏رسد، و درجه بلندی را در دنیا و آخرت به دست می‏آورد، تفکر در علم برابر است با روزه، و خواندنش برابر است با قیام[[367]](#footnote-367)، توسط آن صله رحمی‏ها صورت می‏گیرد، و حلال از حرام دانسته می‏شود، (و علم) امام عمل و عمل پیرو و تابع آن است، نیک بختان بدان الهام شده، و بدبختان از آن محروم می‏گردند[[368]](#footnote-368).

ابن عبدالبر این را در جامع بیان العلم (55/1) از معاذ به شکل مرفوع به مثل آن روایت نموده، و بعد گفته: حدیث خیلی نیکوست، ولی از اسناد قوی برخوردار نیست، و آن را از طرق مختلفی به شکل موقوف روایت نموده‏ایم، بعد بعضی اسنادهای موقوف را متذکر شده، و بعد از آن گفته: حدیث را بر همان حالتش[[369]](#footnote-369) موقوف بر معاذ ذکر نموده است. و منذری در الترغیب (58/1) می‏گوید: این چنین گفته، و رفع آن خیلی غریب است.

ترغیب عبداللَّه بن مسعود س به علم

ابن عبدالبر در جامع بین العلم (29/1) از هارون بن رباب روایت نموده، که گفت: ابن مسعود س می‏گفت: صبحگاهان یا عالم بیرون شو یا متعلم، و در میان این دو بیرون مشو، چون در میان این دو جاهل است یا جاهلان، و ملائک بال‌هایش را برای مردی که صبحگاهان در طلب علم بیرون می‏شود، به سبب رضایت از آنچه او انجام می‏دهد، هموار می‏کند. و ابن عبدالبر در جامعش (29/1) از زید روایت نموده، که گفت: عبداللَّه فرمود: صبحگاهان عالم بیرون شو یا متعلم، و در میان این دو امعه بیرون مشو. ابویوسف می‏گوید: اهل علم گفته‏اند: امعه اهل رأی را گویند[[370]](#footnote-370).

طبرانی در الکبیر از ابن مسعود روایت نموده، که گفت: ای مردم علم را قبل از اینکه قبض شود به دست بیاورید، و قبض آن از میان رفتن اهلش است، و به علم چنگ زنید چون هیچ یک از شما نمی‏داند که به آنچه نزدش است چه وقت نیازمندی پیدا می‏شود، و به علم چنگ زنید و از غور و گنجکاوی بیش از حد و تعمق دست بردارید و برحذر باشید، و به امر قدیم[[371]](#footnote-371) دست یازید، چون قومی خواهد آمد که کتاب خدا را تلاوت می‏کنند و سپس آن را پشت سرشان می‏اندازند[[372]](#footnote-372). هیثمی (126/1) می‏گوید: ابوقلابه از ابن مسعود نشنیده است. و عبدالرزاق بخشی از آن را از ایوب از ابوقلابه از ابن مسعود، چنانکه در جامع ابن عبدالبر (87/1) آمده، روایت کرده است، ابن عبدالبر هم چنین آن را در جامعش از طریق شقیق از ابن مسعود روایت کرده است.

و ابن عبدالبر در جامعش (100/1) از ابوالاحوص روایت نموده، که گفت: عبداللَّه فرمود: انسان عالم تولد نمی‏شود، علم به وسیله تعلم اندوخته می‏شود[[373]](#footnote-373). و طبرانی در الکبیر از عبداللَّه روایت نموده، که گفت: صبحگاهان یا عالم بیرون شود یا متعلم، و در میان این دو بیرون مشو، اگر چنان ننمودی، عالمان را دوست داشته باش و بدشان مبر[[374]](#footnote-374). هیثمی (122/1) می‏گوید: رجال آن رجال صحیح‌اند، مگر این که عبدالملک بن عمیرابن مسعود را درک نکرده است.

ترغیب ابو درداء س به علم

ابن عبدالبر در جامعش (28/1) از حمید و او از حسن روایت نموده که: ابودرداء س گفت: عالم باش یا متعلم یا دوست دار یا پیرو باش، و پنجم مباش که هلاک می‏گردی. می‏گوید: به حسن گفتم: پنجم کیست؟ گفت: متبدع. و ابونعیم در الحلیه (213/1) از ضحاک روایت نموده، که گفت: ابودرداء گفت: ای اهل دمشق، شما برادران در دین هستید، و همسایه‏ها در منزل و مددکاران بر دشمنان، چه شما را از مودت و دوستی ام باز می‏دارد؟ تکلیف من بر غیر از شماست، چرا من شما را در حالی می‏بینم که علمای‌تان از دنیا می‏روند و جاهلان‌تان نمی‏آموزند؟ و شما را می‏بینم که به چیزی روی آورده‏اید که برای‌تان تضمین شده است[[375]](#footnote-375)، و چیزی را ترک نموده‏اید که بدان امر شده‏اید؟ آگاه باشید، قومی ساختمان‏های شامخی ساختند، زیاد جمع نمودند و آرزوهایشان دراز شد، ولی قبرها ساختمان‏هایشان شد، و آرزوهایشان به غرور مبدل شد و فرا آورده‏ها و دست آورد‌هایشان نابود شد، آگاه باشید، بیاموزید و بیاموزانید، چون عالم و متعلم در اجر برابراند، و در مردم بعد از آن خبری نیست.

و نزد وی همچنان (222/1) از حسان روایت است که گفت: ابودرداء به اهل دمشق گفت: آیا بر این که از نان گندم سال به سال سیر شدید راضی گردیدید؟ در مجالس‌تان ذکر خداوند نمی‏شود، چرا علمای‌تان می‏روند و جهال‌تان نمی‏آموزند؟ اگر علمای‌تان بخواهند زیاد می‏شوند، و اگر جاهلان علم را جستجو کنند در می‏یابند، رزق و منافع را با ادای فرایض و احکامی که بر شما لازم گردانیده شده به دست آورید[[376]](#footnote-376)، سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، هر امتی که هلاک گردیده است، به سبب پیروی خواهشاتش و پاک دانستن و تزکیه نمودن خودش هلاک گردیده است. و نزد وی (213/1) از معاویه بن قره از پدرش از ابودرداء روایت است که گفت: قبل از اینکه علم برداشته شود بیاموزید، برداشته شدن علم رفتن علما است، عالم و متعلم در اجر و پاداش برابراند، و مردم دو نوع‌اند: عالم یا متعلم، و در میان این دو خیر نیست. و ابن عبدالبر در جامعش (32/1) از عبدالرحمن‏ابن مسعود فزاری روایت نموده، که ابودرداء گفت: هر کسی که صبحگاهان به مسجد برای آموختن یا یاد دادن خیری برود، برایش اجر و پاداش مجاهدی نوشته می‏شود که با غنیمت برمی‏گردد. و نزد وی همچنان (31/1) از ابن ابی هذیل روایت است که گفت: ابودرداء فرمود: کسی که رفتن بامداد و شامگاه برای علم را جهاد ندارند، عقل و رأیش ناقص شده است. و نزد وی همچنان (100/1) از رجاء بن حیوه از ابودرداء روایت است که گفت: علم منوط به آموختن است.

ترغیب ابوذر و ابوهریره ل به علم

بزار از ابوذر و ابوهریره ب روایت نموده، که گفتند: مسئله‏ای را که مردی می‏آموزد، نزدم از هزار رکعت نفل محبوب‏تر است. و گفتند: رسول خدا ص فرمود: «وقتی مرگ به سراغ طالب علم بیاید، و او بر همان حالت باشد شهید درگذشته است»[[377]](#footnote-377). منذری در الترغیب (61/1) می‏گوید: این را بزار و طبرانی در الأوسط روایت نموده‏اند، مگر اینکه طبرانی گفته: برایش از هزار رکعت بهتر است. و ابن عبدالبر این را در جامع بیان العلم (25/1) از آن دو به مانند آن، به زیادت تطوع یا نفل، روایت کرده است، و در موقوف از آن دو افزوده است: و مسئله‏ای از علم را که یاد می‏دهد - بدان عمل شود یا عمل نشود - نزد ما از صد رکعت نفل محبوب‏تر است.

ترغیب ابن عباس س به علم

ابن زنجویه از علی ازدی روایت نموده، که گفت: ابن عباس ب را از جهاد پرسیدم گفت: آیا تو را به چیزی دلالت نکنم که برایت ازجهاد بهتر است؟ به مسجدی می‏آیی و در آن قرآن و فقه دین می‏آموزی - یا گفت: سنت را -. این چنین در الکنز (230/5) آمده است. و نزد ابن عبدالبر در جامع بین العلم (62/1) از علی ازدی روایت است که گفت: ابن عباس را از جهاد پرسیدم، گفت: آیا تو را به چیزی که برایت از جهاد بهتر است دلالت نکنم؟ مسجدی بنا کن، که در آن قرآن، سنت‏های پیامبر ص و فقه دین تعلیم داده شود. و نزد وی همچنان (ص124) از ابن عباس روایت است که گفت: برای معلم خیر همه چیز مغفرت می‏خواهد، حتی ماهی در بحر.

ترغیب صفوان بن عسال س به علم

طبرانی در الأوسط از زرّین حبیش روایت نموده، که گفت: صبحگاهان نزد صفوان بن عسال مرادی س رفتم، گفت: چه تو را در این صبحگاهان آورده است ای زرّ؟. پاسخ دادم: در طلب و جستجوی علم برآمده‏ام، گفت: صبحگاهان یا عالم بیرون شود یا متعلم، و در میان این دو بیرون مشو[[378]](#footnote-378). هیثمی (122/1) می‏گوید: در این حفص بن سلیمان آمده، احمد وی را ثقه دانسته و حماعت زیادی ضعیفش دانسته‏اند. و نزد وی همچنان در الکبیر از صفوان روایت است که گفت: کسی که از خانه‏اش در طلب علم بر اید، ملائک بال‌هایش را برای متعلم و عالم می‏گستراند. هیثمی (123/1) می‏گوید: در این عبدالکریم بن ابی المخارق آمده، و ضعیف می‏باشد.

رغبت و علاقمندى اصحاب پيامبر ص به علم

قول معاذ س هنگام وفاتش درباره علاقمندی‏اش به علم

ابونعیم در الحلیه (239/1) از معاذبن جبل س روایت نموده که: وقتی مرگ به سراغ وی آمد، گفت: ببینید که صبح نموده‏ایم؟ کسی آمد و گفت: صبح نشده است، باز فرمود: بببینید که صبح نموده‏ایم؟ کسی آمد و گفت: صبح نشده است، تا اینکه در آن جریان کسی آمد و گفت: حالا صبح نمودی، گفت: به خداوند از شبی پناه می‏برم که صبح آن به‌سوی آتش باشد، مرحبا به مرگ، مرحبا به زیارت کننده‏ای که بعد از غیابت آمده، دوستی که در حال فقر و تنگدستی آمده، بار خدایا، من از تو می‏ترسیدم، اما امروز به تو امید دارم، بار خدایا، تو می‏دانی که من دنیا را و طول بقا را در آن به خاطر جاری بودن نهرها و نشانیدن درخت‏ها دوست نداشتم، ولی آن را به خاطر تشنگی در وقت گرمای روز و تحمل ساعت‏های سخت و مزاحت علما آن هم در جمع زیادی در حلقه‏های ذکر[[379]](#footnote-379) دوست داشتم. ابن عبدالبر این را در جامع بیان العلم (51/1) بدون اسناد ذکر نموده است.

رغبت و علاقمندی ابو درداء س به علم

ابونعیم در الحلیه (212/1) از ابودرداء س روایت نموده، که گفت: اگر سه خصلت نمی‏بود، دوست می‏داشتم که در دنیا باقی نمانم، پرسیدم: آن‏ها کدام‌اند؟ گفت: اگر گذاشتن رویم به سجده برای خالقم نمی‏بود، گذشت و رفت و آمد شب و روز نمی‏بود، که تقدیم و پیشکشی است، برای زندگی‏ام[[380]](#footnote-380) و تشنگی نصف روز و هم نشینی اقوامی که چنان سخنی به زبان می‏آورند، که میوه بیرون آورده می‏شود... و حدیث را ذکر نموده است.

رغبت و علاقمندی ابن عباس ل به طلب علم

حاکم در المستدرک (106/1) از ابن عباس ب روایت نموده، که گفت: هنگامی که رسول خدا ص وفات نمود، به مردی از انصار گفتم: بیا که اصحاب رسول خدا ص را سئوال کنیم، چون آنان امروز زیاداند، گفت: شگفتا به تو ای ابن عباس!! آیا مردم را چنان می‏پنداری که با وجود این همه اصحاب رسول خدا ص در میان‌شان به تو محتاج و نیازمند شوند؟! می‏افزاید: آن گاه وی را ترک نمودم، و به پرسیدن از یاران رسول خدا ص شروع کردم، و اگر حدیثی از مردی به من می‏رسید، به دروازه‏اش می‏آمدم و او در وقت چاشت خواب می‏بود. آنگاه چادرم را نزدیک دروازه‏اش پهن کردم، و باد بالایم خاک می‏انداخت، بعد وی بیرون می‏گردید، و مرا می‏دید و می‏گفت: ای فرزند عموی رسول خدا ص چه تو را آورده است؟! چرا کسی نزدم روان نکردی که نزدت می‏آمدم؟! پاسخ می‏دادم: نخیر، من مستحق ترم که نزدت بیایم، می‏گوید: و او را از حدیث می‏پرسیدم، همان مرد انصاری هنوز زنده بود، و می‏دید که مردم در اطرافم جمع شده‏اند و سوالم می‏نمایند، وی می‏گفت: این جوان از من عاقل‏تر بود!![[381]](#footnote-381).

حاکم که ذهبی با او موافقت نموده، می‏گوید: این حدیث به شرط بخاری صحیح است، و این را هم چنین دارمی و حارث در مسندهایشان از ابن عباس به مثل آن، چنانکه در الاصابه (331/2) آمده، روایت کرده‏اند، و طبرانی نیز آن را روایت نموده است آن، چنانکه هیثمی (277/9) گفته، رجال صحیح‌اند، و ابن عبدالبر این را در جامع بیان العلم (85/1) و ابن سعد در طبقاتش (182/4) به مثل آن روایت نموده‏اند. و بزار از ابن عباس روایت نموده، که گفت: هنگامی که مدائن فتح گردید، مردم به‌سوی دنیا روی آوردند، و من به‌سوی عمر س روی آوردم. به این صورت اکثر احادیث وی از عمر س بود. هیثمی (161/1) می‏گوید: رجال آن رجال صحیح‌اند.

رغبت و علاقمندى ابوهریره س به علم

ابونعیم در الحلیه (381/1) از ابوهریره س روایت نموده، که رسول خدا ص فرمود: «آیا از این غنایم نمی‏خواهی، که یارانت از آن می‏خواهند؟» گفتم: از تو می‏خواهم، به من از چیزی بیاموزی که خداوند به تو آموزش داده است، می‏گوید: لباس راه راهی را که بر پشتم داشتم کشیدم، و آن را در میان خودم و او پهن کردم، انگار که من به شپش نگاه می‏کنم که روی آن جامه راه می‏رود، وی ص با من صحبت نمود، و صحبتش را فرا گرفتم، فرمود: «آن را جمع کن و بر خودت بپیچان». بعد از آن حرفی را هم از آنچه برایم بیان داشته بود، فراموش نکردم[[382]](#footnote-382).

و نزد بخاری (316/1) از ابوهریره س روایت است که گفت: می‏گویند: ابوهریره س زیاد حدیث روایت می‏کند!! موعد نزد خداست!! و می‏گویند: مهاجرین و انصار را چه شده که مثل احادیث وی حدیث بیان نمی‏نمایند؟! برادران مهاجرم را خریدوفروش در بازارها مشغول می‏داشت، و برادران انصارم را کاروبارشان و من مرد مسکینی بودم که فقط به پُری شکمم ملازمت رسول خدا ص را می‏نمودم، بنابراین وقتی که آنان غایب می‏شدند حاضر می‏بودم، و هنگامی فراموش می‏نمودند، فرا می‏گرفتم، و پیامبر ص روزی گفت: «هر یک از شما تا تمام نمودن این مقاله‏ام اگر جامه‏اش را پهن نماید، و باز آن را به سینه‏اش جمع کند، چیزی از مقاله‏ام را ابداً فراموش نمی‏کند»، من جامه راه راهی را که داشتم، و غیر آن دیگر جامه‏ای هم بر تن نداشتم، پهن کردم، تا اینکه پیامبر ص مقاله‏اش را تمام نمود، بعد آن را در سینه‏ام جمع نمودم، سوگند به ذاتی که او را به حق مبعوث نموده، چیزی ار آن مقاله‏اش را تا امروزم فراموش ننموده‏ام. به خدا سوگند، اگر دو آیه در کتاب خدا نمی‏بود، ابداً چیزی از حدیث را برای‌تان بیان نمی‏نمودم:

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ يَكۡتُمُونَ مَآ أَنزَلۡنَا مِنَ ٱلۡبَيِّنَٰتِ وَٱلۡهُدَىٰ﴾ تا به این قول خداوند ﴿ٱلرَّحِيمُ﴾ [البقرة: 159-160].

ترجمه: «آنانی که آن‏چه را ما از دلایل روشن و هدایت نازل کرده‏ایم می‏پوشانند... مهربان»[[383]](#footnote-383).

و بخاری همچنان از ابوهریره روایت نموده، که گفت: مردم می‏گفتند: ابوهریره زیادت نموده است!! من به سیری شکمم ملازمت رسول خدا ص را می‏نمودم، آن هم هنگامی که نان را نمی‏خوردم و ابریشم را نمی‏پوشیدم و فلان مرد و فلان زن خدمتم نمی‏نمود، و شکمم را از گرسنگی بر سنگریزه‏ها می‏چسبانیدم، و قرائت آیه‏ای را که خودم می‏دانستم از مردی می‏پرسیدم تا مرا با خود ببرد و طعامم بدهد، و بهترین مردم برای مسکینان جعفربن ابی طالب بود، وی ما را با خود می‏برد و آنچه در خانه‏اش می‏بود به ما می‏داد، حتی مشکیزه‏ای[[384]](#footnote-384) را که در آن چیزی نمی‏بود برای ما بیرون می‏نمود، و ما آن را پاره می‏ساختیم و آنچه را در آن می‏بود می‏لیسیدیم[[385]](#footnote-385). این چنین در الترغیب (175/5) آمده است.

حقيقت علم و آنچه مطلقاً بر آن اسم علم اطلاق مى‏شود

آنچه از پیامبر ص درباره حقیقت علم روایت شده است

بخاری و مسلم از ابوموسی س روایت نموده‏اند که گفت: رسول خدا ص فرمود: «مثال هدایت و علمی که خداوند مرا بدان مبعوث نموده، چون باران زیادی است که به زمینی رسیده باشد، و پاره‏ای از آن زمین خوب بوده و آب را پذیرفته و علف و گیاه زیاده رویانیده باشد، و پاره‏ای از آن سخت و بی‌گیاه بوده و آب را نگه داشته باشد، و خداوند توسط آن به مردم نفع رساند، که از آن می‏نوشند و می‏نوشانند و زراعت می‏کنند، و بخش دیگری از آن زمین که باران رسیده زمین است هموار و وسیع، که نه آبی را نگه می‏دارد و نه علف و گیاهی می‏رویاند، این مثال کسی است که در دین خدا عالم و فقیه شده، و آنچه خداوند مرا بدان مبعوث نموده به او نفع رسانیده، و آموخته و آموزش داده است، و مثال کسی است که به آن سربلند ننموده و هدایت خداوند را که بدان ارسال شده‏ام نپذیرفته است». این چنین در المشکوه (ص20) آمده است. و مسلم از ابن مسعود س روایت نموده، که گفت: رسول خدا ص فرمود: «هر نبیی را که خداوند در امتش قبل از من مبعوث نموده، از امتش برای وی حواریون و یارانی بوده، که به سنت وی چنگ می‏زده‏اند و به امرش اقتدا می‏نموده‏اند، باز بعد از آنان جانشین‌هایی می‏یابند، که آنچه را می‏گویند بدان عمل نمی‏کنند، و آنچه را انجام می‏دهند که بدان مأمور نیستند، بنابراین کسی که با دستش با آنان جهاد کند مؤمن است، و کسی که با زبانش با ایشان جهاد کند مؤمن است، و کسی که با قلبش با ایشان جهاد کند مؤمن است، و گذشته از اینها از ایمان به اندازه دانه خردل هم موجود نیست»[[386]](#footnote-386). این چنین در المشکوه (ص21) آمده است.

ابوداود و ابن ماجه از عبداللَّه بن عمرو ب روایت نموده‏اند که گفت: رسول خداص فرمود: «علم سه چیز است: آیه محکم یا سنت قایم یا فریضه عادل، و چیزی که سوای این‏ها باشد اضافه است»[[387]](#footnote-387). این چنین در المشکوه (ص27) آمده است. و ابن عبدالبر در جامع بنی العلم (23/2) مانند این را روایت کرده است، و نزد وی هم چنین (24/2) از عمروبن عوف س به شکل مرفوع روایت است: «در میان شما دو امر را گذاشته‏ام، تا وقتی به آن‏ها چنگ زنید هرگز گمراه نمی‏شوید: کتاب خدا و سنت نبی‌اش»[[388]](#footnote-388).

و ابن عبدالبر در جامع بیان العلم (23/2) از ابوهریره س روایت نموده که: پیامبر ص داخل مسجد گردید، و جماعتی از مردم را نزد مردی دید، فرمود: «این چیست؟» گفتند: ای رسول خدا، مردی است علامه، پرسید: «علامه چیست؟» پاسخ دادند: عالم‏ترین مردم به نسب‏های عرب، عالم‏ترین مردم به عربی، عالم‏ترین مردم به شعر و عالم‏ترین مردم به آنچه عرب‏ها در آن اختلاف نموده‏اند، رسول خدا ص فرمود: «این علمی است که نفع نمی‏رساند و جهلی است که ضرر نمی‏رساند»[[389]](#footnote-389).

قول ابن عمر و ابن عباس ش درباره حقیقت علم

ابن عبدالبر در جامعش (24/2) از ابن عمر ب روایت نموده، که گفت: عمل سه چیز است: کتاب ناطق، سنت گذشته و نمی‏دانم[[390]](#footnote-390). و نزد وی همچنان (26/2) از ابن عباس ب روایت است که گفت: علم فقط کتاب خدا و سنت پیامبرش ص است، و کسی که بعد از آن چیزی را به رأی خود بگوید، نمی‏دانم که آیا آن را در حسناتش می‏یابد یا در گناهانش.

و ابن عساکر به سند حسن از مجاهد روایت نموده، که گفت: در حالی که ما یاران ابن عباس ب نشسته بودیم: عطاء، طاووس و عکرمه، ناگهان مردی آمد، و ابن عباس ایستاده بود و نماز می‏گزارد، آن مرد گفت: فتوا دهنده‏ای هست؟ گفتم: بپرس، گفت: من هرگاه که بول کنم، بعد از آن آب جهنده بیرون می‏آید[[391]](#footnote-391)، گفتیم: همان آبی که از آن فرزند به وجود می‏آید؟ گفت: آری، گفتیم: بنابراین بر تو غسل لازم است، آن مرد استرجاع گویان[[392]](#footnote-392) برگشت ابن عباس در نمازش عجله نمود، و هنگامی که سلام گردانید گفت: ای عکرمه، آن مرد را نزدم حاضر کن، وی آن مرد را نزدش آورد، آن گاه رویش را به‌سوی ما گردانید و گفت: آیا آنچه این مرد را به آن فتوا دادید از کتاب خدا بود؟ گفتیم: نخیر، گفت: از سنت رسول خدا ص بود؟ گفتیم: نخیر، گفت: از اصحاب رسول خدا ص بود؟ گفتیم: نخیر، گفت: پس از کی بود؟ پاسخ دادیم: از رأی خودمان، فرمود: به این سبب است که رسول خدا ص می‏گوید: «یک فقیه از هزار عابد بر شیطان شدیدتر است»، بعد از آن به‌سوی آن مرد روی خود را گردانید و گفت: وقتی آن آب از تو بیرون می‏شود شهوتی را در قلبت می‏یابی؟ گفت: نخیر، گفت: آیا سستی را در جسدت احساس می‏کنی؟ گفت: نخیر، فرمود: این فقط یک سردی است و وضو از آن برایت کافی است[[393]](#footnote-393). این چنین در کنزالعمال (118/5) آمده است.

انكار و تشديد بر كسى كه به علم ديگرى غير آنچه پيامبر ص آورده اشتغال ورزد

انکار و ناخوشایندی پیامبر ص بر قومی که این عمل را نمودند

ابن عبدالبر در جامع بیان العلم (40/2) از عمروبن یحیی بن جعده روایت نموده، که گفت: کتابی که در استخوان شانه نوشته شده بود برای پیامبر ص آورده شد، وی فرمود: «برای یک قومی همینقدر حماقت - یا گمراهی - کافی است، که از آنچه نبی‌شان برای آنان آورده، به نبیی غیر نبی‌شان یا کتابی غیر کتاب‌شان میل نموده و روی آورند»، آن گاه خداوند ﻷ نازل فرمود:

﴿أَوَ لَمۡ يَكۡفِهِمۡ أَنَّآ أَنزَلۡنَا عَلَيۡكَ ٱلۡكِتَٰبَ يُتۡلَىٰ﴾ [العنکبوت: 51].

ترجمه: «آیا این برای‌شان کفایت نکرد، که ما قرآن را برایت نازل نمودیم و برای آنان تلاوت می‏شود»[[394]](#footnote-394).

انکار عمر س به کسى که کتاب دانيال را نوشته بود و قصه‏اش در اين باره با پيامبر ص

ابویعلی از خالد بن عرفطه روایت نموده، که گفت: نزد عمر س نشسته بودم، که مردی از عبدالقیس آورده شد، و مسکن وی در شوش[[395]](#footnote-395) بود، عمر به او گفت: تو فلان بن فلان عبدی هستی؟ گفت: آری، آن گاه وی را با عصایی که داشت مورد ضرب قرار داد، آن مرد گفت: ای امیرالمؤمنین من چه کرده‏ام؟ عمر به او گفت: بنشین، وی نشست و عمر برایش تلاوت نمود:

﴿بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ الٓرۚ تِلۡكَ ءَايَٰتُ ٱلۡكِتَٰبِ ٱلۡمُبِينِ ١ إِنَّآ أَنزَلۡنَٰهُ قُرۡءَٰنًا عَرَبِيّٗا لَّعَلَّكُمۡ تَعۡقِلُونَ ٢ نَحۡنُ نَقُصُّ عَلَيۡكَ أَحۡسَنَ ٱلۡقَصَصِ بِمَآ أَوۡحَيۡنَآ إِلَيۡكَ هَٰذَا ٱلۡقُرۡءَانَ وَإِن كُنتَ مِن قَبۡلِهِۦ لَمِنَ ٱلۡغَٰفِلِينَ ٣﴾ [یوسف: 1-3].

ترجمه: «به نام خداوند بخشاینده مهربان. این آیات کتاب روشن است. ما قرآن را به زبان عربی فرو فرستادیم، تا شما بدانید. ما با وحی نمودن همین قرآن برای تو بهترین و نیکوترین قصه‏ها را بیان می‏کنیم، و تو قبل از این از بی‌خبران بودی».

و آن را سه بار برایش خواند و سه بار او را زد، آن مرد گفت: ای امیرالمؤمنین من چه کرده‏ام؟ گفت: تو کسی هستی که کتاب دانیال را رونویسی نموده‏ای، گفت: امرت را به من بگو از آن پیروی می‏کنم، فرمود: برو آن را با آب گرم و پشم سفید محو گردان، بعد نه خودت آن را بخوان و نه هم برای کسی بخوانش، اگر به من خبر رسید که تو آن را خوانده‏ای یا برای کسی از مردم خوانده‏ای به شدت شکنجه ات خواهم نمود. بعد از آن به او گفت: بنشین، و او پیش رویش نشست، عمر گفت: من رفتم و کتابی را از اهل کتاب در پوستی رونویس نمودم، و بعد آن را آوردم، رسول خدا ص به من گفت: «ای عمر این که در دستت است چیست؟» پاسخ دادم: ای رسول خدا، کتابی است که آن را رونویس نموده‏ام، تا علمی بر علم‌مان بیفزاییم، آن گاه رسول خدا ص خشم گرفت، تا این که گونه‌هایش سرخ گردید، بعد صدا شد: (الصلاه جامعه)، انصار گفت: نبی‌تان خشمگین شده است، سلاح بردارید، سلاح بردارید، بعد آمدند و در اطراف منبر رسول خدا ص حلقه زدند، رسول خدا ص فرمود: «ای مردم، به من جوامع سخن و خاتمه‏های آن داده شده، و برایم خیلی اختصار گردیده است، من آن را سفید و پاک برای‌تان آورده‏ام، پس متحیر نشوید، و در حیرت افتادگان شما را به غرور و فریب نیندازند»، عمر گفت: آن گاه من برخاستم و گفتم: به خدا به عنوان پروردگار، به اسلام به عنوان دین و به تو به عنوان رسول راضی شدم، بعد از آن پیامبر خدا ص پایین آمد. هیثمی (182/1) می‏گوید: در این عبدالرحمن بن اسحاق واسطی آمده، احمد و گروهی وی را ضعیف دانسته‏اند. این را همچنان ابن المنذر، ابن ابی حاتم، عقیلی، نصرالمقدسی و سعیدبن منصور، چنانکه در الکنز (94/1) آمده، روایت کرده‏اند. و این را عبدالرزاق و غیر وی از ابراهیم نخعی به اختصار، بخش تنها موقوف آن را، چنانکه در الکنز آمده، روایت نموده‏اند.

روایت جابر درباره انکار پیامبر ص بر عمر به سبب رونویسی بعضی چیزها از تورات

ابن عبدالبر در جامع بیان العلم (42/2) از طریق ابن ابی شیبه به اسناد وی به جابر س روایت نموده که: عمربن خطاب س کتابی را نزد پیامبر ص آورد که از بعضی کتاب‏ها به دست آورده بود، و گفت: ای رسول خدا: من کتاب خوبی از نزد بعض اهل کتاب به دست آورده‏ام، می‏گوید: رسول خدا ص خشمگین شد و گفت: «ای ابن خطاب آیا در این حیرت قرار دارید؟ سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، من آن را برای‌تان سفید و پاک آورده‏ام، از چیزی آنان را نپرسید، تا [نشود] آنان حق را برای‌تان بیان کنند و شما آن را تکذیب کنید، یا باطل را برای‌تان بیان نمایند و آن را تصدیق نمایید، سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، اگر موسی زنده می‏بود، چاره‏ای جز پیروی من نداشت»[[396]](#footnote-396). این را همچنان احمد، ابویعلی و بزار از جابر به مانند آن[[397]](#footnote-397) روایت کرده‏اند. هیثمی (174/1) می‏گوید: در این مجالدبن سعید آمده، احمد و یحیی بن سعید و غیر ایشان وی را ضعیف دانسته‏اند. و احمد و طبرانی این را از عبداللَّه بن ثابت روایت نموده‏اند که گفت: عمربن خطاب نزد رسول خدا ص آمد و گفت: ای رسول خدا، من کنار یکی از برادرانم از بنی قریظه عبور نمودم، و او جوامعی از تورات را برایم نوشت، آیا آن را برایت عرضه نکنم؟ می‏گوید: آن گاه روی پیامبر ص تغییر نمود، عبداللَّه - یعنی ابن ثابت - می‏گوید: گفتم: آیا آنچه را در روی رسول خدا ص است نمی‏بینی؟ آن گاه عمر گفت: به خداوند به عنوان پروردگار، به اسلام به عنوان دین و به محمد به عنوان رسول راضی شدیم، می‏افزاید: پس آن حالت از پیامبر خدا ص زایل گردید، و فرمود: «سوگند به ذاتی که جان محمد در دست اوست، اگر موسی در میان شما پیدا گردد، و باز شما وی را پیروی نمایید و مرا ترک کنید، باز هم گمراه شده‏اید، شما از میان امت‏ها سهم و نصیب من هستید، و من از میان انبیا سهم و نصیب شما هستم»[[398]](#footnote-398). هیثمی می‏گوید: رجال آن رجال صحیح‌اند، مگر اینکه در آن جابر جعفی آمده، و ضعیف می‏باشد. و طبرانی این را در الکبیر از ابودردائ به مثل آن، چنان که در المجمع آمده، روایت نموده است.

انکار عمر س بر مردی که به او گفت: کتابی به دست آورده‏ام که در آن سخن شگفت آور است

نصر المقدسی از میمون بن مهران روایت نموده، که گفت: مردی نزد عمربن خطاب امد و گفت: ای امیرالمؤمنین، ما هنگامی که مدائن را فتح نمودیم، از آنجا کتابی به دست آوردم که در آن سخن شگفت آور است، فرمود: آیا از کتاب خداست؟ گفتم[[399]](#footnote-399): نخیر، آن گاه دره را طلب نمود و به زدن وی پرداخت، و این تلاوت نمود:

﴿الٓرۚ تِلۡكَ ءَايَٰتُ ٱلۡكِتَٰبِ ٱلۡمُبِينِ ١ إِنَّآ أَنزَلۡنَٰهُ قُرۡءَٰنًا عَرَبِيّٗا﴾ تا به این قول خداوند ﴿وَإِن كُنتَ مِن قَبۡلِهِۦ لَمِنَ ٱلۡغَٰفِلِينَ﴾ [یوسف: 1-3].

ترجمه: «این آیات کتاب روشن است. ما قرآن را به زبان عربی فرو فرستادیم... و تو قبل از این از بی‌خبران بودی».

بعد از آن گفت: «کسانی که قبل از شما بودند، به سببی هلاک شدند، که به آنچه علمای‌شان و اُسقف‏هایشان نوشته بودند روی آوردند، و تورات و انجیل را گذاشتند تا اینکه کهنه شدند و علمی که در آن‏ها بود از میان رفت». این چنین در الکنز (95/1) آمده است.

انکار ابن مسعود و ابن عباس ش از سئوال نمودن اهل کتاب

ابن عبدالبر در جامع بیان العلم (40/2) از حریث بن ظهیر روایت نموده، که گفت: عبداللَّه بن مسعود س فرمود: اهل کتاب را از چیزی سئوال نکنید، چون آنان شما را هرگز هدایت نمی‏کنند، به خاطر این که خودشان گمراه شده‏اند. چون می‏شود که شما در آن صورت حقی را تکذیب و باطلی را تصدیق نمایید. عبدالرزاق این را همچنان از حریث به مانند آن روایت کرده است، و از قاسم بن عبدالرحمن از عبداللَّه روایت نموده، و در این حدیث افزوده: وی گفت: اگر مجبور هستید از ایشان بپرسید، پس ببینید آنچه با کتاب خدا موافقت نمود آن را بگیرید، و آنچه با کتاب خدا مخالفت نمود، آن را بگذارید. این را ابن عبدالبر در جامعش (42/29 گفته است. و طبرانی آن را در الکبیر به مثل سیاق اول روایت نموده، و رجال آن موثق‌اند، چنان که هیثمی (192/1) گفته است. و ابن عبدالبر در جامعش (42/2) از ابن عباس ب روایت نموده، که گفت: چگونه از اهل کتاب از چیزی سئوال می‏کنید، در حالی که کتاب‌تان که خداوند آن را بر نبی اش نازل فرموده در میان‌تان است، و آن تازه‏ترین کتاب‏ها از نگاه زمانی به پروردگارش است، جوان و شاداب است و پیر نشده؟! آیا خداوند در کتابش برای‌تان خبر نداده است، که آنان کتاب خدا را تغییر داده‏اند، و کتاب را با دست‏های خویش نوشته و گفته‏اند: این از نزد خداوند است، تا آن را به بهای اندک بفروشند؟! آیا علمی که برای‌تان آمده شما ار از سئوال نمودن ایشان باز نمی‏دارد؟! به خدا سوگند، مردی از آنان را ندیده‏ایم، که هرگز شما را از آنچه خداوند برای‌تان نازل فرموده است بپرسد!!. و نزد ابن ابی شیبه از ابن عباس روایت است که گفت: اهل کتاب را از کتاب‏هایشان می‏پرسید، در حالی که کتاب خداوند نزدتان هست، کتابی که از نگاه زمانی نزدیک‏ترین کتاب‏ها به خداست و آن را تر و شاداب می‏خوانید و کهنه و پیر نشده است. این چنین در جامع ابن عبدالبّر آمده است.

تأثيرپذيرى از علم خداوند تعالى و پيامبرش ص

تأثیرپذیری ابوهریره و معاویه از حدیث پیامبر ص

ترمذی (61/2) از ابوعثمان ولید بن ابی الولید المدنی روایت نموده که: عقبه بن مسلم برایش حدیث بیان داشت که: شفی اصبحی برایش حدیث بیان نمود: وی داخل مدینه شد، و ناگهان با مردی برخورد کرد که مردم نزد وی جمع شده بودند، پرسید: این کیست؟ گفتند: ابوهریره س می‏گوید: پس به وی نزدیک شدم، تا این که در پیش رویش نشستم، وی برای مردم حدیث بیان می‏نمود، هنگامی که خاموش گردید، و خلوت شد، به او گفتم: تو را به حق سئوال می‏کنم، و به حق می‏پرسم که حدیثی را از پیامبر خدا ص به من خبر بده، [البته حدیثی را] که از وی شنیده‏ای، دانسته‏ای و فهمیده‏ای، ابوهریره گفت: همینطور می‏کنم، حدیثی را برایت بیان می‏کنم، که رسول خدا ص آن را برایم بیان داشته است، ومن آن را دانسته و فهمیده‏ام، بعد از آن ابوهریره نفس عمیقی کشید، و ما اندکی درنگ نمودیم و او به حال آمد و گفت: حدیثی را برایت بیان می‏کنم که رسول خدا ص آن را در حالی برایم بیان داشت که من و او در این خانه بودیم، و غیر از من و او دیگر هیچکسی نبود، باز ابوهریره نفس عمیقی، و این بار شدیدتر کشید، و بعد از آن به حال آمد و روی خود را پاک کرد و گفت: بیان می‏کنم، حدیثی را برایت بیان می‏کنم که رسول خدا ص آن را در حالی برایم بیان داشت که من و او در این خانه بودیم و غیر از من و او دیگر هیچ کسی نبود، باز ابوهریره نفس عمیق و شدیدی کشید و به رویش بر زمین افتاد، و من برای مدت طولانی او را به خود تکیه دادم، باز به هوش آمد، و گفت: رسول خدا ص برایم بیان داشت: «وقتی روز قیامت می‏شود، خداوند تعالی نزد بندگان پایین می‏آید، تا در میان آنان فیصله نماید، و هر امتی بر زانو نشسته است، نخستین کسی که فرا خوانده می‏شود، مردی است که قرآن را حفظ کرده است، و مردی که در راه خدا کشته شده. و مردی که حال زیادی جمع کرده است. آن گاه خداوند به قاری می‏گوید: آیا به تو آنچه را برای رسولم نازل نمودم نیاموختم؟ می‏گوید: آری، ای پروردگار، می‏گوید: پس با آنچه آموختی چه عمل نمودی؟ می‏گوید: ساعت‏های روز و شب به آن قیام می‏نمودم، خداوند به او می‏گوید: دروغ گفتی، و ملائک به او می‏گویند: دروغ گفتی، و خداوند به او می‏گوید: بلکه خواستی به تو گفته شود: فلان قاری است، و آن هم گفته شد. و صاحب مال آورده می‏شود، خداوند به او می‏گوید: آیا برایت فراوانی و فراخی در نعمت نیاوردم، تا حدّی که نگذاشتم به کسی محتاج شوی؟ می‏گوید: آری، ای پروردگارا، می‏گوید: پس در آنچه برایت دادم چه عمل نمودی؟ می‏گوید: صله رحمی می‏نمودم و صدقه می‏دادم، خداوند به او می‏گوید: دروغ گفتی، و ملائک می‏گویند: دروغ گفتی، و خداوند می‏فرماید: بلکه خواستی به تو گفته شود: فلان سخاوتمند است، و آن هم گفته شد. و کسی که در راه خدا کشته شده بود آورده می‏شود، خداوند به او می‏گوید: چرا کشته شدی؟ پاسخ می‏دهد: به جهاد در راهت مأمور شدم، بنابراین جنگیدم تا اینکه کشته شدم، خداوند به او می‏گوید: دروغ گفتی، و ملائک به او می‏گویند: دروغ گفتی، و خداوند می‏فرماید: بلکه خواستی گفته شود: فلانی شجاع است، و آن هم گفته شد»، بعد از آن رسول خدا ص به زانوهایم زد و گفت: «ای ابوهریره، این سه گروه نخستین خلق خدا‌اند، که آتش بر آنان در روز قیامت افروخته می‏شود».

ولید ابوعثمان مدنی می‏گوید: عقبه به من خبر داد، که شفی کسی بود که نزد معاویه س داخل گردید، و این حدیث را برای او بیان کرد. ابوعثمان می‏گوید: و علاء بن ابی حکیم که صاحب شمشیر معاویه بود به من خبر داد و افزود: مردی نزدش وارد گردید، و این حدیث را از ابوهریره به وی خبر داد، معاویه گفت: با این‏ها اینطور شده است، پس با مردمی که باقی مانده چطور خواهد شد؟! بعد از آن معاویه به شدت و سختی گریست، به حدی که گمان نمودیم وی هلاک می‏شود، و گفتیم: این مرد برای‌مان شر آورده است، سپس معاویه به هوش آمد، و رویش را پاک نموده گفت: خدا و پیامبرش راست گفته‏اند:

﴿مَن كَانَ يُرِيدُ ٱلۡحَيَوٰةَ ٱلدُّنۡيَا وَزِينَتَهَا نُوَفِّ إِلَيۡهِمۡ أَعۡمَٰلَهُمۡ فِيهَا وَهُمۡ فِيهَا لَا يُبۡخَسُونَ ١٥ أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ لَيۡسَ لَهُمۡ فِي ٱلۡأٓخِرَةِ إِلَّا ٱلنَّارُۖ وَحَبِطَ مَا صَنَعُواْ فِيهَا وَبَٰطِلٞ مَّا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ ١٦﴾ [هود: 15-16].

ترجمه: «کسانی که زندگی دنیا و زینت آن را طلب باشند، اعمالشان را در این جهان بی‌کم و کاست به آن‏ها می‏دهیم. (ولی) آن‏ها در آخرت جز آتش سهمی نخواهند داشت و آن چه در دنیا انجام دادند برباد می‏رود، و اعمال‌شان باطل می‏گردد»[[400]](#footnote-400).

ترمذی می‏گوید: ای حدیث حسن و غریب است، و منذری در الترغیب (28/1) می‏گوید: ابن خزیمه این را در صحیحش به مانند آن روایت نموده، و جز در یک حرف یا دو حرف اختلاف نکرده است، و ابن حبان در صحیحش آن را به لفظ ترمذی روایت کرده است.

گریه ابن عمر به خاطر شنیدن حدیثی از ابن عمر و از پیامبر ص

احمد - که راویانش راویان صحیح‌اند - از ابوسلمه بن عبدالرحمن بن عوف روایت نموده، که گفت: عبداللَّه بن عمر و عبداله بن عمروبن عاص ش در مروه با هم روبرو شدند و صحبت نمودند، بعد از آن عبداللَّه بن عمرو رفت و عبداللَّه بن عمر در حالی باقی ماند که می‏گریست، مردی به او گفت: ای ابوعبدالرحمن چه تو را می‏گریاند؟ گفت: این - یعنی عبداللَّه بن عمرو - می‏گوید که از رسول خدا ص شنیده که می‏گفت: «کسی که در قلبش به اندازه یک دانه (خردل) از کبر باشد، خداوند وی را بر رویش در آتش می‏اندازد»[[401]](#footnote-401).

این چنین در الترغیب (3454) آمده است.

گریه ابن رواحه و حسان وقتی که این آیه نازل شد: والشعراء یتبعهم الغاوون

حاکم (488/3) از ابوالحسن مولای بنی نوفل روایت نموده که: عبداللَّه بن رواحه و حسان بن ثابت ب هنگامی که (طسم الشعراء) نازل شد، نزد پیامبر خدا ص آمدند و او برای‌شان تلاوت نمود:

﴿وَٱلشُّعَرَآءُ يَتَّبِعُهُمُ ٱلۡغَاوُۥنَ ٢٢٤﴾. ترجمه: «شاعران را گمراهان پیروی می‏کنند». در این حال آن دو می‏گریستند، تا اینکه به اینجا رسید ﴿وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ﴾. ترجمه: «و عمل‏های نیکو کردند»، فرمود: «شما هستید» ﴿وَذَكَرُواْ ٱللَّهَ كَثِيرٗا﴾. ترجمه: «و خداوند را زیاد یاد نمودند»، فرمود: «شما هستید». ﴿وَٱنتَصَرُواْ مِنۢ بَعۡدِ مَا ظُلِمُواْ﴾ [الشعراء: 224-227]. ترجمه: «و انتقام گرفتند بعد از آن که بر ایشان ستم شد»، گفت: «شما هستید»[[402]](#footnote-402).

گریه اهل یمن هنگامی که قرآن را در زمان ابوبکر س شنیدند

ابونعیم در الحلیه (1/ 34) از ابوصالح روایت نموده، که گفت: هنگامی که اهل یمن در زمان ابوبکر س آمدند و قرآن را شنیدند به گریستن پرداختند، ابوبکر گفت: ما هم همین طور بودیم، ولی بعد از آن قلب‏ها سخت شدند. ابونعیم درباره معنای «قست القلوب»، قلب‏ها سخت شدند. می‏گوید: به معرفت خداوند تعالی قوی و مطمئن گردید. این چنین در الکنز (224/1) آمده است.

تهدید بر عالمی که آموزش نمی‏دهد و بر جاهلی که نمی‏آموزد

ابن راهویه، بخاری در الوحدان، ابن اسکن، ابن منده، طبرانی، ابونعیم، ابن عساکر، باوردی و ابن مردویه از ابزای خزاعی س پدر عبدالرحمن روایت نموده‏اند که گفت: رسول خدا ص روزی سخنرانی ایراد فرمود، و از گروه‌هایی از مسلمانان ستایش به عمل آورد، و بعد از آن گفت: «چه شده است قوم‌هایی را که به همسایگان خود یاد نمی‏دهند و آنان را دانا نمی‏نمایند و تیزهوش نمی‏سازند، و نه آنان را امر می‏نمایند و نه نهی‌شان می‏کنند؟ و چه شده است قوم‌هایی را که از همسایگان‌شان نمی‏آموزند و تفقُه حاصل نمی‏کنند و تیز هوشی به دست نمی‏آورند؟ به خدا سوگند، باید قوم‌هایی همسایگان‌شان را تعلیم بدهند، تیزهوش‌شان بسازند و تفقه برای‌شان بیاموزانند و امرشان بکنند و نهی‌شان نمایند، و باید هر قوم از همسایگان‌شان بیاموزد، تیزهوشی حاصل کند و تفقه به دست آورد، یا اینکه در دار دنیا عذاب را برای‌شان تعجیل می‏کنم». بعد از آن پایین آمد و داخل خانه‏اش گردید. آن گاه قومی گفت: چه فکر می‌کنی، هدفش از این‏ها کی بود؟ گفتند: می‏پنداریی که هدفش اشعری‏ها بود، چون آنان قومی‌اند فقیه و از اهل آب‏ها و بادیه نشینان، همسایگان خشک و بی‌علم دارند، این حرف به اشعری‏ها رسید، آنان نزد رسول خدا ص آمدند و گفتند: ای رسول خدا قومی را به خیر یاد نمودی، و ما را به شر یاد کردی، گناه ما چیست؟ فرمود: «باید هر قوم همسایگانش را بیاموزاند به آنان یاد دهند، تیزهوش‌شان بسازد، امرشان کند و نهی‌شان نماید، و باید هر قوم از همسایگان‌شان بیاموزد، تیزهوشی و فهم حاصل نماید و تفقه به دست آورد، یا این که عقوبت را در دار دنیا برای‌شان تعجیل خواهم نمود»، گفتند: ای رسول خدا، آیا غیر از خودمان را بفهمانیم و تیزهوش گردانیم؟ باز سخنش را تکرار کرد، و آنان هم قول‌شان را اعاده نمودند که: آیا غیر از خودمان را بفهمانیم و تیز هوش گردانیم؟ رسول خدا ص باز هم همان حرف قبلی را گفت، گفتند: پس یک سال به ما مهلت بده، و او ایشان را یک سال مهلت داد، تا به آنان مسایل دینی را یاد دهند، به آنان آموزش دهند و تیزهوش و زکی‌شان سازند، بعد از آن رسول خدا ص قرائت فرمود:

﴿لُعِنَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ مِنۢ بَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ عَلَىٰ لِسَانِ دَاوُۥدَ وَعِيسَى ٱبۡنِ مَرۡيَمَۚ ذَٰلِكَ بِمَا عَصَواْ وَّكَانُواْ يَعۡتَدُونَ ٧٨ كَانُواْ لَا يَتَنَاهَوۡنَ عَن مُّنكَرٖ فَعَلُوهُۚ لَبِئۡسَ مَا كَانُواْ يَفۡعَلُونَ ٧٩﴾ [المائدة: 78-79].

ترجمه: «لعنت کرده شد کافران از بنی اسرائیل بر زبان داود و عیسی پسر مریم این به سبب آن بود که نافرمانی کردند و از حدّ در می‏گذشتند، یکدیگر را از عمل زشتی که انجام می‏دادند، منع نمی‏کردند، به درستی آنچه می‏نمودند، کار بد و زشتی بود».

ابن سکن می‏گوید: غیر از وی[[403]](#footnote-403) دیگری این حدیث را روایت ننموده است[[404]](#footnote-404)، و اسناد آن صالح است. این چنین در الکنز (139/2) آمده است.

كسى كه اراده علم و ايمان را نمايد خداوند به او مى‏دهد

اقوال معاذ س در این باره برای کسی که هنگام مرگش بر وی گریست

ابونعیم در الحلیه (234/1) از عبداللَّه بن سلمه روایت نموده، که گفت: مردی نزد معاذ س آمد، و به گریه نمودن پرداخت، معاذ پرسید: چه تو را می‏گریاند؟ پاسخ داد: به خدا سوگند، به سبب قرابتی در میان خودم و تو گریه نمی‏کنم، و نه هم به سبب دنیایی که از تو به دست می‏آوردم، ولی از تو علم حاصل می‏نمودم، و می‏ترسم که دیگر قطع شده باشد، گفت: گریه مکن، چون کسی که اراده علم و ایمان را نماید، خداوند تعالی به او می‏دهد، چنان که به ابراهیم ÷ داد، و در آن روز نه علمی بود و نه ایمانی[[405]](#footnote-405). و نزد ابن عساکر و سیف، چنان که در الکنز (87/7) آمده، از حارث بن عمیره روایت است که گفت: هنگامی که مرگ معاذ فرا رسید، کسانی که در اطرافش بودند، گریه نمودند، پرسید: چه شما را می‏گریاند؟ پاسخ دادند: بر همان علمی گریه می‏کنیم، که از ما در اثنای مرگت قطع می‏شود، گفت: علم و ایمان تا روز قیامت درجاهای خویش هستند، و کسی که آن‏ها را طلب نماید، آنها را می‏یابد: قرآن و سنت، همه سخن‏ها را بر قرآن عرضه دارید، ولی آن را بر چیزی از سخن‏ها عرضه نکنید، و علم را از نزد عمر، عثمان و علی جستجو و طلب نمایید، اگر آنان را از دست دادید، آن را نزد چهار تن طلب کنید: عویمر[[406]](#footnote-406)، ابن مسعود، سلمان و ابن سلام که یهودی بود و اسلام آورد ش، چون من از رسول خدا ص شنیدم که می‏گفت: «وی دهمین تن در جنت است»[[407]](#footnote-407)، و از لغزش و خطای عالم بترسید، حق را هرکسی که آورد بگیرید، و باطل را بر هر کسی که آورد رد نمایید، ولو که آورنده آن هر کسی باشد.

و حاکم (466/4) از یزید بن عمیره روایت نموده، که گفت: هنگامی که معاذبن جبل به همان مریضی اش که در آن درگذشت مبتلا گردید، گاهی اوقات بیهوش می‏شد و احیاناً به هوش می‏آمد، و یکبار چنان بیهوش شد که گمان نمودیم قبض روح گردید، بعد از آن باز به هوش آمد، و من در مقابلش قرار داشتم و گریه می‏کردم، پرسید: چه تو را می‏گریاند؟ گفتم: به خدا سوگند، بر دنیایی که از تو به دست می‏آوردم گریه نمی‏کنم، و نه هم بر نسبی که درمیان من و تو موجود است، ولی بر علم و حکمی[[408]](#footnote-408) که از تو می‏شنوم و می‏رود گریه می‏نمایم، گفت: گریه مکن، چون علم و ایمان در جاهای خویش هستند، کسی که آن‏ها را طلب نماید، می‏یابد شان، و آن را از جایی بخواه که ابراهیم علیه الصلاه والسلام خواست، وی را خداوند تعالی، در حای که نمی‏دانست، سئوال نمود، و تلاوت کرد:

﴿إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَىٰ رَبِّي سَيَهۡدِينِ﴾ [الصافات: 99]

ترجمه: «من به طرف پروردگارم روانه‏ام، و او هدایتم خواهد نمود».

و آن را بعد از من نزد چهار تن طلب نما و اگر آن را نزد یکی‌شان هم نیافتی، از اعیان مردم بپرس: عبداللَّه بن مسعود، عبداللَّه بن سلام، سلمان و عویمر ابودرداء، و از کجی حکیم و حکم منافق بر حذر باش، می‏گوید: گفتم: من چگونه می‏توانم کجی حکیم را بدانم؟ گفت: کلمه گمراهی را شیطان بر زبان مردی می‏اندازد، که او خود حامل آن نیست، و نه آن از وی توقع برده می‏شود، و منافق گاهی حق می‏گوید، علم را ازهر جایی که برایت آمد بگیر، چون حق از نوری برخوردار است، و از امور مشکل برحذر باش. حاکم می‏گوید: این حدیث به شرط مسلم صحیح است، ولی بخاری و مسلم آن را روایت نکرده‏اند[[409]](#footnote-409).

و نزد ابن عساکر همچنان از عمروبن میمون روایت است که گفت: معاذبن جبل در حالی تشریف آورد، که ما در یمن حضور داشتیم، و فرمود: ای اهل یمن، اسلام بیاورید در امان می‏باشید، من فرستاده رسول خدا ص به‌سوی شما هستم. عمرو می‏گوید: از همان جا محبتی نسبت به او در قلبم جای گرفت، و از او تا اینکه درگذشت جدا نشدم، هنگامی که مرگش فرارسید گریستم، معاذ گفت: علم و ایمان تا روز قیامت هر دو ثابت‏اند... و حدیث را ذکر نموده، چنان که در الکنز (87/7) آمده است.

آموختن ايمان، علم و عمل با هم

اقوال ابن عمر، جندب بن عبداللَّه و علی ش در این باره

طبرانی در الأوسط از ابن عمر ب روایت نموده، که گفت: برهه‏ای از زندگی خود را چنان سپری نمودم، که هر یکی از ما ایمان برایش قبل از قرآن نصیب می‏شد، و سوره‏ای بر محمد ص نازل می‏شد، و او حلال و حرام آن را و آنچه را لازم می‏بود نزد آن توقف کند فرا می‏گرفت، چنان که شما قرآن را می‏آموزید، بعد از آن مردانی را دیدم، که برای یکی از آنان قرآن قبل از ایمان نصیب می‏شد، و از فاتحة الکتاب تا آخر کتاب می‏خواند و نمی‏دانست که به چه امرش می‏کند و از چه نهیش می‏نماید، و چه لازم است که باید نزد آن توقف نماید، و آن را چون خرمایی نامرغوب می‏پاشد و پراکنده می‏کند. هیثمی (165/1) می‏گوید: رجال آن رجال صحیح‌اند.

وابن ماجه[[410]](#footnote-410) (ص11) از جندب بن عبداللَّه س روایت نموده، که گفت: ما با پیامبر ص در حالی بودیم که جوانان نورسی بودیم، و ایمان را قبل از آموختن قرآن فرا گرفتیم، بعد از آن قرآن را آموختیم، و با خواندن آن به ایمان ما افزودیم. عسکری و ابن مردویه - که سند آن حسن است - از علی س روایت نموده‏اند که گفت: وقتی سوره‏ای در زمان رسول خدا ص یا آیه‏ای یا زیادتر از آن نازل می‏شد، ایمان مؤمنان و خشوع‌شان افزایش می‏یافت، و آنان را نهی می‏نمود و باز می‏ایستادند. این چنین در الکنز (232/1) آمده است.

چگونه اصحاب آیات را می‏آموختند و تا آموختن عمل به آن از آن‏ها پیش نمی‏رفتند

احمد (410/5) از ابوعبدالرحمن سلمی روایت نموده، که گفت: فردی از اصحاب رسول خدا ص که به ما قرائت قرآن را یادمی داد برای ما بیان داشت که: آنان از رسول خدا ص ده آیه می‏آموختند، و تا اینکه علم و عمل هر دو را آموختیم. هیثمی (165/1) می‏گوید: در این عطاء بن سائب آمده، وی در آخر عمرش مختلط شده بود. و ابن ابی شیبه این را از ابو عبدالرحمن سلمی به مانند آن، چنان که در الکنز (232/1) آمده، روایت نموده است. و ابن سعد (172/6) از ابوعبدالرحمن مانند آن را روایت نموده، و افزوده است: بنابراین ما قرآن و عمل به آن را می‏آموختیم، و بعد ازما قرآن را قومی به میراث خواهند برد، که آن را چون آب می‏نوشند و از گلویشان تجاوز نمی‏کند، بلکه از اینجا تجاوز نمی‏کند - و دستش را بر حلق گذاشت -. و ابن عساکر از ابن مسعود س روایت نموده، که گفت: ما وقتی که ده آیه قرآن را از پیامبر ص می‏آموختیم، ده آیه بعدی آن را نمی‏آموختیم، تا اینکه آن چه را در آن می‏بود نمی‏دانستیم، برای شریک گفته شد: از عمل؟ گفت: آری[[411]](#footnote-411). این چنین در الکنز (232/1) آمده است.

فرا گرفتن علم به اندازه‏اى كه انسان در امور دين خود به آن محتاج است

قول سلمان س برای مرد عبسی در این باره

ابونعیم در الحلیه (189/1) از حفص بن عمر سعدی از عمویش روایت نموده، که گفت: سلمان برای حذیفه ب گفت: ای برادر بنی عبس، علم زیاد ست و عمر اندک، بنابراین از علم همان قدر را بگیر، که در امر دینت به آن نیازمند هستی، و ما سوای آن را بگذار و بدان خود را مشغول مساز. و نزد وی همچنان (188/1) از ابوالبختری روایت است که گفت: مردی از بنی عبس سلمان را همراهی نمود، می‏گوید: وی از دجله آبی نوشید، سلمان به او گفت: برگرد و دوباره بنوش، گفت: سیراب شده‏ام، سلمان گفت: درباره این نوشیدنت چه فکر می‏کنی، آیا از دجله چیزی را کم نموده است؟ گفت: یک نوشیدنی من از آن چه کم می‏کند؟! فرمود: علم هم چنین است و کم نمی‏شود، بنابراین از علم چیزی را بگیر که تو را نفع می‏رساند[[412]](#footnote-412).

قول ابن عمر ل برای مردی که برایش نامه نوشت و او را از علم پرسید

ابن عساکر از محمدبن ابی قیله روایت نموده که: مردی برای ابن عمر ب نوشت، و او را از علم پرسید، ابن عمر به او نوشت: تو برایم نوشته‏ای و مرا از علم می‏پرسید، علم بزرگتر از آن است که آن را برایت بنویسم، ولی اگر توانستی باخداوند در حالی روبرو شو، که زبانت در مورد ناموس مسلمانان بند باشد، از خون‏هایشان پشت سبک، از مال‏هایشان شکم لاغر و ملازم جماعت‌شان باشی. این چنین در الکنز (230/5) آمده است.

تعليم دين، اسلام و فرائض

پیامبر ص و تعلیم دادن دین به ابو رفاعه

مسلم (287/1) از ابورفاعه س روایت نموده، که گفت: در حالی به خدمت پیامبر ص رسیدم که سخنرانی می‏کرد، می‏گوید: گفتم: ای رسول خدا، مرد بیگانه‏ای آمده و از دینش سئوال می‏کند، و نمی‏داند که دینش چیست؟ می‏افزاید: آن گاه رسول خدا ص به سومی من متوجه شد، و خطبه‏اش را ترک نمود و نزدم آمد، آن گاه صندلی آورده شد که، گمان می‏کنم، پایه‌هایش از آهن بود، میگوید: رسول خدا ص بر آن نشست، و شروع به آموزش دادن چیزی به من نمود که خداوند به او آموزش داده بود، باز به‌سوی خطبه‏اش عودت نمود و آخرش را تمام کرد[[413]](#footnote-413).

بخاری این را در الادب (ص171) به مثل آن روایت نموده، و نسائی آن را در الزینه، چنانکه در ذخائرالامواریث آمده، روایت کرده است، و طبرانی و ابونعیم آن را، چنانکه در کنزالعمال (242/5) آمده است، روایت نموده‏اند.

پیامبر ص و تعلیم دین برای اعرابی، فروه بن مسیک و وفد بهراء

ابن جریر از جریر روایت نموده، که گفت: اعرابیی نزد پیامبر ص آمد و گفت: اسلام را به من بیاموز، فرمود: «گواهی می‏دهی که معبود بر حقی جز خداوند نیست، و محمد بنده و رسول اوست، نماز را برپا می‏داری، زکات را می‏دهی، رمضان را روزه می‏گیری، حج خانه را به جای می‏آوری، برای مردم آنچه را دوست می‏داری که برای خودت دوست می‏داری و برای‌شان آنچه را بد می‏بری که برای خودت بد می‏بری»[[414]](#footnote-414). این چنین در الکنز (70/1) آمده است. و ابن سعد (327/1) از محمدبن عماره بن خزیمه بن ثابت روایت نموده، که گفت: فروه بن مسیک مرادی س نزد پیامبر خدا ص در حالی آمد که از پادشاهان کنده جدا شده بود و پیروی پیامبر ص را قبول کرده بود، وی نزد سعد بن عباده س پایین آمد، و قرآن و فرائض اسلام و شرائع آن را می‏آموخت... و حدیث را ذکر نموده. و هم چنین (331/1) از ضباعه بنت زبیر بن عبدالمطلب ل روایت نموده، که گفت: وفد بهراء از یمن که سیزده تن بودند آمدند، و شترهایشان را حرکت می‏دادند تا این که به دروازه مقداد بن عمرو س در بنی جدیله رسیدند، آن گاه مقداد به طرف‌شان بیرون آمد و به آنها خوش آمد گفت و در جایی از منزل پایین‌شان ساخت، بعد نزد پیامبر ص آمدند، اسلام آوردند، فرائض را آموختند و روزهایی اقامت کردند، بعد نزد رسول خدا ص جهت خداحافظی آمدند، و پیامبر ص برای‌شان اعطای جوائز را امر نمود و به‌سوی اهل خود برگشتند.

ابوبکر و عمر ب و تعلیم دین

عبدالرزاق، ابن ابی شیبه، ابن جریر و رسته در ایمان از ابن سیرین روایت نموده‏اند که گفت: ابوبکر و عمر ب به مردم اسلام را می‏آموختند به این صورت که: خداوند را عبادت می‏کنی، به وی چیزی را شریک نمی‏آوری، نمازی را که خداوند بر تو فرض گردانیده در وقتش ادا می‏کنی، زیرا تقصیر در آن هلاکت و بربادیست، زکات را در حالی که روان و نفست به آن پاک و صاف می‏باشد می‏پردازی، رمضان را روزه می‏گیری و از کسی که متولی امر می‏شود می‏شنوی و اطاعت می‏کنی. این چنین در الکنز (69/1) آمده است.

بیهقی و اصبهانی در الحجه از حسن روایت نموده‏اند که گفت: اعرابیی نزد عمر س آمد و گفت: ای امیرالمؤمنین دین را به من بیاموز، گفت: گواهی می‏دهی که معبود بر حقی جز خداوند وجود ندارد و محمد رسول خدا، نماز را برپا می‏داری، زکات را ادا می‏کنی، حج بیت را انجام می‏دهی و رمضان را روزه می‏گیری، کار علنی و آشکار را انجام ده، و از سرو پنهان برحذر باش، و از هر چیزی که شرم اور است نیز بر حذر باش، تو اگر با خدا روبرو شدی بگو: عمر مرا به این امر نموده است. این را هم چنین ابن عدی، بیهقی و لالکائی از حسن روایت نموده‏اند که گفت: اعرابیی نزد عمر آمد و گفت: ای امیرالمؤمنین، دین را به من بیاموز... و مثل آن را ذکر نموده است، و در آخر آن افزوده: بعد از آن فرمود: ای بنده خدا، به این عمل کن، و وقتی با خداوند روبرو شدی، هر چه خواستی بگو. بیهقی می‏گوید: بخاری گفته است: این مرسل است، چون حسن عمر را درک ننموده بود. این چنین در الکنز (70/1) آمده است.

و ابن عساکر این را از حسن روایت نموده، که گفت: مردی نزد عمربن خطاب آمد و گفت: ای امیرالمؤمنین، من مردی هستم از اهل بادیه، و کارهایی دارم، بنابراین مرا به امری توصیه کن، که برایم قابل اعتماد باشد و بدان برسم، گفت: بدان و دستت را به من نشان بده، و او دستش را به وی داد، عمر گفت: خداوند را عبادت می‏کنی و به وی چیزی را شریک نمی‏آوری، نماز را برپا می‏کنی، زکات فرض شده را ادا می‏نمایی، حج می‏کنیم و عمره به جای می‏آوری و اطاعت می‏نمایی، آن چه علنی و اشکار است به آن عمل کن و از پوشیده و سر برحذر باش، به هر چیزی که وقتی یاد شد و پخش و نشر گردید حیا ننمودی و رسوایت نساخت چنگ زن، و از هر چیزی که وقتی یاد شد و پخش و نشر گردید حیایت آمد و رسوایت ساخت برحذر باش، آن مرد گفت: ای امیرالمؤمنین، به این‏ها عمل می‏کنم، و وقتی با پروردگارم روبرو شدم می‏گویم: عمربن خطاب از آن‏ها برایم خبر داد، فرمود: به آن‏ها عمل کن، و وقتی با پروردگارت روبرو شدی هر چه خواستی بگو. این چنین در الکنز (208/8) آمده است.

تعليم نماز

پیامبر ص و تعلیم نماز به یارانش

طبرانی در الکبیر و بزار از ابو مالک اشجعی و او از پدرش س روایت نموده‏اند که گفت: رسول خدا ص وقتی مردی اسلام می‏آورد، نخستین چیزی که به ما یاد می‏داد نماز بود - یا گفت: به او می‏آموخت نماز بود -. هیثمی (293/1) می‏گوید: رجال آن رجال صحیح‌اند.

و ابونعیم از حکم بن عمیر روایت نموده، که گفت: رسول خدا ص به ما می‏آموخت: «وقتی که به‌سوی نماز ایستادید تکبیر بگویید، و دست‏هایتان را بلند کنید، و از گوش‏هایتان بالا ننمایید، و بگویید: «سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَبِحَمْدِكَ تَبَارَكَ اسْمُكَ وَتَعَالَى جَدُّكَ وَلَا إِلَهَ غَيْرُكَ»، «بار خدایا تو پاک و قابل ستایش هستی، اسمت مبارک است، و عظمت و جلالت از منزلت و مرتبه بلند برخوردار است، و معبودی قابل پرستش غیر از تو نیست»[[415]](#footnote-415). این چنین در الکنز (217/4) آمده است.

پیامبر ص، ابوبکر، عمر و ابن مسعود ش و تعلیم تشهد

مسدد و طحاوی از ابن عمر ب روایت نموده‏اند که گفت: ابوبکر س تشهد[[416]](#footnote-416) را بر روی منبر به ما می‏آموخت، مثل اینکه معلم اطفال را در مکتب آموزش می‏دهد. این چنین در الکنز (217/4) آمده است، دارقطنی - که آن را حسن دانسته - از ابن عباس ب روایت نموده، که گفت: عمربن خطاب س از دستم گرفت و تشهد را به من آموخت، و فرمود که رسول خدا ص دست وی را گرفته و تشهد را به او یاد داده بود: «التَّحِيَّاتُ لِلَّهِ الصَّلَوَاتُ الطَّيِّبَاتُ الْمُبَارَكَاتُ لِلَّهِ». ترجمه: «عبادات قولی برای خداست، هم چنان عبادات فعلی و مالی با برکت خاصه خداست»[[417]](#footnote-417). این چنین در الکنز (217/4) آمده است. مالک، شافعی، طحاوی، عبدالرزاق و غیر ایشان از عبدالرحمن بن عبدالقاری روایت نموده‏اند که: وی از عمربن خطاب در حالی شنید که بر منبر قرار داشت و به مردم تشهد را یاد می‏داد و می‏گفت: بگویید: التحیات لله... و آن را ذکر نموده[[418]](#footnote-418).

و نزد ابن ابی شیبه از ابن عباس روایت است که گفت: رسول خدا ص تشهد را به ما می‏آموخت، مثل این که سوره‏ای از قرآن را به ما بیاموزد[[419]](#footnote-419).

و نزد وی هم چنان از ابن مسعود س به لفظ وی روایت است. و زد وی همچنان از ابن مسعود روایت است که گفت: رسول خدا ص تشهد را به من در حالی آموزش داد که کف دستم در میان کف‏های دستش بود، چنان که سوره‏ای از قرآن را به من یاد می‏دهد... و تشهد را ذکر نموده است.و نزد عسکری در الامثال از وی روایت است که گفت: رسول خدا ص فواتح سخنان - یا جوامع سخنان را با فواتح آن به ما آموزش می‏داد - و بعد از آن برای ما خطبه نماز و خطبه حاجت را آموزش داد، و بعد از آن تشهد را ذکر نموده است. و نزد ابن نجار از اسود روایت است که گفت: عبداللَّه به ما تشهد را یاد می‏داد، مثل این که سوره‏ای از قرآن را به ما آموزش دهد، و درآن بر ما الف و واو را عیب می‏گرفت. این چنین در کنزالعمال (219 218/4) آمده است.

حذیفه و تعلیم نماز به کسی که آن را درست ادا نمی‏نمود

عبدالرزاق، ابن ابی شیبه، بخاری و نسائی از زیدبن وهب روایت نموده‏اند که گفت: حذیفه س وارد مسجد گردید، ناگهان متوجه شد که مردی نماز میگزارد و رکوع و سجده را تمام نمی‏کند، هنگامی که از نماز منصرف شد حذیفه به او گفت: از چه وقت تا حال همین طور نماز می‏خوانی؟ گفت: از چهل سال به این طرف، حذیفه فرمود: از چهل سال به این طواف نماز نگزارده‏ای، و اگر بمیری و نمازت همین طور باشد، بر غیر فطرتی مرده‏ای که محمد ص بر آن فطرت بود، بعد از آن به تعلیم دادنش پرداخت، و گفت: انسان نماز را به تخفیف می‏خواند ولی رکوع و سجده را تمام می‏کند[[420]](#footnote-420). این چنین در الکنز (230/4) آمده است.

تعليم اذكار و دعاها

پیامبر ص و تعلیم اذکار و دعاها برای علی س

ابن نجار از علی بن ابی طالب س روایت نموده که، پیامبر ص به من گفت: «به تو پنج هزار گوسفند بدهم، یا این که پنج کلمه به تو بیاموزم که در آن‏ها صلاح دین و دنیایت است؟» عرض کردم: ای رسول خدا، پنج هزار گوسفند زیاد است، ولی به من بیاموز، فرمود: «بگو: «اللهم اغفرلي ذنبي، ووسع لي خلقي، وطيب لي كسبي، وقنعني بما رزقتني، ولا تذهب قلبي الى شى‏ء صرفته عني»، «بار خدایا، گناهم را برایم بیامرز، اخلاقم را برایم وسیع بگردان، کسبم را برایم خوب و نیکو برگردان، به آنچه برایم رزق داده‏ای قناعتم ده و قلبم را به‌سوی چیزی مبر، که آن را از من منصرف گردانیده‏ای». این چنین در الکنز (305/1) آمده است.

علی و تعلیم اذکار و دعاها به عبداللَّه بن جعفر ش

نسائی و ابونعیم از عبداللَّه ابن‏جعفر روایت نموده‏اند که وی به دخترانش این کلمات را یاد می‏داد، و به آن‏ها ایشان را امر می‏نود، و متذکر می‏شد که وی آن‏ها را از علی فرا گرفته است، و علی گفته که: رسول خدا ص را وقتی امری به مشکل و سختی می‏انداخت آن‏ها را می‏گفت: «لا إله إلا الله الحليم الكريم سبحانه تبارك الله رب العالـمين ورب العرش العظيم والحمد لله رب العالـمين».. ترجمه: «هیچ معبودی بر حق، جز خداوند حلیم و کریم وجود ندارد، و او پاک است، پروردگار عالمیان و پروردگار عرض بزرگ مبارک است، و ستایش خاص برای اللَّه است که پروردگار عالمیان است»[[421]](#footnote-421). این چنین در الکنز (298/1) آمده است. و خرائطی در مکارم الاخلاق - که سند آن حسن است - از عبداللَّه بن جعفر روایت نموده، که گفت: علی به من گفت: ای برادرزاده‏ام، من کلماتی را به تو می‏آموزم، که آن‏ها را از رسول خدا ص شنیدم، کسی که آن‏ها را در وقت وفاتش بگوید داخل جنت می‏شود: «لاَ إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ الْحَلِيمُ الْكَرِيمُ – سه بار - الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ – سه بار – تبار الذي بيده الـملك يحيى ويميت وهو على كل شىء قدير». ترجمه: «هیچ معبود بر حق، جز خداوند حلیم و کریم نیست، ستایش خاص برای پروردگار عالمیان است، مبارک است ذاتی که به دست وی پادشاهی است، ذاتی که زنده می‏کند و می‏میراند و بر همه چیز قادر است»[[422]](#footnote-422). این چنین در الکنز (111/8) آمده است.

پیامبر ص و تعلیم بعضی اذکار و دعاها به بعضی اصحابش

طبرانی از سعد بن جناده س روایت نموده، که گفت: من از نخستین کسانی بودم، که از اهل طائف نزد پیامبر ص آمدند، از بالای طائف از بلندترین نقطه آن صبحگاهان بیرون آمدم، و در وقت عصر به منی رسیدم، آن گاه بالای کوه رفتم، باز پایین گردیدم و نزد پیامبر ص آمدم و اسلام آوردم، وی به من ﴿قُلۡ هُوَ ٱللَّهُ أَحَدٌ ١﴾ و ﴿إِذَا زُلۡزِلَتِ﴾ را آموخت، و این کلمات را به من یاد داد: «سبحان الله، والحمد لله، ولا اله الا الله، والله اكبر». ترجمه: «خداوند پاک ومنزه است، ثنا و ستایش خاص برای اوست، و معبودی جز او وجود ندارد و خداوند بزرگ‏تر است»، و فرمود: «این‏ها باقیات صالحات‌اند»[[423]](#footnote-423). این چنین در تفسیر ابن کثیر (86/3) آمده است. و عبداللَّه بن احمد در زوائدش از ابی بن کعب س روایت نموده، که گفت: رسول خدا ص وقتی که صبح می‏نمودیم به ما آموزش می‏داد و می‏گفت: «أَصْبَحْنَا عَلَى فِطْرَةِ الإِسْلاَمِ وَكَلِمَةِ الإِخْلاَصِ وَدِينِ نَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ وَمِلَّةِ أَبَيْنَا إِبْرَاهِيمَ حَنِيفاً مُسْلِماً وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ». ترجمه: «بر فطرت اسلام صبح نمودیم و بر کلمه اخلاص و سنت نبی‌مان محمد و ملت ابراهیم که مایل به حق بود و از مشرکان نبود»، و وقتی شب فرا می‏رسید مثل این را انجام می‏داد[[424]](#footnote-424). این چنین در الکنز (294/1) آمده است. و ابن جریر از سعد س روایت نموده، که گفت: رسول خدا ص این کلمات را چنان به مایاد می‏داد، که نویسنده به اطفال نوشتن را یاد می‏دهد: «اللهم اني اعوذبك من البخل، واعوذبك من الـجبن، واعوذبك آن ارد الى ارذل العمر، واعوذ بك من فتنة الدنيا وعذاب القبر». ترجمه: «بار خدایا، من به تو از بخل پناه می‏برم، و به تو از جبن و ترس پناه می‏برم، و به تو از این که به خوارترین درجه عمر رد شویم پناه می‏برم، و به تو از فتنه دنیا و عذاب قبر پناه می‏برم»[[425]](#footnote-425). این چنین در الکنز (307/1) آمده است.

و ابونعیم از عبداللَّه بن حارث بن نوفل و او از پدرش س روایت نموده که: پیامبر ص نماز بر مرده را به آنان یاد داد: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لأَحْيائِنَا وَأَمْواتِنَا، وَأَصْلِحْ ذَاتَ بَيْنَنَا، وَأَلِّفْ بَيْنَ قُلُوبِنَا، اللَّهُمَّ إِنَّ هَذَا عَبْدُكَ فُلانُ بن فُلانٍ لا نَعْلَمُ إِلا خَيْرًا، وَأَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ، فَاغْفِرْ لَنَا وَلَهُ». ترجمه: «بار خدایا، برای برادران و خواهران ما بیامرز، و در میان ما صبح عنایت فرما، و در میان قلب‏هایمان الفت ایجاد کن. بار خدایا، این بنده ات فلان بن فلان است، و ما جز خیر نمی‏دانیم، و تو به وی از ما عالم‏تری، پس برای ما و برای او بیامرز» (، من - که خردترین قوم بودم - گفتم: اگر خیر ندانم؟ گفت: «جز چیزی را که می‏دانی مگو»[[426]](#footnote-426). این چنین در الکنز (114/8) آمده است. طبرانی در الدعاء و دیلمی - که سندش حسن است - از عباده بن صامت س روایت نموده‏اند که گفت: رسول خدا ص وقتی رمضان می‏آمد، این کلمات را به ما می‏آموخت: «اللهم سلمني لرمضان، وسلم رمضان لي، وسلمه لي متقبلا»، ترجمه: «بار خدایا، مرا برای رمضان سالم بگردان و رمضان را برای من سالم گردان و آن را به حفاظت و سلامت از من قبول فرما». این چنین در الکنز (323/4) آمده است.

علی و تعلیم درود بر پیامبر ص

طبرانی در الأوسط، ابونعیم در عوالی و سعیدبن منصور از سلامه کندی روایت نموده‏اند که گفت: عل س درود بر پیامبر ص را به مردم می‏آموخت و می‏گفت: «اللهم داحي الـمدحوات، وبارى‏ء الـمسموكات، وجبار القلوب على فطرتها شقيها وسعيدها، اجعل شرائف صلواتك، ونوامي بركاتك، ورأفة تحننك على محمد عبدك ورسولك، الخاتم لـما سبق، والفاتح لـما اغلق، والـمعلن الحق بالحق، والدامغ لجيشات الاباطيل، كما حمل فاضطلع بامرك بطاعتك، مستو فزاً في مرضاتك غير نكل عن قدم، ولا وهن في عزم، واعيا لوحيك، حافظا لعهدك، ما ضيا على نفاذ امرك حتى اورى قبسالقابسٍ، به هديت القلوب بعد خوضات الفتن والاثم، (و ابهج) موضحات الاعلام، ومنيرات الاسلام، ونائرات الاحكام، فهو امينك الـمأمون، وخازن علمك الـمخزون، و شهيدك يوم الدين، وبعيثك نعمتة، ورسولك بالحق (رحمة)، اللهم افسح له مفسحا في عدنك، واجزه مضاعفات الخير من فضلك، مهنات غير مكدرات، من فوز ثوابك الـمعلول وجزيل عطائك الـمخزون، اللهم اعل على) بناء (الناس بناءه، واكرم مثواه لديك ونزله، واتمم له نوره، واجزه من ابتعاثك له مقبول الشهادة ومرضيى الـمقالة، ذا منطق عدل وكلام فصل وحجة وبرهان عظيم». ترجمه: «بار خدایا، ای گسترنده زمین، و آفرینده آسمان‏ها، و گرداننده دل‏ها بر فطرت شان، اعم از بدبخت و نیکبخت آن‏ها، خوب‏ترین درودها و رحمت‏های خویش را با پرفیض‏ترین برکت‏ها و پر لطف‏ترین مهربانیت بر محمد نازل گردان، محمدی که بنده و رسول توست، و خاتم پیامبران است، محمدی که گشاینده مغلقات، آشکار کننده حق توسط حق، از بین برنده و ریشه کن کننده موج‏های باطل‏هاست، چنان که وقتی مسؤولیت رسالت به دوشش گذاشته شد، با قوت تمام به امر تو توأم با طاعتت اقدام نمود، و در کسب رضای تو سعی و تلاش نمود، و از هیچ گونه اقدام خیری عقب نرفت و نترسید، و در عزم و اراده‏اش هیچ گونه سستی راه نیافت، وی فراگیرنده وصیت و حافظ و نگهدارنده عهدت بود، و بر اجرای امرت در حرکت بود، حتی که چراغ روشن را بر فراراه روندگان و ره نوردان به‌سوی هدایت روشن گردانید وبر افروخت، و قلب‏ها توسط وی پس از فرو رفتن در گودال‏های فتنه و گناه هدایت و رهنمون گردید، وی نشانه‏های واضح را پر نور و درخشان ساخت، و فانوس‏های اسلام را روشن گردانید، وی نشانه‏های واضح را پر نور و درخشان ساخت، و احکام اسلام را تازه و خرم ساخت، بنابراین او امانت دار مطمئن و معتمد توست، و خزانه دار علم ذخیره شده توست و شاهد و گواه تو در روز قیامت است، وکسی است که وی را به حیث نعمت مبعوث گردانیده‏ای، و او به حق رسول رحمت توست، بار خدایا، برای وی جای فراخی در جنت عدن خویش نصیب گردان، و برایش چندین برابر پاداش خیر از فضل خود عطا فرما، پاداش و خیری که گوارا باشد، نه مکدر، البته از دست یابی به ثواب مکررت، و از عطای افزون ذخیره شده ات، بار خدایا، بر بنای مردم، بنای وی را بلند گردان، و جایگاه و مهمانیش را نزدت گرامی دار، و نورش را برایش کامل گردان، و پاداش مبعوث شدنش را از طرف خود برایش بده، شهادت وی مقبول و گفتارش رضایت بخش بود، و از سخن متعادل و روشن و کلام قاطع و فیصله کن و حجت و دلیل بزرگ برخوردار بود». این چنین در الکنز (214/1) آمده است[[427]](#footnote-427). ابن کثیر در تفسیر ود (509/3) می‏گوید: این کلام علی س مشهور است، و ابن قتیبه در مشکل الحدیث درباره این حدیث سخن گفته است، و هم چنین ابوالحسین احمدبن فارس کفوی در رساله‏ای که درباره فضیلت درود بر پیامبر ص نوشته، درباره این حدیث چیزی گفته است، ولی در اسنادش نظری هست، و حافظ ابوالقاسم طبرانی هم این اثر را روایت کرده است.

تعليم مهمانان تازه وارد به مدينه طيبه

دستور پیامبر ص به یارانش در مورد تعلیم وفد عبدالقیس

امام احمد (206/4) از شهاب بن عباد روایت نموده که: وی از یکی از اعضای وفد عبدالقیس شنید که می‏گفت: نزد رسول خدا ص آمدیم، و خوشی‌شان به آمدن ما افزون گردید، هنگامی‏که نزد قوم رسیدیم، برای ما جای گشودند و نشستیم، آن گاه پیامبر ص به ما خوش آمد گفت، و برای ما دعا نمود و بعد از آن به‌سوی ما نگریست و گفت: «سید و زعیم‌تان کیست؟» همه به‌سوی منذربن عائذ اشاره نمودیم، پیامبر ص فرمود: «آیا همین روی شکسته؟» و آن نخستین روزی بود که این اسم بر وی گذاشته شد، البته به خاطر ضربه سم خری که در رویش بود، گفتیم: آری، ای رسول خدا، وی از قوم عقب مانده بود، و شترهای قوم را بست و بارها و متاع‌شان را جمع نمود، باز کیسه‏اش را بیرون نمود، و لباس‏های سفر را از تن کشید و لباس‏های نیکویش را بر تن نمود، بعد به‌سوی پیامبر ص در حالی آمد، که وی پایش را دراز نموده و تکیه زده بود، هنگامی که الاشج «روی شکسته» به وی نزدیک گردید، قوم برایش جای گشودند و گفتند: اینجا ای اشج، پیامبر ص نشست و خود را برابر نمود و پایش را جمع کرد و گفت: «اینجا ای اشج»، وی در طرف راست پیامبر ص نشست، و پیامبر ص برابر نشست و او را خوش آمد گفت و با او مهربانی نمود، بعد از آن او را از سرزمینش پرسید، و برایش قریه‏های صفا، مشقر وغیره قریه‏های هجر را نام برد، منذر گفت: پدر و مادرم فدایت ای رسول خدا، تو به آسمان قریه‏های ما از ما عالم‏تری!! فرمود: «من به سرزمین‌تان قدم گذاشته‏ام و در آن برایم وسعت آورده شده است»، می‏گوید: بعد از آن به‌سوی انصار متوجه شد وگفت: ای گروه انصار، برادران‌تان را عزت کنید، چون آنان در اسلام شبیه شما هستند، و در موی و پوست مشابه‏ترین مردم به شمااند، به رضایت و بدون اکراه و بدون هلاک شدن، اسلام آورده‏اند، نه چون قومی که از اسلام آوردن انکار نمودند و کشته شدند».

هنگامی که (صبح نمودند) پیامبر ص فرمود: «عزت و مهمان نوازی برادران‌تان را برای‌تان چگونه یافتید؟» گفتند: آنان را برادران نیکویی یافتیم، فرش‏هایمان را نرم نمودند، طعام‌مان را نیکو ساختند و شب و روز را در تعلیم کتاب پروردگارمان و سنت نبی‌مان برای ما سپری نمودند. آن عمل پیامبر را ص خوش آمد، و از آن خوشحال شد، بعد از آن فرد، فرد ما را از نزدیک ملاحظه نمود و چیزهایی را که یاد گرفته بودیم، و به ما آموزش داده شده بود از ما پرسید، کسی از ما التحیات، ام الکتاب یک سوره و دو سوره، یک سنت و دو سنت را آموخته بود... و حدیث را به طول آن متذکر شده[[428]](#footnote-428). منذری در الترغیب (152/4) می‏گوید: این حدیث را به طولش احمد به اسناد صحیح روایت نموده، و هیثمی (178/8) می‏گوید: رجال آن ثقه‏اند.

و عبدالرزاق از ابوسعید خدری س روایت نموده، که گفت: نزد پیامبر ص نشسته بودیم، فرمود: «وفد عبدالقیس نزدتان آمد»، و ما چیزی را نمی‏دیدیم، بعد ساعتی درنگ نمودیم، ناگهان متوجه شدیم که آمدند، برای پیامبر ص سلام دادند، و پیامبر ص به آنان گفت: «ایا چیزی از خرمای‌تان همراه‌تان هست - یا گفت: از توشه‌تان -؟» گفتند: آری، بعد امر نمود و پارچه‏ای چرمی پهن گردید، و آنان خرماهای باقیمانده را که همراه‌شان بود روی آن ریختند، بعد پیامبر ص یارانش را جمع نمود، و گفت: «این خرما را برنی می‏نامید و این را این چیز، و این را این چیز» - اشاره به رنگ‏های خرما - گفتند: آری، بعد از آن هر یک از آنان را به مردی از مسلمانان سپرد، و دستور داد که وی را نزد خود مهمان نگه دارد و به او قرائت و نماز یاد دهد، و آنان یک هفته درنگ نمودند، باز ایشان را طلب نمود و دریافت که نزدیک شده بیاموزند و بفهمند، و آنان را به دیگران سپردند[[429]](#footnote-429)، و ایشان را یک هفته دیگر گذاشت، باز طلب‌شان نمود و دریافت که خوانده‏اند و فهمیده‏اند، آنان گفتند: ای رسول خدا، به‌سوی سرزمین خویش مشتاق شده‏ایم، و خداوند خیر را به ما آموخته و ما را فهمانیده است، فرمود: «به‌سوی سرزمین‌تان برگردید»، [با خود] گفتند: اگر پیامبر خدا ص را از نوشیدنی بپرسیم که در سرزمین‏مان می‏نوشیم... و حدیث را در نهی از نبیذ ساختن در دباء، نفیر و حنتم[[430]](#footnote-430)، ذکر نموده[[431]](#footnote-431). این چنین در الکنز (113/3) آمده است.

فرا گرفتن علم در سفر

پیامبر ص و تعلیم امور دین در سفرش در حجة الوداع

احمد از جابر س روایت نموده که: رسول خدا ص نه سال در مدینه بدون انجام حج درنگ نمود، بعد از آن در میان مردم اعلان نمود که: رسول خدا ص امسال به حج می‏رود، می‏افزاید: آن گاه تعداد زیادی از مردم در مدینه فرود آمدند و همه‌شان می‏خواستند به رسول خدا ص اقتدا نمایند و چون عملکرد وی عمل کنند، و پیامبر خدا ص آن گاه که پنج روز از ذی القعده باقی مانده بود بیرون گردید، و ما هم همراهش بیرون شدیم، تا این که به ذی الحلیفه رسید، در آنجا اسماء بنت عمیس به سبب به دنیا آوردن محمدبن ابی بکر دوره نفاس خود را شروع کرد، بنابراین کسی را نزد رسول خدا ص فرستاد که: چه بکنم؟ پیامبر ص فرمود: «غسل بکن، بعد از آن تکه‏ای را محکم بر فرجت ببند و باز تلببیه بگو». بعد از آن رسول خدا ص بیرون گردید، تا اینکه شترش او را به بیدائ رسانید، و در آنجا به توحید تلبیه گفت: «لبيك اللهم لبيك لبيك لا شريك لبيك إن الحمد والنعمة لك والـملك لا شريك لك». ترجمه: «به خدمت ایستاده‏ام، خداوندا به خدمت ایستاده‏ام، به خدمت ایستاده‏ام هیچ شریکی برایت نیست، به خدمت ایستاده‏ام، ستایش، نعمت و پادشاهی از آن توست و شریکی برایت نیست»، و مردم همه تلبیه گفتند - و مردم ذاالمعارج - و سخن مثل آن را اضافه می‏نمودند و پیامبر می‏شنید ولی به آنها چیزی نگفت، آن گاه نظر نمودم، و تا جایی که چشمم کار می‏نمود در پیش روی رسول خدا ص سوار و پیاده قرار داشت، و از عقبش همچنان، و از طرف راستش مثل آن و از طرف چپش مثل آن. جابر می‏گوید: و رسول خدا ص در میان ما بود و قرآن برایش نازل می‏شد و تأویلش را هم می‏دانست، و عملی را که او انجام داد ما نیز انجام دادیم... و حدیث را متذکر شده[[432]](#footnote-432)، چنانکه در البدایه (146/5) آمده است. و تعلیم پیامبر ص برای‌شان در سفر حج در خطبه‌هایش در حج خواهد آمد، و بعضی چیزهایی که به این باب تعلق داشت در بخش تعلیم در جهاد گذشت.

قصه جابر غاضری در مورد طلب علم در سفر پیامبر ص

ابونعیم از جابربن ازرق غاضری س روایت نموده، که گفت: با سواری و متاع نزد رسول خدا ص آمدم، و بطور مداوم در پهلویش حرکت می‏نمودم تا این که رسیدیم و در کنار چادری از پوست پایین آمد ودر آن داخل گردید، و بر دروازه‏اش بیشتر از سی مرد که همراه‌شان تازیانه بود ایستادند، من نزدیک شدم، ناگهان متوجه شدم که مردی دفعم می‏کند، گفتم: اگر دفعم نمودی دفعت می‏کنم، و اگر مرا زدی می‏زنمت!! گفت: ای شرترین مردان!! گفتم: به خدا سوگند، تو از من شرتری، گفت: چگونه؟ گفتم: من از اطراف یمن آمده‏ام، تا از پیامبر ص بشنوم، و برگردم و برای کسانی که در عقبم قرار دارند بیان نمایم و تو بازم می‏داری؟ گفت: راست گفتی، به خدا سوگند، من از تو شرترم، باز پیامبر ص سوار شد، و مردم نزد عقبه در منی اطرافش جمع گردیدند، و نزد وی زیاد شدند و از وی سئوال می‏کردند، و از کثرت آنان کسی نمی‏توانست به وی برسد، آن گاه مردی که مویش را کوتاه نموده بود نزدش آمد و گفت: ای رسول خدا، برایم دعای رحمت کن، پیامبر ص فرمود: «خداوند به کسانی که سرهایشان را تراشیده‏اند رحمت کند»، باز گفت: برایم دعای رحمت کن، فرمود: «خداوند به کسانی که سرهایشان را تراشیده‏اند رحمت کند»، وی سه بار گفت، و بعد از آن حرکت نمود و سرش را تراشید، و من دیگر هر مردی را که می‏دیدم سرش را تراشیده بود[[433]](#footnote-433). این چنین در الکنز (49/3) آمده است، و این را ابن منده روایت نموده و گفته: غریب است، جز به این اسناد شناخته نمی‏شود، چنانکه الاصابه (211/1) آمده است.

تفسیر ابن جریر درباره این قول خداوند تعالی: و ما کان المؤمنون لینفروا کافه

ابن جریر (51/11) بعد از این که اقوال مختلف را در تفسیر این قول خداوند تعالی:

﴿وَمَا كَانَ ٱلۡمُؤۡمِنُونَ لِيَنفِرُواْ كَآفَّةٗ﴾ الایه، ذکر میکند: درباره این قول خداوند ﴿لِّيَتَفَقَّهُواْ فِي ٱلدِّينِ وَلِيُنذِرُواْ قَوۡمَهُمۡ إِذَا رَجَعُوٓاْ إِلَيۡهِمۡ﴾ [التوبة: 122].ترجمه: «تا که در دین تفقه و علم حاصل کنند، و وقتی به طرف قوم‌شان بازگشتند آنان را بیم دهند».

بهترین و راجح‏ترین قول‏ها به صواب قول کسی است که گفت: تا طایفه‏ای که بسیج شده تفقه حاصل کند، البته از خلال مشاهده و دیدن نصرت خداوند برای اهل دینش و برای یاران پیامبرش، بر ضد دشمنانش و کافران، این گروه با دیدن و مشاهده عملی، حقیقت علم و جایگاه اسلام را می‏داند، و پیروزی و غلبه‏اش را بر ادیان دیگر درک می‏کند، امری که اگر کسی آن را نمی‏دانست حالا بعد از شرکت عملی می‏داند، و باید قوم‌شان را بیم دهنده، یعنی آنان را پس از دیدن و مشاهده عملی حالات کفار و اهل شرک کسانی که مسلمانان بر آن‏ها پیروزی حاصل کردند، دروقت برگشت به سوی‌شان بترسانند، که اینان هم اگر محتاط نباشند، ممکن است همان غضب و قهر خداوند که بر اهل شرک نازل گردید، و این گروه شاهدش بودند، بر این قوم نیز نازل گردد، و این عمل را گروه شرکت کننده در جهاد در وقت برگشت خود از جنگ به‌سوی قوم‌شان انجام دهد، تا باشد قوم آنان بترسند، می‏افزاید: ممکن است قوم آنان، وقتی آنان مشاهدات عملی خویش را برای‌شان بیان کنند و آنان را بترسانند، بر اثر این بترسند و به خدا و پیامبرش ایمان بیاورند، البته از ترس این که بر سرشان همان چیزی نازل شود، که بر سرکسانی که خبرشان را شنیدند، نازل شده بود.

جمع نمودن بين جهاد و علم

قول ابوسعید س در مورد اینکه اصحاب هم جنگ می‏نمودند و هم علم می‏آموختند

ابن ابی خیثمه و این عساکر از ابوسعید س روایت نموده‏اند که گفت: ما به جهاد می‏رفتیم و یک تن و دو تن را برای حدیث رسول خدا ص می‏گذاشتیم، بعد از جنگ می‏آمدیم، و آنان حدیث رسول خدا ص را برای ما بیان می‏نمودند، بعد ما آن را بیان نموده می‏گفتیم: رسول خدا ص گفته است. این چنین در الکنز (240/5) آمده است.

جمع نمودن بين كسب و علم

حدیث انس س درباره جمع نمودن اصحاب بین کسب و علم

ابونعیم در الحلیه (123/1) از ثابت بنانی روایت نموده، که گفت: انس بن مالک هفتاد تن مردان انصار را ذکر نمود، که وقتی شب فرا می‏رسید، به محل درس وی در مدینه روی می‏آوردند، و در آنجا شب را سپری می‏نمودند و قرآن می‏خواندند، و وقتی صبح می‏کردند کسی که قوت و زور می‏داشت هیزم فراهم می‏آورد و آب شیرین می‏آورد[[434]](#footnote-434) و کسانی که دارنده می‏بودند، گوسفند می‏گرفتند و آن را آماده می‏کردند و صبحگاهان در حجره‏های رسول خدا ص آویزان می‏بود، هنگامی که خبیب س به قتل رسید، رسول خدا ص آنان را فرستاد، و در میان آنان دایی من حرام بن ملحان س هم بود، ایشان به قریه‏ای از بنی سلیم رسیدند، آنجا حرام به امیرشان گفت: آیا به اینان خبر ندهم که ایشان هدف ما نیستند و به این صورت راه ما را رها نمایند و به طرف مطلوب برویم؟ گفتند: آری، بنابراین نزد ایشان آمد و آن حرف را به آنان گفت، ولی مردی با نیزه‏ای از روبرویش آمد و به قتلش رسانید، هنگامی که حرام اثر نیزه را در جوفش احساس نمود گفت: اللَّه اکبر، سوگند به پروردگار کعبه، کامیاب شدم، آن گاه آنان را محاصره نمودند و خبر دهنده‏ای هم از ایشان باقی نماند، من پیامبر خدا ص را ندیدم که چون حزن و اندوهش بر آنان، بر سریه دیگری اندوهگین شده باشد، پیامبر خدا صرا دیدم که هرگاه نماز بامداد را می‏خواند دست‌هایش را بلند می‏نمود و بر آنان دعا می‏کرد[[435]](#footnote-435).

و نزد ابن سعد (514/3) از ثابت بن انس روایت است که گفت: مردمانی نزد پیامبرص آمدند و گفتند: مردانی را با ما بفرست که به ما قرآن و سنت را یاد دهند، آن گاه هفتاد مرد از انصار را به‌سوی ایشان فرستاد، که به آنان قاریان گفته می‏شد، و در میان آنها دایی من حرام نیز حضور داشت، آنان قرآن می‏خواندند، از طرف شب درس می‏خواندند و می‏آموختند، و از طرف روز آب می‏آوردند و درمسجد میگذاشتند، و هیزم فراهم می‏آوردند و آن را به فروش می‏رسانیدند، و توسط آن برای اهل صفه و فقیران طعام می‏خریدند، پیامبر ص ایشان را به‌سوی آنان روان نمود، آنان به ایشان متعرض شدند و قبل از این که به جای مطلوب برسند همه‌شان را به قتل رسانیدند، آنان گفتند: بار خدای، از سوی ما برای نبی ات برسان که ما با تو ملاقات نمودیم، از تو راضی شدیم و تو از ما راضی شدی. می‏گوید: ومردی نزد حرام - دایی انس از عقبش امد و او را به نیزه زد و نیزه‏اش را در وی فرو برد، حرام گفت: کامیاب شدم، سوگند به پروردگار کعبه!! رسول خدا ص برای برادرانش گفت: «برادرانتان به قتل رسیدند، و ایشان گفتند: بار خدایا، از سوی ما برای نبی ات برسان که ما با تو ملاقت نمودیم، از تو راضی شدیم و تو از ما راضی شدی»[[436]](#footnote-436).

نوبت گذاشتن عمر س و همسایه انصاری‌اش در طلب علم

بخاری (19/1) از ابن عباس ب از عمر س روایت نموده، که گفت: من و همسایه انصاری ام در بنی امیه بن زید که در عوالی مدینه قرار داشت بودیم، و من و او حضور یافتن نزد رسول خدا ص را نوبت می‏گذاشتیم، روزی وی پایین می‏آمد و روزی من، وقتی من حضور می‏یافتم، خبر همان روز را از وحی وغیره برای او می‏آوردم، و وقتی او حضور می‏یافت، مثل این عمل را انجام می‏داد، [باری] همان رفیق انصاری ام در روز نوبتش پایین گردید، و دروازه‏ام را به شدت کوبید و گفت: وی خانه است؟ من ترسیدم و به سویش بیرون دویدم، گفت: امر عظیم و بزرگی اتفاق افتاده است... (می‏گوید): آن گاه نزد حفصه وارد شدم که گریه می‏کند، گفتم: آیا رسول خدا ص شما را طلاق داده است؟ پاسخ داد: نمی‏دانم، بعد از آن نزد پیامبر ص داخل شدم و در حالی که ایستاده بودم گفتم: آیا زنانت را طلاق داده‏ای؟ گفت: «نخیر»، گفتم: «الله اکبر»[[437]](#footnote-437).

قول براء: همه ما از پیامبر خدا ص حدیث نشنیده‏ایم

حاکم در المستدرک (127/1) از براء س روایت نموده، که گفت: همه ما از رسول خدا ص حدیث نشنیده‏ایم، ما کشتزار و کارهای دیگری داشتیم، ولی مردم در آن روز دروغ نمی‏گفتند، و به این صورت حاضر برای غائب حدیث بیان می‏نمود[[438]](#footnote-438). حاکم می‏گوید: این حدیث به شرط بخاری و مسلم صحیح است، ولی آن دو این را روایت نکرده‏اند، و ذهبی هم با وی موافقت نموده است. این را هم چنین حاکم در معرفة علوم الحدیث (ص14) از براء روایت کرده که گفت: همه حدیث را از رسول خدا ص نشنیده‏ایم، اصحاب ما برای ما حدیث بیان می‏نمودند و ما به چرانیدن شتران مشغول بودیم[[439]](#footnote-439)، این چنین این را احمد روایت نموده، و رجال آن، چنانکه هیثمی (154/1) گفته، رجال صحیح‌اند. و ابونعیم به معنای این را، چنانکه در الکنز (238/5) آمده، روایت کرده است.

قول طلحه بن عبیداللَّه: ما در دو طرف روز نزد پیامبر خدا ص می‏آمدیم

حاکم در المستدرک (512/3) از ابوانس مالک بن ابی عامر (الاصبحی)[[440]](#footnote-440) روایت نموده، که گفت: نزد طلحه بن عبیداللَّه س بودیم، که مردی نزدش آمد و گفت: ای ابومحمد، به خدا سوگند، نمی‏دانیم: این یمانی به رسول خدا ص عالم‏تر است یا شما؟! بر رسول خدا ص سخن دروغی بافته که وی نگفته است - هدفش ابن هریره س بود - طلحه گفت: به خدا سوگند، شک نداریم که وی از رسول خدا ص چیزی را شنیده که ما نشنیده‏ایم، و چیزی را دانسته که ما ندانسته‏ایم، ما قوم توانگر بودیم و خانه‏ها و خانواده‏ها داشتیم، در دو طرف روز نزد رسول خدا ص می‏آمدیم و باز عودت میکردیم، و ابوهریره آدم مسکینی بود که نه مال داشت، نه خانواده و نه هم فرزند، و دستش با دست پیامبر ص بود، و با وی هر جایی که دور می‏نمود دور می‏کرد، و شک نداریم که وی چیزی را دانسته که ما ندانسته‏ایم و چیزی را شنیده که ما نشنیده‏ایم، و هیچکس از ما وی را متهم نساخته که وی بر رسول خدا ص دروغی بافته که وی نگفته است[[441]](#footnote-441). حاکم می‏گوید: این حدیث به شرط بخاری و مسلم صحیح‌اند، ولی آن دو این را روایت نکرده‏اند.

آموختن دین قبل از کسب

ترمذی از عمر س روایت نموده، که گفت: در این بازار ما به جز از کسی که در دین تفقه حاصل نموده باشد دیگر کسی حق خرید و فروش را ندارد[[442]](#footnote-442). این چنین در الکنز (218/2) آمده است.

آموزش دادن شخص خانواده‏اش را

قول علی در تفسیر این آیه: قوا أنفسکم و أهلیکم ناراً

حاکم که به شرط بخاری و مسلم آن را صحیح دانسته از علی س درباره این قول خداوند تعالی:

﴿قُوٓاْ أَنفُسَكُمۡ وَأَهۡلِيكُمۡ نَارٗا﴾ [التحریم: 6].

ترجمه: «نفس‏های خویشتن وخانواده‏هایتان را از آتش نگه دارید».

روایت نموده که فرمود: (خودتان) و خانواده‏تان را خیر بیاموزید[[443]](#footnote-443). این چنین در الترغیب (85/1) آمده است. و طبری این را در تفسیرش (107/28) به این لفظ روایت نموده است: تعلیم‌شان بدهید و تأدیب‌شان کنید.

دستور پیامبر ص در مورد تعلیم خانواده

بخاری در الادب (33) از مالک بن حویرث س روایت نموده، که گفت: نزد پیامبر ص در حالی آمدیم که همه جوان و هم سن بودیم، و نزدش بیست شب اقامت نمودیم، وی گمان نمود که ما به خانواده‏هایمان اشتهاء پیدا نموده‏ایم، و ما را از کسانی که در خانواده‏هایمان گذاشته‏ایم پرسید و ما خبرش دادیم - وی رفیق و مهربان بود - فرمود: «به‌سوی خانواده‏هایتان برگردید و تعلیم‌شان دهید و امرشان کنید، و نماز بگزارید، چنان که مرا دیدید نماز می‏گزارم، وقتی که نماز حاضر شد، باید یکی‌تان برای‌تان اذان بدهد و بزرگ‌تان امامت‌تان نماید»[[444]](#footnote-444).

آموختن زبان دشمنان وغیره براى ضرورت دينى

دستور پیامبر ص به زید در مورد آموختن زبان یهود

ابویعلی و ابن عساکر از زیدبن ثابت س روایت نموده‏اند که گفت: در وقت تشریف آوری پیامبر ص به مدینه من نزدش آورده شدم، و گفتند: ای رسول خدا، این بچه از بنی نجار است، و از آنچه بر تو نازل شده هفده سوره را خوانده است، و من برای رسول خدا ص تلاوت نمودم و آن خوشش آمد و گفت: «ای زید نوشتن یهود را به من بیاموز، چون من به خدا سوگند، بر یهود در نوشته‏ام مطمئن نیستم»[[445]](#footnote-445)، بنابراین من آن را آموختم، نیم ماه بر من نگذشته بود، که آن را به خوبی و مهارت فرا گرفتم، بعد از آن، من برای رسول خدا ص وقتی برای آنان می‏نوشت می‏نوشتم، و نامه‌شان را برای وی وقتی برایش می‏نوشتند می‏خواندم[[446]](#footnote-446)، و هم چنین نزد آن دو و ابن ابی داود از زید روایت است که گفت: رسول خدا ص به من گفت: «آیا سریانی را خوب یاد داری، چون برایم نامه‌هایی می‏آید؟» گفتم: نخیر، گفت: «آن را بیاموز» و من آن را در مدت هفده روز آموختم[[447]](#footnote-447).

و نزد ابن ابی داود و ابن عساکر هم چنان از زید روایت است که گفت: رسول خدا ص به من گفت: «برایم نامه‌هایی می‏آید، دوست ندارم آن‏ها را هر کس بخواند، آیا می‏توانی نوشته عبرانی - یا گفت: سریانی - را بیاموزی پاسخ دادم، آری، و آن را در مدت هفده شب آموختم. این چنین در منتخب الکنز (185/5) آمده است. و ابن سعد (174/4) این را از زید به مانند آن روایت کرده است.

ابن زبیر و فهمیدن زبان غلام هایش

حاکم در المستدرک (549/3) و ابونعیم در الحلیه (334/1) از عمربن قیس روایت نموده‏اند که گفت: ابن زبیر ب صد غلام داشت، هر یکی از آن غالم‏ها به زبان ویژه‏ای صحبت می‏نمود، و ابن زبیر با هر یکی از ایشان به زبان خودش صحبت می‏کرد، من چون به وی در کار دنیایش نظر می‏نمودم می‏گفتم: این مردی است که خدا را یک لحظه هم نخواسته است، و وقتی به وی در امر آخرتش نگاه می‏نمودم می‏گفتم: این مردی است که دنیا را یک لحظه هم نخواسته است.

دستور عمر س در مورد آموختن علم نجوم و نسب‌ها

ابن عبدالبر در العلم از عمر س روایت نموده، که گفت: از این نجوم چیزی را بیاموزید، که به آن در تاریکی خشکی و بحر رهنمون شوید و بعد از آن دست بازدارید[[448]](#footnote-448). و نزد هناد از وی روایت است که گفت: از نجوم همانقدر بیاموزید که به آن رهنمون شوید، و از نسب‏ها همان قدر بیاموزید که به آن صله رحمی نمایید. این چنین در الکنز (234/5) آمدهاست.

دستور علی به ابو الأسود دؤلی جهت گذاشتن قاعده رفع و نصب و جر برای قرآن

بیهقی، ابن عساکر و ابن نجار ار صعصعه بن صوحان روایت نموده‏اند که گفت: صحرانشینی نزد علی ابی ابی طالب آمد و گفت: ای امیرالمؤمنین این حرف را چگونه می‏خوانی: «لاياكله الا الخاطون». ترجمه: «آن را فقط گام زنندگان می‏خورند»، و هر کس، به خدا سوگند، گام می‏زند، آن گاه علی تبسم نمود و گفت:

﴿لَّا يَأۡكُلُهُۥٓ إِلَّا ٱلۡخَٰطِ‍ُٔونَ ٣٧﴾ [الحاقة: 37].

ترجمه: «آن را فقط خطاکاران می‏خورند».

گفت: راست گفتی، ای امیرالمؤمنین، خداوند چنان نیست که بنده‏اش را [به آتش دوزخ] بسپارد، بعد از آن علی به‌سوی ابوالاسود دؤلی ملتفت شد و گفت: کل عجم‏ها به دین داخل شده‏اند، بنابراین برای مردم چیزی وضع کن، که با مراجعه به آن به اصلاح زبان‏هایشان اقدام کنند، و برای وی رفع و نصب و جر را رسم نمود. این چنین در الکنز (237/5) آمده است.

امام و گذاشتن مردی از اصحابش برای تعلیم

حاکم (270/3) از عروه روایت نموده، که گفت: رسول خدا ص وقتی که به‌سوی حنین بیرون گردید، معاذبن جبل س را بر اهل مکه امیر گذاشته بود، و رسول خدا ص امرش نموده بود که به مردم قرآن بیاموزد، و در دین آگاه‌شان سازد، بعد از آن رسول خدا ص به‌سوی مدینه آمد، و معاذبن جبل را بر اهل مکه به جای گذاشت. و ابن سعد (164/4) این را از مجاهد روایت کرده که: رسول خدا ص معاذبن جبل را وقتی که به‌سوی حنین حرکت نمود در مکه به جای گذاشت، و او برای اهل مکه فقه می‏آموخت و قرآن تعلیم می‏داد.

آيا امام مردى از اصحابش را از بيرون شدن در راه خدا به سبب علم باز مى‏دارد؟

عمر س ونگه داشتن زید بن ثابت در مدینه برای تعلیم مردم

ابن سعد (174/4) از قاسم روایت نموده، که گفت: عمر زیدبن ثابت را در هر سفری که می‏نمود جانشین خود تعیین می‏کرد، مردم را در شهرها پراکنده می‏ساخت و در کارها و امور مهم می‏فرستاد، و بعضی افراد نامزد شده از وی طلب می‏گردیدند، به او گفته می‏شد: زیدبن ثابت، می‏گفت: از مکان و جای زید غافل نشده‏ام، ولی اهل شهر و سرزمین محتاج زیداند، البته در آنچه برای‌شان رخ می‏دهد و نزد وی می‏یابند، چیزی که نزد غیرش نمی‏یابند. ونزد وی (176/4) هم چنان از سالم بن عبداللَّه روایت است که گفت: روزی که زیدبن ثابت س در گذشت با ابن عمر ب بودیم، گفتم: عالم مردم امروز درگذشت، ابن عمر گفت: خداوند او را امروز رحم نماید، وی عالم مردم و دانشمند آنان در خلافت عمر بود، عمر ایشان را در شهرها و سرزمین‏ها پراکنده و متفرق گردانید، ونهی‌شان نمود که به رأی خود فتوا دهند، و زیدبن ثابت در مدینه نشست، و برای اهل مدینه و غیر ایشان از واردین فتوا می‏داد.

تعلیم زید به مردم در خلافت عثمان، و قول عمر در بیرون شدن معاذ به‌سوی شام

نزد ابن الانباری از ابوعبدالرحمن سلمی روایت است که: وی نزد عثمان س قرائت خواند، می‏گوید: به من گفت: تو در این صورت مرا از نظر به امور مردم مشغول می‏سازی، نزد زیدن بن ثابت برو، چون وی برای این کار وقت کافی دارد، و نزدش قرائت بخوان، چون قرائت من و او یکی است، و در میان من و او در آن اختلافی نیست. این چنین در منتخب الکنز (184/5)آمده است، و در (230/2) آنچه ابن سعد از کعب س روایت نموده گذشت که گفت: عمربن خطاب می‏گفت: معاذ به طرف شام بیرون گشت و رفتن وی به مدینه و اهل آن در فقه و فتوایی که وی برای‌شان می‏داد خلل وارد نمود، و من با ابوبکر / صحبت نموده بودم که او را به خاطر نیازمندی مردم به وی نگه دارد، ولی او این را از من قبول نکرد و گفت: مردی طرفی را انتخاب نموده، و شهادت را می‏طلبد، بنابراین من وی را نگه نمی‏دارم... و حدیث را متذکر شده است.

فرستادن اصحاب به‌سوی شهرها و سرزمين‌ها براى تعليم

پیامبر ص و روان نمودن جماعتی از اصحابش به‌سوی عضل وقاره

حاکم (222/3) از عاصم بن عمر (بن قتاده) روایت نموده که: مردمانی از عضل وقاره - دو قبیله‏اند از جدیله[[449]](#footnote-449) - بعد از احد نزد پیامبر ص آمدند و گفتند: در سرزمین ما علاقمندی به اسلام وجود دارد، بنابراین تنی چند از یارانت را با ما بفرست، که به ما قرآن بیاموزد و اسلام را به ما بفهمانند، رسول خدا ص شش تن از یارانش را با آنان فرستاده که از جمله آنان مرثدبن ابی مرثد غنوی هم پیمان حمزه بن عبدالمطلب ب نیز بود و امارت‌شان را به عهده داشت... و قصه اصحاب رجیع را به اختصار ذکر نموده است[[450]](#footnote-450).

پیامبر ص و فرستادن علی و ابوعبیده به‌سوی یمن

ابن جریر از علی س روایت نموده، که گفت: مردمانی از یمن نزد پیامبر ص آمدند و گفتند: کسی را به‌سوی ما بفرست که دین را به ما بیاموزد، و سنت‏ها را به ما تعلیم بدهد و در میان ما به کتاب خدا حکم نما پیامبر گفت ای علی بسوی اهل یمن حرکت کن دین را به آنان بیاموز، سنت‏ها را به آنان تعلیم بده و به کنایه در میان نشان فیصله و حکم نما». گفتم: اهل یمن قومی جاهل و نادان‏اند، در قضا چیزهایی را برایم می‏آورند که من به آن آگاهی نمی‏یابم، آن گاه پیامر ص بر سینه‏ام زد و گفت: «برو خداوند قلبت را هدایت خواهد نمود و زبانت را ثابت خواهد گردانید»، بعد تا همین ساعت در قضاوت میان دو تن شک ننموده‏ام[[451]](#footnote-451). این چنین در منتخب الکنز (37/5) آمده است. و حاکم در المستدرک (267/3) از انس س روایت نموده که: اهل یمن نزد رسول خدا ص آمدند و گفتند: همراه ما مردی بفرست که به ما قرآن میاموزاد، وی دست ابوعبیده س را گرفت و او را با ایشان فرستاد و گفت: «این امین این امت است»[[452]](#footnote-452). حاکم می‏گوید: به شرط مسلم صحیح است، ولی بخاری و مسلم آن رابا ذکر قرآن روایت نکرده‏اند، و ذهبی با او موافقت نموده، و گفته: مسلم آن را بدون ذکر قرآن روایت نموده است. ابن سعد (299/3) این را از انس به مانند آن روایت نموده، و در روایت وی آمده: اهل یمن از وی خواستند تا با آنان مردی را بفرستد که به آنان سنت و اسلام را یاد دهد.

پیامبر ص و فرستادن عمر و بن حزم، ابو موسی و معاذ به‌سوی یمن

ابن ابی حاتم از عبداللَّه بن ابی بکر بن محمدبن عمروبن حزم و او از پدرش روایت نموده، که گفت: این نامه رسول خدا ص نزد ماست، که برای عمروبن حزم س در وقت فرستادنش به‌سوی یمن نوشته بود، و او اهل یمن را فقه در دین یاد می‏داد، سنت را به آنان تعلیم می‏داد و صدقات‌شان را می‏گرفت، برای این عمل رسول خدا ص به‌سوی وی نامه و عهدی نوشت و امرش نموده کتابت فرمود: «بسم الله الرحمن الرحيم. هذا كتاب من الله و رسوله، يا ايها الذين آمنوا اوفوا بالعقود، عهد من محمد رسول الله لعمروبن حزم حين بعثه الى اليمن، امره بتقوى الله في امره كله فان الله مع الذين اتقوا والذين هم محسنون». ترجمه: «به نام خداوند بخشاینده و مهربان. این نامه‏ای است از طرف خدا و پیامبرش، ای کسانی که ایمان آورده‏اید به پیمان‏ها وفا نمایید، عهدی است از محمد رسول خدا برای عمروبن حزم، هنگامی که او را به‌سوی یمن فرستاد، او را به تقوی و ترس خدا در همه امرش امر نمود، چون خداوند با کسانی است که تقوی پیشه نموده، و نیکوکاراند»[[453]](#footnote-453). این چنین در تفسیر ابن کثیر (3/2) آمده است. و ابونعیم در الحلیه (0256/1) از ابوموسی روایت نموده که: رسول خدا ص معاذ و ابوموسی ب را به‌سوی یمن فرستاد و دستورشان داد، برای مردم قرآن بیاموزانند.

پیامبر ص و فرستادن عمار به‌سوی قبیله‏ای از قیس

بزار و طبرانی در الکبیر از عماربن یاسر ب روایت نموده‏اند که گفت: رسول خداص مرا به‌سوی قبیله‏ای از قیس فرستاد، که به آنها شرایع اسلام را بیاموزیم، ناگهان آنان را قومی یافتم که چون شتران وحشی، متکبر بودند، کار و مشکلی جز گوسفند یا شتر نداشتند، بعد دوباره به‌سوی رسول خدا ص برگشتم، گفت: «ای عمار چه کردی؟» آن گاه برایش قصه قوم را بازگو نمودم، و غفلتی را که در میان‌شان وجود داشت به او خبر دادم، فرمود: «ای عمار، آیا تو را به عجیب‏تر از آنان خبر ندهم، قومی که آنچه را آنان از آن جاهل‌اند دانستند، و باز چون غفلت آنان غافل شدند»[[454]](#footnote-454). این چنین در الترغیب (91/1) آمده است.

عمر و فرستادن عمار و ابن مسعود به‌سوی کوفه و فرستادن عمران به‌سوی بصره

ابن سعد (7/6) از حارثه بن مضرب روایت نموده، که گفت: من نامه عمربن خطاب س را برای اهل کوفه خواندم: «اما بعد فاني بعثت اليكم عمارا اميرا وعبدالله معلما ووزيرا، وهما من النجباء من اصحاب رسول الله ص، فاسمعوا لـهما واقتدوا بهما، واني قد آثرتكم بعبدالله على نفسى اثرة». ترجمه: «اما بعد: من عمار را به عنوان امیر و عبداللَّه را به عنوان معلم و وزیر به‌سوی شما فرستادم، و این دو تن از نجبای اصحاب رسول خدا صاند، از آن دو بشنوید و به ایشان اقتدا کنید، و من با ترجیح دادن شما بر خودم عبداللَّه را به سوی‌تان فرستادم، در حالی که خودم به وی نیاز داشتم»[[455]](#footnote-455).

و ابن سعد (10/7) از ابوالاسود دؤلی روایت نموده، که گفت: بصره آمدم، و در آنجا عمران بن حصین ابونجید ب را یافتم، وی را عمربن خطاب س فرستاده بود، و به اهل بصره فقه یاد می‏داد.

عمر و فرستادن معاذ، عباده و ابو درداء به‌سوی شام

ابن سعد (172/4) و حاکم از محمدبن کعب القرظی روایت نموده‏اند که گفت: در زمان پیامبر ص پنج تن از انصار قرآن را حفظ نموده بودند: معاذبن جبل، عباده بن صامت، ابی بن کعب، ابوایوب و ابودرداء ش در زمان عمربن خطاب یزیدبن ابی سفیان ش به او نوشت، اهل شام زیاد شده، خشن گردیده و شهرها را پر نموده‏اند، به کسی نیازمندند که به آنان قرآن بیاموزد، و دین را به آنان تعلیم بدهد، بنابراین ای امیرالمؤمنین مرا به مردانی یاری رسان که ایشان را تعلیم دهند، آن گاه عمر همان پنج تن را خواست و به آنان گفت: برادران‌تان از اهل شام، از من مدد خواسته‏اند، تا کسانی را به سوی‌شان بفرستم که قرآن به آنان بیاموزند، و دین را به آنان تعلیم بدهند، پس مرا - خداوند رحم‌تان کند - به سه تن از میان خود کمک و یاری رسانید، اگر خواسته باشید قرعه اندازی کنید، و اگر سه تن از شما تصمیم بیرون شدن دارند، باید بیرون شوند، پاسخ دادند: ما قرعه اندازی نمی‏کنیم، این مرد بزرگ سالی است - برای ابوایوب - و اما این مریض است - اشاره به ابی بن کعب -، آن گاه معاذبن جبل، عباده و ابودرداء بیرون شدند، عمر گفت: از حمص شروع کنید: شما در آنجا مردمان را به انواع مختلف می‏بینید، کسی از آن‏ها به سرعت فرا می‏گیرد، و وقتی آن را دیدید، طائفه‏ی از مردم را به سویش حواله کنید، و هنگامی که از آنان راضی گردیدید[[456]](#footnote-456) باید یکی از شما در آنجا اقامت گزیند، و یکی دیگرتان به‌سوی دمشق برود و دیگری به‌سوی فلسطین برود. بعد آنان به حمص آمدند، و در آنجا اقامت گزیدند تا این که از مردم راضی گردیدند، آن گاه عباده در آنجا اقامت گزید، ابودرداء به‌سوی دمشق رفت و معاذ به‌سوی فلسطین، بعد معاذ در طاعون عمواس درگذشت، و عباده به فلسطین رفت و در آنجا وفات نمود و ابودرداء تا مرگش در دمشق بود. این چنین در الکنز (281/1) آمده است. و بخاری این را در التاریخ الصغیر (ص22) از محمدبن کعب به سیاق مذکور به اختصار روایت کرده است.

سفر در طلب علم

سفر جابر به‌سوی شام و مصر تا دو حدیثی را که از پیامبر ص بود بشنود

احمد و طبرانی در الکبیر از عبداللَّه بن محمدبن عقیل روایت نموده‏اند که: وی از جابربن عبداللَّه ب شنید که می‏گوید: حدیثی از مردی به من رسید، که آن را از رسول خدا ص شنیده بود، آن گاه شتری خریدم و خود را آماده سفر ساختم، و یک ماه به‌سوی وی حرکت نمودم تا این که به شام رسیدم، ناگهان متوجه شدم که عبداللَّه بن انیس است، به دروازه بان گفتم: به او بگو: جابر بر دروازه است، گفت: ابن عبداللَّه؟ پاسخ دادم: آری، آن گاه در حالی بیرون گردید که بر جامه‏اش پای می‏گذاشت، و با من روبروسی نمود و من نیز با او روبوسی کردم و گفتم: حدیثی از تو به من رسیده، که تو آن را از رسول خدا ص درباره قصاص شنیده‏ای، پس ترسیدم که قبل از اینکه آن را بشنوم تو بمیری یا من بمیرم، گفت: از رسول خدا ص شنیدم که می‏گفت: «خداوند مردم را روز قیامت - یا گفت: بندگان را - برهنه، ختنه نشده و بهم حشر می‏کند. راوی می‏گوید: پرسیدم: بهم چه معنی می‏دهد؟ گفت: چیزی همراه‌شان نمی‏باشد، بعد با صدایی فریادشان می‏کند، که دور آن را چون کسی که قریب و نزدیک است می‏شنود: من دیان[[457]](#footnote-457) هستم، من مالک هستم، برای هیچ یک از اهل آتش لازم نیست که داخل آتش شود، در حالی که برگردن یکی از اهل جنت حق داشته باشد تا این که آن را از وی برایش بگیرم، و برای هیچ یک از اهل جنت لازم نیست که داخل جنت شود، در حالی که از یکی از اهل آتش بر وی حقی باشد، تا اینکه آن را از وی بگیرم، حتی اگر سیلی هم باشد». می‏گوید: گفتیم: این چگونه ممکن می‏باشد، در حالی که ما برهنه، ختنه نشده و بی‌چیز می‏یاییم؟ گفت: «نیکی‏ها و بدی‏ها[[458]](#footnote-458)»[[459]](#footnote-459). هیثمی (133/1) می‏گوید: و عبداللَّه بن محمد ضعیف است. بخاری این را در الادب المفرد و ابویعلی در مسندش، چنانکه حافظ در الفتح (127/1) گفته، روایت نموده‏اند. و ابن عبدالبر این را در جامع بیان العلم (93/1) به طول آن روایت کرده است. و حاکم این را در المستدرک (574/4) از طریق عبداللَّه بن محمد بن عقیل از جابر به طول آن روایت نموده، و گفته: این حدیث از اسناد صحیح برخوردار است، ولی بخاری و مسلم آن را روایت نکرده‏اند، و ذهبی گفته: صحیح است. حافظ می‏گوید: این حدیث طریق دیگری هم دارد، طبرانی آن را در مسند شامی‏ها روایت نموده، و تمام در فوائدش از طریق حجاج بن دینار از محمدبن منکدر از جابر روایت نموده، که گفت: حدیثی از پیامبر ص درباره قصاص به من رسید، و صاحب حدیث در مصر بود، آن گاه شتری خریدم و حرکت نمودم تا این که وارد مصر شدم، و به منزل آن مرد روی آوردم... و مانند آن را متذکر شده و اسنادش صالح است. حدیث فوق طریق سومی نیز دارد، که خطیب آن را در الرحله از طریق ابوالجارود عنسی از جابر روایت نموده، که گفت: حدیثی درباره قصاص به من رسید... و حدیث را مثل آن متذکر شده و در اسنادش ضعف است.

و طبرانی در الأوسط از مسلمه بن مخلد روایت نموده، که گفت: در حالی که من والی مصر بودم، ناگهان نگهبان آمد و گفت: اعرابیی سوار بر شتری در جلوی دروازه است و اجازه می‏خواهد، گفتم: تو کیستی؟ گفت: جابربن عبداللَّه انصاری، می‏گوید: من خود را به وی ظاهر نموده گفتم: نزدت پایین بیایم یا بلند می‏شوی؟ گفت: نه پایین شو و نه بالا می‏آیم، حدیثی به من رسید، که تو آن را از رسول خدا درباره ستر مومن روایت می‏کنی آمده‏ام که آنرا بشنوم، گفتم: از رسول خدا ص شنیدم که می‏گوید: «کسی که عورتی را بر مؤمنی پنهان دارد، گویی که زنده به گور شده‏ای ار زنده نموده باشد»، آن گاه شترش را زد و برگشت[[460]](#footnote-460). هیثمی می‏گوید: در این ابوسنان قسملی آمده، ابن حبان وی را ثقه دانسته، و ابن خراش هم او را در روایتی ثقه دانسته است، ولی احمد، بخاری و یحیی بن معین او را ضعیف دانسته‏اند. و احمد از عبدالملک بن عمیر از منیب از عمویش روایت نموده، که گفت: برای مردی از اصحاب پیامبر ص از مردی از اصحاب پیامبر ص خبر رسید که وی از پیامبر ص حدیث بیان می‏کند، که وی گفت: «کسی که برادر مسلمانش را در دنیا بپوشاند، خداوند وی را در روز قیامت می‏پوشاند»، به این سبب که طرف وی در حالی که در مصر بود سفر نمود و او را از حدیث پرسید، گفت: آری، از رسول خدا ص شنیدم که می‏گوید: «کسی که در دنیا برادر مسلمانش را بپوشاند، خداوند وی را روز قیامت می‏پوشاند»[[461]](#footnote-461)، می‏گوید: گفت: و من هم آن را از رسول خدا ص شنیده‏ام. هیثمی (134/1) می‏گوید: واین منیب اگر ابن عبداللَّه باشد، ابن حبان وی را ثقه دانسته، و اگر غیر وی باشد من کسی را ندیده‏ام که او را یاد نموده باشد.

سفر ابو ایوب به مصر تا حدیثی را از عقبه بن عامر بشنود

ابن جریج می‏گوید: ابوایوب س به‌سوی عقبه بن عامر که در مصر تشریف داشت سفر نمود، و گفت: من تو را از امری می‏پرسم، که کسی از اصحاب رسول خدا ص که در آن حضور داشت جز من و تو باقی نمانده است، از پیامبر خدا ص چگونه شنیدی که درباره ستر مسلمان صحبت می‏نمود؟ گفت: از رسول خدا ص شنیدم که می‏گوید: «کسی که عورت مسلمانی را در دنیا بپوشاند، خداوند ﻷ روز قیامت وی را می‏پوشاند». آن گاه دوباره به مدینه برگشت، و هنوز پالان شترش را پایین نیاورده بود که این حدیث را بیان داشت[[462]](#footnote-462). احمد هم این را همین طور به شکل منقطع الاسناد روایت کرده است، گفته هیثمی خاتمه یافت. من می‏گویم: و ابن عبدالبر در جامع بیان العلم (93/1) می‏گوید: و سفیان بن عیینه از ابن جریح روایت نموده، که گفت: از شیخی از اهل مدینه - سفیان می‏گوید: وی ابوسعید کور است - شنیدم که برای عطاء حدیث بیان می‏نمود که: ابوایوب به‌سوی عقبه بن عامر مسافرت نمود، و هنگامی که به مصر آمد، برای عقبه خبر دادند، و او به سویش بیرون رفت... و به معنای آنچه را احمد ذکر نمود، ذکر کرده است، و در آخر آن آمده، بعد ابوایوب به‌سوی سواریش آمد، و سوار آن گردید، و به‌سوی مدینه برگشت و پالانش را نگرفت.

سفر عقبه بن عامر به‌سوی مسلمه بن مخلد و سفر صحابیی دیگری به‌سوی فضاله بن عبید

طبرانی از مکحول روایت نموده که: عقبه بن عامر نزد مسلمه بن مخلد آمد، و در میان او و دربان درگیری پیدا شد، بنابرا آن مسلمه صدایش را شنید و به وی اجازه داد، عقبه گفت: من به زیارت تو نیآمده‏ام، بلکه به خاطر ضرورت و کاری نزدت آمده‏ام، آیا روزی را به یاد داری که رسول خدا ص فرمود: «کسی که بدیی را از برادرش دانست و آن را پوشانید، خداوند روز قیامت بر وی می‏پوشاند؟». گفت: آری، افزود: من به خاطر این آمده‏ام[[463]](#footnote-463). هیثمی (134/1) می‏گوید: این را طبرانی در الکبیر این چنین روایت نموده است، و در الأوسط از محمدبن سیرین روایت نموده، که گفت: عقبه بن عامر بیرون گردید... و آن را به اختصار ذکر کرده، و رجال الکبیر رجال صحیح‏اند. و ابوداود از طریق عبداللَّه بن بریده روایت نموده که: مردی از اصحاب به خاطر حدیثی به‌سوی فضاله بن عبید س که در مصر قرار داشت سفر نمود. این چنین در فتح الباری (128/1) آمده است. و دارمی (ص55) از طریق عبداللَّه مثل این را روایت نموده، و بعد از این قولش که وی در مصر قرار داشت افزوده: او در حالی نزدش رسید، که وی یکی از شترانش را علف می‏داد، گفت: خوش آمدی، صحابی گفت: من به زیارت تو نیآمده‏ام، ولی من و تو حدیثی را از رسول خدا ص شنیدیم، امیدواریم که علمی از آن نزدت باشد، گفت: آن کدام است؟ پاسخ داد: این و این[[464]](#footnote-464).

سفر عبیداللَّه بن عدی به‌سوی علی و قول ابن مسعود درباره سفر در طلب علم

خطیب از عبیداللَّه بن عدی روایت نموده، که گفت: حدیثی به من رسید که نزد علی بود، و ترسیدم که اگر بمیرد آن را نزد غیر از وی نیابم، آن گاه سفر نمودم تا اینکه نزد وی به عراق آمدم. این چنین در الفتح (128/1) آمده است. ابن عساکر این را از عبیداللَّه به مثل آن، چنانکه کنزالعمال (239/5) آمده، روایت کرده است، و افزوده: بعد من وی را از همان حدیث پرسیدم، و او آن را برایم بیان داشت و از من عهد گرفت که آن را برای هیچ کس خبر ندهم، دوست دارم، که اگر او این کار را نمی‏نمود، من آن را برای‌تان بیان می‏داشتم. و قول ابن مسعود س خواهد آمد که: اگر کسی را عالم‏تر از خود به کتاب خدا بدانم حتماً به سویش سفر می‏کنم[[465]](#footnote-465). این را بخاری روایت نموده است. و نزد ابن عساکر روایت است: اگر کسی را بشناسم که شتر می‏تواند مرا نزدش برساند، و او به آنچه بر محمد ص نازل شده عالم‏تر باشد، حتماً به سویش سفر می‏کنم تا علمی بر علمم بیفزایم.

گرفتن علم از اهل آن و از اشخاص معتمد، و چگونگى حال علم وقتى كه نزد غير اهلش باشد

پیامبر ص و روان نمودن ابوثعلبه نزد ابوعبیده تا از وی بیاموزد و ستایشش از وی

ابن عساکر از ابوثعلبه س روایت نموده، که گفت: با رسول خدا ص روبرو شده گفتم: ای پیامبر خدا، مرا به کسی بسپار و حواله کن که بتواند خوب تعلیم دهد، بنابراین مرا به ابوعبیده بن جراح س حواله نمود، و بعد از آن گفت: «تو را به مردی حواله نمودم، که تعلیم و ادبت را نیکو می‏دارد»[[466]](#footnote-466). این چنین در الکنز (95/7) آمده است. این را طبرانی از ابوثعلبه به مثل آن روایت نموده، و افزوده است: آن گاه آمدم و دریافتم که او و بشیربن سعد ابونعمان س با هم صحبت می‏نمودند، هنگامی که مرا دیدند خاموش شدند، گفتم: ای ابوعبیده به خدا سوگند، رسول خدا ص این طور برایم صحبت ننموده است، گفت: بنشین تا برایت حدیث بیان کنیم، فرمود: رسول خدا ص فرموده است: «در میان شما نبوت است، بعد از آن خلافت بر منهج نبوت می‏باشد و بعد از آن پادشاهی و جبر می‏باشد»[[467]](#footnote-467). هیثمی (189/5) می‏گوید: در این مردی است که از وی نام برده نشده، و مرد مجهولی نیز است.

خبر دادن پیامبر ص که از علائم قیامت طلب نمودن علم از نزد غیر اهلش است

ابن عساکر و ابن نجار از انس س روایت نموده‏اند که گفت: گفتم: ای رسول خدا، چه وقت امر به معروف و نهی از منکر ترک می‏شود؟ گفت: «وقتی که در میان شما آنچه ظاهر شود که قبل از شما در میان بنی اسرائیل ظاهر شده بود»، گفتم: و آن چیست ای رسول خدا؟ گفت: «وقتی که دروغ در برگزیده‏های شما ظاهر شود، و فاحشه در شریرهای تان، و پادشاهی به دست خردهای‏تان بیفتد و فقه نزد ناکس و فرومایه‏هایتان باشد»[[468]](#footnote-468). این چنین در الکنز (139/2) آمده است. و ابن عبدالبر این را در جامع بیان العلم (157/1) از انس به مانند آن روایت کرده است. و در روایت وی آمده: «وفقه نزد رذیل‏هایتان باشد». و در لفظ دیگری نزد وی از انس روایت است: «و علم نزد رذیل‏هایتان باشد». و نزد وی هم چنان از ابوامیه جمحی س روایت است که گفت: رسول خدا ص از علایم قیامت پرسیده شد، فرمود: «از علایم آن این است که علم از نزد خردها جستجو شود». و طبرانی این را از ابوامیه به مثل آن روایت کرده است. هیثمی (135/1) می‏گوید: در این ابن لهیعه آمده، و ضعیف می‏باشد.

اقوال عمر و ابن مسعود درباره گرفتن علم از بزرگان

ابن عبدالبر در جامع العلم (158/1) از هلال وزان (از عبداللَّه بن عکیم) روایت نموده، که گفت: عمر س می‏گفت: آگاه باشید، که صادق‏ترین گفته، گفته خداست، و بهترین هدایت، هدایت محمد ص است، و بدترین کارها نوآوری در دین است، آگاه باشید، مردم تا وقتی که علم از بزرگان‌شان به‌سوی آنها بیاید به خیر می‏باشند. و نزد وی هم چنین از بلال بن یحیی روایت است که عمربن خطاب گفت: من دانستم صلاح مردم چه وقت است، و فسادشان چه وقت است، وقتی که فقه از طرف خرد بیاید، بزرگ از وی نافرمانی می‏کند، و وقتی که فقه از طرف بزرگ بیاید خرد وی را پیروی می‏نماید و هر دو هدایت می‏شوند. و طبرانی در الکبیر و الأوسط از ابن مسعود س روایت نموده، که گفت: مردم همیشه صالح و متمسک می‏باشند، تا وقتی که علم برای‌شان از اصحاب محمد ص و از بزرگان‌شان بیاید، و وقتی که از خردهایشان برای‌شان بیاید هلاک شده‏اند. هیثمی (135/1) می‏گوید: رجال آن ثقه دانسته شده‏اند. و ابن عبدالبر این را در جامع العلم (159/1) از ابن مسعود به مثل آن روایت کرده است. و نزد وی همچنان از او روایت است که گفت: مردم تا وقتی که علم را از بزرگانشان بگیرند به خیر می‏باشندِ، و وقتی آن را از خردها و شریرهای‏شان بگیرند هلاک می‏گردند و نزد وی همچنین از او روایت است که گفت: شما تا وقتی که علم در بزرگان‏تان باشد. بخیر می‏باشید. و وقتی که علم در خردهایتان باشد، خرد بزرگ را نادان و بی‌خرد می‏انگارد.

زنهار و ترسانیدن معاویه و عمر ل از گرفتن علم از غیر اهل آن

ابن عبدالبر در جامع بیان العلم (194/2) از معاویه س روایت نموده، که گفت: بدترین گمراهی، [گمراهی] مردی است که قرآن را می‏خواند و آن را نمی‏داند و در آن تفقه حاصل نمی‏کند، بعد آن را به طفل و غلام و زن و کنیز یاد می‏دهند، و آن‏ها به آن با اهل عمل مجادله می‏کنند. و هم چنین از ابوحازم روایت نموده، که عمربن خطاب س گفت: من بر این امت، از مومنی که ایمانش وی را باز می‏دارد، و از فاسقی که فسقش آشکار است نمی‏ترسم، ولی بر آن از مردی می‏ترسم که قرآن راخواند تا اینکه آن را به زبان تیز و فصیح فرا گرفت، و بعد آن را به غیر تأویل آن تأویل نمود.

وصیت عقبه بن عامر برای اولادش تا حدیث را جز از ثقه قبول نکنند

طبرانی در الکبیر از عقبه بن عامر س روایت نموده که: وقتی وفات وی فرا رسید، گفت: ای پسرانم من شما را از سه چیز نهی می‏کنم و آن را مراعات کنید: حدیث رسول خدا ص را جز از ثقه قبول نکنید، قرض نگیرید، اگر چه عباء پوشیدید و شعر ننویسید، که قلب‏هایتان را به آن از قرآن مشغول می‏سازد. هیثمی (140/1) می‏گوید: در اسناد آن ابن‏لهیعه آمده، و این احتمال ضعیفش را پدید می‏آورد.

خطبه عمر س در جابیه درباره گرفتن علم از علمای اصحاب

طبرانی در الأوسط از ابن عباس ب روایت نموده، که گفت: عمربن خطاب س در جابیه برای مردم صحبت نمود و گفت: ای مردم، کسی که خواست از قرآن بپرسد، باید نزد ابی بن کعب بیاید، و کسی که خواست از فرائض سئوال نماید، باید نزد زیدبن ثابت بیاید، و کسی که خواست از فقه سئوال نماید، باید نزد معاذبن جبل بیاید، و کسی که مال می‏خواست، باید نزد من بیاید، چون خداوند مرا برای آن والی و تقسیم کننده گردانیده است. هیثمی (1351) می‏گوید: در این سلیمان بن داود بن حصین آمده، و کسی را ندیدیم که وی را ذکر نموده باشد.

خوش آمد گويى و بشارت دادن براى طالب علم

خوش آمد گویی پیامبر ص برای صفوان بن عسال مرادی

طبرانی و احمد از صفوان بن عسال مرادی س روایت نموده‏اند که گفت: نزد پیامبرص در حالی آمدم، که در مسجد بر جامه راه راه سرخش تکیه نموده بود، به او گفتم: ای رسول خدا، من در طلب علم آمده‏ام، فرمود: «مرحبا به طالب علم»[[469]](#footnote-469)... و حدیث را چنانکه در اول باب گذشت ذکر نموده است.

خوش آمد گویی ابوسعید خدری س برای طالب علم

ترمذی از ابوهارون روایت نموده، که گفت: ما نزد ابوسعید س می‏آمدیم وی می‏گفت: مرحبا به کسانی که پیامبر خدا ص درباره‌شان توصیه نموده است. پیامبر ص گفت: «مردم پیرو شمااند، و مردانی از گوشه‏ها و اقلیم‏های زمین نزد‌تان می‏آیند و در دین تفقه حاصل می‏کنند، وقتی که نزدتان آمدند، با آنان معامله نیکو انجام دهید»[[470]](#footnote-470). و نزد وی همچنان از ابوهارون از ابوسعید به شکل مرفوع روایت است که گفت: «مردانی از طرف مشرق نزد شما می‏ایند و می‏آموزند، وقتی که آنان نزدتان آمدند، با ایشان معامله نیکو انجام دهید»، می‏افزاید: وقتی که ابوسعید ما را می‏دید می‏گفت: مرحبا به سفارش‏های رسول خدا ص[[471]](#footnote-471) این را ابن ماجه (ص37) از وی از ابوسعید به معنای آن به اختصار روایت کرده است.

و حاکم (88/1) همچنان از طریق ابونضره از ابوسعید این را به اختصار روایت کرده است، و حاکم می‏گوید: این حدیث صحیح است، و ذهبی با او موافقت نموده، و گفته: علتی ندارد. و ابن جریر و ابن عساکر این را به سیاق اول که نزد ترمذی آمده روایت کرده‏اند، و ابن عساکر افزوده: «و به ایشان آنچه را بیاموزید که خداوند به شما آموخته است» و در لفظی آمده: «قومی از گوشه‏های زمین نزدتان خواهند آمد، و شما را از دین خواهند پرسید، وقتی که آنان نزدتان آمدند، برای‌شان جای فراخ کنید، و با آنان معامله نیکو نمایید و به آنها یاد دهید»، و در لفظی نزد ابن عساکر آمده: «به ایشان بیاموزید، و بعد از آن بگویید: خوش آمدید، خوش آمدید، نزدیک شوید». چنانکه در الکنز (243/5) آمده است.

و ابن نجار از ابوسعید روایت نموده که: وقتی نو واردان نزدش می‏آمدند، می‏گفت: مرحبا به سفارش‏های رسول خدا ص، رسول خدا ص ما را امر نموده است، در مجالس برای‌شان جا باز کنیم و حدیث برای‌شان بگوییم، چون شما جانشین‏ها و محدثین بعد از مایید، و از آنچه برای تازه وارد می‏گفت: این بود: وقتی تو چیزی را نفهمیدی، از من بخواهی تا آن را به تو بفهمانم، چون برای من اگر تو در حالی برخیزی که آن را فهمیده باشی محبوب‏تر از آن است که بر خیزی و آن را نفهمیده باشی. این چنین در الکنز (243/5) آمده است.

خوش آمد گویی ابو هریره س به طلاب علم

ابن ماجه (ص37) از اسماعیل روایت نموده، که گفت: جهت عیادت حسن[[472]](#footnote-472) نزدش رفتیم، حتی که خانه را پر نمودیم، وی پاهایش را جمع نمود، و بعد از آن گفت: نزد ابوهریره جهت عیادتش رفتیم، حتی که خانه را پر نمودیم، وی پاهایش را جمع نمود و بعد از آن گفت: نزد رسول خدا ص رفتیم، حتی که خانه را پر نمودیم، و او بر پهلویش خوابیده بود، هنگامی که ما را دید پاهایش را جمع نمود، و بعد از آن گفت: «بعد از من قوم‌هایی نزدتان می‏آیند و علم می‏طلبند، برای آنان خوش آمد بگویید، به آن‏ها سلام بدهید و به آنهابیاموزید»، گفت: به خدا سوگند، ما اقوامی را درک نمودیم، که نه به ما خوش آمد گفتند، نه به ما سلام دادند و نه به ما آموزش دادند، بلکه وقتی ما نزدشان می‏رفتیم همراه ما غلظت و خشونت می‏نمودند.

تبسم ابودرداء در حدیث بیان نمودنش برای مردم

احمد و طبرانی در الکبیر از ام درداء روایت نموده‏اند که گفت: ابودرداء س هر حدیثی را که بیان می‏نمود در آن تبسم می‏کرد، به او گفتم: من می‏ترسم که مردم ترا احمق پندارند، گفت: رسول خدا ص هر حدیثی را که بیان می‏نمود، در آن تبسم می‏کرد[[473]](#footnote-473). هیثمی (131/1) می‏گوید،: در این حبیب بن عمرو آمده، دارقطنی می‏گوید: مجهول است.

مجالس تعليم و همنشينى علما

ترغیب پیامبر ص به مجالس علم و نشستن اصحابش به شکل حلقه‏ای در اطرافش

ابویعلی از ابن عباس ب روایت نموده، که گفت: گفته شد: ای رسول خدا، کدام یک از همنشینان ما بهتراند؟ گفت: «کسی که رؤیت وی شما را به یاد خدا بیندازد، و منطقش بر علم شما بیفزاید و عملش آخرت را به یادتان بیاورد»[[474]](#footnote-474). منذری (76/1) می‏گوید: راویان آن را راویان صحیح‌اند، مگر مبارک بن حسان. و بزار ازقره س روایت نموده که: رسول خدا ص وقتی می‏نشست، اصحابش نزد وی به صورت حلقه می‏نشستند[[475]](#footnote-475)، در این سعد بن سلام آمده و احمد وی را دروغگو خوانده است.

مجالس اصحاب بعد از نماز صبح

از یزید رقاشی روایت است که گفت: انس س از چیزهایی که در وقت بیان حدیث به ما می‏گفت: این بود: به خدا سوگند، این آنطور نیست که تو اصحابت انجام می‏دهید - یعنی یکی از شما می‏نشیند و اطراف وی جمع می‏شوند و او صحبت می‏ناید - آنان[[476]](#footnote-476) وقتی که نماز بامداد را ادا می‏نمودند، به صورت حلقه حلقه می‏نشستند و قرآن می‏خواندن و فرائض و سنن را می‏آموختند[[477]](#footnote-477). و یزید رقاشی ضعیف است. این چنین در مجمع الزوائد (132/1) آمده است.

نشستن پیامبر ص در مجلسی که مشتمل بر فقرای اصحابش بود

بیهقی از ابوسعید خدری س روایت نموده، که گفت: در میان گروهی از مهاجرین قرار داشتم و با آنان نشسته بودم، و بعضی از آنان خود را با دیگری از برهنگی می‏پوشانیدند، و یکی از قاری‏های ما برای ما تلاوت می‏کرد، و ما به کتاب خدا گوش فرا می‏دادیم، آن گاه رسول خدا ص گفت: «ستایش خدایی راست، که از امتم کسانی را قرار داده که من به نگه داشتن نفسم با آن‏ها مأمور شده‏ام»، می‏گوید: آن گاه حلقه مدور شد و روهایشان اشکار گردید، می‏افزاید: و رسول خدا ص یکی از آنان را غیر از من نشناخت، پیامبر ص فرمود: «ای گروه‏های فقیر مهاجرین شما را به نور در روز قیامت بشارت و مژده می‏دهم، نصف روز قبل از اغنیا داخل می‏شوید، و آن پانصد سال است»[[478]](#footnote-478). این چنین در البدایه (57/6) آمده است. و ابونعیم این را در الحلیه (342/1) طویل‏تر از آن روایت نموده است.

پیامبر ص و ترجیح دادن نشستن در مجلس علم بر نشستن در مجلس ذکر

ابن عبدالبر در جامع العلم (50/1) از عبداللَّه بن عمرو ب روایت نموده است که: رسول خدا ص بر دو مسجدش مرور نمود، در یکی از مجلس‏ها خداوند را دعا می‏نمودند و به‌سوی آن تضرع می‏کردند. و در دیگری فقه می‏آموختند و آموزش می‏دادند، رسول خدا ص فرمود: «هر دومجلس خیراند، و یکی از آنان از دیگری فضیلت دارد. این‏ها خداوند را دعا می‏کنند و به سویش تضرع می‏نمایند، اگر بخواهد به آنها می‏دهد، و اگر بخواهد به آنها نمی‏دهد، اما اینان می‏آموزند و جاهل را آموزش می‏دهند، و بی‌شک که من هم معلم برانگیخته شده‏ام»[[479]](#footnote-479). (بعد از آن آمد و با آنان نشست). دارمی این را به مثل آن روایت کرده است.

نشستن ابو موسی و عمر ل یک شب در مجلس علم

عبدالرزاق و ابن ابی شیبه از ابوبکر بن ابی موسی روایت نموده‏اند که: ابوموسی س بعد از عشاء نزد عمربن خطاب س آمد، عمر به او گفت: چه تو را آورده است؟ گفت: آمده‏ام با تو صحبت کنم، پرسید،: در این ساعت؟ گفت: مسأله فقیهی است، و عمر نشست و خیلی طولانی صحبت کردند، بعد از آن ابوموسی گفت: نماز ای امیرالمومنین، گفت: ما در نماز هستیم. این چنین در الکنز (228/5) آمده است.

قصه جندب بجلی با ابی کعب در طلب علم

ابن سعد (501/3) از جندب بن عبداللَّه بجلی روایت نموده، که گفت: در طلب علم مدینه آمدم، و داخل مسجد رسول خدا ص شدم، ناگهان دیدم که مردم حلقه‏هایی تشکیل داده‏اند و صحبت می‏کنند، من از حلقه‏ها عبور نمودم، تا این که به حلقه‏ای آمدم، که در آن مرد رنگ پریده‏ای بود، و دو جامه بر تن داشت، گویی که از سفر آمده باشد، می‏گوید: از وی شنیدم که می‏گفت: سوگند به پروردگار کعبه، زمامداران ولایت‏ها هلاک شدند، و بر آنان باکی هم ندارم - می‏پندارمش که این را مکرراً گفت - می‏گوید: نزدش نشستم، و همان قدری که برایش مقدر شده بود صحبت نمود و بعد از آن برخاست، می‏افزاید: بعد از این که برخاست از وی پرسیدم، گفتم: این کیست؟ گفتند: سید مسلمانان ابی بن کعب س، می‏گوید: بعد وی را دنبال نمودم، تا این که به منزلش آمد، متوجه شدم که منزل کهنه و حال بدی دارد، او را مردی زاهد و گوشه‌گیر یافتم و تمام امور و کارهایش با هم مشابهت داشت، به او سلام دادم، وی جواب سلامم را داد و بعد از آن پرسید، تو از کجا هستی؟ گفتم: از اهل عراق گفت: از من به کثرت سئوال نمودند، هنگامی که این را گفت، خشمگین شدم، می‏افزاید: آن گاه بر زانوهایم نشستم و دست هایم را این طور - برابر رویش بلند نمود - بلند نمودم و رویم را به‌سوی قبله گردانیدم، می‏افزاید: گفتم: بار خدایا، از آنان به تو شکوه می‏کنیم، ما در طلب علم مال مصرف می‏کنیم، بدن‏هایمان را در تکلیف و مشقت می‏اندازیم، و سواری‏هایمان را به راه می‏اندازیم، و وقتی همراه‌شان روبرو گردیدیم، برای‌مان ترش روی می‏کنند و به ما می‏گویند، می‏افزاید: آن گاه ابی گریست و شروع به راضی ساختن من نمود و می‏گفت: وای بر تو، من آنجا نرفتم من آنجا نرفتم[[480]](#footnote-480)، می‏گوید: بعد از آن گفت: بار خدایا، من به تو تعهد می‏سپارم که اگر مرا تا روز جمعه باقی گذاشتی، آنچه را از پیامبر ص شنیده‏ام بیان می‏کنم، و در آن از ملامت ملامتگر نمی‏ترسم، می‏گوید: هنگامی که آن را گفت، از نزدش برگشتم و انتظار جمعه را می‏کشیدم، وقتی روز پنج شنبه فرا رسید برای بعضی کارهایم بیرون شدم، ناگهان متوجه شدم که کوچه‏ها مملو از مردم‏اند، به هر کوچه‏ای که می‏رفتم و نگاه می‏نمودم مردم در آن با من روبرو می‏شدند، می‏گوید: گفتم: مردم را چه شده است و چه می‏کنند؟ گفتند: تو را بیگانه می‏پنداریم، می‏گوید: پاسخ دادم: آری، گفتند: سید مسلمانان ابی بن کعب مرده است، جندب می‏گوید: بعد با ابوموسی در عراق روبرو شدم، و حدیث و صحبت ابی را برایش نقل نمودم، گفت: واحسرتا، کاش باقی می‏ماند تا گفته‏اش به دست ما می‏رسید.

حدیث بیان نمودن عمران بن حصین در مسجد بصره

ابن سعد (291/4) از هلال بن یساف روایت نموده، که گفت: بصره آمدم و داخل مسجد شدم، ناگهان با شیخ سر سفید و ریش سفیدی برخوردم، که بر ستونی در حلقه‏ای تکیه نموده بود و برای آن‏ها حدیث بیان می‏نمود، پرسیدم: این کیست؟ گفتند: عمران بن حصین ب.

تجمع مردم بر دروازه ابن عباس و یاد دادن همه مسائل علم به آنان

ابونعیم در الحلیه (320/1) از ابوصالح روایت نموده، که گفت: از ابن عباس ب مجلسی را دیدم، که اگر همه قریش به آن فخر کنند، برای‌شان مایه فخر است، مردم را دیدم که جمع شدند، به حدّی که راه‏ها برای‌شان ضیق و تنگ گردید، و هیچ کس قادر نبود که بیاید یا رود، می‏گوید: نزد وی رفتم، و از وجود آنان بر دروازه‏اش روی را خبر دادم، به من گفت: برایم اب وضو بگذار، می‏افزاید: وضو نمود و نشست و گفت: بیرون شو و به آنان بگو: کسی که می‏خواهد از قرآن و حروف آن چیزی مربوط به آن بپرسد باید داخل شود، می‏گوید: بیرون شدم و آنان را خبر دادم، و داخل شدند تا حدّی که خانه و اتاق را پر نمودند و هر چیزی را که از وی پرسیدند به آنان جواب داد، و مثل آنچه را از وی پرسیده بودند یا زیاده از آن برای‌شان افزود، بعد از آن گفت: برادران‌تان [منتظرند]، و آنان بیرون رفتند. باز گفت: بیرون برو و بگو: کسی که می‏خواهد از تفسیر قران و تأویل آن بپرسد داخل شود، می‏گوید: بیرون رفتم و به آنها خبر دادم، و آنان داخل شدند حتی که خانه و اتاق را پر نمودند، و از هر چیزی که وی را پرسیدند به آن‏ها جواب داد، و مثل آنچه را از وی پرسیده بودند برای‌شان افزود یا زیادتر از آن، بعد از آن گفت: برادران‌تان [منتظرند]، و آنان بیرون آمدند، باز گفت: بیرون برو و بگو: کسی که می‏خواهد از حلال و حرام و فقه بپرسد باید داخل شود، بیرون رفتم به آنان گفتم: می‏افزاید: آنان داخل آمدند تا جایی که خانه و اتاق را پر نمودند، و هر چیزی را که از وی پرسیدند به آنان جواب داد، و مثل آنچه را ازوی پرسیده بودند برای‌شان افزود، بعد از آن گفت: برادران‌تان [منتظرند]، و آنان بیرون رفتند، باز گفت: بیرون برو و بگو: هر کسی که می‏خواهد از فرائض و چیزی که مشابه آن باشد بپرسد باید داخل شود، می‏گوید: بیرون رفتم و آنان را خبر دادم، و داخل شدند حتی که خانه و اتاق را پر نمودند، و هر چیزی را که از وی پرسیدند، به آنان خبر داد، و مثل آن چه را از وی پرسیده بودند برای‌شان افزود، باز گفت: برادران‌تان [منتظراند] و آنان بیرون شدند. باز گفت: بیرون برو و بگو: کسی که می‏خواهد از عربی، شعر و غریب الکلام بپرسد باید داخل شود، می‏گوید: داخل شدند حتی که خانه و اتاق را پر نمودند و از هر چیزی را که از وی پرسیدند به آنان خبر داد، و مثل آن چه را از وی پرسیده بودند، برای‌شان افزود. ابوصالح می‏گوید: اگر همه قریش به آن فخر کنند، به درستی که مایه فخر است، من مثل این را برای هیچ یکی از مردم ندیدم. حاکم (538/3) مثل این را روایت کرده است.

ستایش ابن مسعود از مجالس علم

طبرانی در الکبیر از ابن مسعود س روایت نموده، که گفت: نیکی مجلسی است، مجلسی که در آن حکم یاد می‏شود. اسناد آن، چنان که هیثمی (167/1) گفته، حسن است. ابن عبدالبر این را در جامع العلم (50/1) به این لفظ روایت نموده است: نیکو مجلسی است، مجلسی که حکمت در آن پخش می‏شود، و رحمت از آن تمنی می‏گردد. و طبرانی در الکبیر از عبداللَّه بن مسعود روایت نموده، که وی می‏گفت: پرهیزگاران سادات‌اند، فقها رهبران‏اند و همنشینی‌شان زیادت است. هیثمی (126/1) می‏گوید: این را در حدیث طویلی ذکر نموده، و رجال آن ثقه‏اند.

قول ابو جحیفه و ابو درداء در این باره

ابن عبدالبر در جامعش (126/1) از ابوجحیفه س روایت نموده، که گفت: گفته می‏شد: با بزرگان همنشینی داشته باش، با علما دوستی نما و با حکما مخالطت داشته باش. و نز وی (127/1) از ابودرداء س روایت است که می‏گفت: از دانایی مرد این است که رفتن، داخل شدن و بیرون شدنش با اهل علم باسد. ابونعیم این را در الحلیه (211/1) از ابودرداء به مثل آن روایت نموده، و افزوده است: و مجلسش.

احترام و تعظيم مجلس علم

خشم سهل بن سعد ساعدی بر کسی که در مجلس وی به چیز دیگری خود را مشغول گردانید

طبرانی در الکبیر از ابوحازم از سهل س روایت نوده که: وی در مجلس قومش بود، و برای‌شان از رسول خدا ص حدیث بیان می‏نمود، و آنان یکی به‌سوی دیگری متوجه می‏شدند، و با هم صحبت می‏کردند، آن گاه وی خشمگین شد و گفت: اینها را نگاه کن، من برای‌شان از رسول خدا ص از آنچه چشم هایم دیده و گوش هایم شنیده صحبت می‏کنم، و اینان با خود مشغول‏اند!! به خدا سوگند از بین شما خارج خواهم شد و ابداً به طرف شما رجوع نخواهم کرد. به او گفتم: کجا می‏روی؟ گفت: می‏روم و در راه خدا جهاد می‏کنم، گفتم: جهاد بر تو لازم نیست، و خود را بر اسب نمی‏توانی محکم بگیری، و نمی‏توانی با شمشیر بزنی، و نمی‏توانی با نیزه بزنی، گفت: ای ابوحازم، می‏روم و در صف می‏باشم، و تیر نامعلومی یا سنگی به سراغم می‏آید، و خداوند برایم شهادت نصیب می‏گرداند. هیثمی (155/1) می‏گوید: در این عبدالحمید بن سلیمان آمده، و ضعیف می‏باشد.

آداب علما و طلاب

نیکویی منطق و صحبت پیامبر ص با جوانی که از وی خواست به وی اجازه زنابدهد

احمد و طبرانی از ابوامامه س روایت نموده‏اند که: جوانی از قریش نزد پیامبر ص آمد و گفت: ای رسول خدا به من اجازه زنا بده، آن گاه قوم به سویش روی آورده و توبیخش نموده گفتند: باز ایست، باز ایست، پیامبر ص گفت: «نزدیک شو»، به وی نزدیک گردید، پیامبر ص فرمود: «آیا آن را برای مادرت دوست می‏داری؟» گفت: نه، به خدا سوگند، خداوند مرا فدایت گرداند، فرمود: «مردم هم این را برای مادران خویش دوست نمی‏دارند»، گفت: «آیا آن را برای دخترت دوست می‏داری؟» گفت: نخیر، به خدا سوگند، ای رسول خدا، خداوند مرا فدایت گرداند، گفت: «مردم هم آن را برای دختران خود دوست نمی‏دارند»، فرمود: «آیا آن را برای خواهرت دوست می‏داری؟» گفت: نخیر، به خدا سوگند، ای رسول خدا، خداوند مرا فدایت گرداند، گفت: «مردم هم آن را برای خواهران‌شان دوست نمی‏دارند»، گفت: «آیا آن را برای عمه ات دوست می‏داری؟» گفت: نخیر، به خدا سوگند، ای رسول خدا، خداوند مرا فدایت گرداند، گفت: «و مردم هم آن را برای عمه‏هایشان دوست نمی‏دارند»، گفت: «آیا آن را برای خاله ات دوست می‏داری» گفت: نخیر، ای رسول خدا، خداوند مرا فدایت گرداند، گفت: «و مردم هم آن را برای خاله‏هایشان دوست نمی‏دارند»، راوی می‏گوید: آن گاه پیامبر ص دستش را بر وی گذاشت و گفت: «اللهم اغفر ذنبه، وطهر قلبه، وحصن فرجه»، «بار خدایا، گناهش را ببخش، قلبش را پاک کن و فرجش را نگه دار»، می‏گوید: و بعد از آن، آن جوان به‌سوی چیزی نگاه نمی‏نمود[[481]](#footnote-481). هیثمی (129/1) می‏گوید: این را احمد و طبرانی در الکبیر روایت نموده‏اند، و رجال آن رجال صحیح‏اند.

سه بار حرف زدن پیامبر ص تا از وی دانسته شود

طبرانی در الکبیر از ابوامامه روایت نموده که: پیامبر ص وقتی صحبت می‏نمود، سه بار حرف می‏زد تا از وی فهمیده شود[[482]](#footnote-482). اسناد آن، چنان که هیثمی (129/1) می‏گوید، حسن است.

دستور عایشه س برای ابن ابی السائب به التزام سه امر در تعلیمش

احمد از شعبی روایت نموده، که گفت: عایشه برای ابن ابی السائب داستان سرای اهل مدینه گفت: در سه چیز یا از من پیروی نما، یا با تو می‏جنگم، گفت: آن‏ها چه‏اند، بلکه من از تو متابعت می‏کنم ای امالمؤمنین، گفت: از سجع در دعا اجتناب کن، چون رسول خدا ص و اصحابش این را انجام نمی‏دادند، و در هر جمعه برای مردم یک بار وعظ نما، اگر از آن هم ابا ورزیدی سه بار، و مردم را از این کتاب خسته مکن، و تو را چنان نیابم که در حالی نزد قومی بیایی که آنان در صحبتی از صحبتهایشان قرار داشته باشند و تو صحبت‌شان قطع نمایی، بلکه آنان را بگذار، وقتی که تو را به آن تشویق نمودند و بدان امرت کردند، آن گاه برای‌شان صحبت کن[[483]](#footnote-483). هیثمی (191/1) می‏گوید: احمد این را روایت نموده، و رجال آن رجال صحیح‌اند، و ابویعلی مانند آن را روایت کرده است.

ادب ابن مسعود در تعلیم

ابن عبدالبر در جامع العلم (105/1) از شقیق بن سلمه روایت نموده، که گفت: عبداللَّه بن مسعود س نزد ما آمد و گفت: من از مجلس شما با خبر می‏شوم، ولی مرا از آمدن به‌سوی تان، جز کراهیت خستگی‌تان باز نمی‏دارد، و رسول خدا ص به سبب خوف از به زحمت افتادن ما (وقات) وعظ مراعات می‏نمود[[484]](#footnote-484). و نزد طبرانی در الکبیر از اعمش روایت است که ابن مسعود بر مردی عبور نمود، که برای قومی وعظ می‏نمود، گفت: ای وعظ کننده، مردم را ناامید مساز. و رجال آن رجال صحیح‏اند، مگر اینکه اعمش ابن مسعود را درک ننموده است، چنانکه هیثمی (191/1) گفته است.

وصف علی س از فقیه حقیقی

ابن ضریس و ابونعیم در الحلیه (77/1) و ابن عساکر و غیر ایشان از علی س روایت نموده‏اند که گفت: آیا شما را از فقیه واقعی و حقیقی خبر ندهم؟ کسی که مردم را از رحمت خدا ناامید نسازد، و به آنان در معاصی خداوند تعالی اجازه و رخصت ندهد، و از مکر خدا در امان‌شان نسازد، و قرآن را با روی آوردن به غیرش کنار نگذارد و ترک نکند، و در عبادتی که در آن تفقه نباشد خیری نیست، و در فقهی که در آن فهم نباشد، خیری نیست - و در لفظی آمده: که در آن تقوا نباشد -، و در قرائتی که در آن تدبر و تفکر نباشد خیری نیست. این چنین در کنزالعمال (231/59) آمده است. و ابن عبدالبر این را در جامع العلم (44/2) به شکل مرفوع به مثل آن روایت کرده، و بعد از آن گفته: این حدیث جز از این طریق مرفوع نقل نشده است، و اکثرشان آن را بر علی موقوف می‏دانند.

قول پیامبر ص برای معاذ و ابوموسی وقتی که ایشان را به‌سوی یمن اعزام داشت

طبرانی در الأوسط از ابن عمر ب روایت نموده، که گفت: رسول خدا ص معاذبن جبل و ابوموسی ب را به‌سوی یمن فرستاد و گفت: «با هم همکاری نمایید و از یک دیگر اطاعت کنید، و بشارت بدهید و متنفر نسازید»، معاذ سخنرانی ایراد نمود، و آنان را به‌سوی اسلام و تفقه و قرآن تشویق نمود و گفت: شما را به اهل جنت و اهل آتش خبر می‏دهم: وقتی مردی به خیر یاد شود وی از اهل جنت است، و وقتی به شر یاد شود از اهل آتش است[[485]](#footnote-485). هیثمی (166/1) می‏گوید: رجال آن موثق‌اند.

قول ابوسعید درباره مجالس اصحاب و قول ابن عمر درباره عالم حق

حاکم (94/1) از ابوسعید س روایت نموده، که گفت: اصحاب رسول ص وقتی می‏نشستند حدیث‌شان فقه می‏بود، مگر این که مردی سوره‏ای می‏خواند، یا مردی را به خواندن سوره‏ای امر می‏نمودند. حاکم می‏گوید: این حدیث به شرط مسلم صحیح است، و ذهبی با او موافقت نموده است. و ابونعیم در الحلیه (306/1) از ابن عمر ب روایت نموده، که گفت: انسان در علم در جای شایسته، آن وقت قرار می‏گیرد، که به کسی مافوقش است حسد نورزد، و کسی را که مادونش است تحقیر ننماید، و به علم پول طلب نکند.

قول عمر س درباره آداب عالم

ابن عبدالبر در جامع العلم (135/1) از عمر س روایت نموده، که گفت: علم را بیاموزید، و به مردم بیاموزانید، و برای آن وقار و آرامش را فرا گیرید، و برای کسی که از وی آموخته‏اید و برای کسی که یاد داده‏اید تواضع پیشه نمایید، و علمای سرکش نباشید، و جهل‌تان از علم‌تان افزون نباشد. احمد این را در الزهد و بیهقی و ابن ابی شیبه و غیر ایشان، چنانکه در الکنز (228/5) آمده، روایت کرده‏اند، و در نقل وی آمده: علم‌تان بر جهل‌تان.

قول علی س درباره آداب متعلم

مرهبی و ابن عبدالبر در العلم از علی س روایت نموده‏اند که گفت: از حقوق عالم این است که از وی به کثرت سئوال نکنی، در جواب کنجکاوی نکنی، وقتی روی گردانید بر وی اصرار ننمایی، وقتی سست و مانده شد از جامه‏اش نگیری، با دستت به سویش اشاره نکنی، با چشمت به طرفش چشمک زده اشاره ننمایی، در مجلسش پرسان و سئوال نکنی، در طلب خطا و لغزشش نباشی و اگر خطا نمود، منتظر برگشتش باش و برگشتش را قبول کن، و این که نگویی: فلان خلاف قولت را گفت، رازش را افشا نکنی، کسی را نزدش غیبت ننمایی، او را در حضور و غیابش حفاظت کنی، قوم را به طور عموم سلام بدهی و او را به تحیه خاص بگردانی، در پیش رویش بنشینی، اگر کار و حاجتی داشت، به خدمت وی از قوم سبقت جویی و از طول صحبت وی خسته نشوی، چون وی مثل درخت خرماست، منتظر باشی که چه وقت از آن برایت منفعت می‏رسد، و عالم به منزله روزه دار مجاهد در راه خداست، وقتی عالم بمیرد، در اسلام شکاف و درزی ایجاد می‏شود، که تا روز قیامت بند نمی‏گردد، طالب علم را هفتاد هزار از مقربین آسمان مشایعت می‏کنند. این چنین در الکنز (2425)، و المنتخب (73/4) آمده است. و خطیب این را در الجامع از علی به معنای آن به اختصار، چنان که در الکنز (229/5) آمده، روایت کرده است.

ادب ثابت بنانی با استادش انس

ابویعلی[[486]](#footnote-486) از جمیله‏ام ولد انس بن مالک س روایت نموده، که گفت: ثابت وقتی نزد انس می‏آمد، انس می‏گفت: ای غلام برایم خوشبویی بیاور که دستهایم را بمالم، چون ابن ام ثابت تا دستهایم را نبوسد راضی نمی‏شود. هیثمی (130/1) می‏گوید: ندیدم که کسی زندگی جمیله را نوشته باشد.

ادب ابن عباس با عمر ش و هیبتش از وی

ابن عبدالبر در العلم (112/1) از ابن عباس ب روایت نموده، که گفت: دو سال درنگ نمودم و می‏خواستم از عمر بن خطاب س حدیثی را بپرسم، ولی هیبتش مرا از آن باز می‏داشت، تا این که در حج یا عمره‏ای در اراک که در بطن مر ظهران است برای حاجتش عقب ایستاد، هنگامی که آمد و با او خلوت نمودم گفتم: ای امیر المومنین از ابتدای دو سال است که می‏خواهم تو را از حدیثی بپرسم، ولی هیبتت مرا از آن باز می‏دارد، گفت: این طور مکن، وقتی خواستی سئوال بکنی بپرس، اگر از آن نزدم علمی باشد برایت خبر می‏دهم، در غیر آن می‏گویم: نمی‏دانم، در آن صورت کسی را می‏پرسی که می‏داند، گفتم: آن دو زنی که خداوند آنان را یاد نموده که آن دو بر رسول خدا ص با هم همدستی نموده بودند چه کسانی هستند؟ گفت: عایشه، حفصه[[487]](#footnote-487)... و حدیث را به طول آن ذکر نموده است.

هیبت سعید بن مسیب از سعد بن ابی وقاص ش

وی همچنان از سعیدبن مسیب روایت نموده، که گفت: به سعدبن مالک[[488]](#footnote-488) گفتم: می‏خواهم از تو درباره چیزی سئوال بکنم، ولی از تو هیبت دارم، گفت: ای برادر زاده‏ام، از من هیبت نداشته باش، وقتی دانستی نزدم عمل هست مرا از آن بپرس، می‏گوید: گفتم: قول رسول خدا ص برای علی س در غزوه تبوک وقتی او را جانشین خود باقی گذاشت، سعد گفت: رسول خدا ص فرمود: «ای علی آیا راضی نمی‏شوی که برای من به منزله هارون به موسی باشی»[[489]](#footnote-489). ابن سعد (24/3) این را از سعید به مثل آن با زیادت‌هایی روایت کرده است.

قول جبیر بن مطعم در سوالی: من نمی‏دانم

ابن سعد از عثمان بن عبداللَّه بن موهب روایت نموده، که گفت: جبیر بن مطعم بر آبی مرور نمود، و او را از فریضه‏ای پرسیدند، گفت: من نمی‏دانم، ولی کسی را با من بفرستید، تا برای‌تان از آن سئوال نمایم، پس کسی را با وی فرستادند و او نزد عمر آمد و از وی پرسید، عمر گفت: کسی که دوست دارد فقیه و عالم باشد، باید چون عمل جبیربن مطعم عمل کند، از چیزی که نمی‏دانست پرسیده شد، پاسخ داد: خداوند داناتر است. این چنین در الکنز (241/5) آمده است.

ادب ابن عمر ل در تعلیمش

ابن عبدالبر در جامع العلم (52/2) از مجاهد روایت نموده، که گفت: ابن عمر ب از میراثی از اولاد صلبی پرسیده شد، گفت: نمی‏دانم، به او گفته شد: چه تو را باز می‏دارد که جوابش را بدهی؟ گفت: ابن عمر از چیزی پرسیده شد، گفت: نمی‏دانم. و نزد ابن سعد (144/4) از عروه روایت است که گفت: ابن عمر از چیزی که نمی‏دانست پرسیده شد، گفت: من به آن علم ندارم، هنگامی که آن مرد روی گردانید به نفس خودش گفت: ابن عمر از چیزی که بدان علم نداشت پرسیده شد، گفت: من به آن علم ندارم[[490]](#footnote-490).

و ابن عبدالبر در جامع العلم (54/2) از عقبه بن مسلم روایت نموده، که گفت: سی و چهار ماه همراهی و مصاحبت ابن عمر را نمودم، در بیشتر سوالهایی که از وی می‏شد، می‏گفت: نمی‏دانم، بعد از آن به من ملتفت شده می‏گفت: آیا می‏دانی که اینان چه می‏خواهند؟ می‏خواهند پشت‏های ما را پلی به‌سوی جهنم سازند. و ابن سعد (168/4) از نافع روایت نموده که: مردی از ابن عمر مسئله‏ای را پرسید، ابن عمر سرش را فرود آورد، و به او پاسخ نداد، حتی مردم گمان نمودند، که وی مساله او را نشنیده است، می‏گوید: آن مرد به او گفت: - خداوند تو را رحم کناد آیا مسئله‏ام را نشنیدی؟ گفت: بلی، ولی شما چنان می‏پندارید، که خداوند ما را از آنچه شما می‏پرسید، سئوال نمی‏کند، بگذارمان - خداوند تو را رحم کناد -، تا در مسئله ات فکر و غور کنیم، اگر برای آن جوابی نزدمان بود خوب، در غیر آن برایت می‏گوییم که ما بدان علم نداریم.

اقوال ابن مسعود، علی و ابن عباس درباره قول عالم: نمی‏دانم

ابن عبدالبر در جامع العلم (51/2) از ابن مسعود س روایت نموده، که گفت: ای مردم کسی که از علمی پرسیده شد، و آن را می‏دانست، باید آن را بگوید، و کسی که نزدش علم نبود، باید بگوید: خدا داناتر است، چون این از علم است، که برای آنچه نمی‏داند بگوید: خدا داناتر است، خداوند تبارک و تعالی به نبی اش گفته:

﴿قُلۡ مَآ أَسۡ‍َٔلُكُمۡ عَلَيۡهِ مِنۡ أَجۡرٖ وَمَآ أَنَا۠ مِنَ ٱلۡمُتَكَلِّفِينَ ٨٦﴾ [ص: 86].

ترجمه: «بگو از شما بر تبلیغ حق هیچ مزدی نمی‏طلبم و از تکلیف کنندگان نیستم»[[491]](#footnote-491).

و سعد بن نصر از عبداللَّه بن بشیر روایت نموده که: علی بن ابی طالب س از مسئله‏ای پرسیده شد، گفت: من بدان علم ندارم، بعد از آن گفت: آه از سردی اش بر جگر، از آنچه نمی‏دانستم پرسیده شدم، و گفتم: نمی‏دانم[[492]](#footnote-492). این چنین در الکنز (241/5) آمده است. و دارمی این را از ابوالبختری و زاذان از علی، به اختصار تا همان قول خودش، روایت کرده است، چنانکه در الکنز (243/5) آمده است، و ابوداود در تصنیف خود برای حدیث مالک، از یحیی بن سعید روایت نموده، که گفت: ابن عباس ب گفت: وقتی که عالم (لااعلم)، «نمی‏دانم»، را ترک نمود، کلام و مقاله‏اش مصیبت زده شده است. و از مالک روایت است که گفت: ابن عباس می‏گفت: وقتی عالم (لاادری) «خبر ندارم» را ترک کند کلام و مقاله‏اش مصیبت زده شده است. این چنین در جامع بیان العلم (54/2) آمده است.

ادب عمر، علی و عثمان ش در تعلیم

ابن سمعانی از مکحول روایت نموده، که گفت: عمر س برای مردم صحبت می‏نمود و حدیث بیان می‏کرد، وقتی آنان را می‏دید صداهایشان را بلند می‏کنند و خسته شده‏اند، آنان را به بوستانی می‏برد[[493]](#footnote-493). این چنین در الکنز (241/5) آمده است. و ابن عبدالبر در جامع العلم (131/1) از عبداللَّه بن مصعب روایت نموده، که گفت: عمربن خطاب فرمود: در مهرهای زنان بر چهل اوقیه زیادت نکنید، اگرچه دختر ذی الغصه - یعنی قیس بن حصین حارثی - باشد، اگر کسی زیادت کند، زیادتش را در بیت المال می‏اندازم، آن گاه زنی از صف زنان، که قامتی بلند و بینی پهنی داشت برخاست و گفت: این حق تو نیست، پرسید: چرا؟ گفت: به علت این که خداوند ﻷ می‏گوید:

﴿وَءَاتَيۡتُمۡ إِحۡدَىٰهُنَّ قِنطَارٗا فَلَا تَأۡخُذُواْ مِنۡهُ شَيۡ‍ًٔا﴾ [انساء: 20].

ترجمه: «و برای یکی آنان اگر مال زیادی هم داده باشید، از آن هیچ چیزی مگیرید».

عمر گفت: زنی به صواب رسید و مردی خطا نمود[[494]](#footnote-494).

و ابن عبدالبر در جامعش از محمدبن کعب قرظی روایت نموده، که گفت: مردی از علی س مسئله‏ای را پرسید، و او درباره چیزی گفت، آن مرد گفت: امیرالمؤمنین، این طور نیست، ولی این طور و این طور است، علی س گفت: به صواب رسیدی و خطا نمودم:

﴿وَفَوۡقَ كُلِّ ذِي عِلۡمٍ عَلِيمٞ﴾ [یوسف: 76].

ترجمه: «و بالای هر صاحب علم عالمی است».

و ابن جریر این را به لفظ آن روایت نموده است، چنانکه در الکنز (241/5) آمده. و خطیب در راویان مالک از سعیدبن مسیب روایت نموده که: عمربن خطاب و عثمان بن عفان ب در مسئله‏ای منازعه می‏نمودند، تا جایی که بیننده به‌سوی ایشان می‏گفت: ابداً با هم موافقت نخواهند کرد، ولی قبل از جدا شدن برسد بهتر و نیکوتر آن موافقت می‏نمودند. این چنین در الکنز (241/5) آمده است.

حاضر نشدن يك نفر در مجلس علم براى اين كه جماعتى علم حاصل كنند

قصه عقبه بن عامر با قومش هنگامی که نزد پیامبر ص آمدند

ابن عساکر از عقبه بن عامر س روایت نموده، که گفت: با دوازده سوار آمدم، و نزد رسول خدا ص فرود آمدیم، یارانم گفتند: آیا کسی برای ما شترهایمان را می‏چراند، تا ما برویم و از پیامبر خدا ص علم بیاموزیم، و وقتی او رفت و ما عودت نمودیم آنچه را از رسول خدا ص شنیده‏ایم، به او یاد دهیم؟ آن گاه من روزهایی آن عمل را انجام دادم، باز فکر نمودم و با خود گفتم: ممکن است من زیانمند باشم!! یارانم آنچه را می‏شنوند که من نمی‏شنوم، و چیزی را فرا می‏گیرند، که من از نبی خدا ص فرا نمی‏گیرم، بنابراین روزی حاضر شدم، و از مردی شنیدم که می‏گوید: نبی خدا ص گفت: «کسی که وضوی کامل نماید، از گناهش چون طفل نوزاد پاک می‏گردد»، من از آن به تعجب افتادم، عمربن خطاب س گفت: چگونه، اگر سخن اول را می‏شنیدی متعجب‏تر می‏بودی؟ گفتم: آن را برایم اعاده کن - خداوند مرا فدایت گرداند -، گفت: رسول خدا فرمود: «کسی در حالی بمیرد که به خدا شریک نمی‏آورد، خداوند برایش دروازه‏های جنت را باز می‏کند، و از هر کدامش که بخواهد داخل می‏شود، و جنت هشت دروازه دارد»، بعد از آن رسول خدا ص نزد ما بیرون گردید، و من روبرویش نشستم، او رویش را از من گردانید، و این عمل را چندین بار انجام داد، وقتی که بار چهارم بود، گفتم: ای نبی خدا - پدر و مادرم فدایت - چرا رویت را از من می‏گردانی؟ آن گاه رویش را به سویم گردانید و گفت: «آیا یکی برایت محبوب‏تر است یا دوازده؟» هنگامی که این حالت را دیدم به‌سوی یارانم برگشتم[[495]](#footnote-495). این چنین در الکنز (77/1) آمده، و ابونعیم در الحلیه (307/9) مثل آن را روایت نموده است.

قصه عثمان بن ابی العاص همراه قومش هنگامی که نزد پیامبر ص آمدند

طبرانی از عثمان بن ابی العاص س روایت نموده، که گفت: در وفد ثقیف هنگامی که نزد رسول خدا ص آمدند من هم آمدم، ما لباس‏های خوب خویش را نزد دروازه پیامبر ص بر تن نمودیم، و گفتند: چه کسی سواری‏های ما را برای ما حفاظت می‏کند؟ همه قوم رفتن نزد پیامبر ص را دوست داشتند و تخلف و بازماندن از وی برای‌شان ناخوشایند بود، عثمان می‏گوید: من که خردترین ایشان بودم گفتم: اگر خواسته باشید سواری‏هایتان را به این شرط نگه می‏دارم، که وقتی بیرون شدید سواریم را برای من نیز نگه دارید، گفتند: این حق تو باشد، و آنان نزدش داخل شدند، و باز بیرون گردیده گفتند: با ما حرکت کن، گفتم: کجا؟ گفتند: به‌سوی اهلت، گفتم: از خانواده‏ام بیرون شدم، تا اینکه به دروازه پیامبر ص رسیدم، و حالا همینطور بدون داخل شدن نزدش برگردم، و شما هم تعهدی به من سپرده‏اید که خود می‏دانید؟! گفتند: پس عجله کن، ما همه سئوال‏ها را از وی نموده‏ایم و دیگر نیازی برای سئوال کردن خود نیست، آن گاه داخل شدم و گفتم: ای رسول خدا، ای رسول خدا، به خداوند دعا کن که مرا در دین فقیه گرداند و علم نصیبم نماید، گفت: «چه گفتی؟» گفته‏ام را برایش اعاده نمودم، فرمود: «مرا از چیزی سئوال نمودی، که هیچ یک از یارانت مرا از آن نپرسیده‏اند، برو تو بر آنان امیر هستی و همچنان بر کسانی از قومت که نزدت می‏آیند»... و حدیث را متذکر شده[[496]](#footnote-496). هیثمی (371/9) می‏گوید: این را طبرانی روایت نموده، و رجال آن رجال صحیح‌اند، غیر حکیم بن حکیم بن عباد که ثقه دانسته شده، و در روایت دیگری به اختصار آمده، و در آن گفته: آن گاه نزد رسول خدا ص وارد شدم، و از وی مصحفی[[497]](#footnote-497) را که در نزدش بود خواستم و او آن را به من داد.

فراگيرى و تكرار علم، سوال‌هايى كه لازم است و سوال‌هايى كه لازم نيست

اصحاب و تکرار علم در مجلس پیامبر ص و سوال‏هایشان از وی

ابویعلی از انس س روایت نموده، که گفت: ما با نبی خدا ص نشسته بودیم، - و شاید گفته باشد: تعداد ما شصت مرد بود - و برای ما حدیثی را بیان می‏نمود، سپس برای کارش داخل می‏شد، و ما آن را در میان خویش تکرار می‏کردیم، این را و باز این را، و در حالی بر می‏خاستیم که گویی در قلب‏های ما کاشته شده باشد[[498]](#footnote-498). هیثمی (161/1) می‏گوید: در این یزید رقاشی آمده، و ضعیف می‏باشد. و طبرانی در الکبیر از ابوموسی س روایت نموده، که گفت: پیامبر ص وقتی نماز فجر را می‏گزارد، نزدیک او می‏شدیم، کسی از ما قرآن را از او می‏پرسید، و کسی از ما فرائض را از او می‏پرسید و کسی از ما تعبیر خواب را از می‏پرسید[[499]](#footnote-499). هیثمی (159/1) می‏گوید: در این محمدبن عمر رومی آمده، ابوداود و ابوزرعه وی را ضعیف دانسته‏اند، و ابن حبان ثقه‏اش دانسته.

قول فضاله بن عبید برای یارانش در این باره

طبرانی در الکبیر از فضاله بن عبید س روایت نموده است، زمانی که اصحابش نزد وی می‏آمدند می‏گفت: درس بخوانید و بشارت بدهید و زیادت نمایید - خداوند برای شما خیر بیفزاید، و شما را دوست داشته باشد و کسی که شما را دوست می‏دارد دوست بدارد - مسائل را بر ما عرضه کنید، چون اجر آخر آن مثل اجر اول آنست، و کلام‌تان را با استغفار همراه سازید. هیثمی (161/1) می‏گوید: رجال آن ثقه دانسته شده‏اند.

سخنان ابوسعید، علی، ابن مسعود و ابن عباس ش درباره تکرار علم

طبرانی در الأوسط از ابونضره روایت نموده، که گفت: به ابوسعید س گفتم: برای ما بنویس، گفت: برای‌تان نمی‏نویسم و هرگز آن را قرآن نمی‏گردانم، ولی از ما چنانکه از نبی خدا گرفتیم بگیرید، ابوسعید می‏گفت: حدیث بیان کنید، زیرا برخی از حدیث برخی دیگر را به یاد می‏آورد. هیثمی (161/1) می‏گوید: رجال آن رجال صحیح‌اند. و حاکم (94/1) و ابن عبدالبر در جامع العلم (111/1) این را از ابوسعید روایت نموده‏اند که گفت: حدیث را تکرار کنید، چون تکرار حدیث، حدیث را تازه نگه می‏دارد. و حاکم (95/1) از علی س روایت نموده، که گفت: حدیث را تکرار نمایید، اگر چنین نکنید کهنه می‏شود. ابن ابی شیبه هم این را از علی س چنانکه در جامع العلم (101/1) آمده، روایت نموده، و در اولش افزوده: یک دیگر را زیارت کنید، و در روایتش آمده: (علم تان) کهنه می‏شود. و حاکم (95/1) از ابن مسعود س روایت نموده، که گفت: حدیث را تکرار نمایید، چون ذکر حدیث حیاتش است. و نزد ابن عبدالبر در العلم (22/1) از ابن مسعود روایت است که گفت: درس خواندن نماز است. و نزد وی (24/1) از ابن عباس ب روایت است که گفت: تکرار و یاد علم در برخی از شب، از زنده داری آن برایم محبوب‏تر است.

عمر و پرسیدن سه مسئله از علی و خوشحالیش به پاسخ وی

طبرانی در الأوسط از ابن عمر ب روایت نموده، که گفت: عمربن خطاب س به علی بن ابی طالب س گفت: ای ابوالحسن بسا اوقات حاضر بوده‏ای و ما غائب بوده‏ایم، و بسا اوقات حاضر بوده‏ایم و غائب بوده‏ای، سه مسئله را از تو می‏پرسم، آیا درباره آن‏ها علم داری؟ علی گفت: آن‏ها کدام‌اند؟ گفت: مردی، مردی را دوست می‏دارد، در حالی که خیری را از وی ندیده است، و مردی، مردی را بد می‏برد، در حالی که شری را از وی ندیده است، گفت: آری، رسول خدا ص فرمود: «ارواح در هوا لشکرهای بسیج شده‏اند، و با هم روبرو می‏شوند و نزدیک می‏گردند، آنانی که از ایشان باهم تعارف حاصل نمودند نزدیک می‏شوند، و آنانی که یکدیگر را نشناختند با هم اختلاف می‏کنند»، گفت: یکی، و افزود: مردی حدیثی را بیان می‏کند و ناگهان آن را فراموش می‏نماید، و ناگهان آن را به یاد می‏آورد، علی گفت: از رسول خدا ص شنیدم که می‏گفت: «هر قلبی برای خود ابری چون ابر مهتاب دارد، در حالی که مهتاب روشنی می‏دهد ناگهان ابری جلویش را می‏گیرد و تاریک می‏شود، و ناگهان از او دور می‏گردد و روشن می‏شود، و در حالی که مرد حدیث را بیان می‏کند، ناگهان همان ابر جلویش را می‏گیرد و فراموش می‏نماید، و وقتی از وی دور می‏شود به یاد می‏آورد»، عمر گفت: دو، گفت: و مردی خواب می‏بیند بعضی از آن‏ها راست می‏باشد، و برخی‌شان دروغ، گفت: آری، از رسول خدا ص شنیدیم که می‏گفت: «هر بنده و کنیز[[500]](#footnote-500) که می‏خوابد، و در خواب فرو می‏رود، روحش به عرش برده می‏شود، روح شخصی که نزد عرش بیدار می‏شود، خوابش راست می‏آید، و روح شخصی که به عرش نرسیده بیدار می‏شود، خوابش دروغ می‏آید»، عمر گفت: سه چیز بود که در طلب آن‏ها بودم، ستایش خدایی راست که قبل از مرگ آن‏ها را به دست آوردم[[501]](#footnote-501). هیثمی (162/1) می‏گوید: در این ازهر بن عبداللَّه آمده، عقیلی گفته: حدیث وی از ابن عجلان غیر محفوظ است، و این حدیث از حدیث اسرائیل از ابواسحاق از حارث از علی به شکل موقوف دانسته و شناخته می‏شود، و بقیه رجال آن ثقه دانسته شده‏اند.

سئوال عمر س از ابن عباس ل در مورد اختلاف این امت

سعیدبن منصور، بیهقی و خطیب در الجامع از ابراهیم تیمی روایت نموده‏اند که گفت: عمربن خطاب س روزی خلوت اختیار نمود، و با خودش صحبت می‏کرد، در این موقع کسی را نزد ابن عباس ب فرستاد و گفت: این امت چگونه اختلاف می‏کد، در حالی که کتابش یکی است، نبی اش یکی است و قبله‏اش یکی است؟ ابن عباس گفت: ای امیرالمؤمنین، قرآن بر ما نازل گردید، ما آن را خواندیم و دانستیم که در مورد چه نازل شده است، بعد از ما اقوامی می‏آیند، قرآن را می‏خوانند و نمی‏دانند که در مورد چه نازل شده است، بنابراین برای هر قومی درباره آن رأیی می‏باشد، و وقتی هر قومی در آن رأیی پیدا نمود اختلاف می‏کنند، وقتی اختلاف نمودند، با هم می‏جنگند، عمر وی را توبیخ نمود و بر وی بانگ برآورد، و ابن عباس برگشت، باز وی را بعد از این که آنچه را او گفته بود درک نمود و درست یافت طلب نمود، می‏گوید: باز وی را بعد از این که آنچه را او گفته بود درک نمود و درست یافت طلب نمود، می‏گوید: بعد از آن گفت: آری، دوباره بگو. این چنین در الکنز (228/1) آمده است.

سئوال عمر س از اصحابش درباره معنای آیه‏ای و تعجب او از جواب ابن عباس

عبدبن حمید و ابن المنذر از ابن عباس س روایت نموده‏اند که گفت: عمربن خطاب فرمود: امشب آیه‏ای را خواندم که خوابم نبرد:

﴿أَيَوَدُّ أَحَدُكُمۡ أَن تَكُونَ لَهُۥ جَنَّةٞ مِّن نَّخِيلٖ وَأَعۡنَابٖ﴾ [البقرة: 266].

ترجمه: «آیا دوست دارد یکی از شما که باشد برایش باغی از درختان خرما و انگور».

هدف از این چیست؟ برخی از قوم گفتند: خدا داناتر است؟ گفت: من می‏دانم که خدا داناتر است، ولی برای علتی پرسیدم، که اگر نزد یکی از شما علمی باشد و در آن باره چیزی شنیده باشد، آنچه را شنیده خبر بدهد، آنان سکوت اختیار نمودند، مرا دید که آهسته صحبت می‏نمایم، گفت: ای برادرزاده‏ام بگو، و خود را حقیر مشمار، گفتم: هدف و مطلوب آن عمل است، گفت: چگونه هدف آن عمل است؟ گفتم: چیزی بود که در قلبم انداخته شد و آن را گفتم، آن گاه وی مرا ترک نمود، و خودش شروع به تفسیر آن نمود، راست گفتی ای برادرزاده‏ام، هدف آن عمل است، ابن آدم وقتی سنش بزرگ شود و عیالش زیاد گردد، خیلی‏ها به باغ نیازمند می‏باشد، و ابن آدم روز قیامت خیلی‏ها به عملش نیازمند می‏باشد، راست گفتی، ای برادرزاده‏ام[[502]](#footnote-502). این را همچنان ابن المبارک و ابن جریر و ابن ابی حاتم و حاکم به معنای آن به اختصار روایت کرده‏اند، چنانکه در الکنز (234/1) آمده، و حاکم (542/3) آن را به شرط شیخین صحیح دانسته است.

سئوال عمر س از ابن عباس ب درباره آنچه از سوره نصر او را به دشواری افکنده بود

سعیدبن منصور، ابن سعد، ابویعلی، ابن جریر، ابن المنذر، طبرانی، ابن مردویه، ابن نعیم و بیهقی هر دو در الدلائل از ابن عباس روایت نموده‏اند که گفت: عمر مرا با شیخ‏های بدر داخل می‏نمود، عبدالرحمن بن عوف به او گفت: چرا این جوان را با ما داخل می‏کنی، در حالی که ما پسرانی مثل وی داریم؟ گفت: وی از کسانی است که می‏دانید و روزی ایشان را دعوت نمود و مرا هم فراخواند، و در آن روز دانستم مرا فقط به خاطری فراخوانده است که چیزی از من به شما نشان دهد، گفت: درباره قول خداوند متعال چه می‏گویید:

﴿إِذَا جَآءَ نَصۡرُ ٱللَّهِ وَٱلۡفَتۡحُ ١﴾ [النصر: 1].

ترجمه: «وقتی که نصرت خدا و فتح فرا رسید».

تا این که سوره را ختم نمود، بعضی از ایشان گفتند: خداوند متعال به ما امر نموده است، وقتی که نصرت خدا آمد و فتح نصیب ما شد، وی را بستاییم، و از وی طلب مغفرت نماییم، و برخی دیگر گفتند: نمی‏دانیم، بعضی دیگر هم چیزی نگفتند: آن گاه به من گفت: ای ابن عباس، تو هم همینطور می‏گویی؟ گفتم: نخیر، گفت: پس چه می‏گویی؟ گفتم: هدف از آن اخل رسول خداست، که خداوند بدین وسیله به او خبر داد، وقتی نصرت خدا بیاید و فتح نصیب گردد و مردم را ببینی، و فتح هم فتح مکه است، همان نشانه مرگ تو است، بنابراین:

﴿فَسَبِّحۡ بِحَمۡدِ رَبِّكَ وَٱسۡتَغۡفِرۡهُۚ إِنَّهُۥ كَانَ تَوَّابَۢا ٣﴾.

ترجمه: «پروردگارت را به پاکی یاد کن، و از وی آمرزش بخواه، که او پذیرنده توبه است».

عمر گفت: من هم همان را می‏دانم که تو می‏دانی. این چنین در الکنز (276/1) آمده است. و ابونعیم آن را در الحلیه (317/1) به مثل آن روایت کرده است. و حاکم (539/3) آن را از ابن عباس روایت نموده، که گفت: عمر س مرا با اصحاب پیامبر ص سئوال می‏نمود، عبدالرحمن بن عوف به او گفت: آیا از وی سئوال می‏کنی... ومثل آن را به اختصار ذکر نموده، و باز گفته است: این حدیث به شرط شیخین صحیح است، و ذهبی هم با او موافقت کرده است.

مذاکره و گفت و شنود عمر و ابن عباس ب درباره آیه‏ای و در مورد علی س

زبیر بن بکار در الموفقیات از ابن عباس ب روایت نموده، که گفت: از عمربن خطاب س درباره قول خداوند ﻷ پرسیدم:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَسۡ‍َٔلُواْ عَنۡ أَشۡيَآءَ إِن تُبۡدَ لَكُمۡ تَسُؤۡكُمۡ﴾ [المائدة: 101].

ترجمه: «ای مؤمنان از چیزهایی سئوال مکنید که اگر برای‌تان آشکار شود شما را غمگین سازد».

گفت: مردانی از مهاجرین بودند، که در نسب‏هایشان چیزی بود، بنابراین روزی گفتند: به خدا سوگند، دوست داریم، که خداوند درباره نسب ما قرآن نازل کند، آن گاه خداوند آنچه را نازل نمود، که تلاوت نمودی، بعد از آن به من گفت: این صاحب‌تان - یعنی علی بن ابی طالب س - اگر متولی [خلافت] شود زهد پیشه کند، ولی از عجب وی به نفس خودش می‏ترسم که وی را ببرد، گفتم: ای امیرالمؤمنین، صاحب ما کسی است که قسم به خدا خودت او را دانسته‏ای!! چه می‏گویی: وی نه تغییر نموده و نه تبدیلی در خود آورده و نه رسول خدا ص را در روزهای صحبتش خشمگین ساخته است؟ گفت: و نه دختر ابوجهل که وی می‏خواست او را بالای فاطمه خواستگاری نماید؟[[503]](#footnote-503) گفتم: خداوند درباره معصیت آدم ÷ گفته:

﴿وَلَمۡ نَجِدۡ لَهُۥ عَزۡمٗا﴾ [طه: 115].

ترجمه: «و برایش عزمی نیافتیم».

صاحب ما نیز خشمگین ساختن رسول خدا ص را اراده ننموده بود، ولیکن خیال و اندیشه‌هایی هستند که هیچ کس توانایی دفع آنان را از نفس خود ندارد، و بسا اوقات این امر از فقیه در دین خدا و عالم به امر خدا نیز سر می‏زند، ولی وقتی بر آن تنبیه شود بر می‏گردد و رجوع می‏کند، گفت: ای ابن عباس: کسی گمان کند، که وی وارد بحرهای شما می‏شود و در آن همراه‌تان فرو می‏رود، و به قعر و ژرفنای آن می‏رسد، بدون تردید یک عمل ناشدنی را پنداشته است. این چنین در المنتخب (229/5) آمده است.

سئوال ابن عمر از عایشه در مورد حدیثی که ابوهریره آن را درباره جنازه‏ها روایت می‏کرد

مسلم از عامربن سعد بن ابی وقاص روایت نموده که وی از پدرش حدیث بیان نمود که وی نزد عبداللَّه بن عمر ب نشسته بود، که ناگهان خباب[[504]](#footnote-504) - صاحب المقصوره - ظاهر شد و گفت: ای عبداللَّه بن عمر، آیا آن چه را ابوهریره می‏گوید نمی‏شنوی!! می‏گوید: وی از رسول خدا ص شنیده که می‏گفت: «کسی که با جنازه‏ای از خانه صاحب جنازه بیرون شود و بر وی نماز بگزارد و تا دفن شدنش دنبالش کند، برایش دو قیراط اجرا می‏باشد، هر قیراط مثل احد، و کسی که بر وی نماز بگزارد و باز برگردد، برایش اجری مثل احد می‏باشد»، آن گاه ابن عمر خباب را نزد عایشه ل فرستاد، که وی را از قول ابوهریره بپرسد و باز برگشته او را از قول عایشه باخبر سازد، ابن عمر قبضه‏ای از سنگ ریزه‏های مسجد را گرفت، و آن را در دستش پهلو می‏داد، تا این که برگشت، و گفت: عایشه فرمود: ابوهریره راست گفته است، آن گاه ابن عمر سنگ ریزه‏هایی را که در دستش بود بر زمین زد، و بعد از آن گفت: به درستی ما در قیراطهای زیادی تقصیر نمودیم[[505]](#footnote-505). این چنین در الترغیب (302/5) آمده است. و حاکم (510/3) این را از ولید بن عبدالرحمن به سیاق دیگری به معنای آن روایت نموده، و افزوده است: ابوهریره گفت: ما را از رسول خدا ص درخت کاری مصروف و مشغول نگه نمی‏داشت و نه خرید و فروش در بازارها، من فقط از رسول خدا ص کلمه‏ای را طلب می‏نمودم، که به من می‏آموخت، یا خوردنی را که به من می‏خوراند، ابن عمر گفت: ای ابوهریره، تو از ما ملتزم‏تر با رسول خدا بودی، و عالم‏تر به حدیث وی هستی[[506]](#footnote-506). و به این سیاق این را ابن سعد (332/4) از ولید روایت نموده، مگر این که وی قول ابن عمر را ذکر ننموده است. حاکم می‏گوید: این حدیث صحیح الاسناد است، ولی بخار یو مسلم آن را روایت نکرده‏اند.

قول ابن عباس درباره قلت و کمی سئوال‏های اصحاب از پیامبر ص

طبرانی در الکبیر از ابن عباس ب روایت نموده، که گفت: قومی را بهتر از اصحاب رسول خدا ص ندیدم، وی را به جز از سیزده مسئله تا وفات نمودنش دیگر سئوال ننمودند، و همه آن‏ها در قرآن است:

﴿يَسۡ‍َٔلُونَكَ عَنِ ٱلشَّهۡرِ ٱلۡحَرَامِ﴾،

«تو را از ماه حرام می‏پرسند»،

**و** ﴿يَسۡ‍َٔلُونَكَ عَنِ ٱلۡخَمۡرِ وَٱلۡمَيۡسِرِ﴾،

«تو را از شراب و قمار می‏پرسند»،

**و** ﴿َيَسۡ‍َٔلُونَكَ عَنِ ٱلۡيَتَٰمَىٰ﴾،

«تو را از یتیمان می‏پرسند»،

**و** ﴿َيَسۡ‍َٔلُونَكَ عَنِ ٱلۡمَحِيضِ﴾،

«تو را از حیض می‏پرسند»،

**و** ﴿يَسۡ‍َٔلُونَكَ عَنِ ٱلۡأَنفَالِ﴾،

«تو را از مال غنیمت می‏پرسند»،

**و** ﴿يَسۡ‍َٔلُونَكَ مَاذَا يُنفِقُونَ﴾،

«تو را می‏پرسند که چه نفقه کنند».

و جز از آنچه که به نفع‌شان بود نمی‏پرسیدند، گفت: نخستین کسی که در خانه طواف نموده، ملائک است، و در میان حجر تا رکن یمانی قبرهایی از قبور انبیاست، و نبیی را چون قومش اذیت می‏نمود، از میان آنان بیرون می‏شد، و در آنجا خداوند را عبادت می‏کرد تا این که می‏مرد[[507]](#footnote-507). هیثمی (158/1) می‏گوید: در این عطاء بن سائب آمده، و ثقه می‏باشد، ولی مختلط شده بود و بقیه رجال آن رجال ثقه‏اند. بزار هم این را، چنانکه در الاتقان آمده، روایت نموده است.

سئوال زنان انصار از دین و سئوال ام سلمه از پیامبر ص درباره احتلام

ابن عبدالبر در العلم (88/1) از عایشه ل روایت نموده، که گفت: چه زنان نیکو و خوبی‌اند زنان انصار، حیا آنان را باز نمی‏داشت که از دین بپرسند و در آن تفقه حاصل نمایند[[508]](#footnote-508).

و احمد از ام سلمه ل روایت نموده، که گفت: من مجاور و نزدیک ام سلمه ل، همسر پیامبر ص بودم، ام سلیم گفت: ای رسول خدا، چه فکر می‏کنی وقتی زن در خواب ببیند که شوهرش با وی جماع و مقاربت نمود آیا غسل می‏کند؟ او سلیم گفت: دست هایت در خاک ای ام سلیم!! زنان را نزد رسول خدا ص رسوا نمودی، ام سلیم گفت: خداوند از حق حیا نمی‏کند، و بر ما لازم است که پیامبر ص را از آنچه برای‌مان اشکال ایجاد می‏کند بپرسیم، چون این پرسیدن از کور بودن‌مان در آن مورد بهتر است، آن گاه پیامبر ص فرمود: «دست هایت در خاک، ای ام سلیم، وقتی آب را بیابد[[509]](#footnote-509) بر وی غسل لازم است»، ام سلمه گفت: ای رسول خدا، آیا زن آب دارد؟ پیامبرص گفت: «پس چگونه پسرش مشابه وی می‏آید؟ آنان امثال مردان‌اند»[[510]](#footnote-510). هیثمی (165/1) می‏گوید: این حدیث در صحیح به اختصار آمده، و در اسناد احمد در میان ام سلیم و اسحاق انقطاع است.

آن چه از کثرت سئوال ناشی می‏شد، و انکار ابن مسعود در آن مورد

بزار از سعد س روایت نموده، که گفت: مردم گاهی درباره چیزی که حلال بود از رسول خدا ص سئوال می‏نمودند و به سبب اصرار ورزیدن‌شان در سئوال آن چیز حرام می‏شد[[511]](#footnote-511). هیثمی (158/1) می‏گوید: در این قیس بن ربیع آمده، شعبه و سفیان ثقه‏اش دانسته‏اند، و احمد و یحیی بن معین و غیرشان ضعیفش دانسته‏اند. و بزار از جابر س روایت نموده، که گفت: آیه لعان بر اثر کثرت سئوال نازل گردید. هیثمی می‏گوید: و رجال آن ثقه‏اند. و طبرانی در الکبیر از ابن مسعود س روایت نموده، که گفت: روزی از وی بسیار سئوال نمودند، وی گفت: ای حاربن قیس - یعنی حارث بن قیس - چه فکر می‏کنی هدف از سئوال‏هایشان چیست؟ گفت: تا آن را بدانند و باز ترکش کنند، گفت: راست گفتی، سوگند به ذاتی که معبودی جز وی نیست[[512]](#footnote-512). هیثمی گفته: رجال آن ثقه دانسته شده‏اند.

انکار اصحاب از سئوال درباره آنچه واقع نشده

ابن عبدالبر در العلم (143/2) از ابن عمر ب روایت نموده، که گفت ای مردم از آنچه واقع نشده و نیست سئوال نکنید، چون عمر کسی را که از چیزی سئوال می‏نمود که واقع نشده بود و نبود لعنت می‏نمود. و نزد وی (142/2) هم چنان از طاووسس روایت است که گفت: برای هیچ کسی حلال نیست، از چیزی سئوال کند که واقع نشده و نیست، خداوند تبارک و تعالی درباره آن چه شدنی است فیصله نموده است[[513]](#footnote-513). و هم چنین (142/2) از خارجه بن زید بن ثابت و او از پدرش س روایت نموده که: وی نظرش را در مورد چیزی که از وی پرسیده می‏شد نمی‏گفت: تا این که می‏پرسید:این واقع شده یا خیر؟ اگر واقع نشده بود، درباره‏اش چیزی نمی‏گفت: و اگر واقع شده بود، درباره‏اش سخن می‏گفت. می‏گوید: و چون از مسئله‏ای پرسیده می‏شد می‏گفت: آیا واقع شده؟ به وی گفته می‏شد: ای ابوسعید واقع نشده، ولی ما آن را پیش بینی می‏کنیم، می‏گفت: بگذاریدش. اگر واقع شده بود، به آن‏ها خبر می‏داد. و از مسروق روایت است که گفت: ابی بن کعب س را از مسئله‏ای پرسیدم، گفت: آیا این تا به حال اتفاق افتاده؟ گفتم: نخیر، گفت: تا پیدا شدنش راحتم بگذار. و ابن سعد (500/3) این را از مسروق روایت نموده، و افزوده است: گفت: راحتمان بگذار تا پیدا شود، و چون به وجود آمد درباره رأی‌مان برایت کوشش و اجتهاد می‏کنیم. و ابن سعد (256/3) از عامر روایت نموده، که گفت: عمار س از مسئله‏ای پرسیده شد و گفت: آیا این تاکنون اتفاق افتاده؟ گفتند: نخیر، گفت: پس ما را، تا اتفاق بیفتد و به وجود آید، بگذارید و وقتی به وجود آمد، برای شما بیان می‏کنیم.

آموختن قرآن و تعليم و قرائت آن براى قوم

پیامبر ص و ترغیب مردی به آموختن قرآن که از خریدن و فایده نمودن خود برایش حکایت کرد

طبرانی از ابوامامه س روایت نموده که: مردی نزد پیامبر ص آمد و گفت: ای رسول خدا، سهم بنی فلان را خریدم و در آن اینقدر و اینقدر فایده نمودم، گفت: «آیا تو را به آن چه که از آن فایده بیشتری دارد خبر ندهم؟» گفت: آیا پیدا می‏شود؟ گفت: «مردی که ده آیت را بیاموزد»، آن مرد رفت و ده آیت را آموخت و نزد پیامبر ص آمد و خبرش داد[[514]](#footnote-514). هیثمی (165/7) می‏گوید: این را طبرانی در الکبیر و الأوسط روایت نموده است و رجال آن رجال صحیح‌اند.

پیامبر ص و تعلیم دادن فضیلت سوره فاتحه برای ابی بن کعب

بیهقی از ابی بن کعب س روایت نموده، که گفت: رسول خدا ص فرمود: «آیا تو را از سوره‏ای آگاه نسازم که مثل آن نه در تورات نازل شده، نه در انجیل، نه در زبور و نه هم در قرآن؟» گفتم: آری، گفت: «من امیدوارم که قبل از بیرون رفتنت از در آن را فرا بگیری»، بعد رسول خدا ص برخاست و من هم با او برخاستم، و شروع به صحبت نمود، دستم در دستش بود، و من از ترس این که قبل از خبر دادن آن به من بیرون رود، شروع به تأخیر نمودن کردم، هنگامی که به در نزدیک شدم گفتم: ای رسول خدا، سوره‏ای که به من وعده نمودی؟ گفت: «وقتی که به نماز ایستادی چگونه می‏خوانی؟» من فاتحةالکتاب را خواندم، فرمود: «این است، این است، و این سبع مثانی است، که خداوند تعالی گفته است:

﴿وَلَقَدۡ ءَاتَيۡنَٰكَ سَبۡعٗا مِّنَ ٱلۡمَثَانِي وَٱلۡقُرۡءَانَ ٱلۡعَظِيمَ ٨٧﴾ [الحجر: 87].

ترجمه: «ما به تو سروه حمد و قرآن عظیم دادیم».

و این همان است که به من داده شده است»[[515]](#footnote-515). این چنین در الکنز (220/1) آمده است.

پیامبر ص و تعلیم اهل صفه

ابونعیم در الحلیه (342/1) روایت نموده، که گفت: روزی ابوطلحه در حالی آمد، که رسول خدا ص ایستاد بود، و به اصحاب صفه قرائت می‏آموخت، و پاره سنگی بر شکمش بود، که بدان کمرش را از گرسنگی استوار نگه می‏داشت[[516]](#footnote-516).

ابوموسی و قرائت قرآن برای قومی و گوش دادن پیامبر ص برایش

ابویعلی از انس س روایت نموده، که گفت: ابوموسی س در خانه‏اش نشست، و تعدادی از مردم نزدش جمع شدند، وی شروع نمود و قرآن را برای آنان تلاوت می‏کرد، آن گاه مردی نزد رسول خدا ص آمد و گفت: ای رسول خدا، آیا خبر شگفت انگیزی را از ابوموسی به تو نرسانم، در خانه‏ای نشسته و مردمانی نزدش جمع شده‏اند، و او برای‌شان قرآن تلاوت می‏کند، رسول خدا ص گفت: «آیا می‏توانی مرا در جایی بنشانی که هیچ کسی از ایشان مرا نبیند؟» گفت: آری، می‏افزاید: آن گاه رسول خدا ص بیرون گردید، می‏گوید: و آن مرد وی را در جایی نشانید، که هیچ کسی از ایشان او را نمی‏دید، و قرائت ابوموسی را شنید، فرمود: «وی بر نیی از نی‏های[[517]](#footnote-517) آل داود قرائت می‏کند»[[518]](#footnote-518). هیثمی (360/9) می‏گوید: این را ابویعلی روایت نموده، و اسناد آن حسن است. و ابن عساکر این را به مثل آن، چنانکه در الکنز (94/7) آمده، روایت کرده است.

ابوموسی و تعلیم قرآن در جامع بصره

ابن سعد (162/4) از انس به مالک روایت نموده، که گفت: اشعری مرا نزد عمر س فرستاد، عمر گفت: اشعری را چگونه ترک نمودی؟ به او گفتم: وی را در حالی ترک نمودم، که به مردم قرآن می‏آموخت گفت: وی عاقل و زیرک است، ولی این سخن را به گوشش نرسان. بعد از آن به من گفت: اعراب را چگونه ترک نمودی؟ گفتم: اشعری‏ها را؟ گفت: نخیر، بلکه اهل بصره را، گفتم: آنان اگر این را بنشوند، برای‌شان گران تمام می‏شود، گفت: پس این را به آنان نرسان، آنان اعراب‏اند، مگر این که خداوند مردی را جهاد در راه خدا نصیب گرداند. و ابونعیم در الحلیه (256/1) از ابورجای عطاردی روایت نموده، که گفت: ابوموسی اشعری در این مسجد، مسجد بصره دور ما می‏گشت، و در حلقه ما می‏نشست، و انگار که من به سویش در میان دو جامه سفید نگاه می‏کنم، و او به من قرآن می‏آموزد، و این سوره را از وی فرا گرفتم:

﴿ٱقۡرَأۡ بِٱسۡمِ رَبِّكَ ٱلَّذِي خَلَقَ ١﴾ [العلق: 1].

ترجمه: «بخوان به نام پروردگارت، ذاتیکه آفریده است».

ابورجاء گفت: این نخستین سوره‏ای بود که بر محمد رسول خدا ص نازل شد.

علی و حفظ قرآن بعد از وفات پیامبر ص

ابونعیم در الحلیه (67/1) از علی س روایت نموده، که گفت: هنگامی که رسول خدا ص درگذشت، قسم خوردم - یا سوگند یاد نمودم - که چادرم را از پشتم تا جمع نمودن و حفظ کردن آنچه در میان دو لوح است نگذارم، بنابراین تا حفظ قرآن چادرم را از پشتم نگذاشتم.

ابن عمر و فراگیری سوره بقره در چهار سال

ابن سعد (121/4) از میمون روایت نموده که: ابن عمر ب سوره بقره رادر چهار سال فرا گرفت.

سلمان و قرائت سوره یوسف در مسجد مدائن

ابونعیم در الحلیه (203/1) از عبیدبن ابی الجعد از مردی از اشجع روایت نموده، که گفت: مردم در مدائن شنیدند، که سلمان س در مسجد است، بنابراین نزدش آمدند، و به سویش رجوع نمودند حتی که در حدود یک هزار نفر جمع گردید، می‏گوید: آن گاه وی برخاست، و شروع نموده گفت:

بنشینید، بنشینید، هنگامی که نشستند، سوره یوسف را تلاوت کرد، آنان پراکنده شدند و رفتند حتی که در حدود صد تن باقی ماند، در این فرصت وی خشمگین شد و گفت: سخن آراسته به دروغ را می‏خواستید!! من که کتاب خدا را برای‌تان خواندم رفتید!!

ابن مسعود و تعلیم قرآن و ترغیبش به آن برگردد و قرآن بیاموزد

طبرانی از عبداللَّه بن مسعود س روایت نموده که: وی آیه‏ای را به مردی تعلیم می‏داد و می‏خواند، و بعد از آن می‏گفت: این از آنچه آفتاب بر آن طلوع نموده بهتر است - یا از آنچه بر روی زمین است -، و این سخن را در همه قرآن می‏گفت. و در روایتی آمده: ابن مسعود وقتی صبح می‏نمود، مردم در منزلش نزد وی می‏آمدند، می‏گفت: در جاهایتان باشید، بعد از آن کنارشان عبور می‏نمود و به آنان قرآن را می‏آموخت، و می‏گفت: ای فلان در کدام سوره هستی؟ و او برایش خبر می‏داد که در کدام آیت است، و او همان آیتی را شروع می‏نمود، که دنبال آن قرار داشت، و باز می‏گفت: آن را فراگیر، که برایت از آنچه در میان آسمان و زمین است، بهتر است، و آن مرد در مورد همان آیت بر این باور می‏شد، که در قرآن از آن بهتر نیست، باز کنار دیگری عبور می‏نمود، و در مورد آیتی [که می‏خواند] برایش مثل قولی قبلی را می‏گفت، تا این که آن را به همه‌شان می‏گفت. هیثمی (167/7) می‏گوید: همه‏اش را طبرانی روایت نموده، و رجال همه‏اش ثقه‏اند. و بزار از ابن مسعود روایت نموده، که وی می‏گفت: به این قرآن چنگ زنید، چون قرآن مهمانی خداست، و کسی از شما که توانست چیزی از مهمانی خدا بگیرد، باید این کار را انجام دهد، به دلیل این که علم منوط به فرا گرفتن است. هیثمی (129/1) می‏گوید: بزار این را در حدیث طویلی روایت نموده، و رجال آن ثقه دانسته شده‏اند. و نزد ابونعیم در الحلیه (130/1) از ابن مسعود روایت است که گفت: این قرآن مهمانی خداست، کسی که از شما توانست چیزی از آن را بیاموزد، باید این کار را انجام بدهد، چون خالی‏ترین خانه‏ها از خیر خانه‏ای است، که در آن از کتاب خدا چیزی نیست، و خانه‏ای که در آن از کتاب خدا چیزی نیست، چون خانه خراب است که آباد کننده‏ای ندارد، و شیطان از خانه‏ای که در آن سوره بقره شنیده می‏شود بیرون می‏گردد.

دستور عمر س برای مردی که از نزد دروازه‏اش برگردد و قرآن بیاموزد

ابن ابی شیبه از حسن[[519]](#footnote-519) روایت نموده، که گفت: مردی بود که به کثرت به درب عمر می‏آمد، عمر س به او گفت: برو و کتاب خدا را بیاموز، آن مرد رفت، و عمر مدتی وی راندید، تا این که بار دیگر با وی روبرو گردید، و گویی که می‏خواست با این برخورد حضرت عمر را سرزنش کند گفت: در کتاب خدا چیزی را یافتم، که از درب عمر مرا بی‌نیاز گردانید. این چنین در الکنز (217/1) آمده است.

چه اندازه‏ای از قرآن برای هر مسلمان لازم است که فراگیرد

عبدالرزاق از عمر روایت نموده، که گفت: برای هر مرد مسلمان لازم است که شش سوره را فراگیرد: دو سوره برای نماز صبح، دو سوره برای مغرب و دو سوره برای نماز عشاء. این چنین در الکنز (217/1) آمده است. و حاکم و بیهقی از مسوربن مخرمه روایت نموده‏اند که وی از عمربن خطاب شنید که می‏گفت: سوره بقره، سوره نساء، سوره مائده، سوره حج، و سوره نور را فراگیرید، چون در این‏ها فرائض است. و نزد ابوعبید از حارثه بن مضرب روایت است که گفت: عمر به ما نوشت که سوره‏های نساء، احزاب و نور را فراگیرید. و هم چنان نزد وی و سعیدبن منصور و ابوالشیخ و بیهقی از عمر روایت است که گفت: سوره توبه را بیاموزید،: و سوره نور را به زنان‌تان یاد دهید، و به آنان زیورآلات نقره بپوشانید. این چنین در الکنز (224/1) آمده است.

کسی که قرآن برایش مشقت آورد و گران تمام شود چه بکند

عبدالغافر بن سلامه حمصی در تاریخش از ابوریحانه س یار پیامبر ص روایت نموده، که گفت: نزد رسول خدا ص آمدم، و به او از فراموش کردن قرآن و مشقتش شکایت بردم، گفت: «آن چه را توانایی اش را نداری به دوش مکش، و زیاد سجده نما»[[520]](#footnote-520). عمیره می‏گوید: ابوریحانه به عسقلان آمد، و خیلی زیاد سجده می‏نمود. این چنین در الاصابه (156/2) آمده است.

ترجیح اشتغال به قرآن

حاکم (102/1) از قرظه بن کعب س روایت نموده، که گفت: به قصد عراق بیرون شدیم، عمربن خطاب س نیز همراه‌مان تا صرار[[521]](#footnote-521) تشریف آورد، در آنجا وضو نمود و گفت: آیا می‏دانید که چرا همراه‌تان تا بدینجا آمدم؟ گفتند: آری، ما اصحاب رسول خدا ص هستیم و تو همراه‌مان پیاده آمدی، گفت: شما به‌سوی اهل قریه‏ای[[522]](#footnote-522) می‏روید، که قرآن خواندن‌شان چون صدای زنبور عسل است، با آنان از احادیث شروع نکنید زیرا که مشغول‌تان می‏سازند، فقط قرآن را به آنان یاد دهید، و روایت از رسول خدا ص را کم نمایید، حرکت کنید و من هم شریک‌تان هستم، هنگامی که قرظه آمد، گفتند: برای‌مان حدیث بیان نما، گفت: ابن خطاب ما را نهی نموده است[[523]](#footnote-523). حاکم می‏گوید: این حدیث صحیح الاسناد است، و طرقی دارد که جمع می‏شود، و به آنها تذکر می‏شود، و قرظه بن کعب انصاری، صحابی است که از رسول خدا ص شنیده است، و سایر راویان آن را، بخاری و مسلم نیز حجت گرفته‏اند. ذهبی هم با او موافقت نموده، و گفته: صحیح است، و طرقی دارد. ابن عبدالبر هم آن را در جامع العلم (120/2) از قرظه مثل آن روایت کرده است، و در روایت وی آمده: آنان را با احادیث بند نیندازید، که مشغول‌شان می‏سازید، قرآن را نیکو سازید، و در روایت دیگری نزد وی آمده: بعد از آن به ما گفت: آیا می‏دانید که چرا با شما بیرون شدم؟ گفتیم: خواستی ما را مشایعت کنی و عزت‌مان نمایی، گفت: در ضمن آن کاری هست که به خاطر آن بیرون آمده‏ام، شما به سرزمینی می‏روید که اهل آن صدایی دارند... و حدیث را به مثل آن ذکر نموده. و ابن سعد (7/6) این را به سیاق ابن عبدالبر روایت نموده، مگر این که در روایت وی آمده، قرآن را تنها سازید.

سختگيرى بر كسى كه از متشابه قرآن سئوال نمايد

سزا دیدن شبیغ از طرف عمر به خاطر سئوالش از متشابه قرآن

دارمی، ابن عبدالحکم و ابن عساکر ازمولای ابن عمر ب روایت نموده‏اند که: صبیغ عراقی از چیزهایی از قرآن در میان لشکر مسلمانان می‏پرسید تا اینکه به مصر آمد، آن گاه عمروبن عاص وی را نزد عمربن خطاب ب فرستاد، هنگامی که فرستاده عمرو نامه را برایش آورد و او آن را خواند، گفت: آن مرد کجاست؟ پاسخ داد: در اقامت گاه، عمر گفت: ببین، اگر رفته باشد، از طرفم سزای دردناکی به تو خواهد رسید، بعد نزدش آمد و عمر به او گفت: از چه می‏پرسی؟ و او برایش بیان داشت، آن گاه عمر از من شاخه درخت خرما خواست، و او را به آن مورد ضرب قرار داد حتی که پشتش را مجروح گردانید، باز وی را رها نمود تا اینکه تندرست شد باز دوباره زدش او را رها کرد تا اینکه خوب شد باز وی را طلب نمود، تا وی را شلاق زند، صبیغ گفت: ای امیرالمؤمنین، اگر قتلم را می‏خواهی، به درستی و خوبی مرا بکش، و اگر می‏خواهی مرا تداوی نمایی، به خدا سوگند، که درست شده‏ام، آن گاه به او اجازه داد که به سرزمینش برگردد، و به ابوموسی اشعری س نوشت، که هیچ کسی از مسلمانان با وی مجالست ننماید، این امر بر آن مرد گران تمام شد، و ابوموسی به عمر نوشت که عادتش خوب شده است، آن گاه نوشت که برای مردم در مجالست با وی اجازه بده[[524]](#footnote-524).

و هم چنان نزد دارمی و ابن الانباری و غیر ایشان از سلیمان بن یسار روایت است که مردی از بنی تمیم که برایش صبیغ بن عسل گفته می‏شد، به مدینه آمد و نزدش کتاب‌هایی بود، و از متشابه قرآن سئوال می‏نمود، این خبر به عمر رسید، وی کسی را دنبالش روان نمود، در حالی که برایش چوب‏های خوشه خرما را آماده ساخته بود، هنگامی که نزدش وارد گردید، گفت: تو کیستی؟ پاسخ داد: من عبداللَّه صبیغ هستم، عمر گفت: و من عبداللَّه عمر هستم، و به سویش اشاره نمود، و او را با همان چوب‏های خوشه خرما می‏زد و تا آن وقت وی را زد که او را زخمی ساخت، و خون از رویش می‏ریخت، گفت: ای امیرالمؤمنین، این برایت کافی است، به خدا سوگند، آنچه در سرم میافتم رفت[[525]](#footnote-525). این چنین در الکنز (228/1) آمده است. این را هم چنان خطیب و ابن عساکر از طریق انس وسائب بن یزید و ابوعثمان نهدی به شکل طولانی و مختصر روایت نموده‏اند، و در روایت ابوعثمان آمده: عمر به ما نوشت، همراهش مجالست ننمایید، افزود: اگر می‏آمد و ما صد تن می‏بودیم پراکنده می‏شدیم. دارقطنی این را در الافراد به سند ضعیف از سعیدبن مسیب روایت نموده، که گفت: صبیغ تمیمی نزد عمر آمد و او را از الذاریات پرسید... الحدیث. و ابن الانباری این را از وجه دیگری از سائب بن یزید از عمر به سند صحیح روایت نموده، و در آن آمده: صبیغ برای همیشه در قوم خود آدم خوار و پستی باقی ماند، در حالی که قبل از آن در میان آنان سید و بزرگ بود. این را اسماعیلی در گردآوری حدیث یحیی بن سعید از این وجه روایت نموده، چنانکه در الاصابه (198/2) آمده است.

آنچه میان عمر و مردمانی که از مصر آمده بودند در این باره اتفاق افتاد

ابن جریر از حسن روایت نموده که: مردمانی با عبداللَّه بن عمرو ب در مصر روبرو شدند، و گفتند: چیزهایی را از کتاب خدا می‏بینیم، که امر نموده تا بدان عمل شود، ولی (بدان) عمل نمی‏شود، و اراده نموده‏ایم در این مورد با امیرالمؤمنین ملاقات نماییم، بنابراین وی آمد و آنان نیز همراهش آمدند، وی با عمر روبرو گردید، و گفت: ای امیرالمؤمنین، مردمانی در مصر با من روبرو شدند و گفتند: ما چیزهایی را از کتاب خدا می‏بینیم که امر نموده که بدان عمل شود، ولی بدان عمل نمی‏شود، و خواستند در این مورد با خودت ملاقات نمایند، گفت: آنان را برایم جمع نما، و او ایشان را برایش جمع نمود، آن گاه وی از پایین‏ترین مردشان شروع نمود و گفت: تو را به خدا سوگند می‏دهم، و به حق اسلام که بر توست، آیا همه قرآن را خوانده‏ای؟ گفت: آری، پرسید: آیا آن را در نفست حساب کرده‏ای؟ گفت: نخیر، گفت: آیا آن را در چشمت حساب نموده‏ای گفت نخیر. گفت آیا آنرا در لفظت حساب نموده‏ای و آیا آن را در فعلت و عملت تطبیق کرده‏ای؟ بعد از آن از همه آنان پرسید، تا این که به آخر ایشان رسید، گفت: عمر را مادرش گم کند! آیا وی را مکلف می‏سازید، که مردم را بر کتاب خدا قایم نگه دارد؟ پروردگارمان می‏داند که از ما گناهانی خواهد بود، و تلاوت فرمود:

﴿إِن تَجۡتَنِبُواْ كَبَآئِرَ مَا تُنۡهَوۡنَ عَنۡهُ نُكَفِّرۡ عَنكُمۡ سَيِّ‍َٔاتِكُمۡ وَنُدۡخِلۡكُم مُّدۡخَلٗا كَرِيمٗا ٣١﴾ [النساء: 31].

ترجمه: «آیا شما از گناهان بزرگی که از آن نهی شده‏اید، اجتناب کنید گناهان صغیره شما را می‏بخشیم و شما را در مقام گرامی و نیکو داخل می‏گردانیم».

آیا اهل مدینه دانسته‏اند، که برای چه آمده‏اید؟ گفتند: نخیر، گفت: اگر می‏دانستند، برای‌تان وعظ می‏نمودم. این چنین در الکنز (228/1) آمده است.

كراهيت گرفتن مزد بر تعليم قرآن و آموختن آن

قول پیامبر ص برای عباده و ابی در این باره

طبرانی، حاکم و بیهقی از عباده بن صامت س روایت نموده‏اند که گفت: رسول خدا ص مشغول می‏بود، و وقتی مردی نزد رسول خدا ص مهاجر می‏شد، او را به دست یکی از ما می‏سپرد که قرآن را به او تعلیم بدهد، در این راستا رسول خدا ص مردی را به من سپرد، وی همراهم در خانه می‏بود، و من نان شب را نیز به او در خانه می‏دادم، و به او قرآن را می‏آموختم، او به‌سوی خانواده‏اش برگشت، و چنان دید که بر گردنش حقی است، لذا به من کمانی اهد نمود، که چوب و ساخت بهتر ازآن دیگر ندیده بودم، نزد پیامبر خدا ص آمده گفتم: چه می‏بینی ای رسول خدا؟ گفت: «شعله آتشی در میان شانه هایت، اگر آن را آویختی، یا گفت: به گردن انداختی»[[526]](#footnote-526). این چنین در الکنز (231/1) آمده است. حاکم (356/3) بعد از این که آن را روایت نموده می‏گوید: این حدیث از اسناد صحیح برخوردار است، ولی بخاری و مسلم آن را روایت نکرده‏اند، و ذهبی هم با او موافقت نموده است.

و عبدبن حمید از ابی بن کعب س روایت نموده که: وی به مردی سوره‏ای از قرآن را یاد داد، و او برای وی جامه‏ای، یا پیراهنی فرستاد، او آن را برای پیامبر ص ذکر نمود، پیامبر ص فرمود: «تو اگر آن را بگیری، جامه‏ای از آتش بر خودت پوشانیده شده است». در الکنز (231/1) می‏گوید: راویان آن ثقه‏اند. این را هم چنان ابن ماجه، رویانی، بیهقی - و آن را ضعیف دانسته - و سعید بن منصور از وی روایت نموده‏اند که گفت: به مردی قرآن یاد دادم، و او به من کمانی اهدا نمود... و مثل آن را متذکر شده، چنا که در الکنز (230/1) آمده است. و بغوی و ابن عساکر از طفیل بن عمرو س روایت نموده‏اند که گفت: ابی بن کعب س به من قرآن یاد داد، و من به او کمانی اهدا نمودم، وی صبحگاهان در حالی که آن را بر گردن آویخته بود نزد پیامبر ص رفت، پیامبر ص به او گفت: ابی بن کعب این کمان را به تو داده است؟ گفت: طفیل بن عمرو دوسی، قرآن را به او آموختم، پیامبر خدا ص به او گفت: «قطعه‏ای از جهنم بدان آویزان شده است»، گفت: ای رسول خدا، ما از طعام ایشان می‏خوریم، فرمود: «طعامی که برای غیر از خودت ساخته شده باشد و در آن حاضر شوی، و از آن بخوری باکی نیست، ولی اگر از آنچه برایت ساخته شده باشد بخوری، از حصه ات [از دین] خورده‏ای»[[527]](#footnote-527)، بغوی می‏گوید: حدیث غریب است. این چنین در الکنز (231/1) آمده است. و طبرانی این را در الأوسط به مثل آن روایت نموده، و در آن عبداللَّه بن سلیمان بن عمیر آمده، و من کسی را نیافتم که زندگی نامه وی را درج نموده باشد، و گمان نمی‏کنم که طفیل را درک نموده باشد، این را هیثمی (95/4) گفته است.

قول پیامبر ص برای عوف بن مالک و برای مردی از یارانش در این باره

طبرانی در الکبیر از عوف بن مالک س روایت نموده که: مردی با وی بود، و او به وی قرآن آموخت، بعد آن مرد به وی کمانی اهدا نمود، و او آن را برای پیامبر ص یاد نمود، پیامبر ص فرمود: «ای عوف آیا می‏خواهی با خداوند در حالی روبرو شوی و ملاقات نمایی که در بین شانه هایت شعله‏ای از آتش باشد»[[528]](#footnote-528). این چنین در الکنز (232/1) آمده است. هیثمی در المجمع (96/4) آن را طویلتر از این از وی روایت نموده، و گفته است: در این محمدبن اسماعیل بن عیاش آمده، که ضعیف می‏باشد. و طبرانی در الکبیر از مثنی بن وائل روایت نموده، که گفت: نزد عبداللَّه بن بسر[[529]](#footnote-529) س آمدم، وی بر سرم دست کشید، و من دست هایم را بر بازویش گذاشت، آن گاه مردی وی را از اجر معلم پرسید، گفت: مردی در حال ینزد پیامبر خدا ص وارد شد، که کمانی را بر گردن آویخته بود، پیامبر از آن کمان خوشش آمد و گفت: «کمانت چقدر نیکو و خوب است!! آن را خریده‏ای؟» گفت: نخیر، آن را مردی به من اهدا نموده که به پسرش قرآن را یاد دادم، فرمود: «آیا دوست می‏داری که خداوند کمانی از آتش بر گردنت آویزد؟» گفت: نخیر، فرمود: «پس مستردش کنید»[[530]](#footnote-530). هیثمی (96/4) می‏گوید: مثنی و پسرش را ابن ابی حاتم ذکر نموده، و هیچ یک از آنان را جرح ننموده، و بقیه رجال آن ثقه‏اند.

عمر و بد دیدن گرفتن اجر بر قرآن

ابوعبید و غیر وی از اسیربن عمرو روایت نموده‏اند که گفت: به عمربن خطاب س خبر رسید، که سعد س گفته: کسی که قرآن را آموخت، او را شامل دو هزار می‏کنم[[531]](#footnote-531)، عمر گفت: اف، اف، آیا بر کتاب خداوند ﻷ پاداش داده می‏شود؟! این چنین در الکنز (228/1) آمده است. و ابوعبید از سعدبن ابراهیم روایت نموده که: عمربن خطاب به یکی از والی‌هایش نوشت: به مردم به خاطر یاد گرفتن قرآن معاش بده، وی در جواب نوشت: تو به من نوشته‏ای که به مردم به خاطر یاد گرفتن قرآن معاش بده، در این حال کسی آن را فرا می‏گیرد، که علاقمندی جز مانند علاقمندی سرباز ندارد، آن گاه به او نوشت: پس برای مردم به دوستی و همنشینی معاش و پول بده. این چنین در الکنز (229/1) آمده است. و خطیب در الجامع از مجاهد روایت نموده، که گفت: عمربن خطاب فرمود: ای اهل علم و قرآن، از علم و قرآن پول نگیرید، که زانیان از شما در دخول به جنت سبقت می‏گیرند. این چنین در الکنز (229/1) آمده است.

خوف اختلاف هنگام ظاهر شدن قرآن در ميان مردم

ترس و خوف ابن عباس و قصه‏اش با عمر در این باره

حاکم (540/3) از ابن عباس ب روایت نموده، که گفت: نزد عمربن خطاب س نشسته بودم، که ناگهان نامه‏ای به دستش رسید: عده‏ای از اهل کوفه قرآن را اینطور و اینطور خوانده‏اند، وی / تکبیر گفت، گفتم: اختلاف نمودند، گفت: اف! چه تو را آگاه کرد؟ می‏گوید: و خشمگین شد، بعد من به منزلم آمدم، می‏افزاید: بعد از آن کسی را دنبالم فرستاد، و من از وی معذرت خواستم گفت: تو را سوگند می‏دهم که نزدم بیایی، آن گاه نزدش آمدم، گفت: چیزی گفته بودی، گفتم از خداوند مغفرت می‏خواهم، و بعد از آن به چیزی بر نمی‏گردم، گفت: تو را سوگند می‏دهم، که آنچه را گفته بودی برایم تکرار نمایی، گفتم: گفتی: برایم نوشته شده: قرآن اینطور و اینطور خوانده شده، گفتم: اختلاف نموده‏اند، پرسید: از چه دانستی؟ گفتم: تلاوت نمودم:

﴿وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يُعۡجِبُكَ قَوۡلُهُۥ فِي ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا وَيُشۡهِدُ ٱللَّهَ عَلَىٰ مَا فِي قَلۡبِهِ﴾ تا این که به اینجا رسیدم ﴿وَٱللَّهُ لَا يُحِبُّ ٱلۡفَسَادَ﴾ [البقرة: 205].

ترجمه: «و بعضی از مردمان کسی است که سخن او تو را درباره زندگانی دنیا به شگفت می‏آورد، و خدا را بر آنچه در دلش است گواه می‏گرداند... و خداوند فساد را دوست نمی‏دارد».

و وقتی این عمل را نمودند، صاحب قرآن صبر نمی‏کند، باز خواندم:

﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُ ٱتَّقِ ٱللَّهَ أَخَذَتۡهُ ٱلۡعِزَّةُ بِٱلۡإِثۡمِۚ فَحَسۡبُهُۥ جَهَنَّمُۖ وَلَبِئۡسَ ٱلۡمِهَادُ ٢٠٦ وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يَشۡرِي نَفۡسَهُ ٱبۡتِغَآءَ مَرۡضَاتِ ٱللَّهِۚ وَٱللَّهُ رَءُوفُۢ بِٱلۡعِبَادِ ٢٠٧﴾ [البقرة: 206-207].

ترجمه: «و وقتی به او گفته شود از خدا بترس، تکبر و لجاجت او را به گناه می‏کشاند، آتش دوزخ برایش کافی است، و چه بد جایگاهی است. و بعضی از مردمان کسی است که نفس خود را برای طلب رضای خدا می‏فروشد، واللَّه بر بندگان بسیار مهربان است».

گفت: راست گفتی،، سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست. حاکم می‏گوید: این حدیث به شرط بخاری و مسلم صحیح است، و ذهبی هم با او موافقت نموده است.

قصه دیگری از ابن عباس در مورد خوفش از این امر

نزد وی هم چنان از عبداللَّه بن عبید بن عمیر روایت است که گفت: در حالی که ابن عباس همراه عمر بود، و او دستش را گرفته بود، عمر گفت: قرآن را می‏بینم که در میان مردم ظاهر شده است، گفتم ای امیرالمؤمنین من این را دوست ندارم می‏گوید دستش را از دست من کشید و گفت: چرا؟ گفتم: چون آنان هر زمانی که خواندند تتبع می‏کنند، و وقتی تتبع نمایند اختلاف می‏کنند، و وقتی اختلاف کردند گردن یکدیگر را می‏زنند، می‏گوید: از من کنار گرفته نشست و ترکم نمود، و روزی از وی جدا باقی ماندم، که جزخدا آن را نمی‏دانست، بعد از آن فرستاده‏اش در وقت ظهر نزدم آمد و گفت: نزد امیرالمومنین حاضر شو، من نزدش آمدم، گفت: چگونه گفتی؟ من گفته‏ام را تکرار نمودم، عمر س گفت: من این امر را ازمردم پوشیده نگه می‏داشتم.

نصيحت‏ها و مواعظ اصحاب پيامبر ص براى قاريان قرآن

اندرز و موعظه عمربن الخطاب س

ابن زنجویه از کنانه عدوی روایت نموده است، که گفت: عمربن خطاب برای امیران ارتش نوشت که فهرست همه حافظان قرآن را برایم بفرستید، تا برای آن‏ها در اعطای معاش جایگاه خوبی را در نظر بگیرم، و آنان را به‌سوی بخش‏های مختلف ارسال نمایم تا به مردم قرآن یاد دهند. اشعری س به او نوشت: تعداد حافظان قرآن نزد من به سیصد و چند مرد رسیده است، آن گاه عمر به آنان نوشت:

«بسم الله الرحمن الرحيم، من عبدالله عمر الى عبدالله بن قيس ومن معه من حــملة القرآن. سلام عليكم، اما بعد: فلان هذا القرآن كائن لكم اجرا وكائن لكم شرفا وذخرا، فاتبعوه ولا يتبعنكم، فانه من اتبعه القرآن زخ في قفاه حتى يقذفه في النار، ومن تبع القرآن ورد به القرآن جنات الفردوس، فليكونن لكم شافعاً آن استطعتم ولا يكونن بكم ما حلا، فانه من شفع له القرآن دخل الجنة، ومن محل به القرآن دخل اسناد. واعلموا آن هذا القرآن ينابيع الـهدى. وزهرة العلم، وهو احدث الكتب عهدا بالرحمن، به يفتح الله اعيناً عميا وآذانا صما وقلوبا غلفا. واعلموا آن العبد اذا قام من الليل فتسوك وتوضا ثم كبر وقرا وضع الـملك فاه على فيه ويقول: اتل اتل فقد طبت وطاب لك، وآن توضا ولم يستك حفظ عليه ولم بعد ذلك. الا وآن قرآءة القرآن مع الصلاه كنز مكنون وخير موضوع، فاستكثروا منه ما استطعتم، فان الصلاه نور، والزكاة برهان، والصبر ضياء والصوم جنة، والقرآن حجة لكم او عليكم، فاكرمواالقرآن ولا تهينوه، فان الله مكرم من اكرمه ومهين من اهانه، واعلموا انه من تلاه وحفظه وعمل به واتبع مافيه كانت له عندالله دعوة مستجابة، آن شاء اجلها له في الدنيا الّا كان له ذخرا في الاخرة واعلموا انما عندالله خير وابقى للذين آمنوا وعلى ربهم يتوكلون».ترجمه: «به نام خداود بخشاینده و مهربان، از طرف بنده خدا عمر برای عبداللَّه بن قیس و کسانی که از حافظان قرآن با وی‌اند، سلام بر شما باد، اما بعد: این قرآن برای‌تان مایه اجر، شرف و ذخیره است، از آن پیروی کنید و او شما را دنبال نکند، چون کسی را که قرآن دنبال نماید، او را از عقبش می‏راند تا در آتش اندازدش، و کسی که از قرآن پیروی کند، قرآن وی را وارد جنت‏های فردوس می‏سازد، باید قرآن برای شما، اگر توانستید، شفاعت کننده باشد، و نباید با شما خصم و مجادله کننده باشد، چون برای کسی که قرآن شفاعت نماید، وارد جنت می‏شود، و با کسی قرآن مجادله نماید داخل آتش می‏گردد. وبدانید که این قرآن چشمه‏های هدایت و روشنی علم است، و او نگاه زمانی نزدیک‏ترین کتاب‏ها به رحمان است، توسط همین قرآن است که خداوند چشم‏های کور، گوش‏های کر و قلب‏های بسته را باز می‏کند. و بدانید که بنده وقتی از طرف شب برخیزد، مسواک نماید، وضو کند و بعد از آن تکبیر بگوید و بخواند، فرشته دماغش را بر دهن وی می‏گذارد، و می‏گوید: تلاوت کن، تلاوت کن، خودت خوب هستی و برایت خوبی است، و اگر وضو نماید و مسواک نکند، از وی حفاظت می‏نماید، ولی چنین معامله نمی‏کند. آگاه باشید، که قرائت قرآن با نماز گنجی پوشیده و خیری رها شده است، بنابراین هر قدر که می‏توانید آن را زیاد تلاوت نمایید. زیرا نماز نور است، زکات دلیل و برهان است، صبر روشنی است، روزه سپر است و قرآن یا برای‌تان حجت است، یا بر خلاف‏تان، قرآن را عزت نمایید، و خوارش مسازید، چون خداوند عزت دهنده کسی است که آن را عزت نماید، و ذلیل کننده کسی است که آن را اهانت کند، و بدانید که کسی آن را تلاوت نماید. و حفظش کند، و بدان عمل نماید و از آن چه در آن است پیروی کند بررسی وی نزد خداوند دعای مستجاب می‏باشد اگر بخواهم آنرا در دنیا به زودی به او می‏دهد. در غیر این صورت در آخرت برایش ذخیره می‏باشد، و بدانید که آنچه نزد خداست بهتر است و باقی مدنی است، البته برای آنانی که ایمان آورده‏اند و بر پروردگاشان توکل می‏کنند». این چنین در الکنز (217/1) آمده است.

اندرز و موعظه ابوموسی اشعری س

ابونعیم در الحلیه (257/1) از ابوکنانه از ابوموسی روایت نموده که: وی آنانی را که قرآن را حفظ نموده بودند جمع کرد، و متوجه شد که تعدادشان به سیصد تن می‏رسد، وی عظمت و بزرگی قرآن را بیان داشته و گفت: این قرآن برای‏تان اجرهم می‏باشد و گناه هم می‏باشد قرآن را پیروی کنید و قرآن شما را دنبال نکند، چون کسی که قرآن را پیروی نماید، وی را در باغچه جنت پایین می‏نماید، و کسی را که قرآن دنبال نماید، او را از عقبش می‏راند و در آتش می‏اندازد. و نزد وی همچنان از ابواسود دیلی (از پدرش) روایت است که گفت: ابوموسی قاریان را جمع نمود، و گفت: جز حافظ قرآن را برای ورود نزدم اجازه ندهید، می‏گوید: در حدود سیصد تن نزدش وارد شدیم، وی برای ما وعظ نمود و گفت: شما قاریان اهل این سرزمین اید، چنین نشود که درازی زمان روی شما اثر بگذارد، و قلب‏هایتان سخت گردد، چنان که قلب‏های اهل کتاب سخت شده بود، بعد از آن گفت: برای ما سوره‏ای نازل شد، که آن را در درازی و تشدید به برائت تشبیه می‏دادیم، من آیه را از آن حفظ نمودم: اگر برای فرزند آدم، دو وادی از طلا باشد، در طلب وادی سومی در ضمن آن‏ها می‏باشد، و شکم ابن آدم را جز خاک چیزی نمی‏تواند پُر کند[[532]](#footnote-532)، سوره دیگری نازل شد، که ما آن را به مسبحات[[533]](#footnote-533) تشبیه می‏دادیم، اولش چنین بود: سبح لله، من آیه‏ای را از آن حفظ نمودم:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفۡعَلُونَ ٢﴾ [الصف: 2].

ترجمه: «ای مؤمنان! آنچه را به آن عمل نمی‏کنید چرا می‏گویید؟».

«فَتُكْتَبُ شَهَادَةٌ فِي أَعْنَاقِكُمْ، ثُمَّ تُسْأَلُونَ عَنْهَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ»[[534]](#footnote-534). «شهادتی بر گردن‏هایتان نوشته می‏شود، و باز از آن در روز قیامت پرسیده می‏شوید»[[535]](#footnote-535).

اندرز و موعظه عبداللَّه بن مسعود س

ابن عساکر از ابن مسعود س روایت نموده که: مردمانی از اهل کوفه نزدش آمدند، او به آن‏ها سلام داد و به ترس خدا دستورشان داد، و ارشاد فرمود که در قرآن اختلاف نکنند، و در آن منازعه ننمایند، چون قرآن مختلف نمی‏شود و فراموش نمیگردد، و نظر به کثرت تداول و داد و گرفت نابود نمی‏شود، آیا نمی‏بینید که حدود و فرائض شریعت اسلام و امر خداوند درآن یکی است؟ و اگر یکی از دو آیت به چیزی امر می‏کرد و دیگرش از آن نهی می‏نمود، در آن صورت اختلاف بود، ولی قرآن همه آن را جمع نموده است، و من امیدوارم فقه و علمی در میان شما فراهم آمده باشد، که از بهترین فقه و علم موجود در میان مردم باشد، و اگر احدی را بدانم که وی به آنچه بر محمد ص نازل شده عالم‏تر است، و شتر می‏تواند مرا به او برساند، حتماً به سویش حرکت می‏کنم، تا علمی بر علمم بیفزایم، من دانستم که قرآن در هر سال یکبار برای رسول خدا ص عرضه می‏شد، و در سالی که وفات نمود، دوبار به او عرضه گردید، من وقتی که برای او می‏خواندم، برایم خبر می‏داد که نیکو می‏خوانم، کسی که به قرائت من بخواند، باید از آن روی نگرداند و آن را ترک نکند، و کسی که بر هر یکی از این لهجه‏ها خواند، باید از آن اعراض نکند و آن را رها نکند، چون کسی که از حرفی از آن انکار نماید، از همه‏اش انکار نموده است. این چنین در الکنز (232/1) آمده است. و امام احمد (450/1) این را از مردی از همدان از اصحاب عبداللَّه روایت نموده است، که گفت: هنگامی که عبداللَّه خواست به مدینه بیاید، یارانش را جمع نمود و گفت: به خدا سوگند، من امیدوارم که امروز دین، فقه و علم به قرآن در میان شما، در بهترین حالتی قرار داشته باشد، که در میان لشکر مسلمانان متصور است... و حدیث را به طول آن ذکر نموده، و در روایت وی آمده: این قرآن نه مختلف می‏شود، و نه براثر کثرت تداول وداد و گرفت کهنه و حقیر می‏گردد[[536]](#footnote-536). این را طبرانی نیز روایت کرده است. هیثمی (153/7) می‏گوید: در این کسی آمده، که از وی نام برده نشده، و بقیه رجال آن رجال صحیح‌اند. و ابونعیم در الحلیه (130/1) از ابن مسعود روایت نموده، که گفت: برای حامل قرآن شایسته است، که به شبش در حالی که مردمان در خواب‌اند، و به روزش در حالی که مردمان می‏خورند، و به اندوهش درحالی که مردمان خوش می‏شوند، و به گریه‏اش در حالی که مردم می‏خندند، و به خاموشی اش در حالی که مردم با همدیگر مزاح و صحبت می‏کنند، و به خشوعش در حالی که مردم تکبر می‏نمایند شناخته شود، و برای حامل قرآن شایسته است که گریان و اندوهگین با حکمت و بردبار عالم و خاموش باشد و بررسی حامل قرآن شایسته نیست که خشک و غافل، فریاد کننده و غوغاگر و زود غضب شونده باشد. و نزد وی هم چنان از وی روایت است که گفت: اگر توانستی که طرف صحبت و مخاطب باشی، وقتی از خداوند شنیدی که می‏گوید: ای کسانی که ایمان آورده‏اید، گوشت را بدان فرا بده، چون وی یا به خیری امر می‏کند و یا از شری منع می‏نماید.

اشتغال به احاديث رسول خدا ص و آنچه براى مشغول به آن لازم است

سئوال اعرابی از پیامبر ص درباره قیامت، در حالی که پیامبر ص صحبت می‏نمود

بخاری (14/1) از ابوهریره س روایت نموده، که گفت: در حالی که پیامبر ص در مجلسی برای مردم صحبت می‏نمود، اعرابیی نزدش آمد و گفت: قیامت چه وقت است؟ رسول خدا ص به صحبت خود ادامه داد، بعضی قوم گفتند: گفته وی را شنید، و آن را بد دید، برخی دیگر گفتند: بلکه نشنیده است، تا این که صحبتش را تمام نمود، آن گاه گفت: «کجاست؟» - می‏پندارمش[[537]](#footnote-537) «سئوال کننده از قیامت» - پاسخ داد: اینجا هستم ای رسول خدا، فرمود: «وقتی که امانت ضایع شد، آن گاه منتظر قیامت باش»، پرسید: ضایع شدن آن چطور است؟ فرمود: «وقتی که کار به غیر اهلش سپرده شد، آن گاه منتظر قیامت باش»[[538]](#footnote-538).

وابصه و تبلیغ حدیث پیامبر ص در راستای عمل نمودن به امر پیامبر ص در خطبه حجه الوداع

بزار از وابصه روایت نموده که: وی در رقه درمسجد بزرگ روز عید فطر، و عید اضحی می‏ایستاد و می‏گفت: من نزد رسول خدا ص در حجةالوداع حاضر بودم، که وی برای مردم صحبت می‏نمود، وی فرمود: «ای مردم، کدام ماه حرام‏تر است؟» گفتند: همین ماه، گفت: «ای مردم، کدام شهر حرام‏تر است؟» گفتند: این شهر، گفت: «خون‏های شما، اموال‌تان و ناموس‏هایتان بر شما چون حرمت امروزتان در همین ماه‌تان در همین شهرتان، تا روزی که با پروردگارتان ملاقات می‏کنید حرام است، آیا ابلاغ نمودم؟» مردم گفتند: آری، آن گاه دست‌هایش را به‌سوی آسمان بلند نمود و گفت: «بار خدایا! گواه باش». بعد از آن فرمود: «ای مردم، باید حاضر شما به غایب‌تان برساند». نزدیک شوید،: تا برای‌تان چنان که رسول خدا ص برای‌مان گفته است برسانیم[[539]](#footnote-539). هیثمی (139/1) می‏گوید: رجال آن ثقه دانسته شده‏اند.

دستور ابوامامه به یارانش تا از وی برسانند

طبرانی از مکحول روایت نموده، که گفت: من و ابن ابی زکریا و سلیمان بن حبیب نزد ابوامامه در حمص وارد شدیم، به او سلام دادیم، گفت: این مجلس تان، از تبلیغ خدا برای‌تان و برهانش بر شماست، رسول خدا ص ابلاغ نموده است، شما هم ابلاغ نمایید. و در روایتی از سلیم بن عامر روایت است که گفت: ما نزد ابوامامه می‏نشستیم، و از رسول خدا ص احادیث زیادی برای‌مان بیان می‏نمود، و وقتی خاموش می‏شد، می‏گفت: آیا دانستید؟ چنانکه برای‌تان ابلاغ شد، همانطور ابلاغ کنید[[540]](#footnote-540). هیثمی (140/1) می‏گوید: این دو روایت را طبرانی در الکبیر روایت نموده، و اسناد آن‏ها حسن است.

دعای پیامبر ص برای کسانی که احادیثش را روایت می‏کنند و به مردم می‏آموزند

طبرانی در الأوسط از ابن عباس ب روایت نموده، که گفت: رسول ص فرمود: «بار خدایا، خلیفه هایم را رحم کن»، گفتیم: ای رسول خدا، خلیفه هایت کیستند؟ گفت: «آنانی که بعد از من می‏آیند، احادیثم را روایت می‏کنند و آن را به مردم می‏آموزند»[[541]](#footnote-541). این چنین در الترغیب (74/1) آمده است، و این را همچنان ابن نجار و خطیب در شرف اصحاب الحدیث و غیر ایشان، چنان که در الکنز – (240/5) آمده، روایت کرده‏اند.

حدیث بیان نمودن ابوهریره در مسجد نبوی قبل از نماز جمعه

حاکم (512/3) از عاصم بن محمد از پدرش روایت نموده، که گفت: ابوهریره س را دیدم که روز جمعه بیرون می‏آمد، و از شاهین‏های منبر در حالی که ایستاده بود می‏گرفت و می‏گفت: ابوالقاسم رسول خدا ص که صادق و تصدیق کرده شده است برای ما حدیث بیان کرد، آن گاه ابوهریره حدیث بیان می‏نمود،و وقتی صدای باز شدن دروازه مقصوره را برای بیرون شدن امام به نماز می‏شنید می‏نشست[[542]](#footnote-542). حاکم می‏گوید: این حدیث صحیح الاسناد است، ولی بخاری و مسلم آن را روایت نکرده‏اند، و ذهبی هم با او موافقت نموده است.

خودداری عمر، عثمان و علی ش از روایت حدیث

احمد، ابن عدی، عقیلی و ابونعیم در المعرفة از اسلام روایت نموده‏اند که گفت: ما وقتی به عمر س می‏گفت‏یم: از رسول خدا ص برای ما حدیث بیان کن، می‏گفت: از این می‏ترسم که حرفی زیاد نمایم یا حرفی کم کنم، رسول خدا ص گفته است: «کسی که به قصد و عمدی بر من دروغ بندد در آتش است»[[543]](#footnote-543). این چنین در الکنز (239/5) آمده است. و ابن سعد و ابن عساکر از عبدالرحمن بن حاطب روایت نموده‏اند که گفت: هیچ کسی از اصحاب رسول خدا ص را ندیدم، که در حدیث بیان نمودن از عثمان س تمام‏تر و نیکوتر حدیث روایت کند، مگر این که وی از حدیث بیان نمودن می‏ترسید. این چنین در المنتخب (9/5) آمده است. و نزد احمد، ابویعلی و بزار از عثمان روایت است که می‏گفت: مرا از حدیث بیان نمودن از رسول خدا ص این باز نمی‏دارد، که از خوب فرا گرفتگان اصحابش نباشم، ولی من گواهی می‏دهم که از وی شنیدم می‏گفت: «کسی که بر من چیزی را بگوید که نگفته‏ام، باید جایگاهش را در آتش ببیند». و در روایت دیگری نزد ایشان از وی به شکل مرفوع آمده: «کسی که بر من دروغ گوید باید خانه‏ای در آتش بگیرد»[[544]](#footnote-544). هیثمی (143/1) می‏گوید: این حدیثی است، که رجالش رجال صحیح‌اند، و در طریق اول عبدالرحمن بن ابی زناد آمده، که ضعیف می‏باشد، و [نزد بعضی] ثقه دانسته شده. بخاری و مسلم و غیر ایشان از علی س روایت نموده‏اند که گفت: وقتی برای شما از رسول خدا ص حدیث بیان می‏کنم، این که از آسمان بیفتم برایم محبوب‏تر است، از این که آنچه را بگویم که وی نگفته است، و وقتی که در میان خود و شما برای‌تان صحبت نمودم جنگ فریب است[[545]](#footnote-545). این چنین در الکنز (240/5) آمده است.

خوف و خودداری ابن مسعود س از روایت حدیث

حاکم (314/3) از عمروبن میمون روایت نموده، که گفت: عبداللَّه س چنان بود، که سالی بر او می‏گذشت ولی از رسول خدا ص حدیث بیان نمی‏نمود، روزی از رسول خدا ص حدیثی بیان داشت، و دشواری و سختی بر او مستولی گردید، و عرق از پیشانیش شروع به ریختن نمود، و می‏گفت: مثل این، یا نزدیک به این[[546]](#footnote-546). حاکم می‏گوید: این حدیث به شرط بخاری و مسلم صحیح است، ولی آن دو این را روایت نکرده‏اند، و ذهبی هم با اوموافقت نموده است. ابن عبدالبر این را در جامع العلم (79/1) از مسروق از عبداللَّه روایت نموده، که وی روزی حدیثی را بیان نمود و گفت: از رسول خدا ص شنیدم، بعد از آن لرزید، و لباس‌هایش نیز لرزید، و گفت: مثل این، یا شبه این. ابن سعد (156/3) این را از عمرو به معنای آن، و از مسروق به مثل آن روایت کرده است.

قول ابودرداء، انس و ابن عمر ش در روایت حدیث شان: مثل این یا شبه این

طبرانی در الکبیر ور جالش هم ثقه‏اند از ابوادریس خولانی روایت نموده، که گفت ابودرداء را دیدم وقتی از بیان حدیث از رسول خدا ص فارغ می‏شد می‏گفت: این یا مثل این یا به شکل این. این چنین در مجمع الزوائد (141/1) آمده است[[547]](#footnote-547). و ابن عبدالبر این را در الجامع (78/1) از ربیعه بن زید روایت نموده که: ابودرداء س چنان بود... و مثل آن را ذکر نموده، و در حدیثش آمده: بار خدایا، اگر این نبود، به شکل این بود. این را ابویعلی، رویانی و ابن عساکر از ابودرداء به مثل آن، چنانکه در الکنز (242/5) آمده، روایت نموده‏اند.

ابن عبدالبر در جامع العلم (79/1) از محمدبن سیرین روایت نموده، که گفت: انس بن مالک س چنان بود، که وقتی حدیثی را از رسول خدا ص بیان می‏نمود، و از آن فارغ می‏گردید، می‏گفت: یا چنان که رسول خدا ص گفت. این را هم چنان احمد، ابویعلی، و حاکم از ابن سیرین روایت نموده‏اند که گفت: انس از رسول خدا ص کم حدیث بیان می‏نمود، و وقتی حدیث بیان می‏داشت... و مثل آن را ذکر نموده، چنان که در الکنز (240/5) آمده است.

ابن سعد (144/4) از ابوجعفر محمدبن علی روایت نموده، که گفت: هیچ یکی از یاران رسول خدا ص از عبداللَّه بن عمر، در این که وقتی چیزی را از رسول خدا ص بشنود، و در آن زیادت و نقصان ننماید و اینطور و آنطور نکند، بر حذرتر نبود. و نزد وی (145/4) هم چنان از شعبی روایت است که گفت: یک سال با ابی عمر مجالست نمودم، ولی از وی نشنیدم که حدیثی از رسول خدا ص بیان کند.

اعتماد عمران بن حصین در حفظ حدیث و روایتش

طبرانی در الکبیر از عمران بن حصین ب روایت نموده، که گفت: از رسول خداص احادیثی شنیدم، و آن‏ها را حفظ نمودم، و از بیان آن‏ها فقط این مرا باز می‏دارد، که یارانم در آن‏ها با من مخالفت می‏کنند. هیثمی می‏گوید: رجال آن ثقه دانسته شده‏اند. و نزد احمد از مطرف روایت است که گفت: عمران بن حصین به من گفت: ای مطرف، به خدا سوگند، می‏دانم که اگر بخواهم از رسول خدا ص دو روز پی در پی حدیث بیان کنم، حدیثی را مکرر نمی‏کنم، باز مرا از این عمل این پدیده سست ساخت و بدان بدبینم گردانید، که مردانی از اصحاب محمد ص یا بعضی از اصحاب محمد ص، چنان که من حاضر بودم حاضر بودند، و چنان که من شنیدم شنیدند، ولی احادیثی را بیان می‏کند که برایش‌شان مشتبه شده است، و احیاناً می‏گفت: اگر من برای‌تان حدیث بیان نمودم که از نبی خدا ص شنیدم که این چنین و آن چنان می‏گوید، می‏دانم که راست گفته‏ام، و احیاناً سوگند یاد نموده می گفت: از نبی خدا ص شنیدم که این چنین و آن چنان می‏گوید. هیثمی (141/1) می‏گوید: در این ابوهارون غنوی آمده، و من کسی را نیافتم که زندگی نامه وی را نوشته باشد.

ترس و هراس صهیب از اینکه بگوید: رسول خدا ص گفت

ابن سعد (229/3) و ابن عساکر از سلیمان بن ابی عبداللَّه روایت نموده‏اند که گفت: از صهیب س شنیدم که گفت: به خدا سوگند، به قصد برای‌تان حدیث بیان نمی‏کنم، که بگویم: رسول خدا ص گفت، ولی بیایید، از غزاهایش از آن‏چه شاهدش بودم و دیدم برای‌تان حکایت کنم، اما اینکه بگویم: رسول خدا ص گفت: نخیر. این چنین در المنتخب (203/5) آمده است.

واثله بن اسقع و روایت نمودن احادیث به معنی

ابن عبدالبر در جامع العلم (79/1) از مکحول روایت نموده، که گفت: من و ابوالازهر نزد واثله بن اسقع س وارد شدیم، و گفتیم: ای ابوالاسقع، برای‌مان حدیثی را بیان کن، که آن را از رسول خدا ص شنیده باشی، نه در آن وهمی باشد، نه زیادتی و نه هم نقصانی، گفت: آیا هیچ یکی از شما امشب چیزی از قرآن تلاوت نموده است؟ گفتیم: آری، ولی ما آن را دقیق حفظ نداریم، حتی که واو و الف را در آن اضافه می‏کنیم، گفت: این قرآن، از ابتدای فلان وقت تا حال در میان‌تان است، و در حفظ آن هم تقصیر نمی‏کنید و باز هم شما، می‏پندارید که زیادت و نقصان می‏نمایید، پس در مورد احادیثی که از رسول خدا ص شنیده‏ایم، چه فکر می‏کنید، بسا اوقات که ما آن را فقط یکبار از وی شنیده‏ایم، همین برای‌تان کافی است، که حدیث را به معنی برای‌تان بیان کنم[[548]](#footnote-548).

انکار عمر س بر کسی از اصحاب که زیاد حدیث روایت می‏نمود

ابن عساکر از ابراهیم بن عبدالرحمن بن عوف روایت نموده، که گفت: به خدا سوگند، عمربن خطاب س قبل از این که وفات نماید، دنبال اصحاب رسول خدا ص فرستاد، و ایشان را از بخش‏های مختلف [سرزمین خلافت اسلامی] جمع آوری نمود: عبداللَّه بن حذافه، ابودرداء، ابوذر، عقبه بن عامر ش، و گفت: این همه احادیثی که از رسول خدا ص در سرزمین خلافت پخش نموده‏اید چیست؟ گفتند: ما را باز می‏دارید؟ گفت: نخیر، نزدم اقامت گزینید، نخیر، به خدا سوگند، از من تا زنده هستم جدا نمی‏شوید، ما داناتریم، می‏گیریم و بر شما رد می‏کنیم، و تا این که درگذشت از وی جدا نشدند. این چنین در الکنز (239/5) آمده است. و طبرانی این را در الأوسط از ابراهیم بن عبدالرحمن روایت نموده، که گفت: عمربن خطاب نزد ابن مسعود، ابومسعود انصاری و ابودرداء ش فرستاد و گفت: این احادیثی که به کثرت از رسول خدا ص روایت می‏کنید چیست؟ و آنان را در مدینه، تا این که به شهادت رسید نگه داشت، هیثمی (149/1) می‏گوید: این یک اثر منقطع است، و ابراهیم در سال بیستم تولد شد، و از زندگی عمر جز سه سال را درک ننموده است. و ابن سعد (153/4) از ابراهیم مثل این را روایت نموده، و ابوذر را به عوض ابومسعود ذکر کرده است.

خودداری زید بن ارقم از روایت حدیث هنگامی که مسن گردید

ابن عساکر از ابن ابی اوفی روایت نموده، که گفت: وقتی که نزد زیدبن ارقم س می‏آمدیم، می‏گفت‏یم: از رسول خدا ص برای‌مان حدیث بیان کن، می‏گفت: مسن شدیم و فراموش نمودیم، و حدیث بیان داشت از رسول خدا ص سخت است. این چنین در الکنز (239/5) آمده است.

اعتنا به عمل زيادتر از اعتنا به علم

قول معاذ، ابودرداء و انس ش در این باره

ابن عدی و خطیب از معاذ س و ابن عساکر از ابودرداء به شکل مرفوع روایت نموده‏اند که: «آن چه می‏خواهید بیاموزید بیاموزید، ولی هرگز خداوند برای‌تان نفعی نخواهد رسانید، تا این که بدان چه می‏دانید عمل نکنید»[[549]](#footnote-549). و در نزد ابوالحسن بن اخرم مدینی در امالی اش از انس س به شکل مرفوع روایت است: «از علم آنچه می‏خواهید بیاموزید، ولی به خدا سوگند، به همه علم تا این که عمل نکنید اجر و پاداش داده نمی‏شوید»[[550]](#footnote-550). این چنین در جامع الصغیر آمده است. و ابن عبدالبر در العلم (6/2) از مکحول از عبدالرحمن بن غنم روایت نموده، که گفت: ده تن از اصحاب رسول خدا ص برایم حدیث بیان نموده گفتند: ما در مسجد قبا علم می‏آموختیم، وقتی رسول خدا ص نزدما بیرون می‏شد، می‏گفت: «بیاموزید»، و مثل آن را ذکر نموده.

قول پیامبر ص برای مردی در این باره و قول عمر س

خطیب در الجامع از علی س روایت نموده، که گفت: مردی گفت: ای رسول خدا، حجت جهل را چه از من دور می‏کند؟ گفت: «علم»، پرسید: حجت علم را چه از من نفی می‏نماید؟ فرمود: «عمل»[[551]](#footnote-551). در این عبداللَّه بن خراش آمده، و ضعیف می‏باشد، این چنین در الکنز (229/5) آمده است. و ابن ابی شیبه از عمر س روایت نموده، که گفت: کتاب خدا را بیاموزید، به آن شناخته می‏شوید، و به آن عمل کنید از اهل آن می‏باشید. این چنین در الکنز (229/5) آمده است.

اقوال علی س در این باره

احمد در الزهد، ابوعبید، دینوری در الغریب و ابن عساکر از علی س روایت نموده‏اند که گفت: علم را بیاموزید، به آن شناخته می‏شوید، به آن عمل کنید از اهلش می‏باشید، بعد از شما زمانی خواهد آمد، که نود درصد حق انکار می‏شود، و در آن جز هر فرد گمنام و گوشه گیر کامیاب نمی‏شود، تردید نیست که آنان امامان هدایت، و چراغ‏های علم‏اند، و کسانی نیستند که به شتاب و عجله فواحش را پخش و گسترش دهند. این چنین در الکنز (229/5) آمده است. و ابن عبدالبر (7/2) از علی متذکر شده، که وی گفت: ای حاملان، قرآن، به آن عمل کنید، چون عالم کسی است که دانست و بعد از آن عمل نمود، و علمش با عملش موافقیت کرد، و اقوامی خواهند آمد، که حامل علم‌اند، اما عملشان از حلق‌هایشان تجاوز نمی‏کند، پنهانی‏هایشان یا آشکارشان مخالفت می‏کند، و عمل‌شان مخالف علم‌شان می‏باشد، حلقه وار می‏نشینند و در مقابل همدیگر افتخار می‏نمایند، حتی که مردی بر همنشینش خشمگین می‏شود، که نزد غیر از وی بنشیند، و او را بگذارد، اینان کسانی‌اند، که اعمال‌شان از همان مجالس‌شان به‌سوی خداوند ﻷ بلند نمی‏شود[[552]](#footnote-552). دارقطنی این را در الجامع و ابن عساکر و نرسی از علی مثل این را روایت نموده‏اند. چنان که در الکنز (233/5) آمده است.

ترغیب ابن مسعود به جمع نمودن علم و عمل

طبرانی از عبداللَّه بن مسعود س روایت نموده، که گفت: ای مردم بیاموزید، و کسی که دانست باید عمل نماید. هیثمی (164/1) می‏گوید: رجال آن ثقه دانسته شده‏اند، مگر این که ابوعبیده از پدرش نشنیده است. و ابونعیم این را در الحلیه (131/1) از علقمه از عبداللَّه به مثل آن روایت نموده است. و از عبداللَّه بن عکیم روایت است که گفت: از ابن مسعود در همین مسجد شنیدم که صحبت را با سوگند شروع می‏نمود، و می‏گفت: با هر یکی از شما پروردگارش سبحانه و تعالی چنان خلوت می‏کند، که یکی از شما با مهتاب در شب چهاردهم خلوت می‏کند، می‏گوید: ای ابن آدم، چه تو را در مقابل من فریفته و مغرور ساخت؟ ای ابن آدم، به رسولان چه پاسخ دادی؟ ای ابن آدم چه عمل نمودی؟ در چه مورد آموختی و تعلیم نمودی؟. و از عدی بن عدی روایت است که گفت: ابن مسعود گفت: وای بر کسی که نمی‏داند، اگر خداوند خواسته بود، دانا می‏شد!! وای بر کسی که می‏داند و باز عمل نمی‏کند، هفت بار. و ابن عبدالبر این را در العلم (2/2) از عبداللَّه بن عکیم از ابن مسعود به مثل آن چه گذشت روایت کرده است. و ابن عبدالبر در جامع العلم (6/2) از ابن مسعود روایت نموده، که گفت: همه مردم قول و گفتار خود را نیکو نموده‏اند، کسی که فعلش موافق قولش باشد، همان کسی است که سهم خود را به دست آورده است، و کسی که قولش مخالف عملش باشد، فقط نفس خودش را هلاک می‏کند. و نزد وی (10/2) هم چنان از وی روایت است که گفت: هر کسی که با اتکا به خداوند استغنا پیشه نماید، مردم به وی محتاج می‏شوند، و هر کسی به آنچه خداوند به او یاد داده عمل نماید، مردم به آن چه نزدش هست محتاج می‏شوند. و ابن عساکر نیز حدیث اوّل را مثل آن، چنان که در الکنز (243/5) آمده، روایت نموده است.

خوف ابودرداء از اینکه روز قیامت به او گفته شود: در آنچه آموختی چه عمل نمودی؟

بیهقی از لقمان ابن عامر روایت نموده، که گفت: ابودرداء س می‏گفت: من از پروردگارم، روز قیامت از این می‏ترسم که مرا در حضور مخلوق فراخواند و به من بگوید: ای عویمر، بگویم: لبیک، پروردگارم، بگوید: آنچه را که آموختی چه عمل نمودی؟[[553]](#footnote-553). این چنین در الترغیب (90/1) آمده است. و ابونعیم در الحلیه (214/1) از لقمان مثل این را روایت کرده است. و نزد وی هم چنان از ابودرداء س روایت است که گفت: سخت‏ترین چیزی که از آن می‏ترسم، این است که در روز قیامت به من گفته شود: ای عویمر، آموختی یا جاهل بودی؟ اگر بگویم: آموختم و دانستم، هر آیه‏ای که امر می‏کند یا نهی می‏نماید از فریضه‏اش می‏پرسد: آیت امر کننده می‏پرسد: آیا تمثیل و عملی نمودی؟ و نهی کننده می‏پرسد: آیا خود را بازداشتی؟ و از علمی که نفع نمی‏رساند و نفسی که سیر نمی‏شود و دعایی که شنیده نمی‏شود به خداوند پناه می‏برم، و ابونعیم در الحلیه (213/1) از ابودرداء روایت نموده، که گفت: انسان تا عالم نباشد، متقی و پرهیزگار نمی‏باشد، و به علم تا این که عمل ننماید هرگز زیبا نمی‏باشد. و نزد وی (211/1) هم چنان از وی مثل قول ابن مسعود از طریق عدی روایت است. و نزد وی (223/1) از وی روایت است که گفت: بدترین مردم در منزلت نزد خداوند ﻷ در روز قیامت عالمی است که از علمش نفع برده نمی‏شود.

ترغیب معاذ و انس به جمع نمودن میان علم و عمل

ابن عبدالبر در جامع العلم (3/2) از معاذ س روایت نموده است، که گفت: بنده در روز قیامت قبل از این که از جایش حرکت کند، از چهار چیز پرسیده شود: از جسدش که آن را در چه به‌کار انداخت، از عمرش که آن را در چه گذرانید، از مالش که آن را از کجا کسب نمود و در چه مصرفش نمود و از علمش که چگونه بدان عمل کرد[[554]](#footnote-554). و نزد وی (6/2) هم چنین از معاذ روایت است که گفت: هرچه می‏خواهید بیاموزید، ولی تا عمل نکنید خداوند به آن علم هرگز برای‌تان اجر و پاداش نمی‏دهد. و ابونعیم این را در الحلیه (236/1) از معاذ به مثل آن روایت نموده است. و ابن عبدالبر در جامع العلم (6/2) از انس س روایت نموده، که گفت: آنچه می‏خواهید بیاموزید، بیاموزید، ولی خداوند بر علم تا این که به آن عمل نکنید به شما اجر و پاداش نمی‏دهد، اهتمام و توجه علما فهم و عمل به علم است، و اهتمام و توجه بی‌خردان روایت است.

پيروى سنت، اقتداى سلف و انكار بر بدعت

ترغیب ابی بن کعب س در این باره

لالکائی در السنه از ابی بن کعب س روایت نموده است، که گفت: باید بر راه و بر سنت قرار داشته باشید، چون در روی زمین بنده‏ای نیست که بر راه و سنت قرار داشته باشد، و خداوند را یاد نماید و چشم‏هایش از ترس خدا اشک بریزد، بعد خداوند وی را تعذیب نماید، و در روی زمین هر بنده‏ای که بر راه و سنت قرار داشته باشد و خداوند را در نفس خود یاد نماید و موی بر پوستش از ترس خداوند برخیزد، گناهان وی را خداوند ﻷ آنطور دور می‏کند و می‏ریزاند که درختی برگ‏هایش بر سرش خشک شده باشد، و ناگهان باد شدیدی بر آن بوزد و برگ‌هایش از آن بیفتد، و به درستی که میانه روی بر راه خدا و سنت، از اجتهاد بر خلاف راه خدا و سنت بهتر است. بنابراین متوجه باشید که عمل تان، اگر مجاهدانه و پیشگامانه باشد، یا اقتصادی و میانه روی، براساس روش انبیا و سنت ایشان است[[555]](#footnote-555). این چنین در الکنز (97/1) آمده است، و ابونعیم در الحلیه (253/1) مثل این را روایت کرده است.

ترغیب عمر و ابن مسعود ب در این باره

ابن عبدالبر در جامع العلم (187/2) از سعیدبن مسیب روایت نموده که: عمربن خطاب س هنگامی که به مدینه آمد برای ایراد خطبه به پا شد و پس از حمد وثنای خداوند گفت: ای مردم! سنت‏ها برای شما نهاده شده و مشخص گشته‏اند، و فرایض بر گردن شما فرض گردیده‏اند، و بر امر روشن و واضحی گذاشته شده‏اید، مگر این که خودتان مردم را به طرف راست و چپ گمراه سازید. و ابن عبدالبر در العلم (181/2) از عبداللَّه بن مسعود س روایت نموده که: وی در روز پنج شنبه بر می‏خاست و می‏گفت: فقط دو چیز است: روش و کلام، بهترین کلام - صادق‏ترین کلام - کلام خداست، و بهترین روش روش و سنت محمد ص است، و بدترین امور نوآوری‏های دینی است، آگاه باشید که هر نوآوری دینی بدعت است، اگاه باشید امر در نظرتان طولانی جلوه نکند و قلب‏هایتان سخت نگردد، و امید و آرزو شما را مشغول نگرداند، چون همه چیزهایی که آمدنی‌اند قریب‏اند، و آنچه آمدنی نیست دور است. و حاکم (103/1) از ابن مسعود روایت نموده، که گفت: میانه روی در سنت از اجتهاد در بدعت بهتر است. حاکم می‏گوید: این حدیث از اسناد صحیح برخوردار است، ولی بخاری و مسلم آن را روایت نکرده‏اند، و ذهبی هم با او موافقت نموده است، طبرانی هم این را در الکبیر، چنانکه در المجمع (173/1) آمده، روایت نموده است.

ترغیب عمران بن حصین ب در این باره

احمد[[556]](#footnote-556) از عمران بن حصین ب روایت نموده است، که گفت: قرآن نازل گردید، و رسول خدا ص سنت‌هایی را به‌جا گذاشت، بعد از آن گفت: از ما پیروی کنید به خدا سوگند، اگر چنین ننمایید، گمراه می‏شوید. هیثمی (173/1) می‏گوید: در این علی بن زیدبن جدعان آمده، و ضعیف می‏باشد، و ابن عبدالبر در جامع بیان العلم (191/2) از عمران بن حصین روایت نموده است، که وی به مردی گفت: تو شخص احمقی هستی!! آیا این را در کتاب خدا دیده‏ای که ظهر چهار رکعت است، و قرائت در آن به جهر خوانده نمی‏شود؟ بعد نماز را برای او و زکات و مانند این را برشمرد، سپس گفت: آیا در کتاب خدا مفسری[[557]](#footnote-557) می‏یابی؟ کتاب خدا این را مبهم گذاشته، و سنت آن را تفسیر و تشریح می‏کند.

ترغیب ابن مسعود س در مورد پیروی از اصحاب پیامبر ص

ابن عبدالبر در جامع العلم (97/2) از ابن مسعود روایت نموده است، که گفت: کسی که از شما می‏خواهد پیروی نماید، باید از اصحاب محمد ص پیروی کند، چون آنان در این مدت از پاک‏ترین و خوب‏ترین قلب‏ها برخوردار بودند، و از عمیق‏ترین علم بهره‏مند بودند، و خیلی کم تکلف و مستقیم کردار بودند و حالت‌شان خیلی خوب بود، قومی بودند، که خداوند ایشان را به صحبت نبی‏اش و اقامه دینش برگزید، فضیلت آنان را برای‌شان بدانید، در آثارشان از آنان پیروی کنید، چون آنان بر هدایت راست و مستقیم قرار داشتند. و ابونعیم در الحلیه (305/1) به معنای آن را از ابن عمر ب روایت نموده، چنانکه در بخش صفت اصحاب کرام گذشت.

حذیفه و ترغیب قاریان در مورد اتخاذ روش کسانی که قبل از ایشان بودند

ابن عبدالبر در العلم (97/2) از حذیفه س روایت نموده، که وی می‏گفت: ای گروه قاریان از خدا بترسید، و روش کسانی را اتخاذ نمایید که قبل از شما بودند.به جانم سوگند، اگر آنان را پیروی کنید، سبقت طولانی نموده‏اید، و اگر آنان را به طرف راست و چپ گذاشتید، دچار گمراهی دور و درازی گردیده‏اید. این را ابن ابی شیبه و ابن عساکر از حدیفه به مثل آن، چنانکه در الکنز (233/5) آمده، روایت کرده‏اند.

قول سعد بن ابی وقاص به پسرش: ما امامانی هستیم که به ما اقتدا می‏شود

طبرانی[[558]](#footnote-558) در الکبیر از مصعب بن سعد روایت نموده، که گفت: پدرم وقتی که در مسجد نماز می‏گزارد، آن را مختصر می‏نمود رکوع و سجده را کامل ادا می‏کرد، و وقتی در خانه نماز می‏گزارد، رکوع، سجده و نماز همه را طولانی می‏نمود، گفتم: ای پدرم، وقتی در مسجد نماز بگزاری، کوتاه می‏گزاری، و وقتی در خانه نماز بگزاری، طولانی می‏گزاری؟ گفت: ای پسرم، ما امامانی هستیم که به ما اقتدا می‏شود. هیثمی (182/1) می‏گوید: رجال آن رجال صحیح‌اند.

قول ابن مسعود: پیروی کنید و بدعت ایجاد ننمایید، و قولش درباره حب ابوبکر و عمر ب

طبرانی در الکبیر از عبداللَّه بن مسعود س روایت نموده، که گفت: پیروی نمایید، و بدعت ایجاد نکنید، چون این عمل از طرف شما انجام شده است[[559]](#footnote-559). هیثمی (181/1) می‏گوید: رجال آن رجال صحیح‌اند. و نزد ابن عبدالبر در العلم (187/2) از وی روایت است که گفت: دوست داشتن ابوبکر و عمر ب و شناخت فضیلت ایشان از سنت است.

نهی علی س از اقتدا به اشخاص

ابن عبدالبر در العلم (114/2) از علی س روایت نموده، که گفت: شما را از پیروی مردان برحذر می‏دارم. چون مردی به عمل اهل جنت عمل می‏کند، باز نظر به علم خداوند درباره وی بر می‏گردد، و عمل اهل آتش را انجام می‏دهد، و در حالی می‏میرد که از اهل آتش می‏باشد، و مردی عمل اهل آتش را انجام می‏دهد، و نظر به علم خداوند (درباره‏اش) بر می‏گردد، و عمل اهل جنت را انجام می‏دهد، و در حالی می‏میرد که از اهل جنت می‏باشد، اگر به طور حتم باید این عمل را انجام دهید، به مردگان [اقتدا] کنید و نه به زندگان.

انکار ابن مسعود بر گروهی که خلاف نموده و در ذکر تغییرات آوردند

ابونعیم در الحلیه (381/4) از ابوالبختری روایت نموده است، که گفت: مردی به عبداللَّه بن مسعود خبر داد، که قومی بعد از مغرب در مسجد می‏نشینند، و در میان‌شان مردی است که می‏گوید: خداوند را اینقدر و اینقدر به بزرگی یاد کنید[[560]](#footnote-560)، و خداوند را اینقدر و اینقدر به پاکی یاد نمایید[[561]](#footnote-561)، و خداوند را اینقدر و اینقدر ستایش نمایید[[562]](#footnote-562)، عبدالله پرسید: و آنان می‏گویند؟ گفت: آری، فرمود: وقتی ایشان را دیدی که چنین نمودند، نزدم بیا و مرا از مجلس‌شان خبر کن، بعد وی در حالی نزدشان آمد که کلاه بلندی[[563]](#footnote-563) بر سر داشت، نزدشان نشست، هنگامی که آنچه را می‏گفتند شنید، برخاست - وی مرد خشمناکی بود - و گفت: من عبداللَّه بن مسعود هستم، سوگند به خدایی که جز وی معبودی نیست، بدعتی را از روی ظلم آورده‏اید، یا این که در علم از اصحاب محمد ص فضیلت حاصل نموده‏اید، معضد گفت: واللَّه که نه بدعتی را از روی ظلم آورده‏ایم و نه در علم از اصحاب محمد ص فضیلت حاصل نموده ایم، آن گاه عمروبن عتبه گفت: ای ابو عبدالرحمن، از خداوند مغفرت و آمرزش می‏خواهیم، گفت: بر راه قرار داشته باشید، و آن را محکم بگیرید، به خدا سوگند، اگر چنین نمایید، سبقت طولانی حاصل نموده‏اید، و اگر به راست و چپ دست درازی نمودید، دچار گمراهی دور و درازی خواهید شد. این را هم چنان از طریق ابوزعراء روایت نموده، که گفت: مسیب بن نجبه نزد عبداللَّه آمد و گفت: من قومی را در مسجد پشت سر گذاشتم... و مثل آن را ذکر نموده. و طبرانی این را در الکبیر از ابوالبختری روایت نموده، که گفت: به عبداللَّه بن مسعود خبر رسید که قومی در میان مغرب و عشاء می‏نشینند.... و مانند آن را متذکر شده، مگر این که در روایت وی آمده: وی گفت: بدعتی را از روی ظلم آورده‏اید، در غیر آن ما اصحاب محمد ص گمراه شده‏ایم!! آن گاه عمروبن عتبه بن فرقد گفت: ای ابومسعود ازخداوند مغفرت و آموزش می‏خواهم، و به سویش توبه می‏کنم، آن گاه دستور داد که متفرق و پراکنده شوند. می‏گوید: و ابن مسعود دوحلقه را در مسجد کوفه دید، و در میان‌شان ایستاد و گفت: کدام‌تان قبل از دیگرتان بود؟ یکی‌شان گفت: ما، آن گاه به دیگری گفت: به‌سوی آن برخیزید، و آنان را در یک حلقه گردانید. هیثمی (181/1) می‏گوید: این را طبرانی در الکبیر روایت نموده، و در آن عطاء بن سائب آمده، وی ثقه می‏باشد، ولی مختلط گردیده بود، و در بعضی طرق طبرانی که صحیح است به صورت مختصر آمده: عبداللَّه بن مسعود در حالی که سرش را پوشانیده بود آمد و گفت: کسی که مرا شناخت، شناخت، و کسی که مرا نشناخت، من عبداللَّه بن مسعود هستم، شما از محمد ص و اصحابش با هدایت ترید، یا این که به دم گمراهی چنگ زده و خود را آویزان می‏کنید.

و طبرانی هم چنان در الکبیر از عمروبن سلمه روایت نموده، که گفت: ما بر دروازه ابن مسعود س در بین مغرب و عشاء نشسته بودیم، آن گاه ابوموسی س آمد و گفت: ای ابوعبدالرحمن به نزد ما بیا، آن گاه ابن مسعود بیرون گردید و گفت: ابوموسی! چه تو را در این ساعت آورده است؟ گفت: به خدا سوگند، من کاری را دیدم که از آن وحشت ده شدم و ترسیدم، آن کار خیری است، ولی علی رغم خیر بودنش مرا ترسانده است، قومی در مسجد نشسته‏اند، و مردی می‏گوید: اینقدر و اینقدر سبحان‏اللَّه بگویید، و اینقدر و اینقدر الحمدلله بگویید، می‏گوید: آن گاه عبداللَّه حرکت نمود و ما هم با او حرکت نمودیم، تا این که نزدشان آمد و گفت: چه قدر به سرعت گمراه شدید، در حالی که اصحاب رسول خدا ص زنده‏اند، همسرانش جوان‌اند و لباس‏ها و ظرف‌هایش تغییر نخورده‏اند، گناهان‌تان را حساب کنید، من از طرف خداوند برای‌تان ضمانت می‏کنم، که نیکی‏هایتان را حساب نماید[[564]](#footnote-564). هیثمی (181/1) می‏گوید: در این مجالد بن سعید آمده، نسائی ثقه‏اش دانسته، و بخاری و احمدبن حنبل و یحیی ضعیفش دانسته‏اند.

قول ابن زبیر به پسرش هنگامی که با گروهی نشست که خدا را یاد می‏نمودند و می‏لرزیدند

ابونعیم در الحلیه (167/3) از عامربن عبداللَّه بن زبیر روایت نموده، که گفت: نزد پدرم آمدم، گفت: کجا بودی؟ گفتم: اقوامی را یافتم، که از آنان بهتر ندیده‏ام، خداوند تعالی را یاد می‏کنند، آن گاه بعضی از ایشان از ترس خداوند تعالی می‏لرزد حتی که بیهوش می‏گردد، بنابراین همراه‌شان نشستم، گفت: بعد از این با ایشان منشین، و ملاحظه نمود، که آن سخن بر من اثری نگذاشت، آن گاه گفت: رسول خدا ص را دیدم که قرآن تلاوت می‏نمود، و ابوبکر و عمر ب را هم دیدم که قرآن تلاوت می‏کردند ولی این حالت برای‌شان عائد نمی‏گردید، آیا تو ایشان را از ابوبکر و عمر برای خداوند تعالی خاشع‏تر می‏بینی؟! آن گاه متوجه شدم که مسئله همینطور است، و ترک‏شان نمودم[[565]](#footnote-565).

انکار صله بن حارث و ابن مسعود بر کسی که در مسجد ایستاده قصه نماید

طبرانی در الکبیر از ابوصالح سعیدبن عبدالرحمن بن عنز تحبیبی روایت نموده، که: وی برای مردم در حال ایستاده قصه می‏گفت، صله بن حارث غفاری س - وی از اصحاب پیامبر ص است - به او گفت: به خدا سوگند، ما عهد نبی‌مان را ترک ننموده‏ایم، رحم‏هایمان را قطع نکرده‏ایم، که تو و یارانت در میان ما ایستاده‏اید[[566]](#footnote-566). هیثمی (189/1) می‏گوید: اسناد آن حسن است. این را هم چنان بخاری، بغوی، محمدبن ربیع جیزی و ابن سکن روایت نموده‏اند، و ابن سکن می‏گوید: غیر این حدیث از صله دیگر حدیثی نیست. این چنین در الاصابه (193/2) آمده است. و طبرانی از عمروبن زراره روایت نموده، که گفت: عبداللَّه - یعنی ابن مسعود - س کنار من در حالی ایستاد که قصه می‏گفتم، و گفت: ای عمرو بدعت و گمراهی را ایجاد نموده‏ای، یا این که تو از محمد ص و اصحابش با هدایت‏تری؟ آن گاه من ایشان را دیدم، که از نزدم پراکنده شدند، و دیدم که هیچ کسی نزدم باقی نماند. هیثمی (189/1) می‏گوید: این را طبرانی در الکبیر روایت نموده، و دو اسناد دارد، که رجال یکی از آن‏ها رجال صحیح‌اند.

احتراز و خوددارى از پيروى رأى بدون اصل

سخنان عمر س در این باره

ابن عبدالبر در جامع العلم (134/2) از ابن شهاب روایت نموده است که: عمربن خطاب س در حالی که بر منبر قرار داشت فرمود: ای مردم، فقط رأی رسول خدا ص درست بود، چون خداوند به او نشان می‏داد و از ما فقط گمان و تکلف است[[567]](#footnote-567) و نزد وی (135/2) از صدقه بن ابی عبداللَّه روایت است که عمربن خطاب می‏گفت: اصحاب رأی دشمنان سنن‏اند، حفظ سنت آنان را خسته ساخته است، به این اساس سنت از نزدشان رفته است، و آن را حفظ ندارند، لذا وقتی سئوال شدند، حیا نمودند که بگویند: نمی‏دانیم، و با سنت‏ها با رأی‌شان به معارضه برخاستند، بنابراین من شما را از آن بر حذر می‏سازم. و نزد وی (136/2) هم چنان از عمر روایت است که گفت: سنت آنست که خدا و رسولش ترسیم نموده و به جای گذاشته باشند، خطای رأی را برای امت سنت مگردانید. و حدیث اول را ابن ابی حاتم و بیهقی نیز از عمر به مثل آن روایت کرده‏اند، چنان که در الکنز (241/5) آمده است، و بیهقی افزوده:

﴿وَإِنَّ ٱلظَّنَّ لَا يُغۡنِي مِنَ ٱلۡحَقِّ شَيۡ‍ٔٗا﴾ [النجم: 28].

ترجمه: «و به درستی که و هم در شناخت حقیقت چیزی نفع نمی‏رساند».

و ابن المنذر از عمروبن دینار روایت نموده، که مردی به عمر گفت: به آنچه خداوند برایت نشان می‏دهد حکم کن[[568]](#footnote-568)، گفت: باز ایست، این ویژه پیامبر ص است. این چنین در الکنز (241/5) آمده است.

قول ابن مسعود و ابن عباس ب در این باره

طبرانی از شعبی روایت نموده، که گفت: ابن مسعود س گفت: شما را از چه رأی داری؟ چه رأی داری؟ بر حذر می‏دارم، چون کسانی که قبل از شما بودند، به سبب همین چه رأی داری؟ چه رأی داری؟ هلاک شده‏اند، و چیزی را به چیزی قیاس نکنید، که قدم بعد از ثباتش می‏لغزد، و وقتی یکی از شما از آنچه نمی‏داند پرسیده شد، باید بگوید: خدا داناتر است، چون این ثلث علم است[[569]](#footnote-569). هیثمی (180/1) می‏گوید: و شعبی از ابن مسعود نشنیده است، و در این جابر جعفی آمده، و ضعیف می‏باشد. و طبرانی در الکبیر از ابن مسعود روایت نموده، که گفت: هیچ سالی نیست، مگر این که سال بعدش از آن شرتر است و سالی از سال دیگر بهتر نمی‏باشد، و نه نسلی از نسل دیگر بهتر می‏باشد، و فقط در آن‏ها رفتن علمای‌تان و برگزیدگان‌تان مضمر است. و اقوامی می‏آیند که امور را به رأی خویش قیاس می‏کنند، اینجاست که اسلام منهدم می‏شود و درز بر می‏دارد[[570]](#footnote-570). هیثمی (180/1) می‏گوید: در این مجالد بن سعید آمده، وی مختلط شده بود. ابن عبدالبر در العلم (135/2) مثل این را روایت کرده است. و ابن عبدالبر در العلم (136/2) از ابن عباس ب روایت نموده، که گفت: ملاک و معیار کتاب خدا و سنت رسولش است، کسی که بعد از آن از رأی خود بگوید، نمی‏دانم که آن را در نیکی‌هایش می‏یابد یا در بدی هایش، و ابن عبدالبر در العلم (33/2) از عطاء و او از پدرش روایت نموده، که گفت: یکی از یاران پیامبر ص از چیزی پرسیده شد، گفت: من از پروردگارم حیاء می‏کنم، که در امت محمد به رأی خودم بگویم.

اجتهاد اصحاب پيامبر ص

قول معاذ برای پیامبر ص: به رأی خود اجتهاد می‏کنم، و کوتاهی نمی‏کنم

ابوداود، ترمذی و دارمی از معاذبن جبل س روایت نموده‏اند که: رسول خدا ص وقتی وی رابه‌سوی یمن فرستاد گفت: «وقتی قضاوتی برایت پیش بیاید چگونه فیصله و قضاوت می‏کنی؟ گفت: به کتاب خدا فیصله می‏نمایم، فرمود: «اگر در کتاب خدا نیافتی؟» گفت: به سنت رسول خدا ص، فرمود: «اگر در سنت رسول خدا نیافتی؟» گفت: به رأی خود اجتهاد می‏کنم و تقصیری نمی‏نمایم، می‏گوید: آن گاه رسول خدا ص بر سینه‏اش زد و گفت: «ستایش خدایی راست، که رسول رسول خدا را به آنچه در آن رسول خدا راضی می‏شود موفق گردانید[[571]](#footnote-571). این چنین در المشکوه (ص316) آمده است.

هیبت و ترس ابوبکر و عمر ب در آنچه نمی‏دانستند

ابن سعد و این عبدالبر در العلم از محمدبن سیرین روایت نموده‏اند، که گفت: بعد از پیامبر ص هیچ کسی از ابوبکر س در آنچه نمی‏دانست پرترس و هراسان‏تر نبود، و بعد از ابوبکر هیچ کسی از عمر در آنچه نمی‏دانست پرترس و هراسان‏تر نبود، برای ابوبکر قضیه‏ای پیش آمد، و اصلی برای آن در کتاب خداوند تعالی و اثری در سنت نیافت، آن گاه گفت: به رأی خودم اجتهاد می‏کنم، اگر صواب و درست آمد، از خداوند است، و اگر خطا آمد از من است، و از خداوند مغفرت می‏خواهم[[572]](#footnote-572). این چنین در الکنز (241/5) آمده است.

نامه عمر س برای شریح در این باره

ابن عبدالبر در العلم (56/2) از شعبی از شریح روایت نموده، که عمر س به او نوشت: وقتی امری نزدت آمد، در مورد آن به آنچه در کتاب خداست حکم کن، و اگر چیزی نزدت آمد، که در کتاب خدا نیست، به آنچه رسول خدا سنت به‌جا گذاشته فیصله نما، و اگر آنچه نزدت آمد، که نه در کتاب خداست و نه هم پیامبر ص در آن سنتی به‌جا گذاشته، در باره آن به آنچه فیصله نما که مردم بر آن اجماع نموده‏اند، و اگر آنچه نزدت آمد، که نه در کتاب خداست و نه رسول خدا ص در آن سنتی از خود به جای گذاشته و نه هم هیچکسی درباره‏اش صحبت نموده، آن گاه به هر یک از دو امر که خواستی اقدام کن. و در روایت دیگری نزدش آمده: اگر خواستی که به رأی خودت در آن اجتهاد کنی، پیش شو، و اگر خواستی خود را عقب بکشی، عقب بکش، ومن عقب کشیدن را برایت خیر می‏پندارم[[573]](#footnote-573).

قول ابن مسعود س درباره اجتهاد به رأی

ابن عبدالبر در العلم (57/2) از ابن مسعود س روایت نموده، که گفت: اگر کسی قضاوتی به او واگذار شد، باید به آنچه در کتاب خداست فیصله و قضاوت کند، و اگر چیزی نزدش آمد که در کتاب خدا نیست، باید به آنچه فیصله نماید که پیامبر ص بدان فیصله نموده، و اگر امری نزدش آمد، که نه در کتاب خدا بود و نه پیامبرش ص در مورد آن فیصله‏ای نموده بود، باید به آنچه فیصله کند، که صالحان به آن فیصله نموده‏اند، و اگر امری نزدش آمد، که نه در کتاب خدا بود، نه پیامبرش در مورد آن فیصله کرده بود و نه صالحان در آن مورد فیصله‏ای داشتند، باید به رأی خود اجتهاد کند، و باید اقرار کند و حیا ننماید. و در روایت دیگری نزد وی آمده: باید به رأی خود اجتهاد کند، و نگوید: من چنین می‏بینم و می‏ترسم، چون حلال آشکار است و حرام آشکار است، و در میان این امور مشتبه است، بنابراین آنچه شما را به شک می‏اندازد، آن را بگذارید و به آن چه عمل نمایید که شما را به شک نمی‏اندازد.

اجتهاد ابن عباس و ابی ب

ابن عبدالبر در العلم (57/2) از عبداللَّه بن ابی یزید روایت نموده است، که گفت: ابن عباس ب وقتی از چیزی پرسیده می‏شد، اگر [جواب آن] در کتاب خدا می‏بود همان را می‏گفت: و اگر در کتاب خدا نمی‏بود، و از رسول خدا ص می‏بود آن را می‏گفت: و اگر در کتاب خدا نمی‏بود، و از رسول خدا ص هم نمی‏بود، و از ابوبکر و عمر ب می‏بود آن را می‏گفت: و اگر در کتاب خدا نمی‏بود، و از رسول خدا ص هم نمی‏بود و از ابوبکر و عمر هم نمی‏بود، به رأی خود اجتهاد می‏نمود. و نزد وی هم چنان از ابن عباس روایت است که گفت: وقتی حجت و دلیل از علی س برای مامی آمد، از آن عدول نمی‏نمودیم. و ابن سعد (181/4) حدیث اول را به معنای آن روایت کرده است. و ابن عبدالبر در العلم (58/2) از مسروق روایت نموده، که گفت: ابی بن کعب س را از چیزی پرسیدم، گفت: آیا این اتفاق افتاده است؟ گفتم: نخیر، گفت: راحتمان بگذار، وقتی که اتفاق افتاد، در آن به رأی خود برایت اجتهاد می‏کنیم.

احتياط در فتوا و چه كسى از اصحاب فتوا مى‏داد

قول عبدالرحمن بن ابی لیلی درباره احتیاط اصحاب در فتوا

ابن عبدالبر در الجامع (163/2) از عبدالرحمن بن ابی لیلی روایت نموده، که گفت: یک صدو بیست تن از اصحاب رسول خدا ص را درک نمودم - گمان می‏کنم گفت: در مسجد -، هر یکی از آنان که محدث بود، دوست می‏داشت که برادرش حدیث بیان نمودن را از طرف وی به عهده بگیرد، و هر یکی از آنان که مفتی بود، دوست می‏داشت که برادرش فتوا دادن را از طرف وی به عهده بگیرد. و ابن سعد (110/6) این را از عبدالرحمن به مثل آن روایت نموده، و افزوده است: از انصار.

قول ابن مسعود، حذیفه و عمر درباره احتیاط در فتوی

ابن عبدالبر در جامع العلم (165/2) از ابن مسعود س روایت نموده: که گفت: کسی که مردم را در هر آنچه از وی فتوا بخواهند فتوا بدهد دیوانه است. و این چنین این را از ابن عباس ب روایت نموده است. و طبرانی در الکبیر از ابن مسعود مانند این را روایت کرده، و رجال آن ثقه داسنته شده‏اند، چنانکه هیثمی (183/1) گفته است. و ابن عبدالبر در جامع العلم (166/2) از حذیفه س روایت نموده، که گفت: برای مردم یکی از این سه تن فتوا می‏دهد: مردی که ناسخ و منسوخ قرآن را می‏داند، امیری که گزیری نمی‏یابد و احمقی که خود را به تکلیف می‏اندازد. و ابن عبدالبر در جامع العلم (166/2) از ابن سیرین روایت نموده، که گفت: عمر برای ابومسعود - عقبه بن عمر ب - گفت: آیا به من خبر نرسیده که برای مردم فتوا می‏دهی؟ گرم آن را هم برای کسی بسپار که سردش را به عهده گرفته است[[574]](#footnote-574). و در روایت دیگری (143/2) افزوده است: تو امیر نیستی[[575]](#footnote-575).

احتیاط زیدبن ارقم و براء در ارائه پاسخ به سئوال و فعلی از این قبیل

ابن عبدالبر در جامع العلم (166/2) از ابوالمنهال روایت نموده، که گفت: زید بن ارقم و براء بن عازب ب را از مبادله پول پرسیدم، هر باری که یکی‌شان را می‏پرسیدم می‏گفت: از دیگری بپرس، چون وی از من بهتر و عالم تراست... و حدیث را درمبادله پول[[576]](#footnote-576) ذکر نموده است. و ابن عساکر از ابوحصین روایت نموده، که گفت: هر یکی‌شان در مسئله‏ای فتوا می‏دهد که اگر برای عمربن خطاب س پیش می‏شد، برای آن اهل بدر را جمع می‏نمود. این چنین در الکنز (241/5) آمده است.

فتوای ابوبکر، عمر، عثمان علی و عبدالرحمن ش برای مردم در زمان پیامبر ص

ابن سعد (151/4) از ابن عمر ب روایت نموده که: از وی پرسیدند چه کسی برای مردم در زمان پیامبر خدا ص فتوا می‏داد؟ گفت: ابوبکر و عمر ب فتوا می‏دادند، اما غیر آنان را نمی‏دانم، و نزد وی همچنان از قاسم بن محمد روایت است که گفت: ابوبکر، عمر، عثمان و علی ش در زمان رسول خدا ص فتوا می‏دادند. و نزد وی (157/4) از فضیل بن ابی عبداللَّه (از عبداللَّه) بن دینار از پدرش روایت است که گفت: عبدالرحمن بن عوف س از کسانی بود که در عهد رسول خدا ص چون ابوبکر و عمر و عثمان به آنچه از پیامبر ص شنیده بود فتوا می‏داد. و ابن عساکر این را از عبداللَّه بندینار اسلمی از پدرش به مثل آن، چنانکه دارالمنتخب (77/5) آمده، روایت کرده است.

قول ابوموسی درباره ابن مسعود: وقتی این عالم بزرگ در میان‌تان هست از من مپرسید

ابن سعد (0160/4) از ابوعطیه همدانی روایت نموده، که گفت: من نزد عبداللَّه بن مسعود س نشسته بودم، که مردی نزدش آمد و او را از مسئله‏ای پرسید، گفت: آیا از آن کسی را غیر از من پرسیده‏ای؟ پاسخ داد: آری، ابوموسی س را پرسیدم، و قول وی را برایش حکایت کرد و عبداللَّه با وی مخالفت نمود، بعد از آن برخاست و [ابوموسی] گفت: وقتی این عالم بزرگ در میان‌تان هست مرا از چیزی مپرسید. و نزد وی هم چنان از ابوعمر و شیبانی روایت است که گفت: ابوموسی اشعری گفت: مادامی که این عالم بزرگ در میان‌تان هست - یعنی ابن مسعود - از من مپرسید. و ابونعیم این را در الحلیه (129/1) از ابوعطیه و عامر از ابوموسی قولش را به مثل این روایت کرده است.

چه کسی برای مردم در زمان پیامبر ص و خلفای راشدین فتوا می‏داد

ابن سعد (167/4) از سهل بن ابی خیثمه روایت نموده، که گفت: کسانی که در زمان پیامبر خدا ص فتوا می‏دادند، سه تن از مهاجرین بودند و سه تن از انصار: عمر، عثمان، علی، ابی بن کعب، معاذبن جبل و زیدبن ثابت ش. و در نزد وی هم چنان (168/4) از مسروق روایت است که گفت: اصحاب فتوا از یاران پیامبر خدا ص اینان بودند: علی، ابن مسعود، زید، ابی بن کعب و ابوموسای اشعری، و ابن سعد (175/4) از قبیصه بن ذؤیب بن حلحله روایت نموده، که گفت: زیدبن ثابت در مدینه در قضا، فتوا، قرائت و فرائض در زمان عمر، عثمان، وقت اقامت علی در مدینه، و پنج سال بعد از آن، تا این که معاویه در سال چهلم خلافت را به عهده گرفت، رئیس بود، و همینطور در مقام خود باقی بود، تا اینکه زید در سال چهل و پنجم درگذشت.

و ابن سعد (181/4) از عطاء بن یسار روایت نموده که: عمر و عثمان ب ابن عباس ب را فرا می‏خواندند، و با اهل بدر مشوره می‏داد، و در زمان عمر و عثمان تا روزی که درگذشت فتوا می‏داد. و ابن سعد (187/4) از زیادبن میناء روایت نموده، که گفت: ابن عباس، ابن عمر، ابوسعید خدری، ابوهریره، عبداللَّه بن عمروبن العاص، جابربن عبداللَّه، رافع بن خدیج، سلمه بن اکوع، ابوواقد لیثی و عبداللَّه بن بحینه و امثال اینها از اصحاب رسول خدا ص درمدینه فتوا می‏دادند و از رسول خدا ص از ابتدای وفات عثمان تا درگذشت خودشان حدیث بیان می‏کردند، و کسانی که از جمله اینان فتوا به آنان محول گردید: ابن عباس، ابن عمر، ابوسعید خدری، ابوهریره، و جابربن عبداللَّه بودند. و ابن سعد (189/4) از قاسم[[577]](#footnote-577) روایت نموده، که گفت: عایشه ل در خلافت ابوبکر، عمر و عثمان و از آن به بعد تا این که درگذشت فتوا می‏داد، خداوند رحمتش کناد، و من ملازمش بودم و او به من احسان و نیکویی می‏نمود... و حدیث را ذکر نموده.

علوم اصحاب النبی ش قول ابوذر درباره وسعت علم اصحاب

احمد از ابوذر س روایت نموده، که گفت: رسول خدا ص ما را در حالی ترک نمود، که اگر پرنده‏ای بال‌هایش را در آسمان حرکت می‏داد، دربارن آن علمی به ما یاد داده بودند. هیثمی (263/8) می‏گوید: این را احمد و طبرانی روایت نموده‏اند، و طبرانی افزوده: پیامبر ص فرمود: «هر چیزی که به جنت نزدیک می‏گرداند و از آتش دور می‏سازد برای‌تان بیان گردیده است»[[578]](#footnote-578). و رجال طبرانی رجال صحیح‌اند، غیر محمدبن عبداللَّه بن یزیدمقری و او ثقه می‏باشد، در اسناد احمد کسی آمده، که از وی نام برده نشده. طبرانی این را از ابودرداء به مثل حدیث ابوذر که نزد احمد آمده، روایت نموده است. هیثمی (124/8) می‏گوید: رجال آن رجال صحیح‌اند. ابن سعد (170/4) از ابوذر مثل آن را روایت نموده است.

قول عمروبن عاص درباره آنچه از پیامبر ص فرا گرفت، و قول عایشه درباره علم ابوبکر صدیق

احمد از عمروبن عاص س روایت نموده، که گفت: از رسول خدا ص هزار مثل آموختم[[579]](#footnote-579). هیثمی (264/8) می‏گوید: اسنادش حسن است. بغوی، ابن عساکر و غیر ایشان از عایشه ب روایت نموده‏اند، و عایشه حدیث را ذکر نموده، و در آن آمده: در هر نقطه‏ای که اختلاف می‏نمودند، پدرم به حل و فصل آن اقدام می‏نمود رسول خدا ص کجا دفن شود؟ نزد هیچ کسی علمی درباره آن نیافتیم، آن گاه ابوبکر س گفت: از رسول خدا ص شنیدم که می‏گفت: «هر نبیی که وفات نموده، در همان جای خوابش که در آن مرده دفن گردیده است[[580]](#footnote-580)»، می‏افزاید: و در مورد میراثش اختلاف کردند، و نزد هیچ کسی درباره آن علم نیافتند، آن گاه ابوبکر گفت: از رسول خدا ص شنیدم که می‏گفت: «از ما گروه انبیا میراث برده نمی‏شود، آن چه از خود به جای گذاشتیم صدقه است»[[581]](#footnote-581). این چنین در منتخب الکنز (346/4) آمده است.

قول ابن مسعود و حذیفه درباره علم عمر

طبرانی از ابووائل روایت نموده، که گفت: عبداللَّه س گفت: اگر علم عمر س در یک پله ترازو گذاشته شود و علم اهل زمین در پله دیگر، علم وی از علم ایشان سنگین‏تر خواهد شد. وکیع می‏گوید: اعمش گفت: من این را نپذیرفتم و نزد ابراهیم[[582]](#footnote-582) آمده آن را برایش یادآورد شدم، گفت: چه چیز آن را انکار نمودی؟ به خدا سوگند، عبداللَّه بهتر از آن را گفته، گفته است: می‏پندارم که از ده جزء علم نه جزء آن روزی که عمر رحلت نمود رفت[[583]](#footnote-583). هیثمی (69/9) می‏گوید: طبرانی آن را به چند اسناد روایت نموده، و رجال این اسناد رجال صحیح‌اند، غیر اسد بن موسی که ثقه است. ابن سعد (153/4) هم مانند این را روایت نموده است. و طبرانی در حدیث طویلی در وفات عمر از عبداللَّه - یعنی ابن مسعود - روایت نموده، که گفت: عمر عالم‏ترین ما به خدا، خواننده‏ترین ما به کتاب خدا و فقیه‏ترین ما در دین خدا بود. این چنین در مجمع الزوائد (69/9) آمده است. و ابن سعد (153/4) از حذیفه س روایت نموده، که گفت: انگار که علم مردم در وقت موجودیت عمر در سوراخی پنهان بود. و نزد وی هم چنان از مردی از اهل مدینه روایت است که گفت: نزد عمربن خطاب حاضر شدم، و دریافتم که فقها نزدش چون اطفال بودند، و او در فقه و علمش بر آنان برتری و بلندی داشت.

قول پیامبر ص درباره علی: وی از همه اصحابم زیادتر علم دارد، و قول علی درباره علمش به قرآن

طبرانی از ابواسحاق روایت نموده که: علی س هنگامی که با فاطمه ل ازدواج نمود، فاطمه به پیامبر ص گفت: مرا در حالی به همسری وی دادی، که به ضعف بینایی مبتلاست و شکم بزرگی دارد؟! پیامبر ص فرمود: «تو را در حالی به نکاحش درآوردم، که او از همه اصحابم اول اسلام اورده، و از همه‌شان زیادتر علم دارد و در میان‌شان از بردباری بزرگی برخوردار است»[[584]](#footnote-584). هیثمی (102/9) می‏گوید: این حدیث مرسل صحیح الاسناد است. و طبرانی و احمد این را از معقل بن یسار روایت نموده‏اند... و حدیث را [هیثمی ]متذکر شده و در آن آمده: «آیا راضی نمی‏شوی؛ که تو را به نکاح کسی درآوردم که از همه امتم سابق‏تر اسلام آورده، و از همه‌شان زیادتر علم دارد، و در میان‌شان از بردباری بزرگی بهره‏مند است». هیثمی (101/9) می‏گوید: در این خالدبن طهمان[[585]](#footnote-585) آمده، ابوحاتم و غیر وی ثقه‏اش دانسته‏اند، و بقیه رجالش ثقه‏اند. و ابن سعد (154/4) از علی روایت نموده، که گفت: به خدا سوگند، هر آیه‏ای که نازل شده، من دانسته‏ام که در چه نازل شده، در کجا نازل شده و برای کی نازل شده است، پروردگارم به من قلب عقل‏مند و زبان فصیح و روان بخشیده است. و نزد وی (156/4) هم چنان از یحی بن سعید از سعیدبن مسیب روایت است که گفت: عمر از معضله‏ای که در آن ابوالحسن نمی‏بود به خدا پناه می‏جست.

علم عبداللَّه بن مسعود

ابن سعد (159/4) از مسروق روایت نموده، که گفت: عبداللَّه فرمود: هر سوره‏ای که نازل شده، من می‏دانم که در چه مورد نازل گردیده است، و اگر بدانم کسی از من به کتاب خدا عالم‏تر است، و شتر یا سواری‏ها نزدش می‏رسند حتماً نزدش می‏روم. و نزد وی هم چنان از مسروق روایت است که گفت: با اصحاب محمد ص مجالست نمودم، و آنان را چون حوض آب یافتم، بعضی از آن حوض‏ها مردی را سیراب می‏نمود، حوضی دو تن را سیراب می‏نمود، حوضی ده تن را سیراب می‏نمود و حوضی صد تن را سیراب می‏نمود و چنان حوضی هم بود که اگر اهل زمین در آن وارد می‏شدند، برای‌شان کفایت می‏نمود، و عبداللَّه بن مسعود را مثل همین حوض یافتم. و ابن سعد (161/4) از زیدبن وهب روایت نموده، که گفت: عبداللَّه روزی در حالی آمد که عمر نشسته بود، هنگامی که عمر وی را دید می‏آید، گفت: وی کیسه‏ای است که از فقه پر شده است - و گاهی اعمش گفته: از علم -. و از اسدبن وداعه روایت است که عمر ابن مسعود را یاد نمود و گفت: وی کیسه‏ای است که از علم پر شده، او را در ضمن با این که به اونیاز داشتم او را به اهل قادسیه محول ساختم.

قول علی درباره علم ابن مسعود، ابوموسی، عمار، حذیفه، سلمان و درباره علم خودش

ابن سعد (162/4) از ابوالبختری روایت نموده، که گفت: نزد علی س آمدیم و از او درمورد اصحاب محمد ص پرسیدیم، گفت: از کدام شان؟ می‏گوید: گفتیم: از عبداللَّه بن مسعود س برای ما صحبت کن، گفت: قرآن و سنت را آموخت، بعد از آن باز ایستاد و پیش نرفت، و دانستن آن دو به عنوان همه علم و دانش کافی است، می‏گوید: گفتیم: از ابوموسی س برای ما صحبت کن، گفت: در علم رنگ کرده شد و باز از آن بیرون گردید، می‏افزاید: گفتیم: از عماربن یاسر برای ما صحبت کن، گفت: مومن فراموش کار است، و وقتی به او تذکر داده شود، به یاد می‏آورد، می‏گوید: گفتیم: از حذیفه س برای ما صحبت کن، گفت: علمی را فرا گرفت، و از قیام بدان عاجز آمد، می‏گوید: گفتیم: از سلمان برای ما صحبت نما، گفت: علم اول و علم آخر را درک نمود[[586]](#footnote-586)، بحریست که قعرش ناپیداست، و از جمله اهل بیت ماست، می‏گوید: گفتیم: ای امیرالمومنین ما را از نفس خودت خبر بده، گفت: این را اراده نمودید!! وقتی می‏پرسیدم، به من داده می‏شد[[587]](#footnote-587). و وقتی خاموش می‏شدم، به تعلیمم شروع می‏شد[[588]](#footnote-588).

قول ابن مسعود درباره معاذ بن جبل

ابن سعد (165/4) از ابن مسعود س روایت نموده، که گفت: معاذبن جبل س امت فرمانبردار برای خدا و مایل به حق بود و از مشرکان نبود، گفتم[[589]](#footnote-589) ابوعبدالرحمن اشتباه کرده است، خداوند تعالی اینطور گفته است.

﴿إِنَّ إِبۡرَٰهِيمَ كَانَ أُمَّةٗ قَانِتٗا لِّلَّهِ حَنِيفٗا وَلَمۡ يَكُ مِنَ ٱلۡمُشۡرِكِينَ ١٢٠﴾ [النحل: 120].

ترجمه: «ابراهیم امتی فرمانبردار برای خدا و مایل از ادیان باطل به دین حق بود و از مشرکین نبود».

او آن را باز برایم تکرار نمود و گفت: معاذبن جبل امت فرمانبردار برای خدا و مایل به حق بود و از مشرکان نبود، آن گاه دانستم که وی این حرف را به قصد می‏گوید و خاموش گردیدم، گفت: آیا می‏دانی که که امت چیست؟ و فرمانبردار[[590]](#footnote-590) کیست؟ گفتم: خدا داناتر است، گفت: امت کسی است که به مردم خیر می‏آموزد، و فرمانبردار کسی است که فرمانبردار خدا و رسولش باشد، و معاذ این چنین بود، به مردم خیر می‏آموخت و فرمانبردار خدا و رسولش بود[[591]](#footnote-591).

اقوال مسروق درباره علم صحابه

ابن سعد (167/4) از مسروق[[592]](#footnote-592) روایت نموده، که گفت: با اصحاب رسول خدا ص مجالست و همنشینی نمودم، دانستم که علم‌شان به شش تن می‏رسد: به عمر، علی، عبداللَّه، معاذ، ابودرداء و زیدبن ثابت ش، با این شش تن نیز همنشینی نمودم و علم‌شان را درک کردم که به علی و عبداللَّه ب می‏رسد. و ابن سعد (176/4) از مسروق روایت نموده، که گفت: به مدینه آمدم، و از اصحاب پیامبر ص پرسیدم، ناگهان متوجه شدم که زیدبن ثابت از راسخین در علم است.

علم عبداللَّه بن عباس

ابن سعد (181/4) از مسروق روایت نموده، که گفت: عبداللَّه فرمود: اگر ابن عباس سن و سال‏های ما را درک می‏نمود، علم هیچ مردی از ما به ده یک علم وی نمی‏رسید. و نضر در این حدیث افزوده است: ابن عباس چه نیکو مفسر قران است. و ابن سعد (181/4) از مجاهد روایت نموده که: ابن عباس را به خاطر کثرت علمش بحر می‏گفتند. و ابن سعد (181/4) از لیث بن ابی سلیم روایت نموده، که گفت: به طاووس گفتم: ملازمت این بچه را نمودی - هدفش ابن عباس است - و بزرگان اصحاب رسول خدا ص را ترک نمودی؟! گفت: من هفتاد تن از اصحاب رسول خدا ص را دیدم، که وقتی در چیزی اختلاف و مجادله می‏نمودند، به قول ابن عباس بر می‏گشتند، و آن را می‏پذیرفتند. و ابن سعد (183/4) از عامربن سعد بن ابی وقاص روایت نموده، که گفت: از پدرم شنیدم که می‏گفت: کسی را حاضر فهم‏تر، عقلمندتر، عالم‏تر و بردبارتر از ابن عباس ندیدم، و عمربن خطاب را دیدم که وی را برای معضلات فرا می‏خواند و بعد از آن می‏گفت: نزدت هست، معضله‏ای برایت آمده، و باز از قول وی نمی‏گذشت، و در اطرافش اهل بدر از مهاجرین و انصار حاضر می‏بودند. و ابن اسعد (185/4) از ابوالزناد روایت نموده که: عمربن خطاب نزد ابن عباس جهت عیادتش که تب داشت داخل گردید، عمر گفت: مرضت به ما خلل وارد نموده، به آن هم خدا کمک کننده است!! و ابن سعد (185/4) از طلحه بن عبیداللَّه س روایت نموده، که گفت: برای ابن عباس فهم، تیزهوشی و علم داده شده است، من عمربن خطاب را نمی‏دیدم که کسی را از وی پیش نماید.

ابن سعد (185/4) از محمدبن ابی کعب روایت نموده، که گفت: از ابی بن کعب س - آن گاه که ابن عباس ب نزدش نشسته بود و بعد برخاست - شنیدم که گفت: این عالم بزرگ این امت می‏باشد، به او عقل و فهم داده شده است، و رسول خدا ص برایش دعا نموده، که فقه در دین نصیبش گردد. و ابن سعد (185/4) از طاووس روایت نموده، که گفت: ابن عباس ب در علم از مردم چنان بلند و مرتفع شده بود، که خرمای رسا بر کوتاه و کوچک بلند می‏شود. و حاکم (536/3) از ابووائل روایت نموده، که گفت: من و یک همراهم با ابن عباس که امیر حج بود حج به جای آوردیم، وی سوره نور را می‏خواند و تفسیرش می‏نمود، همراهم گفت: یا سبحان‏اللَّه!! از سر این مرد چه بیرون می‏شود؟ اگر ترک این را بشنود اسلام می‏آورد. حاکم می‏گوید: این حدیث صحیح الاسناد است، ولی بخاری و مسلم آن را روایت ننموده‏اند، و در روایت دیگری نزدش آمده: من می‏گفتم: کلام هیچ مردی را مثل این ندیده‏ام و نه شنیده‏ام، اگر فارس و روم این را بشنوند اسلام می‏آورند!! و ابن سعد (184/4) از ابن عباس روایت نموده، که گفت: روزی نزد عمربن خطاب س وارد شدم، او مرا از مسئله‏ای پرسید، که آن را یعلی بن امیه از یمن برایش نوشته بود، و آن را برایش پاسخ دادم، عمر گفت: شهادت می‏دهم که تو از خانه نبوت حرف می‏زنی. و ابن سعد (182/4) از عطاء روایت نموده، که گفت: مردمانی نزد ابن عباس برای [آموختن] شعر می‏آمدند، مردمانی برای [آموختن علم] نسب‏ها می‏آمدند، مردمانی برای روزهای عرب و وقایع آن می‏آمدند، هر صنف و گروه آنچه را می‏خواست به او عرضه می‏نمود.

ابن سعد (183/4) از عبیداللَّه بن عبداللَّه بن عتبه روایت نموده، که گفت: ابن عباس در چند خصلت از مردم سبقت داشت: به علمی که کسی از وی در آن سبقت نداشت، به فقیهی که در آن به رأیش ضرورت می‏شد و به بردباری و عطا و کرم، و هیچ کسی را ندیدم که در آن چه از حدیث رسول خدا ص گذشته بود از وی عالم‏تر باشد، وهیچ کسی را ندیدم که از وی به قضاوت ابوبکر و عمر و عثمان ش داناتر باشد، و هیچ کسی را ندیدم که در رأی و نظر از وی فقیه‏تر باشد، و هیچ کسی را ندیدم که از وی به شعر و عربی عالم‏تر باشد، و هیچ کسی را ندیدم که از وی به تفسیر قرآن، حساب و فریضه‏ای داناتر باشد، و هیچ کسی را ندیدم که از وی به آنچه گذشته عالم‏تر بوده باشد، و نه کسی را دیدم که در رأی و نظریه‏ای که ضرورت می‏شد از او روشن‏تر و منورتر بوده باشد، وی یک روز تمام می‏نشست، و در آن فقط صحبت و بیانش از فقه فی بود و روزی از تفسیر، روزی از مغازی، روزی از شعر و روزی هم از تاریخ ووقایع عرب صحبت می‏نمود، و من هرگز عالمی را ندیدم که نزدش نشسته باشد مگر اینکه به ریش گردن نهاده است و هرگز سئوال کننده‏ای را ندیدم که از وی سئوال نموده باشد، مگر این که نزدش علمی دریافته است.

و ابن سعد (186/4) از ابن عباس روایت نموده، که گفت: من ملازمت بزرگان اصحاب رسول خدا ص از مهاجرین و انصار را می‏نمودم، و آنان را از مغازی پیامبر خدا ص و آنچه از قرآن در آن باره نازل شده بود می‏پرسیدم، و نزد هر یکی‌شان که می‏آمدم، از آمدنم به سبب قرابت و نزدیکی ام به رسول خدا ص خوشحالی می‏نمود، روزی ابی بن کعب - وی از راسخین در علم بود - را از آنچه از قرآن در مدینه نازل شده بود می‏پرسیدم، وی گفت: بیست و هفت سوره در مدینه نازل شده، و سایر آن‏ها در مکه نازل شده‏اند.

و ابن سعد (186/4) از عکرمه روایت نموده، که گفت: عبداللَّه بن عمروبن عاصب را شنیدم که می‏گفت: ابن عباس عالم‏ترین ما به آنچه است که گذشته، و فقیه‏ترین ما در آنچه است که پیش می‏آید و درباره‏اش چیزی منقول نمی‏باشد، عکرمه می‏گوید: این قول وی را برای ابن عباس خبر دادم، گفت: وی از علم بهره‏مند است، او رسول خدا ص را از حلال و حرام سئوال می‏نمود.

ابن سعد (184/4) از عایشه ل روایت نموده که: وی در شب‏های حج به‌سوی ابن عباس نگریست، و دید که همراهش حلقه‌هایی است و از مناسک پرسیده می‏شود، گفت: او عالم‏ترین فرد به مناسک در میان آنانی است که باقی مانده‏اند.

آنچه هنگام مرگ ابن عباس گفته شد

ابن سعد (186/4) از یعقوب بن زید از پدرش روایت نموده، که گفت: از جابربن عبداللَّه ب وقتی که خبر مرگ ابن عباس ب به او رسید، در حالی که یک دستش را در دست دیگر زد شنیدم که می‏گفت: عالم‏ترین و بردبارترین مردم در گذشت، و به مرگ وی این امت را مصیبتی رسید که دیگر کم نمی‏شود!! و ابن سعد (187/4) از ابوبکر بن محمد بن عمروبن حزم روایت نموده، که گفت: هنگامی که ابن عباس درگذشت، رافع بن خدیج س گفت: امروز کسی درگذشت که مردمان مشرق و مغرب در علم به وی نیازمند بودند!! و ابن سعد (183/4) از ابوکلثوم روایت نموده، که گفت: هنگامی که ابن عباس دفن گردید، ابن حنفیه گفت: امروز ربانی این امت درگذشت.

علم ابن عمر، عباده، شدادبن اوس و ابوسعید

ابن سعد (187/4) از عمروبن دینار روایت نموده، که گفت: ابن عمر ب از فقهای جوان به شمار می‏رفت. و ابن سعد (188/4) از خالدبن معدان روایت نموده، که گفت: از اصحاب رسول خدا ص در شام هیچ کسی باقی نمانده بود، که از عباده بن صامت و شدادبن اوس ب ثقه تر، فقیه‏تر و رضایت بخش‏تر می‏بود. و ابن سعد (188/4) از حنظله بن ابی سفیان از شیخ‏های وی روایت نموده، که گفتند: هیچ یک از جوانان اصحاب رسول خدا ص از ابوسعید خدری س فقیه‏تر نبود.

علم ابوهریره س

حاکم (510/3) از ابوزعیزعه کاتب مروان بن حکم روایت نموده که: مروان ابوهریره س را طلب نمود، و مرا در عقب تخت نشانید، و به سئوال نمودن از وی شروع نمود و من می‏نوشتم، و وقتی که یک سال تمام گذشت باز وی را طلب نمود، پشت پرده نشاندش و شروع به پرسیدن وی از همان چیزها نمود، آن گاه وی نه زیاد نمود، نه کم، نه پیش و نه هم پس. حاکم می‏گوید: این حدیث صحیح الاسناد است، ولی بخاری و مسلم آن را روایت نکرده‏اند، و ذهبی گفته: صحیح است.

علم ام المؤمنین عایشه ب

ابن سعد (189/4) از ابوموسی س روایت نموده، که گفت: اصحاب رسول خدا ص در هر چیزی که شک می‏نمودند، از عایشه ل می‏پرسیدند، و نزد وی درباره آن علم می‏یافتند. و ابن سعد (189/4) از قبیصه بن ذؤیب روایت نموده، که گفت: عایشه ل عالم‏ترین مردم بود، بزرگان صحابه رسول خدا ص از وی می‏پرسیدند، و نزد وی هم چنان از ابوسلمه روایت است که گفت: هیچ کسی را عالم‏تر به سنت‏های رسول خدا ص، فقیه‏تر در رأی و نظری که به آن ضرورت می‏شد، عالم‏تر به آیتی که درباره چه نازل شده و عالمتر به میراث از عایشه ل ندیدم. و ابن سعد (189/4) از مسروق روایت نموده، که به او گفته شد: آیا عایشه ل علم میراث را نیکو می‏دانست؟ گفت: آری، سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، من شیخ‏ها و بزرگان اصحاب رسول خدا ص را دیدم که او را از علم میراث سئوال می‏نمودند. این را طبرانی به لفظ وی روایت نموده، و اسنادش حسن است، چنانکه هیثمی (242/9) گفته است. ابن سعد (189/4) از محمدبن لبید روایت نموده، که گفت: ازواج پیامبر ص از احادیث پیامبر ص به پیمانه زیادی حفظ می‏نمودند، ولی نه چون عایشه و ام سلمه ب، و عایشه در عهد عمر و عثمان تا این که درگذشت، خدا رحمتش کناد، فتوا می‏داد، و بزرگان اصحاب رسول خدا ص چون عمر و عثمان بعد از رسول خدا ص نزد وی می‏فرستادند، و او را از سنن می‏پرسیدند.

و طبرانی از معاویه س روایت نموده، که گفت: سوگند به خدا هیچ خطیبی را هرگز بلیغ‏تر، فصیح‏تر و تیزفهم‏تر از عایشه ندیدم. هیثمی (243/9) می‏گوید: رجال آن رجال صحیح‌اند. و نزد وی هم چنان از عروه روایت است که گفت: زنی را عالم‏تر به طب، فقه، و شعر از عایشه ندیدم. اسناد آن، چنانکه هیثمی (242/9) ذکر نموده، حسن است. بزار - لفظ هم ازوی است - احمد، طبرانی در الأوسط و الکبیر از عروه روایت نموده‏اند که گفت: به عایشه گفتم: من در امر تو فکر می‏کنم، و تعجب می‏نمایم، تو را از فقیه‏ترین مردم می‏یابم، [و با خود] گفتم[[593]](#footnote-593): چه بازش می‏دارد، همسر رسول خدا ص و دختر ابوبکر است!! و تو را عالم به تاریخ وقایع عرب، نسب‏های آنان و اشعارشان می‏یابم، [و با خود] گفتم: چه بازش می‏دارد، پدرش علامه قریش است!! ولی تعجب می‏کنم که تو عالم به طب یافتم، این از کجا آمده است؟ آن گاه وی از دستم گرفت و گفت: ای عریه[[594]](#footnote-594) مریضی‏های رسول خدا ص زیاد شد، و اطبای عرب و عجم برای او [هر قسم دوا ]می‏فرستادند، و من آن را آموختم. و در روایت احمد آمده: من او را در مریضی‌هایش معالجه نمودم، و از همانجا فرا گرفتم[[595]](#footnote-595). هیثمی (242/9) می‏گوید: در این عبداللَّه بن معاویه زبیری آمده، ابوحاتم گفته: حدیثش راست است، ولی در وی ضعفی وجود دارد، و بقیه رجال احمد و طبرانی در الکبیر ثقه‏اند.

علمای ربانی و علمای سوء قول ابن مسعود به یارانش در این باره

ابن عبدالبر در جامع العلم (126/1) از عبداللَّه بن مسعود س روایت نموده، که وی به یارانش گفت: سرچشمه‏های علم، چراغ‏های هدایت، ملازم خانه‏ها، چراغ‏های شب، دارای دل‏های تازه و لباس‏های کهنه باشید، تا در آسمان شناخته شوید، و بر اهل زمین پنهان بمانید. ابونعیم این را در الحلیه (77/1) از علی س به معنای آن روایت نموده، مگر اینکه در روایت وی آمده: و به آن در زمین یاد شوید، در بدل این قولش: و بر اهل زمین پنهان بمانید.

قول ابن عباس درباره علمای ربانی

ابونعیم در الحلیه (325/1) از وهب بن منبه روایت نموده، که گفت: به ابن عباسب خبر داده شد، که قومی کنار در بنی سهم مخاصمه و مجادله می‏کنند - گمان می‏کنم که گفت: درباره قدر وی به طرف آنان برخاست، و عصایش را به عکرمه داد، و یکدستش را بر وی گذاشت و دیگری را بر طاووس، هنگامی که نزد آنان رسید، برایش جای گشودند و خوش آمد گفتند، ولی وی ننشست، و به آنان گفت: نسب‏هایتان را برایم بیان کنید تا شما را بشناسم، آنان نسب‏هایشان را برای وی بیان نمودند - یا تعدادی از آنان نسب‏های خود را بیان داشتند - آن گاه فرمود: آیا نمی‏دانید که برای خداوند تعالی بندگانی هست، که ترس وی آنان را بدون گنگی و لکنت زبان خاموش گردانیده است، و آنان عالم‌اند، و از فصاحت و روان بودن زبان و نجابت بهره‏منداند، به روزهای خداوند ﻷ عالم‌اند، ولی آنان وقتی عظمت و بزرگی خداوند ﻷ را به یاد می‏اورند، به سبب آن عقل‏هایشان بی‌فکر می‏شود، و قلب‏هایشان می‏شکند، و زبان‏هایشان قطع می‏گردد، حتی وقتی از آن حالت به هوش می‏آیند، به‌سوی خداوند ﻷ به اعمال پاک شتاب می‏نمایند، خویشتن را مقصر می‏شمارند، در حالی که تیز هوش و قوی‌اند، و خود را با ظالمان و خطاکاران می‏شمارند، در حالی که آنان نیکوکار و پاک‌اند، ولی آنان زیاد را برایش[[596]](#footnote-596) زیاد نمی‏دانند، و به کم برایش راضی نمی‏گردند، و به سبب اعمال بر خداوند نمی‏نازند، آنان را هر جایی که بیابی، اندوهگین و در ترس و هراس و خوف‌اند. می‏گوید: بعد از نزد ایشان برگشت، و به مجلسش عودت نمود.

اقوال ابن مسعود و ابن عباس درباره علمای سوء

ابن عساکر از ابن مسعود روایت نموده، که گفت: اگر اهل علم، علم را نگه دارند و نزد اهلش بگذارند، آقایان اهل زمان‌شان می‏باشند، ولی آن را نزد اهل دنیا گذاشته‏اند، تا از دنیای‌شان چیزی به دست آورند، و به این اساس نزد آنان ذلیل و خوار گردیده‏اند، از نبی‌تان ص شنیدم که می‏گوید: «کسی که همه قصدها را یک قصد بگرداند - قصد آخرت - خداوند کفایت سایر قصدها را برای او می‏کند، و کسی که قصدهای مختلف در احوال دنیا در سربپروراند او را کفایت نمی‏کند و فرقی ندارد که در کدام وادی هلاک گردد»[[597]](#footnote-597). این چنین در الکنز (243/5) آمده است. ابن عبدالبر این را در جامع العلم (187/1) از ابن مسعود به مثل آن روایت کرده است. و ابن عبدالبر در جامع العلم (188/1) از سفیان بن عیینه روایت نموده، که گفت: از ابن عباس به ما خبر رسید که وی گفت: اگر حاملین علم آن را به حقش و آن طوری که لازم است بگیرند، خداوند و ملائکه و صالحان ایشان را دوست می‏دارند، و مردم از آنان هیبت پیدا می‏کنند، ولی به آن دنبا را طلب نموده‏اند، بنابراین خداوند بدشان دیده و نزد مردم نیز خوار گردیده‏اند. و عبدالرزاق از ابن مسعود س روایت نموده، که وی گفت: وقتی فتنه‏ای شما را فرا گیرد، که در آن خرد بزرگ شود و بزرگ پیر شود، راه و روش [چون سنت و دین] مورد استفاده قرار گیرد حال‌تان چگونه خواهد بود، که اگر آن راه و روش روزی تغییر داده شود، گفته می‏شود: این منکر است، گفته شد: این چه وقت می‏باشد؟ گفت: وقتی امین‏هایتان کم شوند، امیران‌تان زیاد گردند، فقیه‏هایتان کم شوند، قاریان‌تان زیاد گردند، آموزش غیر دینی صورت پذیرد و به عمل آخرت دنیا طلب و جستجو گردد[[598]](#footnote-598). این چنین در الترغیب (82/1) آمده است. ابن عبدالبر در العلم (188/1) به معنای این را روایت کرده است، و در روایت وی آمده: و سنت نو پیدایی ایجاد می‏گردد، و مردم به آن عمل می‏کنند، وقتی چیزی از آن تغییر داده شود، گفته می‏شود: سنت تغییر داده شد، و افزوده: و فقهایتان کم گردند و امیران‌تان ذخیره نمایند.

اقوال ابوذر، کعب و علی در مورد طلب علم برای دنیا

ابن عبدالبر در العلم (187/1) از ابوذر س روایت نموده، که گفت: باید بدانید، این احادیثی که بدان رضای خداوند تعالی طلب می‏شود، هر کس آن را برای طلب متاع دنیا - یا گفت: فقط به خاطر طلب متاع دنیا - بیاموزد، ابداً بوی خوش جنت را استشمام نمی‏کند. و نزد وی (6/2) هم چنان از ابومعن روایت است که گفت: عمر به کعب گفت: چه چیز علم را از قلب‏های علما بعد از این که آن را حفظ نموده‏اند و فراگرفته‏اند می‏برد؟ گفت: طمع و درخواست نیازمندی‏ها از مردم می‏بردش. و عبدالرزاق از علی س روایت نموده که: وی فتنه‌هایی را ذکر نمود، که در آخر الزمان می‏باشد، عمر به او گفت: ای علی این چه وقت می‏باشد؟ گفت: وقتی فقه برای غیر دین آموخته شود، و علم برای غیر عمل آموخته شود و دنیا به علم آخرت طلب گردد. این چنین در الترغیب (82/1) آمده است.

هراس عمر در قبال امت از علمای سوء

ابن عبدالبر در العلم (194/2) از عمر روایت نموده، که گفت: بر شما از دو مرد می‏ترسم: مردی که قرآن را بر غیر تأویلش تأویل می‏کند، و مردی که در پادشاهی با برادرش مسابقهمی‏نماید[[599]](#footnote-599) ابن ابی شیبه جزء اول این را، چنان که در الکنز (233/5) آمده، روایت کرده است. ابن سعد و ابویعلی از حسن روایت نموده‏اند که گفت: وقتی که وفد بصره نزد عمر آمد، احنف بن قیس در میان‌شان بود، وی وفد را مرخص نمود، و احنف را برای یک سال نزدش نگه داشت، بعد از آن گفت: آیا می‏دانی چرا تو را نگه داشتم؟ رسول خدا ص ما را از هر منافق سخنور برحذر داشته است، و من ترسیدم که از آنان باشی، و ان شاءاللَّه از آنان نیستی[[600]](#footnote-600). و بیهقی و ابن نجار از ابوعثمان نهدی روایت نموده‏اند که گفت: از عمربن خطاب شنیدم که بر منبر می‏گوید: شما را از منافق عالم بر حذر می‏دارم، گفتند: منافق چگونه عالم می‏باشد؟ پاسخ داد: به حق صحبت می‏کند و به منکر عمل می‏نماید. و نزد جعفر فریابی، ابویعلی، نصر و ابن عساکر از عمر روایت است که گفت: ما صحبت می‏نمودیم، که این امت را هر منافق زبان باز هلاک می‏کند. این چنین در الکنز (232/5) آمده است، و نزد مسدد و جعفر فریابی از ابوعثمان نهدی روایت است که گفت: از عمربن خطاب که بر منبر قرار داشت شنیدم که می‏گفت: عمده‏ترین چیزی که از آن بر این امت می‏ترسم، منافق عالم است، گفتند: ای امیرالمؤمنین منافق چگونه عالم می‏باشد؟ گفت: عالم در زبان و جاهل در قلب و عمل. این چنین در الکنز (233/5) آمده است.

هشدار حذیفه و ابن مسعود به علما درمورد دروازه‏های امیران

ابن عبدالبر در العلم (167/1) از حذیفه س روایت نموده، که گفت: شما را از جایگاه‏های فتنه‏ها برحذر می‏دارم، گفته شد: ای ابوعبداللَّه، جایگاه‏های فتنه‏ها چیست؟ گفت: دروازه‏های امیران، یکی از شما نزد امیر وارد می‏شود، و او را در دروغ تصدیق می‏کند، و برایش چیزی می‏گوید که در وی نیست. و از ابن مسعود س روایت است که گفت: بر دروازه‏های سلاطین، فتنه‏ها مثل شتران خوابیده‏اند، سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، آنچه شما از دنیای ایشان به دست می‏آورید، مثل آن را آنان از دین شما می‏برند - گفت: یا دو چند آن را -.

رفتن علم و فراموش شدنش قول پیامبر ص: «این وقتی است که علم برداشته می‏شود» و معنای آن

حاکم (99/1) از عوف بن مالک اشجعی س روایت نموده که: رسول خدا ص روزی به‌سوی آسمان نگریست و گفت: «این وقتی است که علم برداشته می‏شود»، آن گاه مردی از انصار که به او ابن لبید گفته می‏شد به رسول خدا ص گفت: ای رسول خدا چگونه عمل برداشته می‏شود، در حالی که در کتاب ثبت گردیده، و قلب‏ها آن را فراگرفته‏اند؟ رسول خدا ص فرمود: «من تو را از فقیه‏ترین اهل مدینه می‏پنداشتم»، بعد از آن گمراهی یهود و نصاری را در ضمن موجودیت کتاب خدا در دست‌شان یاد نمود، می‏گوید: بعد با شداد بن اوس س روبرو شدم، و حدیث عوف بن مالک را برایش بیان داشتم، گفت: عوف راست گفته، آیا تو را از اول آن که برداشته می‏شود خبر ندهم؟ گفتم: آری، خبر بده، گفت: خشوع، حتی که خاشعی را نمی‏بینی[[601]](#footnote-601)، حاکم می‏گوید: این صحیح است، و بخاری و مسلم همه راویان آن را حجت گرفته‏اند، ذهبی نیز همینطور گفته است. بزار و طبرانی در الکبیر از عوف مثل این را روایت کرده‏اند، چنان که در مجمع الزوائد (200/1) آمده است. و ابن عبدالبر این را در العلم (152/1) مثل آن روایت نموده، و در روایت وی آمده: آن گاه مردی از انصار که به او زیاد بن لبید گفته می‏شد به پیامبر ص گفت: ای رسول خدا، در حالی از نزد ما برداشته می‏شود، که در میان ما کتاب خداست، و ما آن را به پسران و زنان خود می‏آموزیم!! و در روایت وی آمده: بعد از آن شداد گفت: آیا می‏دانی بلند شدن و برداشته شدن علم چیست؟ می‏گوید: گفتم: نخیر، نمی‏دانم، گفت: رفتن ظرف‏های آنست، و می‏دانی کدام علم برداشته می‏شود؟ می‏گوید: گفتم: نخیر نمی‏دانم، گفت: خشوع، حتی که خاشعی دیده نمی‏شود[[602]](#footnote-602). حاکم نیز این را به روایت ابودرداء و ابن لبید ب روایت نموده، و طبرانی در الکبیر از صفوان بن عسال و وحشی بن حرب ببه معنای آن روایت نموده، چنان که در المجمع آمده است. و در روایت ابودرداء آمده: تورات و انجیل نزد یهود و نصارا هست، چه نفعی به آن‏ها رسانده است؟. و در روایت وحشی آمده: به آن سربلند نمی‏کنند. و در روایت ابن لبید آمده: از آن هیچ نفع نمی‏برند.

قول ابن مسعود و ابن عباس درباره رفتن علم و قول ابن عباس وقتی که زید در گذشت

طبرانی در الکبیر از عبداللَّه بن مسعود س روایت نمود، که گفت: می‏دانید که اسلام چگونه کم می‏شود؟ گفتند: چنان که رنگ لباس کم شود، و چنان که چربی چهارپایان کم می‏شود و چنانکه در هم از طول پنهان ماندن ناقص و کم می‏شود. گفت: کم شدن اسلام هم همینطور است، و بزرگ‌تر از این مرگ - یا رفتن - علما است. هیثمی (202/1) می‏گوید: و رجال آن ثقه دانسته شده‏اند. و طبرانی در الکبیر از سعیدبن مسیب روایت نموده، که گفت: در جنازه زیدبن ثابت س حاضر بودم، هنگامی که در قبرش دفن گردید، ابن عباس ب گفت: ای مردم، کسی که دوست دارد بداند، رفتن علم چگونه است، رفتن علم اینطور است، به خدا سوگند، امروز علم زیادی رفت. هیثمی (202/1) می‏گوید: در این علی بن زیدبن جدعان آمده، و در وی ضعف می‏باشد. و نزد ابن سعد (177/4) از عماربن ابی عمار روایت است که گفت: هنگامی که زیدبن ثابت درگذشت، نزد ابن عباس در سایه قصر نشستیم، گفت: رفتن علم اینطور است، امروز علم زیادی دفن گردید. و نزد وی هم چنان از ابن عباس روایت است که گفت: علم اینطورمی رود، - و با دستش به‌سوی قبر وی اشاره نمود -، مردی که چیزی را می‏داند می‏میرد، و غیرش آن را نمی‏داند، به این صورت آنچه با وی می‏باشد می‏رود. و نزد احمد در حدیثی از وی روایت است که گفت: آیا می‏دانید که رفتن علم چگونه است؟ گفت: رفتن علم رفتن علما از زمین است. این چنین در المجمع (202/1) آمده است. و ابونعیم در الحلیه (131/1) از ابن مسعود روایت نموده، که گفت: من می‏پندارم، مردی که علمی را آموخته است به سبب گناهی که مرتکب می‏شود فراموش می‏نماید. و طبرانی این را در الکبیر روایت نموده، و رجال آن ثقه دانسته شده‏اند، مگر این که قاسم از جدش نشنیده است، چنان که هیثمی (199/1) و منذری در الترغیب (92/1) گفته‏اند. و ابن ابی شیبه از قاسم روایت نموده، که گفت: عبداللَّه فرمود: آفت علم فراموشی است. این چنین در جامع العلم (108/1) آمده.

تبليغ علم اگرچه به آن عمل نشود و پناه جستن از علمى كه نفع نمى‏رساند

قول حذیفه درباره تبلیغ علم

بیهقی و ابن عساکر از جابربن عبداللَّه ب روایت نموده که گفت: حذیفه س برای ما گفت: این علم به عهده ما گذاشته شده است، و ما آن را برای شما ادا می‏کنیم، اگر چه به آن عمل نمی‏نمودیم. این چنین در الکنز (24/7) آمده است.

پناه جستن پیامبر ص از علمی که نفع نمی‏رساند

حاکم (104/1) از ابوهریره س روایت نموده، که گفت: رسول خدا ص دعا می‏نمود و می‏گفت: «اللَّهُمَّ إِنّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ الاربع: مِنْ عِلْمٍ لاَ يَنْفَعُ، وقَلْبٍ لاَ يَخْشَعُ وَنَفْسٍ لاَ تَشْبَعُ وَدُعَاءٍ لاَ يُسْمَعُ»، ترجمه: «بار خدایا، من به تو از چهار چیز پناه می‏برم: از علمی که نفع نمی‏رساند، قلبی که خشوع نمی‏نماید، نفسی که سیر نمی‏گردد و دعایی که شنیده نمی‏شود»[[603]](#footnote-603). حاکم می‏گوید: این حدیث صحیح است، ولی بخاری و مسلم آن را روایت نکرده‏اند، و ذهبی می‏گوید: صحیح است، این را هم چنان وی به روایت از انس س روایت نموده، و آن را به شرط مسلم صحیح دانسته است[[604]](#footnote-604).

باب چهاردهم:  
رغبت اصحاب به ذكر و ترغيب‌شان به آن

رغبت و علاقمندی پیامبر ص و اصحاب ش به ذکر خواوند تبارک و تعالی، مداومت‌شان به آن در صبح و شام، شب و روز، سفر و اقامت چگونه بود؟ و تشویق و ترغیب‌شان به آن، و اینکه ذکرهایشان چگونه بود؟

باب رغبت اصحاب به ذكر و ترغيب‏شان به آن

ترغیب پیامبر ص به ذکر خداوند تبارک و تعالی: قول پیامبر ص: باید هر یکی از شما زبان ذاکر اتخاذ نماید

ابونعیم در الحلیه (182/1) از ثوبان س روایت نموده است، که گفت: در یک مسیر با رسول خدا ص در حرکت بودیم، ما همراهش بودیم که ناگهان مهاجرین گفتند: اگر بدانیم کدام مال بهتر است خوب می‏شود، چون درباره طلا و نقره آنچه نازل شده که می‏دانیم، آن گاه عمر س گفت: اگر خواسته باشید، از رسول خدا ص درباره این برای‌تان می‏پرسم، گفتند: آری، آن گاه به‌سوی رسول خدا ص به راه افتاد، و من نیز سوار بر شترم به دنبالش رفتم، وی گفت: ای رسول خدا ص، هنگامی که درباره طلا و نقره آنچه نازل گردیده است نازل گردید، مهاجرین گفتند: اگر حالا بدانیم که کدام مال بهتر است خوب می‏شود، چون درباره طلا و نقره آن حرف‏ها نازل گردیده است. فرمود: «باید هر یکی از شما زبان ذاکر، قلب شاکر و زن مؤمن که وی را در ایمانش کمک کند بگیرد». و در روایت دیگری از وی نزد او آمده: «و زنی که به آخرت برایش کمک کند»[[605]](#footnote-605). این را احمد ترمذی - و حسن دانسته - و ابن ماجه از ثوبان به معنای آن روایت نموده‏اند و عبدالرزاق آن را از علی س درباره این قول خداوند تعالی روایت نموده:

﴿وَٱلَّذِينَ يَكۡنِزُونَ ٱلذَّهَبَ وَٱلۡفِضَّةَ﴾ [التوبة: 34].

ترجمه: «آنانی که طلا و نقره را ذخیره می‏کنند...».

پیامبر ص فرمود: «هلاکت باد برای طلا هلاکت باد برای نقره»، آن را سه بار گفت، می گوید: این امر بر اصحاب رسول خدا ص گران تمام شد و گفتند: پس کدام مال را بگیریم و عمر س گفت[[606]](#footnote-606)... حدیث را به مثل آن به اختصار ذکر نموده و چنانکه در تفسیر ابن کثیر (351/2) آمده است.

قول پیامبر ص: «مفردون» سبقت نمودند، و معنای آن

مسلم از ابوهریره س روایت نموده، که گفت: رسول خدا ص در راه مکه حرکت می‏نمود، بر کوهی مرور نمود که به آن جمدان گفته می‏شد، فرمود: «حرکت کنید، این جمدان است، مفردون سبقت نمودند»، گفتند: ای رسول خدا، مفردون کیستند؟ گفت: «کسانی که خداوند را به کثرت یاد می‏کنند»[[607]](#footnote-607). و نزد ترمذی آمده: ای رسول خدا مفردون کیستند؟ گفت: «مداومت کنندگان به ذکر خدا، ذکر بارهای سنگین را از آنان دور می‏سازد، و روز قیامت سبک بار می‏آیند»[[608]](#footnote-608). این چنین در الترغیب (59/3) آمده است. و طبرانی این از ابودرداء س به سیاق ترمذی، چنانکه در المجمع (75/10) آمده، روایت نموده است.

قول پیامبر ص: کسی که دوست دارد در باغ‏های جنت بچرد باید ذکر خدا را زیاد نماید

طبرانی از معاذ بن جبل س روایت نموده، که گفت: در حالی که ما با رسول خدا ص راه می‏پیمودیم ناگهان گفت: «سابقان کجایند؟» گفتند: عده‏ای از مردم رفته‏اند، و عده‏ای از مردم بازمانده‏اند، گفت: «سابقانی که به ذکر خدا مداومت می‏کنند کجایند؟ کسی که دوست دارد در باغهای جنت بچرد باید ذکر خدا را زیاد نماید»[[609]](#footnote-609). هیثمی (75/10) می‏گوید: در این موسی بن عبیده آمده، و ضعیف می‏باشد.

خبر دادن پیامبر ص: بهترین بندگان خدا آنانی‌اند که خدا را زیاد یاد می‏کنند

ترمذی از ابوسعید خدری س روایت نموده که: از رسول خدا ص پرسیده شد: کدام بندگان نزد خداوند روز قیامت بهترین درجه را دارند؟ گفت: «آنانی که خداوند را به کثرت یاد می‏کنند»، می‏گوید: گفتم: ای رسول خدا، از رزمنده فی سبیل‏اللَّه هم؟ گفت: «اگر با شمشیرش در میان کافران و مشرکان آنقدر بزند، که شمشیرش بشکند و پر خون شود، باز هم آنانی که خداوند را به کثرت یاد می‏کنند از وی درجه‏ای بهتر دارند»[[610]](#footnote-610). ترمذی می‏گوید: حدیث غریب است، بیهقی نیز آن را به اختصار روایت نموده. این چنین در الترغیب (56/3) آمده است.

ذکر خداوند تعالی نجات بخش‌ترین اعمال از آتش و بزرگ‌ترین آن‏ها در پاداش است

طبرانی در الصغیر و الأوسط از جابر س که وی آن را به پیامبر ص مرفوع گردانیده، روایت نموده که رسول ص فرمود: «هیچ عمل فرزند آدم برایش نجات بخش‏تر از عذاب، از ذکر خداوند تعالی نیست»، گفته شد: و نه جهاد در راه خدا؟ گفت: «و نه جهاد در راه خدا، مگر در صورتی که با شمشیرش آن قدر بزند که قطع گردد»[[611]](#footnote-611). منذری (56/3) و هیثمی (73/10) می‏گویند: رجال آن دو رجال صحیح‌اند، و طبرانی آن را از معاذ بن جبل س مثل آن، چنان که در المجمع (73/10) آمده، روایت نموده است، و احمد ازمعاذ بن انس از رسول خدا ص روایت نموده، که مردی از وی پرسید و گفت: کدام جهاد بزرگترین پاداش را در بر دارد؟ گفت: «جهاد آنانی که ذکر خداوند تبارک و تعالی را بیشتر می‏گویند»، پرسید: کدام صالحان پاداش بزرگتر دارند؟ گفت: «آنانی که خداوند تبارک و تعالی را به کثرت یاد می‏کنند»، بعد از آن نماز، زکات، حج و صدقه را یادآور شد، در هر بار پیامبر ص می‏گفت: «انانی که خداوند تبارک و تعالی را به کثرت یاد می‏کنند»، آن گاه ابوبکر به عمر ب گفت: ای ابوحفص، ذکر کنندگان همه خیر را بردند!! رسول خدا ص فرمود: «آری»[[612]](#footnote-612). هیثمی (74/10) می‏گوید: این را احمد و طبرانی روایت نموده‏اند، مگر این که طبرانی گفته: وی را پرسید و گفت: کدام مجاهدین پاداش بزرگتر دارند؟ و در آن زبّان بن فائد آمده، و ضعیف می‏باشد، و از طرف بعضی ثقه دانسته شده، و هم چنان ابن لهیعه آمده، و بقیه رجال احمد ثقه‏اند.

قول پیامبر ص: زبانت همیشه از ذکر خدا تازه باشد

ترمذی از عبداللَّه بن بسر س روایت نموده که: مردی گفت: ای رسول خدا، شرائع اسلام (برمن) زیاد شده است، بنابراین مرا از چیزی خبر بده که بدان چنگ بزنم، فرمود: «زبانت همیشه از ذکر خدا تازه باشد»[[613]](#footnote-613). ترمذی می‏گوید: حدیث حسن و غریب است، حاکم نیز این را روایت نموده، و گفته صحیح الاسناد است، و هم چنین این را ابن ماجه و ابن حبان در صحیحش، چنان که در الترغیب (54/3) آمده، روایت کرده‏اند. و نزد طبرانی از مالک بن یخامر روایت است که: معاذبن جبل به آنان گفت: آخرین کلامی، که از رسول خدا ص شنیدم و از وی جدا شدم این بود که گفتم: کدام اعمال نزد خداوند محبوب‏تر است؟ گفت: «در حالی بمیری که زبانت از ذکر خداوند تازه و تر باشد»[[614]](#footnote-614). هیثمی (74/10) می‏گوید: این را طبرانی به اسنادهایی روایت نموده، و در این طریق خالدبن یزید بن عبدالرحمن بن ابی مالک آمده، گروهی وی را ضعیف دانسته‏اند، و ابوذرعه دمشقی و غیرش وی را ثقه دانسته‏اند، و بقیه رجال آن ثقه‏اند، بزار این را از غیر طریق وی روایت نموده، مگر این که وی گفته: مرا از بهترین اعمال و نزدیک‏ترین آن به‌سوی خدا خبر بده، و اسناد آن حسن است. ابن ابی الدنیا و ابن حبان در صحیحش این را، چنان که در الترغیب (55/3) آمده، روایت کرده‏اند، و ابن نجار آن را، چنان که در الکنز (208/1) آمده، روایت نموده است.

ترغيب اصحاب پيامبر ص به ذكر

ترغیب عمر، عثمان و ابن مسعود ش به ذکر

ابن ابی الدنیا از عمر س روایت نموده، که گفت: خودتان را به ذکر مردم مشغول نسازید، چون این بلاست، ولی به ذکر خدا دست یازید. و هم چنین نزد وی و احمد در الزهد و نزد هناد از عمر روایت است که گفت: به ذکر خدا چنگ زنید چون این عمل شفا است، و از ذکر مردم بر حذر باشید چون این عمل بیماریست. این چنین در الکنز (207/1) آمده است. و ابن المبارک در الزهد از عثمان س روایت نموده که گفت: اگر قلب‏های ما پاک شود، از ذکر خدا خسته نمی‏شود. این چنین در الکنز (218/1) آمده است. و بیهقی از ابن مسعود س روایت نموده، که گفت: ذکر خداوند ﻷ را زیاد نمایید، و بر تو باکی نیست، که کسی را همراهی نکنی جز آن را که تو را بر ذکر خداوند اعانت نماید. این چنین در الکنز (208/1) آمده است.

ترغیب سلمان و ابودرداء ب به ذکر

ابونعیم در الحلیه (204/1) از سلمان س روایت نموده است، که گفت: اگر مردی شب را در بخشش کنیزان سفید سپری نماید، و فرد دیگر شب در تلاوت کتاب خداوند ﻷ و ذکر خداوند تعالی سپری نماید، [شبی دومی از شب اولی در اجر بهتر است]، - سلیمان می‏گوید: انگار وی بر این باور است، که کسی ذکر می‏نماید بهتر است -. و احمد از حبیب بن عبید روایت نموده، که مردی نزد ابودرداء س آمد و به او گفت: به من وصیت نما، به او گفت: خداوند ﻷ را در خوشی یاد کن در سختی یادت می‏کند، و وقتی بر چیزی از دنیا دست یافتی بنگر که فرجامش به کدام سوست. این چنین در صفه الصفوه (258/1) آمده است. و ابونعیم در الحلیه (219/1) از ابودرداء روایت نموده، که گفت: آیا شما را از بهترین اعمال تان، محبوب‏ترین آن نزد پادشاه‌تان و پر نموترین آن در درجه‏هایتان خبر ندهم؟ از این که با دشمن‌تان غزا کنید و گردن‏های شما را بزنند و گردن‏هایشان را بزنید بهتر است، از دادن درهم‏ها و دینارها هم بهتر است، گفتند: ای ابودرداء آن چیست؟ گفت: ذکر خداوند، و ذکر خداوند بزرگتر است. و ابونعیم در الحلیه (219/1) از ابودرداء روایت نموده، که گفت: کسانی که زبان‏هایشان به ذکر خداوند ﻷ تر و تازه است، هر یکی‌شان در حالی وارد جنت می‏شود که می‏خندد.

ترغیب معاذ و ابن عمرو ش به ذکر

ابونعیم در الحلیه (235/1) از معاذبن جبل س روایت نموده، که گفت: ابن آدم، عملی انجام نداده است، که برایش از ذکر خدا بیشتر نجات دهنده‏تر از عذاب خدا باشد، گفتند: ای ابوعبدالرحمن، و نه جهاد فی سبیل‏اللَّه؟ گفت: نخیر، مگر در صورتی که با شمشیرش آنقدر بزند، که قطع شود، چون خداوند تعالی در کتابش می‏گوید:

﴿وَلَذِكۡرُ ٱللَّهِ أَكۡبَرُ﴾ [العنکبوت: 45].

ترجمه: «و ذکر خداوند بزرگ‌تر است»[[615]](#footnote-615).

و ابن ابی شیبه از عبداللَّه بن عمرو ب روایت نموده، که گفت: ذکر خداوند در بامداد و شامگاه از شکستن شمشیرها در راه خدا و دادن مال به کثرت بهتر و افضل است. این چنین در الکنز (207/1) آمده است.

رغبت و علاقمندى پيامبر ص به ذكر

پیامبر ص و بهتر دانستن ذکر خداوند بر آزادسازی بردگان

ابویعلی از انس س روایت نموده، که گفت: رسول خدا ص فرمود: «اینکه با قومی بنشینم که خداوند را پس از نماز فجر تا طلوع آفتاب ذکر می‏کنند، برایم محبوب‏تر از آن است که چهارتن از فرزندان اسماعیل را آزاد سازم، که خون بها [و ارزش] هر مرد از آنان دوازده هزار باشد، و این که با قومی بنشینم که خداوند را پس از نماز عصر تا غروب آفتاب ذکر می‏نمایند، برایم محبوب‏تر از آن است که چهارتن از فرزندان اسماعیل را آزاد سازم، که دیه هر مرد از آنان دوازده هزار باشد»[[616]](#footnote-616). هیثمی (105/10) می‏گوید: در این ابوعائذ محتسب آمده، ابن حبان وی را ثقه دانسته و غیر وی ضعیفش دانسته‏اند. و نزد احمد و ابویعلی از انس به شکل مرفوع روایت است: «کسی که عصر را بخواند و بعد از آن بنشیند و تا غروب ذکر بگوید، از کسی که هشت تن از پسران اسماعیل را آزاد نماید بهتر است». و در روایتی نزد ابویعلی آمده: «این که با قومی بنشینم که خداوند را از بامداد تا طلوع آفتاب ذکر می‏کنند، برایم از آنچه آفتاب بر آن طلوع نموده محبوب‏تر است»[[617]](#footnote-617). هیثمی (105/10) می‏گوید: در روایت ابویعلی یزید رقاشی آمده، که جمهور وی را ضعیف دانسته‏اند، و از طرف بعضی ثقه دانسته شده، و در روایت احمد یزید رقاشی را یاد ننموده است.

پیامبر ص و بهتر دانستن ذکر از فرستادن مجاهدین بر اسبان نیکو و از آزادسازی غلامان

طبرانی در الکبیر و الأوسط به اسنادهای ضعیف از سهل بن سعد ساعدی س روایت نموده که: رسول خدا ص فرمود: «اینکه در نماز صبح حاضر باشم، و بعد از آن بنشینم و خداوند ﻷ را تا طلوع آفتاب یاد نمایم، برایم خوب‏تر از آن است که مجاهدین را بر اسب‏های نیکو سوار نموده تا طلوع آفتاب در راه خدا بفرستم». این چنین در مجمع الزوائد (105/10) آمده است. و بزار از عباس بن عبدالمطلب س روایت نموده، که رسول خدا ص گفت: «اینکه از نماز بامداد تا طلوع افتاب بنشینم، برایم محبوب‏تر از آن است که چهارتن از فرزندان اسماعیل را آزاد سازم»[[618]](#footnote-618). هیثمی (106/10) می‏گوید: این را بزار و طبرانی روایت نموده‏اند، مگر این که طبرانی گفته: «اینکه نماز بامداد را بخوانم و خداوند تعالی را ذکر نمایم تا آفتاب طلوع کند، برایم از حمله سوار بر اسب در راه خدا تا طلوع آفتاب محبوب‏تر است». در اسناد آن‏ها محمدبن ابی حمید آمده، و ضعیف می‏باشد.

پیامبر ص و بهتر دانستن تسبیح، تحمید، تهلیل و تکبیر از آنچه در دنیاست

مسلم[[619]](#footnote-619) و ترمذی از ابوهریره س روایت نموده‏اند که گفت: رسول خدا ص فرمود: «اینکه بگویم: «سبحان الله، والحمد لله، و لا اله الا الله، والله اكبر» برایم از آنچه آفتاب بر آن طلوع نموده، محبوب‏تر است». این چنین در الترغیب (84/3) آمده است. و احمد از ابوامامه س روایت نموده که، رسول خدا ص گفت: «اینکه بنشینم و تا طلوع آفتاب خداوند را ذکر نمایم، به بزرگی یادش کنم، تسبیحش بگویم و تهلیلش بگویم، برایم از این که دو برده از پسران اسماعیل رها سازم محبوب‏تر است، و بعد از نماز عصر تا اینکه آفتاب غروب کند، برایم محبوب‏تر از آنست که چهار برده را از پسران اسماعیل رها سازم»[[620]](#footnote-620). و در روایتی آمده: «اینکه خداوند را تا طلوع آفتاب ذکر نمایم،اللَّه اکبر بگویم، لا اله الا الله بگویم و سبحان الله بگویم، برایم محبوب‏تر از آن است که چهارتن از پسران اسماعیل را رها سازم، و اینکه خداوند را از نماز عصر تا غایب شدن آفتاب ذکر نمایم، برایم محبوب‏تر از آنست که اینقدر و اینقدر از پسران اسماعیل را آزاد نمایم»[[621]](#footnote-621). هیثمی (104/10) می‏گوید: همه این‏ها را احمد روایت نموده، و طبرانی هم به مثل روایت دوم روایت نموده، و اسنادهای آن حسن است.

رغبت و علاقمندى اصحاب پيامبر ص به ذكر

رغبت و علاقمندی ابن مسعود س به ذکر

طبرانی از عبداللَّه بن مسعود س روایت نموده، که گفت: اینکه خداوند ﻷ را از روز تا شب ذکر نمایم، برایم محبوب‏تر از آن است که از روز تا شب به اسب‏های نیکو [مردم را] سوار نموده و [در راه خدا] بفرستم. هیثمی (75/10) می‏گوید: این را طبرانی از طریق قاسم از جدش ابن مسعود روایت نموده، ولی او از وی نشنیده است. و نزد طبرانی از ابوعبیده بن عبداللَّه بن مسعود روایت است، که گفت: برای عبداللَّه بن مسعود دشوار بود که بدون ذکر خداوند صحبت نماید. هیثمی (219/2) می‏گوید: و ابوعبیده از پدرش نشنیده، ولی بقیه رجال آن ثقه‏اند. در روایتی نزد وی آمده: بر وی دشوار تمام می‏شد که سخن متکلمی را بعد از طلوع فجر تا خواندن نماز صبح بشنود. و نزد وی هم چنین در این مورد از عطاء روایت است که گفت: ابن مسعود نزد قومی بیرون رفت، که بعد از صبح صحبت می‏نمودند، آنان را از صحبت نهی نمود و گفت: شما برای نماز آمده اید، یا نماز بگزارید، یا خاموش باشید. هیثمی (219/2) می‏گوید: و عطاء از ابن مسعود نشنیده، ولی بقیه رجال آن ثقه‏اند.

رغبت و علاقمندی ابودرداء و معاذ ب به ذکر

ابونعیم در الحلیه (219/1) از ابودرداء س روایت نموده، که گفت: اینکه خداوند را صدبار به بزرگی یاد کنم[[622]](#footnote-622)، برایم محبوب‏تر از آنست که صد دینار صدقه نمایم. و ابونعیم در الحلیه (235/1) از معاذبن جبل س روایت نموده، که گفت: اینکه خداوند را از صبحگاهان تا شب ذکر نمایم، برایم محبوب‏تر از آنست که بر اسب‏های خوب از صبحگاهان تا شامگاه در راه خدا نفر سوار نمایم.

رغبت و علاقمندی انس، ابوموسی و ابن عمر ش به ذکر

ابونعیم در الحلیه (259/1) از انس بن مالک س روایت نموده، که گفت: در یکی از سفرهای ابوموسی با وی همراه بودیم، وی مردم را شنید که با فصاحت صحبت می‏نمودند، پس گفت: ای انس چرا اینطور می‏شنوم؟ بیا تا پروردگارمان را یاد نماییم، چون یکی از اینان نزدیک است پوست را با زبانش بدرد... و حدیث را چنان که در ایمان به آخرت گذشت ذکر نموده. و طبرانی از معاذبن عبداللَّه بن رافع روایت نموده، که گفت: در مجلسی بودم، که در آن عبداللَّه بن عمر و عبداللَّه بن جعفر و عبداللَّه بن ابی عمیره ش حاضر بودند، ابن ابی عمیره گفت: از معاذبن جبل شنیدم که می‏گوید: از رسول خدا ص شنیدم که می‏فرمود: «دو کلمه‏ای هست، که برای یکی ازآنان به رسیدن به عرش بازدارنده‏ای وجود ندارد، و دیگری مابین آسمان، و زمین را پر می‏کند: «لا إله إلا الله، والله اكبر»، آن گاه ابن عمر برای ابن ابی عمیره گفت: تو از وی شنیدی که این را می‏گوید؟ گفت: آری، سپس عبداللَّه بن عمر گریست، تا این که ریشش از اشک‌هایش تر گردید، و گفت: این دو کلمه‏ای‌اند که دوست‌شان داریم و با آن‏ها الفت داریم[[623]](#footnote-623). منذری در الترغیب (94/3)می‏گوید: راویان وی تا معاذبن عبداللَّه ثقه‏اند، بهجز ابن لهیعه، و این حدیثش شواهدی هم دارد، و هیثمی (86/10) می‏گوید: معاذبن عبداللَّه را نشناختم، و ابن لهیعه حدیثش حسن است، و بقیه رجال آن ثقه‏اند. و ابن سعد (22/7) از جریری روایت نموده، که گفت: انس بن مالک از ذات عرق احرام بست، می‏گوید: از وی تا این که حلال نشد، نشنیدیم که به جز از ذکر خدا حرف زده باشد، می‏گوید: وی به او گفت: ای برادرزاده‏ام احرام اینطور است.

مجالس ذکر خداوند تبارک و تعالی فضیلت اهل مجالس ذکر در روز قیامت

احمد، ابویعلی، ابن حبان در صحیحش، بیهقی و غیر ایشان از ابوسعید خدری س روایت نموده‏اند که رسول خدا ص گفت: «خداوند ﻷ روز قیامت می‏گوید: اهل جمع خواهند دانست که اهل سخاوت چه کسانی‏اند»، گفته شد: ای رسول خدا ص اهل سخاوت چه کسانی‌اند؟ گفت: «اهل مجالس ذکر»[[624]](#footnote-624). این چنین در الترغیب (63/3) آمده است. هیثمی (76/10) می‏گوید: احمد این را به دو اسناد روایت نموده، یکی از آنان حسن است، و ابویعلی نیز این را روایت کرده است.

قصه لشکری که رسول خدا ص فرستاده بود و ترجیح دادن اهل ذکر بر آنان

ابن زنجویه و ترمذی از عمر س روایت نموده‏اند که: پیامبر ص لشکری را به‌سوی نجد فرستاد، آنان غنیمت‏های زیادی به دست آوردند و به شتاب برگشتند، آن گاه مردی از آنانی که بیرون نشده بود گفت: لشکری را ندیدم، که از این لشکر شتاب‏تر برگشته باشد و غنیمت بهتری به دست آورده باشد، پیامبر ص گفت: «آیا شما را به قومی دلالت نکنم، که غنیمت بهتری دارند، و شتاب‏تر بر می‏گردند؟ قومی که در نماز صبح حاضر شدند، بعد از آن در جاهایشان نشستند و به ذکر خداوند مشغول گردیدند، تا این که آفتاب طلوع نمود، اینان در برگشت به شتاب تراند، و از غنیمت بهتری برخوردارند». و در لفظی آمده: «اقوامی‌اند که نماز صبح را می‏گزارند، و باز در جاهای خویش می‏نشینند و خداوند را ذکر می‏نمایند تا این که آفتاب طلوع می‏کند، باز دو رکعت نماز می‏گزارند و بعد از آن به‌سوی خانواده‏های خویش بر می‏گردند، اینان در برگشت تیزتراند، و از آنان غنیمت بزرگتر دارند»[[625]](#footnote-625). ترمذی می‏گوید: غریب است، وجز از این وجه نمی‏دانیمش، و در آن حمادبن ابی حمید آمده که ضعیف می‏باشد. این چنین در الکنز (298/1) آمده است. و بزار این را از ابوهریره س به معنای آن روایت کرده است، و در روایت وی آمده: ابوبکر س گفت: ای رسول خدا ما لشکری را ندیده‏ایم. هیثمی (107/10) می‏گوید: در این حمید مولای ابن علقمه آمده، و ضعیف می‏باشد.

نشستن پیامبر ص با اهل ذکر بعد از نزول: ﴿وَٱصۡبِرۡ نَفۡسَكَ﴾

طبرانی از عبدالرحمن بن سهل بن حنیف س روایت نموده، که گفت: این آیه برای رسول خدا ص در حالی نازل گردید، که در یکی از خانه‌هایش تشریف داشت:

﴿وَٱصۡبِرۡ نَفۡسَكَ مَعَ ٱلَّذِينَ يَدۡعُونَ رَبَّهُم بِٱلۡغَدَوٰةِ وَٱلۡعَشِيِّ﴾ [الکهف: 28].

ترجمه: «و نفس خود را با آنان که پروردگان خود را در صبح و شام یاد می‏کنند نگه دار...».

آن گاه در طلب و جستجوی ایشان بیرون گردید، قومی را دریافت که خداوند تعالی را ذکر می‏نمودند، برخی از آنان موی‌شان پراکنده و ژولیده بود و پوست‌شان سخت و بعضی‌شان یک لباس داشت، هنگامی که ایشان را دید همراه‌شان نشست و گفت: «ستایش خدایی راست، که در امتم کسانی را گردانیده که مرا امر نموده تا نفس خودم را با ایشان نگه دارم»[[626]](#footnote-626). این چنین در تفسیر ابن کثیر (81/3) آمده است.

نشستن پیامبر ص در مجلسی که ابن رواحه هم حضور داشت و قول وی برای‏شان

طبرانی در الصغیر از ابن عباس ب روایت نموده، که گفت: پیامبر ص از نزد عبداللَّه بن رواحه س، که برای اصحابش ذکر تلقین می‏نمود مرور کرد، آن گاه رسول خدا ص فرمود: «شما گروهی هستید که خداوند امرم نموده تا نفس خودم را با شما نگه دارم»، بعد از آن این آیت را تلاوت نمود:

﴿وَٱصۡبِرۡ نَفۡسَكَ مَعَ ٱلَّذِينَ يَدۡعُونَ رَبَّهُم بِٱلۡغَدَوٰةِ وَٱلۡعَشِيِّ﴾ تا به این قول خداوند ﴿وَكَانَ أَمۡرُهُۥ فُرُطٗا﴾ [الکهف: 28].

ترجمه: «و نفس خود را با آنان که پروردگار خود را در صبح و شام یاد می‏کنند نگه دار... کارش اسراف و هلاک نمودن است».

همین تعدادی که با شما اینجا می‏نشینند، به همین تعداد ملائک همراه‌شان می‏نشینند، اگر خداوند تعالی را تسبیح بگویند آنان نیز تسبیح می‏گویند، و اگر خداوند تعالی را ستایش نمایند آنان هم ستایش می‏کنند، و اگر خداوند را به بزرگی یاد کنند، آنان نیز به بزرگی یاد می‏نمایند، باز به‌سوی پروردگار جل ثناؤه بلند می‏شوند و - در حالی که او از ایشان عالم‏تر است - می‏گویند: ای پروردگار ما، بندگانت تو را تسبیح گفتند ما هم تسبیح گفتیم، و تو را به بزرگی یاد نمودند و ما هم به بزرگی یاد کردیم، و تو را ستایش نمودند ما هم ستایش نمودیم، آن گاه پروردگارمان می‏گوید: ای ملائکه‏ام، من شما را گواه می‏گیرم که آنان را بخشیدم، می‏گویند: در میان آنان فلان و فلان خطاکار است، می‏گویند: آنان قومی‌اند که همنشین‌شان به سبب‌شان بدبخت نمی‏گردد». هیثمی (76/10) می‏گوید: درین محمد بن حماد کوفی آمده، و ضعیف است.

نشستن پیامبر ص با جماعتی که سلمان درمیان‌شان بود و قولش برای آنان

ابونعیم در الحلیه (342/1) از ثابت بنانی روایت نموده: که گفت: سلمان س در گروهی بود که خداوند ﻷ را ذکر می‏نمودند، می‏گوید: آن گاه پیامبر ص مرور نمود و آنان باز ایستادند، فرمود: «چه می‏گفتید؟» گفتیم: ای رسول خدا، خداوند را ذکر می‏کنیم، فرمود: «بگویید، چون من رحمت را دیدم که بر شما نازل می‏شود، بنابراین خواستم در آن با شما شریک شوم»، بعد از آن گفت: «ستایش خداوندی راست، که در امتم کسانی را گردانیده که من مأمور شده‏ام که نفس خود را با ایشان نگه دارم».

نشستن پیامبر ص در مجلس دیگر و قولش برای اهل آن: در باغچه جنت بچرید

ابن ابی الدنیا، ابویعلی، بزار، طبرانی، حاکم - و آن را صحیح دانسته - و بیهقی از جابر س روایت نموده‏اند، که گفت: رسول خدا ص نزد ما بیرون شده گفت: «ای مردم، خداوند گروه‏هایی از ملائک دارد، که می‏گردند و بر مجالس ذکر در زمین توقف می‏نمایند، پس در باغچه جنت بچرید»، گفتند: باغچه جنت کجاست؟ گفت: «مجالس ذکر، بامداد یا شامگاه به ذکر خداوند بپردازید، و او را در نفس‏هایتان به یاد آورید، کسی که دوست دارد منزلتش را نزد خداوند بداند، باید ببیند که منزلت خداوند نزدش چگونه است، چون خداوند برای بنده نزدش همان منزلتی را قایل می‏شود که بنده آن را برای وی در نفسش قایل شده است»[[627]](#footnote-627). منذر در الترغیب (65/3) می‏گوید: در همه اسنادهای آن عمر مولای غفره آمد، و بیان حال وی خواهد آمد، ولی بقیه اسنادهای آنان ثقه و مشهوراند، و به آنان حجت گرفته شده، و حدیث حسن است. هیثمی (77/10) می‏گوید: درین عمربن عبداللَّه مولای غفره آمده، زیاده از یک تن وی را ثقه دانسته، و گروهی ضعیفش دانسته‏اند، و بقیه رجال آن رجال صحیح‌اند. و طبرانی در الصغیر از جابر بن سمره س روایت نموده که: پیامبر ص وقتی که نماز صبح رامی گزارد، تا طلوع آفتاب می‏نشست و خداوند را ذکر می‏نمود[[628]](#footnote-628). هیثمی (107/10) می‏گوید: رجال آن ثقه‏اند، و این در صحیح بدون قولش؛ خداوند را ذکر می‏نمود، آمده است.

قول پیامبر ص درباره غنیمت مجالس ذکر و قول ابن مسعود در این باره

احمد و طبرانی از عبداللَّه بن عمرو ب روایت نموده‏اند که گفت: گفتم: ای رسول خدا، غنیمت مجالس ذکر چنیست؟ فرمود: «غنیمت مجالس ذکر جنت است، جنت»[[629]](#footnote-629). و اسناد احمد، چنان که هیثمی (78/10) و منذری (56/3) گفته‏اند، حسن است. و ابن عساکر از ابن مسعود س روایت نموده، که گفت: مجالس ذکر زنده کننده علم‌اند، و برای قلب‏ها خشوع پدید می‏آورند. این چنین در الکنز (208/1) آمده.

کفاره مجلس قول پیامبر ص: کفاره مجلس سبحانک اللهم و بحمدک است

ابن ابی الدنیا، نسائی - لفظ از هر دوی‌شان است -، حاکم و بیهقی از عایشه ل روایت نموده‏اند که گفت: رسول خدا ص وقتی که در مجلس می‏نشست یا نماز می‏گزارد کلماتی را به زبان می‏آورد، عایشه وی را از آن کلمات پرسید: فرمود: «اگر صحبت خیر نموده باشد آن کلمات بر صحبت‏های وی تا روز قیامت مهر می‏باشد، و اگر به شر صحبت نموده باشد، آن کلمات برایش کفاره می‏باشد: «سبحانك اللهم وبحمدك لا إله إلا أنت أستغفرك وأتوب إليك»، «بار خدایا! تو پاک هستی، و ثنا و ستایش برای توست، معودی جز تو نیست، از تو آمرزش می‏طلبم و به سویت توبه می‏نمایم»[[630]](#footnote-630).

و نزد ابوداود از ابوبرزه اسلمی س روایت است که گفت: رسول خدا ص در پایان کارش وقتی که می‏خواست از مجلس برخیزد می‏گفت: «سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَبِحَمْدِكَ، أَشْهَدُ أَنْ لا إِلَهَ إِلاَّ أَنْتَ، أَسْتَغْفِرُكَ وَأَتُوبُ إِلَيْكَ»، ترجمه: «بار خدایا تو پاک هستی، و ثنا و ستایش برای توست، شهادت می‏دهم که معبودی جز تو نیست، از تو مغفرت می‏خواهم و به‌سوی تو توبه می‏کنم»، آن گاه مردی گفت: ای رسول خدا تو قولی را می‏گویی، که درگذشته نمی‏گفتی، فرمود: «کفاره آنچه است که در مجلس می‏باشد»[[631]](#footnote-631). این را هم چنان نسائی روایت نموده - لفظ از وی است - و حاکم هم روایت کرده - و صحیحش دانسته - و طبرانی هم در هر سه کتابش مختصراً به اسناد جید از رافع بن خدیج س روایت کرده، و مثل حدیث ابوبرزه را متذکر شده، و بعد از این قولش «وَأَتُوبُ إِلَيْكَ» افزوده: «عملت سوءاً وظلمت نفسي فاغفر لي انه لا يغفر الذنوب الا انت»، ترجمه: «عمل بد نمودم و بر نفسم ظلم کردم، پس برایم بیامرز، چون گناهان را جز تو دیگر کسی نمی‏بخشد». می‏گوید: گفتم: ای رسول خدا، این کلمات را نو پیدا نموده‏ای، گفت: «آری، جبرئیل نزدم آمد و گفت: ای محمد این‏ها کفاره‏های مجلس‏اند»[[632]](#footnote-632). این چنین در الترغیب (72/3) آمده است.

ترغیب پیامبر ص و ترغیب ابن عمرو به دعای کفاره مجلس

طبرانی در الصغیر و الأوسط از زبیربن عوام س روایت نموده، که گفت: گفتیم: ای رسول خدا، ما وقتی از نزد تو بر می‏خیزیم، در مورد مسائل جاهلیت صحبت می‏کنیم، فرمود: «وقتی که در مجالسی نشستید که از آن بر نفس‏های خویش می‏ترسیدید، هنگام برخاستن‌تان بگویید: «سبحانك اللهم وبحمدك، نشهد آن لا إله إلا أنت، نستغفرك ونتوب اليك»، «بار خدایا! تو پاک هستی، و حمد و ثنا برای توست، شهادت می‏دهم که معبودی جز تو نیست، از تو مغفرت می‏طلبیم و به‌سوی تو توبه می‏کنیم»، آنچه در آن مجلس‏ها مرتکب شده‏اید از شما دور و محو می‏شود»[[633]](#footnote-633). هیثمی (142/10) می‏گوید: در این کسی آمده که نشناختمش. وابوداود و ابن حبان در صحیحش از عبداللَّه بن عمروبن العاص ب روایت نموده‏اند که وی گفت: کلماتی هست که اگر کسی آن را هنگام برخاستنش سه بار در مجلس حق یا مجلس باطل بگوید، توسط آن برایش کفاره می‏شود، و اگر آن را در مجلس خیر یا مجلس ذکر بگوید: خداوند به سبب آن برایش مهر می‏زند، چنان که با مهر بر صحیفه مهر زده می‏شود: «سبحانك اللهم...»[[634]](#footnote-634) و مثل حدیث عایشه را ذکر نموده. این چنین در الترغیب (72/3) آمده است.

تلاوت قرآن عظيم

وصیت پیامبر ص برای ابوذر در مورد تلاوت قرآن

ابن حبان در حدیث طویلی از ابوذر س روایت نموده، که گفت: گفتم: ای رسول خدا وصیتم کن، گفت: «تقوای خداوند را پیشه کن، چون تقوا رأس همه کارهاست»، گفتم: ای رسول خدا برایم بیفزای: فرمود: «قرآن تلاوت نما، چون تلاوت قرآن برایت در زمین نور است و در آسمان ذخیره»[[635]](#footnote-635). این چنین در الترغیب (8/3) آمده است.

پیامبر ص و خواندن بخشی از قرآن در هر شب

طیالسی، احمد، ابن جریر، طبرانی و ابونعیم از اوس بن حذیفه ثقفی س روایت نموده‏اند که گفت: دروفد ثقیف نزد رسول خدا ص آمدیم، احلافی‏ها نزد مغیره بن شعبه پایین آمدند، و مالکی‏ها را پیامبر ص در قبه‏اش پایین نمود، رسول خدا ص پس از عشاء نزد ما می‏آمد و برای ما صحبت می‏نمود، حتی که از طول قیام بر قدم‌هایش دم راستی می‏نمود، و اکثر صحبت‌هایش برای ما در شکایت از قریش می‏بود، می‏گفت: «در مکه مستضعف بودیم، هنگامی که به مدینه آمدیم از قوم حق خود را گرفتیم، و نوبت جنگ گاهی به ضررمان بود و گاهی به نفع ما». وی شبی از همان وقتی که نزدمان می‏آمد تأخیر نمود، بعد از آن نزد ما تشریف آورد، گفتیم: ای رسول خدا، امشب از همان وقتی که در آن نزدمان می‏آمدی تأخیر نمودی؟ فرمود: «بخشی از قرآن را که تلاوت می‏نمودم وقتش فرا رسید، بنابراین نخواستم قبل از خواندن آن بیرون بیایم - یا گفت: تا تمامش نکنم -». هنگامی که صبح نمودیم، اصحاب رسول خدا ص را از بخش‏های قرآن پرسیدیم که آن را چگونه تقسیم‏بندی می‏کنند؟ گفتند: سه و پنج و هفت و نه و ده و یازده و سیزده و حزب مفصل[[636]](#footnote-636).[[637]](#footnote-637) این چنین در الکنز (232/1) آمده است. و ابودرداء (310/2) از اوس بن حذیفه مثل این را به شکل طولانی روایت نموده، و در روایت وی آمده: «خوب ندانستم قبل از اتمام آن بیایم». و ابن ابی داود در المصاحف از مغیره بن شعبه روایت نموده که گفت مردی برای ورود نزد رسول خدا ص در حالیکه در میان مکه ومدینه قرار داشت اجازه خواست، پیامبر ص فرمود: «امشب وظیفه‏ام از قرآن از نزدم فوت شده است، و من چیزی را بر آن ترجیح نمی‏دهم». این چنین در الکنز (226/1) آمده است.

رغبت و علاقمندی عمر س به تلاوت قرآن و درخواستش از ابوموسی برای تلاوت و گوش فرادادنش به آن

ابونعیم در الحلیه (258/10) از ابوسلمه روایت نموده، که گفت: عمربن خطاب س به ابوموسی س می‏گفت: پروردگارمان ﻷ را به یادمان بیاور، سپس وی قرائت می‏نمود. و ابن سعد (109/4) از ابوسلمه مانند این را روایت کرده است. و از حبیب بن ابی مرزوق روایت است که گفت: به ما خبر رسیده که عمربن خطاب بسا اوقات به اموسی اشعری می‏گفت: پروردگارمان را به یادمان بیاور، و ابوموسی برایش تلاوت می‏نمود، و وی در تلاوت قرآن صدای نیکویی داشت. و از ابونضره روایت است که عمر به ابوموسی گفت: ما را به‌سوی پروردگارمان تشویق و ترغیب کن، و او قرائت نمود، گفتند: نماز، عمر گفت: آیا در نماز نیستیم. و ابن ابی داود از ابن عباس ب روایت نموده، که گفت: عمربن خطاب س وقتی که داخل خانه می‏شد، قرآن شریف را باز می‏نمود و تلاوت می‏کرد. این چنین در الکنز (224/1) آمده است.

رغبت عثمان بن عفان س به تلاوت قرآن

احمد در الزهد و ابن عساکر از عثمان س روایت نموده‏اند که گفت: دوست دارم در هر روز و شبی که بر من می‏گذرد به کتاب خدا نگاه کنم - یعنی از روی قرآن تلاوت نمایم -. این چنین در الکنز (225/1) آمده است. و نزد هر دوی‌شان هم چنان از عثمان روایت است که گفت: اگر قلب‏هایتان پاک شود از کلام خداوند ﻷ سیر نمی‏شوید. این چنین در الکنز (0218/1) آمده است. و نزد بیهقی در الاسماء الصفات (ص182) از حسن روایت است که گفت: امیرالمؤمنین عثمان بن عفان س فرمود: اگر قلب‏هایمان پاک شود، از کلام پروردگارمان سیر نمی‏شویم، و من بد می‏بینم روزی بر من بگذرد که به قرآن نگاه نکنم. و قبل از این که عثمان س وفات نماید، قرآن شریفش را از کثرت نظر کردن به آن پاره ساخته بود.

رغبت و علاقمندی ابن مسعود، ابن عمر و عکرمه بن ابی جهل به تلاوت قرآن

ابن ابی داود در المصاحف از ابن مسعود س روایت نموده، که گفت: همیشه به قرآن نگاه کنید. این چنین در الکنز (226/1) آمده است. و ابن سعد (170/4) از حبیب بن شعید روایت نموده، که گفت: به نافع گفته شد: ابن عمر س در منزلش چه می‏کرد. گفت: توانایی آن را ندارند وضو برای هر نماز و تلاوت قرآن در میان آن. و حاکم (243/3) از ابن ابی ملیکه روایت نموده، که گفت: عکرمه بن ابی جهل قرآن را می‏گرفت و بر رویش می‏گذاشت و می‏گریست و می‏گفت: کلام پروردگارم، کتاب پروردگارم. ذهبی می‏گوید: مرسل است. و ابن ابی داود از ابن عمر روایت نموده، که گفت: کسی که بر پیامبر ص درود بفرستد، برایش ده نیکی نوشته میشود، و افزود: وقتی که یکی از شما از بازار به منزلش برگشت، باید قرآن را باز نماید و تلاوت کند، چون برایش در هر حرف ده نیکی است. و نزد وی هم چنان در روایت دیگری از عبداللَّه بن عمر روایت است: خداوند برایش درهر حرف ده نیکی خواهد نوشت، من نمی‏گویم: [الم] ولی می‏گویم: الف ده، لام ده و میم ده. در اسناد هر دوی‌شان ثویر مولای جعده بن هبیره آمده، چنان که در الکنز (219/1) آمده است.

قرائت سوره‏هايى از قرآن در شب و روز و سفر و اقامت

وصیت پیامبر ص برای عقبه بن عامر جهنی تا هر شب سوره اخلاص و معوذتین را تلاوت نماید

ابن عساکر از عقبه بن عامر جهنی س روایت نموده، که گفت: با پیامبر ص روبرو شدم، به من گفت: «ای عقبه با کسی که با تو قطع رابطه کرده است صله رحمی کن، و با کسی که محرومت ساخته ونداد بده و از کسی که بر تو ظلم نمود درگذر». باز با رسول خدا ص ملاقات نمودم، به من فرمود: «ای عقبه آیا سوره‌هایی را به تو یاد ندهم که خداوند مثل آن‏ها را نه در تورات نازل نموده و نه در زبور ونه در انجیل و نه در قرآن، هر شبی که به آنها می‏آید[[638]](#footnote-638)، در همان شب تلاوت‌شان کن: ﴿قُلۡ هُوَ ٱللَّهُ أَحَدٌ ١، قُلۡ أَعُوذُ بِرَبِّ ٱلۡفَلَقِ ١، قُلۡ أَعُوذُ بِرَبِّ ٱلنَّاسِ ١﴾، و از ابتدایی که رسول خدا ص مرا به آن‏ها مأمور نموده، هر شبی که بر من گذشته من آن‏ها را تلاوت نموده‏ام، و بر من واجب است که آن‏ها را ترک نکنم، به علت این که رسول خدا ص مرا به آن‏ها دستور داده است[[639]](#footnote-639). این چنین در الکنز (223/1) آمده است. و نسائی از عایشه ل روایت نموده، که: رسول خدا ص وقتی که به بستر خود می‏رفت، کف‏های دستش را جمع می‏نمود و با خواندن قل هواللَّه احد و قل اعوذ برب فلق در آن‏ها می‏دمید، بعد از آن‏ها هر جای جسدش را که می‏توانست مسح می‏نمود، با آن‏ها از سر و روی و بخش‏های پیش روی جسدش روع می‏کرد، و این عمل را سه بار انجام می‏داد[[640]](#footnote-640). و نزد ابن نجار از عایشه روایت است که گفت: وقتی که رسول خدا ص به بستر خود جای می‏گرفت، ﴿قُلۡ هُوَ ٱللَّهُ أَحَدٌ ١﴾ و معوذتین را در کف‏های دستش می‏دمید، و با آن روی، بازوها، سینه و جایهایی از جسدش را که دست‏هایش رسید مسح می‏نمود، عایشه می‏گوید: هنگامی که مریضی اش شدید گردید، مرا دستور می‏داد تا آن را به وی انجام دهم. این چنین در الکنز (68/8) آمده است، و درجمع الفوائد (259/2) آن را به امام‏های شش گانه به استثنای نسائی، به معنای حدیث ابن نجار نسبت داده، مگر این که وی گفته: المعوذات ﴿قُلۡ هُوَ ٱللَّهُ أَحَدٌ ١﴾.

آنچه پیامبر ص قبل از خواب می‏خواند

ترمذی از جابر س روایت نموده که: رسول خدا ص تا این که الم تنزیل[[641]](#footnote-641) و تبارک الذین بیده الملک را تلاوت می‏نمود استراحت نمی‏کرد[[642]](#footnote-642). طاووس می گوید: این دو هفتاد نیکی از سوره‏های دیگر قرآن فضیلت دارند. این چنین در جمع الفوائد (76/2) آمده است. و ترمذی و ابواود از عرباض بن ساریه س روایت نموده‏اند که: رسول خدا ص مسبحات[[643]](#footnote-643) را وقتی که پهلو می‏زد قبل از این که بخوابد می‏خواند، و فرمود: «در این‏ها آیه‏ای هست که از هزار آیت افضل است»[[644]](#footnote-644). و در ترمذی از عایشه روایت است که پیامبر ص تا این که الزمر و بنی اسرائیل (اسراء)[[645]](#footnote-645) را نمی‏خواند به خواب نمی‏رفت. این چنین در جمع الفوائد (260/2) آمده است. و نزد ترمذی هم چنان (176/2) از فروه بن نوفل س روایت است که وی نزد پیامبر ص آمد و گفت: ای رسول خدا چیزی را به من بیاموز که وقتی به بسترم جای گرفتم آن را بگویم، فرمود: «﴿قُلۡ يَٰٓأَيُّهَا ٱلۡكَٰفِرُونَ١﴾ را تلاوت کن، چون آن برائت از شرک است[[646]](#footnote-646).

قول ابن مسعود در قرائت سوره ملک و قول عمر درباره قرائت سوره‏های بقره، آل عمران و نساء

حاکم از عبداللَّه بن مسعود س روایت نموده، که گفت: در قبر نزد انسان [فرشته‏های عذاب] می‏آیند، از طرف پاهایش پیش می‏آیند، پا می‏گوید: برای شما از طرف من راهی نیست وی سوره ملک را میخواند باز از طرف سینه - یا گفت شکمش - پیش می‏آیند، می‏گوید: برای شما از طرف من راهی نیست، وی در من سوره ملک را می‏خواند، باز از طرف سرش می‏آیند، می‏گوید: برای شما از طرف من راهی نیست، وی در من سوره ملک را می‏خواند، بنابر این سوره باز دارنده است و از عذاب قبر باز می‏دارد، و این در تورات هم سوره ملک است، کسی که آن را در شب بخواند، عمل زیادی انجام داده و نیکویی کرده است[[647]](#footnote-647). حاکم می‏گوید: صحیح الاسناد است، و این حدیث در نسائی به اختصار آمده است: کسی که «تبارک الذی بیده الملک» را هر شب بخواند، خداوند وی را به سبب آن از عذاب قبر باز می‏دارد، و ما آن را در زمان رسول خدا ص باز دارنده می‏نامیدیم، و این در کتاب خداوند ﻷ سوره‏ای است که کسی آن را در هر شب بخواند عمل زیادی انجام داده و نیکویی کرده است[[648]](#footnote-648). این چنین در الترغیب (38/3) آمده است. و بیهقی این را در کتاب عذاب القبر از عبداللَّه بن مسعود به طول آن چنانکه در الکبیر (223/1) آمده، روایت نموده است. و ابوعبید و سعیدبن منصور و عبدبن حمید و بیهقی در شعب الایمان از عمر بن خطاب س روایت نموده‏اند که گفت: کسی که سوره بقره، آل عمران و نساء را در یک شب بخواند از جمله فرمانبرداران نوشته می‏شود. این چنین در الکنز (222/1) آمده است.

پیامبر ص و تعلیم دادن جبیربن مطعم که سوره‏های پنجگانه اخیر قرآن را بخواند

ابویعلی از جبیربن مطعم س روایت نموده، که گفت: رسول خدا ص به من گفت: «ای جبیر آیا دوست داری که وقتی در سفر بیرون شدی در میان یارانت از بهترین شکل و زیادترین توشه برخوردار باشی؟» گفتم: آری، پدر و مادرم فدایت، گفت: «پس این سوره‏های پنجگانه را بخوان: ﴿قُلۡ يَٰٓأَيُّهَا ٱلۡكَٰفِرُونَ ١﴾، و ﴿إِذَا جَآءَ نَصۡرُ ٱللَّهِ وَٱلۡفَتۡحُ ١﴾، و ﴿قُلۡ هُوَ ٱللَّهُ أَحَدٌ ١﴾، و ﴿قُلۡ أَعُوذُ بِرَبِّ ٱلۡفَلَقِ ١﴾، و ﴿قُلۡ أَعُوذُ بِرَبِّ ٱلنَّاسِ ١﴾ و هر سوره را به ﴿بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ﴾ آغاز کن، و قرائتت را به ﴿بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ﴾ خاتمه بخش». جبیر می‏گوید: من غنی بودم و مال زیادی داشتم، وقتی به سفر رفتم از همه‌شان پایین‏تر می‏پوشیدم و توشه کمتر برمی داشتم، ولی از وقتی که رسول خدا ص این سوره‏ها را به من یاد داد، و این‏ها را خواندم، همیشه در سفر تا بازگشتم از همه‌شان شکل و هیئت نیکو و توشه زیاد داشته‏ام[[649]](#footnote-649). هیثمی (134/10) می‏گوید: در این کسانی است که من آن‏ها را نشناختم.

پیامبر ص و آموزش سوره اخلاص و معوذتین به عبداللَّه بن خبیب که در صبح و شب بخواند

ابوداود، ترمذی و نسائی به اسنادهای صحیح از عبداللَّه بن خبیب س روایت نموده‏اند که گفت: در یک شب بارانی و تاریکی شدید در طلب پیامبر ص بیرون رفتیم تا برای‌مان نماز بدهد، وی را دریافتیم، گفت: «بگو» من چیزی نگفتم، باز گفت: «بگو» چیزی نگفتم، باز گفت: «بگو»، گفتم: ای رسول خدا چه بگویم؟ گفت: «﴿قُلۡ هُوَ ٱللَّهُ أَحَدٌ ١﴾ و معوذتین را وقتی که غروب نمودی و وقتی صبح نمودی سه بار بگو، عوض همه چیز برایت کفایت می‏کند»[[650]](#footnote-650). ترمذی می‏گوید: حدیث حسن و صحیح است. این چنین در اذکار نووی (ص96) آمده است.

قول علی درباره قرائت سوره اخلاص بعد از نماز صبح

سعیدبن منصور و ابن ضریس از علی س روایت نموده‏اند که گفت: کسی که قل هواللَّه احد را ده بار در عقب نماز بامداد بخواند، همان روز مرتکب گناهی نمی‏شود، اگر چه شیطان تلاش و کوشش نماید. این چنین در الکنز (223/1) آمده است.

قرائت آياتى از قرآن در شب و روز و در سفر و اقامت

قول پیامبر ص و قول علی درباره قرائت آیت الکرسی

بیهقی در شعب الایمان از علی س روایت نموده، که گفت: از رسول خدا ص که بر چوب‏های این منبر قرار داشت شنیدم که می‏گفت: «کسی که آیت الکرسی را در عقب هر نماز بخواند، وی را از داخل شدن جنت جز مرگ باز نمی‏دارد، کسی که آن را هنگام قرار گرفتن در جای خوابش بخواند، خداوند او را، منزلش را، منزل همسایه‏اش را و اهل منزل‏های اطرافش را در امان می‏دارد»[[651]](#footnote-651). بیهقی می‏گوید: اسنادش ضعیف است. این چنین در الکنز (221/1) آمده است. ابوعبید در فضائلش، ابن ابی شیبه، دارمی و غیر ایشان از علی روایت نموده‏اند که گفت: فکر نمی‏کنم، کسی در اسلام تولد شده باشد یا صاحب عقل گردیده باشد و قل از خواندن این آیت بخوابد: ﴿ٱللَّهُ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ٱلۡحَيُّ ٱلۡقَيُّومُ﴾ [البقرة: 255]. و کاش بدانید که این چیست؟! این چیزی است که برای پیامبرتان از کنزی از زیر عرش داده شده، و برای احدی قبل از نبی‌تان داده نشده بود، و من هرگز شبی قبل از سه بار خواندن و آن نخوابیده‏ام، آن را در دو رکعت بعد از نماز خفتن، در وترم و هنگامی که در بستر خوابم قرار می‏گیرد می‏خوانم. این چنین در الکنز (221/1) آمده است.

قول علی، عثمان و ابن مسعود ش درباره قرائت آیاتی از سوره بقره و آل عمران

دارمی، مسدد، محمدبن نصر، ابن الضریس و ابن مردویه از علی روایت نموده‏اند که گفت: هیچ عاقلی را نمی‏دیدم که قبل از قرائت آیات آخر سوره بقره بخوابد، چون آنها از گنجی از زیر عرش‌اند[[652]](#footnote-652). این چنین در الکنز (222/1) آمده است. و دارمی از عثمان س روایت نموده، که گفت: کسی که آخر آل عمران را در شب بخواند، برای او پاداش قیام یک شب نوشته می‏شود. این چنین در الکنز (222/1) آمده است. و طبرانی از شعبی روایت نموده، که گفت: عبداللَّه بن مسعود فرمود: کسی که ده آیت از سوره بقره را در خانه‏ای بخواند، شیطان تا صبح نمودنش در آن خانه داخل نمی‏شود: چهار آیت از اولش، آیةالکرسی، دو آیت بعد از آن و آخرش. هیثمی (118/10) می‏گوید: رجال آن رجال صحیح‌اند، مگر این که شعبی از ابن مسعود نشنیده است.

قصه ابی بن کعب با یک جن درباره آیة الکرسی

نسائی، حاکم، طبرانی، ابونعیم و بیهقی هر دو در الدلائل، سعیدبن منصور و غیر ایشان از ابی ابن کعب س روایت نموده‏اند که: وی مکانی داشت برای خشک کردن خرما و در آن جا خرما بود، وی همیشه از آن خبر می‏گرفت وبدان رسیدگی می‏نمود، وی دریافت که خرما کم می‏شود، شبی از آن حراست به عمل آورد، ناگهان به حیوانی شبیه به بچه بالغ برخورد، می‏گوید: سلام دادم، جواب سلام را داد، گفتم: تو چیستی؟ جن هستی یا انس؟ گفت: جن، گفتم: دستت را به من بده، دستش را به من داد، ناگهان متوجه شدم که دستش مثل دست سگ است و مویش هم موی سگ، گفتم: جن همینطور آفریده شده است، گفت: جن‏ها می‏دانند که در میان‌شان کسی قوی‏تر از من نیست، گفتم: چه تو را به این عملت واداشت؟ گفت: به ما خبر رسیده که تو مردی هستی که صدقه را دوست می‏داری، بنابراین خواستیم از طعامت حصه‏ای داشته باشیم، گفتم: چه ما را از شما در امان می‏دارد؟ گفت: این آیه، آیه الکرسی که در سوره بقره است، کسی که آن را در هنگام شب بگوید تا صبح از ما در امان می‏باشد، و کسی که وقتی صبح می‏کند آن را بگوید تا هنگام شب از ما در امان نگه داشته می‏شود. هنگامی که ابی صبح نمود، نزد رسول خدا ص رفت و به او مسئله را خبر داد، فرمود: «خبیث راست گفته است»[[653]](#footnote-653). این چنین در الکنز (222/1) آمده است. و هیثمی (118/10) می‏گوید: طبرانی این را روایت نموده، و رجال آن ثقه‏اند.

قصه عبداللَّه بن بسر همراه گروهی از جن و آنچه بر آنان از قرآن تلاوت نمود

طبرانی از عبداللَّه بن بسر س روایت نموده، که گفت: از حمص بیرون رفتم، و در منطقه‏ای شب فرا رسید، آن گاه از اهل زمین نزدم حاضر شدند[[654]](#footnote-654)، و من این آیت را از سوره اعراف تلاوت نمودم:

﴿إِنَّ رَبَّكُمُ ٱللَّهُ ٱلَّذِي خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ﴾ [الاعراف: 54]. تا آخر آیت.

ترجمه: «پروردگارتان‏اللَّه است، ذاتی که آسمانها و زمین را آفریده است».

آن گاه با یکدیگر گفتند: حالا حراستش کنید تا صبح نماید، هنگامی که صبح نمودم سواریم را سوار شدم. هیثمی (133/10) می‏گوید: در این مسیب بن واضح آمده، بیشتر از یک تن وی ار ثقه دانسته، و گروهی ضعیفش دانسته‏اند، ولی بقیه رجال آن رجال صحیح‌اند.

وصیت علاءبن لجلاج برای پسرانش که وقتی در قبر داخلش نمودند چه عملی انجام دهند

ابن عساکر از علاء بن لجلاج روایت نموده که وی به پسرانش گفت: وقتی که مرا در قبرم داخل نمودید، در لحد بگذاریم، و بگویید: «بِسْمِ اللَّهِ وَعَلَى مِلَّةِ رَسُولِ اللَّهِ ص» و خاک را به آهستگی بر من بریزد، و نزد سرم اول سوره بقره و آخرش را بخوانید، چون من ابن عمر ب را دیدم که این را مستحب می‏دانست. این چنین در الکنز (119/8) آمده است.

قول علی س درباره ﴿سُبۡحَٰنَ رَبِّكَ رَبِّ ٱلۡعِزَّةِ﴾ و قرائت آیةالکرسی از طرف ابن عوف در چهارگوش خانه‌اش

ابن زنجویه در ترغیبش از علی س روایت نموده، که گفت: کسی که خوش دارد به پیمانه کافی و پر برایش اندازه گردد، باید این ایت را سه مرتبه بخواند:

﴿سُبۡحَٰنَ رَبِّكَ رَبِّ ٱلۡعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ ١٨٠﴾ [الصافات: 180].تا آخرش:

ترجمه: «پروردگار تو پاک و صاحب عزت است از آنچه توصیف می‏کنند».

این چنین در الکنز (222/1) آمده است. و ابویعلی از عبداللَّه بن عبیدبن عمیر روایت نموده،که گفت: عبدالرحمن بن عوف س وقتی که داخل منزلش می‏گردید، در چهار گوش آن آیه الکرسی را می‏خواند. هیثمی (128/10) می‏گوید: رجال آن ثقه‏اند، مگر اینکه عبداللَّه از ابن عوف نشنیده است.

ذكر كلمه طيبه: «لا إِلَهَ إِلا اللَّه»

قول پیامبر ص: نیکبخت‏ترین مردم به شفاعتم کسی هست که از صمیم قلبش لا إله إلا الله گفته باشد

بخاری از ابوهریره س روایت نموده، که گفت: گفتم: ای رسول خدا، نیکبخت‏ترین مردم به شفاعتت در روز قیامت کیست؟ پیامبر خدا ص فرمود: «ای ابوهریره من هم گمان نموده بودم که هیچ کس مرا پیش از تو از این حدیث، نخواهد پرسید، آن هم به سبب حرصی که از تو درباره حدیث می‏دیدم، نیکبخت‏ترین مردم به شفاعتم روز قیامت کسی است که از صمیم قلبش - یا نفسش - لا اله الا الله گفته باشد»[[655]](#footnote-655). این چنین در الترغیب (72/3) آمده است. و نزد طبرانی در الأوسط از زیدبن ارقم به شکل مرفوع روایت است: «کسی که به اخلاص لا إله إلا الله گفت داخل جنت می‏شود»، گفته شد: اخلاص آن چیست؟ گفت: «این که او را از محارم خدا باز دارد»[[656]](#footnote-656). این چنین در الترغیب (74/3) آمده است.

خبر دادن خداوند تبارک و تعالی به موسی ÷ درباره فضیلت «لا إِلَهَ إِلا الله»

نسائی، ابن حبان در صحیحش و حاکم - و آن را صحیح هم دانسته - از ابوسعید خدری س از پیامبر ص روایت نموده‏اند که وی گفت: «موسی ÷ گفت: ای پروردگارم، چیزی به من بیاموز که تو را به آن یاد کنم و به آن دعایت نمایم، فرمود: بگو: لا إله إلا الله، گفت: ای پروردگارم، همه بندگانت این را می‏گویند، گفت: بگو: لا اله الا الله، گفت: چیزی می‏خواهم که مرا به آن خاص گردانی، گفت: ای موسی اگر آسمان‏های هفت گانه و زمین‏های هفتگانه در یک پله باشند و لا إله إلا الله در پله دیگر، پله لا إله إلا الله بر آن‏ها ثقیل‏تر می‏شود»[[657]](#footnote-657). این چنین در الترغیب (75/3) آمده است. و ابویعلی از ابوسعید مثل این را روایت نموده است، و در روایت وی آمده: «اگر آسمان‏های هفتگانه وموجودات آن‏ها غیر از من و زمین‏های هفتگانه در یک پله باشند و لا إله إلا الله در پله دیگر، پله لا إله إلا الله بر آن‏ها سنگینی می‏کند». هیثمی (82/10) می‏گوید: رجال آن ثقه دانسته شده‏اند، و در ایشان ضعف هم هست.

خبر دادن پیامبر در مورد وصیت برادرش نوح علیهما السلام به پسرش

بزار از عبداللَّه بن عمر ب روایت نموده، که گفت: رسول خدا ص فرمود: «آیا شما را از وصیت نوح ÷ به پسرش خبر ندهم؟» گفتند، آری، فرمود: «نوح برای پسرش وصیت نموده گفت: ای پسرم من تو را به دو چیز توصیه می‏کنم و از دو چیز نهی می‏نمایم: تو را به گفتن: لا إله إلا الله سفارش می‏کنم، چون اگر این در پله‏ای گذاشته شود و آسمان‏ها و زمین در پله دیگر گذاشته شوند از آن‏ها ثقیل می‏شود، و اگر آسمان‏ها و زمین حلقه و زنجیر باشند این کلمه آنها را شکسته و به خدا خواهد رسید، و به گفتن: «سبحان الله العظيم وبحمده» تو را توصیه می‏کنم، چون این عبادت خلق است و توسط این به آنها رزق داده می‏شود، و تو را از دو چیز باز می‏دارم: از شرک و کبر، چون این دو از خداوند بازمی دارد». می‏گوید گفته شد: ای رسول خدا، آیا این از کبر است که مردی طعامی آماده سازد، وجماعتی نزد وی حاضر شوند یا لباس نظیف بر تن نماید؟ گفت: «نیست - یعنی کبر نیست - کبر آنست که مخلوق را احمق بدانی و مردم را تحقیر نمایی»[[658]](#footnote-658). هیثمی (84/10) می‏گوید: در این محمدبن اسحاق آمده، و او مدلس و ثقه است، و بقیه رجال آن رجال صحیح‌اند. و حاکم این را از عبداللَّه مانند آن روایت نموده، و گفته: صحیح الاسناد است، چنانکه در الترغیب (77/3) آمده است، و در روایت وی آمده: «اگر آسمان‏ها و زمین و آنچه در آن هاست حلقه‏ای باشند، و لا إله إلا الله بر آن دو گذاشه شود هر دوی‏شان را می‏شکند.

مژده پیامبر ص به مغفرت برای آن عده از اصحابش که در مجلسی با وی کلمه شهادت را به زبان آوردند

احمد - به اسناد حسن -، طبرانی و غیر ایشان از یعلی بن شداد روایت نموده‏اند، که گفت: پدرم - شداد بن اوس ب - در حالی برایم حدیث بیان نمود، که عباده بن صامت ب حاضر بود و تصدیقش می‏نمود، پدرم گفت: نزد پیامبر ص بودیم فرمود: «آیا در میان‌تان بیگانه هست؟» - یعنی اهل کتاب -، گفتیم: نخیر، ای رسول خدا، آن گاه به بستن در امر نمود و گفت: «دست‏هایتان را بلند کنید و بگویید: لا اله الا الله»، آن گاه دست‏هایمان را ساعتی بلند نمودیم، باز گفت: «ستایش خدا راست، بار خدایا تو مرا به این کلمه مبعوث نمودی، و به آن امرم کردی، و بر آن برایم جنت را وعده دادی و تو ذاتی هستی که در وعده تخلف نمی‏کنی»، بعد از آن فرمود: «مژده بادا برای تان، خداوند برای‌تان بخشید»[[659]](#footnote-659). این چنین در الترغیب (75/3) آمده است. هیثمی (81/10) می‏گوید: این را احمد روایت نموده، و در آن راشد بن داود آمده، که بیشتر از یک تن وی را ثقه دانسته‏اند، و در وی ضعف است، ولی بقیه رجال آن ثقه‏اند.

قول پیامبر ص درباره «لا إله إلا الله» که این بهترین نیکی‏هاست

احمد از ابوذر س روایت نموده، که گفت: گفتم: ای رسول خدا وصیتم کن، فرمود: «وقتی عمل بدی انجام دادی از عقبش کار نیکو کن آن را محو میسازد»، می‏گوید: گفتم: ای رسول خدا، آیا لا إله إلا الله از جمله حسنات و نیکی هاست؟ گفت: «این بهترین نیکی هاست»[[660]](#footnote-660). هیثمی (81/10) می‏گوید: رجال آن ثقه‏اند، مگر این که شمربن عطیه آن را از شیخ‏های خود به نقل از ابوذر بیان نموده و نام هیچ یک از آن شیخ‏ها را نگرفته است.

قول عمر و علی ب درباره «لا إله إلا الله» که این کلمه تقواست

ابن خسرو از عمربن خطاب س روایت نموده، که وی ایشان را در حالی دید که تهلیل و تکبیر می‏گفتند: فرمود: این است، این است سوگند به پروردگار کعبه، به او گفته شد: این چیست؟ فرمود: فرمود: کلمه تقوی، و آنان به این مستحق‏تر و اهلش بودند[[661]](#footnote-661). این چنین در الکنز (207/1) آمده است. و عبدالرزاق و ابن جریر و ابن المنذر و ابن ابی حاتم و حاکم و بیهقی در الاسماء والصفات از علی س درباره این قول خداوند:

﴿وَأَلۡزَمَهُمۡ كَلِمَةَ ٱلتَّقۡوَىٰ﴾ [الفتح: 26].

ترجمه: «و لازم گردانید برای‌شان کلمه تقوی را».

روایت نموده‏اند که گفت: این لا إله إلا الله است. و نزد ابن جریر و غیرش از وی به مثل آن روایت است، و افزود: والله اكبر. این چنین در الکنز (265/1) آمده است.

اذكار تسبيح، تحميد، تهليل، تكبير و حوقله[[662]](#footnote-662)

فرموده پیامبر ص در مورد این اذکار که همین‏ها چیزهای باقیماندنی و نیکواند[[663]](#footnote-663)

حمد، ابویعلی، نسائی - لفظ از وی است -، ابن حبان در صحیحش و حاکم - که آن را صحیح دانسته - از ابوسعید خدری س روایت نموده‏اند که رسول خدا ص فرمود: «باقیات صالحات را زیاد بگویید»، گفته شد: ای رسول خدا آن‏ها کدامند؟ فرمود: «تكبير، تهليل، تسبيح، الـحمدلله ولا حول ولا قوة الا بالله»[[664]](#footnote-664). این چنین در الترغیب (91/3) آمده، و هیثمی (87/10) در مورد روایت احمد و ابویعلی گفته: اسناد هردویشان حسن است.

خبر دادن پیامبر ص که این اذکار وقایه از آتش‌اند

نسائی - و لفظ هم از وی است -، حاکم و بیهقی از ابوهریره س روایت نموده‏اند که رسول خدا ص گفت: «سپرهایتان را بگیرید»، گفتند: ای رسول خدا آیا دشمنی آمده است؟ گفت: «نخیر بلکه سپرتان را در مقابل آتش بگیرید، بگویید: «سبحان الله والحمدلله والاله الاالله والله اكبر» این‏ها روز قیامت از پیش روی و عقب‌تان می‏آیند و این‏ها باقیات صالحات‌اند»[[665]](#footnote-665). حاکم می‏گوید: به شرط مسلم صحیح است، و در روایتی آمده و طبرزنی این را در الأوسط از انس س روایت نموده و در روایتی آمده: «منجیات» «نجات دهندگانند» به تقدیم نون بر جیم[[666]](#footnote-666)، هم چنان این را طبرانی در الأوسط روایت نموده، و افزوده است: «ولا حول ولا قوة الا بالله»، و در الصغیر آن را از حدیث ابوهریره روایت کرده، و هر دو لفظ را یکجا ذکر نموده و گفته: (منجیات و مجنبات)، و سندش جید و قوی است. این چنین در الترغیب (92/3) آمده: «این‏ها از پیش روی‌اند، این‏ها نجات دهنده‏اند، این‏ها از عقب‌اند و این‏ها باقیات صالحات‌اند». و در این روایت کثیر بن سلیم آمده، و ضعیف می‏باشد، چنانکه هیثمی (89/10) گفته است.

خبر دادن پیامبر ص که ثواب این اذکار چون کوه احد بزرگ است

ابن ابی الدنیا، نسائی، طبرانی و بزار از عمران - یعنی ابن حصین س - روایت نموده‏اند که گفت: رسول خدا ص فرمود: «آیا یکی از شما نمی‏تواند هر روز عملی به اندازه کوه احد انجام دهد؟» گفتند: ای رسول خدا، کی می‏تواند هر روز عملی مثل احد انجام دهد؟ فرمود: «همه‌تان آن را می‏توانید؟» گفتند: ای رسول خدا چگونه؟ گفت: «سبحان‏اللَّه بزرگ‌تر از احد است، الحمدلله بزرگتر از احد است، لا إله إلا الله بزرگ‌تر از احد است، واللَّه اکبر بزرگ‌تر از احد»[[667]](#footnote-667). هیثمی (91/10) می‏گوید: این را طبرانی و بزار روایت نموده‏اند، و رجال هر دو رجال صحیح‌اند، و منذری در الترغیب (94/3) می‏گوید: این را ابن ابی الدنیا، نسائی، طبرانی و بزار همه‌شان از حسن از عمران روایت نموده‏اند، و حسن از عمران نشنیده، و بعضی گفته: بلکه شنیده، و رجال‌شان رجال صحیح‌اند، مگر شیخ نسائی عمروبن منصور، ولی ثقه است.

خبر دادن پیامبر ص از نهال بهشتی و دستورش برای چریدن در بوستان‌ها

ابن ماجه - به اسناد حسن و لفظ هم ازوی است - و حاکم - که گفته: صحیح الاسناد است - از ابوهریره س روایت نموده‏اند، که پیامبر ص ازنزد وی در حالی عبور نمود که نهالی را می‏نشانید، گفت: «ای ابوهریره چه می‏نشانی؟» گفتم: نهال، گفت: «ایا تو را به نهالی بهتر از این برای نشانیدن دلالت نکنم؟ «سبحان الله، والحمدلله، ولا اله الا الله، والله اكبر»، در مقابل هر یکی از این‏ها برایت در جنت یک درخت نشانیده می‏شود»[[668]](#footnote-668). این چنین در الترغیب (84/3) آمده است. و ترمذی از ابوهریره روایت نموده، که گفت: رسول خدا ص فرمود: «وقتی که بر بوستانهای بهشت عبور نمودید بچرید»، گفتم: ای رسول خدا، باغچه جنت چیست؟ گفت: «مساجد»، گفتم: چریدن چیست؟ فرمود: «سبحان الله، والـحمدلله، ولا اله الا الله، والله اكبر». ترمذی می‏گوید: حدیث غریب است[[669]](#footnote-669)، و منذری در الترغیب (97/3) گفته: این حدیث علی الرغم غریب بودنش حسن الاسناد است.

خبر دادن پیامبر ص از چند کلمه ذکر که خطاها را دور می‏سازند

احمد از انس س روایت نموده که رسول خدا ص شاخه‏ای را گرفت و آن را تکان داد ولی چیزی نریخت، باز تکانش داد ولی چیزی نریخت، باز تکانش داد و این بار برگ‌هایش ریخت، آن گاه رسول خدا ص فرمود: «سبحان الله والحمدلله والا إله إلا الله والله اكبر»، گناهان را چنان می‏ریزند که درخت برگش را می‏ریزد»[[670]](#footnote-670). در الترغیب (93/3) می‏گوید: رجال آن رجال صحیح‌اند. ترمذی این را به معنای آن روایت کرده است.

پیامبر ص و تعلیم ذکر به یک اعرابی

مسلم ازسعد بن ابی وقاص س روایت نموده، که گفت: اعرابیی نزد پیامبر ص آمد و گفت: کلامی به من بیاموز که بگویمش، گفت: «بگو: لاَ إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ وَحْدَهُ لاَ شَرِيكَ لَهُ اللَّهُ أَكْبَرُ كَبِيرًا وَالْحَمْدُ لِلَّهِ كَثِيرًا سُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ لاَ حَوْلَ وَلاَ قُوَّةَ إِلاَّ بِاللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ». گفت: این‏ها برای پروردگارم‌اند، برای خودم چیست؟ گفت: «بگو: اللهم اغفر لي وارحمني واهدني وارزقني»، «بار خدایا برایم بیامرز، رحمم نما، هدایتم کن و رزقم عنایت فرما»[[671]](#footnote-671)، و به روایت از ابومالک اشجعی افزوده: «و عافیتم بده»، و در روایتی گفته: «این‏ها برایت دنیا و آخرت را جمع می‏کنند». و نزد ابن ابی الدنیا از ابن ابی اوفی س روایت است که گفت: اعرابیی گفت: ای رسول خدا من کوشش نمودم که قرآن را حفظ کنم ولی نتوانستم، پس به من چیزی بیاموز که در ثواب معادل قرآن باشد، فرمود: «بگو: سبحان الله، والحمدلله، ولا اله الا لله، والله اكبر»، وی آن را گرفت، و با انگشتانش شمرد و افزود: ای رسول خدا این برای پروردگارم است، برای خودم چیست؟ گفت: «می‏گویی: اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي وَارْحَمْنِي وَعَافِنِي وَارْزُقْنِي - و می‏پندارمش گفت - واهدني»، و اعرابی رفت. آنگاه رسول خدا فرمود اعرابی در حالی رفت که دست‏هایش را از خیر پُر نمود[[672]](#footnote-672). بیهقی این را به اختصار روایت نموده، و افزوده است: «وَلاَ حَوْلَ وَلاَ قُوَّةَ إِلاَّ بِاللَّهِ»، و اسناد آن جید است. این چنین در الترغیب (90/3) آمده است. ابوداود این را به شکل کامل روایت نموده.

خبر دادن پیامبر ص به ابوذر در مورد محبوب‏ترین کلام نزد خداوند

مسلم و نسائی از ابوذر س روایت نموده‏اند که گفت: رسول خدا ص فرمود: «آیا تو را از محبوب‏ترین کلام نزد خداوند باخبر نسازم؟» گفتم: آری، ای رسول خدا، مرا از محبوب‏ترین کلام نزد خداوند باخبر ساز، فرمود: «محبوب‏ترین کلام نزد خداوند: سبحان‏اللَّه و بحمده است». این را ترمذی هم روایت نموده، مگر این که وی گفته: «سبحان ربي وبحمده»[[673]](#footnote-673) و افزوده: حدیث حسن و صحیح است. و در روایتی نزد مسلم آمده: که از رسول خدا ص پرسیده شد: کدام کلام بهتر است؟ گفت: «آن چه را خداوند برای ملائکه‏اش - یا برای بندگانش - برگزیده است، سبحان الله وبحمده».

خبر دادن پیامبر ص در مورد ثواب بزرگ تهلیل

حاکم - و آن را صحیح دانسته - به روایت از اسحاق بن عبداللَّه بن ابی طلحه از پدرش از جدش س روایت نموده، و لفظ آن چنین است: رسول خدا ص فرمود: «کسی که لا إله إلا الله بگوید داخل جنت شده است - یا جنت برایش واجب شده -، و کسی که سبحان‏اللَّه و بحمده صدبار بگوید، برایش یک صدوبیست و چهار هزار نیکی نوشته می‏شود». گفتند: ای رسول خدا، بنابراین هیچ کسی از ما هلاک نمی‏شود، گفت: «چنین نیست، یکی از شما آن چنان نیکی می‏آورد، که اگر بر کوهی گذاشته شود، از آن سنگین می‏گردد، باز نعمت‏ها می‏آیند، و آن نیکی‏ها در مقابل این نعمت‏ها می‏روند، آن گاه خداوند به رحمت خود مهربانی می‏کند»[[674]](#footnote-674). این چنین در الترغیب (81/3) آمده است. مسلم، ترمذی - و آن را صحیح دانسته - و نسائی از سعد س روایت نموده‏اند که گفت: نزد رسول خدا ص بودیم، فرمود: «آیا یکی از شما از این عاجز می‏آید که هر روز هزار نیکی کسب نماید؟» آن گاه یکی از همنشینانش از وی پرسید: چگونه یکی از ما هزار نیکی کسب می‏کند؟ گفت: «صد تسبیح می‏گوید، و برایش به سبب آن هزار نیکی نوشته می‏شود، یا از وی هزار خطا محو می‏گردد»[[675]](#footnote-675). در الترغیب (83/3) می‏گوید: روایت مسلم همین طور است، اما ترمذی و نسائی گفته‏اند: «و [از وی هزار خطا] محو می‏گردد»، بدون الف[[676]](#footnote-676)، واللَّه اعلم. این را هم چنان ابن ابی شیبه، احمد، عبدبن حمید، ابن حبان و ابونعیم، چنانکه در الکنز (211/1) آمده، روایت کرده‏اند.

خبر دادن پیامبر ص در مورد اجر بزرگ حوقله

حاکم - و آن را صحیح دانسته - از قیس بن سعد بن عباده روایت نموده است که: پدرش س وی را برای پیامبر ص جهت خدمت سپرد، می‏گوید: پیامبر ص در حالی نزدم آمد که دو رکعت نماز گزارده بودم، آن گاه مرا با پایش زد و گفت: «آیا تو را به دروازه‏ای از دروازه‏های جنت دلالت نکنم؟» گفتم: آری، گفت: «وَلاَ حَوْلَ وَلاَ قُوَّةَ إِلاَّ بِاللَّهِ»[[677]](#footnote-677). این چنین در الترغیب (104/3) آمده است. ابن ماجه، ابن ابی الدنیا و ابن حبان در صحیحش از ابوذر س روایت نموده‏اند که گفت: من به دنبال پیامبر ص راه می‏رفتم، به من گفت: «ای ابوذر، آیا تو را به کنزی از کنزهای جنت دلالت نکنم؟» گفتم: بلی، گفت: «وَلاَ حَوْلَ وَلاَ قُوَّةَ إِلاَّ بِاللَّهِ»[[678]](#footnote-678)**.** این چنین در الترغیب (105/3) آمده است. و طبرانی از عبداللَّه بن سعدبن ابی وقاص روایت نموده، که گفت: ابوایوب انصاری به من گفت: آیا کلمه‏ای را به تو نیاموزم که رسول خدا ص آن را به من یاد داده است؟ گفتم: بلی، ای عمو، گفت: رسول خدا ص وقتی که نزدم پایین آمد فرمود: «ای ابوایوب آیا کلمه‏ای از کنز جنت به تو یاد ندهم؟» گفتم: بلی، ای رسول خدا، پدر و مادرم فدایت، گفت: «وَلاَ حَوْلَ وَلاَ قُوَّةَ إِلاَّ بِاللَّهِ را زیاد بگو»[[679]](#footnote-679). هیثمی (98/10) می‏گوید: این را طبرانی در الکبیر و الأوسط به دو اسناد روایت کرده، و رجال یکی از آن‏ها ثقه‏اند.

قول ابراهیم علیه‏السلام درباره حوقله

احمد - به اسناد حسن -، ابن ابی الدنیا و ابن حبان در صحیحش از ابوایوب انصاری روایت نموده‏اند: شبی که رسول خدا ص به معراج برده شد، از نزد ابراهیم علیه الصلاة والسلام عبور نمود، ابراهیم ÷ گفت: ای جبرائیل همراهت کیست؟ گفت: این محمد ص، است، ابراهیم علیه الصلاة والسلام به او گفت: ای محمد امتت را امر کن که در جنت زیاد نهال بکارند، چون خاکش خوب و زمینش وسیع است، گفت: «نهال جنت چیست؟» فرمود: «وَلاَ حَوْلَ وَلاَ قُوَّةَ إِلاَّ بِاللَّهِ»[[680]](#footnote-680). این چنین در الترغیب (105/3) آمده است. این را هم چنان طبرانی روایت نموده، و در روایتی آمده: «برایم سلام داد، و خوش آمد گفت و فرمود: امتت را امر کن». هیثمی (97/10) می‏گوید: رجال احمد رجال صحیح‌اند. غیر عبداللَّه بن عمر که ثقه است.

قول ابن عباس درباره فضیلت حوقله و قول عمران درباره فضیلت حمد

ابونعیم در الحلیه (322/1) از ابن عباس ب روایت نموده، که گفت: کسی که بگوید: «بسم الله» خداوند را یاد نموده است، و کسی که بگوید: «الحمد لله»، شکر خداوند را بجا آورده است، و کسی که بگوید: «الله اکبر»، خداوند را به بزرگی یادکرده است، و کسی که بگوید: «لا إله إلا الله»، خداوند را به وحدانیت یاد نموده است و کسی که بگوید: «لا حول ولا قوة الا بالله» به درستی که اسلام آورده و تسلیم شده، و در عوض آن برایش جمال و کنزی در جنت است. و احمد از مطرف روایت نموده، که گفت: عمران س به من گفت: من امروز برای تو حدیث بیان می‏کنم، ممکن است خداوند به آن بعد از این روز به تو نفع رساند، بدان که برگزیدگان و نیکان بندگان خدا روز قیامت حمد گویان‌اند[[681]](#footnote-681). هیثمی (95/10) می‏گوید: این را احمد به شکل موقوف روایت نموده، و آن شبه مرفوع است، و رجالش رجال صحیح‌اند.

قول علی س درباره معنای حمد و تسبیح

ابن ابی حاتم از ابن عباس ب روایت نموده، که گفت: عمر س گفت: «سبحان الله والا اله الا الله» را دانستیم، الحمدلله چیست؟ علی س گفت: کلمه‏ای است، که خداوند آن را برای نفس خود اختیار نموده، و دوست می‏دارد که گفته شود. و نزد عسکری در الامثال از ابوظبیان روایت است که: ابن الکواء از علی در مورد سبحان‏اللَّه پرسید، گفت: کلمه‏ای است، که خداوند آن را برای نفسش اختیار نموده، و نسبت نمودن پاکی به خداوند از بدی است. و ابوالحسن البکالی از وی به مانند این را، چنانکه در الکنز (210/1) آمده، روایت نموده است.

تخفیف عمر در مورد مردی که در وقت زده شدن تسبیح می‏گفت

بیهقی در شعب الایمان از عمر س روایت نموده که: وی به زدن دو مرد دستور داد، یکی از آنان می‏گفت: «بسم الله»، و دومی می‏گفت: «سبحان الله»، عمر س گفت: وای بر تو، بر تسبیح گوینده تخفیف بیاور، چون تسبیح جز در قلب مؤمن استقرار پیدا نمی‏کند. این چنین در الکنز (210/1) آمده است.

قول ابن مسعود درباره معنای: الیه یصعد الکلم الطیب

طبرانی از عبداللَّه بن مسعود س روایت نموده، که وی می‏گفت: وقتی که حدیثی برای‌تان بیان نمودم، تصدیق آن را از کتاب خداوند ﻷ برای‌تان می‏آورم، بنده مسلمان وقتی که بگوید: «سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلاَ إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ وتبارك الله» ملکی آن را قبض می‏کند، و زیر بالش قرار می‏دهد، بعد با آن بلند می‏شود، و بر هر گروه ملائکی که عبور نماید، برای گوینده آن مغفرت می‏خواهند، تا اینکه با آن در مقابل و پیش روی خداوند رحمن تبارک و تعالی می‏آید، بعد از آن عبداللَّه تلاوت نمود:

﴿إِلَيۡهِ يَصۡعَدُ ٱلۡكَلِمُ ٱلطَّيِّبُ وَٱلۡعَمَلُ ٱلصَّٰلِحُ يَرۡفَعُهُ﴾ [فاطر: 10].

ترجمه: «کلام پاک به طرف خداوند بالا می‏رود و عمل نیکو آن را بلند می‏گرداند».

هیثمی (90/10) می‏گوید: در این مسعودی آمده، وی ثقه است ولی مختلط شده بود، اما بقیه رجال آن ثقه‏اند. حاکم این را روایت نموده، و گفته: صحیح الاسناد است، و در روایت وی آمده: تا اینکه با آن پیش روی رحمن می‏شتابد. منذری در ترغیبش (93/3) می‏گوید: این چنین در نسخه من آمده «یحیاً»، «می‏شتابد» - به حای مهمله و تشدید یا -، طبرانی هم این را روایت نموده، و گفته: «حتی یجی‏ء»، «تا این که می‏آید»، به جیم و ممکن این درست باشد.

انتخاب اذكار جامع از ميان ذكرهاى زياد ديگر

پیامبر ص و آموختن ذکر جامع به جویریه

امامان ششگانه به استثنای بخاری از جویریه ل روایت نموده‏اند که: پیامبر ص از نزد وی بیرون گردید، باز در حالی عودت نمود که چاشت را سپری نموده بود، و او همینطور نشسته بود، گفت: «تا حال بر همان حالتی هستی که من ترکت نمودم؟» پاسخ داد: آری، پیامبر ص فرمود: «بعد از تو چهار کلمه را سه بار گفتم، اگر آن‏ها با آنچه تو امروز گفته‏ای وزن کرده شوند، از آن‏ها سنگین می‏شوند: «سبحان الله وبحمده، عدد خلقه، ورضاء نفسه، وزنة عرشه، ومداد کلمـاته»، «نسبت پاکی است خدا را و ستایش است برای او، به عدد خلقش، به رضای نفسش، به وزن عرشش، و به تعداد کلماتش». و در روایتی نزد مسلم آمده: «سُبْحَانَ اللَّهِ عَدَدَ خَلْقِهِ سُبْحَانَ اللَّهِ رِضَا نَفْسِهِ سُبْحَانَ اللَّهِ زِنَةَ عَرْشِهِ سُبْحَانَ اللَّهِ مِدَادَ كَلِمَاتِهِ». نسائی در آخرش افزوده: «والحمد لله كذلك». و در روایتی باز هم نزد وی آمده: «سبحان الله وبحمدِه ولا إله إلا اللهُ، والله أكبر، عدد خلْقِهِ، ورضا نفْسِه وزنَةَ عرشِهِ، ومداد كلماته»[[682]](#footnote-682). این چنین در الترغیب (98/3) آمده است.

پیامبر ص و آموزش یک ذکر جامع به یک زن

ابوداود، ترمذی - و آن را حسن دانسته، - نسائی، ابن حبان در صحیحش و حاکم - که آن را صحیح دانسته - از سعدبن ابی وقاص س روایت نموده‏اند که: وی با رسول خدا ص نزد زنی وارد گردید، و در پیش روی وی هسته‏های خرما - یا سنگریزه - بود، و با آن تسبیح می‏گفت، پیامبر ص فرمود: «تو را از آنچه خبر می‏دهم که برایت از این آسانتر - یا بهتر - است»، فرمود: «سُبْحَانَ اللَّهِ عَدَدَ مَا خَلَقَ فِي السَّمَاءِ، سُبْحَانَ اللَّهِ عَدَدَ مَا خَلَقَ فِي الأَرْضِ، وَسُبْحَانَ اللَّهِ عَدَدَ مَا بَيْنَ ذَلِكَ، وَسُبْحَانَ اللَّهِ عَدَدَ مَا هُوَ خَالِقٌ، وَاللَّهُ أَكْبَرُ مِثْلَ ذَلِكَ، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ مِثْلَ ذَلِكَ، وَلا إِلَهَ إِلا اللَّهُ مِثْلَ ذَلِكَ، وَلا حَوْلَ وَلا قُوَّةَ إِلا بِاللَّهِ مِثْلَ ذَلِكَ»[[683]](#footnote-683). این چنین در الترغیب (99/3) آمده است.

پیامبر ص و آموزش ذکر جامعی برای ابوامامه

احمد، ابن ابی الدنیا - لفظ هم از وی است -، نسائی، ابن خزیمه و ابن حبان در صحاح خویش به اختصار و حاکم - که آن را به شرط بخاری و مسلم صحیح دانسته - از ابوامامه س روایت نموده‏اند که گفت: پیامبر ص مرا در حالی دید که لب هایم را حرکت می‏دهم، به من گفت: «ای ابوامامه برای چه لب‏هایت را حرکت می‏دهی؟» گفتم: ای رسول خدا، خداوند را یاد می‏کنم، گفت: «آیا تو را به بیشتر و بهتر از ذکر شب و روزت خبر ندهم؟» گفتم: آری، ای رسول خدا، گفت: «می‏گویی: سبحان اله عدد ما خلق، سبحان الله ملأ ما خلق، سبحان الله عدد ما في الارض، سبحان الله مل‏ء ما في الارض والسماء، سبحان الله عدد ما احصى كتابه، سبحان الله مل‏ء ما احصى كتابه، سبحان الله مل‏ء كل شى‏ء، الحمدلله عدد ما خلق والحمدلله مل‏ء ما خلق، والحمدلله عدد ما في الارض والسماء، والحمدلله مل‏ء ما في الارض والسماء، والحمدلله عدد ما احصى كتابه، والحمدلله مل‏ء ما احصى كتابه، والحمدلله عدد كل شى‏ء والحمدلله مل‏ء كل شى‏ء»، نسبت پاکی است خداوند را به عدد آنچه آفریده، نسبت پاکی است خداوند را به پُری آنچه آفریده، نسبت پاکی است خداوند را به عدد آنچه در زمین است، نسبت پاکی است خداوند را به پری آنچه در زمین و آسمان است، نسبت پاکی است خداوند را به عدد آنچه کتابش شمرده، نسبت پاکی است خداوند را به پری آنچه کتابش شمرده، نسبت پاکی است خداوند را به پری همه چیز، ستایش خدا راست، به عدد آن چه آفریده، ستایش خدا راست به پری آنچه آفریده، ستایش خدا راست به عدد آنچه در زمین و آسمان است، ستایش خدا راست، به عدد آنچه کتابش شمرده، ستایش خدا راست به پری آنچه کتابش شمرده، ستایش خدا راست به عدد همه چیز و ستایش خدا راست به پری همه چیز». طبرانی این را به دو اسناد روایت نموده، یکی از آن‏ها حسن است و لفظش چنین است: «آیا تو را از چیزی خبر ندهم، که وقتی آن را بگویی، و بعد شب و روز زحمت بکشی و بدان نرسی؟» گفتم: اری، گفت: می‏گوید: «الحمد لله» آن را به اختصار ذکر نموده، و گفته: «و مثل آن تسبیح می‏گویی و مثل آن تکبیر می‏گویی»[[684]](#footnote-684). این چنین در الترغیب (99/3) آمده است. طبرانی این را هم چنان به اسناد دیگری روایت نموده، و در آن گفته: «آیا تو را به چیزی دلالت نکنم که از ذکر شب و روز بزرگتر است؟ می‏گویی: الحمد لله» و آن را به اختصار ذکر نموده. و در روایتی آمده: «و به مثل آن‏ها خداوند را تسبیح می‏گویی»، بعد از آن گفت: «این‏ها را بیاموز و برای آنانی که بعد از تو می‏آیند بیاموز». در این لیث بن ابی سلیم آمده، وی چنان که هیثمی (93/10) گفته، مدلس می‏باشد.

پیامبر ص و آموزش ذکر جامعی به ابودرداء

طبرانی و بزار از ابودرداء س روایت نموده‏اند که گفت: پیامبر خدا ص در حالی مرا دید که لب هایم را حرکت می‏دادم، گفت: «ای ابودرداء چه می‏گویی؟» گفتم: خداوند را یاد می‏کنم، گفت: «آیا چیزی را به تو نیاموزانم که از ذکر شب با روز و ذکر روز با شب بهتر است؟» گفتم: آری، گفت: «سبحان الله عدد ما خلق، سبحان الله عدد كل شيء، سبحان الله ملء ما أحصى كتابه، والحمد لله عدد ما خلق، والحمد لله ملء ما خلق، والحمد لله ملء ما أحصى كتابه»[[685]](#footnote-685). هیثمی (94/10) می‏گوید: در این لیث بن ابی سلیم آمده، وی ثقه می‏باشد ولی دچار اختلاط شده، اما ابو اسرائیل الملائی حسن الحدیث است، و بقیه رجال آن‏ها رجال صحیح‌اند. و در حاشیه آن از ابن حجر نقل شده: بلکه اکثریت بر تضعیف وی‏اند، و بعضی‌شان او را علی رغم سوء حفظ و اضطراب به صدق توصیف نموده‏اند.

قول پیامبر ص درباره تعظیم کلماتی که یکی از یارانش در مجلسی گفت

احمد از انس س روایت نموده، که گفت: با پیامبر ص در مجلسی در حلقه‏ای نشسته بودم که مردی آمد و به پیامبر ص و به قوم سلام داد و گفت: السلام علیکم و رحمه الله، پیامبر ص پاسخ داد، «وعلیك السلام ورحـمه الله وبرکاته»، هنگامی که آن مرد نشست گفت: «الْحَمْدُ لِلَّهِ حَـمْداً كَثِيراً طَيِّباً مُبَارَكاً فِيهِ كَمَا يُحِبُّ رَبُّنَا أَنْ يُحْمَدَ وَيَنْبَغِى لَهُ»، ترجمه: «ثنا و ستایش فراوان بادا برای خداوند، ستایش نیکو و مبارک، آن طوری که پروردگارمان دوست می‏دارد ستایش شود، و برایش سزاوار است». پیامبر خدا ص به او گفت: «چطور گفتی؟» او همان گفته‏اش را برای وی تکرار نمود، پیامبر ص فرمود: «سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، ده ملک برای گرفتن آن فرا رسیدند، هر یکی‌شان حریص بود که آن را بنویسد، بعد ندانستند که چگونه آن را بنویسند، تا این که آن را به‌سوی خداوند صاحب عزت بالا بردند، فرمود: آن را طوری که بنده‏ام گفته بنویسد»[[686]](#footnote-686). منذری در الترغیب (103/3) می‏گوید: این را احمد روایت نموده، و راویان آن ثقه‏اند، و نسائی و ابن حبان در صحیحش نیز آن را روایت نموده‏اند، مگر این که آن دو گفته‌اند: طوری که پروردگارمان دوست می‏دارد و راضی می‏شود.

نزد طبرانی به اسناد حسن - لفظ هم از وی است -، بیهقی و ابن ابی الدنیا از ابوایوب س روایت است که گفت: مردی نزد رسول خدا ص گفت: «الْحَمْدُ لِلَّهِ حَمْداً كَثِيراً طَيِّباً مُبَارَكاً فِيهِ»، رسول خدا ص پرسید: «صاحب این کلمه کیست؟» آن مرد خاموش ماند، و پنداشت که در حضور پیامبر ص حرفی زده که برای وی ناپسند است، پیامبر خدا ص گفت: «وی کیست؟ وی راست گفته است»، آن مرد گفت: ای رسول خدا من آن را گفتم، و بدان خیر می‏طلبم، فرمود: «سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست من سیزده ملک را دیدم که به‌سوی کلمه ات می‏شتافتند و هر یکی سعی می‏نمود، که آن را به‌سوی خداوند تبارک و تعالی بلند نماید»[[687]](#footnote-687). این چنین در الترغیب (102/3) آمده است.

قول عمر س هنگامی که مردی را دید با تسبیح‏ها تسبیح می‏گفت

ابن ابی شیبه از سعیدبن جبیر روایت نموده، که گفت: عمر س انسانی را دید که با تسبیح‌هایی که همراهش بود تسبیح می‏گفت، عمر فرمود: در بدل آن عمل این برایش کفایت می‏کند که بگوید: «سبحان الله مل‏ء السماوات ومل‏ء ماشاء من شى‏ء بعد»، و بگوید: «الحمدلله مل السماوات الارض ومل‏ء ماشاء من شى‏ء بعد»، و بگوید: «الله اكبر مل‏ء السماوات والارض ومل‏ء ماشاء من شى‏ء بعد». ترجمه: «نسبت پاکی است خداوند را به پری آسمان و زمین و به پری چیزی که خودش بعد از آن می‏خواهد... ستایش خدا راست به پری آسمان و زمین و به پری چیزی که خودش بعد از آن می‏خواهد... خداوند بزرگ‌تر است به پری آسمان‏ها و زمین و به پری چیزی که خودش بعد از آن می‏خواهد». این چنین در الکنز (210/1) آمده است.

ذكرها بعد از نماز و هنگام خواب

پیامبر ص و آموزش اذکاری به فقیران اصحاب که به آن اجر داده شوند

بخاری و مسلم - لفظ از مسلم است - از ابوهریره س روایت نموده‏اند که: فقرای مهاجرین نزد رسول خدا ص آمدند و گفتند: ثروتمندان درجه‏های بلند و نعمت همیشگی را بردند! پرسید: «و آن کدام است؟» گفتند: آنان طوری که ما نماز می‏گزاریم نماز می‏گزارند، و طوری که روزه می‏گیریم روزه می‏گیرند، ولی آنان صدقه می‏دهند و ما صدقه نمی‏دهیم، غلام آزاد می‏کنند و ما آزاد نمی‏کنیم، رسول خدا ص فرمود: «آیا شما را چیزی نیاموزم، که آن کسانی را که از شما سبقت نموده‏اند درک نمایید، و از کسانی که بعد از شمایند سبقت نمایید؟ و هیچ کسی بهتر از شما نباشد، مگر کسی که مثل عمل شما انجام دهد»، گفتند: آری، ای رسول خدا، گفت: «بعد از هر نماز سی و سه بار تسبیح، تکبیر و حمد بگویید»، ابوصالح می‏گوید: دوباره فقرای مهاجرین به‌سوی رسول خدا ص برگشتند و گفتند: برادران مال دار ما از آنچه ما نمودیم شنیدند، و آنان نیز مثل آن را انجام دادند، رسول خدا ص فرمود: «آن فضل خداوند است، که برای هر کسی بخواهد می‏دهد». سُمَی می‏گوید: برای یکی از اهل خانواده‏ام این حدیث را بیان نمودم، گفت: دچار وهم شده‏ای، برایت گفته است: سی و سه بار تسبیح می‏گویی، سی و سه بار حمد می‏گویی و سی و چهار بار تکبیر می‏گویی، می‏گوید: آن گاه به طرف ابوصالح برگشتم و آن را برایش یادآور گردیدم، وی دستم را گرفت و گفت: «اللهُ أكبرُ وسُبحانَ اللهِ والحمدُ لله اللهُ أكبرُ وسبحانَ اللهِ والحمدُ لله» تا این که تعداد همه‌شان به سی و سه برسد[[688]](#footnote-688). این را ابوداود هم روایت نموده، و لفظش چنین است: ابوهریره س گفت، ابوذر س فرمود: ای رسول خدا، ثروتمندان اجرها و پاداش‏ها را بردند، و به معنای آن را متذکر شده[[689]](#footnote-689). و در روایتش آمده: «بعد از هر نماز خداوند را سی و سه بار به بزرگی یاد می‏کنی، و سی و سه بار حمدش می‏گویی و سی و سه بار تسبیحش، و آن را «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» خاتمه می‏بخشی، به این صورت گناهانت بخشیده می‏شوند، اگرچه مثل کف بحر باشند». ترمذی هم این را روایت نموده، و حسنش دانسته، و نسائی آن را از ابن عباس ب به مثل آن روایت کرده، و هر دو در آن گفته‏اند: «وقتی که نماز گزاردید بگویید: سبحان‏اللَّه، سی و سه بار، الحمدلله سی و سه بار،اللَّه اکبر سی و چهار بار و لا إله إلا الله ده بار»[[690]](#footnote-690). این چنین در الترغیب (110/3) آمده روایت نموده و بخاری در التاریخ و طیالیسی و ابن عساکر از ابوذر مثل این را روایت کرده و افزوده‏اند: و بعد از آن صدقه‏ها را یاد نمود چنان که در الکنز (296/1) آمده است. ابن عساکر این را از ابوهریره مثل روایت ابوداود، چنان که در الکنز (315/3) آمده، و گفته: سندش حسن است. و بزار این را از ابن عمر ب آمده، و گفته: سندش حسن است. و بزار این را از ابن عمر ب خیلی طولانی، چنان که در المجمع (101/10) آمده، روایت نموده است.

پیامبر ص و تعلیم اذکاری به ابودرداء که آن‏ها را بعد از نماز بگوید

احمد، بزار و طبرانی به اسنادهایی از ام درداء ل روایت نموده‏اند که گفت: مردی نزد ابودرداء س آمد،ابودرداء گفت: می‏مانی تا چراغ را بر افروزیم، یا رونده هستی که [به سواریت] علف بدهیم؟ گفت: بلکه رونده هستم، ابودرداء گفت: پس من برایت توشه‏ای می‏افزایم، که اگر بهتر از آن را نزدم می‏یافتم حتماً به تو توشه می‏دادم، نزد رسول خدا ص آمدم و گفتم: ای رسول خدا، اغنیا دنیا و آخرت را بردند، نماز می‏گزاریم آنان هم نماز می‏گزارند، روزه می‏گیریم آنان هم روزه می‏گیرند و صدقه می‏دهند و ما صدقه نمی‏دهیم، گفت: «آیا تو را به چیزی دلالت نکنم، که وقتی تو آن را عمل نمودی، کسی که از تو پیش برده از تو پیش نشود، و کسی که بعد از تو بوده تو را درک نتواند، مگر کسی که مثل آنچه تو انجام می‏دهی انجام دهد، بعد از هر نماز سی و سه بار تسبیح می‏گویی، و سی و سه بار حمد و سی و چهار بار تکبیر»[[691]](#footnote-691). هیثمی (100/10) می‏گوید: رجال یکی از اسنادهای طبرانی رجال صحیح‌اند. عبدالرزاق مثل این را، چنان که در الکنز (296/1) آمده، روایت نموده، و افزوده: و جهاد می‏کنند طوری که ما جهاد می‏کنیم و همینطور نماز فرضی [به جای می‏آورند].

عبدالرزاق و ابن زنجویه از قتاده به شکل مرسل روایت نموده‏اند که گفت: تعدادی از فقیران مهاجرین گفتند: ای رسول خدا، ثروتمندان اجرها را بردند، صدقه می‏کنند و ما صدقه نمی‏کنیم، انفاق می‏نمایند و ما انفاق نمی‏نماییم، گفت: «چه فکر می‏کنید، اگر مال دنیا بعضی روی بعض دیگر گذاشته شود به آسمان می‏رسد؟» پاسخ دادند: نخیر، ای رسول خدا، گفت: «آیا برای‏تان چیزی را خبر ندهم که ریشه و اصلش در زمین است، و شاخه‌هایش در آسمان؟ این که بعد از هر نماز بگویید: «لا إله إلا الله، والله اكبر، وسبحان الله والحمد لله»، البته ده بار، چون اصل این‏ها در زمین و شاخه‏هایشان در آسمان است». این چنین در الکنز (297/1) آمده است.

پیامبر ص و آموزش ذکری به علی و فاطمه که بعد از نماز و قبل از خواب آن را بگویند

احمد از علی س روایت نموده که: هنگامی رسول خدا ص فاطمه ل را به نکاح وی درآورد، برای او چیزهای ذیل را فرستاد: یک قطیفه، یک بالشت پوستی، که از پوست خرما پر شده بود، دو سنگ آسیاب، یک مشک و دو کوزه، روزی علی به فاطمه گفت: به خدا سوگند، از فرط آب‏کشی سینه‏ام درد می‏کند، و خداوند برای پدرت اسیرانی نصیب فرموده است، بنابراین نزدش برو و از وی خادمی طلب نما، فاطمه گفت: و من هم به خدا سوگند، از فرط آرد نمودن[[692]](#footnote-692) دست هایم تاول زده است، سپس فاطمه نزد رسول خدا ص آمد، پیامبر ص فرمود: «ای دخترم چه تو را آورده است؟» گفت: آمده‏ام تا به تو سلام بدهم، و حیا نمود که از وی طلب کند و برگشت علی پرسید چه کردی؟ پاسخ داد حیا نمودم که از وی طلب نمایم. آن گاه هر دو نزد پیامبر ص آمدند، علی گفت: ای رسول خدا، آنقدر آب کشیدم که سینه‏ام درد می‏کند، و فاطمه گفت: آنقدر آرد نمودم که دست هایم آبله نموده‏اند، و خداوند برای تو اسیران و گشایش آورده، بنابراین به ما خادم بده، پیامبر ص فرمود: «به خدا سوگند، به شما نمی‏دهم و اهل صفه را نمی‏گذارم، که شکم‏هایشان از گرسنگی بپیچد، و من چیزی نیابم که برای آنان انفاق نمایم، بلکه اینان را می‏فروشم و قیمت‌شان را برای آنان مصرف می‏نمایم». بعد هر دوی‌شان برگشتند، بعد از آن پیامبر ص در حالی نزدشان آمد، که زیر قطیفه خود در آمده بودند، و وقتی سرهایشان را می‏پوشانید پاهایشان برهنه می‏شد، و وقتی قدم‏هایشان را می‏پوشانید، سرهایشان برهنه می‏گردید، آن گاه هر دو به شتاب برخاستند، فرمود: «در جای‌تان باشید»، بعد از آن فرمود: «آیا شما را به بهتر از آنچه از من خواستید خبر ندهم؟» گفتند: آری، گفت: «کلماتی که جبرائیل آن‏ها را به من آموزش داده است»، فرمود: «و بعد از هر نماز ده بار خداوند را تسبیح می‏گویید، ده بار حمد و ده بار هم تکبیر، و وقتی که در بسترتان قرار گرفتید، سی و سه بار تسبیح بگویید، سی و سه بار حمد بگویید و سی و چهار بار تکبیر»، علی س فرمود: به خدا سوگند، از وقتی که آن‏ها را از پیامبر خدا ص شنیدم تا حال ترک‌شان ننموده‏ام، می‏گوید: ابن الکواء به او گفت: در شب صفین هم ترک ننمودی؟ گفت: ای اهل عراق خداوند شما را بکشد، در شب صفین هم ترک ننمودم[[693]](#footnote-693). منذری در الترغیب (912/3) می‏گوید: این را احمد روایت نموده، و لفظ هم از وی است، و بخاری و مسلم[[694]](#footnote-694) وابودرداء و ترمذی هم روایتش کرده‏اند، و در این سیاق چیزی هست که غریب می‏نماید، اسنادش جید است و راویانش ثقه، عطاء بن سائب ثقه است و حماد ابن سلمه قبل از خلط شدنش از وی شنیده است. ابن سعد (25/8) از علی مثل این را روایت نموده است.

این را هم چنان حمیدی، ابن ابی شیبه، عبدالرزاق، عدنی، ابن جریر، حاکم و غیر ایشان از عطاء بن سائب از پدرش از علی به شکل طولانی روایت کرده‏اند، و نسائی و ابن ماجه برخی آن را، چنان که در الکنز (66/8) آمده، روایت نموده‏اند و نزد ابن ابی شیبه به نقل از علی روایت است که پیامبر ص گفت: «آیا شما را به چیزی دلالت نکنم که از خادم برای‌تان بهتر است؟ خداوند را بعد از هر نماز سی و سه بار تسبیح بگویید، سیه و سه بار حمد و سی و چهار بار تکبیر، و هم چنان وقتی شب در جای خواب‏تان قرار گرفتید، به این صورت این‏ها صد تااند». این چنین در الکنز آمده، و در آن طرق حدیث علی س به تفصیل آورده شده است.

و نزد احمد به نقل از ام سلمه ل روایت است که: فاطمه ل نزد پیامبر ص آمد، و از خدمت به او شکایت نمود، گفت: ای رسول خدا، دست هایم از سنگ آسیاب تاول زده‏اند، یکبار آرد می‏کنم، و یکبار خمیر می‏نمایم، رسول خدا ص به او گفت: «اگر خداوند به تو رزقی بدهد به سویت می‏آید، و من تو را به بهتر از آن دلالت خواهم نمود، وقتی که بر بسترت قرار گرفتی، سی و سه بار خداوند را تسبیح بگو، سی و سه بار تکبیر بگو و سی و چهار بار حمد بگو، این‏ها صدتا می‏شوند، و این‏ها ازخادم برای تو بهتراند، و وقتی که نماز صبح را خواندی این را بگو: «لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ وَحْدَهُ لا شَرِيكَ لَهُ، لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»، ده بار بعد از نماز صبح، ده بار بعد از نماز مغرب، چون به هر یکی از اینها ده نیکی نوشته می‏شود، و ده بدی و گناه از میان می‏رود، و هر یکی از این‏ها مانند آزادسازی گردن یکی از پسران اسماعیل است، و برای هیچ گناهی که در آن روز نوشته شده حلال نیست که آن را درک نماید، مگر این که شرک باشد، «لا إِلَهَ إِلا اللهُ وَحْدَهُ لا شَرِيكَ لَهُ»، از هر شیطان و هر بدی درمیان مدتی که آن را صبحگاهان می‏گویی، و دیگر بار شامگاه می‏گویی نگهبان و حارس توست»[[695]](#footnote-695). هیثمی (108/10) می‏گوید: این را احمد و طبرانی به مانند آن و مختصرتر از آن روایت نموده‏اند، و گفته: «هی تحرسک» در عوض: «و هو حرسک» و اسناد آن دو حسن است.

آن چه پیامبر ص بعد از نماز می‏گفت

بزار از - جابر س روایت نموده که رسول خدا ص وقتی نماز می‏خواند می‏گفت: «الا اله الا الله وحده لا شريك له، له الـملك، وله الحمد يحيى ويميت وهو على كل شى‏ء قدير، اللهم لا مانع لـما اعطيت ولا معطى لـما منعت، ولا راد لـما قضيت، ولا ينفع ذا الجد منك الجد». ترجمه: «معبود بر حقی جز خدای لا شریک وجود ندارد، پادشاهی از آن اوست، ستایش هم از آن اوست، ذاتی که زنده می‏کند و می‏میراند و بر همه چیز قادر است، بار خدایا، هیچ باز دارنده‏ای برای آنچه داده‏ای نیست، و دهنده‏ای برای آنچه بازداشته‏ای نیست، هیچ رد کننده‏ای برای آنچه فیصله نموده‏ای وجود ندارد، و در گرفت تو هیچ عزتمندی را عزتش نفع نمی‏رساند»[[696]](#footnote-696). هیثمی (103/10) می‏گوید: اسناد آن حسن است. بزار این را از ابن عباس ب نیز به مثل آن روایت نموده، مگر اینکه در روایت وی آمده: وقتی که از نمازش منصرف می‏شد، و افزود: «بيده الـخير» «به دستش خیر است»، و (یحیی و یمیت) را ذکر ننموده، و نه این قولش را: «ولاراد لـمـا قضيت». هیثمی می‏گوید: این را بزار و طبرانی به مثل آن روایت نموده‏اند، مگر این که طبرانی افزوده: «يحيى ويميت» و نگفته: «بيده الـخير»، و اسناد هردوی‌شان حسن است. این را طبرانی از مغیره س به مثل حدیث جابر س روایت نموده، مگر اینکه در روایت وی آمده: «در عقب هر نماز» و افزوده: «وَهُوَ حَيٌّ لا يَمُوتُ، بِيَدِهِ الْـخَيْرُ»، ترجمه: «و او ذاتی است زنده و نمی‏میرد و خیر به دستش است»، و از این قولش به بعد را ذکر نکرده: «اللَّهُمَّ لا مَانِعَ» تا آخرش. هیثمی (103/10) می‏گوید: رجال آن رجال صحیح‌اند، و این حدیث در صحیح به اختصار آمده است.

اذکار صبح و شام

ابوداود و نسائی از عبدالحمید مولای بنی هاشم روایت نموده‏اند که مادرش - وی خدمت یکی از دختران رسول خدا ص را می‏نموده - برای وی حدیث بیان نمود، که دختر پیامبر ص برایش حدیث بیان داشت، که پیامبر ص وی را تعلیم می‏داد و می‏گفت: «وقتی صبح نمودی بگو: «سُبْحَانَ اللَّهِ وَبِحَمْدِهِ لاَ قُوَّةَ إِلاَّ بِاللَّهِ مَا شَاءَ اللَّهُ كَانَ وَمَا لَمْ يَشَأْ لَمْ يَكُنْ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَىْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَىْءٍ عِلْمًا»، «خداوند پاک و منزه است و من او رامی ستایم، و قوت و توانایی جز به توفیق و مدد خداوجود ندارد، آنچه را خدا بخواهد می‏باشد، و آنچه را نخواهد نمی‏باشد، من می‏دانم که خداوند به همه چیز قادر است، و خداوند همه چیز را به علم خود می‏داند»، کسی که این‏ها را وقتی صبح می‏نماید بگوید، تا شامگاه حفاظت می‏شود، و کسی که این‏ها را وقتی شب می‏کند بگوید، تا صبح نمودنش حفاظت می‏شود»[[697]](#footnote-697) منذری درمختصر السنن می‏گوید: در اسنادش یک زن مجهول است. این را هم چنان ابن السنی، چنانکه در تحفةالذاکرین (ص66) آمده، روایت نموده است.

و ابوداود از ابودرداء س روایت نموده، که گفت: کسی که وقتی صبح و شام می‏نماید هفت بار بگوید: «حَسْبِىَ اللَّهُ لاَ إِلَهَ إِلاَّ هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ»، ترجمه: «خداوند برایم کافی است، معبود جز او وجود ندارد، بر وی توکل نمودم، و او پروردگار عرش بزرگ است»، خداوند کفایت تکلیف و رنجش را می‏کند، خواه آن را از صدق دل گفته باشد یا به دروغ[[698]](#footnote-698).

ذکر در بازارها و مواقع غفلت

طبرانی از عصمه س روایت نموده، که گفت: رسول خدا ص فرمود: «بهترین عمل نزد خداوند ﻷ «سُبْحَةُ الْحَدِيثِ» است، و بدترین عمل نزد خداوند ﻷ تحریف است»، گفتیم: ای رسول خدا) «سُبْحَةُ الْحَدِيثِ» چیست؟ گفت: «مردم در حال صحبت می‏باشند ومردی تسبیح می‏گوید»، گفتیم: تحریف چیست؟ گفت: «قوم در حالت خوب قرار دارند، همسایه یا رفیق از ایشان می‏پرسد، می‏گویند: در حال بدی قرار داریم»[[699]](#footnote-699). این چنین در الترغیب (193/3) آمده است. هیثمی (81/10) می‏گوید: در این فضل بن مختار آمده، و ضعیف می‏باشد.

و ابونعیم در الحلیه (236/1) از ابو ادریس خولانی روایت نموده، که گفت: معاذ س گفت: تو با قومی مجالست می‏نمایی که در هر صورت داخل صحبت می‏شوند، و وقتی ایشان را دیدی غافل شده‏اند، در آن هنگام به‌سوی پروردگارت ﻷ روی بیاور[[700]](#footnote-700)، ولید می‏گوید: این را برای عبدالرحمن بن یزید بن جابر ذکر نمود وی گفت: آری، ابوطلحه حکیم بن دینار برایم حدیث بیان داشت که آنان می‏گفتند: نشانه دعای مستجاب این است، که وقتی مردم را دیدی غافل شده‏اند، در آن هنگام به‌سوی پروردگارت تبارک و تعالی روی بیاور و رغبت نما.

و ابن ابی الدنیا و غیر وی از ابوقلابه روایت نموده‏اند که گفت: دو مرد در بازار با هم روبرو شدند، یکی از آنان به دیگری گفت: بیا هنگام غفلت مردم از خداوند مغفرت و آمرزش بخواهیم، و او چنین نمود، بعد یکی از آن درگذشت، دومی او را در خواب دید، و به او گفت: دانستی که خداوند برای ما در همان بیگاهی که در بازار روبرو شدیم بخشید؟[[701]](#footnote-701). این چنین در الترغیب (191/3) آمده است.

اذكار در سفر

دستور پیامبر ص برای آنانی که بر شترهای صدقه برای ادای حج سوارشان نمود، که وقتی شترها را سوار شدند خداوند را یاد نمایند

احمد و طبرانی از ابولاس خزاعی س روایت نموده‏اند که گفت: رسول خدا ص ما را بر شترهای صدقه جهت ادای حج سوار نمود، گفتیم: ای رسول خدا ما بر آن نیستیم که ما را بر اینها سوار کنی، گفت: «در کوهان هر شتر شیطان است وقتی آنان را سوار شدید، نام خداوند ﻷ را چنانکه خدا امرتان نموده یاد کنید، بعد آنان را در خدمت خویش قرار دهید، چون آن‏ها به اجازه خداوند ﻷ حمل می‏کنند»[[702]](#footnote-702). هیثمی (131/10) می‏گوید: این را احمد و طبرانی به چند اسناد روایت نموده‏اند، و رجال یکی از آن‏ها رجال صحیح‌اند، غیر محمدبن اسحاق، ولی وی در یکی از آن‏ها به سماع تصریح نموده است. و در الاصابه (168/4) در زندگی نامه ابولاس ذکر نموده: از پیامبر ص در سوار نمودن بر شتران صدقه در حج روایت نموده، و بخاری حدیث وی را در صحیح به شکل معلق ذکر نموده، و بغوی و غیر وی از ابوسهل خزاعی س روایت نموده‏اند که گفت: رسول خدا ص ما را بر شتران صدقه سوار نمود... الحدیث.

گفته پیامبر ص برای ابن عباس هنگامی که وی را در عقب خود سوار نمود

احمد از ابن عباس ب روایت نموده که: رسول خدا ص وی را در عقب خود بر سواریش سوار نمود، هنگامی که بر آن برابر گردید رسول خدا ص سه بار تکبیر گفت: سه بار «سبحان الله» گفت و یکبار «لا إله إلا الله» گفت، بعد از آن بر وی به پشت خوابید و خندید، باز روی خود را به‌سوی ابن عباس گردانید و گفت: «هر شخصی که سواریش را سوار شود، و چون عمل من عمل کند، خداوند ﻷ به سویش می‏خندد، مثلی که من به‌سوی تو خندیدم»[[703]](#footnote-703). هیثمی (131/10) می‏گوید: در این روایت ابوبکر بن ابی مریم آمده، و ضعیف می‏باشد.

پیامبر ص و تعلیم ذکری به مردی که او را در عقب خود سوار نموده بود که در وقت به روی افتادن سواریش بگوید

طبرانی از ابوملیح بن اسامه از پدرش س روایت نموده، که گفت: در عقب رسول خدا ص بودم، پای شتر ما گیر کرد و بر زمین افتاد، گفتم: «تعس الشیطان» «هلاکت بادا برای شیطان»، رسول خدا ص فرمود: «مگو: تعس الشیطان، چون وی بزرگ می‏گردد، حتی که مثل خانه می‏گردد، و می‏گوید: به قوت من این عمل انجام یافت، ولی بگو: «بسم الله»، در این صورت وی مثل مگس می‏گردد»[[704]](#footnote-704). هیثمی (132/10) می‏گوید: رجال آن رجال صحیح‌اند، غیر محمدبن حمران که ثقه است، و احمد این را به اسنادهایی از ابوتیمه هجیمی از کسی که در عقب رسول خدا ص بود روایت نموده، که گفت: بر خری در عقبش بودم، خر پایش گیر کرد و بر روی زمین افتاد و مثل آن را متذکر شده. و در روایت وی آمده: و گفت: «[شیطان می‏گوید ]من وی را به قوت خود انداختم، و وقتی بگویی: «بسم الله»، نفسش نزدش خرد می‏گردد، حتی که از مگس هم خردتر می‏باشد»[[705]](#footnote-705)، و رجالش همه رجال صحیح‌اند.

قول پیامبر ص وقتی که به بلندی بالا می‏رفت و قول اصحاب وقتی به منزلی پایین می‏آمدند

احمد و ابویعلی از انس بن مالک س روایت نموده‏اند که: رسول خدا ص وقتی به جای مرتفع و بلندی زمین بلند می‏شد می‏گفت: «اللَّهُمَّ لَكَ الشَّرَفُ عَلَى كُلِّ شَرَفٍ وَلَكَ الْحَمْدُ عَلَى كُلِّ حَمْدٍ»[[706]](#footnote-706)، ترجمه: «بار خدایا، تو از هر بلندی بلندتری، و بر هر حال ستایش برای توست». هیثمی می‏گوید: در این زیاد نمیری آمده، و علی رغم ضعفش ثقه دانسته شده، بقیه رجال آن ثقه‏اند. و طبرانی در الأوسط از انس روایت نموده، که گفت: وقتی ما به منزلی پایین می‏شدیم، تا اینکه بارها را باز می‏نمودیم نموده، که گفت: وقتی ما به منزلی پایین می‏شدیم، تا اینکه بارها را باز می‏نمودیم تسبیح می‏گفتیم. شعبه می‏گوید: تسبیح به زبان[[707]](#footnote-707)، و اسناد آن، چنانکه هیثمی (133/10) گفته، جید است، و بعضی قصه‏های باب ذکر در بخش جهاد گذشت.

آنچه ابن مسعود در وقت بیرون شدن از خانه‏اش می‏گفت

طبرانی از عوف روایت نموده، که گفت: وقتی که عبداللَّه بن مسعود س از خانه‏اش بیرون می‏شد می‏گفت: «بِسْمِ اللَّهِ تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ، لا حَوْلَ وَلا قُوَّةَ إِلا بِاللَّهِ». ترجمه: «به نام خدا، بر خداوند توکل نمودم، کسی از قوت و توانایی جز خدا برخوردار نیست». محمدبن کعب قرظی میگوید: این در قرآن است:

﴿ٱرۡكَبُواْ فِيهَا بِسۡمِ ٱللَّهِ﴾ [هود: 41].

ترجمه: «به نام‏اللَّه در آن سوار شوید».

و خداوند گفته:

﴿عَلَى ٱللَّهِ تَوَكَّلۡنَا﴾ [الاعراف: 89].

ترجمه: «بر خداوند توکل نمودیم».

هیثمی (129/10) می‏گوید: این را طبرانی به شکل موقوف روایت نموده، و اسناد آن منقطع است، و در این مسعودی آمده، که دچار اختلاط شده بود.

درود بر پیامبر ص قول ابی بن کعب به پیامبر ص: همه درودم را بر خودت بگردان

احمد، ابن منیع، رویانی، حاکم، بیهقی در شعب الایمان، سعدبن منصور و عبدبن حمید از ابی بن کعب س روایت نموده‏اند که گفت: رسول خدا ص وقتی که دو سوم شب می‏گذشت بر می‏خاست و می‏گفت: «ای مردم خدا را یاد کنید، خدا را یاد کنید، راجفه آمده و رادفه[[708]](#footnote-708) در پی آن است و مرگ با آنچه در آن هست فرا رسیده است»، گفتم: ای رسول خدا، من برایت بسیار درود می‏فرستم، پس چقدر درودم را بر تو گردانم؟ گفت: «آنقدر که می‏خواهی؟» گفتم: ربع، گفت: «آنقدر که می‏خواهی، اگر زیاد نمودی برایت بهتر است»، گفتم: نصف؟ گفت: «آنقدر که می‏خواهی، اگر زیاد کنی برایت بهتر است» گفتم: دو سوم؟ گفت: «آنقدر که می‏خواهی، اگر زیاد کنی برایت بهتر است»، گفتم: پس همه درودم را بر تو می‏گردانم[[709]](#footnote-709)، گفت: «حالا رنجت برایت کفایت می‏شود، و گناهت برایت بخشیده می‏شود»[[710]](#footnote-710). این چنین در الکنز (215/1) آمده، و در مورد روایت ابن منیع گفته: حسن است. و ترمذی این را روایت نموده و گفته: حسن و صحیح است، و حاکم هم آن را صحیح دانسته، چنانکه در الترغیب (161/3) آمده. و طبرانی آن را به اسناد حسن، چنانکه در الترغیب (161/3) آمده، و ابونعیم آن را، چنانکه در الکنز (215/1) آمده، از حبان بن منقذ به شکل مختصر، البته با اکتفا به بخش آخرش، روایت نموده‏اند.

قصه پیامبر ص با ابن عوف و قولش درباره فضیلت درود بر وی

ابویعلی - لفظ از وی است - و ابن ابی الدنیا از عبدالرحمن بن عوف س روایت نموده‏اند که گفت: پنج یا چهارتن از ما همیشه با پیامبر ص به خاطر ضرورت‌هایی که برایش در شب و روز پیش می‏آمد حاضر می‏بودند، می‏گوید: در حالی نزدش آمدم که بیرون شده بود، و دنبالش نمودم، وی داخل بستانی از بستان‏های اشراف[[711]](#footnote-711) گردید، نماز گزارد و سجده نمود، سجده را خیلی طولانی کرد و من گریستم و گفتم: خداوند روحش را قبض نمود، می‏گوید: پس سرش را بلند نمود و مرا طلب نموده گفت: «تو را چه شده؟» گفتم: ای رسول خدا، سجده را طولانی نمودی گفتم: خداوند روح رسولش را قبض نمود و دیگر ابداً نمی‏بینمش، گفت: «برای شکر به پیشگاه پروردگارم سجده نمودم، البته به سبب آنچه در مورد امتم برایم احسان نمود، کسی که از امتم بر من درود بفرستد، خداوند برایش ده نیکی می‏نویسد و ده گناه را ازوی محو می‏سازد»[[712]](#footnote-712). احمد و حاکم این را از عبدالرحمن به معنای آن روایت نموده‏اند، و در روایت‌شان آمده که گفت: پیامبر ص فرمود: «جبریل ÷ به من گفت: آیا تو را بشارت ندهم، خداوند ﻷ می‏گوید: کسی که بر تو درود بفرستد من بر وی رحمت می‏فرستم، و کسی که بر تو سلام بفرستد، بر وی سلامتی می‏فرستم». در روایتی افزوده: «بنابراین برای خداوند جهت ادای شکر سجده نمودم»[[713]](#footnote-713). حاکم می‏گوید: صحیح است. این چنین در الترغیب (155/3) آمده، و گفته: در روایت آن‏ها - یعنی ابویعلی و ابن ابی الدنیا - موسی بن عبیده ربذی آمده و هیثمی (161/10) گفته وی ضعیف است.

قول پیامبر ص درباره فضیلت درود بر وی

احمد و نسائی از ابوطلحه انصاری روایت نموده‏اند که گفت: روزی رسول خدا ص در حالی صبح نمود که خوش طبیعت بود وخوشی و بشاشت در رویش دیده می‏شد، گفتند: ای رسول خدا، امروز خوش طبع صبح نمودی و خوشی و بشاشت در رویت دیده می‏شود، گفت: «آری، کسی از طرف پروردگارم ﻷ نزدم آمدو گفت: کسی که از امتت بر تو درود بفرستد، خداوند در مقابل آن برایش ده نیکی می‏نویسد و ده گناه را از وی محو می‏سازد، و ده درجه بلندش می‏نماید، و همانقدر خداوند بر او رحمت نازل می‏فرماید»[[714]](#footnote-714). ابن حبان هم این را در صحیح خود روایت نموده و طبرانی نیز مثلش را روایت کرده است. این چنین در الترغیب (157/3) آمده، و عبدالرزاق نیز مانند آن را، چنانکه در الکنز (216/1) آمده، روایت نموده است. این حدیث طرق زیاد و الفاظ مختلف دارد.

حاکم - که آن را صحیح دانسته - از کعب بن عجره روایت نموده، که گفت: رسول خدا ص فرمود: «نزد منبر حاضر شوید»، حاضر شدیم، وقتی که یک پله بالا رفت گفت: «آمین»، باز وقتی بر پله دوم بالا رفت گفت: «آمین»، و هنگامی که بر پله سوم بالا رفت گفت: «آمین»، وقتی که پایین آمد، گفتیم: ای رسول خدا، امروز از تو چیزی را شنیدیم که نمی‏شنیدیم، گفت: «جبریل نزدم حاضر شد و گفت: هلاک بادا کسی که رمضان را دریابد و برایش بخشیده نشود، گفتم: آمین، هنگامی که بر دومی بالا رفتم، گفت: هلاک بادا کسی که نزدش یاد شوی و بر تو درود نفرستد، گفتم: آمین، هنگامی که به‌سوی سومی بلند گردیدم گفت: هلاک بادا کسی که، پدر و مادرش را نزد وی پیری فرا رسد، یا یکی‌شان را و آن‏ها وی را داخل جنت ننمایند، گفتم: آمین»[[715]](#footnote-715). ابن حبان این را در صحیح خود از مالک بن حویرث روایت نموده[[716]](#footnote-716) و بزّار، و طبرانی این را از عبداللَّه ابن حارث بن جزء زبیدی[[717]](#footnote-717) روایت کرده‏اند و ابن خزیمه و ابن حبان این را از الوهریره س روایت نموده‏اند و طبرانی از ابن‏عباس س به مثل آنرا چنانکه در الترغیب (166/3) آماده روایت نموده است و طبرانی هم چنان حدیث کعب را روایت نموده، و رجال آن، چنانکه هیثمی گفته، ثقه‏اند، و حدیث مالک را نیز روایت نموده و در آن عمران بن ابان آمده، وی را ابن حبان ثقه دانسته و بیشتر از یک تن ضعیفش دانسته‏اند. و از این طریق این را ابن حبان روایت نموده، چنانکه هیثمی (166/10) گفته است.

قول پیامبر ص: بخیل‏ترین مردم کسی است که نزدش یاد شوم و بر من درود نفرستد

ابن ابی عاصم در کتاب الصلاه از ابوذر س روایت نموده، که گفت: روزی بیرون رفتم و نزد رسول خدا ص آمدم، گفت: «آیا شما را از بخیل‏ترین مردم خبر ندهم؟» گفتند: آری، ای رسول خدا، گفت: «کسی که نزدش یاد شوم و بر من درود نفرستد، این بخیل‏ترین مردم است»[[718]](#footnote-718). این چنین در الترغیب (170/3) آمده است.

پیامبر ص و تعلیم دادن اصحابش که چگونه بر وی درود بفرستند

مالک، ابن ابی شیبه، مسلم، امام‏های چهارگانه به جز ابن ماجه، عبدالرزاق و عبدبن حمید از ابومسعود س روایت نموده‏اند که گفت: رسول خدا ص نزدمان آمد، و همراه‏مان در مجلس سعدبن عباده س نشست، آن گاه بشیربن سعد - وی ابونعمان بن بشیر ب است - برایش گفت: ای رسول خدا، خداوند ما را امر نموده که بر تو درود بفرستیم، پس چگونه بر تو درود بگوییم ای رسول خدا، آن گاه پیامبر خدا ص خاموش شد، حتی تمنا نمودیم که از وی سئوال نمی‏کرد، بعد از آن گفت: «بگویید: اللهم صل علی محمد وعلی آل محمد کما صلیت علی ابراهیم، وبارك علی محمد وعلی آل محمد کما بارکت علی ابراهیم في العالـمین، انك حمید مجید»، «بار خدایا، بر محمد و بر ال محمد درود بفرست، چنانکه بر ابراهیم درود فرستادی، و بر محمد و آل محمد برکت نازل فرما، چنان که بر ابراهیم در عالمیان برکت نازل فرمودی، به درستی که تو ستوده شده و بزرگوار هستی، و سلام طوری بفرستید که آموزانیده شده‏اید»[[719]](#footnote-719). این چنین در الکنز (217/1) آمده است.

ابن مسعود و آموزش چگونگی درود بر پیامبر ص

ابن ماجه از ابن مسعود س به شکل موقوف به اسناد حسن روایت نموده، که گفت: وقتی که بر رسول خدا ص درود گفتید نیکو درود بفرستید، چون شما نمی‏دانید شاید این بر وی عرضه شود، می‏گوید: آن گاه به او گفتند: برای‌مان بیاموزان، گفت: بگویید: **«**اللهم اجعل صلواتك ورحمتك وبركاتك على سيد الـمرسلين، وامام الـمتقين، وخاتم النبيين، محمد عبدك ورسولك امام الخير، وقائد الخير، ورسول الرحــمة. اللهم ابعثه مقاما محموداً يغبطه به الاولون والاخرون. اللهم صل على محمد وعلى آل محمد كما صليت على ابراهيم وعلى آل ابراهيم انك حميد مجيد. اللهم بارك على محمد وعلى آل محمد كما باركت على ابراهيم وعلى آل ابراهيم انك حميد مجيد**»**، ترجمه: «بار خدایا، درودها، رحمت و برکت هایت را برسید پیامبران، امام متقیان، خاتم انبیاء محمد بنده و رسولت، امام خیر، رهبر خیر و رسول رحمت نازل فرما. بار خدایا، او را به مقام شایسته‏ای برانگیز، که پیشینیان و آیندگان به آن غبطه ورزند. بار خدایا، بر محمد و بر آل محمد درود بفرست، چنان که بر ابراهیم و بر آل ابراهیم درود فرستادی، به درستی که تو ستوده شده و بزرگوار هستی. بار خدایا، بر محمد و بر آل محمد برکت نازل فرما، چنانکه بر ابراهیم و آل ابراهیم برکت نازل فرمودی، به درستی که تو ستوده شده و بزرگوار هستی»[[720]](#footnote-720). این چنین در الترغیب (165/3) آمده است. و الفاظی که علی س در مورد تعلیم درود بر پیامبر ص برای اصحاب می‏آموخت قبلاً گذشت.

قول ابوبکر و عمر ب درباره درود بر پیامبر ص

خطیب و اصبهانی از ابوبکر صدیق ب روایت نموده‏اند که گفت: درود بر پیامبرص گناهان را قوی‏تر از نابودن شدن آتش توسط آب نابود می‏سازد، و سلام بر پیامبر ص از آزاد ساختن برده‏ها افضل است و دوست داشتن رسول خدا ص از آزاد ساختن نفس‏ها بهتر است - یا گفت: از شمشیر زدن در راه خداوند عروجل -. این چنین در الکنز (213/1) آمده است.

و ترمذی از عمربن خطاب س روایت نموده، که گفت: دعاها میان آسمان و زمین می‏ایستند و تا وقتی که به پیامبر ص درود نفرستی چیزی از آن بالا نمی‏رود[[721]](#footnote-721). و نزد ابن راهویه به سند صحیح از عمر روایت است که گفت: به من تذکر داده شد که دعا میان آسمان و زمین می‏باشد... و مثل آن را ذکر نموده، و نزد رهاوی از روی روایت است که گفت: همه دعا از گذشتن از آسمان بازداشته می‏شود، تا این که بر پیامبر ص درود گفته شود، و وقتی درود بیاید دعا بلند می‏شود. این را دیلمی هم روایت نموده‏اند، و عبدالقادر رهاوی در الاربعین نیز این را از عمر به شکل مرفوع مانند سیاق ترمذی روایت کرده، وگفته: از عمر موقوف بر قول خودش روایت شده، و آن از مرفوع صحیح‏تر است، و حافظ عراقی گفته: این اگر چه بر وی موقوف باشد، مثل آن از رأی و نظر گفته نمی‏شود، بلکه امر توقیفی است[[722]](#footnote-722)، و حکمش حکم مرفوع است، چنان که جماعتی از امامان اهل حدیث و اصول به این تصریح نموده‏اند. این چنین در الکنز (213/1) آمده است.

قول علی و ابن عباس ش درباره درود بر پیامبر ص

طبرانی در الأوسط به شکل موقوف از علی س روایت نموده، که گفت: هر دعا بازداشته می‏شود، تا این که بر پیامبر ص (و آل محمد)[[723]](#footnote-723) درود فرستاده شود[[724]](#footnote-724). منذری در ترغیبش می‏گوید: راویانش ثقه‏اند، بعضی‌شان آن را موفوع دانسته‏اند، ولی موقوف بودنش صحیح‏تر است. این را همچنان بیهقی در شعب الایمان و عبیداللَّه عیشی در حدیثش و عبدالقارد رهاوی در الاربعین، چنانکه در الکنز (214/1) آمده، روایت نموده‏اند.

و بیهقی در شعب الایمان از علی روایت نموده، که گفت: کسی که روز جمعه صدبار بر پیامبر ص درود بفرستد، روز قیامت در حالی می‏آید که بر رویش نور می‏باشد، مردم می‏گویند: این چه عمل می‏کرد؟! این چنین در الکنز (214/1) آمده است.

و عبدالرزاق از ابن عباس ب روایت نموده، که گفت: درود جز بر انبیا بر هیچ کسی نمی‏سزد[[725]](#footnote-725). این چنین در الکنز (216/1) آمده است.

و نزد طبرانی از وی روایت است که گفت: درود جز بر پیامبر ص بر هیچ کسی نمی‏سزد. هیثمی (1676/10) می‏گوید: طبرانی این را موقوف روایت نموده، و رجالش صحیح‌اند.

استغفار و آمرزش طلبیدن قول ابن عمر درباره استغفار پیامبر ص در یک مجلس

ابوداود و ترمذی از ابن عمر ب روایت نموده‏اند که گفت: از پیامبر خدا ص در یک مجلس صدبار این را می‏شمردیم: «رَبِّ اغْفِرْ لِي وَتُبْ عَلَيَّ إنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ»، ترجمه: «خداوندا، برایم ببخش و توبه‏ام را بپذیر، بی‌شک که تو پذیرنده توبه و مهربان هستی»[[726]](#footnote-726).

گفته پیامبر ص به حذیفه وقتی که برای وی از تیزی زبانش شکایت نمود

ابونعیم در الحلیه (376/1) از حذیفه س روایت نموده، که گفت: برای رسول خدا ص از تیزی زبانم شکایت بردم، گفت: «در مغفرت خواستن چطوری؟ من هر روز صدبار ازخداوند ﻷ آمرزش می‏طلبم»[[727]](#footnote-727). ابن ابی شیبه این را از حذیفه به مثل آن، چنانه در الکنز (212/1) آمده، روایت کرده است. و در روایت دیگری از وی نزد ابونعیم آمده، که گفت: نزد پیامبر ص آمدم و گفم: ای رسول خدا، من بر خانواده‏ام زبان تیز دارم، و ترسیدم که این مرا داخل آتش سازد... و مثل آن را ذکر نموده است.

قول پیامبر ص درباره هفتاد بار آمرزش خواستن در هر روز

ابن ابی الدنیا، بیهقی و اصبهانی از انس بن مالک س روایت نموده‏اند که گفت: رسول خدا ص در سفرش قرار داشت، فرمود: «از خداوند آمرزش بخواهید»، و ما آمرزش خواستیم، گفت: «آن را هفتاد بار تمام کنید»، و تمامش نمودیم، آن گاه رسول خدا ص گفت: 0هر بنده و کنیزی[[728]](#footnote-728) که هر روز هفتاد بار از خداوند آمرزش بخواهد، خداوند هفتصد گناهش را می‏بخشد، و بنده و کنیزی که در یک روز و شب زیادتر از هفت صد گناه نماید زیانمند و ناامید شده است»[[729]](#footnote-729). این چنین در الترغیب (131/3) آمده است. ابن نجار مثل این را، چنانکه در الکنز (212/1) آمده، روایت نموده است.

قصه علی با پیامبر ص درباره مغفرت خواستنش و خنده‏اش در گوشه حره

ابن ابی شیبه و ابن منیع - که آن را صحیح دانسته - از علی بن ربیعه روایت نموده‏اند که گفت: علی س مرا در پشت سرش سوار نمود، و به گوشه حره برد، آن گاه سرش را به‌سوی آسمان بلند نمود و گفت: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي ذُنُوبِي إِنَّهُ لاَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ احد غَيْرُكَ». ترجمه «بار خدایا، گناهانم را برایم ببخش، چون گناهان را کسی غیر از تو نمی‏بخشد». باز به‌سوی من متلفت شد و خندید، گفتم: ای امیرالمؤمنین، از پروردگارت مغفرت خواستی و به‌سوی من ملتفت شد و خندیدی [این چه معنی دارد؟] گفت: رسول خدا ص مرا در پشت سر خود سوار نمود، و مرا برد تا که به گوشه حره رسید، باز سرش را به‌سوی آسمان بلند نمود و گفت: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي ذُنُوبِي فإِنَّهُ لاَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ احد غَيْرُكَ»، بعد به‌سوی من ملتفت شد و خندید، گفتم: ای رسول خدا، مغفرت خواستنت از پروردگارت، و ملتفت شدنت به‌سوی من که می‏خندی؟ گفت: «به سبب خنده پروردگارم خندیدم، آن هم به خاطر خوشی‏اش از بنده‏اش که می‏داند گناهان را احدی غیر از وی نمی‏بخشد»[[730]](#footnote-730). این چنین در الکنز (211/1) آمده است.

قول ابوهریره درباره کثرت استغفار پیامبر ص

ابویعلی و ابن عساکر از ابوهریره س روایت نموده‏اند که گفت: بعد از رسول خدا ص هیچ کسی را ندیدم، که از رسول خدا ص زیادتر این را بگوید: «أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ وَأَتُوبُ إِلَيْهِ»، ترجمه: «از خداوند مغفرت می‏خواهم و به سویش توبه می‏کنم». این چنین در الکنز (212/1) آمده است.

پیامبر ص و آموزش دعای آمرزش به مردی کثیرالذنوب

حاکم از محمدبن عبداللَّه بن محمدبن جابربن عبداللَّه از پدرش از جدش س روایت نموده، که گفت: مردی نزد رسول خدا ص آمد و گفت: وای گناهانم! وای گناهانم! این قول را دو بار یا سه بار گفت: رسول خدا ص به او گفت: «بگو: اللهم مغفرتك أوسع من ذنوبي ورحــمتك أرجى عندي من عملي». ترجمه: «بار خدایا، آمرزشت از گناهانم وسیع‏تر است، و رحمتت نزدم از عملم امیدبخش‏تر است». او آن را گفت: باز پیامبر ص گفت: «دوباره بگو»، وی گفت: باز فرمود: «دوباره بگو»، وی گفت، بعد از آن گفت: «برخیز خداوند برایت بخشید»[[731]](#footnote-731). حاکم می‏گوید: راویانش مدنی‌اند، و بر هیچ کدام‌شان جرح وارد نشده است. این چنین در الترغیب (132/3) آمده است.

ترغیب نمودن عمر، علی و ابودرداء ش به استغفار

احمد در الزهد وهناد از عمر س روایت نموده‏اند که: وی مردی را شنید که می‏گوید: «أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ وَأَتُوبُ إِلَيْهِ»، ترجمه: «از خدا آمرزش می‏طلبم و به سویش توبه می‏کنم»، گفت: وای بر تو، دنبال آن را نیز بگو، «فاغفر لي وتب على»، ترجمه: «برایم بیامرز و توبه‏ام را قبول فرما». این چنین در الکنز (211/1) آمده است. و ابن ابی شیبه از ابودرداء س روایت نموده، که گفت: خوشی بادا برای کسی که در صحیفه‏اش مختصر و چکیده‏ای از استغفار را در یابد. این چنین در الکنز (212/1) آمده است.

قول ابن مسعود درباره استغفار

طبرانی به شکل موقوف از عبداللَّه بن مسعود س روایت نموده، که گفت: هر مردی که سه بار بگوید: «أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ الَّذِى لاَ إِلَهَ إِلاَّ هُوَ الْحَىُّ الْقَيُّومُ وأَتُوبُ إِلَيْهِ»، ترجمه: «از خداوندی آمرزش می‏طلبم که معبودی جز او وجود ندارد، و او زنده و قایم به ذات است و به سویش توبه می‏کنم». برایش بخشیده می‏شود، اگر چه از معرکه فرار نموده باشد. هیثمی (210/10) می‏گوید: رجالش ثقه دانسته شده‏اند. و حاکم -316/3) از عبداللَّه بن مسعود روایت نموده، که گفت: اگر گناهان مرا بدانید، دو مرد هم در عقبم نمی‏آیند، و بر سرم خاک می‏ریزید، دوست دارم خداوند گناهی از گناهانم را ببخشد و من عبداللَّه بن روثه[[732]](#footnote-732) خوانده شوم. حاکم و ذهبی این را صحیح دانسته‏اند.

قول ابوهریره و براء بن عازب درباره استغفار

ابونعیم در الحلیه (383/1) از ابوهریره س روایت نموده، که گفت: من هر روز دوازده هزار بار از خداوند مغفرت می‏خواهم و به سویش توبه می‏کنم، و این به اندازه دینم است - یا به اندازه دینش - و و در آنچه در صفةالصفوة (288/1) ذکر شده، آمده: به اندازه گناهم است[[733]](#footnote-733). و حاکم به شکل موقوف از برائ س روایت نموده که مردی به او گفت: ای ابوعماره ﴿وَلَا تُلۡقُواْ بِأَيۡدِيكُمۡ إِلَى ٱلتَّهۡلُكَةِ﴾همین است، که مردی با دشمن روبرو شود، و بجنگند تا این که کشته شود؟ گفت: نخیر، این همان مردی است که گناهی را مرتکب می‏شود و می‏گوید: خداوند این را نمی‏بخشد[[734]](#footnote-734). حاکم می‏گوید: به شرط بخاری و مسلم صحیح است. این چنین در الترغیب -132/3) آمده است.

آنچه در ذکر داخل می‏شود قول پیامبر ص درباره دوست دارندگان برای خدا

طبرانی به اسناد حسن از ابودرداء س روایت نموده، که گفت: رسول خدا ص گفت: «خداوند روز قیامت مردانی را بر می‏انگیزد که چهره‌هایشان نورانی است و بر منبرهای لؤلؤ قرار می‏گیرند، مردم بر مقام آن غبطه می‏خورند، مردم در مقام آنان غبطه می‏خورند آنان به انبیاء و نه شهداء»، می‏گوید: آن گاه اعرابیی بر زانوهایش نشست و گفت: ای رسول خدا برای ما آنان را توصیف کن تا آنان را بشناسیم. گفت آنان دوست دارندگان برای خدااند، که از قبایل مختلف و سرزمین‏های مختلف‌اند، و برای ذکر خداوند جمع می‏شوند و ذکرش می‏نمایند»[[735]](#footnote-735). ونزدوی هم چنان از عمروبن عبیسه س روایت ست که گفت: از رسول خدا ص شنیدم که می‏گوید: «از راست رحمان - هر دو دستش راست‌اند - مردانی‌اند، که نه انبیااند و نه شهدا، سفیدی روی‌شان نظر بیننده‏گان را فرا می‏گیرد، انبیا و شهدا بر جایگاه و قرب آنان به خداوند ﻷ غبطه می‏نمایند». گفته شد: ای رسول خدا، آنان کیانند؟ گفت: «آنان گروه‏های مختلف از قبایل مختلفی‌اند، که برای ذکر خداوند جمع می‏شوند، و سخن‏های نیکو را می‏چینند، چنانکه خورنده خرما خرماهای نیکو را می‏چیند»[[736]](#footnote-736). اسناد آن مقارب است، و بر آن باکی نیست. این چنین در الترغیب (66/3) آمده است. و هیثمی (77/10) درباره حدیث عمروبن عبسه می‏گوید: این را طبرانی روایت نموده، که رجال آن ثقه دانسته شده‏اند.

قول پیامبر ص به یارانش هنگامی که نشسته بودند و جاهلیت و نعمت ایمان را یاد می‏کردند

طبرانی در الأوسط از انس بن مالک س روایت نوده که: رسول خدا ص در حالی نزد یارانش آمد که آنان صحبت می‏نمودند، گفتند: جاهلیتی را که در آن قرار داشتیم و هدایتی را که خداوند ﻷ نصیب ما ن فرمود، و گمراهی را که در آن بسر می‏بردیم یاد می‏نمودیم، پیامبر خدا ص گفت: «نیک نمودید - و خوشش آمد - این طور باشید و اینطور عمل نمایید»[[737]](#footnote-737). هیثمی (80/10) می‏گوید: در این مبارک بن فضاله آمده، و ثقه دانسته شده، و بیشتر از یک تن ضعیفش دانسته‏اند، ولی بقیه رجال آن رجال صحیح‌اند.

قول ابن عباس و عایشه درباره ذکر، و قول عایشه درباره درود بر پیامبر ص

ابن عساکر از ابن عباس ب روایت نموده، که گفت: عمر س را زیاد یاد کنید، چون وقتی عمر یاد شود، عدل یاد می‏شود، و وقتی عدل یاد گردد خداوند یاد می‏شود. این چنین در المنتخب (394/4) آمده است. و نزد وی هم چنین از عایشه ل مجالس‌تان را زینت بخشید و این چنین درالمنتخب (394/4) آمده.

آثار ذکر و حقیقت آن قول پیامبر ص درباره اولیای خداوند ﻷ

بزار از ابن عباس ب روایت نموده، که گفت: مردی گفت: ای رسول خدا، اولیای خداوند کیانند؟ فت: «آنانی که وقتی دیده شوند خدا به یاد بیاید». هیثمی (78/10) می‏گوید: این را بزار از شیخش علی بن حرب رازی روایت نموده، ولی نشناختمش، اما بقیه رجالش ثقه داسنته شده‏اند[[738]](#footnote-738).

قول پیامبر ص برای حنظله و ابوهریره: اگر چنان باشید که نزد من می‏باشید...

حسن بن سفیان و ابونعیم از حنظله، اسیدی کاتب س - وی از کاتبان پیامبر ص بود - روایت نموده‏اند که گفت: نزد پیامبر ص بودیم وی جنت و دوزخ را برای ما یاد نمود، تا حدی که در برابر دیدگان‌مان قرار گرفتند، بعد من به‌سوی خانواده و پسرانم برخاستم و [با ایشان] خندیدم و بازی نمودم، آن گاه حالتی را به یاد آوردم که در آن قرار داشتیم و بیرون شدم... و حدیث را چنانکه در بخش ایمان به جنت و دوزخ گذشت ذکر نموده، و در آخرش آمده: فرمود: «ای حنظله، اگر نزد خانواده‌تان طوری باشید که نزد من می‏باشید، خواه ناخواه ملائک همراه‏تان بر فرش‏تان و در راه مصافحه می‏کنند، ای حنظله، ساعتی اینطور و ساعتی[[739]](#footnote-739) آن طور»[[740]](#footnote-740). و نزد طیالسی و ابونعیم آمد: «اگر چنان باشید که نزد من می‏باشید ملائک با بالهایشان بر شما سایه خواهند نمود». این چنین در الکنز (100/1) آمده است. و ابن نجار از ابوهریره س روایت نموده، که گفت: گفتم: ای رسول خدا، وقتی نزد تو باشیم قلب‏هایمان نرم می‏شود، و از دنیا بی‏رغبت می‏شویم و به آخرت راغب و علاقمند می‏گردیم، گفت: «اگر وقتی بیرون می‏شوید چنان باشید که نزد من می‏باشید، ملائک زیارت‌تان می‏کنند و همراه‌تان در راه مصافحه می‏نمایند، و اگر گناه نکنید، خداوند قومی را می‏آورد که گناه کنند، تا این که خطاهایشان به بلندی آسمان برسد، آن گاه از خداوند آمرزش طلبند و برای‌شان علی رغم آنچه از ایشان بوده ببخشد و پروایی هم نمی‏کند»[[741]](#footnote-741). این چنین در الکنز (101/1) آمده است.

ابن عمر و خیال نمودن خداوند ﻷ در مقابل چشمانش در حالیکه طواف می‏نمود

ابونعیم در الحلیه (0309/1) از عروه بن زبیر روایت نموده، که گفت: در حالی که در طواف بودیم، از عبداللَّه بن عمر ب دخترش را خواستگاری نمودم، وی خاموشی اختیار نمود و به کلمه‏ای هم پاسخم نداد، گفتم: اگر راضی می‏شد جوابم را می‏داد، به خدا سوگند، در این مورد ابداً کلمه‏ای به او بار دیگر نمی‏گویم، و برای وی چنان مقدر شد که قبل از من به مدینه رفت و سپس من آمدم، داخل مسجد رسول خدا ص شدم، به او سلام دادم، و حقش را که وی اهل آن بود برایش ادا نمودم، نزدش آمدم، برایم خوش آمد گفت و افزود: چه وقت آمدی؟ گفتم: این وقت آمدنم است، گفت: آیا تو سوده دختر عبداللَّه را در حالی که در طواف بودیم، و خداوند ﻷ را درمیان چشم‏هایمان خیال می‏نمودیم، برایم یاد نمودی، در حالی که قادر بودی با من در غیر آن مکان روبرو شوی؟ گفتم: امری بود مقدر شده، گفت: امروز نظرت چیست؟ گفتم: بیشتر از گذشته به آن حریص ترم، آن گاه پسرانش: سالم و عبداللَّه را طلب نموده و او را به نکاحم در آورد. ابن سعد (167/4) این را از نافع به معنای آن با زیادتی روایت نموده است.

ذکر خفی و بلند نمودن آواز به ذکر قول پیامبر ص درباره فضیلت ذکر حقی

ابویعلی از عایشه ل روایت نموده، که گفت: رسول خدا ص نمازی را که در آن مسواک می‏شد، بر نمازی که در آن مسواک نمی‏گردید، هفتاد و چند فضیلت می‏داد و رسول خدا ص فرمود: «فضیلت ذکر خفی که آن را نمی‏شنوند هفتاد و چند است»، می‏گوید: «وقتی روز قیامت می‏باشد، و خداوند مخلوقات را برای حساب‌شان جمع میکند، فرشتگان حفظ کننده به آنچه حفظ نموده‏اند و نوشته‏اند می‏آیند، خداوند به آنان می‏گوید: ببینید، آیا برای وی چیزی باقی مانده؟ می‏گویند پروردگارا هر آنچه دانسته بودیم و حفظ نموده بودیم حساب نمودیم و نوشتیم و ترکش نکرده‏ایم آن گاه خداوند تبارک و تعالی به او می‏گوید: نزد من برای تو چیز پوشیده‏ای هست، که تو آن را نمی‏دانی، و من تو را به آن پاداش می‏دهم، و آن را ذکر پنهان است»[[742]](#footnote-742). هیثمی (81/10) می‏گوید: در این معاویه بن یحیی صدفی آمده، وی ضعیف می‏باشد.

قصه دفن مردی که صدایش را به ذکر بلند می‏نمود و دفن عبداللَّه ذی البجادین

ابوداود از جابر س روایت نموده، که گفت: آتشی را در بقیع دیدیم و به آنجا آمدیم، ناگهان متوجه شدم که رسول خدا ص قبر است و می‏گوید: «این مرد را به من بدهید»، و او را از طرف پایین قبر به اودادند، دیدم و ناگهان دریافتم، که وی همان کسی است، که صدایش را به ذکر بلند می‏نمود[[743]](#footnote-743). این چنین در جمع الفوائد (137/1) آمده است. ابونعیم در الحلیه (351/3) این را از جابر به مثل آن به اختصار روایت نموده است.

حافظ در الاصابه (338/2) می‏گوید: محمدبن ابراهیم تیمی برایم حدیث بیان نموده، گفت: عبداللَّه س مردی بود از مزینه، وی همان کسی است که به او ذوالبجادین گفته می‏شد، موصوف یتیم بود و زیر سرپرستی عمویش به سر می‏برد، و عمویش به وی نیکی می‏نمود، به عمویش خبر رسید که وی اسلام آورده است، آنگاه همه چیزی را که به وی داده بود پس گرفت، حتی که او را از لباسش هم برهنه ساخت، وی دوباره نزد مادرش آمد، مادرش جامه‏ای را که داشت برای وی دو قطعه نمود، وی نصف آن را ازار ساخت و نصف دیگرش را قطیفه، بعد از آن وقتی صبح نمود، پیامبر ص به او گفت: «تو عبداللَّه ذوالبجادین - «صاحب دو جامه» - هستی، ملازم دروازه من باش»، بنابراین وی بر دروازه پیامبر ص می‏بود، و صدایش را به ذکر بلند می‏نمود، عمر گفت: آیا وی ریا کار است؟ پیامبر ص فرمود: «بلکه وی یکی از تضرع کنندگان است». تیمی می‏گوید: ابن مسعود حدیث بیان نمود و گفت: در غزوه تبوک در دل شب برخاستم، و شعله‏ای از آتش را در ناحیه‏ای از اردوگاه دیدم، آن را دنبال نمودم، ناگهان متوجه شدم که رسول خدا ص و ابوبکر و عمر ب در آنجا تشریف دارند، و عبداللَّه ذوالبجادین درگذشته است، و آنان برایش حفره‏ای ایجاد نموده‏اند و رسول خدا ص در حفره‏اش است، هنگامی که وی را دفن نمودیم، گفت: «بار خدایا، من از وی راضی هستم، تو هم از وی راضی شو»[[744]](#footnote-744).

بغوی این را به طولش از این وجه روایت نموده، و رجال آن ثقه‏اند، مگر این که در آن انقطاع است. و ابن منده این را از طریق سعدبن صلت از اعمش از ابووائل از عبداللَّه بن مسعود، و از طریق کثیربن عبداللَّه بن عمرو بن عوف از پدرش ازجدش به مثل آن رویت نموده است. و احمد و جعفر بن محمد الفریابی در کتاب الذکر از عقبه بن عامر روایت نموده‏اند که: رسول خدا ص درباره مردی که به او ذوالبجادین گفته می‏شد فرمود: «وی متضرع است»، و این را به سببی گفت، که وی ذکر خداوند را به قرآن و دعا زیاد می‏نمود، و صدایش را بلند می‏کرد[[745]](#footnote-745).

شمارش تسبيح و اصل تسبيح[[746]](#footnote-746)

قول پیامبر ص برای صفیه وقتی وی را دید با هسته خرما تسبیح می‏گوید

ترمذی و حاکم از صفیه ل روایت نموده‏اند که: پیامبر ص در حالی نزد وی وارد شد، که چهارهزار هسته خرما نزدش بود، و با آن‏ها تسبیح می‏گفت، فرمود: «آیا تو را به چیزی زیادتر از آنچه تسبیح گفتی خبر ندهم؟» پاسخ داد: بلکه مرا بیاموز فرمود: «بگو: سبحان اللَّه عدد خلقه»، ترجمه: «نسبت پاکی است خدا را به عدد خلقش». و حاکم گفته: «بگو، سبحان اللَّه عدد ما خلق من شی‏ء»، ترجمه: «نسبت پاکی است خدا را به عدد آنچه آفرید»[[747]](#footnote-747). و ترمذی گفته: حدیث غریب است، و این حدیث را به روایت از صفیه جز از این طریق، به روایت از هاشم ابن سعید الکوفی، نمی‏شناسیم، و اسناد آن معروف نیست. این چنین در الترغیب (99/3) آمده است. و چیزی از این قبیل در اذکار جامع گذشت.

تسبیح ابوصفیه، ابوهریره و سعد با سنگریزه‌ها

بغوی از ابوسفیه س مولای پیامبر ص روایت نموده که به او پوستی انداخته می‏شد، و زنبیلی که در آن سنگریزه‏ها می‏بود آورده می‏شد، و به آن تا نصف روز تصبیح می‏گفت و بعد از آن برداشته می‏شد، و وقتی نماز اول [ظهر] را می‏گزارد، تا شب تسبیح می‏گفت. این چنین در البدایه (322/5) آمده است. و بغوی هم چنان از یونس بن عبید از مادرش روایت نموده، که گفت: ابوصفیه - مردی از مهاجرین - را دیدم که با هسته خرما تسبیح می‏گفت. این چنین در بخاری روایت نموده است - البته در غیر صحیح [البخاری] -. این چنین در الاصابه (109/4) آمده، و همین طور ابن سعد (60/7) روایتش نموده. وابونعیم در الحلیه (383/1) از ابوهریره س روایت نموده که: وی تاری داشت و در آن هزار گره زده شده بود، و تا اینکه به آن تسبیح نمی‏گفت به خواب نمی‏رفت. و نزد ابوداود (55/3) از ابونضره روایت است که گفت: شیخی از طفاوه برایم حدیث بیان نموده گفت: در مدینه نزد ابوهریره مهمان شدم، مردی را از اصحاب رسول خدا ص ندیدم که از وی بهتر و خوب‏تر در خدمت مهمان باشد، روزی در حالی که من نزدش بودم، و او بر تختش قرار داشت، همراهش کیسه‏ای بود و در آن سنگریزه یا هسته خرما قرار داشت، در پایینش کنیز سیاهش بود و او به آن تسبیح می‏گفت، و وقتی آنچه در کیسه بود تمام شد، کیسه را به‌سوی همان کنیز انداخت، و او آن‏ها را دوباره جمع نمود و در کیسه انداخت و برای ابوهریره بلندش نمود... و حدیث را به طول آن ذکر نموده[[748]](#footnote-748). و ابن سعد (143/3) از حکیم بن دیلمی روایت نموده که: سعد س با سنگریزه‏ها تسبیح می‏گفت.

ادب ذکر و دو برابر شدن نیکی

ابن جریر از ابن عمر ب روایت نموده، که گفت: اگر توانستی که خدا را فقط در وقت پاک بودنت ذکر کنی این کار را انجام بده. این چنین در الکنز (209/1) آمده است. و احمد از ابوعثمان نهدی روایت نموده، که گفت: از ابوهریره به من خبر رسید که وی گفته: به من خبر رسیده، که خداوند ﻷ برای بنده‏اش در بدل یک نیکی یک میلون نیکی می‏دهد، [من به او گفتم که تو چنین گفته‏ای؟ ]ابوهریره گفت: نه اینطور نیست، از رسول خدا ص شنیدم که می‏گوید: «خداوند ﻷ برایش دو ملیون نیکی می‏دهد»، بعد از آن تلاوت نمود:

﴿يُضَٰعِفۡهَا وَيُؤۡتِ مِن لَّدُنۡهُ أَجۡرًا عَظِيمٗا﴾ [النساء: 40].

ترجمه: «آن را و چند می‏سازد و ار نزد خود اجر بزرگ می‏دهد».

و گفت: «وقتی خداوند ﻷ بگوید: اجر بزرگ، پس چه کسی اندازه‏اش را وزن می‏کند»[[749]](#footnote-749)، و در روایتی آمده: نزد ابوهریره آمدم و گفتم: به من خبر رسیده که تو می‏گویی: یک نیکی به یک ملیون نیکی زیاد می‏شود، گفت: چه از آن تو را به شگفت انداخته است؟ به خدا سوگند از وی شنیدم[[750]](#footnote-750)... و مثل آن را متذکر شده. هیثمی (145/10) می‏گوید: این را احمد به دواسناد و بزار به مثل آن روایت نموده‏اند، و یکی از اسنادهای احمد جید است.

باب پانزدهم:  
دعاهاى اصحاب

چگونه پیامبر ص و اصحابش ش به‌سوی خداوند تبارک و تعالی با دعاها فریاد بر می‏آوردند، برای چه اموری دعا می‏کردند، در چه وقت دعا می‏نمودند و دعاهایشان چگونه بود؟

آداب دعا پيامبر ص و تعليم آداب دعا به بعضى از اصحابش

ابن ابی شیبه از معاذ بن جبل س روایت نموده، که گفت: رسول خدا ص از کنار مردمی در حالی گذشت که می‏گفت: بار خدایا من از تو صبر می‏خواهم، پیامبر خدا ص فرمود: «از خداوند بلا خواستی، عافیتش را هم طلب کن»، و بر مردی در حالی گذشت که می‏گفت: بار خدایا من از تو تمام نعمتت را می‏طلبم، فرمود: «ای ابن آدم، آیا می‏دانی که تمام نعمت چیست؟» گفت: ای رسول خدا، دعایی بود و به آن به امید خیر دعا نمودم، گفت: «از جمله تمام نعمت دخول جنت و رهایی از آتش است»، و بر مردی گذشت که می گفت: «يا ذالجلال والاكرام»، ترجمه: «ای صاحب بزرگی و عزت»، فرمود: «از تو پذیرفته شد، سئوال نما»[[751]](#footnote-751). این چنین در الکنز (292/1) آمده است.

قصه پیامبر ص با مردی که دعا می‏نمود تا عذابش به سرعت بیاید

ابن ابی شیبه از انس بن مالک س روایت نموده، که گفت: رسول خدا ص نزد مردی وارد شد، گویی که وی از فرط تکلیف و رنج چون جوجه پرنده‏ای است که پرهایش کنده شده باشد، پیامبر ص به او گفت: «آیا خداوند را به چیزی دعا می‏نمودی؟ پاسخ داد: می‏گفتم: بار خدایا، عذابی را که در آخرت به من می‏دهی، در دنیا برایم تعجلیلش کن، آن گاه پیامبر ص به او گفت: «چرا نگفتی: «اللَّهُمَّ آتِنَا فِى الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِى الآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ»، «بار خدایا، برای‏مان در دنیا و آخرت نیکی نصیب فرما و از عذاب آتش نگاه‌مان دار»، آن گاه خداوند را دعا نمود و او برایش شفا داد[[752]](#footnote-752)، این چنین در الکنز (290/1) آمده است. و ابن النجار این را از وی به مثل آن، چنانکه در الکنز آمده، روایت نموده است.

امتناع پیامبر ص از این که برای بشیر بن خصاصیه دعا نماید که خداوند او را قبل از وی بمیراند

ابونعیم از بشیربن خصاصیه روایت نموده، که گفت: رسول خدا ص گفت: خدایی را می‏ستایم که تو را از ربیعه قشعم[[753]](#footnote-753) آورد، و به دست رسول خدا اسلام آورده‏ای». گفتم: ای رسول خدا، خداوند را دعا کن تا مرا قبل از تو بمیراند، گفت: «این طور برای هیچ کسی دعا نمی‏کنم». این چنین در المنتخب (147/5) آمده است.

پیامبر ص و ابتدا نمودن از خودش به دعا و اجتنابش از سجع[[754]](#footnote-754)

ابن ابی شیبه، احمد، ابوداود، نسائی و غیر ایشان از ابی بن کعب س روایت نموده‏اند که گفت: رسول خدا ص وقتی که برای کسی دعا می‏نمود، از نفس خودش شروع می‏نمود، روزی موسی ÷ را یاد نمود و گفت: «رحمت خدا بر ما باد و بر موسی، اگر صبر می‏نمود، از همراهش شگفت انگیزترین چیزها را می‏دید، ولی وی گفت:

﴿إِن سَأَلۡتُكَ عَن شَيۡءِۢ بَعۡدَهَا فَلَا تُصَٰحِبۡنِيۖ قَدۡ بَلَغۡتَ مِن لَّدُنِّي عُذۡرٗا﴾ [الکهف: 76].

ترجمه: «اگر تو را بعد از این از چیزی پرسیدم، از همراهی من دست بردار، چون تو از جانب من معذور شناخته شدی».

و آن را طولانی[[755]](#footnote-755) نمود[[756]](#footnote-756). ترمذی مثل این را روایت نموده، و این قولش را ذکر ننموده: روزی موسی ÷ را یاد نمود... تا آخرش، و گفته: حسن، غریب و صحیح است. این چنین در الکنز (290/1) آمده است. و طبرانی این را به اسناد حسن از ابوایوب س به این لفظ روایت نموده: وقتی دعا می‏نمود ازخودش شروع می‏کرد[[757]](#footnote-757). این چنین در المجمع آمده. ابن ابی شیبه از شعبی روایت نموده، که گفت: عایشه ل برای واعظ مدینه ابن [ابی] السائب گفت: از سجع در دعا اجتناب نما، چون من با رسول خدا ص و یارانش همره بودم و آن‏ها را ملازمت نمودم، ایشان اینطور نمی‏نمودند[[758]](#footnote-758). این چنین در الکنز (292/1) آمده است.

عمر و تعلیم آداب دعا به مردی و دعای ابن مسعود در وقت سحر

ابن ابی شیبه[[759]](#footnote-759) و ابوعبید از عمر س روایت نموده‏اند که: وی از مردی شنید که از فتنه پناه می‏جست، عمر گفت: بار خدایا، من به تو از الفاظش پناه می‏جویم، آیا از پروردگارت سئوال می‏کنی، که برایت اهل و مال نصیب نکند - یا گفت: اهل و فرزند -، و در لفظی آمده: آیا دوست می‏داری، که خداوند برایت مال و پسر نصیب نکند؟ هر یکی از شما وقتی از فتنه پناه جست، باید از گمراه کننده‏های آن پناه بجوید. این چنین در الکنز (289/1) آمده است. و طبرانی از محارب بن دثار از عمویش روایت نموده، که گفت: سحرگاهان از کنار منزل عبداللَّه بن مسعود س عبور می‏نمودم، از وی می‏شنیدم که می‏گفت: بار خدایا، دعوتم نمودی اجابت کردم، امرم فرمودی اطاعت نمودم و این وقت سحر است پس برایم بیامرز. بعد با او روبرو شدم و گفتم: کلماتی را از تو شنیدم که در وقت سحر می‏گفتی، و آن کلمات را برایش یادآوری نموم، گفت: یعقوب [استغفار برای] فرزندانش را تا سحر به تأخیر[[760]](#footnote-760) انداخت[[761]](#footnote-761). هیثمی (155/10) می‏گوید: در این عبدالرحمن بن اسحاق کوفی آمده، وی ضعیف می‏باشد.

بلند نمودن دستها در دعا و مسح نمودن روى با آن‌ها

پیامبر ص و انجام دادن این عمل

حاکم از عمر س روایت نموده، که گفت: رسول خدا ص وقتی دعا می‏نمود، دست‌هایش را بلندمی کرد، و وقتی فارغ می‏شد، آن‏ها را رویش می‏مالید. و هم چنین نزد وی و ترمذی - که آن را صحیح دانسته - از وی روایت است که گفت: رسول خدا ص هنگامی که دست‌هایش را در دعا بلند می‏نمود، تا وقتی که با ان‏ها رویش را مسح نمی‏کرد، پایین نمی‏نمود[[762]](#footnote-762). و نزد عبدالغنی در ایضاح الاشکال از وی روایت است که گفت: پیامبر ص را نزد سنگ‏های زیت[[763]](#footnote-763) دیدم که با کف دست‏هایش دعا می‏نمود، و هنگامی که فارغ شد با آن‏ها رویش را مسح نمود. این چنین در الکنز (289/1) آمده است.

و احمد از عایشه ل روایت نموده، که گفت: رسول خدا ص دست‌هایش را بلند می‏نمود و دعا می‏کرد، تا حدی که من از زیاد بلند نگه داشتن آن‏ها ملول می‏شدم[[764]](#footnote-764). هیثمی (168/10) می‏گوید: احمد این را به سه اسناد روایت نموده، و رجال همه آن‏ها رجال صحیح‏اند. و عبدالرزاق از وی مثل این را روایت نموده و افزوده است: «اللهم انما انا بشر فلا تعذبني بشتم رجل شتمته او آذيته»، ترجمه: «بار خدایا، من بشر هستم، پس مرا به دشنام مردی که دشنامش داده‏ام یا اذیتش رسانیده‏ام عذاب مده»[[765]](#footnote-765).[[766]](#footnote-766) این چنین در الکنز (291/1) آمده است. نزد بخاری در الادب المفرد (ص90) از عایشه ل روایت است که وی پیامبر ص را در حالی دید که دست‌هایش را بلند نموده دعا می‏کرد و می‏گفت: «إنما انا بشر فلا تعاقبني. ايما رجل من الـمومنين آذيته واو شتمته فلا تعاقبني فيه»، ترجمه: «من بشر هستم بنابراین عقابم من، هر مردی را که از مومنین اذیت نموده‏ام یا دشنام داده‏ام، مرا در آن مورد مؤاخذه منما».

عملکرد پیامبر ص در این مورد وقتی که بر احزاب دعا نمود و عملکرد ابن عمر و ابن زبیر

عبدالرزاق از عروه روایت نموده که: رسول خدا ص بر قومی از اعراب عبور نمود، آنان اسلام اورده بودند، و احزاب دیارشان را خراب کرده بودند، آن گاه رسول خدا ص دست‏های خود را به‌سوی رویش بلند نمود و بر آنان دعا نمود، اعرابیی به او گفت: ای رسول خدا، رسا کن پدر و مادرم فدایت، ولی پیامبر خدا ص دستش را برابر رویش بلند نمود، و [از آن بالاتر] به طرف آسمان بلندشان نکرد. این چنین در الکنز (291/1) آمده است.و بخاری در الادب المفرد [ص90] از ابونعیم وهب روایت نموده، که گفت: این عمروبن زبیر ش را دیدم که دعا می‏کردند و کف‏های دست‌شان را بر روی می‏مالیدند[[767]](#footnote-767).

دعا در جماعت و بلند نمودن آواز و آمين

آمین گفتن پیامبر ص بر دعای زید، ابوهریره و مرد دیگری

طبرانی در الأوسط از قیس مدنی روایت نموده که: مردی نزد زیدبن ثابت س آمد، و چیزی از وی پرسید، زید به او گفت: نزد ابوهریره برو، در حالی که من،ابوهریره و فلان در مسجد بودیم دعا می‏کردیم، و پروردگار‌مان ﻷ را ذکر می‏نمودیم، که ناگهان رسول خدا ص به‌سوی ما آمد و نزد‌مان نشست، و ما خاموش شدیم، گفت: «به آنچه که در آن قرار داشتید برگردید»، زید می‏گوید: پس من و همراهم قبل از ابوهریره دعا نمودیم، و رسول خدا ص برای ما آمین می‏گوید، بعد از آن ابوهریره دعا نموده گفت: بار خدای، من از تو مثل آنچه را می‏خواهم که دو همراهم خواستند، و از تو علمی می‏خواهم که فراموش نشود، پیامبر ص گفت: «آمین»، گفتیم: ای رسول خدا، ما هم از خداوند علمی می‏خواهیم که فراموش نشود[[768]](#footnote-768)، پیامبر ص فرمود: «بچه درسی[[769]](#footnote-769) از شما به آن سبقت جست». هیثمی (361/9) می‏گوید: این قیس، واعظ عمربن العزیز بود، و غیر از پسرش محمد دیگر کسی از وی روایت نکرده است، ولی بقیه رجال ثقه‏اند.

دعای عمر و درخواستش از مردم که آمین بگویند و دعایش در عام الرماده

ابن سعد (275/3) از جامع بن شداد از یکی از اقربایش روایت نموده، که گفت: از عمربن خطاب س شنیدم که می‏گفت: سه کلمه است که وقتی آن‏ها را گفتم بر آن آمین بگویید: «اللهم إني ضعيف فقوني، اللهم إني غليظ فليني، اللهم إني بخيل فسخنى». ترجمه: «بار خدایا، من ضعیف هستم قویم بساز، بار خدایا، من خشن هستم نرمم بساز، بار خدایا من بخیل هستم سخیم بساز».

وی هم چنان (321/3) از سائب بن یزید روایت نموده، که گفت: سوی عمربن خطاب س روزی در [عام] الرمادۀ در صبحگاهان نگاه نمودم، وی در یک حالت توأم با خشوع و تضرّع قرار داشت و چادری بر تن داشت که به زانوهایش نمی‏رسید صدایش را به استغفار بلند می‏نمود و چشم‏هایش بر گونه‏هایش اشک می‏ریختند، و در طرف راستش عباس بن عبدالمطلب س قرار داشت،وی در آن روز در حالی که روبروی قبله قرار داشت و دست‏هایش را به‌سوی پروردگارش فریاد بلند نمود، و دعا نمود و مردم هم با او دعا کردند، بعد از آن دست عباس را گرفت و گفت: «الـهم إِنَّا نَسْتَشْفِعُ بعم رسولك اليك». ترجمه: «بار خدایا، عموی رسولت را نزد تو شفاعت کننده می‏آوریم»، و عباس برای مدت طولانی در پهلویش ایستاد، و عباس هم دعا می‏نمود و چشم‌هایش اشک می‏ریخت.

نشستن عمر همراه گروهی در مسجد و دعای همه‌شان یکی بعد از دیگری

ابن سعد (294/3) از ابوسعید مولای ابواسید روایت نموده، که گفت: عمربن خطاب از طرف شب بعد از عشاء در مسجد گشت می‏زد، هر کی را در آن می‏دید بیرونش می‏نمود، مگر کسی را که ایستاده بود و نماز می‏گزارد، باری بر تعدادی از اصحاب رسول خدا ص عبور نمود که در میان‌شان ابی بن کعب س هم تشریف داشت، پرسید، این‏ها کیانند؟ ابی گفت: افرادی از خانواده‏ات، ای امیرالمؤمنین، پرسید: بعد از نماز چه شما را نگه داشته است؟ گفت: نشستیم و خدا را ذکر می‏کنیم، اضافه می‏کند: آن گاه با ایشان نشست، و برای نزدیک‏ترین‌شان به خودش گفت: به دعا شروع کن، می‏گوید: وی دعا نمود، بعد از هر یک آن‏ها طالب دعا گردید و آنان دعا نمودند تا این که به من رسید و من در پهلویش قرار داشتم، گفت: تو بگو، من بند ماندم و از ترس لرزه‏ای فرایم گرفت، که او نیز آن را از من احساس نمود، گفت: اگر بگویی: بار خدایا برای‌مان بیامرز، بار خدایا رحم‌مان فرما کافی است، می‏گوید: بعد از آن عمر شروع نمود، و هیچ کسی در قوم از وی پر اشک‏تر و شدید گریه کننده‏تر نبود، بعد از آن فرمود: بس است، اکنون پراکنده شوید.

دعای حبیب بن مسلمه و نعمان بن مقرّن قبل از قتال

طبرانی از ابوهبیره از حبیب بن مسلمه فهری که مستجاب الدعا بود روایت نموده که: وی بر ارتشی امیر مقرر شد، مرزهای روم را در نور دید و هنگامی که با دشمن روبرو گردید به مردم گفت: از رسول خدا ص شنیدم که می‏گوید: «اگر جماعتی جمع شود و برخی‌شان دعا نمایند و سایرشان آمین بگویند خداوند دعای‌شان را قبول می‏کند»، بعد از آن وی پس از حمد و ثنای خداوند گفت: «اللَّهُمَّ احْقِنْ دِمَاءَنَا وَاجْعَلْ أُجُورَنَا أُجُورَ الشُّهَدَاءِ»، ترجمه: «بار خدایا، خون‌هایمان را از ریختن باز دار، و پاداش‏هایمان را پاداش شهیدان بگردان»، در حالی که آنان در این حالت قرار داشتند، ناگهان هنباط، که امیر دشمن بود، پایین آمد و نزد حبیب در خیمه‏اش داخل گردید[[770]](#footnote-770). هیثمی (170/10) می‏گوید: این را طبرانی روایت نموده، و گفته است: هنباط به لغت رومی امیر ارتش را می‏گویند، و رجال آن: غیر از ابن لهیعه که حسن الحدیث است، رجال صحیح‌اند. و در بخش تمنای شهادت و دعا برای آن از معقل بن یسار گذشت... و حدیث را به طول آن متذکر شده، و در آن قول نعمان بن مقرن آمده: من برای خداوند عز و جل دعایی می‏کنم، و هر یکی از شما را سوگند می‏دهم که بر آن آمین بگوید: «اللهم اعط اليوم النعمـان الشهادة في نصر الـمسلمين وافتح عليهم»، ترجمه: «بار خدایا، امروز برای نعمان شهادت را در نصرت مسلمانان نصیب فرما، و برای‌شان فتح عطا نما». این را طبری هم روایت کرده، و این چنین این را طبرانی روایت نموده، و رجال آن رجال صحیح‌اند، و در روایتی افزوده: و قوم آمین گفتند، چنان که در المجمع (216/6) آمده است. این چنین این را حاکم (294/3) در حدیث طویلی روایت کرده است.

ذی البجادین و بلند نمودن صدایش به دعا و قول پیامبر ص درباره‏اش: وی متضرع است

احمد و طبرانی از عقبه بن عامر س روایت نموده‏اند که: پیامبر ص برای مردی که به او ذوالجبادین گفته می‏شد فرمود: «وی متضرع است»[[771]](#footnote-771)، این را به سببی گفت که وی خداوند ﻷ را به کثرت با خواندن قرآن یاد می‏نمود، و صدایش را در دعا بلند می‏کرد. هیثمی (369/9) می‏گوید: اسناد آن‏ها حسن است. و ابن جریر هم چنان این را از عقبه به مثل آن روایت نموده، چنانکه در تفسیر ابن کثیر (395/2) آمده است.

طلب دعا از صالحين

پیامبر ص و طلب دعا از عمر و ابوامامه و درخواست دعا از پیامبر ص

ابوداود و ترمذی از عمر س روایت نموده‏اند که گفت: از پیامبر ص اجازه عمره خواستم، به من اجازه داد و گفت: «ای برادرم از دعایت فراموشم مکن»، عمر گفت: کلمه‏ای است که دوست ندارم در بدل آن دنیا برایم باشد[[772]](#footnote-772). ابن سعد (273/3) از عمر به معنای این را روایت نموده است، و ابن ابی شیبه از ابوامامه باهلی س روایت نموده، که گفت: پیامبر ص بیرون گردید، گویی ما علاقمند شدیم که برای‌مان دعا کند، آن گاه فرمود: «اللَّهُمَّ، اغْفِرْ لَنَا، وَارْحَمْنَا، وَارْضَ عَنَّا، وَتَقَبَّلْ مِنَّا، وَأَدْخِلْنَا الْجَنَّةَ، وَنَجِّنَا مِنَ النَّارِ، وَأَصْلِحْ لنا شَأْنَنَا كُلَّهُ»، ترجمه: «بار خدایا، برای ما بیامرز و رحم‌مان فرما، ازما راضی شو و از ما قبول فرما، داخل جنت‌مان ساز و از آتش نجات‌مان ده و همه امور ما را برای‌مان اصلاح گردان»، گویی باز هم ما علاقمندی نشان دادیم که برای‌مان بیفزاید، گفت: «امر را برای‌تان جمع نمودم»[[773]](#footnote-773). این چنین در الکنز (291/1) آمده است.

قصه مردی که خود را در زمین داغ و گرم غلت می‏داد، و درخواست پیامبر ص از وی که برای برادرانش دعا کند

ابن ابی الدنیا از طلحه بن عبیداللَّه س روایت نموده، که گفت: مردی روزی به راه افتاد و لباس‌هایش را کشید، و در زمین داغ و گرم به غلت زدن پرداخت، و برای نفسش می‏گفت: آتش جهنم را بچش، آیا در شب مرده هستی و در روز پهلوان؟! می‏افزاید: در حالی که وی در این حالت قرار داشت، ناگهان پیامبر ص را در سایه درختی دید، نزدش آمد و گفت: نفسم بر من غالب شد، رسول خدا ص به او گفت: «دروازه‏های آسمان برایت باز گردید، و ملائک بر تو افتخار نمودند»، سپس به اصحابش فرمود: «از برادرتان توشه به دست آورید» آن گاه هر کس می‏گفت: ای فلان برایم دعا کن، پیامبر ص به او گفت: «همه‌شان را شامل دعایت بساز»، آن گاه گفت: «اللَّهُمَّ اجْعَلِ التَّقْوَى زَادَهُمْ واجــمع على الـهدى امرهم»، ترجمه: «بار خدایا، توشه‌شان را تقوی بگردان، و امرشان را بر هدایت جمع نما»، پیامبر ص می‏گفت: «بار خدایا، استوارش بگردان». گفت: «واجعل الجنة مآبهم»، ترجمه: «و جنت را جای برگشت‌شان بگردان»[[774]](#footnote-774).

این چنین در الکنز (290/1) آمده است. طبرانی این را از بریده س روایت نموده، که گفت: در حالی که پیامبر ص در یکی از سفرهایش قرار داشت، ناگهان به مردی رسید که در زمین گرم و داغ بر پشت و شکم خود غلت می‏خوردو می‏گفت: ای نفس با خواب نمودن در شب و باطل بودن در روز باز هم امید جنت را می‏کنی؟! هنگامی که عمل دلخواهش را تمام نمود به‌سوی ما آمد، پیامبر ص گفت: «به خدمت برادرتان فرارسید»، گفتیم: برای‌مان دعا کن، خدا رحمت کناد، گفت: «اللَّهُمَّ اجْمَعْ عَلَى الْهُدَى أَمْرَهُمْ»، گفتیم: برای ما بیفزای، گفت: «اللَّهُمَّ اجْعَلِ التَّقْوَى زَادَهُمْ»، گفتیم: برای‌مان بیفزای، و پیامبر ص گفت: «برایشان بیفزای» و گفت: «بار خدایا، توفیقش بده»، گفت: «اللَّهُمَّ اجْعَلِ الْجَنَّةَ مَآبَهُمْ». هیثمی (185/10) می‏گوید: این را طبرانی از طریق ابوعبداللَّه صاحب صدقه از علقمه بن مرثد روایت نموده، و من وی را نشناختم، ولی بقیه رجال آن ثقه‏اند. و ابونعیم این را از بریده به مثل آن، چنانکه در الکنز (308/1) آمده، روایت نموده است.

درخواست پیامبر ص که: کسی با اویس قرنی ملاقات نمود باید از وی طلب استغفار کند

ابن سعد (163/6) از اسیربن جابر از عمر س روایت نموده، که وی به اویس گفت: برایم مغفرت بخواه، گفت: چگونه برایت مغفرت بخواهم، در حالی که تو یار رسول خداص هستی؟ گفت: از رسول خدا ص شنیدم که می‏گفت: «بهترین تابعین مردی است که به او اویس گفته می‏شود»[[775]](#footnote-775). این حدیث دنباله طولانی دارد، بخش مرفوع آن را مسلم در صحیحش روایت نموده، چنان که در الاصابه (115/1) آمده، و در روایت وی در این مورد آمده: «کسی که از شما با وی ملاقات نمود، امرش کنید تا برای‌تان مغفرت بخواهد»[[776]](#footnote-776).

دعای انس برای یارانش وقتی که از وی طلب نمودند تا برای‌شان دعا کند

بخاری در الادب المفرد (ص93) از عبداللَّه (بن) الرومی از انس بن مالک س روایت نموده، که گفت: به وی گفته شد: برادرانت از بصره نزدت آمده‏اند - و او در آن روز در زاویه[[777]](#footnote-777) سکونت داشته - تا برای‌شان به خدا دعا کنی، گفت: «اللهم اغفرلنا وارحمنا، وآتنا في الدنيا حسنة وفي الاخرة حسنة، وقنا عذاب النار»، ترجمه: «بار خدایا برای ما ببخش و رحم‌مان نما، و در دنیا برای ما نیکی نصیب فرما، و در آخرت هم برای ما نیکی عطا نما و از عذاب آتش نگاه‌مان دارد». از وی خواستند که بر آن اضافه نماید، او باز مثل آن را گفت، و گفت: اگر این برای‏تان داده شود خیر دنیا و آخرت برای‏تان داده شده است.

دعا براى كسى كه عصيان نموده است

قصه عمر با مردی که با شراب نوشی ادامه داد، و این که عمر برایش نامه نوشت و دعا نمود و او از آن دست کشید

ابن ابی حاتم از یزید بن اصم روایت نموده، که گفت: مردی از اهل شام که انسان پیکارگر و جنگجویی بود، نزد عمربن خطاب س می‏آمد، عمر وی را مدتی نیافت و گفت: فلان بن فلان چه شد؟ گفتند: ای امیرالمؤمنین، شراب نوشی را زیاد نموده است، می‏افزاید: عمر کاتبش را خواست و گفت: از طرف عمربن خطاب برای فلان بن فلان بنویس، سلام بر تو تقدیم باد، من با ارسال این نامه به سویت خداوند را ستایش می‏کنم، که جز وی دیگر معبودی نیست، خداوندی که بخشنده گناه، قبول کننده توبه، سخت عذاب دهنده صاحب انعام و فضل است، خدایی جز وی نیست و برگشت به‌سوی اوست. بعد از آن به یارانش گفت: از خداوند درباره دعا کنید، که به قلبش متوجه شود و خداوند توبه‏اش را بپذیرد، هنگامی که نامه عمر به آن مرد رسید، به خواندن آن پرداخت و آن را تکرار نمود، گفت: بخشنده گناه، قبول کننده توبه، سخت عذاب دهنده و صاحب انعام و فضل، مرا از عذابش ترسانیده و وعده‏ام نموده که برایم بیامرزد. این را حافظ ابونعیم هم به نقل از جعفربن برقان روایت نموده و افزوده است: توبه‏اش را همیشه با خود تکرار می‏نمود، بعد از آن گریست و شراب نوشی را ترک نمود، و بر آن استوار ماند، وقتی خبرش به عمر رسید، گفت: اینطور نمایید، وقتی یکی از برادران‌تان را دید که مرتکب لغزشی گردیده است استوارش سازید، و اطمینانش دهید، و به خداوند دعا نمایید تا توبه‏اش را بپذیرد، و از همکاران شیطان بر ضد وی نباشد. این چنین در تفسیر ابن کثیر (70/41) آمده است.

كلماتى كه دعا با آن‏ها آغاز مى‏شود

قول پیامبر ص به مردی که دعا نمود و به ابوعیاش: خداوند را به اسم اعظمش سئوال نمودی

ابوداود، ترمذی - و آن را حسن دانسته -، ابن ماجه و ابن حبان در صحیحش از بریده س روایت نموده‏اند که: رسول خدا ص از مردی شنید که می‏گفت: «اللَّهُمَّ إنِّي أَسْأَلُك بِأَنِّي أَشْهَدُ أَنَّك أَنْتَ اللَّهُ لَا إلَهَ إلَّا أَنْتَ الْأَحَدُ الصَّمَدُ الَّذِي لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدِ»، ترجمه: «بار خدایا، من از تو سئوال می‏کنم، به این که شهادت می‏دهم: تو خدا هستی و معبودی جز تو نیست، خداوند یکتا و بی‌نیاز، ذاتی که نه از کسی زاده شده و نه هم کسی از او زاده شده است، و برایش همتایی نیست». پیامبر ص فرمود: «به درستی خداوند را به اسم اعظمش سئوال نمودی، اسمی که وقتی به آن سئوال شود می‏دهد، و وقتی به آن دعا گردد قبول می‏کند»[[778]](#footnote-778). این را حاکم نیز روایت نموده، مگر این که وی گفته: «به درستی خداوند را به اسم اعظمش سئوال نمودی»، و گفته: به شرط بخاری و مسلم صحیح است. این چنین در الترغیب (145/3) آمده است. و این را هم چنان نسائی، چنانکه در اذکار النووی (ص501) آمده، روایت کرده است.

ترمذی - که آن را حسن دانسته - از معاذ بن جبل س روایت نموده، که گفت: پیامبر ص از مردی شنید که میگوید: «يا ذالجلال والاكرام»، ترجمه: «ای صاحب عظمت و عزت»، فرمود: «از تو قبول شده، سئوال کن»[[779]](#footnote-779). این چنین در الترغیب (145/3) آمده است.

احمد - لفظ هم از وی است - و ابن ماجه از انس بن مالک س روایت نموده‏اند که گفت: پیامبر ص از نزد ابوعیاش زیدبن صامت زرقی در حالی عبور نمود که وی نماز می گزارد، می‏گفت: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِأَنَّ لَكَ الْحَمْدَ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ يا حنان، يا مَنَّانُ يا بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ»، ترجمه: «بار خدایا، من از تو سئوال می‏کنم، به اینکه ستایش تو راست، معبود بر حقی جز تو نیست، ای بخشانده مهربان، ای منت گذارنده، ای آفریننده آسمان‏ها و زمین، ای صاحب عظمت و عزت»، رسول خدا ص گفت: «به درستی خداوند را به اسم اعظمش سئوال نمودی، اسمی که وقتی به آن فراخوانده شود قبول می‏کند، و وقتی به آن سئوال شود می‏دهد»[[780]](#footnote-780). این را ابوداود، نسائی، ابن حبان در صحیحش و حاکم روایت نموده‏اند، واین چهار تن افزوده‏اند: «يا حیى يا قيوم»، ترجمه: «ای زنده و ای قایم به ذات». و حاکم گفته: به شرط مسلم صحیح است، و حاکم در یکی از روایت‏هایش افزوده: «اسألك الجنة واعوذبك من النار»، ترجمه: «از تو جنت را می‏طلبم و به تو از آتش پناه می‏برم». این چنین در الترغیب (146/3) آمده است.

پیامبر ص و اهدا نمودن طلا برای اعرابیی که در دعایش خداوند را به وجه نیکو ستوده

طبرانی در الأوسط از انس س روایت نموده که: رسول خدا ص از نزد اعرابیی مرور نمود، که در نمازش دعا می‏نمود ومی گفت: «يا من لا تراه العيون، ولا تخالطه الظنون، ولا يصفه الواصفون، ولا تغيره الحوادث، ولا يخشى الدوائر، يعلم مثاقيل الجبال، ومكاييل البحار، وعدد قطر الأمطار، وعدد ورق الأشجار، وعدد ما أظلم عليه الليل، وأشرق عليه النهار، لا تواري منه سماء سماء، ولا أرض أرضا، ولا بحر ما في قعره، ولا جبل ما في وعره، اجعل خير عمري آخره، وخير عملي خواتمه، وخير أيامى يوم ألقاك فيه»، ترجمه: «ای کسی که چشم‏ها او را نمی‏بیند[[781]](#footnote-781)، گمان‏ها درکش نمی‏توانند وصف کنندگان وصفش کرده نمی‏توانند، حوادث تغییرش نمی‏دهد، از تحولات و پیش‏آمدها نمی‏ترسد، وزن کوه‏ها، اندازه و مقدار بحرها، عدد قطره‏های باران، عدد برگ درختان و عدد آنچه را شب بر آن تاریکی نموده و روز بر آن دمیده می‏داند، و آسمانی از وی آسمان دیگر را مخفی کرده نمی‏تواند و نه زمین زمینی را، ونه بحری آنچه را در قعرش است و نه کوهی آنچه را در داخلش است، بهترین عمرم آخرش را بگردان و بهترین عملم خاتمه‌هایش را و بهترین روزهایم روزی را که در آن با تو ملاقات می‏کنم»، آن گاه رسول خدا ص کسی را موظف اعرابی گردانید و گفت: «وقتی نمازش را گزارد برایم بیاورش»، هنگامی که نمازش را خواند نزدش آمد و برای رسول خدا ص طلایی یکی از معادن اهدا شده بود، وقتی اعرابی نزدش آمد، طلا را به او بخشید و گفت: «از کدام قبیله هستی ای اعرابی؟» گفت: از بنی عامربن صعصعه ای رسول خدا، رسول خدا ص گفت: «آیا می‏دانی چرا طلا را به تو بخشیدم؟» گفت: به سبب صله رحمی که در میان ما و خودت است ای رسول خدا[[782]](#footnote-782)، پیامبر ص فرمود: «درست است رحم حقی دارد، ولی طلا را به خاطرحسن ثنایت بر خداوند ﻷ بخشیدم»[[783]](#footnote-783). هیثمی (158/10) می‏گوید: رجال آن رجال صحیح‌اند، غیر عبداللَّه بن محمد ابی عبدالرحمن اذرمی، که ثقه است.

دعای پیامبر ص در پیش روی عایشه به اسم اعظم خداوند

ابن ماجه (ص698) از عایشه ل روایت نموده، که گفت: از رسول خدا ص شنیدم که می‏گفت: «اللَّهُمَّ إِنِّى أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الطَّاهِرِ الطَّيِّبِ الْمُبَارَكِ الأَحَبِّ إِلَيْكَ الَّذِى إِذَا دُعِيتَ بِهِ أَجَبْتَ وَإِذَا سُئِلْتَ بِهِ أَعْطَيْتَ وَإِذَا اسْتُرْحِمْتَ بِهِ رَحِمْتَ وَإِذَا اسْتُفْرِجْتَ بِهِ فَرَّجْتَ»، ترجمه: «بار خدایا، من تو را به اسم پاک، نیکو، مبارک و محبوب‏ترت سئوال می‏کنم، اسمی که وقتی به آن دعا شوی قبول می‏کنی، و وقتی به آن سئوال شوی می‏دهی و وقتی به آن رحمت تو خواسته شود رحم می‏نمائی، و وقتی به آن گشایشت خواسته شود، گشایش می‏آوری». عایشه اضافه می‏کند: و روزی گفت: «ای عایشه، آیا می‏دانی، خداوند مرا به همان اسمش آگاه گردانیده که وقتی به آن دعا شود پاسخ می‏دهد؟» می‏گوید: گفتم: ای رسول خدا، پدر و مادرم فدایت، آن را به من بیاموز، گفت: «آن برایت لازم نیست ای عایشه»، می‏گوید: آن گاه به گوشه‏ای رفتم و ساعتی نشستم، باز برخاستم و سرش را بوسیدم و گفتم: ای رسول خدا، آن را به من بیاموز، گفت: «ای عایشه برایت مناسب نیست که آن را به تو بیاموزم، و برایت سزاوار نیست، که به آن چیزی از دنیا را سئوال نمایی». می‏افزاید: آن گاه برخاستم، وضو نمودم و دو رکعت نماز گزاردم و بعد از آن گفتم: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَدْعُوكَ اللَّهَ وَأَدْعُوكَ الرَّحْمَنَ وَأَدْعُوكَ الْبَرَّ الرَّحِيمَ وَأَدْعُوكَ بِأَسْمَائِكَ الْحُسْنَى كُلِّهَا مَا عَلِمْتُ مِنْهَا وَمَا لَمْ أَعْلَمْ أَنْ تَغْفِرَ لِي وَتَرْحَمَنِي»، ترجمه: «بار خدایا، من تو را به نام‏اللَّه دعا می‏کنم، و تو را به نام رحمان دعا می‏کنم، و تو را به نام نیکویی کننده و رحیم دعا می‏کنم، و تو را به همه اسمای حسنایت، با آن‏هایی که از نام‏هایت می‏دانم و نمی‏دانم، دعا می‏نمایم، که برایم ببخشی و رحمم نمایی». می‏گوید: آن گاه رسول خدا ص خندید و گفت: «آن[[784]](#footnote-784) در جمله همین اسمایی هست که به آن‏ها دعا نمودی»[[785]](#footnote-785).

آغاز و اختتام دعای پیامبر ص

احمد از سلمه بن اکوع اسلمی س روایت نموده، که گفت: هر دعایی را که از پیامبرص شنیدم به این عبارت شروع نمود: «سبحان ربي العلي الأعلى الوهاب»، ترجمه: «نسبت پاکی است پروردگار عالی برتر و بخشش کننده‏ام را»[[786]](#footnote-786). هیثمی (156/10) می‏گوید: این را احمد و طبرانی به مثل آن روایت نموده‏اند، و در آن عمربن رشد یمامی آمده، بیشتر از یک تن وی را ثقه دانسته‏اند، و بقیه رجال آن رجال صحیح‌اند. و ابن ابی شیبه از سلمه مثل این را روایت نموده، چنان که در الکنز (290/1) آمده است. و ابن النجار از انس س روایت نموده، که گفت: رسول خدا ص اگر صد دعا هم می‏نمود، در ابتدا و خاتمه و وسطش این را به زبان می‏آورد: «رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ»، ترجمه: «پروردگار ما، در دنیا و آخرت برای‌مان نیکی بده، و از عذاب آتش نگاه‌مان دارد»، این چنین در الکنز (290/1) آمده است.

قصه پیامبر ص با دو مردی که نماز گزاردند و خداوند را دعا کردند

احمد، ابوداود، ترمذی - که لفظ هم از وی است و آن را حسن دانسته -، نسائی، ابن خزیمه و ابن حبان در صحیح‏هایشان از فضاله بن عبید روایت نموده‏اند که گفت: در حالی که رسول خدا ص نشسته بود، ناگهان مردی داخل گردید و نماز خواند و گفت: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي وَارْحَمْنِي»، ترجمه: «بار خدایا، مرا بیامرز و رحمم نما»، رسول خدا ص گفت: ای نمازگزار، عجله نمودی، وقتی که نماز خواندی و نشستی، ستایش خداوند را به آنچه وی سزاوارش است به جای آر، بر من درود بفرست و بعد از آن دعا کن». می‏گوید: بعد از آن مرد دیگری نماز گزارد، ستایش خداوند را به جای آورد، و بر پیامبر ص درود فرستاد، آن گاه پیامبر ص به او گفت: «ای نمازگزار، دعا کن، پاسخ داده می‏شوی»[[787]](#footnote-787). این چنین در الترغیب (147/3) آمده است. و طبرانی نیز این را به مثل آنچه گذشت، چنانکه در المجمع (155/10) آمده، روایت نموده است.

درخواست ابن مسعود از کسی که دعا می‏کند که باید به ثنا و ستایش شروع نماید

طبرانی از عبداللَّه بن مسعود س روایت نموده، که گفت: وقتی که یکی از شما خواست دعا نماید، باید به مدح و ثنا بر خداوند، به آنچه وی اهل آن است، آغاز نماید، بعد از آن باید بر پیامبر ص درود بفرستد، و بعد از آن باید سئوال کند، چون به این صورت وی سزاوارتر است که به مقصد برسد[[788]](#footnote-788). هیثمی (155/10) می‏گوید: رجال آن رجال صحیح‌اند، ولی ابوعبیده از پدرش نشنیده است.

دعاهاى پيامبر ص براى امتش

دعای پیامبر ص به مغفرت برای امتش در شب عرفه

بیهقی از عباس بن مرداس س روایت نموده که: رسول خدا ص شب عرفه برای امتش به مغفرت و رحمت دعا نمود، و دعا را زیاد کرد، آن گاه خداوند به‌سوی او وحی فرستاد که من چنان نمودم، مگر ظلم فیمابین‌شان را، و گناهان‌شان را که در میان من و ایشان است بخشیدم، گفت: «ای پروردگارم، تو قادر هستی که برای مظلوم در بدل ظلمی که بر وی انجام شده نیکی دهی و برای ظالم بیامرزی»، ولی خداوند آن شب از وی نپذیرفت، وقتی که بامداد مزدلفه فرا رسید، وی دعا را اعاده نمود و خداوند تعالی به او پاسخ داد: «من برای‌شان بخشیدم»، آن گاه رسول خدا ص تبسم نمود، یکی از اصحابش به او گفت: ای رسول خدا، در ساعتی تبسم نمودی که در آن تبسم نمی‏کردی، گفت: «بر ابلیس دشمن خدا خندیدم، وی وقتی دانست که خداوند ﻷ از من درباره امتم قبول نموده، به دعای به هلاکت بر بادی پرداخت، و بر سرش خاک می‏افکند[[789]](#footnote-789).

دعای پیامبر ص برای امتش و قول خداوند به وی: ما تو را درباره امتت راضی خواهیم نمود

ابن وهب از عبداللَّه بن عمرو ب روایت نموده که: رسول خدا ص قول ابراهیم÷ را تلاوت نمود:

﴿رَبِّ إِنَّهُنَّ أَضۡلَلۡنَ كَثِيرٗا مِّنَ ٱلنَّاس﴾ [ابراهیم: 36].

ترجمه: «پروردگارا! این‏ها بسیاری از مردم را گمراه کرده‏اند».

و قول عیسی ÷ را:

﴿إِن تُعَذِّبۡهُمۡ فَإِنَّهُمۡ عِبَادُكَ﴾ [المائدة: 118].

ترجمه: «اگر ایشان را عذاب کنی آنان بندگان تواند».

بعد از آن دست‌هایش را بلند نموده گفت: «اللَّهُمَّ أُمَّتِي، اللَّهُمَّ أُمَّتِي، اللَّهُمَّ أُمَّتِي»، ترجمه: «بار خدایا امتم، بار خدایا امتم، بار خدایا امتم» و گریست، آن گاه خداوند گفت: ای جبریل نزد محمد برو - و پروردگارت عالم‏تر است - و از او بپرس که چه تو را می‏گریاند؟ جبریل ÷ نزدش آمد، و رسول خدا ص از آنچه گفته بود خبرش داد، خداوند فرمود: نزد محمد برو و به او بگو: ما تو را درباره امتت راضی خواهیم ساخت و غمگینت نمی‏کنیم[[790]](#footnote-790). این چنین در تفسیر ابن کثیر (540/2) آمده است.

دعای پیامبر ص برای امتش و دعایش برای عایشه

طبرانی از انس س روایت نموده، که گفت: رسول خدا ص برای امتش دعا نموده گفت: «اللَّهُمَّ أَقْبِلْ بِقُلُوبِهِمْ عل طاعتك، وَحُطَّ مِنْ وَرَائِهِمْ بِرَحْمَتِكَ»، ترجمه: «بار خدایا، قلب‏هایشان را به طاعتت بکشان و به رحمتت از عقب‌شان احاطه‌شان فرما»[[791]](#footnote-791). هیثمی (69/10) می‏گوید: در این ابوشیبه آمده، و ضعیف می‏باشد. و بزار از عایشه ل روایت نموده، که گفت: باری چون طبیعت نبی ص را خوش دیدم گفتم: ای رسول خدا، خداوند را برایم دعا کن، گفت: «اللهم اغفر لعائشة ما تقدم من ذنبها وما تأخر وما أسرت وما أعلنت»، ترجمه: «بار خدایا، برای عایشه گناهان گذشته و بعدی اش را، و آنچه را علنی نموده و پنهان نموده ببخش»، آن گاه عایشه خندید، حتی که سرش از خده به آغوشش افتاد، رسول خدا ص فرمود: «آیا دعای من خوشت می‏سازد؟» گفت: مرا چه شده که دعایت خوشم نسازد؟ فرمود: «به خدا سوگند، این دعایم برای امتم در هر نماز است»[[792]](#footnote-792). هیثمی (244/9) می‏گوید: رجال آن رجال صحیح‌اند، غیر احمدبن منصور رمادی که ثقه است.

دعاهاى پيامبر ص براى خلفاى چهارگانه

دعای پیامبر ص برای ابوبکر و عمر ب

ابونعیم در الحلیه از انس س به شکل مرفوع روایت نموده: «اللهم اجعل ابابكر معي في درجتى يوم القيامة»، ترجمه: «بار خدایا، ابوبکر را روز قیامت با من در درجه‏ام قرار بده»[[793]](#footnote-793). این چنین در المنتخب (345/4) آمده است. احمد، ترمذی - که آن را صحیح دانسته -، ابن سعد و غیر ایشان از عمر س و نسائی از خباب س به شکل مرفوع روایت نموده‏اند: «اللَّهُمَّ أَعِزَّ الإِسْلاَمَ بِأَحَبِّ هَذَيْنِ الرَّجُلَيْنِ إِلَيْكَ: بِعُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ،أَوْ بِأَبِي جَهْل بن هشام»، ترجمه: «بار خدایا، اسلام را به محبوب‏ترین این دو مرد نزدت عزت بده: به عمربن خطاب، یا ابوجهل بن هشام»[[794]](#footnote-794). و نزد ابن ماجه، حاکم و بیهقی از عایشه ل به شکل مرفوع روایت است: «اللَّهُمَّ أَعِزَّ الإِسْلاَمَ بِعُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ خَاصَّةً»، ترجمه: «بار خدایا، اسلام را به ویژه عمربن خطاب عزت بخش»[[795]](#footnote-795). و نزد طبرانی و احمد از ابن مسعود س به این لفظ روایت است: «اللَّهُمَّ أَيِّدِ الإِسْلامَ بِعُمَرَ»، ترجمه: «بار خدایا، اسلام را توسط عمر تقویت نما»[[796]](#footnote-796). این چنین در المنتخب (370/4) آمده است.

دعای پیامبر ص برای عثمان س

ابن عساکر از زیدبن اسلم روایت نموده، که گفت: عثمان س شتری را که رنگ سرخ مایلی به سیاهی داشت برای پیامبر ص فرستاد، پیامبر ص فرمود: «بار خدایا، از پل صراط بگذرانش». و نزد وی هم چنان از عایشه، و ابوسعید ب و نزد ابونعیم از ابوسعید به شکل مرفوع روایت است: «بارخدایا، از عثمان راضی شدم، از وی راضی شو»، سه بار. و نزد طبرانی در الأوسط و ابونعیم در الحلیه و ابن عساکر از ابن مسعود بشکل مرفوع روایت است: بار خدایا برای عثمان آنچه پیش روی دارد و آنچه را پشت سر گذاشته و آنچه را پنهانی نموده و آنچه را علنی انجام داده، و آنچه را پنهان نموده و آنچه را آشکار انجام داده ببخش». این چنین در المنتخب (6/5) آمده است.

دعای پیامبر ص برای علی س

ابن ابی عاصم، ابن جریر - و آن را صحیح دانسته -، طبرانی در الأوسط و ابن شاهین در السنۀ از علی س روایت نموده‏اند که گفت: دچار دردی شدم، و نزد پیامبر ص آمدم، مرا در جایش سرپا نگه داشت، و به نماز خواندن برخاست، و گوشه‏ای از لباسش را بر من انداخت، بعد از آن گفت: «ای پسر ابوطالب تندرست شدی و باکی بر تو نیست، هر چه از خداوند برای خودم خواستم مثل آن را برای تو نیز طلب نمودم، و هرچه را از خدا خواستم به من داد، مگر اینکه به من گفته شد: بعد از تو نبی نیست»، سپس در حالی برخاستم، که گویی تکلیف و شکایتی نداشتم. این چنین در المنتخب (43/5) آمده است.

و بزار از زید بن یثیع و سعیدبن وهب و عمروبن ذی مر روایت نموده، که گفتند: از علی س شنیدیم که می‏گوید: هر کسی را که سخن رسول خدا ص را در روز غدیر خم شنیده باشد سوگند می‏دهم که برخیزد، آن گاه سیزده مرد برخاستند و شهادت دادند که رسول خدا ص گفت: «آیا من برای مومنین از نفس‏هایشان اولی نیستم؟» گفتند: بلی، ای رسول خدا، می‏گوید: بعد از آن دست علی را گرفت و گفت: «کسی را که من مولایش هستم، این هم مولایش[[797]](#footnote-797) است، بار خدایا، با کسی که با او دوستی می‏کند دوستی کن، و با کسی که با او دشمنی می‏کند دشمنی کن، و کسی را که دوستش می‏دارد دوست بدار، و کسی را که بدش می‏برد بد ببر، و کسی را که یاریش می‏دهد یاری بده و کسی را که وی را ترک می‏کند و با او همکاری نمی‏کند کنار بگذار و یاریش مکن». هیثمی (105/9) می‏گوید: رجال آن رجال صحیح‌اند، غیر فطربن خلیفه که وی ثقه است. و در حاشیه المجمع آمده: بخاری نیز از وی - [یعنی از فطر] - روایت نموده است. و نزد طبرانی از ابن عباس ب به این لفظ روایت است: «بار خدایا، کمکش کن، و توسط وی کمک نما، رحمش کن و توسط وی رحم نما، نصرتش بده و توسط وی نصرت بده، بار خدایا، با کسی که با او دوستی می‏کند دوستی کن و با کسی که با او دشمنی می‏کند دشمنی نما»[[798]](#footnote-798) - یعنی با علی -. این چنین در المنتخب (32/5) آمده است. و نزد حاکم از علی به شکل مرفوع روایت است: «بار خدایا، لسانش را ثابت گردان و قلبش را هدایت فرما»[[799]](#footnote-799)، و از ابن عباس به این لفظ روایت است: «بار خدایا، به قضاوت هدایتش نما»[[800]](#footnote-800)، چنانکه در المنتخب (35/5) آمده است.

دعاهای پیامبر ص برای سعدبن ابی وقاص و زبیر بن عوام ب

ابن عساکر و ابن نجار از ابوبکر س روایت نموده‏اند، که گفت: از رسول خدا ص شنیدم که به سعد می‏گفت: «بار خدایا، تیرش را استوار بگردان، دعوتش را قبول کن و دوستش بدار»[[801]](#footnote-801). و نزد ترمذی، ابن حبان و حاکم از سعد به شکل مرفوع روایت است: «بار خدایا، دعای سعد را وقتی دعایت نمود قبول نما»[[802]](#footnote-802). این چنین در المنتخب (70/5) آمده است. و ابویعلی و ابن عساکر از زبیربن عوام روایت نموده‏اند، که گفت: رسول خدا ص برای خودم، برای پسرم و پسر پسرم دعا نمود. این چنین در المنتخب (70/5) آمده است.

دعاهایش برای خانواده‌اش

ابویعلی از ام سلمه ل همسر پیامبر ص روایت نموده که: رسول خدا ص برای فاطمه گفت: «شوهر و پسرانت را نزدم بیاور»، وی آنان را آورد، رسول خدا ص جامه خیبریی را که زیر پایم بود، و از خیبر به دست آورده بودیم بر سرشان انداخت، و بعد از آن گفت: «اللهم هولاء آل محمد فاجعل صلواتك و بركاتك على آل محمد كمـا جعلتها على آل ابراهيم انك حميد مجيد»، ترجمه: «بار خدایا، اینان آل محمداند، پس رحمت‏ها و برکت هایت را بر آل محمد نازل بگردان، چنانکه آن را بر آل ابراهیم نازل گردانیدی، چون تو ستوده شده و با عظمت هستی»[[803]](#footnote-803). هیثمی (166/9) می‏گوید: در این عقبه بن عبداللَّه رفاعی آمده، و ضعیف می‏باشد، و ترمذی این را به اختصار درود روایت کرده است.

و طبرانی از ابوعمار روایت نموده که گفت: من نزد واثله بن اسقع س نشسته بودم، که علی س را یاد نمودند و دشنامش دادند، هنگامی که برخاستند گفت: بنشین تا تو را از کسی خبر دهم که دشنامش دادند، من روزی نزد رسول خدا ص بودم، که ناگهان علی، فاطمه، حسن و حسین ش آمدند، وی جامه‏ای را که داشت بر آنان انداخت و بعد از آن گفت: «اللهم أهل بيتي، فأذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهيراً»، ترجمه: «بار خدایا، اینان خانواده‏ام می‏باشند، پلیدی را از آنان دور بساز، و خوب پاک‌شان نما»، گفتم: ای رسول خدا و من، گفت: «و تو»، افزود: به خدا سوگند، آن مطمئن‏ترین عملم در نفسم است. و در روایتی آمده: آن امیدبخش‏ترین چیزی است که من آرزویش را می‏کنم[[804]](#footnote-804). هیثمی (167/9) می‏گوید: طبرانی این را به دو اسناد روایت نموده، و رجال سیاق اول رجال صحیح‌اند، غیر کلثوم بن زیاد که ابن حبّان ثقه‏اش دانسته ولی در وی ضعف است.

طبرانی در الأوسط از علی روایت نموده که: وی نزد پیامبر ص در حالی وارد گردید، که پیامبر ص چادری را هموار نموده بود. بعد وی علی، فاطمه، حسن و حسین بر آن نشستند. بعد از آن پیامبر ص از اطراف چادر را گرفت و بر آنان گره نمود: و گفت: «اللهم ارض عنهم كما انا عنهم راض»، ترجمه: «بار خدایا، از ایشان راضی شو، چنانکه من از ایشان راضی هستم». هیثمی (169/9) می‏گوید: رجال آن رجال صحیح‌اند، غیر عبیدبن طفیل که ثقه می‏باشد، و کنیه‏اش ابوسیدان است.

دعاهایش برای حسن و حسین ب

بزار از ابن مسعود س روایت نموده که: پیامبر ص برای حسن و حسین ب گفت: «اللهم إني أحبهما فأحبهما ومن أحبهما فقد أحبني»، ترجمه: «بار خدایا، من این دو را دوست می‏دارم، پس تو هم دوست‌شان بدار، و کسی ایشان را دوست بدارد، به درستی که مرا دوست می‏دارد»[[805]](#footnote-805). هیثمی (180/9) می‏گوید: اسناد آن جید است.

و نزد وی هم چنان از ابوهریره س به این لفظ روایت است: «اللهم إني أحبهما فأحبهما». اسناد آن، چنان که هیثمی گفته، حسن است. و اینطور این را نسائی و ابن حبان از اسامه س روایت نموده‏اند، و در آخرش افزوده‏اند: «وَأَحِبَّ مَنْ يُحِبُّهُمَا»، ترجمه: «و دوست بدار کسی را که ایشان را دوست می‏دارد». و در اولش آمده: «اینان پسرانم‌اند، و پسران دخترم»[[806]](#footnote-806). چنانکه در المنتخب (105/5) آمده است. و این را ابن ابی شیبه و طبالیسی از ابوهریره مثل حدیث اولین روایت نموده و افزوده‏اند: «و کسی را که ایشان را بد می‏برد، بد ببر». چنانکه در المنتخب (106/5) آمده است.

بخاری و مسلم و غیر آن دو از ابوهریره س و طبرانی از سعبدبن زید و عایشه ب به شکل مرفوع روایت نموده‏اند: «بار خدایا، من حسن را دوست می‏دارم، تو هم دوستش بدار، و کسی را دوست بدار که دوستش می‏دارد»[[807]](#footnote-807). این چنین در المنتخب (102/5) آمده است. و نزد ابن عساکر از محمدبن سیرین به این لفظ روایت است: «بار خدایا، سالمش دار، و توسط وی سالم بگردان»، چنانکه در المنتخب (104/5) آمده است. امام‏های ششگانه: غیر ابودرداء، از براء س روایت نموده‏اند که گفت: نبی ص را دیدم که حسین س را بر شانه‏اش حمل نمود و گفت: «بار خدایا، من دوستش می‏دارم و تو هم دوستش بدار». این چنین در المنتخب (105/5) آمده است.

دعاهایش برای عباس و فرزندانش

ترمذی - که آن را حسن دانسته - و ابویعلی از ابن عباس ب به شکل مرفوع روایت نموده‏اند: «بار خدایا، برای عباس و فرزندانش مغفرت ظاهری و باطنی نما، و به عوض وی در پسرانش جانشینش باش»[[808]](#footnote-808). و نزد ابن عساکر از ابوهریره به شکل مرفوع روایت است: «بار خدایا، برای عباس آنچه را سری نموده و ان‏چه را علنی نموده، آنچه را ظاهر ساخته و آنچه را پنهان داشته و آنچه از وی و از ذریه‏اش تا روز قیامت می‏باشد ببخش»[[809]](#footnote-809). و هم چنان نزد وی و خطیب از ابوهریره به شکل مرفوع روایت است: «بار خدایا، برای عباس، برای پسران عباس و برای کسی که دوست‌شان می‏دارد ببخش»[[810]](#footnote-810). و نزد ابن عساکر از عاصم از پدرش به شکل مرفوع روایت است: «عباس عمویم است، مثل پدرم است، بازمانده پدرانم است، بار خدا، گناهش را برایش بیامرز، و عملهای نیکش را قبول نما، و از عمل‌های ناپسندیده‏اش درگذر و ذریه‏اش را برایش صالح بگردان»[[811]](#footnote-811). این چنین در المنتخب (207/5) آمده است.

و طبرانی از ابواسید الساعدی س روایت نموده، که گفت: رسول خدا ص برای عباس بن عبدالمطلب س گفت: «فردا خودت و فرزندانت، تا من نزدتان نیآمده‏ام از منزلت بیرون نشوید، چون من با شما کاری دارم»، برای وی انتظار کشیدند، تا اینکه بعد از چاشت نزد آنان وارد شد و گفت: «السلام عليكم»، گفتند: «عليكم السلام ورحـمه الله وبركاته»، پرسید: «چگونه صبح نمودید؟» گفتند: خداوند را می‏ستاییم، فرمود: «به یکدیگر خوب نزدیک شوید»، وقتی که به هم نزدیک شدند و خود را آماده ساختند چادرش را بر آنان پهن نمود، بعد از آن گفت: «ای پروردگارم، این عمویم و شقیق پدرم است، و اینان اهل بیتم‌اند، بنابراین ایشان را از آتش بپوشان، چنان که من با این چادرم آنان را پوشانده‏ام»، آن گاه زیر دری دروازه و دیوارهای خانه آمین گفتند و صدا کشیدند: آمین، آمین، آمین[[812]](#footnote-812). هیثمی (270/9) می‏گوید: اسناد آن حسن است. و این را هم چنان بیهقی از ابواسید به مثل آن، و ابن ماجه به اختصار از وی روایت نموده‏اند، چنانکه در البدایه (133/6) آمده، و ابونعیم آن را در الدلایل (ص154) از وی به طولش روایت کرده است.

و ابن ابی شیبه از ابن عباس ب روایت نموده، که گفت: در خانه میمونه ل بودم، و برای رسول خدا ص آب وضویش را گذاشتم، پرسید: «کی این را برای من گذاشته است؟» میمونه گفت: عبداللَّه، فرمود: «اللَّهُمَّ فَقِّهْهُ فِي الدِّينِ وَعَلِّمْهُ التَّأْوِيلَ»، ترجمه: «بار خدایا، فقیه در دین بگردانش، و تفسیر قرآن را بیاموزانش»[[813]](#footnote-813). و نزد ابن نجار فقط دعا روایت شده است به این لفظ: «اللَّهُمَّ فَقِّهْهُ فِي الدِّينِ وَعَلِّمْهُ التَّأْوِيلَ»، ترجمه: «بار خدایا، کتاب را به او بیاموز، و فقیه در دین بگردانش». این چنین در المنتخب (231/5) آمده است. و نزد ابن ماجه، ابن سعد و طبرانی از وی به این لفظ روایت است: «اللَّهُمَّ عَلِّمْهُ الْحِكْمَةَ وَتَأْوِيلَ الْكِتَابِ»، ترجمه: «بار خدایا، حکمت را به او بیاموز، و هم چنین تفسیر کتاب را». و نزد ابونعیم در الحلیه از ابن عمر ب به این لفظ روایت است: «اللهم بارك فيه، وانشر منه»، ترجمه: «بار خدایا، در وی برکت انداز، و از وی منتشر[[814]](#footnote-814) گردان»[[815]](#footnote-815). این چنین در المنتخب (228/5) آمده است.

دعاهای پیامبر ص برای جعفر، فرزندانش، زیدبن حارثه و ابن رواحه ش

طبرانی و ابن عساکر از ابن عباس، و احمد و ابن عساکر از عبداللَّه بن جعفر به شکل مرفوع روایت نموده‏اند: «اللَّهُمَّ أَخْلِفْ جَعْفَرًا فِي وَلَدِهِ»، ترجمه: «بار خدایا، جانشین جعفر در فرزندانش باش»[[816]](#footnote-816). و نزد طیالسی، ابن سعد، احمد و غیر ایشان از عبداللَّه بن جعفر به شکل مرفوع روایت است: «اللَّهُمَّ أَخْلِفْ جَعْفَرًا فِي أَهْلِهِ، وَبَارِكْ لِعَبْدِ اللَّهِ فِي صَفْقَةِ يَمِينِهِ»، ترجمه: «بار خدایا، جانشین جعفر در خانواده‏اش باش، و برای عبداللَّه در خرید و فروشش برکت انداز»، سه بار[[817]](#footnote-817). و نزد ابن ابی شیبه از شعبی روایت است که جعفربن ابی طالب روز موته در بلقاء به قتل رسید، رسول خدا ص فرمود: «اللهم اخلف جعفرا في اهله بافضل ما خلفت عبادك الصالـحين»، ترجمه: «بار خدایا، جانشین جعفر در خانواده‏اش باش، البته به بهترین صورتی که جانشینی بندگان صالحت را می‏نمایی»[[818]](#footnote-818). این چنین در المنتخب (155/5) آمده، و ابن سعد (39/4) از شعبی مانند این را روایت نموده است.

و ابن سعد (46/3) از ابومیسره روایت نموده، که گفت: هنگامی که خبر کشته شدن زیدبن حارثه، جعفر و ابن رواحه ش به رسول خدا ص رسید، رسول خدا ص برخاست و حال و‌شان آنان را ذکر نمود، و از زید شروع نموده گفت: «اللهم اغفر لزيد، اللهم اغفر لزيد، اللهم اغفر لزيد، اللهم اغفر لزيد لـجعفر ولعبدالله بن رواحة»، ترجمه: «بار خدایا، برای زید بیامرز، بار خدایا، برای زید بیامرز، بار خدایا برای زید بیامرز، بار خدایا، برای جعفر و عبداللَّه بن رواحه بیامرز».

دعاهای پیامبر ص برای آل یاسر و ابوسلمه و اسامه بن زید

احمد و ابن سعد از عثمان بن عفان س به شکل مرفوع روایت نموده‏اند: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لآلِ يَاسِرٍ وَقَدْ فَعَلْتَ»، ترجمه: «بار خدایا، برای آل یاسر ببخشای، و اینطور نموده‏ای»[[819]](#footnote-819). و نزد ابن عساکر از عایشه ل به شکل مرفوع روایت است: «اللهم بارك في عمار»، ترجمه: «بار خدایا، برای عمار برکت بده»، و حدیث را متذکر شده، چنانکه در المنتخب (245/5) آمده است.

احمد، مسلم و ابوداود از ام سلمه ل به شکل مرفوع روایت نموده‏اند: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لأَبِي سَلَمَةَ وَارْفَعْ دَرَجَتَهُ فِي الـمقربين، وَاخْلُفْهُ فِي عَقِبِهِ فِي الْغَابِرِينَ، وَاغْفِرْ لَنَا وَلَهُ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ، وافْسَحْ لَهُ فِي قَبْرِهِ وَنَوِّرْ لَهُ فِيهِ»، ترجمه: «بار خدایا، برای ابوسلمة ببخشای، و درجه‏اش را در مقربین بلند گردان، و درعقبش جانشین وی در بازماندگان باش، و برای ما و او ای پروردگار عالمیان ببخشای، و قبرش را برای وی وسیع گردان و در آن برایش نور و روشنی عنایت فرما»[[820]](#footnote-820). این چنین در المنتخب (219/5) آمده است.

احمد، ابویعلی، نسائی و ابن حبان از اسامه بن زید ب روایت نموده‏اند که گفت: پیامبر ص مرا می‏گرفت و بر رانش می‏نشانید و حسن بن علی ب را بر ران چپش می‏نشانید، باز ما را به خودمی چسباند و می‏گفت: «اللهم إني أرحمهما فارحمهما»، ترجمه: «بار خدایا، من بر این دو رحم و مهربانی می‏کنم، تو نیز بر آنان رحم فرما»[[821]](#footnote-821). ابن سعد (62/4) از اسامه مثل این را روایت نموده است. و در روایت دیگری نزد وی از او به این لفظ آمده: «بار خدایا، من اینان را دوست می‏دارم، تو هم دوست‌شان بدار».

و نزد احمد، ترمذی - که آن را حسن دانسته -، طبرانی و غیر ایشان از وی روایت است که گفت: هنگامی که مریضی رسول خدا ص سنگین شد، به مدینه آمدم[[822]](#footnote-822) و مردم هم آمدند، من نزد رسول خدا ص رسیدم در حالی که از حرف زدن بازمانده بود، بنابراین صحبت نکرد، آن گاه رسول خدا ص دست‏هایش را بر من می‏گذاشت و بلندشان می‏نمود، و من می‏دانستم که وی برایم دعا می‏نماید[[823]](#footnote-823). این چنین در الکنز (5/7) و المنتخب (136/5) آمده است.

دعاهای پیامبر ص برای عمرو بن عاص، حکیم بن حزام، جریر و آل بسر ش

ابن عدی از جابر س به شکل مرفوع روایت نموده: «بار خدایا، برای عمروبن عاص بیامرز، سه بار، وقتی او را برای صدقه صدا می‏نمودم آن را برایم می‏آورد». این چنین در المنتخب (250/5) آمده است. و طبرانی از حکیم به شکل مرفوع روایت نموده: «بار خدایا، برایش در خرید و فروشش برکت بده»، این را برای حکیم بن حزام گفته است و نزد عبدالرزاق و ابن ابی شیبه از وی روایت است که: پیامبر ص وی را فرستاد، تا به یک دینار برایش قربانی بخرد، وی آن را خرید و باز به دو دینار فروختش، بعد به یک دینار گوسفندی را خریداری نمود، و دینار دیگر را آورد، آن گاه نبی خدا ص برایش به برکت دعا نمود، و دستورش داد که یک دینار را صدقه کند[[824]](#footnote-824): این چنین در المنتخب (169/5) آمده است.

و طبرانی از جریر س روایت نموده، که گفت: من بر اسب استوار و ثابت نمی‏ماندم، این را برای رسول خدا ص یاد نمودم، وی دستش را بر سینه‏ام زد، حتی که اثر دستش را بر سینه‏ام احساس نمودم، فرمود: «بار خدایا، ثابتش دار، و هدایت کننده و هدایت شده‏اش بگردان»، بعد از آن دیگر از اسبم نیافتادم. ابن ابی شیبه هم این را از وی روایت نموده، که گفت: رسول خدا ص به من گفت: «آیا مرا از ذی الخلصة راحت نمی‏سازی» - خانه‏ای بود متعلق قبیله خثعم در جاهلیت که کعبه یمانی نامیده ذکر نموده[[825]](#footnote-825)، چنانکه در المنتخب (152/5) آمده است.

ابن عساکر از عبداللَّه بن بسر س روایت نموده، که گفت: من و پدرم بر دروازه خانه‌مان نشسته بودیم، که ناگهان رسول خدا ص بر قاطرش پدیدار گردید، پدرم به او گفت: ای رسول خدا، آیا پایین نمی‏آیی، تا طعام صرف کنی و به برکت دعا نمایی؟ بنابراین وی پایین آمد،نان صرف نمود و بعد از آن گفت: «اللَّهُمَّ ارْحَمْهُمْ، وَاغْفِرْ لَهُمْ، وَبَارِكْ لَهُمْ فِي رزقهم»، ترجمه: «بار خدایا، رحم‌شان نما، برای‌شان بیامرز و برای‌شان در رزق‌شان برکت عنایت فرما»[[826]](#footnote-826). طبرانی این را به شکل طولانی روایت نموده: و افزوده: ما برای همیشه وسعت در رزق را از خداوند ﻷ احساس می‏نماییم. این چنین در المنتخب (220/5) آمده است.

دعاهای پیامبر ص برای براء بن معرور، سعدبن عباده و ابوقتاده ش

ابن منده و ابن عساکر از نضله بن عمرو غفاری س روایت نموده‏اند که: مردی از غفار نزد پیامبر ص آمد، رسول خدا ص پرسید: «نامت چیست؟» گفت: نبهان، فرمود: «تو مکرم هستی»،، و پیامبر ص بر براء بن معرور بعد از اینکه به مدینه آمد نماز گزارد:«اللهم صل على براء بن معرور ولا تحجبه عنك يوم القيامة وادخله الجنة، وقد فعلت»، ترجمه: «بار خدایا، بر براء بن معرور درود بفرست، و او را روز قیامت از خود باز مدار و داخل جنتش نما و این کار رانموده‏ای». این چنین در المنتخب (144/5) آمده است. و نزد ابن سعد (620/3) از عبداللَّه بن ابی قتاده روایت است که گفت: نخستین کسی که پیامبر ص بعد از ورودش به مدینه بر وی نماز گزارد، براء بن معرور بود، با اصحابش رفت و بر وی صف بسته گفت: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لَهُ وَارْحَمْهُ وَأرض عنه وَقَدْ فَعَلْتَ»، ترجمه: «بار خدایا، برایش بیامرز، رحمش نما و از وی راضی شو و این را نموده‏ای».

و ابوداود از قیس بن سعد به شکل مرفوع روایت نموده، که گفت: «اللهم اجعل صلاتك ورحمتك على آل سعد بن عبادة»ترجمه: «بار خدایا و رحمتت را صلاتک و حرمتک علی آل سعد بن عباده نازل فرما»[[827]](#footnote-827). این چنین در المنتخب (190/5) آمده است.

و ابونعیم از ابوقتاده روایت نموده، که گفت: در یکی از سفرهای رسول خدا ص همراهش بودیم، وی از سواریش یکطرف شد، من با دستم وی را تکیه دادم، تا این که بیدار شد، باز یکطرف شد و من تکیه دادم، تا اینکه بیدار گردید، فرمود: «اللَّهُمَّ احْفَظْ أَبَا قَتَادَةَ كَمَا حَفِظَنِي مُنْذُ اللَّيْلَةِ، مَا أُرَانَا إِلا قَدْ شَقَقْنَا عَلَيْكَ»، ترجمه: «بار خدایا، ابوقتاده را حفظ نما، چنانکه مرا از ابتدای شب حفاظت نمود، می‏پندارم بر تو باعث مشقت و تکلیف شدیم»[[828]](#footnote-828). طبرانی این را فقط با اکتفا به دعا روایت کرده است. این چنین در المنتخب (161/5) آمده است.

دعاهای پیامبر ص برای انس بن مالک و غیر وی از اصحاب ش

ابونعیم از انس روایت نموده، که گفت: ام سلیم گفت: ای رسول خدا، برای انس دعا کن، فرمود: «اللَّهُمَّ أَكْثِرْ مَالَهُ وَوَلَدَهُ، وَبَارِكْ لَهُ فِيهِ». ترجمه: «بار خدایا، مال و فرزندانش را زیاد فرما، و در آن برایش برکت بده»[[829]](#footnote-829). و حدیث را، چنانکه در المنتخب (142/5) آمده، متذکر گردیده است.

و طبرانی از ابودرداء س روایت نموده: مردی که به او حرمله گفته می‏شد نزد نبیص آمد و گفت: ای رسول خدا، ایمان اینجاست، و به‌سوی زبانش اشاره نمود، و نفاق اینجاست، و به‌سوی قلبش اشاره نمود، و خداوند را جز اندک یاد نمی‏کنم، پیامبرص فرمود: «اللهم اجعل له لسانا ذاكرا، وقلبا شاكرا، وارزقه حتى يحب من يحبنى وصير امره الى خير»، ترجمه: «بار خدایا، برایش زبان ذاکر بگردان، و قلب شکرگزار، و برایش توفیق عنایت فرما تا کسی را دوست بدارد که مرا دوست می‏دارد، و امرش را به‌سوی خیر رهنمون ساز»[[830]](#footnote-830). هیثمی (402/9) می‏گوید: در این راوی است که از وی نام برده نشده، ولی بقیه رجال آن ثقه‏اند.

و طبرانی از تلب س روایت نموده، که وی نزد پیامبر ص آمد، رسول خدا ص گفت: «وقتی اجازه داده شود - یا حتی برایت اجازه داده شود -»[[831]](#footnote-831)، می‏گوید: بعد رسول خدا ص آنقدر که خدا خواست درنگ نمود، سپس او را خواست و دستش را بر رویش کشید و گفت: «بار خدایا، برای تلب ببخش و رحمش نما»، سه بار[[832]](#footnote-832). هیثمی (402/9) می‏گوید: از ملقام بن تلب دو تن روایت نموده‏اند، و بقیه رجال آن ثقه‏اند. و ابن سعد هم (42/7) این را روایت نموده است، در روایت وی آمده: می‏گوید: گفتم: ای رسول خدا، برایم مغفرت بخواه، به من گفت: «وقتی اجازه داده شود»، و مثل آن را ذکر نموده.

و ابن سعد و طبرانی از ابوموسی س به شکل مرفوع روایت نموده‏اند: «اللَّهُمَّ اجْعَلْ عُبَيْداً أَبَا عَامِرٍ فَوْقَ أَكْثَرِ النَّاسِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»، ترجمه: «بار خدایا،، عبید ابوعامر را روز قیامت بلندتر از اکثر مردم بگردان»[[833]](#footnote-833). این چنین در المنتخب (239/5) آمده است.

و ابونعیم از احسان بن شداد س روایت نموده که: مادرش نزد پیامبر ص آمد و گفت: ای رسول خدا، من نزدت آمده‏ام تا برای این فرزندم دعا کنی، و او را بزرگ و نیک بگردانی[[834]](#footnote-834)، آن گاه از باقیمانده وضویش وضو نمود و رویش را مسح کرد[[835]](#footnote-835)، و گفت: «اللهم بارك لـها فيه، واجعله كبيرا طيبا**»**، ترجمه: «بار خدایا، در وی برایش برکت بده، و او را بزرگ و نیکو بگردان»[[836]](#footnote-836). این چنین در المنتخب (167/5) آمده است.

دعایش برای ضعیفان اصحابش

بزار از ابوهریره س روایت نموده که: رسول خدا ص بعد از این که سلام داد سرش را در حالی بلند نمود که ربروی قبله بود و گفت: «بار خدایا، سلمه بن هشام، عیاش بن ابی ربیعه، ولیدبن ولید و ضعیفان مسلمانان، آنانی را که نه حیله‏ای در توان دارند و نه راهی می‏یابند، نجات بخش»[[837]](#footnote-837). هیثمی (152/10) می‏گوید: در این عل بن زید آمده و درباره‏اش اختلاف است، ولی بقیه رجال آن ثقه‏اند، ودر صحیح آمده، که پیامبر ص به آن قنوت خواند. ابن سعد (130/4) این را از ابوهریره به مثل آن روایت نموده، و در روایت وی آمده: «اللهم انج»، ترجمه: «بار خدایا، نجات بده». و در روایت دیگری نزد وی از او روایت است که گفت: هنگامی که نبی ص سرش را از رکعت نماز فجر بلند نمود گفت: «بار خدایا، ولید بن ولید سلمه بن هشام عیاش بن ربیعه و مستضعفان مکه را نجات ببخش، بار خدایا فشارت را بر مضر سخت‏تر کن، بار خدایا، سال‏هایشان را چون قحط سالی‏های یوسف بگردان»[[838]](#footnote-838).

دعاهایش ص بعد از نمازها

دعای پیامبر ص: بار خدایا: مرا به ذکر، شکر و حسن عبادت کمک فرما

ابوداود، نسائی - لفظ از وی است -، ابن خزیمه، ابن حبان هر دو در صحیح خود و حاکم - که آن را به شرط بخاری و مسلم صحیح دانسته - از معاذبن جبل س روایت نموده‏اند که: رسول خدا ص روزی دستش را گرفت، بعد از آن گفت: «ای معاذ، به خدا سوگند، من دوستت دارم»، معاذ به او گفت: پدر و مادرم فدایت ای رسول خدا، من هم به خدا سوگند، تو را دوست دارم، فرمود: «ای معاذ، توصیه ات می‏کنم که گفتن این را در عقب هر نماز مگذاری: «اللهم اعني على ذكرك وشكرك وحسن عبادتك»، «بار خدایا، مرا به ذکرت، شکرت، و حسن عبادت کمک فرما» و معاذ به آن صنابحی را توصیه نمود، و صنابحی ابوعبدالرحمن را به آن توصیه نمود، و ابوعبدالرحمن عقبه بن مسلمه را به آن توصیه نمود[[839]](#footnote-839). این چنین در الترغیب (114/3) آمده است.

قول پیامبر ص: بار خدایا، تو سلام هستی، و سلامتی از توست، تو با برکت هستی، ای صاحب بزرگی و عزت

طبرانی از عون بن عبداللَّه بن عتبه روایت نموده، که گفت: مردی در پهلوی عبداللَّه بن عمروبن عاص س نماز گزارد، و از عبداللَّه شنید که بعد از سلام دادنش چنین می‏گوید: «اللَّهُمَّ أَنْتَ السَّلامُ ، وَمِنْكَ السَّلامُ ، تَبَارَكْتَ يَا ذَا الْجَلالِ وَالإِكْرَامِ»[[840]](#footnote-840)، بعد از آن در پهلوی عبداللَّه بن عمر س نماز خواند، و از وی نیز شنید که باد از سلام دادنش آن را می‏گوید، آن مرد خندید، ابن عمر به او گفت: چه تو را خنداند؟ گفت: من در پهلوی عبداللَّه بن عمرو نماز گزاردم، و از وی شنیدم که مثل این را می‏گوید، ابن عمر پاسخ خدا: رسول خدا ص این را می‏گفت[[841]](#footnote-841). هیثمی (102/10) می‏گوید: رجال‏رجال صحیح‌اند. و ابن ابی شیبه از صله بن زفر روایت نموده، که گفت: از ابن عمر شنیدم که در عقب نماز می‏گوید... و حدیث را به مثل آن ذکر نموده، مگر این که وی مرفوع را از عبداللَّه بن عمرو نقل نموده است، چنانکه در الکنز (295/1) آمده است. و ابوداود (359/2) از عایشه ل روایت نموده که: وقتی پیامبر ص سلام می‏داد، می‏گفت... و آن را متذکر شده.

دعای پیامبر ص: «اللهم اذهب عني الهم والحزن»

طبرانی از انس بن مالک س روایت نموده که: پیامبر ص وقتی نماز می‏گزارد و از نمازش فارغ می‏گردید، با دست راستش بر سرش مسح می‏نمود و می‏گفت: «بسم الله الذي، لااله الا هو الرحمن الرحيم، اللهم اذهب عني الـهم والحزن»، ترجمه: «به نام خداوندی که معبودی جز وی نیست، خدایی که بی‌اندازه مهربان و نهایت با رحم است، بار خدایا، غم و رنجم را از من دور ساز»[[842]](#footnote-842). و در روایتی آمده: پیشانیش را با دست راستش مسح می‏نمود و می‏گفت: «اللهم أذهب عني الغم والحزن»، ترجمه: «بار خدایا، غم و رنج را از من دور ساز». هیثمی (110/10) می‏گوید: طبرانی این را در الأوسط و بزار به مثل آن به اسنادهایی روایت نموده‏اند، و در آن زیدالعمی آمده، وی را بیشتر از یک تن ثقه دانسته، و جمهور ضعیفش دانسته‌اند، و بقیه رجال یکی از اسنادهای طبرانی ثقه‏اند و درباره بعضی‌شان اختلاف است.

قول ابوایوب و ابن عمر درباره دعای پیامبر ص در عقب نماز

طبرانی از ابوایوب س روایت نموده، که گفت: همیشه وقتی عقب نبی‌تان س نماز خواندم، از او هنگامی منصرف می‏شد شنیدم که می‏گفت: «اللهم اغفر خطاياي وذنوبي كلها، اللهم وأنعشني واجبرني واهدني بصالح الأعمال والأخلاق، لا يهدي لصالـحها ولا يصرف سيئها إلا أنت»، ترجمه: «بار خدایا، همه خطاها و گناهانم را ببخش، بار خدایا، مرا سر فراز گردان، و کمبودهایم را جبران نما، و به‌سوی اعمال و اخلاق صالح هدایتم کن، چون به جز تو به‌سوی اعمال صالح کسی هدایت نمی‏کند و هم چنان بد آن را جز تو منصرف نمی‏سازد». هیثمی (111/10) می‏گوید: طبرانی این را در الصغیر والأوسط روایت نموده، و اسناد آن جید است. و طبرانی از ابن عمر روایت نموده، که گفت: همیشه وقتی که عقب نبی‌تان ص نماز خواندم، از وی هنگامی منصرف می‏شد شنیدم که می‏گوید: «اللهم اغفرلي خطئى وعمدي، اللهم اهدني لصالح الاعمال والاخلاق، انه لا يهدي لصالحها ولا يصرف سيئها الا انت». هیثمی (173/10) می‏گوید: رجال آن ثقه دانسته شده‏اند.

حدیث ام سلمه و عایشه درباره دعای پیامبر ص در عقب نماز

طبرانی در الصغیر از ام سلمه ل روایت نموده، که گفت: پیامبر ص بعد از نماز فجر می‏گفت: «اللهم اني اسالك رزقا طيبا، وعلما نافعا، وعملا متقبلا»، ترجمه: «بار خدایا، من از تو رزق پاک و نیکو، علم نافع و عمل قبول شده می‏خواهم»[[843]](#footnote-843). هیثمی (111/10) می‏گوید: رجال آن ثقه‏اند. و طبرانی از عایشه ل روایت نموده، که گفت: رسول خدا ص در عقب هر نماز می‏گفت: «اللَّهُمَّ رَبَّ جِبْرِيلَ وَمِيكَائِيلَ وَإِسْرَافِيلَ أَعِذْنِى مِنْ حَرِّ النَّارِ وَعَذَابِ الْقَبْرِ»، ترجمه: «بار خدایا، پروردگار جبریل، میکائیل و اسرافیل، مرا از گرمای آتش و عذاب قبر پناه بده»[[844]](#footnote-844). هیثمی (110/10) می‏گوید: این را طبرانی در الأوسط از شیخش علی بن سعید الرازی روایت نموده، و در آن کلامی هست که ضرری نمی‏رساند، و بقیه رجال آن ثقه‏اند، نسائی این را به غیر قولش، «در عقب هر نماز»، روایت نموده است.

قول ابوبکره، معاویه و ابوموسی درباره دعای پیامبر ص در عقب نماز

ابن ابی شیبه از ابوبکره س روایت نموده، که گفت: نبی خدا ص در عقب نماز دعا نموده می‏گفت: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ الْكُفْرِ وَالْفَقْرِ وَعَذَابِ الْقَبْرِ»، ترجمه: «بار خدایا، من به تو از کفر، فقر و عذاب قبر پناه می‏برم»[[845]](#footnote-845). این چنین در الکنز (296/1) آمده است. و نسائی از معاویه س روایت نموده، که گفت: از رسول خدا ص شنیدم، وقتی از نماز منصرف می‏شد می‏گفت: «اللهم لا مانع لـما اعطيت، ولا معطي لـما منعت، ولا ينفع ذا الجد منك الجد»، ترجمه: «بار خدایا، هیچ بازدارنده برای آنچه تو داده‏ای نیست، و هیچ دهنده‏ای از آنچه تو بازداشته‏ای نیست، و هیچ صاحب عظمت را در گرفت تو عظمتش نفع نمی‏رساند»[[846]](#footnote-846)، این چنین در الکنز (296/1) آمده است. و ابن ابی شیبه از ابوموسی اشعری س روایت نموده، که گفت: برای نبی ص آب وضو آوردم، و او وضو نمود و نماز گزارد، بعد از آن گفت: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي ذَنْبِي، وَوَسِّعْ لِي فِي دَارِي، وَبَارِكْ لِي فِيمَا رَزَقْتَنِي»، ترجمه: «بار خدایا، گناهم را برایم ببخش، منزلم را برایم وسیع ساز و در رزقم برایم برکت ده»[[847]](#footnote-847). این چنین در الکنز (306/1) آمده است.

قول زید بن ارقم و علی درباره دعای پیامبر ص در عقب نماز

ابوداود (358/2) از زیدبن ارقم س روایت نموده، که گفت: رسول خدا ص در عقب نمازش می‏گفت: «اللَّهم رَبَّنَا وَرَبَّ كلِّ شيءٍ، أنا شَهيدٌ أنَّكَ أنتَ الرَّبُّ وحدَكَ لا شريك لك، اللهمَّ رَبَّنَا وَرَبَّ كُلِّ شيء، أنَا شَهيدٌ أَنَّ محمدا عبدُكَ ورسولُك، اللَّهُمَّ رَبَّنَا ورَبَّ كلِّ شيء أنا شهيدٌ أنَّ العِبَادَ كُلَّهم إِخْوَةٌ، اللهمَّ رَبَّنا ورَبَّ كلِّ شيء، اجعلني مُخْلصا لَكَ وأهلي في كل ساعةٍ من الدنيا والآخرةِ، يا ذا الجَلال والإكرامِ، اسْمَعْ واستَجِبْ، اللهُ أكبرُ الأكبرُ، اللهمَّ نُورَ السمواتِ والأرضِ الله أكبرُ الأكبرُ، حَسبيَ اللهُ ونِعمَ الْوَكيلُ، الله أَكبرُ الأكبرُ»، ترجمه: «بار خدایا، پروردگار ما و پروردگار همه چیز، من گواه هستم که تو به تنهاییت پروردگاری، و شریکی برایت نیست، بار خدایا، پروردگار ما و پرورگار همه چیز، من گواه هستم که محمد بنده و فرستاده توست بارخدایا پروردگار ما پروردگار همه چیز من گواه هستم که بندگان همه برادراند، بار خدایا، پروردگار ما، و پروردگار همه چیز، مرا و خانواده‏ام را در هر ساعت، در دنیا و آخرت برایت مخلص بگردان، ای صاحب عظمت و عزت، بشنو و پاسخ بده، خدا بزرگ و بزرگتر است، بار خدایا، ای نور آسمان‏ها و زمین، خدا بزرگ و بزرگتر است، خدا برایم کافی است و نیک نگهبان است، خدا بزرگ و بزرگتر است»[[848]](#footnote-848). نزد وی هم چنان از علی س روایت است که گفت: نبی خدا ص وقتی از نماز سلام می‏داد می‏گفت: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي مَا قَدَّمْتُ، وَمَا أَخَّرْتُ، وَمَا أَسْرَرْتُ، وَمَا أَعْلَنْتُ، وَمَا أسرفت وَمَا أَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ مِنِّي أنْتَ الـمقدم والـموخر لا اله الا انت»، ترجمه: «بار خدایا، برایم آنچه را در گذشته نموده‏ام و آنچه را در ما بعد نموده‏ام، و آنچه را پنهانی نموده‏ام و ان‏چه را علنی نموده‏ام، و آن چه را اسراف نموده‏ام و آن چه را تو به آن از من عالم‏تری ببخشای، تو پیش کننده و عقب کننده هستی و معبودی جز تو نیست»[[849]](#footnote-849).

دعاهاى پيامبر ص در صبح و شام

قول پیامبر ص: اللهم انی اعوذبک من عذاب القبر و من فتنةالقبر

احمد از عبداللَّه بن قاسم روایت نموده، که گفت: زنی از همسایگان پیامبر ص برایم حدیث بیان نمود، که وی از رسول خدا ص در وقت طلوع فجر می‏شنید که می‏گفت: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ وَمِنْ فِتْنَةِ الْقَبْرِ»، ترجمه: «بار خدایا، من به تو از عذاب قبر و فتنه قبر پناه می‏برم»[[850]](#footnote-850). هیثمی (115/10) می‏گوید: رجال آن ثقه‏اند.

قول پیامبر ص: اصبحنا و اصبح الملک لله

بزار از ابوهریره س و او از پیامبر ص روایت نموده، که وی وقتی صبح می‏نمود می‏گفت: «أصبحنا وأصبح الـملك لله، والحمد لله لا شريك له، لا إله إلا هو، وإليه النشور»، ترجمه: «صبح نمودیم و ملک هم برای خداوند صبح نمود، ستایش خدایی راست که شریکی ندارد، معبود بر حقی جز وی نیست، و برگشت به‌سوی اوست»، وقتی شب می‏نمود می‏گفت: «أمسينا وأمسى الـملك لله، والحمد لله لا شريك له، لا إله إلا هو، وإليه الـمصير». ترجمه: «شب نمودیم و ملک برای خدا شب کرد، ستایش خدایی راست که شریکی ندارد، معبود بر حقی جز وی نیست، و بازگشت به‌سوی اوست»[[851]](#footnote-851). هیثمی (114/10) می‏گوید: اسناد آن جید است. و نزد مسلم و ترمذی وابوداود، چنانکه در جمع الفوائد (258/2) آمده، از ابن مسعود س روایت است که گفت: رسول ص وقتی شب می‏نمود می‏گفت: «أَمْسَيْنَا وَأَمْسَى الْمُلْكُ لِلَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ لاَ إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ وَحْدَهُ لاَ شَرِيكَ لَهُ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَىْءٍ قَدِيرٌ رَبِّ أَسْأَلُكَ خَيْرَ مَا فِى هَذِهِ اللَّيْلَةِ وَخَيْرَ مَا بَعْدَهَا وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ مَا فِى هَذِهِ اللَّيْلَةِ وَشَرِّ مَا بَعْدَهَا رَبِّ أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْكَسَلِ وَسُوءِ الْكِبَرِ رَبِّ أَعُوذُ بِكَ مِنْ عَذَابٍ فِى النَّارِ وَعَذَابٍ فِى الْقَبْرِ»، ترجمه: «شب نمودیم، و ملک برای خداوند شب کرد، و ستایش خدا راست، معبود بر حقی جز خداوند واحد و لا شریک نیست، پادشاهی و ستایش او راست، و او بر همه چیز تواناست، پروردگارا من از تو خیر انچه را در این شب است سئوال می‏نمایم و خیر ما بعد آن را، و به تو از شر آنچه در این شب است و شر ما بعد آن پناه می‏برم، پروردگارا، به تو از کسل و بدی پیری پناه می‏برم، پروردگارا به تو از عذاب در آتش و عذاب در قبر پناه می‏برم». و وقتی صبح می‏نمود هم چنان این را می‏گفت: «أَصْبَحْنَا وَأَصْبَحَ الْمُلْكُ لِلَّهِ...»[[852]](#footnote-852).

قول پیامبر ص: اصبحنا علی ملة الاسلام و علی کلمة الاخلاص الی آخره

احمد و طبرانی از عبدالرحمن بن ابزی س روایت نموده‏اند که: رسول ص وقتی صبح و شام می‏نمود می‏گفت: «أصبحنا على ملة الاسلام - او امسينا على فطرة الاسلام - وعلى كلمة الاخلاص وعلى دين نبينا محمد ص وعلى ملة ابينا ابراهيم حنيفا مسلما وما كان من الـمشركين»، ترجمه: «بر ملت اسلام صبح نمودیم - یا بر فطرت اسلام شام کردیم - و بر کلمه اخلاص، و بر دین نبی‌مان محمد ص و بر ملت پدرمان ابراهیم، که حنیف و مسلمان بود و از مشرکان نبود»[[853]](#footnote-853). و رجال آن دو صحیح‌اند، چنان که هیثمی (116/10) گفته است.

قول پیامبر ص: رضیت بالله ربا و بالاسلام دینا

احمد از ابوسلام روایت نموده، که گفت: مردی در مسجد حمص عبور نمود، گفتند: این خدمت نبی ص را نموده است، می‏گوید: من به سویش برخاستم و گفتم: حدیثی برایم بیان کن که آن را از رسول خدا ص شنیده باشی، و دیگر مردان در میان تو و وی آن را روایت ننموده باشند، گفت: رسول خدا ص فرمود: «هر بنده مسلمانی که وقتی صبح و شام نماید و سه بار بگوید: "رضیت بالله ربا، و بالاسلام دینا و بمحمد نبیا، به خدا به عنوان پروردگار، و به اسلام به عنوان دین و به محمد به عنوان نبی راضی شدم"، بر خداوند حق می‏باشد، که وی را روز قیامت راضی بسازد»[[854]](#footnote-854). طبرانی این را به مثل آن روایت نموده، و رجال هر دوی آن‏ها ثقه‏اند، چنانکه هیثمی (116/10) گفته است. این را ابوداود و نسائی هم روایت نموده‏اند.

حدیث ابن عمر درباره دعای پیامبر ص در صبح و شام

ابن ابی شیبه از عبداللَّه بن عمر ب روایت نموده، که گفت: از رسول خدا ص شنیدم که در دعایش هنگامی که شام و صبح می‏نمود، می‏گفت، و آن را تا ترک گفتن دنیا - یا تا وقت مردن - ترک ننمود: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ الْعَافِيَةَ فِي الدُّنْيَا وَالآخِرَةِ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ الْعَفْوَ وَالْعَافِيَةَ فِي دِينِي وَدُنْيَاىَ وَأَهْلِي وَمَالِي اللَّهُمَّ اسْتُرْ عَوْرَاتِي وَآمِنْ رَوْعَاتِي اللَّهُمَّ احْفَظْنِي مِنْ بَيْنِ يَدَىَّ وَمِنْ خَلْفِي وَعَنْ يَمِينِي وَعَنْ شِمَالِى وَمِنْ فَوْقِى وَأَعُوذُ بِعَظَمَتِكَ أَنْ أُغْتَالَ مِنْ تَحْتِي»، ترجمه: «بار خدایا، من از تو در دنیا و آخرت عافیت می‏خواهم، بار خدایا، من از تو عفو و عافیت را در دین و دنیایم و خانواده و مالم سئوال می‏نمایم، بار خدایا، عورت‌هایم را بپوشان و ترس هایم را به امن و آرامش مبدل گردان، بار خدایا مرا از پیش رویم، از عقبم، از راستم، از چپم و از بالایم حفاظت نما، و به عظمتت پناه می‏برم که از زیر پایم هلاک کرده شوم»، جبیر بن سلیمان می‏گوید: هدف از (اغتال من تحتی)، «از زیر پایم هلاک کرده شوم»، خسف یا در زمین فرو رفتن است، و نمی‏دانیم این تفسیر، قول پیامبر ص است یا قول جبیر[[855]](#footnote-855)، این چنین در الکنز (294/1) آمده است.

آنچه پیامبر ص به ابوبکر هدایت داد تا در صبح و شام بگوید

احمد، ابن منیع، ابویعلی و ابن السنی در عمل الیوم واللیله از ابوبکر س روایت نموده‏اند که گفت: رسول خدا ص دستورم داد، که وقتی صبح نمودم و بیگاه نمودم و وقتی در جایم از طرف شب قرار گرفتم بگویم: «اللَّهُمَّ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ، عَالِمَ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ، أَنْتَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ، وَالْمَلائِكَةُ أَشْهَد آن لا إِلَهَ إِلا أَنْتَ، وحدك لا شريك لك وآن محمدا عبدك ورسولك، واعوذ بِكَ مِنْ شَرِّ نَفْسِي شَرِّ الشَّيْطَان وَشِرْكِهِ، وَأَنْ اَقْتَرِفَ عَلَى مفسي سُوءًا أَوْ نَجُرَّهُ إِلَى مُسْلِمٍ»، ترجمه: «بار خدایا، آفریننده آسمان‏ها و زمین عالم غیب و حاضر، تو پروردگار همه چیز و پادشاه آنها هستی، شهادت می‏دهم که معبود بر حقی جز تو که واحد و لاشریک هستی نیست، و محمد بنده و رسولت است، به تو از شر نفسم و شر شیطان و شرک وی و اینکه خودم مرتکب گناهی شوم، یا مسلمانی را مرتکب آن سازم پناه می‏برم»[[856]](#footnote-856). این چنین در الکنز (294/1) آمده است. و ابوداود و ترمذی به فرق اندکی در الفاظ این را به نقل از ابوهریره س روایت نموده‏اند.

دعای پیامبر ص برای مردی که در قبال خودش و مال و خانواده‏اش می‏ترسید

ابن عساکر از ابن مسعود س روایت نموده، که گفت: مردی نزد پیامبر ص آمد و گفت: ای رسول خدا، به خدا سوگند، من در مورد نفس خودم، پسرم، خانواده‏ام و مالم می‏ترسم، رسول خدا ص به او گفت: «هر وقت که صبح نمودی و شب کردی بگو: بسم اله علی دینی و نفسی و ولدی و اهلی و مالی، به نام خدا، بر دینم، نفسم، پسرم، خانواده‏ام و مالم [کمک می‏طلبم]»، آن مرد آن را گفت، و باز نزد پیامبر ص آمد، پیامبر ص به او گفت: «در آنچه می‏یافتی چه کردی؟» گفت: سوگند به ذاتی که تو را به حق مبعوث نموده، آنچه را احساس می‏کردم از بین رفت. این چنین در الکنز 294/1) آمده است.

دعاهاى پيامبر ص در وقت خواب و بيدارى

قول پیامبر ص: الحمدلله الذی اطعمنا و سقانا و کفانا

مسلم، ترمذی و ابوداود از انس س روایت نموده‏اند که: وقتی پیامبر ص به بسترش جای می‏گرفت می‏گفت:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ، أَطْعَمَنَا وَسَقَانَا وَكَفَانَا وَآوَانَا، فَكَمْ مِمَّنْ لا كَافِيَ لَهُ وَلا مُؤْوِيَ». ترجمه: «ستایش خدای راست که ما را طعام داد، آب نوشانید کفایت‏مان را نمود و جای‏مان داد چه بسا کسانی‏اند که نه کفایت‏کننده‏ای دارند و نه جای دهنده‏ای»[[857]](#footnote-857). و نزد ابو داود از ابن عمر ب روایت است که نبی ص وقتی در جای خودش قرار می‏گرفت می‏گفت:

«الحمد لله الذي كفاني وآواني، وأطعمني، وسقاني، والحمد لله الذي منَّ عليَّ فأفضَلَ، و اعطانى فاجزل، الحمدلله على كل حال، اللهم رب كل شى‏ء ومليكه، اعوذ بالله من النار»، ترجمه: «ستایش خدایی راست، که کفایتم نمود و جایم داد، و طعامم داد و برایم نوشانید، و ستایش خدایی راست، که بر من احسان نمود و به بهترین وجه احسان نمود، و برایم داد و خوب فراوان داد، ستایش خدا راست در هر حال، بار خدایا، پروردگار همه چیز و پادشاهش، از آتش به خدا پناه می‏برم»[[858]](#footnote-858). این چنین در جمع الفوائد (259/2) آمده است.

قول پیامبر ص: «اللَّهُمَّ قِنِي عَذَابَكَ يَوْمَ تَجْمَعُ عِبَادَكَ»

**ترمذی از حذیفه س روایت نموده که: نبی خدا ص** وقتی می‏خواست بخوابد، دستش را زیر سرش می‏گذاشت و بعد از آن می‏گفت «اللَّهُمَّ قِنِي عَذَابَكَ يَوْمَ تَجْمَعُ - او تبعث – عِبَادَكَ»، ترجمه: «بار خدایا، مرا از عذابت روزی که بندگانت را جمع می‏نمایی - یا بر می‏انگیزی - نگه دار و نجات بخش»[[859]](#footnote-859). این چنین در جمع الفوائد (260/2) آمده است. و بزار این را از انس س به مثل آن روایت کرده و به این لفظ جزم نموده: «روزی که بر می‏انگیزی» و اسناد آن حسن است، چنانکه هیثمی (123/10) گفته. و این را ابن ابی شیبه و ابن جریر - و آن را صحیح دانسته - به هر دو لفظ روایت نموده‏اند، چنانکه در الکنز (67/8) آمده است.

قول پیامبر ص: «بِسْمِ اللَّهِ وَضَعْتُ جَنْبِي، اللَّه»

ابوداود از ابوازهر انماری س روایت نموده که: نبی خدا ص وقتی در شب به بستر خوابش می‏رفت می‏گفت: «بِسْمِ اللَّهِ، وَضَعْتُ جَنْبِي للَّه، اللهم اغْفِرْ لِي ذَنْبِي، وَأَخْسا شَيْطَانِي وَفُكَّ رِهَانِي وَاجْعَلْنِي فِي النَّدِيِّ الْأَعْلَى»، ترجمه: «به نام خدا، پهلویم را برای خداوند گذاشتم، بار خدایا، گناهم را ببخش، شیطانم را بران، گروشدگانم را آزاد ساز و مرا با ملا اعلی بگردان»[[860]](#footnote-860). این چنین در المجمع (260/2) آمده است.

قول پیامبر ص: اللهم اني اعوذ بوجهك الکریم

ابوداود از علی س روایت نموده که: پیامبر ص وقت خوابش می‏گفت: «اللهم اني اعوذ بوجهك الكريم، بكلماتك التامات، من شر كل دابة انت آخذ بناصيتها. اللهم انت تكشف الـمغرم والـمأثم. اللهم لايهزم جندك، ولا يخلف وعدك، ولا ينفع ذا الجد منك الجد، سبحانك اللهم وحمدك»، ترجمه: «بار خدایا، من به وجه کریمت و به کلمه‏های تامت، از شر هر جنبده‏ای که پیشانیش در دست توست به تو پناه می‏برم. بار خدایا، تو تاوان و گناه را برطرف می‏سازی. بار خدایا، سپاهت شکست نمی‏خورد، و عده‏ات خلاف نمی‏شود، و برای غنیی غنایش در پیشگاه تو نفع نمی‏رساند، نسبت پاکی است تو را خدایا، و ستایش هم از آن توست»[[861]](#footnote-861). و در أذکار نووی آمده، که این را نسائی نیز روایت نموده است، و در الکنز (67/8) این را نیز به نسائی و ابن جریر و ابن ابی الدنیا به مانند آن نسبت داده است.

قول پیامبر ص: «اللَّهُمَّ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ»

احمد از عبداللَّه بن عمر ب روایت نموده، که گفت: رسول خدا ص وقتی می‏خاست بخوابد می‏گفت: «اللَّهُمَّ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ، عَالِمَ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ، رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ، أَشْهَدُونَ أَن لا إِلَهَ إِلا أَنْتَ، وَحْدكَ لَا شَرِيك لَكَ وَأَنَّ مُحَمْدا عَبْدُكَ وَرَسُوْلك وَالْـمَلَاِئكَةُ يَشْهَدُون. اللهم إِني أعُوذُ بِكَ مِن وَشِرْكِهِ، وَأَنْ أَقْتَرِفَ عَلَى نَفْسِي سُوءًا أَوْ أَجْرَهُ إِلَى مُسْلِمٍ»، ترجمه: «بار خدایا، آفریننده آسمان‏ها و زمین،عالم غیب و حاضر، پروردگار همه چیز و خدای همه چیز، شهادت می‏دهم که خدایی جز تو که واحد و لا شریک هستی نیست، و محمد بنده و رسولت است، و ملائک هم شهادت می‏دهند. بار خدایا، من به تو از شیطان و شرکش پناه می‏برم، و از این پناه می‏برم که برای خودم گناهی کسب کنم یا آن را برای مسلمانی برسانم»[[862]](#footnote-862).

ابو عبدالرحمن می‏گوید: رسول خدا ص این را به عبداللَّه بن عمرو می‏آموخت، و وقتی می‏خواست بخوابد این را می‏گفت، اسناد آن حسن است، چنانکه هیثمی (122/10) گفته، و در روایت دیگری نزد وی به اسناد حسن آمده: «وَ أَعُوذ بك أَنَّ أَقترف» در بدل «أوان اقترف»، طبرانی این را به مثل آن روایت نموده، مگر اینکه در روایت وی آمده: (علی نفسی اثما)، و در روایتی از عبداللَّه بن عمرو آمده، که وی به عبداللَّه بن یزید گفت: آیا کلماتی را به تو نیاموزم، که رسول خدا ص آن‏ها را به ابوبکر وقتی می‏خواست بخوابد، می‏آموخت... و مثل آن را متذکر شده. هیثمی (123/10) می‏گوید: این را طبرانی به دو اسناد روایت نموده، و رجال روایت اول رجال صحیح‌اند، غیر حیی بن عبداللَّه المعافری، که گروهی ثقه‏اش دانسته، و غیر آنان ضعیفش دانسته‏اند. و حدیث ابوبکر در این مورد گذشت. و احمد به اسناد حسن از عبداللَّه بن عمرو ب روایت نموده که: رسول ص وقتی برای خواب پهلو می‏زد می‏گفت: «باسمك ربي فاغفر لي ذنبي»، ترجمه: «به نامت پروردگارم، گناهم را برایم ببخش»[[863]](#footnote-863). این چنین در المجمع - 123/10) آمده است.

قول علی س درباره دعای پیامبر ص هنگام خواب

طبرانی در الأوسط از علی س روایت نموده، که گفت: شبی نزد رسول خدا ص خوابدیم، از وی وقتی از نمازش فارغ می‏شد و جای خوابش را می‏گرفت می‏شنیدم که می‏گفت: «اللهم اعوذ بمعافاتك من عقوبتك، واعوذ برضاك من سخطك، واعوذبك منك. اللهم لا استعطيع ثناء عليك ولو حرصت، ولكن انت كما اثنيت على نفسك»، ترجمه: «بار خدایا، به عافیتت از عقوبتت پناه می‏برم، و به رضایت از قهرت پناه می‏برم، و به تو از تو پناه می‏برم. بار خدایا، من توانایی ستایش و ثنایت را اگرچه تلاش نمایم ندارم، ولی تو چنانی که بر نفس خود ثنا گفته‏ای»[[864]](#footnote-864). هیثمی (124/10) می‏گوید: رجال آن رجال صحیح‌اند، غیر ابراهیم بن عبداللَّه بن عبدالقاری، و ابن حبان وی را ثقه دانسته است. و این را هم چنان نسائی و یوسف القاضی در سننش از علی به مثل آن، چنانکه در الکنز (304/1) آمده، روایت نموده‏اند.

قول براء درباره دعای پیامبر ص در وقت خواب

ابن جریر - و آن را صحیح دانسته - و ابن ابی شیبه از براء س روایت نموده‏اند که گفت: پیامبر ص وقتی به بستر خوابش می‏رفت می‏گفت: «اللَّهُمَّ إِلَيْكَ أَسْلَمْتُ نَفْسِي وَوَجَّهْتُ إِلَيْكَ وَجْهِي، وإِلَيْكَ وَفَوَّضْتُ أَمْرِي، وَإِلَيْكَ الْجَأْتُ ظَهْرِي، رَغْبَةً وَرَهْبَةً إِلَيْكَ لاَ مَنْجَا مِنْكَ إِلاَّ إِلَيْكَ آمَنْتُ بِكِتَابِكَ الَّذِي أَنْزَلْتَ وَبِنَبِيِّكَ الَّذِي أَرْسَلْتَ»، ترجمه: «بار خدایا، نفسم را به تو تسلیم نمودم، و رویم را متوجه تو ساختم، و امرم را به تو سپردم، و پشتم را به‌سوی تو جای دادم، این همه به خاطر ترس و رغبت به‌سوی تو بوده است، پناهگاه نجاتی از تو جز به‌سوی تو نیست، به کتابت که نازل نموده‏ای و نبی‏ات که ارسال کرده‏ای ایمان آوردم»[[865]](#footnote-865). این چنین در الکنز (67/8) آمده است.

قول حذیفه در این باره

بخاری، ابوداود و ترمذی از حذیفه س روایت نموده‏اند که: رسول ص وقتی بر بسترش می‏گرفت می‏گفت: «باسمك اللهم احيا و اموت»، ترجمه: «به نامت بار خدایا زنده می‏شوم و می‏میرم»، و وقتی صبح می‏نمود می‏گفت: «الحمدلله الذي احيانا بعد ما اماتنا واليه النشور»، ترجمه: «ستایش خداوندی راست، که ما را بعد از اینکه کشت زنده نمود، و بازگشت به‌سوی اوست»[[866]](#footnote-866). این چنین در جمع الفوائد (259/2) آمده است. و ابن جریر که این را صحیح دانسته از ابوذر به مثل آن روایت نموده، مگر این که وی گفته: «اللهم باسمك نموت ونحيا»[[867]](#footnote-867)، ترجمه: «بار خدایا، به نام تو می‏میریم و زنده می‏شویم»، چنانکه در الکنز (67/8) آمده است.

قول عایشه ل در این مورد

ابوداود ازعایشه ل روایت نموده که: وقتی نبی خدا ص از طرف شب از خواب بر می‏خاست می‏گفت: «لا اله الا انت، سبحانك اللهم وبحمدك، استغفرك لذنبي واسالك رحمتك، اللهم زدني علما، و لا تزغ قلبي بعد اذهديتني، وهب لي من لدنك رحمة انك انت الوهاب»، ترجمه: «معبود بر حقی جز تو نیست، نسبت پاکی است تو را خداوندا و ستایش هم از آن توست، ازتو برای گناهم مغفرت می‏طلبم، و رحمتت را سئوال می‏کنم، بار خدایا علمم را بیفزای، و قلبم را بعد از اینکه هدایتم نمودی، بیراه و کج مکن، و از سوی خودت برایم رحمت بخش، چون تو بخشنده هستی»[[868]](#footnote-868). این چنین در الجمع (260/2) آمده است.

دعاهايش ص در مجالس، وقت داخل شدن مسجد، خانه و بيرون شدن از آن‌ها

دعای پیامبر ص وقتی از مجلس بر می‏خاست

ترمذی از ابن عمر ب روایت نموده، که گفت: به ندرت رسول خدا ص از مجلس قبل از دعا نمودن به این دعاها برای یارانش بر می‏خاست:

«اللَّهُمَّ اقْسِمْ لَنَا مِنْ خَشْيَتِكَ مَا يَحُولُ بَيْنَنَا وَبَيْنَ مَعَاصِيكَ وَمِنْ طَاعَتِكَ مَا تُبَلِّغُنَا بِهِ جَنَّتَكَ وَمِنَ الْيَقِينِ مَا تُهَوِّنُ بِهِ عَلَيْنَا مُصِيبَاتِ الدُّنْيَا، مَتِّعْنَا بِأَسْمَاعِنَا وَأَبْصَارِنَا وَقُوَّتِنَا مَا أَحْيَيْتَنَا وَاجْعَلْهُ الْوَارِثَ مِنَّا وَاجْعَلْ ثَأْرَنَا عَلَى مَنْ ظَلَمَنَا وَانْصُرْنَا عَلَى مَنْ عَادَانَا وَلاَ تَجْعَلْ مُصِيبَتَنَا فِى دِينِنَا وَلاَ تَجْعَلِ الدُّنْيَا أَكْبَرَ هَمِّنَا وَلاَ مَبْلَغَ عِلْمِنَا وَلاَ تُسَلِّطْ عَلَيْنَا مَنْ لاَ يَرْحَمُنَا»، ترجمه: «بار خدایا، برای ما از ترس و خوف از خودت آنقدر تقسیم نما، که در میان ما و معصیت و نافرمانیت حایل واقع گردد، و از طاعتت آنقدر برای‌مان نصیب فرما که ما را به آن به جنتت برسانی، و از یقین آنقدر عطاء نما، که به سبب آن مصیبت‏های دنیا را برای ما آسان گردانی، و تا وقتی که ما زنده نگه می‏داری، از گوش‏های مان، چشم‏هایمان و قوت‌مان برای‌مان لذت و بهره نصیب گردان، و آن را تا آخر زندگی برای‌مان محفوظ دار، انتقام‌مان را بر کسی بگردان که بر ما ظلم نموده است، بر کسی نصرت‌مان بده که با ما دشمنی نموده، مصیبت‌مان را در دین‌مان مگردان، دنیا را بزرگترین مقصودمان مگردان، و نه آخرین جای رسیدن علم مان، و بر ما کسی را مسلط مگردان که رحم‌مان نمی‏نماید»[[869]](#footnote-869). این چنین در جمع الفوائد (261/2) آمده است. و در بخش کفاره مجلس بعضی آنچه به این باب تعلق می‏گیرد گذشت.

دعای پیامبر ص در وقت داخل شدنش به خانه و مسجد و بیرون شدن از آن‌ها

ابوداود، ترمذی و نسائی از ام سلمه ل روایت نموده‏اند که: نبی خدا ص وقتی از خانه‏اش بیرون می‏شد می‏گفت: «بسم الله، توكلت على الله، اللهم انا نعوذبك آن نزل او نضل، او نَظلم او نُظلم، او نجهل او يجهل علينا»، ترجمه: «به نام خدا، بر خداوند توکل نمودم، بار خدایا، ما از اینکه لغزش نماییم یا گمراه شویم، یا ظلم روا داریم یا بر ما ظلم شود، یا جهل پیشه نماییم یا بر ما جهل صورت بگیرد، به تو پناه می‏بریم»[[870]](#footnote-870). این چنین در الجمع (261/2) آمده است.

و ابوداود از ابن عمروبن عاص ب از پیامبر ص روایت نموده که: وی وقتی داخل مسجد می‏شد می‏گفت: «أَعُوذُ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ وَبِوَجْهِهِ الْكَرِيمِ وَسُلْطَانِهِ الْقَدِيمِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ»، «به خداوند بزرگ و به وجه کریمش و پادشاهی قدیمش از شیطان رانده شده پناه می‏برم»" و گفت: وقتی این را بگوید، شیطان می‏گوید: سایر روز از من حفاظت شد»[[871]](#footnote-871).

و ترمذی از فاطمه دختر حسین از جده‏اش فاطمه کبری ش روایت نموده، که گفت: پیامبر ص وقتی داخل مسجد می‏گردید، بر محمد ص درود و سلام می‏فرستاد، و می‏گفت: «رَبِّ اغْفِرْ لِي ذُنُوبِي وَافْتَحْ لِي أَبْوَابَ رَحْمَتِكَ»، ترجمه: «پروردگارا، گناهانم را برایم بیامرز، و دروازه‏های رحمتت را برایم بگشای»، و وقتی بیرون می‏شد بر محمد ص درود و سلام می‏فرستاد و می‏گفت: «رَبِّ اغْفِرْ لِي ذُنُوبِي وَافْتَحْ لِي أَبْوَابَ فَضْلِكَ»، ترجمه: «پروردگارا، گناهانم را ببخش و دروازه‏های فضلت را برایم بگشای»[[872]](#footnote-872). این را احمد و ابن ماجه، چنانکه در مشکوة (ص62) آمده، روایت کرده‏اند، و در روایت آن دو آمده: گفت: وقتی داخل مسجد می‏شد و بیرون می‏شد چنین می‏گفت: «بسم الله والسلام على رسول الله»، ترجمه: «به نام خدا، و سلام بر رسول خدا»، در بدل: بر محمد ص درود و سلام می‏فرستاد. و ترمذی می‏گوید: اسناد آن متصل نیست، و فاطمه دختر حسین فاطمه کبری را درک نکرده است.

دعاهاى پيامبر ص در سفر

حدیث علی س درباره دعای پیامبر ص در سفر

احد و بزار از علی س روایت نموده‏اند که گفت: پیامبر ص وقتی اراده سفری را می‏نمود می‏گفت: «اللهم بك اصول، وبك اجول، وبك اسير»، ترجمه: «بار خدایا به یاری تو حمله می‏کنم، و به یاری توجولان می‏کنم، و به یاری تو سیر می‏کنم»[[873]](#footnote-873). هیثمی (130/10) می‏گوید: رجال آن دو ثقه‏اند.

حدیث ابن عمر و براء درباره دعای پیامبر ص در سفر

مسلم، ابوداود و ترمذی از ابن عمر س روایت نموده‏اند که: پیامبر ص وقتی به قصد سفر بر شترش سوار می‏شد، سه بار حمد، تسبیح و تکبیر خداوند را می‏گفت و بعد از آن می‏فرمود:

«سبحان الذي سخرلنا هذا وما كنا له مقرنين، وانا الى ربنا لـمنقلبون[[874]](#footnote-874)، اللهم انا نسالك في سفرنا هذا البر والتقوى ومن العمل ما ترضى، اللهم هون علينا سفرنا هذا واطوعنا بعد الارض. اللهم انت الصاحب في السفر والخليفة في الاهل. اللهم اني اعوذبك من وعثاء السفر، وكآبة الـمنظر، وسوء الـمنقلب في الاهل والـمال». ترجمه: «پاک و منزه است، خدایی که این را برای ما مسخر ساخت، وگرنه ما توانایی ضبط و نگهداری آن را نداشتیم، و ما به‌سوی پروردگارمان باز میگردیم، خداوندا، ما در این سفرمان از تو نیکی، تقوا و عملی را که از آن راضی می‏شوی طلب می‏کنیم، بار خدایا، این سفر ما را برای ما آسان گردان، و بعد زمین را کوتاه ساز. بار خدایا، تو رفیق در سفر و جانشین در خانواده هستی، خداوندا من از مشقت‏های سفر و منظر بد، و از دیدن بدی در خانواده و مال در وقت برگشتم به تو پناه می‏برم».

و وقتی بر می‏گشت این را می‏گفت، و بر آن می‏افزاید: «آيِبُونَ تَائِبُونَ عَابِدُونَ لِرَبِّنَا ساجدون»، ترجمه: «ما برگردندگان، توبه کنندگان، عبادت کنندگان و برای پروردگارمان سجده کنندگان هستیم»[[875]](#footnote-875). این چنین در جمع الفوائد (261/2) آمده است. و نزد ابویعلی از براء س روایت است که گفت: رسول خدا ص وقتی برای سفری بیرون می‏شد می‏گفت:

«اللَّهُمَّ بَلاغًا يُبَلِّغُ خَيْرًا، مَغْفِرَةً مِنْكَ وَرِضْوَانًا، بِيَدِكَ الْخَيْرُ، إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، اللَّهُمَّ أَنْتَ الصَّاحِبُ فِي السَّفَرِ، وَالْخَلِيفَةُ فِي الأَهْلِ، اللَّهُمَّ هَوِّنْ عَلَيْنَا السَّفَرَ، وَأَطْوِ لَنَا الأَرْضَ، اللَّهُمَّ أَعُوذُ بِكَ مِنْ وَعْثَاءِ السَّفَرِ، وَكَآبَةِ الْمُنْقَلَبِ».ترجمه: «خداوندا، من رسیدنی می‏خواهم که توأم با خیر باشد، و از تو مغفرت و رضامندی طلب دارم، خیر در دست توست و تو بر هر چیز قادر و توانایی، بار خدایا، تو رفیق در سفر و جانشین در خانواده هستی، بار خدایا، سفر ما را برای ما آسان گردان و زمین را برای ما نزدیک و کوتاه ساز. خداوندا، من به تو از مشقت‏های سفر و بدی و رنج بازگشت پناه می‏برم»[[876]](#footnote-876). هیثمی (130/10) می‏گوید: رجال آن رجال صحیح‌اند، غیر فطربن خلیفه، که ثقه می‏باشد.

دعای پیامبر ص هنگام سحر در سفر و هنگام دیدن قریه‏ای که می‏خواست به آن داخل شود

مسلم و ابوداود از ابوهریره س روایت نموده‏اند که: پیامبر ص وقتی در سفری می‏بود و سحر می‏نمود می‏گفت: «سَمَّعَ سَامِعٌ بِحَمْدِ اللَّهِ وَحُسْنِ بَلاَئِهِ عَلَيْنَا رَبَّنَا صَاحِبْنَا وَأَفْضِلْ عَلَيْنَا عَائِذًا بِاللَّهِ مِنَ النَّارِ». ترجمه: «شنونده‏ای ستایش خداوند را و خوبی نعمتش را بر ما شنید، پروردگار ما، رفیق و همراه‌مان باش و بر ما فضل فرما، به خداوند از آتش پناه می‏جوییم»[[877]](#footnote-877). این چنین در جمع الفوائد (262/2) آمده است.

و طبرانی در الأوسط از ابن عمر س روایت نموده، که گفت: همراه رسول خدا سفر می‏نمودیم، وقتی قریه‏ای را می‏دید که می‏خواست به آن داخل شود می‏گفت: «اللهم بارك لنا فيها - ثلاث مرات - اللهم ارزقنا حياها، وحببنا الى اهلها، وحبب صالحى اهلها الينا». ترجمه: «خداوندا، برای ما در آن برکت نصیب فرما - سه بار - بار خدایا از قوام زندگی آن برای ما رزق بده و ما را برای اهل آن محبوب گردان و صالحین اهل آن را برای ما دوست و محبوب بگردان»[[878]](#footnote-878). هیثمی (134/10) می‏گوید: اسناد آن جید است.

و طبرانی از صهیب س روایت نموده، که: رسول خدا ص هر قریه‏ای را که می‏دید و می‏خواست به آن داخل شود می‏گفت: «اللهم رب السماوات السبع وما اظللن، ورب الرياح وما ذررن، انا نسال خير هذه القرية، ونعوذ بك من شرها وشر اهلها وشر ما فيها». ترجمه: «بار خدایا، پروردگار آسمان‏های هفتگانه و آنچه را آنها سایه نموده‏اند، و پروردگار بادها و آنچه را به هوا بلند نموده‏اند، ما خیر این قریه را می‏طلبیم، و به تو از شر آن و شر اهل آن و شر انچه در آن است پناه می‏بریم»[[879]](#footnote-879). هیثمی (135/10) می‏گوید: رجال آن رجال صحیح‌اند غیر عطاء بن مروان و پدرش که هر دو ثقه‏اند. و دعاهای پیامبر ص در سفر، در بخش توجه و اهتمام به دعاها در جهاد فی سبیل‏اللَّه گذشت.

دعاهاى پيامبر ص هنگام وداع و خداحافظى

قول پیامبر ص در وداع: «أَسْتَوْدِعُ اللهَ دِينَكَ»

ابوداود (232/3) از قزعه روایت نموده، که گفت: ابن عمر ب گفت: بیا با تو چنان خداحافظی نمایم که رسول خدا ص با من خداحافظی نمود، «أَسْتَوْدِعُ اللَّهَ دِينَكَ وَأَمَانَتَكَ وَخَوَاتِيمَ عَمَلِكَ». ترجمه: «دینت را، امانتت را، و خاتمه عملت را به خداوند می‏سپارم»[[880]](#footnote-880). ترمذی (182/2) این را از سالم روایت نموده که: ابن عمر برای مردی که می‏خواست سفر نماید می‏گفت: به من نزدیک شو، که با تو چنان خداحافظی کنم، که رسول خدا ص با ما خداحافظی می‏نمود و می‏گفت «أَسْتَوْدِعُ اللهَ...» و مثل آن را ذکر نموده. ترمذی می‏گوید: این حدیث حسن و صحیح و غریب است.

قول پیامبر ص به مردی که خبرش داد وی سفر می‏کند

ترمذی (0182/2) از انس س روایت نموده، که گفت: مردی نزد رسول خدا ص آمد و گفت: ای رسول خدا، من سفری در پیش دارم، به من توشه بده، گفت: «خداوند به تو توشه تقوی عطا فرماید»، گفت: برایم اضافه نما، فرمود: «و گناهت را ببخشد»، گفت: برایم بیفزای، پدر و مادرم فدایت، گفت: «و خیر را هر جایی که باشی برایت آسان گرداند»[[881]](#footnote-881). ترمذی می‏گوید: این حدیث حسن و غریب است.

قول پیامبر ص هنگام وداع قتاده رهاوی و مرد دیگری

طبرانی و بزار از هشام بن قتاده ورهاوی از پدرش قتاده س روایت نموده‏اند که گفت: هنگامی که ص مرا والی قومم گردانید، دستش را گرفتم و با او وداع کردم، پیامبر خدا ص به من گفت: «خداوند تقوی را توشه ات بگرداند. گناهت را ببخشد و هر جایی که روی آوری به‌سوی خیر رهنمونت سازد»[[882]](#footnote-882). هیثمی (131/10) می‏گوید: رجال آن دو ثقه‏اند. و ترمذی (182/2) از ابوهریره س روایت نموده که مردی گفت: ای رسول خدا، می‏خواهم سفر کنم، به من توصیه نما، فرمود: «تقوی و ترس خدا را در پیش گیر و بر هر بلندی‏اللَّه اکبر بگو»، هنگامی که آن مرد روی گردانید، گفت: «اللهم اطوله العبد، و هون عليه السفر»، ترجمه: «بار خدایا، دوری را برایش نزدیک ساز، و سفر را برایش آسان گردان»[[883]](#footnote-883). ترمذی می‏گوید: این حدیث حسن است.

دعاهای پیامبر ص در وقت خوردن، نوشیدن و پوشیدن لباس

بخاری، ابوداود و ترمذی از ابوامامه س روایت نموده‏اند که: وقتی سفره پیامبر ص جمع می‏شد می‏گفت: «الْحَمْدُ لِلَّهِ كَثِيرًا طَيِّبًا مُبَارَكًا فِيهِ غَيْرَ مَكْفِيٍّ، وَلا مُوَدَّعٍ، وَلا مُسْتَغْنًى عَنْهُ رَبَّنَا»، ترجمه: «ستایش زیاد، پاک و مبارک برای خداست، ستایشی که بر آن اکتفا نمی‏شود و نه آن ترک کرده می‏شود و نه از آن بی‌پروایی صورت می‏گیرد، ای پروردگار ما»[[884]](#footnote-884).

و نزد ترمذی و ابوداود از ابوسعید س روایت است که گفت: پیامبر ص وقتی لباس جدیدی را بر تن می‏نمود می‏گفت: «الحمد لله الذي اطعمنا وسقانا وجعلنا من الـمسلمين»[[885]](#footnote-885).

«اللَّهمَّ لك الحمدُ، أَنت كَسَوتَني هذا - ويُسمِّيهِ باسمه، إِما قميصا، وإما عِمامة، أو رِداء - نسألك خيْرَه وخيْرَ ما صُنعَ له، وأعوذ بك من شَرِّه، وشَرِّ ما صُنِع له»، ترجمه: «بار خدایا، ستایش تو راست، تو این را به من پوشانیده‏ای - و نام آن را می‏گرفت، یا پیراهن یا دستار یا چادر - از تو خیر این و خیر آنچه را برای آن ساخته شده می‏خواهم، و به تو از شر آن و شر آنچه برای آن ساخته شده پناه می‏برم»[[886]](#footnote-886). این چنین در جمع الفوائد (264/2) آمده است.

دعاهاى پيامبر ص در وقت ديدن مهتاب، و هنگام رعد و ابر و باد

دعای پیامبر ص در وقت دیدن مهتاب

ترمذی (183/2) از طلحه س روایت نموده که: پیامبر ص وقتی مهتاب نو را می‏دید می‏گفت: «اللَّهُمَّ أَهِلَّهُ عَلَيْنَا بِالْيُمْنِ وَالإِيمَانِ وَالسَّلاَمَةِ وَالإِسْلاَمِ رَبِّى وَرَبُّكَ اللَّهُ»، ترجمه: «بار خدایا، آن را بر ما با برکت، ایمان، سلامت و اسلام نو بگردان، پروردگار من و پروردگار تو خداست»[[887]](#footnote-887). و ابن عساکر این را از ابن عمر به این لفظ روایت نموده است: «اللَّهُ أَكْبَرُ، اللَّهُمَّ أَهِلَّهُ عَلَيْنَا بِالأَمْنِ وَالإِيمَانِ وَالسَّلاَمَةِ وَالإِسْلاَمِ وَالتَّوْفِيقِ لِمَا يُحِبُّ رَبُّنَا وَيَرْضَى، رَبُّنَا وَرَبُّكَ اللَّهُ»، ترجمه: «خداوند بزرگ است، بار خدایا، آن را بر ما به امن و امان و سلامتی و اسلام و توفیق به آنچه دوست می‏داری و راضی می‏شوی نو گردان، پروردگار ما و پروردگار تواللَّه است». چنانکه در الکنز (326/4) آمده است. و طبرانی نیز این را از ابن عمر به مثل آن روایت نموده مگر اینکه وی این را ذکر ننموده است: اللَّه اکبر، (و نزد وی ایمان در بدل امان است) آمده است. هیثمی (139/10) می‏گوید: در این روایت عثمان بن ابراهیم (حاطبی) آمده، و در وی ضعف می‏باشد.

و طبرانی از رافع بن خدیج س روایت نموده، که گفت: رسول خدا ص وقتی مهتاب نو را می‏دید می‏گفت: «هلال خير ورشد»، ترجمه: «مهتاب خیر و رهنمونی»، و بعد از آن می‏گفت: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ خَيْرِ هَذَا الشَّهْرِ، وَخَيْرِ الْقَدَرِ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّهِ»، ترجمه: «بار خدایا، من از تو خیر این ماه و خیر قدر را سئوال می‏کنم، و از شر آن به تو پناه می‏برم»، سه بار[[888]](#footnote-888). اسناد آن، چنانکه هیثمی (139/10) گفته، حسن است.

دعای پیامبر ص هنگام رعد، ابر و باد

ترمذی از ابن عمر س روایت نموده که: پیامبر ص روایت نموده که: پیامبر ص وقتی صدای رعد و صاعقه را می‏شنید می‏گفت: «اللَّهُمَّ لاَ تَقْتُلْنَا بِغَضَبِكَ وَلاَ تُهْلِكْنَا بِعَذَابِكَ وَعَافِنَا قَبْلَ ذَلِكَ»، ترجمه: «بار خدایا، ما را به غضبت مکش و به عذابت هلاک مگردان و قبل از آن عافیت‌مان بده»[[889]](#footnote-889). این چنین در جمع الفوائد (264/2) آمده است.

بخاری، مسلم و ترمذی از عایشه ل روایت نموده‏اند که: وقتی باد شدید می‏شد، نبی خدا ص می‏گفت: «اللَّهُمَّ إني أَسأَلُكَ خَيرَها، وَخَيرَ مَا فيها، وَخَيْرَ مَا أُرسِلَتْ بِهِ، وَأعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّهَا، وَشَرِّ ما فيها، وشَرِّ ما أُرسِلتْ بِه»، ترجمه: «بار خدایا، من ازتو خیر آن را، خیر آنچه را در آن است و خیر آنچه را به آن فرستاده شده است می‏طلبم، و به تو از شر ان، شر آنچه در آن است و شر انچه به آن فرستاده شده است پناه می‏برم»[[890]](#footnote-890)، و نزد ابوداود از وی روایت است که: وقتی پیامبر ص ابر را در کناره آسمان می‏دید کار را ترک می‏نمود، و اگر در نماز می‏بود آن را زود ادا می‏کرد، و بعد از آن می‏گفت: «اللهم اني أعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّهَا»، ترجمه: «بار خدایا من از شرش به تو پناه می‏برم». و اگر باران می‏بارید می‏گفت: «اللَّهُمَّ صَيِّبا هَنِيئا»، ترجمه: «بار خدایا، باران گوارا»[[891]](#footnote-891). این چنین در جمع الفوائد (265/2) آمده است.

ابن ابی شیبه از عایشه ل روایت نموده، که گفت: رسول خدا ص وقتی ابر سنگینی را در کناره‏ای از کناره‏های آسمان می‏دید، عملی را که در آن قرار می‏داشت ترک می‏نمود، اگرچه در نماز می‏بود، و خود را روبروی قرار می‏داد و می‏گفت: «اللَّهُمَّ إِنَّا نَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ مَا أُرْسِلَ بِهِ»، ترجمه: «بار خدایا، ما از شر انچه به آن فرستاده شده به تو پناه می‏بریم» و اگر باران می‏بارید می‏گفت: «اللَّهُمَّ صَيِّبًا نَافِعًا»، ترجمه: «بار خدایا، باران نافع»، دو بار یا سه بار، و اگر خداوند آن را دور می‏ساخت و نمی‏بارید، خداوند تعالی را بر آن می‏ستود[[892]](#footnote-892). این چنین در الکنز (290/4) آمده است.

و طبرانی در الکبیر والأوسط از سلمه بن اکوع س روایت نموده، که گفت: وقتی که باد شدید می‏شد، رسول خدا ص می‏گفت: «اللَّهُمَّ لَقَحًا لا عَقِيمًا»، ترجمه: «بار خدایا، مثمر باشد و نه عقیم»[[893]](#footnote-893). هیثمی (135/10) می‏گوید: رجال آن رجال صحیح‌اند، غیر مغیره بن عبدالرحمن که ثقه می‏باشد.

دعاهای پیامبر ص بدون در نظر داشت وقت معینی

مسلم از ابن مسعود س روایت نموده که: نبی خدا ص می‏گفت: «اللهم اني اسالك الـهدى والعفاف والغنى»، ترجمه: «بار خدایا، من از تو هدایت، تقوی، عفاف و غنا می‏طلبم»[[894]](#footnote-894).

و هم چنان نزد وی و بخاری از ابوموسی اشعری س از پیامبر ص روایت است، که وی به این دعا، دعا می‏نمود: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي خَطِيئَتِي وَجَهْلِي، وَإِسْرَافِي فِي أَمْرِي، وَمَا أَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ مِنِّي، اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي جِدِّي وَهَزْلِي، وَخَطَئِي وَعَمْدِي، وَكُلُّ ذَلِكَ عِنْدِي، اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي مَا قَدَّمْت وَمَا أَخَّرَتْ، وَمَا أَسْرَرْت، وَمَا أَعْلَنْت، وَمَا أَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ مِنِّي، أَنْتَ الْمُقَدِّمُ، وَأَنْتَ الْمُؤَخِّرُ، وَأَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ». ترجمه: «بار خدایا، برایم خطایم و جهلم، اسرافم در کارم و آنچه را تو به آن از من عالم‏تری ببخشای. خداوندا، گناه جدّیم، شوخیم، خطایم و قصدیم را ببخشای و همه آن نزدم هست. بار خدایا، برایم آنچه می‏نمایم، و آنچه را پنهان نموده‏ام، و آنچه را علنی انجام داده‏ام و آنچه را تو به آن از من عالم‏تر هستی برایم بیامرز، تو پیش کننده و عقب برنده هستی، و تو بر همه چیز قادر و توانایی»[[895]](#footnote-895).

و نزد مسلم از ابوهریره س روایت است که گفت: رسول خدا ص می‏گفت: «اللَّهُمَّ أَصْلِحْ لِي دِينِي الَّذِي هُوَ عِصْمَةُ أَمْرِي وَأَصْلِحْ لِي دُنْيَايَ الَّتِي فِيهَا مَعَاشِي وَأَصْلِحْ لِي آخِرَتِي الَّتِي فِيهَا مَعَادِي وَاجْعَلْ الْحَيَاةَ زِيَادَةً لِي فِي كُلِّ خَيْرٍ وَاجْعَلْ الْمَوْتَ رَاحَةً لِي مِنْ كُلِّ شَرٍّ»، ترجمه: «بار خدایا، دینم را برایم اصلاح بگردان، که عصمت امرم است، و دنیایم را برایم اصلاح بگردان، که در آن زندگی ام است، و آخرتم را برایم اصلاح بگردان که در آن معاد و برگشتم است، و زندگی را برایم زیادتی در هر خیر بگردان و مرگ را برایم راحتی از هر شر بگردان»[[896]](#footnote-896).

هم چنان نزد وی بخاری از ابن عباس ب روایت است که: رسول خدا ص می‏گفت: «اللَّهُمَّ لَكَ أَسْلَمْتُ وَبِكَ آمَنْتُ وَعَلَيْكَ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْكَ أَنَبْتُ وَبِكَ خَاصَمْتُ اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِعِزَّتِكَ لاَ إِلَهَ إِلاَّ أَنْتَ أَنْ تُضِلَّنِي أَنْتَ الْحَىُّ الَّذِي لاَ يَمُوتُ وَالْجِنُّ وَالإِنْسُ يَمُوتُونَ»، ترجمه: «بار خدایا، برای تو اسلام آوردم، به تو ایمان آوردم، بر تو توکل نمودم، به سویت برگشتم و به مدد تو مخاصمه نمودم. بار خدایا، من به عزت تو پناه می‏برم از اینکه گمراهم سازی، خدایی جز تو نیست، تو زنده‏ای هستی که نمی‏میری، و جن و انس می‏میرند»[[897]](#footnote-897).

و نزد ترمذی از ام سلمه ل روایت است که گفت: اکثر دعای پیامبر ص این بود: «يَا مُقَلِّبَ الْقُلُوبِ، ثَبِّتْ قَلْبِي عَلَى دِينِكَ»، ترجمه: «ای گرداننده قلب‏ها، قلبم را بر دینت ثابت گردان»[[898]](#footnote-898). ترمذی می‏گوید: حدیث حسن است.

و نزد وی هم چنان از عایشه ل روایت است که گفت: رسول خدا ص می‏گفت: «اللَّهُمَّ عَافِنِي فِي جَسَدِي وَعَافِنِي فِي بَصَرِي وَاجْعَلْهُ الْوَارِثَ مِنِّي لاَ إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ الْحَلِيمُ الْكَرِيمُ سُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»، ترجمه: «بار خدایا، در جسدم برایم عافیت نصیب فرما در چشمم برایم عافیت نصیب نما، و آن را تا آخر همینطور نگه دار، خدایی جز تو که بردبار و کریم هستی وجود ندارد، پاکی است خدایی را که پروردگار عرش عظیم است و ستایش خدایی راست که پروردگار جهانیان است»[[899]](#footnote-899).

و هم چنان نزد وی و ابوداود و ابن ماجه از ابن عباس ب روایت است که گفت: پیامبر ص دعا نموده می‏گفت:

«رَبِّ أَعِنِّي وَلاَ تُعِنْ عَلَىَّ وَانْصُرْنِي وَلاَ تَنْصُرْ عَلَىَّ وَامْكُرْ لِي وَلاَ تَمْكُرْ عَلَىَّ وَاهْدِنِي وَيَسِّرِ الْهُدَى لِي وَانْصُرْنِي عَلَى مَنْ بَغَى عَلَىَّ رَبِّ اجْعَلْنِي لَكَ شَكَّارًا لَكَ ذَكَّارًا لَكَ رَهَّابًا لَكَ مِطْوَاعًا لَكَ مُخْبِتًا إِلَيْكَ أَوَّاهًا مُنِيبًا رَبِّ تَقَبَّلْ تَوْبَتِي وَاغْسِلْ حَوْبَتِي وَأَجِبْ دَعْوَتِي وَثَبِّتْ حُجَّتِي وَاهْدِ قَلْبِي وسدد لساني وَاسْلُلْ سَخِيمَةَ قلبي»، ترجمه: «پروردگارا، کمکم نما، و بر من کسی را کمک مکن، نصرتم بده و بر من کسی را نصرت مده، برآیم تدبیر و حیله فراهم ساز، و بر ضد من تدبیر و حیله فراهم مساز، هدایتم نما و هدایتم را آسان گردان، و بر کسی که بر من بغاوت نموده نصرتم بده، پروردگارا، مرا برایت شاکر، ذاکر، ترسنده، مطیع، جواب دهنده - یا برگشت کننده - بگردان، توبه‏ام را قبول فرما، گناهم را بشوی، دعایم را قبول کن، دلیل و حجتم را ثابت ساز، قلبم را هدایت نما، زبانم را استوار ساز و کینه قلبم را بیرون کش»[[900]](#footnote-900).

و در روایت ترمذی آمده: «او اها منیبا». ترمذی می‏گوید: حدیث حسن و صحیح است.

و نزد حاکم از ابن مسعود س - که آن را به شرط مسلم صحیح دانسته - روایت است که گفت: از دعای رسول خدا ص این بود: «اللهم إنا نسألك موجبات رحمتك وعزائم مغفرتك والسلامة من كل إثم والغنيمة من كل بر والفوز بالجنة والنجاة من النار»، ترجمه: «بار خدایا، ما از تو موجبات رحمتت را، اسباب واقعی آمرزشت را، سلامتی از هر گناه را، غنیمت از هر نیکی را و کامیابی به جنت و نجات از آتش را می‏طلبیم»[[901]](#footnote-901). این چنین در کتاب أذکار نووی (498) آمده است.

احمد و طبرانی از عبداللَّه بن عمرو ب روایت نموده‏اند که: رسول خدا ص دعا می‏نمود: «اللهم اغفرلنا ذنوبنا وظلمنا وهزلنا وجدنا وعمدنا، وكل ذلك عندنا»، ترجمه: «بار خدایا، گناهان ما را، ظلم ما را، شوخی ما را، عمل جدی ما را و قصدی و عمدی ما را ببخشای، و همه این‏ها نزد ما هست»[[902]](#footnote-902). هیثمی (172/10) می‏گوید: اسناد این دو حسن است.

و هم چنان نزد آن دو و بزار از عمران بن حصین ب روایت است که گفت: دعای پیامبر ص به طور اغلب این بود: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي مَا أَخْطَأْتُ وَمَا تَعَمَّدْتُ وَمَا أَسْرَرْتُ وَمَا أَعْلَنْتُ وَمَا جَهِلْتُ وَمَا تَعَمَّدْتُ»، ترجمه: «بار خدایا، آنچه را خطا نمودم و آنچه را عمدی انجام دادم، آنچه را سری نمودم و آنچه را علنی کردم و آنچه را ندانستم و به جهالت مرتکب شدم و آنچه را عمدی انجام دادم، برایم ببخش»[[903]](#footnote-903). هیثمی (172/10) می‏گوید: رجال آن‏ها رجال صحیح‌اند، غیر عون عقیلی که ثقه می‏باشد.

و احمد از عایشه ل روایت نموده، که گفت: رسول خدا ص می‏گفت: «اللَّهُمَّ أَحْسَنْتَ خَلْقِي فَأَحْسِنْ خُلُقِي»، ترجمه: «بار خدایا، خلقم را نیکو نموده‏ای، اخلاقم را هم نیکو ساز»[[904]](#footnote-904). هیثمی (173/10) می‏گوید: رجال آن رجال صحیح‌اند، احمد و ابویعلی نیز این را از ابن مسعود به مثل آن به اسناد صحیح روایت کرده‏اند.

احمد و ابویعلی به دو اسناد حسن از ام سلمه ل روایت نموده‏اند که: رسول خداص می‏گفت:

«رَبِّ اغْفِرْ وَارْحَمْ وَاهْدِنِي السَّبِيلَ الأَقْوَمَ»، ترجمه: «بار خدایا، برایم بیامرز، رحمم نما، و به راه استوارتر هدایتم کن»[[905]](#footnote-905).

و نزد طبرانی در الأوسط از انس بن مالک س روایت است که رسول خدا ص می‏گفت، «يا ولي الإسلام وأهله ثبتني به حتى ألقاك»، ترجمه: «ای کارساز اسلام و اهل اسلام، مرا بر اسلام تا ملاقاتت ثابت گردان»[[906]](#footnote-906). رجال آن، چنانکه هیثمی (176 174/10) گفته، ثقه‏اند.

احمد و طبرانی از بسربن ابی ارطات قریشی س روایت نموده‏اند که گفت: از رسول خدا ص شنیدم که دعا می‏نمود: «اللَّهُمَّ أَحْسِنْ عَاقِبَتَنَا فِي الأُمُورِ كُلِّهَا وَأَجِرْنَا مِنْ خِزْيِ الدُّنْيَا وَعَذَابِ الآخِرَةِ»، ترجمه: «بار خدایا، فرجام ما را در همه امور نیک گردان، و از رسوایی دنیا و عذاب آخرت امان‌مان ده»[[907]](#footnote-907)، و طبرانی افزوده، که گفت: «کسی که این دعایش باشد، قبل از رسیدن بلا برایش می‏میرد». هیثمی(178/10) می‏گوید: رجال احمد و یکی از اسنادهای طبرانی ثقه‏اند.

و هم چنان نزد هر دوی آنان از ابوصرمه س روایت است که: رسول خدا ص می‏گفت: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ غِنَايَ وَغِنَى مَوْلايَ»، ترجمه: «بار خدایا، من از تو غنای خود و غنای مولایم[[908]](#footnote-908) را طلب می‏کنم»[[909]](#footnote-909). هیثمی (178/10) می‏گوید: رجال یکی از اسنادهای احمد رجال صحیح‏اند.

و نزد بزار از ثوبان س روایت است که رسول خدا ص می‏گفت: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ الطَّيِّبَاتِ وَتَرْكَ الْمُنْكَرَاتِ وَحُبَّ الْمَسَاكِينِ وَأَنْ تَتُوبَ عَلَىَّ وَأَن اردت بعادك فتنة أن تقبضني غير مفتون»، ترجمه: «خداوندا، من از تو خوبی‌ها و پاکی‏ها را سئوال می‏نمایم، و ترک منکرات و دوستی مسکینان را و اینکه توبه‏ام را قبول فرمایی، و اگر به بندگانت اراده فتنه‏ای را نمودی، مرا بدون افتادن در دام فتنه قبض نمایی»[[910]](#footnote-910). هیثمی (181/10) می‏گوید: اسنادش حسن است.

و نزد طبرانی از عایشه ل روایت است که رسول خدا ص می‏گفت: «اللهم اجعل اوسع رزقك على عند كبر سني وانقطاع عمري»، ترجمه: «بار خدایا، فراخ‏ترین رزقت را بر من در وقت بزرگ سنم و انقطاع عمرم نصیب گردان»[[911]](#footnote-911). اسناد آن، چنانکه هیثمی (182/10) گفته، حسن است.

دعاهای جامع پیامبر ص و دوست داشتن دعاهای جامع و آموزش آن به عایشه

ابن ابی شیبه از عایشه ل روایت نموده، که گفت: رسول خدا ص از جمله دعاها، دعای جامع را دوست می‏داشت و ما سوای آن را می‏گذاشت. این چنین در الکنز (291/1) آمده است. و حاکم از عایشه ل روایت نموده که: ابوبکر صدیق س نزد رسول خدا ص داخل شد، و درباره چیزی که آن را از عایشه پنهان می‏داشت، همراه رسول خدا ص صحبت نمود، و عایشه در آن فرصت نماز می‏گزارد، پیامبر ص به او گفت: «ای عایشه، دعاهای کامل را اختیار نما یا کلمه دیگری -»، هنگامی که عایشه فارغ شد، پیامبر ص را از آن پرسید، برایش گفت: «بگو: اللَّهُمَّ إنِّي أَسْأَلُك مِنْ الْخَيْرِ كُلِّهِ عَاجِلِهِ وَآجِلِهِ، مَا عَلِمْت مِنْهُ وَمَا لَمْ أَعْلَمْ، وَأَعُوذُ بِك مِنْ الشَّرِّ كُلِّهِ عَاجِلِهِ وَآجِلِهِ، مَا عَلِمْت مِنْهُ وَمَا لَمْ أَعْلَمْ، وأَسْأَلُك الْجَنَّةَ، وَمَا قَرَّبَ إلَيْهَا مِنْ قَوْلٍ أَوْ عَمَلٍ، وَأَعُوذُ بِك مِنْ النَّارِ، وَمَا قَرَّبَ إلَيْهَا مِنْ قَوْلٍ أَوْ عَمَلٍ، وَأَسْأَلُكَ مِنَ الْخَيْرِ مَا منه سَأَلَكَ عَبْدُكَ وَرَسُولُكَ مُحَمَّدٌ ص واعوذبك من شرما استعاذبك منه عبدك ورسولك محمد ص، وَأَسْأَلُكَ مَا قَضَيْتَ لِي مِنْ أَمْرٍ أَنْ تَجْعَلَ عَاقِبَتَهُ رَشَداً». ترجمه: «بار خدایا، من از تو همه خیر را می‏خواهم، نزدیک و عاجل باشد یا در آینده، آنچه از آن رامی دانم و آنچه را نمی‏دانم، و به تو از همه شر پناه می‏برم، عاجل باشد یا در آینده، آنچه از آن را می‏دانم و آنچه را نمی‏دانم، و از تو جنت را طلب می‏کنم، و هر قول و عملی را که به آن نزدیک سازد، و به تو از آتش پناه می‏برم، و از هر قول و عملی که به آن نزدیک سازد، و از تو از خیر آنچه سئوال می‏کنم، که بنده و رسولت محمد ص آن را از تو سئوال نموده است، و از شر آنچه به تو پناه می‏جویم، که بنده و رسولت محمد ص از آن به تو پناه جسته، و از تو سئوال می‏نمایم، که هر امری را درباره من فیصله نموده‏ای، عاقبتش را برایم رهیابی و رشد بگردانی»[[912]](#footnote-912). این چنین در الکنز (306/1) آمده است.

احمد و ابن ماجه این را از عایشه به مثل آن روایت نموده‏اند، و ابن ماجه افزوده: (اعوذ بک من النار و ما قرب الیها من قول و عمل)[[913]](#footnote-913). حاکم می‏گوید: این حدیث از اسناد صحیح برخوردار است، چنان که در أذکار نووی (ص506) آمده، و بخاری این را در الادب المفرد (ص94) از عایشه روایت نموده، که گفت: نبی خدا ص در حالی نزدم وارد شد که من نماز می‏گزاردم، وی کاری داشت و من به‌سوی او تأخیر نمودم، گفت: «ای عایشه، دعاهای نیکو و جامع را اختیار نما»، هنگامی که فارغ شدم، پرسیدم: ای رسول خدا، دعاهای نیکو و جامع کدام‌اند؟ گفت: «بگو...» و دعا را توأم با زیادت حاکم ذکر نموده.

پیامبر ص و آموزش دعای جامع برای ابوامامه و اصحابش

ترمذی (190/2) از ابوامامه س روایت نموده، که گفت: رسول خدا ص دعای زیادی‏نمود، و ما هیچ چیزی از آن را حفظ نکرده‏ایم، گفتیم: ای رسول خدا، دعای زیادی نمودی و ما هیچ چیزی از آن را حفظ ننمودیم، فرمود: «آیا شما را به چیزی دلالت نکنم که همه آن دعا را در برداشته باشد؟ می‏گویی: «اللهم انا نسالك من خير ما سالك منه نبيك محمد ص، ونعوذبك من شر ما استعاذ منه نبيك محمد ص، وانت الـمستعان، وعليك البلاغ، ولا حول ولا قوة الا بالله»، «بار خدایا، ما از تو خیر آنچه را می‏طلبیم که نبی‏ات محمد ص از تو سئوال نموده است، و به تو از شر آنچه پناه می‏بریم، که نبی ات محمد ص از آن پناه جسته است، تو کمک کننده هستی، و رسانیدن بر توست، و هیچ کس از توانایی و قوت جز خدا برخوردار نیست»[[914]](#footnote-914). ترمذی می‏گوید: این حدیث حسن و غریب است، و بخاری این را در الادب المفرد (ص 99) به معنای آن روایت کرده است.

استعاذه و پناه جستن از آنچه پیامبر ص پناه می‏جست

بخاری و مسلم از انس س روایت نموده‏اند که گفت: رسول خدا ص می‏گفت: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذ بِك مِنْ الْعَجْز وَالْكَسَل، وَالْجُبْن وَالْهَرَم وَالْبُخْل، وَأَعُوذ بِك مِنْ عَذَاب الْقَبْر وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ فِتْنَةِ الْمَحْيَا وَالْمَمَاتِ»، ترجمه: «بار خدایا، من به تو از ناتوانی، کسل، ترس، پیری و بخل پناه می‏برم، و به تو ازعذاب قبر پناه می‏برم، و به تو از فتنه زندگی و مردن پناه می‏برم». و در روایتی آمده: «وضلع الدين وغلبة الرجال»، ترجمه: «و از سنگینی قرض و غلبه مردان»[[915]](#footnote-915).

و نزد مسلم از عایشه ل روایت است که: پیامبر ص در دعایش می‏گفت: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ مَا عَمِلْتُ وَمِنْ شَرِّ مَا لَمْ أَعْمَلْ»، ترجمه: «بار خدایا، من به تو از شر آنچه عمل نموده‏ام، و از شر آنچه عمل ننموده‏ام پناه می‏برم»[[916]](#footnote-916).

و از ابن عمر س روایت است که گفت: از دعای رسول خدا ص این بود: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ زَوَالِ نِعْمَتِكَ، وَتَحْوِيلِ عَافِيَتِكَ، وَفُجَاءَةِ نِقْمَتِكَ، وَجَمِيعِ سَخَطِكَ». ترجمه: «بار خدایا: من به تو از زوال نعمتت، بر گشتن عافیتت، ناگهانی آمدن انتقامت و همه قهر و خشمت پناه می‏برم»[[917]](#footnote-917).

و از زید بن ارقم س روایت است که گفت: من همانطوری برای‌تان می‏گویم که رسول خدا ص می‏گفت: وی می‏فرمود: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْعَجْزِ وَالْكَسَلِ، وَالْجُبْنِ وَالْبُخْلِ، وَالْهَرَمِ وَعَذَابِ الْقَبْرِ ، اللَّهُمَّ آتِ نَفْسِي تَقْوَاهَا وَزكها أَنْتَ خَيْرُ مَنْ زَكَّاهَا، أَنْتَ وَلِيُّهَا وَمَوْلاهَا ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ قَلْبٍ لا يَخْشَعُ، وَنَفَسٍ لا تَشْبَعُ، وَمَنْ دَعْوَةٍ لا يُسْتَجَابُ لَهَا». ترجمه: «بار خدایا، من به تو از ناتوانی، کسالت، ترس، بخل، رنج و عذاب قبر پناه می‏برم. بار خدایا، برای نفسم تقوایش را نصیب گردان و پاکش بساز، چون تو بهترین کسی هستی که آن را پاک سازد، و تو ولی و مالک آن هستی. بار خدایا، من به تو از علمی که نفع نمی‏رساند، قلبی که نمی‏ترسد، نفسی که سیر نمی‏شود و دعایی که برایش اجابت کرده نمی‏شود پناه می‏برم»[[918]](#footnote-918).

و نزد امام‏های چهارگانه به اسنادهای صحیح از عایشه ل روایت است که: پیامبرص با این کلمات دعا می‏نمود: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ فِتْنَةِ النَّارِ وَعَذَابِ النَّارِ وَمَنْ شَرِّ الْغِنَي وَالفَقر» ترجمه: «بار خدایا، من به تو از فتنه آتش و عذاب آتش، از شر غنا و فقر پناه می‏برم»[[919]](#footnote-919).

و نزد ترمذی از قطبه بن مالک س روایت است که گفت: پیامبر ص می‏گفت: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ مُنْكَرَاتِ الأَخْلاَقِ وَالأَعْمَالِ وَالأَهْوَاءِ»، ترجمه: «بار خدایا، من به تو از منکرات اخلاق، اعمال و خواهشات پناه می‏برم»[[920]](#footnote-920). ترمذی می‏گوید: حدیث حسن است.

و نزد ابوداود و نسائی به دو اسناد صحیح از انس س روایت است که پیامبر ص می‏گفت: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْبَرَصِ وَالْجُنُونِ وَالْجُذَامِ وَسَيِّئِ الأَسْقَامِ»، ترجمه: «بار خدایا، من به تو از بیماری سالک، دیوانگی، جذام، و مرض‏های بد پناه می‏برم»[[921]](#footnote-921).

و نزد ن دو از ابویسر صحابی س روایت است که: رسول خدا ص دعا می‏نمود: «اللَّهُمَّ، إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْهَدْمِ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنَ التَّرَدِّي، وَأَعُوذُ بِكَ مِنَ الْغَرَقِ وَالْحَرَقِ وَالـهرم، وَأَعُوذُ بِكَ أَنْ يَتَخَبَّطَنِي الشَّيْطَانُ عِنْدَ الْمَوْتِ، وَأَعُوذُ بِكَ أَنْ أَمُوتَ فِي سَبيلك مدبرا وَأَعُوذُ بِكَ أَنْ أَمُوتَ لَدِيغًا». ترجمه: «بار خدایا، من به تو از فرو ریختن منزل و واقع شدن در آن پناه می‏برم، و به تو از افتادن پناه می‏برم، و به تو از غرق شدن، سوختن و پیر شدن بسیار زیاد پناه می‏برم، و به تو از این پناه می‏برم که شیطان هنگام مرگ مرا پامال یا دیوانه وار سازد،و به تو از این پناه می‏برم، که در راهت روی گردان بمیرم، و از این پناه می‏برم که بر اثر گزیده شدن جان دهم»[[922]](#footnote-922). این لفظ ابوداود است.

و نزد آن دو به اسناد صحیح از ابوهریره س روایت است که گفت: رسول خدا ص گفت: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ الْجُوعِ فَإِنَّهُ بِئْسَ الضَّجِيعُ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ الْخِيَانَةِ فَإِنَّهَا بِئْسَتِ الْبِطَانَةُ»، ترجمه: «بار خدایا، من به تو از گرسنگی پناه می‏برم، چون گرسنگی همبستر بدی است، و به تو از خیانت پناه می‏جویم، چون خیانت رفیق بدی است»[[923]](#footnote-923). این چنین در کتاب الاذکار (ص499) آمده است.

و نزد آن دو روایت است که گفت: رسول خدا ص می‏گفت: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ الشِّقَاقِ وَالنِّفَاقِ وَسُوءِ الْأَخْلَاقِ»، ترجمه: «بار خدایا، من به تو از شقاق، نفاق و اخلاق بد پناه می‌برم»[[924]](#footnote-924). این چنین در تیسیر الوصول (83/2) آمده است.

و طبرانی در الصغیر از انس س روایت نموده، که گفت: رسول خدا ص چنین می‏گفت: «اللهم إني أعوذ بك من العجز والكسل، وأعوذ بك من القسوة والغفلة والعيلة والذلة والـمسكنة، وأعوذ بك من الفسوق والشقاق والنفاق والسمعة والرياء، وأعوذ بك من الصمم والبكم والجنون والجذام وسيئ الأسقام»، ترجمه: «بار خدایا، من به تو از ناتوانی و سستی پناه می‏برم، و به تو از سخت دلی، غفلت، فقر، ذلت و درویشی پناه می‏برم، و به تو از فسق، شقاق، نفاق، خودنگری و شهرت و ریا پناه می‏برم. وبه تو از کری، گنگی، دیوانگی، جذام و امراض بد پناه می‏برم»[[925]](#footnote-925). هیثمی (143/10) می‏گوید: رجال آن رجال صحیح‏اند. و نزد وی هم چنان از عقبه بن عامر س روایت است که گفت: نبی خدا ص می‏گفت: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ يَوْمِ السُّوءِ، وَمِنْ لَيْلَةِ السُّوءِ، وَمِنْ سَاعَةِ السُّوءِ، وَمِنْ صَاحِبِ السُّوءِ، وَمِنْ جَارِ السُّوءِ فِي دَارِ الْمُقَامَةِ»، ترجمه: «بار خدایا، من به تو از روز بد، از شب بد، از ساعت بد، از همراه بد، و از همسایه بد در جای اقامت دایمی پناه می‏برم»[[926]](#footnote-926). هیثمی (144/10) می‏گوید: رجال آن رجال صحیح‏اند: غیر بشر بن ثابت (البزار) که وی ثقه می‏باشد.

احمد ابن ابی شیبه، از ابوداوُد، نسائی و غیر ایشان از عمر س روایت نموده‏اند که: رسول خدا ص از پنج چیز پناه می‏جست: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ الْبُخْلِ وَالْجُبْنِ وفِتْنَةِ الصَّدْرِ وعَذَابِ الْقَبْرِ وسُوءِ الْعُمُرِ». ترجمه: «بار خدایا، من به تو از بخل، بزدلی، فتنه سینه، عذاب قبر و بدی عمر پناه می‏برم»[[927]](#footnote-927). و نزد ابونعیم در الحلیه از عمر س روایت است که: پیامبر ص حسن و حسین س را در پناه خدا سپرده می‏گفت: «أُعِيذُكُمَا بِكَلِمَاتِ اللَّهِ التَّامَّةِ، مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ وَهَامَّةٍ، وَمَنْ كُلِّ عَيْنٍ لامَّةٍ»، ترجمه: «شما را با کلمه‏های تام خداوند، از هر شیطان و گزنده و از هر چشم ضرر رساننده، در پناه خدا قرار می‏دهم»[[928]](#footnote-928). این چنین در الکنز (212/1) آمده است.

پناه جستن از جن آنچه پیامبر ص در شبی که جن‏ها برای او دسیسه کردند گفت

احمد و ابویعلی از ابوتیاح روایت نموده‏اند که گفت: برای عبدالرحمن بن خنبش تمیمی س که بزرگ بود گفتم: رسول خدا ص را درک نمودی؟ گفت: اری، گفتم: رسول خدا ص شبی که جن‏ها برای او دسیسه کردند چه عملی انجام داد؟ گفت: شیطان‏ها در آن شب از وادی‏ها و کوه‏ها به‌سوی رسول خدا ص پائین آمدند و در میان آنان شیطان بزرگ نیز بود که در دست آن آتش قرار داشت و می‏خواست به روی رسول خدا را بسوزاند، آن گاه جبریل نزدش فرود آمد و گفت: ای محمد، بگو، گفت: «چه بگویم؟» گفت: بگو: «أَعُوذُ بِكَلِمَاتِ اللَّهِ التَّامَّةِ مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ وَذَرَأَ وَبَرَأَ وَمِنْ شَرِّ مَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَمِنْ شَرِّ مَا يَعْرُجُ فِيهَا وَمِنْ شَرِّ فِتَنِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَمِنْ شَرِّ كُلِّ طَارِقٍ إِلاَّ طَارِقاً يَطْرُقُ بِخَيْرٍ يَا رَحْمَنُ». ترجمه: «به کلمه‏های تام خداوند از شر آنچه خلق نموده، آفریده و پیدا نموده، و از شر آنچه از آسمان نازل می‏شود، و از شر آنچه به آن بلند می‏شود، و از شر فتنه‏های شب و روز، و از شر هر پیامد در شب، مگر آنچه خیر می‏آورد، پناه می‏برم ای رحمن»، آن گاه آتش آنان خاموش گردید و خداوند تبارک و تعالی شکست‌شان داد[[929]](#footnote-929). منذری در الترغیب (117/3) می‏گوید: هر یکی از آن دو - [احمد و ابویعلی] - اسناد جید دارند، که قابل حجت آوردن است، و مالک این را در الموطا از یحیی بن سعید به شکل مرسل روایت نموده، و نسائی هم این را به نقل از ابن مسعود به مثل آن روایت کرده است. و ابن ابی شیبه از مکحول به معنای این را به اختصار، با فرق در الفاظ استعاذه، چنانکه در الکنز (212/1) آمده، روایت نموده است.

پیامبر ص و چگونگی به خدا سپردن یک اعرابی

احمد، حاکم و ترمذی در الدعوات از ابی بن کعب روایت نموده‏اند که گفت: نزد پیامبر ص بودم، آن گاه اعرابیی آمد و گفت: ای نبی خدا، من برادری دارم، و از دردی رنج می‏برد، پرسید: «دردش چیست؟» گفت: وی دیوانگی خفیفی دارد، فرمود: «وی را نزدم بیاور»، وی او را در پیش رویش گذاشت، پیامبر ص با خواندن چیزهای زیر او را به خدا سپرد: سوره فاتحه، چهار آیه از اول سوره بقره، این دو آیت: ﴿وَإِلَٰهُكُمۡ إِلَٰهٞ وَٰحِدٞ﴾ [البقرة: 163]. و آیت الکرسی، و سه آیه از آخر سوره بقره، و یک آیه از آل عمران: ﴿شَهِدَ ٱللَّهُ أَنَّهُۥ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ﴾ [آل عمران: 18]. و یک آیه از اعراف: ﴿رَبَّكُمُ ٱللَّهُ﴾ [الاعراف: 54] و آخر سوره مومنین: ﴿فَتَعَٰلَى ٱللَّهُ ٱلۡمَلِكُ ٱلۡحَقُّ﴾ [المؤمنون: 116]. و یک آیه از سوره جن: ﴿وَأَنَّهُۥ تَعَٰلَىٰ جَدُّ رَبِّنَا﴾ [الجن: 3]. و ده آیه از اول سوره صافات، و سه آیه از آخر سوره حشر، و ﴿قُلۡ هُوَ ٱللَّهُ أَحَدٌ ١﴾، و معوذتین. آن گاه آن مرد برخاست، انگار که هرگز مریض نبوده است[[930]](#footnote-930). این چنین در الکنز (212/1) آمده است.

آنچه را وقتى كسى در شب خوابش نمى‏برد يا مى‏ترسد بايد بگويد

آنچه را پیامبر ص به خالدبن ولید یاد داد تا برای طرد آنچه در خوابش می‏بیند بگوید

طبرانی در الأوسط از ابوامامه س روایت نموده، که گفت: خالدبن ولید س برای رسول خدا ص از چیزهای ترساننده‏ای که در شب می‏دید صحبت نمود، به حدی که آن‏ها مانع برخاستن وی برای نماز شب شده بود، رسول خدا ص فرمود: «ای خالدبن ولید، آیا برایت کلماتی نیاموزانم، که اگر آن‏ها را سه بار بگویی، خداوند آن را از تو دور نماید؟» گفت: آری، ای رسول خدا، پدر و مادرم فدایت، به همین امید برایت شکایت نمودم، گفت: «بگو: أَعُوذُ بِكَلِمَاتِ اللَّهِ التَّامَّةِ مِنْ غَضَبِهِ وَعِقَابِهِ وَشَرِّ عِبَادِهِ وَمِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ وَأَنْ يَحْضُرُونِ»، ترجمه: «به کلمه‏های تام خداوند از غضبش، تعذیبش، شربندگانش، از وسوسه‏های شیطان‏ها و از اینکه حاضر شوند پناه می‏برم». عایشه ل می‏گوید: تا هنوز جز شب‌هایی درنگ ننموده بودم، که خالد بن ولید آمد و گفت: ای رسول خدا، پدر و مادرم فدایت، سوگند به ذاتی که تو را به حق مبعوث نموده، تا هنوز کلماتی را که برایم آموزانیده بودی سه بار تمام ننموده بودم، که خداوند آنچه را در خود می‏یافتم از من دور نمود، و حالا اگر بر شیری در بیشه‏اش شب هنگام هم داخل شوم پروا ندارم[[931]](#footnote-931). این چنین در الترغیب (166/3) آمده است. هیثمی (127/10) می‏گوید: در این حکم بن عبداللَّه ایلی آمده، و متروک می‏باشد. و نزد نسائی، ابوداود، حاکم - که آن را صحیح دانسته - و ترمذی - که آن را حسن دانسته و لفظ هم از وی است - از عمروبن شعیب از پدرش از جدش به شکل مرفوع روایت است: «وقتی که یکی از شما در خواب ترسید باید بگوید: «أَعُوذُ بِكَلِمَاتِ اللَّهِ التَّامَّاتِ»... و دعا را به مثل آن متذکر شده، می‏گوید: و عبداللَّه بن عمرو ب آن را برای کسی از پسرانش که به عقل می‏شد تلقین می‏نمود، و کسی که از آنان به عقل نمی‏بود، آن را بر ورقی می‏نوشت و بر گردنش می‏آویخت[[932]](#footnote-932). و درروایتی نزد نسائی آمده، که گفت: خالدبن ولید مردی بود، که در خوابش می‏ترسید، بعد آن را برای رسول خدا ص یاد نمود، پیامبر ص فرمود: «وقتی خوابیدی بگو: «بِسمِ الله، أَعُوذُ بِكَلِمَاتِ اللَّهِ التَّامَّاتِ»، مثل آن را متذکر شده است.

و مالک در الموطا گفته: خالدبن ولید برای رسول خدا ص گفت: من در خوابم ترسانیده می‏شوم، رسول خدا ص برای شگفت: «بگو...» و مثل آن را ذکر نموده. این چنین در الترغیب (116/3) آمده است. و نزد احمد از ولیدبن ولید روایت است که وی گفت: ای رسول خدا من خوف و وحشتی را در خود می‏یابم، پیامبر ص گفت: «وقتی که در جای خوابت قرار گرفتی بگو...» و مثل آن را ذکر نموده، این چنین در الترغیب (116/3) آمده است.

دعاهاى دشوارى، اندوه و غم

پیامبر ص و آموزش دعای دشواری برای علی س

احمد، نسائی، ابن جریر - که آن را صحیح دانسته -، ابن حبان و غیر ایشان از علی س روایت نموده‏اند که گفت: رسول خدا ص این کلمات را به من آموخت، و دستورم داد که اگر دشواری و یا شدتی بر من نازل گردید آن رابر زبان آورم: «لاَ إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ الْحَلِيمُ الْكَرِيمُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَتَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ». ترجمه: «معبود بر حقی جز خداوند بردبار و کریم نیست، خداوند پاک و با برکت است و پروردگار عرش بزرگ است، و ستایش خداوند راست که پروردگار عالمیان است»[[933]](#footnote-933). این چنین در الکنز (298/1) آمده، و ابن حبان آن را صحیح دانسته، و حاکم نیز آن روایت کرده، و به شرط مسلم صحیحش دانسته، چنانکه در تحفة الذاکرین (ص194) آمده، و طریقی برای این حدیث در بخش تعلیم اذکار (ص223) گذشت.

آنچه پیامبر ص وقتی دشواری بر وی نازل می‏شد می‏گفت و آنچه را به بنی عبدالمطلب آموزش داد

ابن نجار از انس س روایت نموده، که گفت: بر رسول خدا ص امری دشواری می‏نمود، می‏گفت: «يَا حَىُّ يَا قَيُّومُ بِرَحْمَتِكَ أَسْتَغِيثُ»، ترجمه: «ای زنده و قائم به ذات، به رحمتت تو را به فریادرسی فرا می‏خوانم»[[934]](#footnote-934). این چنین در الکنز (299/1) آمده است.

ابن جریر از اسماء بنت عمیس ل روایت نموده که: بر رسول خدا ص وقتی امری نازل می‏شد، و اندوهش می‏داد، یا بر وی رنجی و دشواریی نازل می‏گردید می‏گفت: «اللَّهُ اللَّهُ رَبِّي لا أُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا». ترجمه: «خداوند، خداوند پروردگارم است، به وی چیزی را شریک نمی‏آورم»[[935]](#footnote-935). و هم چنان نزد وی و ابن ابی شیبه به این لفظ روایت است: رسول خدا ص به من کلماتی را آموخت، که آن‏ها را هنگام دشواری بر زبان بیاورم... و آن را ذکر نموده. چنانکه در الکنز (300/1) آمده است.

و نزد طبرانی در الأوسط والکبیر از ابن عباس ب روایت است که گفت: رسول خدا ص ستونهای در را گرفت، و ما در خانه قرار داشتیم، و گفت: «ای بنی عبدالمطلب، وقتی بر شما دشواری، یا مشقتی یا سختیی نازل گردید بگویید: اللَّه،اللَّه ربنا، لانشرک به شیئاً،، خداوند، خداوند پروردگار ماست، به وی هیچ چیزی را شریک نمی‏آوریم». هیثمی (137/10) می‏گوید: در این صالح بن عبداللَّه ابویحیی آمده، و ضعیف می‏باشد. ابن جریر این را از وی به مانند آن، با زیادتی، و به این لفظ روایت نموده است: «الله، الله لا شريك له». چنانکه در الکنز (300/1) آمده است.

و بخاری و مسلم از ابن عباس روایت نموده‏اند که: رسول خدا ص در وقت دشواری می‏گفت: «لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ الْعَظِيمُ الْحَلِيمُ، لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمُ، لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ وَرَبُّ الْعَرْشِ الكريم». ترجمه: «معبودی جز خداوند بزرگ و بردبار نیست، معبودی جز خداوند، که پروردگار عرش بزرگ است، وجود ندارد، معبودی جز خداوند، که پروردگار آسمان‏ها و پروردگار زمین و پروردگار عرش کریم است، وجود ندارد»[[936]](#footnote-936). چنانکه در تحفه الذاکرین (193) آمده است.

و نزد ابن عساکر از ثوبان س به شکل مرفوع روایت است، که وقتی امری او ص را به وحشت می‏انداخت می‏گفت: «الله، الله ربي لا اشرك بي شيئا»[[937]](#footnote-937). این چنین در الکنز (300/1) آمده است.

دعای ابودرداء و ابن عباس ب برای برطرف ساختن دشواری و سختی

حاکم از ابودرداء س روایت نموده، که گفت: هر بنده‏ای که بگوید: «حَسْبِىَ اللَّهُ لاَ إِلَهَ إِلاَّ هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ»، ترجمه: «خداوند برایم کافی است، معبودی جز وی وجود ندارد، بر وی توکل نمودم و او پروردگار عرش بزرگ است»، هفت بار، به آن صادق باشد یا کاذب، خداوند کفایت اراده و هدفش را می‏نماید[[938]](#footnote-938). این چنین در الکنز (300/1) آمده است.

و بخاری در الادب المفرد (ص105) از ابن عباس روایت نموده، که گفت: کسی که برایش اندوه، غم یا دشواری نازل شود یا از سلطان بترسد، و با این کلمات دعا کند، از وی قبول می‏شود: «اسالك بلا إله إلا انت رب السماوات السبع ورب العرش العظيم، واسالك بلا إله إلا انت رب السماوات السبع ورب العرش الكريم، واسالك بلا إله إلا انت رب السماوات السبع والارضين السبع وما فيهن، انك على كل شى‏ء قدير»، ترجمه: «تو را به این سئوال می‏کنم، که معبودی جز تو، که پروردگار آسمان‏های هفتگانه و پروردگار عرش بزرگ هستی وجود ندارد، و تو را به این سئوال می‏کنم، که معبودی جز تو، که پروردگار آسمان‏های هفتگانه و پروردگار عرش کریم هستی وجود ندارد، و تو را به این سئوال می‏کنم، که معبودی جز تو، که پروردگار آسمان‏های هفتگانه و زمین‏های هفتگانه و آنچه در آن هاست هستی وجود ندارد، تو بر همه چیز قادر و توانا هستی». بعد از آن نیاز و حاجتت را از خداوند سئوال کن[[939]](#footnote-939).

دعاهاى خوف سلطان

پیامبر ص و تعلیم این دعا به علی و تعلیم این دعا از طرف عبداللَّه بن جعفر به دخترش

خرائطی در مکارم الاخلاق از علی س روایت نموده که: رسول خدا ص به او کلماتی را یاد داد که آن را نزد سلطان و هر چیزی که او راترساند بگوید: «لاَ إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ الْحَلِيمُ الْكَرِيمُ سُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ السماوات السبع وَرَبِّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ، والْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ». ترجمه: «معبودی جز خداوند بردبار و کریم نیست، نسبت پاکی است پروردگار آسمان‏های هفتگانه و پروردگار عرش بزرگ را، و ستایش خدایی راست که پروردگار عالمیان است»، و در پهلوی این‏ها بگوید: «اني اعوذبك من شر عبادك»، ترجمه: «من به تو از شر بندگانت پناه می‏برم»[[940]](#footnote-940). این چنین در الکنز (2991) آمده است. و نزد ابن عساکر از ابورافع روایت است که: عبداللَّه بن جعفر دخترش را به نکاح حجاج بن یوسف درآورد، و به او گفت: وقتی نزدت داخل شد بگو: «لاَ إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ الْحَلِيمُ الْكَرِيمُ سُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»[[941]](#footnote-941)، و گفت: وقتی کاری رسول خدا ص را به مشکل می‏انداخت این را می‏گفت می‏افزاید: و حجاج نمی‏توانست به وی نزدیک شود. این چنین در الکنز (300/1) آمده است.

ابن عباس و آموزش این دعا

ابن ابی شیبه از ابن عباس ب روایت نموده، که گفت: وقتی نزد پادشاه ترسناکی آمدی، که از قهر و خشم وی در قبال خود می‏ترسیدی بگو: «الله أَكْبَرُ، اللَّهُ أَكْبَرُ، أَعَز مِنْ خَلْقِهِ جَمِيعًا، اللَّهُ أَعَزُّ مِمَّا أَخَافُ وَأَحْذَرُ، أَعُوذُ بِاللَّهِ الَّذِي لا إِلَهَ إِلا هُوَ، الْمُمْسِكِ السَّمَاوَاتِ السَّبْعَ أَنْ تَقَعْنَ عَلَى الأَرْضِ إِلا بِإِذْنِهِ، مِنْ شَرِّ عَبْدِكَ فُلانٍ وَجُنُودِهِ، وَأَتْبَاعِهِ وَأَشْيَاعِهِ مِنَ الْجِنِّ وَالإِنْسِ، اللهم كُنْ لِي جَارًا مِنْ شَرِّهِمْ، جَلَّ ثَنَاؤُكَ، وَعَزَّ جَارُكَ، وَتَبَارَكَ اسْمُكَ، وَلا إِلَهَ غَيْرُكَ»، ترجمه: «خدا بزرگ است، خدا بزرگ است، خداوند از همه خلقش با عزت‏تر است، خداوند از آنچه می‏ترسم و حذر می‏نمایم با عزت‏تر است، به خداوندی که معبودی جز وی نیست، ذاتی که نگه دارنده آسمان‏های هفتگانه است، تا بر زمین نیفتند مگر به اجازه‏اش، از شر بنده ات فلان و عساکرش و پیروانش و کسانی که در دنبالش از جن و انس قرار دارند پناه می‏برم، بار خدایا، پناه دهنده‏ام از شر آنان باش، ثناء و ستایشت بزرگ و برتر است، و کسی در پناهت باشد با عزت است، اسمت با برکت است و خدایی جز تو نیست»، سه بار[[942]](#footnote-942). این چنین در الکنز (300/1) آمده است. و طبرانی این را از ابن عباس به مانند آن، با فرق اندک در الفاظ روایت نموده است، و رجال آن رجال صحیح‌اند، چنان که هیثمی (137/10) گفته است، و بخاری این را در الادب المفرد (ص104) از ابن عباس به مثل آن روایت کرده است.

ابن مسعود و آموزش این دعا

ابن ابی شیبه و ابن جریر از ابن مسعود س روایت نموده‏اند که گفت: وقتی بر یکی از شما پادشاهی بود، که از کبر و ظلم وی می‏ترسید باید بگوید: «اللَّهُمَّ رَبَّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ، وَرَبَّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ، كُنْ لِي جَارًا مِنْ فُلان واحزابه وأشاعه مِنْ الْجِنِّ وَالإِنْسِ يفرطوا على وأن يطغوا، عَزَّ جَارُكَ، وَجَلَّ ثَنَاؤُكَ، وَلا إِلَهَ غَيْرُكَ»، ترجمه: «بار خدایا، ای پروردگار آسمان‏های هفتگانه و پروردگار عرش بزرگ، از تجاوز و ظلم فلان، لشکریان وی و پیروانش، از انس و جن، پناهم بده، پناهنده ات با عزت است و ثنا و ستایشت بزرگ است و معبودی جز تو نیست»، به این صورت از وی چیزی به شما نمی‏رسد که بدش برید. این چنین در الکنز (300/1) آمده است. و بخاری در الادب المفرد (ص104) از ابن مسعود این را به شکل موقوف به معنای آنچه گذشت و مختصرتر از آن روایت نموده است.

و طبرانی از ابن مسعود به شکل مرفوع روایت نموده که: وقتی یکی از شما از پادشاه ترسید باید بگوید... و آن را متذکر شده، و در روایت وی آمده: «كن لى جارا من شر فلان بن فلان - همان كسى را ذكر كند كه اراده دارد - وشر الجن والانس واتباعهم آن يفرط على احد منهم، عز جارك وجل ثناؤك، ولا إله غيرك». هیثمی (137/10) می‏گوید: در این جناده بن اسلم آمده، ابن حبان وی را ثقه دانسته، و غیر وی ضعیفش دانسته‏اند، ولی بقیه رجال آن رجال صحیح‌اند.

دعاهای قضای دین علی س و آموزش این دعا برای یک مکاتب[[943]](#footnote-943)

ترمذی (195/2) از ابووائل از علی س روایت نموده که: مکاتبی نزدش آمد و گفت: من از به دست آوردن مبلغ کتابتم عاجز آمده‏ام، بنابراین کمکم نما، گفت: آیا به تو کلماتی را نیاموزم، که رسول خدا ص آن‏ها را به من آموخته است؟ اگر مثل کوه صیر بر گردن تو دین باشد، خداوند آن را از طرفت ادا می‏نماید: گفت: بگو: «اللَّهُمَّ اكْفِنِي بِحَلاَلِكَ عَنْ حَرَامِكَ وَأَغْنِنِي بِفَضْلِكَ عَمَّنْ سِوَاكَ»، ترجمه: «بار خدایا، به حلالت از حرامت کفایتم را نما، و به فضلت از غیر خودت بی‌نیازم ساز»[[944]](#footnote-944). ترمذی می‏گوید: این حدیث حسن و غریب است.

پیامبر ص و آموزش این دعا به ابوامامه انصاری

ابوداود (370/2) از ابوسعید خدری س روایت نموده، که گفت: روزی رسول خدا ص داخل مسجد گردید، ناگهان با مردی از انضار برخورد، که به او ابوامامه گفته می‏شد، (و در مسجد نشسته بود)، فرمود: «ای ابوامامه، چرا تو را در غیر وقت نماز در مسجد نشسته می‏بینم؟» گفت: رنج‏ها و فکرهایی فرایم گرفته‏اند، و دین‌هایی بر من است ای رسول خدا، فرمود: «آیا برایت کلامی نیاموزانم، که وقتی آن را بگویی، خداوند ﻷ رنجت را از میان ببرد، و دینت را از طرف تو ادا نماید؟» می‏افزاید گفت: آری، ای رسول خدا، فرمود: «وقتی صبح نمودی و بیگاه نمودی بگو: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْهَمِّ وَالْحَزَنِ وَأَعُوذُ بِكَ مِنَ الْعَجْزِ وَالْكَسَلِ وَأَعُوذُ بِكَ مِنَ وَالْبُخْلِ والْجُبْنِ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ غَلَبَةِ الدَّيْنِ وَقَهْرِ الرِّجَالِ»، «بار خدایا! من به تو از رنج و اندوه پناه می‏برم، و به تو از ناتوانی و سستی پناه می‏جویم، و به تو از بخل و بزدلی پناه می‏برم، و به تو از غلبه دین و قهر و خشم مردان پناه می‏برم». می‏افزاید: این را گفتم، و خداوند اندوهم را از من دور نمود و دینم را از من ادا کرد[[945]](#footnote-945).

پیامبر ص و آموزش این دعا به معاذ

طبرانی از معاذبن جبل س روایت نموده که: پیامبر ص روز جمعه از وی جستجو به عمل آورد، هنگامی که رسول خدا ص نمازش را گزارد، نزد معاذ آمده گفت: «ای معاذ چرا من تو را نمی‏بینم؟» پاسخ داد: ای رسول خدا، از یهودیی نزدم یک وقیه طلاست، به سویت بیرون شدم ولی مرا از تو بازداشت و نگاهم نمود، رسول خدا ص به او گفت: «ای معاذ، آیا به تو دعایی نیاموزم که به آن دعا نمایی؟ اگر بر تو دینی چون صیر باشد آن را از تو ادا نماید - صیر کوهی است در یمن -، ای معاذ خداوند را دعا کن و بگو: «اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ، وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ، وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ، وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكِ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، تُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ، وتُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ، وَتُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ، وَتُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ، وَتَرْزُقُ مَنْ تَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ رَحْمَنَ الدُّنْيَا وَالآخِرَةِ وَرَحِيمَهُمَا، تُعْطِي مَنْ تَشَاءُ مِنْهُمَا، وتَمْنَعُ مَنْ تَشَاءُ، ارْحَمْنِي رَحْمَةً تُغْنِيني بِهَا عَنْ رَحْمَةِ مَنْ سِوَاكَ»، «بار خدایا، خداوند سلطنت و پادشاهی، پادشاهی را برای هر کی را خواهی می‏دهی، و پادشاهی را از هر کسی خواهی باز می‏گیری و هر کسی را خواهی عزت می‏دهی و هر که را خواهی خوار و ذلیل می‏گردانی، همه نیکی به دست توست، و تو بر هر چیز توانایی، شب را در روز می‏درآری، و روز را در شب می‏درآری، و زنده را از مرده‏می برآری، و مرده را از زنده می‏برآری، و هر کسی را خواهی بی‌شمار روزی می‏دهی. ای رحمان دنیا و آخرت و رحیم آن دو، برای کسی که بخواهی از آن دو می‏دهی و از کسی که بخواهی باز می‏داری، بر من رحم نما، چنان رحمتی که به آن از رحمت ما سوایت غنیم گردانی»[[946]](#footnote-946). هیثمی (0186/10) می‏گوید: در این نصربن مرزوق آمده، و وی را نشناختم، ولی بقیه رجال آن ثقه‏اند، مگر این که سعیدبن مسیب از معاذ نشنیده است.

و نزد طبرانی در الصغیر از انس بن مالک س روایت است که گفت: رسول خدا ص به معاذ گفت: «آیا به تو دعایی نیاموزم که به آن دعا کنی؟ اگر برگردنت مثل کوه احد دین باشد خداوند آن را از طرف تو ادا نماید، ای معاذ بگو: «اللهم مالك الـملك...» و آن را متذکر شده، مگر اینکه وی این را متذکر شنده: «تولج الليل» تا آخرش، و در روایت وی آمده: «رحمان الدنيا والاخرة، تعطيهما من تشاء، وتمنع منهما من تشاء»، ترجمه: «مهربان دنیا و آخرت، آن‏ها را برای کسی بخواهی می‏دهی، کسی را بخواهی از آن‏ها باز می‏داری»[[947]](#footnote-947)... و مثل آن را ذکر کرده است، هیثمی (186/10) می‏گوید: رجال آن ثقه‏اند.

دعای حفظ پیامبر ص و آموزش این دعا به علی ص

ترمذی (196/2) از ابن عباس س روایت نموده، که وی گفت: در حالی که ما نزد رسول خدا ص بودیم، ناگهان علی بن ابی طالب س نزدش آمد و گفت: پدر و مادرم فدایت، این قرآن از سینه‏ام رفته است، و خود را بر آن قادر احساس نمی‏کنم، رسول خدا ص به او گفت: «ای ابوالحسن، آیا کلماتی به تو نیاموزم، که خداوند به آن‏ها برایت نفع رساند، و برای کسی [نفع رساند] که به او بیاموزی، و آنچه را در سینه ات فرا گرفته‏ای، ثابت بسازد؟» پاسخ داد: آری، ای رسول خدا، آن را به من بیاموز، فرمود: «وقتی شب جمعه فرارسید، اگر توانستی در ثلث آخر شب برخیز چون آن ساعتی است که ملائک در آن حاضر می‏باشند، و دعا در آن مستجاب است، و برادرم یعقوب به پسرانش گفت: ﴿سَوۡفَ أَسۡتَغۡفِرُ لَكُمۡ رَبِّيٓ﴾ [یوسف: 97]، هدفش این است که تا شب جمعه بیاید، و اگر نتوانستی در وسط آن برخیز، و اگر نتوانستی در اول آن برخیز و چهار رکعت نماز بگزار، در رکعت اول سوره حمد و یاسین را بخوان، در رکعت دوم سوره حمد و حم الدخان را بخوان، و در رکعت سوم سوره حمد و الم تنزیل السجده را بخوان، و در رکعت چهارم سوره حمد و تبارک المفصّل را بخوان، وقتی از تشهد فارغ شدی ستایش خداوند را به جای آر، و بر خداوند ثنا را نیکو دار، و بر من درود بفرست - و آن را نیکو انجام ده - و هم چنان بر سایر انبیا درود بفرست، و برای مردان و زنان مومن و برادرانت که در ایمان بر تو سبقت نموده‏اند آمرزش بطلب، و بعد در آخر آن بگو: «اللَّهُمَّ ارْحَمْنِي بِتَرْكِ الْمَعَاصِي أَبَدًا مَا أَبْقَيْتَنِي، وَارْحَمْنِي أَنْ أَتَكَلَّفَ مَا لاَ يَعْنِينِي، وَارْزُقْنِي حُسْنَ النَّظَرِ فِيمَا يُرْضِيكَ عَنِّي، اللَّهُمَّ بَدِيعَ السَّمَوَاتِ وَالأَرْضِ ذَا الْجَلاَلِ وَالإِكْرَامِ وَالْعِزَّةِ الَّتِي لاَ تُرَامُ، أَسْأَلُكَ يَا اللَّهُ يَا رَحْمَانُ بِجَلاَلِكَ وَنُورِ وَجْهِكَ أَنْ تُلْزِمَ قَلْبِي حِفْظَ كِتَابِكَ كَمَا عَلَّمْتَنِي، وَارْزُقْنِي أَنْ أَتْلُوَهُ عَلَى النَّحْوِ الَّذِي يُرْضِيكَ عَنِّي، اللَّهُمَّ بَدِيعَ السَّمَوَاتِ وَالأَرْضِ ذَا الْجَلاَلِ وَالإِكْرَامِ وَالْعِزَّةِ الَّتِي لاَ تُرَامُ أَسْأَلُكَ يَا اللَّهُ يَا رَحْمَنُ بِجَلاَلِكَ وَنُورِ وَجْهِكَ أَنْ تُنَوِّرَ بِكِتَابِكَ بَصَرِي، وَأَنْ تُطْلِقَ بِهِ لِسَانِي وَأَنْ تُفَرِّجَ بِهِ عَنْ قَلْبِي، وَأَنْ تَشْرَحَ بِهِ صَدْرِي، وَأَنْ تَغْسِلَ بِهِ بَدَنِي، لأَنَّهُ لاَ يُعِينُنِى عَلَى الْحَقِّ غَيْرُكَ وَلاَ يُؤْتِيهِ إِلاَّ أَنْتَ وَلاَ حَوْلَ وَلاَ قُوَّةَ إِلاَّ بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ»، بار خدایا، مرا به ترک گناهان به صورت مطلق تا وقتی باقیم می‏مانی رحم فرما، و رحمم نما تا به چیزی تکلیف ننمایم که برایم ارتباط و نفع ندارد، و برایم حسن نظر در آنچه از من راضیت می‏سازد، نصیب فرما، بار خدایا، آفریننده آسمان‏ها و زمین، صاحب عظمت و بزرگی و عزتی که قصد آن کرده نمی‏شود[[948]](#footnote-948)، از تو سئوال می‏کنم، ای‏اللَّه و ای رحمن، به عظمت و بزرگیت و نور و جهت که قلبم را استطاعت حفظ کتابت را عنایت فرما، چنان که آن را به من آموختی، و به من این توانایی را نصیب گردان، که آن را همانطوری تلاوت نمایم که تو را از من راضی می‏سازد، بار خدایا، آفریننده آسمان‏ها و زمین، صاحب عظمت و بزرگی و عزتی که قصد آن کرده نمی‏شود، از تو سئوال می‏کنم، ای اللَّه و ای رحمان، به عظمت و بزرگیت و به نور و جهت، که با کتابت دیده‏ام را منور سازی، زبانم را به آن روان گردانی، قلبم را به آن شادمان سازی، سینه‏ام را به آن بازسازی و بدنم را به آن غسل دهی، چون غیر از تو مرا به حق کمک نمی‏کند، و نه غیر از تو کسی این را می‏دهد، و هیچ کسی از توانایی و قوت جز خداوند بلندمرتبه و بزرگ برخوردار نیست، ای ابوالحسن این را سه جمعه، یا پنج یا هفت جمعه انجام می‏دهی، به اجازه خدا دعایت قبول می‏شود، سوگند به ذاتی که مرا بر حق فرستاده است، هر مؤمنی که این را انجام دهد هرگز خطا نمی‏شود». ابن عباس می‏گوید: به خدا سوگند، علی فقط پنج یا هفت (جمعه) را سپری نموده بود که: در همچو مجلس نزد رسول خدا ص آمد گفت: ای رسول خدا من در گذشته چهار آیه یا نزدیک به آن فرا را می‏گرفتم، و وقتی آن را پیش خودم می‏خواندم از نزدم پراکنده می‏شدند و امروز من چهل آیه یا نزدیک به آنرا فرا می‏گیرم و وقتی آنرا پیش خودم می‏خوانم انگار که کتاب خدا در پیش چشمانم است، و حدیث را می‏شنیدم، وقتی می‏خواستم آن را تکرار نمایم از نزدم فراموش می‏شد ولی امروز احادیث را می‏شنوم و وقتی آنها را بیان می‏نمایم حرفی از آن‏ها را نمی‏گذارم، آن گاه رسول خدا ص به او گفت: «ابوالحسن، سوگند به پروردگار کعبه که مؤمن هستی»[[949]](#footnote-949). ترمذی می‏گوید: این حدیث حسن غریب است.

دعاهای اصحاب ش دعاهای ابوبکر س

احمد در الزهد از حسن روایت نموده، که گفت: ابوبکر س در دعایش می‏گفت: «اللهم إني اسالك الذي هو خير في عاقبة امري، اللهم اجعل ما تعطيني (من) الخير رضوانك والدرجات العلى في جنات النعيم» ترجمه: «بار خدایا، من از تو آنچه را می‏خواهم، که در فرجام کارم خیر باشد، بار خدایا، آنچه از خیر را به من میدهی، آن را رضایتت و درجه‏های بلند در جنت‏های نعیم بگردان»[[950]](#footnote-950). و نزد سعیدبن منصور و غیر وی از معاویه بن قره روایت است که ابوبکر صدیق در دعایش می‏گفت: «اللهم اجعل خير عمري اخره، وخير عملي خواتمه، وخير ايامي يوم القاك». ترجمه: «بار خدایا، خیر عمرم آخرش را بگردان، و خیر عملم عمل‏های آخری ام را بگردان، و بهترین روزهایم روزی را بگردان که با تو ملاقات می‏کنم». این چنین در الکنز (303/1) آمده است.

ابن ابی الدنیا از عبدالعزیز بن سلمه ماجشون روایت نموده، که گفت: کسی که تصدیقش می‏کنم برایم حدیث بیان نموده، که ابوبکر صدیق در دعایش می‏گفت: «سالك تمام النعمة في الاشياء كلها، والشكر لك عليها حتى ترضى وبعدالرضا، والخيرة في جميع ما يكون فيه الخيرة بجميع ميسور الامور كلها لا بمعسورها يا كريم». ترجمه: «من از تو نعمت کامل در همه چیزها را سئوال می‏کنم، و هم چنان توفیق شکرگزاری را برایت در مقابل این نعمت تا راضی شوی، و هم چنان بعد از رضایت مندیت، و از تو خیر می‏طلبم در همه آنچه در آن خیر است، البته با همه آسانی کارها نه با مشکلات و دشواری‏های آن، ای کریم»[[951]](#footnote-951).

و نزد وی هم چنان از ابویزید مدائنی روایت است که گفت: از دعای ابوبکر صدیق این بود: «اللهم هب لي ايمانا ويقينا ومعافاة ونية»، ترجمه: «بار خدایا برایم ایمان، یقین، عافیت و نیت ببخش». این چنین در الکنز (303/1) آمده است.

دعاهای عمر س

ابن ابی شیبه و ابونعیم در الحلیه از عمر س روایت نموده‏اند که می‏گفت: «اللهم إني أعوذ بك أن تأخذني على غرة أو تذرني في غفلة أو تجعلني من الغافلين». ترجمه: «بار خدایا، من به تو پناه می‏برم از این که مرا در غفلت مؤاخذه کنی، یا در غفلت بگذاری ام یا از غافلین بگردانی‌ام».

و نزد احمد در الزهد ازحسن روایت است که عمر س می‏گفت: «اللهم اجعل عملي صالحا، واجعله لك خالصا، ولا تجعل لا حد فيه شيئا»، ترجمه: «بار خدایا، عملم را صالح گردان، و آن را برای خودت خالص گردان، و برای هیچ کسی در آن چیزی مگردان». و نزد ابن سعد و بخاری در الادب از عمروبن میمون روایت است که: عمربن خطاب در دعایش که به آن دعا می‏نمود می‏گفت: «اللهم توفني مع الابرار، ولا تجعلني في الاشرار، وقني عذاب النار، والحقني بالاخيار». ترجمه: «بار خدایا، مرا با نیکان بمیران، و در اشرار مگردانم، و از عذاب آتش نگاهم دار، و به برگزیدگان محلقم ساز».

و نزد احمد در الزهد از ابوالعالیه روایت است که گفت: غالب اوقات از عمربن خطاب می‏شنیدم که می‏گفت: «اللهم عافنا واعف عنا». ترجمه: «بار خدایا، عافیت‌مان ده، و از ما درگذر». این چنین در الکنز (303/1) آمده است.

و نزد ابن سعد و ابونعیم در الحلیه از حفصه ل روایت است که وی از پدرش شنید که می‏گفت: «اللهم ارزقني قتلا في سبيلك، ووفاة في بلد نبيك». ترجمه: «بار خدایا، شهادت در راهت را، و وفات در شهر پیامبرت را نصیبم بگردان»، گفتم: این چگونه ممکن است؟ گفت: خداوند هر جایی بخواهد امرش را در همانجا می‏آورد و جاری می‏سازد.

و نزد ابن ابی حاتم از عمر روایت است که وی گفت: «اللهم اغفر لي ظلمي وكفري». ترجمه: «بار خدایا، ظلم و کفرم را برایم ببخشای»، گوینده‏ای گفت: ای امیرالمؤمنین، ظلم را دانستیم هدف از کفر چیست؟ پاسخ داد: «إن الإنسان لظلوم كفار»، ترجمه: «انسان ظالم و ناسپاس است».

و نزد لالکائی از ابوعثمان نهدی روایت است که گفت: از عمربن خطاب در حالی که در خانه کعبه طواف می‏نمود شنیدم که می‏گفت: «اللهم إن كنت كتبتنى في السعادة فأثبتني فيها وإن كنت كتبتني في الشقاوة فامحني منها ، وأثبتنى في السعادة، فإنك تمحو ما تشاء وتثبت وعندك أم الكتاب». ترجمه: «بار خدایا، اگر مرا در اهل سعادت نوشته‏ای، در آن ثابتم دار، و اگر مرا در اهل بدبختی نوشته‏ای، از آن محوم نما، و در اهل سعادت ثابتم ساز، چون تو آنچه را خواهی محو می‏نمایی و آنچه را خواهی ثابت نگه میداری، و کتاب اساس نزد توست». این چنین در الکنز (304/3) آمده است. و عبدبن حمید، ابن جریر و ابن منذر این را کوتاه‏تر از آن روایت کرده‏اند. چنانکه در الکنز (304/1) آمده است.

و ابن سعد (319/3) از سائب بن یزید از پدرش روایت نموده، که گفت: عمربن خطاب را در دل شب در مسجد رسول خدا ص در زمان [عام] الرماده[[952]](#footnote-952) دیدم که نماز می‏خواند و می‏گفت:

«اللهم لاتهلكنا بالسنين، وارفع عنا البلاء». ترجمه: «بار خدایا، ما را به قحطی هلاک مساز، و مصیبت و آزمایش را از ما بردار و این کلمه را تکرار می‏نمود».

و نزد وی (320/3) هم چنان از وی روایت است که گفت: بر تن عمربن خطاب در زمان رماده ازاری را دیدم که شانزده پیوند داشت، و چادرش پنج[[953]](#footnote-953) و یک وجب بود، و می‏گفت: «اللهم لا تجعل هلكة امة محمد ص على رجلى». ترجمه: «بار خدایا، هلاکت امت محمد ص را بر پاهای من مگردان».

بخاری، مالک، ابن راهویه و ابونعیم در الحلیه - که آن را صحیح دانسته - از زیدبن اسلم از پدرش روایت نموده‏اند که عمربن خطاب می‏گفت: «اللَّهُمَّ لَا تَجْعَلْ قَتْلِي بِيَدِ رَجُلٍ صَلَّى ركعة أو سَجْدَةً وَاحِدَةً، يُحَاجُّنِي بِهَا عِنْدَكَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ». ترجمه: «بار خدایا، قتلم را به دست مردی مگردان، که یک رکعت نماز خوانده یا یک سجده نموده باشد، که به آن در روز قیامت نزدت در مقابلم حجت ودلیل بیاورد»[[954]](#footnote-954). این چنین در المنتخب (413/4) آمده است.

و ابونعیم در الحلیه (54/1) از سعیدبن مسیب روایت نموده که: عمربن خطاب سنگریزه‌هایی را جمع نمود، بعد از آن گوشه‏ای از جامه‏اش را بر آن پهن نمود، و بر پشت بر آن خوابید، آن گاه دست‌هایش را به‌سوی آسمان بلند نمود و گفت: «اللَّهُمَّ كَبِرَتْ سِنِّي وَضَعُفَتْ قُوَّتِي وَانْتَشَرَتْ رَعِيَّتِي فَاقْبِضْنِي إِلَيْكَ غَيْرَ مُضَيِّعٍ وَلَا مُفَرِّطٍ». ترجمه: «بار خدایا، سنم بزرگ شده، قوتم ضعیف گردیده و رعیتم منتشر شده[[955]](#footnote-955)، بنابراین مرا به‌سوی خودت در حالی قبض نما، که نه حقی را ضایع کرده باشم و نه هم دچار افراط و از حد گذری شده باشم».

و نزد وی (53/1) از اسودبن هلال محاربی روایت است که گفت: هنگامی که عمربن خطاب به خلافت برگزیده شد، به منبر بلند شد و پس از حمد و ثنای خداوند گفت: ای مردم من دعا می‏کنم آمین بگویید: «اللهم إني غليظ فليني، وشحيح فسخني وضعيف فقوني»، ترجمه: «بار خدایا، من غلیط و درشتم نرمم ساز، و بخلیم سخیم ساز، و ضعیفم قوی ام گردان».

و ابویعلی به اسناد صحیح از سعیدبن مسیب روایت نموده، که گفت: عمر وقتی بر جنازه‏ای نماز می‏گزارد می‏گفت: این بنده ات حالا از دنیا دست کشیده و آن را برای اهل آن گذاشته، و به‌سوی تو نیازمند گردیده است، و تو از وی بی‌نیاز هستی، وی شهادت می‏داد که: معبود بر حقی به جز خدا نیست، و محمد بنده و رسول توست، «اللهم اغفرله وتجاوز عنه والحقه بنبيه»، ترجمه: «بار خدایا، برایش بیامرز، از وی درگذر، و به نبی اش محلقش گردان». این چنین در الکنز (113/8) آمده است.

و نزد بیهقی از کثیربن مدرک روایت است که: وقتی بر مرده خاک افکنده می‏شد عمر س می‏گفت: «اللهم اسلم اليك الاهل والـمال والعشيرة وذنبه عظيم فاغفرله». ترجمه: «بار خدایا، خانواده، مال و اقارب را برای تو سپرده و گناهش بزرگ است، پس برایش بیامرز». این چنین در الکنز (119/9) آمده است.

دعاهای علی س

قاضی یوسف از علی س روایت نموده، که وی می‏گفت: «أعوذُ بِكَ مِنْ جَهْدِ الْبَلَاءِ، وَدَرَكِ الشَّقَاءِ، وَشَمَاتَةِ الْأَعْدَاءِ وأعوذبك من السحن والقيد والسوط». ترجمه: «به تو از سختی و مشقت آزمایش، درک بدبختی و خنده دشمنان پناه می‏برم، و به تو از زندان، در بند افتادن و تازیانه خوردن پناه می‏برم». این چنین در الکنز (304/1) آمده است. و نزد دینوری از سفیان ثوری روایت است که گفت: به من خبر رسیده که علی بن ابی طالب دعا می‏نمود: «اللهم أن ذنوبي لا تضرك، وآن رحمتك اياى لا تنقصك». ترجمه: «بار خدایا، گناهانم به تو ضرر نمی‏رساند، و رحمتت به من تو را کم نمی‏سازد». این چنین در الکنز (305/1) آمده است.

ابن نجار از علی روایت نموده، که وی وقتی ماه نو را می‏دید می‏گفت: «اللهم إني أسألك خير هذا الشهر وفتحه ونصره وبركته ورزقه ونوره وطهوره وهداه، وأعوذ بك من شره وشر ما فيه وشر ما بعده». ترجمه: «بار خدایا، من از تو خیر این ماه، فتحش، نصرتش، برکتش، رزقش، پاکیش و هدایتش را می‏طلبم، و به تو از شرش، شر آن چه در آن هست و شر ما بعدش پناه می‏برم». این چنین در الکنز (326/4) آمده است.

و بیهقی از عمربن سعید نخعی روایت نموده، که گفت: پشت سر علی ابن علی طالب بر ابن مکنف نماز گزاردم، وی بر او چهار بار تکبیر گفت، و یک بار سلام داد، باز وی را در قبرش داخل نمود و گفت: «اللهم عبدك وولد عبديك، نزل بك وأنت خير منزول به، اللهم وسع له مدخله، واغفرله ذنبه، فانا لا نعلم الا خيرا وأنت أعلم، كان يشهد أن لا إله إلا انت وأن محمدا رسول الله». ترجمه: «بار خدایا، بنده‏ات است، و فرزند بندگانت، نزد تو پایین آمده است، و تو بهترین کسی هستی که نزدش پایین آمدن می‏سزد، بار خدایا، مدخلش را برایش وسیع بگردان، گناهش را برایش بیامرز، و ما جز خیر نمی‏دانیم، و تو خودت داناتری، وی شهادت می‏داد، که خدایی جز تو نیست و محمد رسول خداست». این چنین در الکنز (119/8) آمده است.

دعای عبدالرحمن بن عوف س

ابن جریر از ابوالهیاج اسدی روایت نموده، که گفت: بیت‏اللَّه را طواف می‏نمودم، مردی را دیدم که می‏گوید: «اللهم قني شح نفسي». ترجمه: «بار خدایا، مرا از بخل نفسم نگه دار». و بر این نمی‏افزود، من این مسئله را به او یادآوور شدم، گفت: وقتی از بخل نفسم نگه داشته شوم، دزدی نمی‏کنم، زنا نمی‏نمایم و اینطور نمی‏کنم. ناگهان دانستم که این مرد عبدالرحمن بن عوف س است. این چنین در تفسیر ابن کثیر (339/4) آمده است.

دعاهای عبداللَّه بن مسعود س

ابن ابی شیبه از ابوعبیده[[956]](#footnote-956) روایت نموده، که گفت: عبداللَّه س پرسیده شد: در شبی که رسول خدا ص به تو گفت: «سئوال کن به تو داده می‏شود کدام دعا را نمودی؟ گفت: گفتم: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ إِيمَانًا لا يَرْتَدُّ، وَنَعِيمًا لا يَنْفَدُ، وَمُرَافَقَةَ نَبِيِّكَ فِي أَعْلَى دَرَجَةِ ألجنة، جنة الْخُلْدِ». ترجمه: «بار خدای، من از تو ایمانی می‏خواهم، که به ارتداد نینجامد و نعمتی که پایان نیابد و همراهی نبی ات را در بلندترین درجه جنت، جنت برین»[[957]](#footnote-957). این چنین در الکنز (307/1) آمده است. و ابن عساکر این را از کمیل از عمر س با زیاده نمودن قصه نمازش و دعایش، چنانکه در المنتخب (236/5) آمده، روایت کرده است.

و ابونعیم این را در الحلیه (127/1) از ابوعبیده از پدرش روایت نموده، که گفت: در حالی که من شبی نماز می‏گزاردم، ناگهان پیامبر ص ابوبکر و عمر ب از پهلویم عبور نمودند، نبی خدا ص گفت: «سئوال کن به تو داده می‏شود، عمر می‏گوید: بعد از آن من به سویش به راه افتادم، عبداللَّه گفت: من دعایی دارم، که حاضر نیستم آن را فرو گذارم: «اللهم إني أسالك ايمان لا يبيد...» و مثل آن را متذکر شده و افزوده: «وَقُرَّةَ عَيْنٍ لا تَنْقَطِعُ». ترجمه: «بار خدایا، من از تو ایمان می‏خواهم که از بین نرود... و روشنی چشمی که قطع نشود»[[958]](#footnote-958).

و در روایت دیگری نزد وی از عون بن عبداللَّه روایت است که گفت: آن گاه ابوبکر به‌سوی عبداللَّه برگشت و گفت: دعایی را که همین پیشتر می‏نمودی، برایم تکرار نما، گفت: خداوند را ستودم و به بزرگی یاد کردم و بعد از آن گفتم: «لا إِلَهَ إِلا أَنْتَ وَعْدُكَ حَقٌّ، وَلِقَاؤُكَ حَقٌّ، وَالْجَنَّةُ حَقٌّ، وَالنَّارُ حَقٌّ، وَرُسُلُكَ حَقٌّ، وَالنَّبِيُّونَ حَقٌّ، وَمُحَمَّدٌ ص حَقٌّ». ترجمه: «معبود بر حقی جز تو نیست، وعده ات حق است، ملاقاتت حق است، جنت حق است، آتش حق است، رسولانت حق‏اند، کتابت حق است، انبیا حق‌اند و محمد ص حق است»[[959]](#footnote-959). ابونعیم (128/1) می‏گوید: این را سعیدبن ابی حسام از شریک روایت کرده و سعیدبن مسیب را در میان عون و عبداللَّه داخل گردانیده، و باز آن را از طریق وی روایت نموده است.

و بخاری در الادب المفرد (ص93) از شقیق روایت نموده، که گفت: عبداللَّه بیشتر با این کلمات دعا می‏نمود: «ربنا أصلح بيننا، واهدنا سبل الإسلام، ونجنا من الظلمات إلى النور، واصرف عنا الفواحش ما ظهر منها وما بطن، وبارك لنا في أسماعنا وأبصارنا وقلوبنا وأزواجنا وذرّياتنا، وتب علينا إنك أنت التواب الرحيم، واجعلنا شاكرين لنعمتك، مثنين بها، قائلين بها، وأتممها علينا». ترجمه: «پروردگارا، در میان ما اصلاح آور، به راه‏های اسلام هدایت نما، از تاریکی‏ها به‌سوی نور نجات بخش، فواحش آشکار و پنهان را از ما برگردان، برای ما در گوش‏های مان، چشم‏های مان، قلب‏های مان، همسرهایمان و ذریه‏هایمان برکت بده و توبه ما را بپذیر، به درستی تو قبول کننده توبه و مهربان هستی، و ما را در مقابل نعمتت شکرگزار بگردان، که آن را توصیف نماییم، آن را بر زبان آریم و آن را برای ما کامل گردان»[[960]](#footnote-960).

و طبرانی از ابوالحوص روایت نموده، که گفت: از عبداللَّه - یعنی ابن مسعود - شنیدم که به این دعا، دعا می‏نمود: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بنعْمَتِكَ السَّابِغَةِ الَّتِي أَنْعَمْتَ بِهَا، وَبَلائِكَ الَّذِي ابْتَلَيْتَنِي، وَبِفَضْلِكَ الَّذِي أَفْضَلْتَ عَلَيَّ أَنْ تُدْخِلَنِي الْجَنَّةَ، اللَّهُمَّ أَدْخِلْنِي الْجَنَّةَ بِفَضْلِكَ، وَمَنِّكَ وَرَحْمَتِكَ». ترجمه: «بار خدایا، من تو را به همان نعمت کاملت که بر من انعام نموده‏ای، و به همان آزمایشت که مرا به آن آزموده‏ای و به فضلت که بر من ارزانی فرموده‏ای سئوال می‏کنم که داخل جنتم نمایی، بار خدایا، مرا به فضل، احسان و رحمتت داخل جنت گردان». هیثمی (185/10) می‏گوید: رجال آن رجال صحیح‌اند.

و نزد وی همچنان از ابوقلابه از ابن مسعود س روایت است که وی می‏گفت: «اللهم إن كنت كتبتني في أهل الشقاء فامحني وأثبتني في أهل السعادة». ترجمه: «بار خدایا، اگر مرا در اهل بدبختی نوشته باشی از آن محوم گردان، و در اهل سعادت ثابتم ساز»[[961]](#footnote-961). هیثمی می‏گوید: رجال آن رجال صحیح‌اند، مگر این که ابوقلابه ابن مسعود را درک ننموده است.

و نزد وی هم چنان از عبداللَّه بن عکیم روایت است که: ابن مسعود دعا می‏نمود: «اللَّهُمَّ زِدْنِي إِيمَانًا وَيَقِينًا وَفَهْمًا، أَوْ قَالَ: وَعِلْمًا». ترجمه: «بار خدایا، برایم ایمان، یقین و فهم - یا گفت: علم - بیفزای»[[962]](#footnote-962). هیثمی (185/10) می‏گوید: اسناد آن جید است.

و زد وی هم چنان از ابووائل روایت است که گفت: روزی، بعد از این که از نماز بامداد برگشتیم از ابن مسعود پرسیدم[[963]](#footnote-963) و برای ورود نزدش اجازه خواستیم، گفت: داخل شوید، گفتیم: اندک درنگ می‏کنیم، ممکن است بعضی از اهل منزل کار داشته باشند، وی تسبیح گویان آمد و گفت: گمان نمودید که آل عبداللَّه در غفلت است، بعد از آن گفت: ای کنیز ببین، آیا آفتاب طلوع نموده است، پاسخ داد: نخیر، باز برای وی بار سوم گفت: ببین آیا آفتاب طلوع نموده است، گفت: آری: فرمود: «الحمد لله الذي وهبنا هذااليوم واقالنا فيه عثراتنا – و مى‏پندارمش گفت - ولم يعذبنا بالنار». ترجمه: «ستایش خدایی راست که این روز را برای‌مان بخشید، و در آن خطاهایمان را عفو نمود... و با آتش تعذیب‌مان ننمود». هیثمی (118/10) می‏گوید: رجال آن رجال صحیح‌اند.

و نزد وی هم چنان از سلیم بن حنظله روایت است که: عبداللَّه - یعنی ابن مسعود - نزدیک بازار آمد و گفت: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ خَيْرِهَا وَخَيْرِ أَهْلِهَا، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّهَا وَشَرِّ أَهْلِهَا». ترجمه: «بار خدا، من از تو خیر آن و خیر اهلش را می‏طلبم، و به تو از شر آن و شر اهلش پناه می‏برم»[[964]](#footnote-964). هیثمی (129/10) می‏گوید: طبرانی این را به شکل موقوف روایت نموده، و رجال آن، غیر سلیم بن حنظله که ثقه می‏باشد، رجال صحیح‌اند.

و نزد وی هم چنان از قتاده روایت است که گفت: ابن مسعود س وقتی میخواست داخل قریه‏ای شود می‏گفت: «اللهم رب السماوات وما أظلت، ورب الشياطين وما أضلت، ورب الرياح وما أذرت، أسالك خيرها وخير ما فيها، وأعوذ بك من شرها وشر ما فيها». ترجمه: «بار خدایا، پروردگار آسمان‏ها و آنچه را سایه نموده‏اند، پروردگار شیطان‏ها و آن چه را گمراه نموده‏اند و پروردگار بادها و آن چه را به هوا بلندنموده و پراکنده ساخته‏اند، من از تو خیر این و خیر آنچه را در آن هست سئوال می‏کنم، و به تو از شر آن و شر آنچه در آن هست پناه می‏برم»[[965]](#footnote-965). هیثمی 0135/10) می‏گوید: رجال آن رجال صحیح‌اند، مگر این که قتاده ابن مسعود را درک ننموده است.

دعای معاذ و بلال ب

ابونعیم در الحلیه (233/1) از ثوره بن یزید روایت نموده، که گفت: معاذبن جبل وقتی از طرف شب تهجد به جای می‏آورد، می‏گفت: «اللَّهُمَّ قَدْ نَامَتِ الْعُيُونُ، وَغَارَتِ النُّجُومُ، وَأَنْتَ حَيٌّ قَيُّومٌ، اللَّهُمَّ طَلَبِي لِلْجَنَّةِ بَطِئٌ، وَهَرَبِي مِنَ النَّارِ ضَعِيفٌ، اللَّهُمَّ اجْعَلْ لِي عِنْدَكَ هُدًى تَرُدُّهُ إِلَيَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، إِنَّكَ لا تُخْلِفُ الْمِيعَادَ». ترجمه: «بار خدایا، چشم‏ها خوابیده‏اند، ستاره‏ها ناپدید شده‏اند، و تو زنده و قیوم هستی، بار خدایا، کوشش و طلبم برای جنت سست است، و فرارم از آتش ضعیف است. بار خدایا، برایم نزدت هدایتی بگردان[[966]](#footnote-966) که آن را روز قیامت برایم برگردانی و تو وعده‏ات را خلاف نمی‏نمایی»[[967]](#footnote-967). این را طبرانی روایت نموده، و اسناد آن منقطع است، چنانکه هیثمی (185/10) گفته است. ابن اسحاق از طریق عروه از زنی از بنی نجار روایت نموده، که گفت: خانه‏ام از بلندترین خانه‏ها در اطراف مسجد بود، و بلال س از فراز آن هر بامداد برای فجر اذان می‏داد، سحرگاهان می‏آمد و در خانه می‏نشست و انتظار فجر را می‏کشید، وقتی آن را می‏دید قامتش را راست می‏نمود و بعد از آن می‏گفت: «اللَّهُمَّ أَحْمَدُكَ وَأَسْتَعِينُكَ عَلَى قُرَيْشٍ أَنْ يُقِيمُوا دِينَكَ». ترجمه: «بار خدایا، من تو را می‏ستایم و از تو برای قریش مدد می‏طلبم که دینت را برپا دارند». می‏افزاید: بعد از آن اذان می‏داد، می‏گوید: به خدا سوگند، من وی را به یاد ندارم که شبی آن کلمات را ترک نموده باشد[[968]](#footnote-968). ابوداود این را به نقل از وی به تنهاییش روایت کرده است. این چنین در البدایه (233/3) آمده است.

و طبرانی از هند - زن بلال - روایت نموده، که گفت: بلال وقتی بر بستر خوابش قرار می‏گرفت می‏گفت: «اللَّهُمَّ تَجَاوَزْ عَنْ سَيِّئَاتِي وَاعْذُرْنِي بِعِلاتِي». ترجمه: «بار خدایا، از گناهانم درگذر، و با علت هایم معذورم دار»[[969]](#footnote-969). هیثمی (125/10) می‏گوید: هند را نشناختم، ولی بقیه رجال آن رجال صحیح‌اند.

دعای زید و سعدبن عباده ب

طبرانی از زید بن ثابت س روایت نموده که: وی وقتی برای خوابیدن بر بسترش پهلو می‏زد می‏گفت: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ غِنَى الأَهْلِ وَالْمَوْلَى، وَأَعُوذُ بِكَ أَنْ تَدْعُوَ عَلَيَّ رَحِمٌ قَطَعْتُهَا». ترجمه: «بار خدایا، من از تو غنای خانواده ومولا را می‏طلبم، و به تو از این پناه می‏برم، که بر من رحمی دعا نماید که قطعش نموده باشم». هیثمی (125/10) می‏گوید: اسناد آن جید است.

و ابن سعد (614/3) از عروه روایت نموده که: سعدبن عباده س دعا می‏نمود: «اللهم هب لي حــمدا، وهب لي مجدا، لامجد الا بفعال ولا فعال الا بمال، اللهم لا يصلحني القليل ولا اصلح عليه». ترجمه: «بار خدایا، برایم ستایش ببخش، و برایم بزرگی ببخش، بزرگی جز به عمل قابل دست رسی نیست، و عمل جز به مال ممکن نیست، بار خدایا، مال کم مرا اصلاح نمی‏سازد، و نه من خود را به آن اصلاح کرده می‏توانم».

دعاهای ابودرداء س

ابونعیم در الحلیه (219/1) از بلال بن سعد روایت نموده، که گفت: ابودرداء س می‏گفت: «اللهم إني أعوذ بك من تفرقة القلب». ترجمه: «بار خدایا، من به تو از پراندگی قلب پناه می‏برم». گفته شد: پراندگی قلب چیست؟ پاسخ داد: این که برایم در هر وادی مال گذاشته شود.

و نزد وی هم چنان (220/1) از اسماعیل بن عبیداللَّه روایت است که: ابودرداء می‏گفت: «اللهم توفني مع الابرار، ولا تبقني مع الاشرار». ترجمه: «بار خدایا، مرا با نیکان بمیران، و با اشرار باقیم مگذار». و از لقمان بن عامر از ابودرداء روایت است که وی می‏گفت: «اللهم لا تبتلني بعمل سوء فادعي به رجل سوء». ترجمه: «بار خدایا، مرا به عمل بدی مبتلا مگردان، که بر اثر آن آدم بد خوانده شوم».

و در نزد وی (223/1) هم چنان از حسان بن عطیه روایت است که، ابودرداء می‏گفت: «اللهم إنی أعوذ بك أن تلعنني قلوب العلماء». ترجمه: «بار خدایا، بمن به تو از این پناه مبرم که قلوب علما لعنتم نمایند». گفته شد: قلب‏های ایشان تو را چگونه لعنت می‏نمایند؟ پاسخ داد: اینکه مرا بد ببینند [و همین لعنت است].

و ابونعیم در الحلیه (224/1) از عبداللَّه بن یزید بن ربیعه دمشقی روایت نموده، که گفت: ابودرداء گفت: در بخش اول شبی به مسجد رفتم، هنگامی که داخل شدم، از پهلوی مردی عبور نمودم که به سجده افتاد بود و می‏گفت: «اللهم إني خائف مستجير فاجرني من عذابك، وسائل فقير فارزقني من فضلك، لامذنب فاعتذر، ولا ذوقوة فانتصر، ولكن مذنب مستغفر»**.** ترجمه: «بار خدایا، من وحشت زده پناه جویم، برایم از عذابت امان ده، و سئوال کننده بینوایم، از فضلت برایم رزق ده، نه گناهکارم که معذرت بخواهم[[970]](#footnote-970)، و نه از قوتی برخوردارم که کامیاب شوم، ولی گناهکارم و مغفرت می‏طلبم». می‏گوید: بعد ابودرداء صبح نمود، و آن‏ها را برای یارانش، از بس که خوشش آمده بودند، میاموزانید.

و بخاری در الادب المفرد (ص99) از تمامه بن حزن روایت نموده، که گفت: شیخی را شنیدم که به صدای بلندش فریاد می‏نمود: «اللهم إني أعوذ بك من الشر لا يخلط شى‏ء». ترجمه: «بار خدایا، من به تو از شری پناه می‏برم، که چیزی همراهش خلط نباشد». گفتم: این [شیخ] کیست؟ گفته شد: ابودرداء.

و حاکم از ابودرداء روایت نموده که وی می‏گفت: «اللهم إنى أعوذ بك أن تعرض على أخي عبدالله بن رواحة من عملي ما يستحي منه». ترجمه: «بار خدایا، من به تو پناه می‏برم، از این که از عملم بر برادرم عبداللَّه بن رواحه چیزی را عرضه نمایی که از آن حیا نماید». این چنین در الکنز (306/1) آمده است.

دعاهای عبداللَّه بن عمر ب

ابونعیم در الحلیه (308/1) از نافع از ابن عمر ب روایت نموده، که وی بر صفا دعا می‏نمود: «اللَّهُمَّ اعْصِمْنَا بِدِينِكَ وَطَوَاعِيَتِكَ وَطَوَاعِيَةِ رَسُولِكِ. اللهم جنبني حدودك. اللهم اجعلني مـمن يحبك، ويحب ملائكتك، ويحب رسلك، ويحب عبادك الصالحين. اللهم حببني اليك والى ملائكتك والى رسلك والى عبادك الصالحين. اللهم يسرني لليسرى، وجنبني العسرى، واغفر لي في الاخرة والاولى، واجعلني من ائمة الـمتقين. اللهم إنك قلت: ﴿ٱدۡعُونِيٓ أَسۡتَجِبۡ لَكُمۡ﴾ وانك لا تخلف الـميعاد. اللهم اذ هديتني للاسلام فلا تنزعني منه ولا تنزعه مني حتى تقبضني وانا عليه». ترجمه: «بار خدایا،مرا بر دینت، طاعتت و طاعت رسولت نگه دار. بار خدایا، مرا از حدودت باز دار. بار خدایا مرا از کسانی بگردان که دوستت می‏دارند، ملائکت را دوست می‏دارند، رسولانت را دوست می‏دارند و بندگان صالحت را دوست می‏دارند. بار خدایا، مرا نزد خودت، ملائکت، رسولانت و بندگان صالحت محبوب گردان. بار خدایا، مرا برای آسانی آماده و آسان گردان، و از سختی و مشکل بازم دار، و برایم در آخرت و دنیا ببخشای، و مرا از امامان متقی بگردان. بار خدایا، تو گفته ای: «دعایم کنید، برای‌تان قبولش می‏کنم» و تو وعده‏ات را خلاف نمی‏کنی. بار خدایا وقتی مرا به اسلام هدایت نمودی، دیگر مرا از آن بیرون مکن و آن را از من بیرون مکن، تا در حالی قبضم نمایی که من بر آن باشم». وی به این دعا، و دعای طویل دیگری که داشت بر صفا و مروه، و در عرفه و جمع[[971]](#footnote-971) و بین دو جمره[[972]](#footnote-972) و در طواف دعا می‏نمود.

و ابونعیم در الحلیه (304/1) از عبداللَّه بن سیره روایت نموده، که گفت: ابن عمرب وقتی صبح می‏نمود می‏گفت: «اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِنْ أَعْظَمِ عِبَادِكَ نَصِيبًا فِي كُلِّ خَيْرٍ تَقْسِمُهُ الْغَدَاةَ، وَنُورًا تَهْدِي، وَرَحْمَةً تَنْشُرُهَا، وَرِزْقًا تَبْسُطُهُ، وَضُرًّا تَكْشِفُهُ، وَلاء تَرْفَعُهُ، وَفِتْنَةً تَصْرِفُهَا». ترجمه: «بار خدایا، مرا بزرگ‌ترین بهره‏مند از میان بندگانت در هر خیری که این بامداد تقسیم می‏کنی، و هم چنان بزرگترین بهره‏مند از نوری که به آن هدایت می‏نمایی، رحمتی که پراکنده و منتشر می‏سازی، رزقی که پهن می‏گردانی، ضرری که دور می‏سازی، بلایی که بلندش می‏نمایی و فتنه‏ای که بر می‏گردانی بگردان»[[973]](#footnote-973). طبرانی این را ازوی به مثل آن روایت نموده است.هیثمی (184/10) می‏گوید: رجال آن رجال صحیح‌اند.

دعاهای عبداللَّه بن عباس س

بزار از سعیدبن جبیر روایت نموده که ابن عباس ب می‏گفت: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بنورِ وَجْهِكَ الَّذِي أَشْرَقَتْ لَهُ السَّمَاوَاتُ وَالأَرْضُ، أَنْ تَجْعَلَنِي فِي حِرْزِكَ، وَحِفْظِكَ، وَجِوَارِكَ، وَتَحْتَ كَنَفِكَ». ترجمه: «بار خدایا، من تو را به نور و جهت که آسمان‏ها و زمین از آن روشن گردیده‏اند سئوال می‏کنم، که مرا در پناه، حفظ، امان و زیر رعایت خود بگردانی»[[974]](#footnote-974). هیثمی (184/10) می‏گوید: رجال آن رجال صحیح‏اند.

وبخاری در الادب المفرد (ص100) از سعید روایت نموده، که گفت: ابن عباس می‏گفت: «اللهم قنعني وبارك لي فيه، وأخلف على كل غائبة بخير». ترجمه: «بار خدایا، برایم قناعت نصیب گردان، و در آن[[975]](#footnote-975) برایم برکت بده، و بر هر غائبم به خیر و سلامتی جانشین و نگهبان باش»[[976]](#footnote-976).

و اسماعیل قاضی از طاووس روایت نموده، که گفت: از ابن عباس شنیدم که می‏گوید: **«**اللهم تقبل شفاعة محمد الكبرى، وارفع درجة العليا، واعطه سؤله فى الاخرة والاولى كما آتيت إبراهيم وموسى عليهما السلام**»**. ترجمه: «بار خدایا، شفاعت بزرگ محمد ص را قبول فرما، و درجه بلندش را بلند گردان، و سئوالش را در آخرت و دنیا بده، چنان که برای ابراهیم و موسی علیهما السلام دادی». ابن کثیر در تفسیرش (513/3) می‏گوید: اسناد آن جید، قوی و صحیح است.

دعای فضاله بن عبید س

طبرانی از ام الدرداء ل روایت نموده، که گفت: فضاله بن عبید س می‏گفت: «اللهم إني أسالك الرضى بالقضاء والقدر، وبرد العيش بعد الـموت، ولذة النظر الى وجهك، والشوق الى لقائك في غير ضراء مضرة ولا فتنة مضلة». ترجمه: «بار خدایا، من از تو رضای به قضا و قدر، سردی زندگی بعد از مردن، لذت دیدن به سویت و شوق لقایت را، بدون عائد شدن ضرر مضر و فتنه گمراه کننده، طلب می‏کنم». و ادعا می‏نمود، که این‏ها دعاهایی‌اند که رسول خدا ص به آن‏ها دعا می‏نمود[[977]](#footnote-977). هیثمی (177/10) می‏گوید: این را طبرانی در الأوسط و الکبیر روایت نموده، و رجال آن‏ها ثقه‏اند.

دعای ابوهریره س: «اللهم إني أحب لقاءک فاحب لقائی»

ابن سعد (339/4) از مقبری از ابوهریره س روایت نموده که: مروان نزد وی در همان مریضی اش که در آن درگذشت داخل شد، و گفت: ای ابوهریره، خداوند برایت شفا دهد، ابوهریره گفت: «اللهم إني أحب لقاءك فاحب لقائى». ترجمه: «بار خدایا، من ملاقاتت را دوست می‏دارم، بنابراین ملاقاتم را دوست بدار». می‏گوید: تا هنوز مروان به اصحاب القطا نرسیده بود، که ابوهریره درگذشت.

دعای اصحاب ل وقتی سال یا ماه داخل می‏شد و وقتی داخل قریه‏ای می‏شدند

طبرانی در الأوسط از عبداللَّه بن هشام روایت نموده، که گفت: اصحاب رسول خداص وقتی سال یا ماه داخل می‏شد، این دعا را می‏آموختند: «اللهم ادخله علينا بالا من وألايمان، السلامة والاسلام، ورضوان من الرحمن، جوار من الشيطان». ترجمه: «بار خدایا، آن را بر ما به امن، ایمان، سلامتی، اسلام، رضامندی رحمان و پناه از شیطان داخل گردان»[[978]](#footnote-978). هیثمی (139/10) می‏گوید: اسناد آن حسن است، و در حاشیه‏اش از ابن حجر نقل شده: در آن رشدین بن سعد آمده، و ضعیف می‏باشد.

و بزار از ابوامامه بن سهل از ابوهریره روایت نموده، که گفت: برایش گفتم: قوم وقتی وارد قریه‏ای می‏شدند یا به قریه‏ای آشکار می‏گردیدند، از چه می‏ترسیدند که این را می‏گفتند: «اللهم اجعل فنا فيها رزقا». ترجمه: «بار خدایا، در آن برای ما رزق بگردان». گفت: از ستم والیان و قحط باران می‏ترسیدند. هیثمی (135/10) می‏گوید: رجال آن رجال صحیح‌اند، غیر قیس بن سالم که ثقه می‏باشد.

دعای انس س

بخاری در الادب المفرد (ص93) از ثابت روایت نموده، که گفت: انس س وقتی برای برادرش دعا می‏نمود می‏گفت: «جعل الله عليه صلاة قوم ابرار، ليسوا بظلمة ولا فجار يقومون الليل ويصومون النهار». ترجمه: «خداوند برای وی دعای قوم نیکان را نصیب گرداند، قومی که نه ظالم‏اند و نه فاجر، در شب قیام می‏نمایند و روز را روزه می‏گیرند».

آنچه را عبداللَّه بن زبیر در وقت شنیدن رعد می‏گفت

بخاری در الادب المفرد (ص106) از عبداللَّه بن زبیر روایت نموده که: وی وقتی رعد را می‏شنید صحبت را قطع می‏نمود و می‏گفت: «سُبْحَانَ الَّذِي يُسَبِّحُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ وَالْمَلاَئِكَةُ مِنْ خِيفَتِهِ».ترجمه: «پاکی است ذاتی را که رعد تسبیح و حمد وی را می‏گوید و ملائک نیز از خوف وی (تسبیح و حمدش را می‏گویند)». و بعد از آن می‏گفت: این بیم دادن شدید برای اهل زمین است. این را همچنان مالک از ابن زبیر به مثل آن، چنانکه در مشکاة آمده، روایت کرده است، مگر این که وی این قولش را: بعد از آن می‏گفت... تا آخرش متذکر نشده است.

دعاهاى اصحاب براى يكديگر ش

دعای عمر برای سماک بن مخرمه و دو مرد دیگر

ابن عساکر از سیف بن عمر از محمد و طلحه و مهلب و عمرو و سعید روایت نموده، که گفتند: سماک بن مخرمه، سماک بن عبید و سماک بن خرشه در یک وفد نزد عمر س آمدند، عمر گفت: «بارك الله فيكم، اللهم أسمك بهم الاسلام، وايديهم الإسلام». ترجمه: «بار خدایا، اسلام را توسط ایشان بلند بگردان و اسلام را توسط ایشان نصرت ده». این چنین در المنتخب (131/5) آمده است.

دعای کعب بن مالک برای اسعد بن زراره

ابن ابی شیبه، طبرانی و ابونعیم در المعرفه از عبدالرحمن بن کعب بن مالک روایت نموده‏اند که گفت: وقتی چشم پدرم کور شد و بینایی اش را از دست داد، من رهنمایش بودم، وقتی با او برای جمعه بیرون می‏شدم، و اذان را می‏شنید، برای ابوامامه اسعدبن زراره س مغفرت می‏خواست، و برایش دعا می‏نمود، برای او گفتم: ای پدر، چه مسئله است وقتی که اذان را می‏شنوی برای ابوامامه مغفرت می‏خواهی و برای وی دعا می‏کنی؟ گفت: ای پسرم، او نخستین کسی بود، که برای ما قبل از قدوم پیامبر ص در نقیع خضمات در هزم «النبيت حره» که مربوط بنی بیاضه است نماز جمعه داد، گفتم: در آن روز تعدادتان چقدر بود؟ گفت: چهل مرد بودیم. این چنین در المنتخب (136/5) آمده است.

دعای بریده اسلمی برای علی، عثمان، طلحه و زبیر ش

ابن سعد (243/4) از ابوالعلاء بن شخیر از مردی از بنی بکربن وائل روایت نموده، که گفت: با بریده اسلمی در سیستان بودم، می‏گوید، به علی، عثمان، طلحه و زبیر ش اعتراض می‏نمودم، تا نظر و رأی وی را دریابم، می‏گوید: وی رویش را به‌سوی قبله گردانید و دست‌هایش را بلند نمود و گفت: بار خدایا، برای عثمان بیامرز، و برای علی بن ابی طالب بیامرز، و برای طلحه بن عبیداللَّه بیامرزد و برای زبیربن عوام بیامرز. می‏گوید: بعد از آن رویش را به‌سوی من گردانید و به من گفت: پدر برایت نباشد، می‏خواهی مرا بکشی؟ می‏گوید: گفتم: به خدا سوگند، قصد کشتنت را نداشتم، ولی همین را از تو می‏خواستم، افزود: قومی‌اند، که چیزهای خوبی از خداوند برای‌شان سبقت نموده است، اگر خداوند بخواهد برای‌شان به سبب فعل‏های قبلی که انجام داده‏اند می‏بخشد، و اگر بخواهد به سبب عمل‏های نوی که انجام دادند عذاب می‏نماید، حساب آنان بر خداوند است.

1. - مسلم (31) در کتاب الایمان. [↑](#footnote-ref-1)
2. - بخاری (6443) مسلم (94) در زکاة و احمد (2/ 358، 391). [↑](#footnote-ref-2)
3. - بسیار ضعیف. [↑](#footnote-ref-3)
4. - صحیح. احمد (1/ 63) حاکم (1/ 72) و آن را صحیح دانسته و ذهبی با وی موافقت نموده است. [↑](#footnote-ref-4)
5. - ضعیف. احمد (4/ 124) بزار (10) حاکم (1/ 501) طبرانی (19/ 23) آلبانی آن را در ضعیف الترغیب (924) ضعیف دانسته است. [↑](#footnote-ref-5)
6. - صحیح. احمد (4/ 16) ابن حبان (212). [↑](#footnote-ref-6)
7. - ضعیف. ابویعلی (3368) نگا: میزان الاعتدال (1/ 348) مطالب العالیة (1734) و المجمع (10/ 83). [↑](#footnote-ref-7)
8. - صحیح بر اساس شواهد آن. (2/ 242) و ابن ابی عاصم (2/ 405) (843) در سند آن خالد بن نافع اشعری است که در وی ضعف است. اما این حدیث شواهدی دارد از جمله حدیث انس نزد طبرانی در الاوسط (7/ 7293) و حدیث ابوسعید نزد ابن حبان (7432). [↑](#footnote-ref-8)
9. - حسن بر اساس شواهد آن. هیثمی (10/ 379) آن را به طبرانی در الاوسط ارجاع داده است. [↑](#footnote-ref-9)
10. - یکی از راویان است. [↑](#footnote-ref-10)
11. - آلبانی آن را صحصح دانسته اما ما درمورد آن توقف می کنیم. ابن ماجه (4049) حاکم (4/ 4049) حاکم (4/ 473، 545) خطرناکترین مساله موجود در سند حدیث وجود محمدبن حازم الضریر است که سر مرجئه در کوفه بود و این حدیث موید بدعت اوست. بر فرض صحت حدیث این حمل بر آن حالت مخصوص در آخر زمان است که قرآن و علم برداشته می شود... [↑](#footnote-ref-11)
12. - صحیح موقوف. به صورت مرفوع م وموقوف روایت شده و موقوف آن صحیح تر است. احمد (1/ 378) حاکم (1/ 33) ابونعیم (4/ 166) طبرانی (9/ 299) آلبانی و احمد شاکر مرفوع آن را ضعیف دانسته‌اند. [↑](#footnote-ref-12)
13. - ضعیف. احمد (3/ 265). [↑](#footnote-ref-13)
14. - ضعیف. احمد (2/ 359) ابونعیم (2/ 357) ابن عدی (4/ 1314) حاکم (4/ 256) حاکم آن را صحیح دانسته اما ذهبی گفته اش را رد کرده و گفته: صدقة را ضعیف دانسته‌اند... [↑](#footnote-ref-14)
15. - بخاری (5716) مسلم (7/ 22) احمد (3/ 19). [↑](#footnote-ref-15)
16. - صحیح. احمد (1/ 381) ابوداوود (3883) حاکم (4/ 418) ابن حبان (1412) ابن ماجه (3530) نگا: الصحیحة (331). [↑](#footnote-ref-16)
17. - ضعیف. داستان ابن رواحة با کنیز خود ضعیف است. ابن عساکر (12/ 158) در تاریخ دمشق و ذهبی در سیر اعلام النبلاء (3/ 49) مناوی در فیض القدیر (6/ 558) نووی در المجموع (2/ 183) می گوید: سند این داستان ضعیف و منقطع است. [↑](#footnote-ref-17)
18. - مردی که حرف قبلی را با اقتباس از قرآن گفت، هدف جنگ را دارد، و برای علی می‏گوید: باید با این‏ها که باغی‏اند، و ما بر حق هستیم بجنگیم، و علی حرف او را تایید می‏کند، ولی سهل بن حنیف با تردید این گفته‏ها، و با اشاره به حالت مسلمانان در صلح حدیبیه، که آماده جنگ بودند، و پیامبر ص آن را قبول ننموده، و به صلح تن داد، مسلمانان را به صلح فرا می‏خواند، به اقتباس از تیسیرالقاری، بخش تفسیر سوره فتح. م. [↑](#footnote-ref-18)
19. - بخاری (4844). [↑](#footnote-ref-19)
20. - مسلم در کتاب الجهاد به شماره (94) احمد (3/ 486). [↑](#footnote-ref-20)
21. - یعنی خانه خدا. م. [↑](#footnote-ref-21)
22. - بخاری (2731، 2732) احمد (4/ 330). [↑](#footnote-ref-22)
23. - بخاری (4172) احمد (3/ 197). [↑](#footnote-ref-23)
24. - اسم جایی است در میان مکه و مدینه. [↑](#footnote-ref-24)
25. - صحیح. احمد (3/ 42) ابوداوود (2736) و (3015) در آن یعقوب بن مجمع است که مقبول است چنانکه در التقریب آمده یعنی در صورت متابعه مگرنه خیر. حدیث را آلبانی ضعیف دانسته است. [↑](#footnote-ref-25)
26. - بخاری (4150). [↑](#footnote-ref-26)
27. - ضعیف. ابن عساکر در مختصر تاریخ دمشق (18/ 348، 349) و لالکائی در السنة. سند آن ضعیف است و در آن مجهولانی هستند. [↑](#footnote-ref-27)
28. - جزیره‏ای است در خلیج فارس. [↑](#footnote-ref-28)
29. - صحیح. نگا: معجزات النبی با تحقیق من. دارالغذ. [↑](#footnote-ref-29)
30. - کلمه دیوان در حدیث، که به فارسی یعنی جن و پری. [↑](#footnote-ref-30)
31. - صحیح. ابوداوود (4302) و بیهقی (9/ 176) نگا: الصحیحة (2/ 416) (772). [↑](#footnote-ref-31)
32. - بسیار ضعیف. اگر موضوع نباشد. بیهقی در الدلائل (3/ 418-420) و حاکم (3/ 598). [↑](#footnote-ref-32)
33. - صحیح. طبرانی در الکبیر (11/ 12052) ابن کثیر آن را در البدایة (7/ 450). [↑](#footnote-ref-33)
34. - وی عمروبن عبدالمسیح از اهل حیره است. [↑](#footnote-ref-34)
35. - یعنی اصحاب. [↑](#footnote-ref-35)
36. - نام اسب خالد س است. [↑](#footnote-ref-36)
37. - ضعیف. طبرانی (3/ 302) (3367) ابن ابی شیبة (11/ 43) در سند آن ابن لهیعة ضعیف است. همچنین در متن آن نکارت است زیرا مومن خود را پاک نمی داند و تزکیه نمیکند و این کار مخالف نص قرآن است. [↑](#footnote-ref-37)
38. - ضعیف معضل. چنانکه در الاصابة (1/ 289) آمده. نگا: الحلیة (9/ 279) و مصنف ابن ابی شیبة (11/ 42، 43) و میزان الاعتدال (9877). [↑](#footnote-ref-38)
39. - ابونعیم (1/ 242). [↑](#footnote-ref-39)
40. - طبرانی (4/ 6). [↑](#footnote-ref-40)
41. - هیثمی آن را در المجمع (402) به طبرانی از ابودرداء نسب داده است. وی گفته است: در آن یک روای است که نام برده نشده و بقیه‌ی رجال آن ثقه هستند. [↑](#footnote-ref-41)
42. - بخاری (7375) مسلم (813). [↑](#footnote-ref-42)
43. - بخاری (4811) مسلم (2786). [↑](#footnote-ref-43)
44. - بخاری (4760) مسلم (2806). [↑](#footnote-ref-44)
45. - هدف از این حشر، همان حشری است که قبل از روز قیامت به طرف شام انجام می‏شود. [↑](#footnote-ref-45)
46. - ضعیف منکر. احمد (5/ 164) نسائی (4/ 116) (2068) در سند آن ولید بن جمیع است که ابن حجر درباره اش می گوید: صدوق است و دچار وهم می شود. نگا: ضعیف الترغیب (2089). [↑](#footnote-ref-46)
47. - ممکن است درست همینطور باشد که ذکر نموده‏ایم و در اصل چنین آمده، گفت: شما قوم هستید اگر... [↑](#footnote-ref-47)
48. - صحیح. ابن ماجه (2118) احمد (5/ 196) آلبانی آن را در الصحیحة (138) به علت شواهد آن صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-48)
49. - نگا: الصحیحة (1/ 264). [↑](#footnote-ref-49)
50. - صحیح. بخاری در ادب المفرد (3/ 78) ابن ماجه (2117) آلبانی آن را در الصحیحة (139) صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-50)
51. - ضعیف مرسل. بیهقی در الاسماء و الصفات (ص 111) از اوزاعی بصورت مرسل. [↑](#footnote-ref-51)
52. - بخاری (595). [↑](#footnote-ref-52)
53. - یعنی: تورات. [↑](#footnote-ref-53)
54. - طبرانی (7/ 211، 212). [↑](#footnote-ref-54)
55. - ضعیف. بزار (52) ابویعلی (3369) ابونعیم در الحلیة (3322) در سند آن حارث بن عبید ضعیف است. [↑](#footnote-ref-55)
56. - هدفش خوله بنت ثعلبه است. م. [↑](#footnote-ref-56)
57. - صحیح. احمد (6/ 46) ابن ماجه (188) آلبانی آن را صحیح دانسته است. بخاری آن را بطور معلق (13/ 372) روایت کرده. حاکم (2/ 481) و آن را صحیح دانسته (یعنی حاکم) و ذهبی با وی موافقت نموده است. [↑](#footnote-ref-57)
58. - ظهار آنست که انسان همسرش را با یکی از محارم خود تشبیه نماید، ظهار در دوران جاهلیت نوعی از طلاق بود، ولی اسلام حکمش را تغییر داد و از اقسام طلاق خارجش نمود. به نقل از الفقه الاسلامی و ادلته. با تغییر و اختصار. م. [↑](#footnote-ref-58)
59. - صحیح. ابن ماجه (2063) آلبانی آن را در صحیح ابن ماجه (1678) صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-59)
60. - در نص شفاء آمده، که ممکن هدف از آن قرآن باشد. [↑](#footnote-ref-60)
61. - فرشته‏ای که آب را در خزانه ذخیره می‏کند. [↑](#footnote-ref-61)
62. - یعنی: همسرش. [↑](#footnote-ref-62)
63. - یعنی اهل جنت و دوزخ قبلاً تعیین شده‏اند، و کسی که اهل جنت است، اگرچه هنوز عملی نکرده باشد، به جنت برده می‏شود و هم چنین اهل دوزخ. م. [↑](#footnote-ref-63)
64. - مسلم (2662) در القدر و ابوداوود (4713) و احمد (6/ 208) نسائی (4/ 57) ابن ماجه (2084). [↑](#footnote-ref-64)
65. - صحیح. احمد (5/ 317) ترمذی (2155) آلبانی آن را در صحیح الجامع (2017) و الصحیحة (133) صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-65)
66. - برای جنت. [↑](#footnote-ref-66)
67. - برای دوزخ. [↑](#footnote-ref-67)
68. - صحیح. احمد (4/ 176). [↑](#footnote-ref-68)
69. - ممکن درست چنین باشد: به او گفته شد. [↑](#footnote-ref-69)
70. - ضعیف و منقطع. طبرانی در الکبیر (20/ 172) نگا: المجمع (7/ 187). [↑](#footnote-ref-70)
71. - ممکن هدف بتی از بت‏های عرب باشد. [↑](#footnote-ref-71)
72. - ضعیف. احمد (1/ 330) در آن جهالت برخی از برادران اوضاعی وجود دارد. نگا: المجمع (7/ 204) المطالب العالیة (2936). [↑](#footnote-ref-72)
73. - یعنی منکرین قدر. م. [↑](#footnote-ref-73)
74. - حسن. احمد (2/ 90) بیهقی (10/ 205) ابوداوود (471) نگا: صحیح الجامع (3669). [↑](#footnote-ref-74)
75. - صحیح. ترمذی (2341) احمد (1/ 356) ابن ابی شیبة (1/ 352) طبرانی در الکبیر (5/ 222) و الصغیر (1/ 24) نگا: الصحیحة (1071) صحیح الجامع (4592). [↑](#footnote-ref-75)
76. - ضعیف. ابویعلی (7160). [↑](#footnote-ref-76)
77. - نام محله‏ای است از یهود. [↑](#footnote-ref-77)
78. - هدف از دود همان «دخان» مذکور در قرآن که یکی از نشان‌های قیامت است می‏باشد.م. [↑](#footnote-ref-78)
79. - منسوب به سحول، قریه‏ای است در یمن. [↑](#footnote-ref-79)
80. - این چنین در اصل و ابن سعد آمده، و در المنتخب: «بصیری» آمده، و ممکن همین درست باشد. [↑](#footnote-ref-80)
81. - حسن. ترمذی. این حدیث قبلا گذشت. [↑](#footnote-ref-81)
82. - صحیح. احمد (2/ 305). ترمذی (3589) ابن ماجه (1752) برخی از آن را روایت نموده‌اند. [↑](#footnote-ref-82)
83. - یعنی برای پختن طعام. [↑](#footnote-ref-83)
84. - کنایه از فصاحت ایشان است. [↑](#footnote-ref-84)
85. - صحیح. ترمذی (3168) نگا: الصحیحة (849). [↑](#footnote-ref-85)
86. - بخاری (4741) مسلم (222). [↑](#footnote-ref-86)
87. - یعنی: چنانکه در دنیا مخاصمه نمودیم، در آخرت هم مخاصمه می‏کنیم. [↑](#footnote-ref-87)
88. - حسن. احمد (1/ 164) ترمذی (3236) (3356) ابن ماجه (4158) آلبانی آن را حسن دانسته است. [↑](#footnote-ref-88)
89. - صحیح. احمد (1/ 167) احمد شاکر آن را صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-89)
90. - صحیح لغیره. ابن عساکر (4/ 415) طبرانی (18/ 58/ 107) منذری در الترغیب می گوید: طبرانی آن را با دو سند که یکی از آنها جید است روایت کرده است. همچنین ابن حبان در صحیح خود (2592) به مانند آن. آلبانی آن را در صحیح الترغیب (3637) صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-90)
91. - صحیح لغیره. طبرانی د حاکم (1/ 68) بزار و ابوعاصم در السنة (2/ 393- 394) (824) منذری اسناد آن را جید دانسته است. آلبانی در صحیح الترغیب (635) صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-91)
92. - ابونعیم در الحلیة (10/ 219) طبرانی در الکبیر (7483) از ابی امامة بطور مرفوع که در سند آن جمیع بن ثوب الرحبی که بخاری درباره اش می گوید: منکر الحدیث است. نسائی می گوید: متروک است. ابن عدی می گوید: روایاتش نشانه‌ی ضعیف بودنش است. نگا: التذکره با تحقیق من (384). [↑](#footnote-ref-92)
93. - ضعیف. ابونعیم (3/ 179) همچنین بزار و طبرانی بطور مختصر. منذری در الترغیب می گوید: سند آن ان شاءالله حسن است. آلبانی در ضعیف الترغیب می گوید: منذری چنین می گوید اما در آن یک ضعیف و یک شخص ناشناس است. (4118). [↑](#footnote-ref-93)
94. - ضعیف. احمد (5/ 347) در سند آن حارث بن حصیرة صدوق است و اشتباه می کند. ابواسرائیل ابن خلیفه نیز ضعیف بدحفظ است. التقریب (1/ 69) نگا: المجمع (10/ 378). [↑](#footnote-ref-94)
95. - صحیح. احمد (3/ 330) بخاری در ادب المفرد (818) آلبانی در صحیح الادب صحیحش دانسته است. [↑](#footnote-ref-95)
96. - حسن. ابوحاتم. رجال آن ثقه هستند. مبارک بن فضالة نیز مدلس است و تدلیس تسویه می کند اما در این سند به شنیدن تصریح نموده. [↑](#footnote-ref-96)
97. - مسلم (2750) احمد (4/ 178، 346) ابن ماجه (4239) طبرانی (4/ 13). [↑](#footnote-ref-97)
98. - در اصل سفید است. [↑](#footnote-ref-98)
99. - صحیح. احمد (1/ 401، 420) و (1/ 403/ 454) بزار (3038) و بخاری (6541) و مسلم (220) از ابن عباس. [↑](#footnote-ref-99)
100. - در عربی به آن «سدر» می‏گویند. م. [↑](#footnote-ref-100)
101. - صحیح لغیره. ابن ابی الدنیا در صفة الجنة (108) حاکم (2/ 476) و آن را صحیح دانسته و ذهبی با وی موافقت نموده اما مرسل است.البته حاکم (2/ 476) باز از ابو امامة با سند صحیح روایت کرده است. نگا: صحح الترغیب (3742). [↑](#footnote-ref-101)
102. - صحیح. نگا: حدیث قبل. [↑](#footnote-ref-102)
103. - چهار مغز = گردو. [↑](#footnote-ref-103)
104. - تَرقُوه: نام دو استخوان بالای سینه و زیر گردن در سمت راست و چپ. [↑](#footnote-ref-104)
105. - صحیح لغیره. احمد (4/ 183) طبرانی در الکبیر و الاوسط. و بیهقی به مانند آن و ابن حبان. آلبانی آن را در صحیح الترغیب (3729) صحیح لغیره دانسته است. نگا: المجمع (10/ 231). [↑](#footnote-ref-105)
106. - ضعیف. طبرانی (12/ 435) (13595) در سند آن عتبة ضعیف است. عطا نیز از ابن عمر نشنیده است. [↑](#footnote-ref-106)
107. - ضعیف مرسل. [↑](#footnote-ref-107)
108. - صحیح. خطیب بغدادی (5/ 307، 7/ 119) ابن عساکر (9/ 317/2) نگا: الصحیحة (824) صحیح الجامع (51). [↑](#footnote-ref-108)
109. - مسلم (121) در کتاب ایمان. [↑](#footnote-ref-109)
110. - صحیح. احمد (4/ 199). [↑](#footnote-ref-110)
111. - هدف وی آن یاران پیامبر ص است که قبل از وی در گذشتند. [↑](#footnote-ref-111)
112. - صحیح. قبلا گذشت. [↑](#footnote-ref-112)
113. - ضعیف. حاکم (4/ 578) نگا: ضعیف الجامع (1245). [↑](#footnote-ref-113)
114. - ضعیف مرسل. [↑](#footnote-ref-114)
115. - حسن. ترمذی (3194) آلبانی آن را حسن دانسته است. [↑](#footnote-ref-115)
116. - صحیح. ترمذی (3139) احمد (1/ 271). [↑](#footnote-ref-116)
117. - هدف روزهای قبل از جنگ قادسیه است که در آن بخش‏های وسیعی از عراق به دست خالدبن ولید س فتح گردیده بود. [↑](#footnote-ref-117)
118. - صحیح. ابوداوود (3607) آلبانی آن را صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-118)
119. - موضوع (دروغین). ابویعلی (2399). در آن محمد بن کیسان است کذاب است. نگا: المجروحین (1/ 102). [↑](#footnote-ref-119)
120. - صحیح. عبدالله بن احمد (1/ 102). [↑](#footnote-ref-120)
121. - هدف رکاب چرمی شتر است. م. [↑](#footnote-ref-121)
122. - صحیح. ابویعلی (491) حاکم (3/ 151) حمیدی (58) ابن حبان (2210) نگا: المجمع (9/ 138). [↑](#footnote-ref-122)
123. - محفوظ و درست «حیاته» است. [↑](#footnote-ref-123)
124. - صحیح. ابویعلی (7175) (7346) که دارای چند طریق است. [↑](#footnote-ref-124)
125. - صحیح. احمد (21523) ابن سعد (4/ 232) ابن عساکر (28/ 315/ 316) بزار (2716). [↑](#footnote-ref-125)
126. - سندش ضعیف است. ابن سعد (4/ 234) ابن عساکر در مختصر تاریخ دمشق (28/ 286/ 287) و ابن حجر آن را در الاصابة (11/ 122) وذهبی در سیر اعلام النبلاء (3/ 398-399) ذکر کرده‌اند. [↑](#footnote-ref-126)
127. - ضعیف. ابنعیم در الدلائل (ص 196) طبرانی (4/ 213، 214) بیهقی در الدلائل (5/ 268) در سند آن زحر بن حصن شناخته شده نیست و حمید بن منهب نیز ترجمه‌ی وی را نیافتم. [↑](#footnote-ref-127)
128. - بخاری (3159). [↑](#footnote-ref-128)
129. - ضعیف. ابن سنی در عمل الیوم و اللیلة (56) از ابودرداء و از یکی از اصحاب. سند آن ضعیف است. عراقی آن را در تخریج الاحیاء به طبرانی با سند ضعیف ارجاع داده است. [↑](#footnote-ref-129)
130. - صحیح. طبری (30/268) از طریق انس وغیره. [↑](#footnote-ref-130)
131. - صحیح. طبری (30/ 270). [↑](#footnote-ref-131)
132. - ضعیف. ترمذی (3039) آلبانی آن را در ضعیف الجامع (1237) و ضعیف ترمذی، ضعیف دانسته است. [↑](#footnote-ref-132)
133. - ضعیف. احمد (1/ 11) ابن حبان (2910) حاکم (3/ 74) سعید بن منصور در تفسیر خود (695) آلبانی می گوید: سندش ضعیف است و معنایش صحیح است. [↑](#footnote-ref-133)
134. - خطاب به دستش است. [↑](#footnote-ref-134)
135. - ضعیف. ابن ماجه (2588) آلبانی آن را ضعیف دانسته است. [↑](#footnote-ref-135)
136. - صحیح. ترمذی (3165) احمد (6/ 280) آلبانی آن را در صحیح ترمذی (2531) صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-136)
137. - مسلم در کتاب ایمان (125) احمد (2/ 212) ابوعوانة (1/ 77). [↑](#footnote-ref-137)
138. - مسلم (126) احمد (1/ 332). [↑](#footnote-ref-138)
139. - یعنی لقمان ÷، هدف این است که مراد از ظلمی که در آیت ذکر شده است همانا شرک است، نه ظلم‏های کم‌تر از آن، طوری که لقمان ÷، در آیه بعدی شرک را ظلم نامیده است. م. [↑](#footnote-ref-139)
140. - بخاری (4629) مسلم (124) احمد (1/ 378). [↑](#footnote-ref-140)
141. - ضعیف. ابن مردویه. در سند آن محمد بن شداد سمعی است که بسیار ضعیف است. [↑](#footnote-ref-141)
142. - ضعیف. ابوداوود (4100، 4101) بصورت مختصر. در سند آن زنجی بن خالد که نامش مسلم است وجود دارد که در وی ضعف است و آلبانی آن را در ضعیف ابوداوود (886) ضعیف دانسته است. [↑](#footnote-ref-142)
143. - سند آن ضعیف است. به علت مرسل بودن. به روایت ابن ابی حاتم از مکحول بصورت مرسل. احمد (4/ 384) بصورت موصول روایت کرده که باز در آن انقطاع است. [↑](#footnote-ref-143)
144. - صحیح. طبرانی (7/ 314). [↑](#footnote-ref-144)
145. - یعنی: برای آن زن. [↑](#footnote-ref-145)
146. - ضعیف. طبری در تفسیر خود (19/ 27) ابن کثیر در تفسیر خود می گوید: در سند آن کسی است که شناخته شده نیست. سیوطی آن را در الد المنثور ضعیف دانسته. [↑](#footnote-ref-146)
147. - ضعیف. ابن ابی حاتم که مرسل است. ابوالحسن مولای تمیم هم مقبول است که متابعه نشده و بدینگونه (لین) است. [↑](#footnote-ref-147)
148. - صحیح. احمد (3/ 259، 260) نگا: صحیح الجامع (5964). [↑](#footnote-ref-148)
149. - حسن. طبری در تفسیر خود (30/ 370). [↑](#footnote-ref-149)
150. - ضعیف. حارث ابن اسامة در مسند خود و دیلمی در فردوس الاخبار آن را یاد کرده (4914) ابن حجر در المطالب العالیة (4/ 363) می گوید: با وجود مرسل بودن رجال آن ثقه هستند. [↑](#footnote-ref-150)
151. - منکر است. بیهقی (116-118) در کبری. حارث ابن اسامة در مسند خود (581) در سند آن جهالت ابی شمر وجود دارد. [↑](#footnote-ref-151)
152. - ضعیف. بیهقی (8/ 208) طبری (14/ 182) سندش مرسل است. [↑](#footnote-ref-152)
153. - صحیح. احمد (1/ 71) و شافعی در مسند خود. [↑](#footnote-ref-153)
154. - سند آن ضعیف است. احمد (5/ 437، 438) دارمی (719) در سند آن علی بن زید بن جدعان ضعیف است: التقریب (2/ 37) آلبانی آن را به علت داشتن شاهدی که احمد از ابوذر به معنای آن روایت کرده حسن لغیره دانسته است: صحیح الترغیب (384). [↑](#footnote-ref-154)
155. - صحیح. احمد (1/ 177) مالک در موطا (1/ 174) شیخ احمد شاکر و آلبانی در صحیح الترغیب (371) آن را صحیح دانسته‌اند. [↑](#footnote-ref-155)
156. - صحیح. احمد (1/ 333) ابن ماجه (3925) آلبانی آن را صحیح دانسته است. نگا: المجمع (10/ 204). [↑](#footnote-ref-156)
157. - ضعیف. طبرانی در الصغیر (2/ 51) بیهقی (8/ 333) در سند آن حارث ضعیف است: المجمع (1/ 301). [↑](#footnote-ref-157)
158. - یعنی پرسش خود را ادامه داد. [↑](#footnote-ref-158)
159. - حسن. احمد (2/ 172) ابن حبان (1722) ارناووط آن را حسن دانسته است. [↑](#footnote-ref-159)
160. - صحیح. بزار و ابن خزیمة و ابن حبان (3438) و لفظ از آن اوست. آلبانی آن را در صحیح الترغیب (361 و 1003) صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-160)
161. - صحیح. ابن ماجه (2697) احمد (3/ 117) آلبانی آن را صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-161)
162. - صحیح. ابوداوود (5156) احمد (1/ 78) ابن ماجه (2698) آلبانی آن را صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-162)
163. - صحیح. نگا: حدیث قبل و الصحیحة (868) حاکم (6/ 29). [↑](#footnote-ref-163)
164. - ممکن است «زیاره» تصحیفی باشد از «رباوه» که جای بلند و مرتفع زمین را افاده می‏کند. [↑](#footnote-ref-164)
165. - یعنی: مرتکب گناه می‏شدیم، که سبب آتش است. م. [↑](#footnote-ref-165)
166. - صحیح. احمد (3/ 128، 199، 285) و نسائی (7/ 61). [↑](#footnote-ref-166)
167. - ضعیف. احمد (1/ 245، 205) در سند آن علی بن زید بن جدعان ضعیف است. [↑](#footnote-ref-167)
168. - بسیار ضعیف. طبرانی (12/ 84) نگا: المجمع (2/ 271) و ضعیف الجامع. [↑](#footnote-ref-168)
169. - بخاری از حدیث عائشة بنت مغیرة بن شعبة درکتاب تهجد باب قیام النبی ص (2/ 63) و در تفسیر سوره فتح (6/ 169) و مسلم در صفة القیامة (17/ 162) و ترمذی (412) از مغیرة: صحیح ترمذی (336). حدیث در ابوداوود وجود ندارد و مولف دچار اشتباه شده است. [↑](#footnote-ref-169)
170. - بخاری (4837) مسلم (2820). [↑](#footnote-ref-170)
171. - بخاری (1972) مسلم (1158) احمد (1/ 272). [↑](#footnote-ref-171)
172. - مسلم (773) احمد (1/ 385، 396). [↑](#footnote-ref-172)
173. - یعنی: من با وجود این مریضی که می‏بینید در همین شب که گذشت هفت سوره دراز را که اول آن‏ها سوره بقره و آخر‌شان سوره انفاق است در نمازخواندم. م. [↑](#footnote-ref-173)
174. - ضعیف. ابویعلی (3444) ابوالشیخ (185) نگا: المطالب (530). [↑](#footnote-ref-174)
175. - مسلم در (صلاة المسافرین) (203). [↑](#footnote-ref-175)
176. - یکی از راویان. [↑](#footnote-ref-176)
177. - یعنی: بودنم را در عقبش یادآور شدم. م. [↑](#footnote-ref-177)
178. - ضعیف. احمد (6/ 92، 119). [↑](#footnote-ref-178)
179. - خطاب به همسرانش است. [↑](#footnote-ref-179)
180. - یعنی این قول را که: ابوبکر مردی است زود اندوهگین شونده و نازک دل... م. [↑](#footnote-ref-180)
181. - مسلم (418) بخاری (3384) احمد (7/ 96، 19). [↑](#footnote-ref-181)
182. - بخاری (687) مسلم (418) احمد (2/ 52). [↑](#footnote-ref-182)
183. - بخاری (680) مسلم در کتاب الصلاة (98) احمد (3/ 163). [↑](#footnote-ref-183)
184. - بخاری (681) مسلم (419) احمد (3/ 163). [↑](#footnote-ref-184)
185. - مقام ابراهیم ÷ در جوار کعبه. [↑](#footnote-ref-185)
186. - سوره فاتحه. [↑](#footnote-ref-186)
187. - بزار (ص 41) طبرانی در الکبیر (3/ 135/2) که در آن سه مشکل وجود دارد: اولا ضعف سماک در روایت از عکرمه، ثانیا: جهالت حال سهل بن محمود و ثالثا: موقوف بودن حدیث. نگا: ضعیف الترغیب (303) گرچه معنای آن صحیح است. [↑](#footnote-ref-187)
188. - ممکن درست: علی بن عبداللَّه باشد و حاکم درباره وی گفته: علی «سجاد»، «بسیار سجده کننده» نامیده می‏شد. [↑](#footnote-ref-188)
189. - یعنی روزه نفلی. م. [↑](#footnote-ref-189)
190. - صحیح. ابن ماجه (1338) آلبانی آن را در صحیح ابن ماجه (1100) صحیح می داند. همچنین حاکم (3/ 225). [↑](#footnote-ref-190)
191. - این چنین در اصل و الحلیه آمده است، شاید مراد این باشد که: وقتی به آیت تسبیح مرور می‏نمود تسبیح می‏گفت و وقتی به آیت سئوال می‏گذشت سئوال می‏نمود چنانکه در حدیث حذیفه س گذشت. م. [↑](#footnote-ref-191)
192. - در نص: «دبسی» آمده، و هدف از آن پرنده‏ای کوچک، یا کبوتر نر است. [↑](#footnote-ref-192)
193. - ضعیف. مالک در کتاب نماز (69) شماره (214) ابن عبدالبر می گویدک این حدیثی است که آن را جز از این وجه نمی دانم و منقطع است. [↑](#footnote-ref-193)
194. - مالک در کتاب نماز (70) شماره (215). [↑](#footnote-ref-194)
195. - سند آن صحیح است. احمد (2/ 381) به شماره (8931). [↑](#footnote-ref-195)
196. - اگر هدف در اینجا بنای مسجد نبوی در مدینه باشد، آن هم در ابتدای کار، درست و صحیح این است که ابوهریره در آن حضور نداشته، چون وی سال هفتم هجری، به مدینه هجرت نموده است، ولی اگر هدف کارهای بعدی بالای مسجد، یا بنای مسجد دیگری بوده باشد، در آن صورت اشکالی وجود ندارد، چون در نص، برخلاف عنوان، که از طرف محققین بالای کتاب وضع شده، تصریح به چشم نمی‏خورد، که تاکید بر بودن مسجد نبوی نماید. واللَّه اعلم. م. [↑](#footnote-ref-196)
197. - پیامبر ص یکی از یارانش را امر می‏کند، که طلق بن علی یمامی را به گل نزدیک سازد. [↑](#footnote-ref-197)
198. - حسن. طبرانی (8/ 402) ابن حبان (1122). [↑](#footnote-ref-198)
199. - نسبت به‌سوی بنی حنیف است، که طلق از آنان بود. [↑](#footnote-ref-199)
200. - ضعیف. طبرانی (8/ 402) ابن عدی (1/ 345) در آن روایت ایوب از عتبه است که ضعیف است. [↑](#footnote-ref-200)
201. - ضعیف. بیهقی در الدلائل (2/ 542) ابن کثیر در البدایة (3/ 211) می گوید: این حدیثی است که از این وجه غریب است. [↑](#footnote-ref-201)
202. - ضعیف. بیهقی در الدلائل (2/ 542) از حسن بصورت مرسل. ابن کثیر در البدایة (3/ 211) مرسل است. [↑](#footnote-ref-202)
203. - گوینده در اینجا: ابوسعید خدری است. [↑](#footnote-ref-203)
204. - بخاری (6691) از ابوسعید. [↑](#footnote-ref-204)
205. - ضعیف مرسل است. خالد بن معدان از تابعین است و برای وی شنیدن از معاذ ثابت نشده است. [↑](#footnote-ref-205)
206. - اطاق کوچکی بود برای خطیب در زمان بنی امیه، و هدف اینجا جای آن است. [↑](#footnote-ref-206)
207. - بخاری (446) احمد (2/ 130) ابوداوود (4551). [↑](#footnote-ref-207)
208. - ضعیف. ابوداوود (4520) آلبانی آن را در ضعیف ابوداوود، ضعیف دانسته است. [↑](#footnote-ref-208)
209. - مسلم (533) در کتاب مساجد. [↑](#footnote-ref-209)
210. - ضعیف. طبرانی (1/ 189/ 2) الاوسط (2/ 284/ 9296) از دو راه. آلبانی در الضعیفة (1/ 646) سند آن حسن یا نزدیک به حسن است... [↑](#footnote-ref-210)
211. - ممکن درست چنین باشد: و قبایل مساجدی برای غیر نماز جمعه بسازند. [↑](#footnote-ref-211)
212. - صحیح. احمد (5/ 371). [↑](#footnote-ref-212)
213. - صحیح. ابوداوود (455) ترمذی (594). [↑](#footnote-ref-213)
214. - یعنی سر قبرش رفته بر وی نماز جنازه اداء نمود، چنانکه در بخاری (65/1) آمده است. م. [↑](#footnote-ref-214)
215. - سند آن ضعیف است. طبرانی (11/ 239) در سند آن عبدالعزیز بن فائد است که مجهول است. [↑](#footnote-ref-215)
216. - ضعیف. ابویعلی (191). [↑](#footnote-ref-216)
217. - مسلم (663) ابوداوود (557). [↑](#footnote-ref-217)
218. - مسلم (663) ابوداوود (557). [↑](#footnote-ref-218)
219. - حمیدی در مسند خویش (376). [↑](#footnote-ref-219)
220. - ضعیف. طبرانی (5/ 117) نگا: المجمع (2/ 32). [↑](#footnote-ref-220)
221. - اسم موضعی است در بصره. [↑](#footnote-ref-221)
222. - ضعیف. طبرانی (9/ 254، 255) در آن یک ناشناخته است. [↑](#footnote-ref-222)
223. - ضعیف. طبرانی (9/ 272) و سند آن منقطع است. [↑](#footnote-ref-223)
224. - بخاری (908) از ابوهریرة به مانند آن. [↑](#footnote-ref-224)
225. - مسلم (285) در الطهارة. [↑](#footnote-ref-225)
226. - یعنی کسانی که چون من نزد رسول خدا ص در منزل خوبی قرار داشتند، از وی احادیث زیادی روایت می‏کنند، و من در ضمن داشتن آن درجه و منزلت از همه‌شان کمتر حدیث روایت می‏کنم. م. [↑](#footnote-ref-226)
227. - مسلم (2701) ترمذی (3380) احمد (4/ 92) نسائی (8/ 246). [↑](#footnote-ref-227)
228. - بخاری (66) مسلم (2176). [↑](#footnote-ref-228)
229. - حسن. منذری در الترغیب و هیثمی در المجمع (1/ 124) و آلبانی آن را در صحیح الترغیب (83) حسن دانسته‌اند. [↑](#footnote-ref-229)
230. - سرزمین شام. م. [↑](#footnote-ref-230)
231. - کسی که در مالش چیزی را می‏یابد، و توانایی حمل آن را ندارد، باید به فروشش برساند. [↑](#footnote-ref-231)
232. - بخاری (3167) مسلم (1765) ابوداوود (3003) احمد (2/ 451). [↑](#footnote-ref-232)
233. - رگی است در ذراع که رگ چهار اندام نیز می‏گویند، و در عربی برایش اکحل گفته می‏شود. م. [↑](#footnote-ref-233)
234. - بخاری (463) و (4122) و مسلم (1769). [↑](#footnote-ref-234)
235. - در المجمع و اصل: دختر زید آمده، که تصحیف است. [↑](#footnote-ref-235)
236. - ضعیف. احمد (6/ 457) نگا: المجمع (2/ 22). [↑](#footnote-ref-236)
237. - ضعیف. احمد (4/ 218). [↑](#footnote-ref-237)
238. - «فضیخ» شربت خرما را گویند. م. [↑](#footnote-ref-238)
239. - ضعیف. احمد (5844) ابویعلی (5733) و در سند آن عبدالله بن نافع است که بخاری و دیگران وی را ضعیف دانسته‌اند چنانکه مولف نیز نقل نموده. [↑](#footnote-ref-239)
240. - احتباء: نشستن بر سرین، و هر دو ساق را با دست وغیره به سینه چسبانیدن. م. [↑](#footnote-ref-240)
241. - حسن. احمد (3/ 42، 43) ابن ابی شیبة (2/ 75). [↑](#footnote-ref-241)
242. - سند آن ضعیف است. طبرانی (2/ 28، 4/ 106) و ابن ابی شیبة (2/ 75). [↑](#footnote-ref-242)
243. - مسلم (2567). [↑](#footnote-ref-243)
244. - در نص: «نخامه» استعمال شده، که آب بینی و خلط سینه و بلغم را افاده می‏کند. م. [↑](#footnote-ref-244)
245. - بخاری (411) مسلم (547). [↑](#footnote-ref-245)
246. - احمد (3/ 65) ابوخزیمة و ابوداوود (480) و آن را صحیح دانسته و ذهبی با وی موافقت نموده. آلبانی می گوید: حسن صحیح است: صحیح الترغیب (282). [↑](#footnote-ref-246)
247. - گفته شده: هدف اهل مسجد است، که عبارتند از ملائک. [↑](#footnote-ref-247)
248. - ضعیف. هیثمی در المجمع (7/ 291) می گوید: آن را احمد و طبرانی در الکبیر و الاوسط روایت کرده‌اند و در سند آن ابن لهیعة است که در وی لین (سستی) و بقیه رجال آن رجال صحیح‌اند. همچنین به مانند آن را از ابی بکرة روایت کرده و آن را به احمد و طبرانی ارجاع داده که در سند آن مبارک بن فضاله است که ثقه است اما تدلیس می کند و بقیه رجال آن رجال صحیح‌اند. [↑](#footnote-ref-248)
249. - صحیح. هیثمی به مانند آن را به احمد و بزار ارجاع داده و گفته است: رجال آن ثقه هستند. (7/ 291). [↑](#footnote-ref-249)
250. - هدفش اینست که: هرکس آن را دریافت صاحبش را به‌سوی آن رهنمایی کند. [↑](#footnote-ref-250)
251. - مسلم (569). [↑](#footnote-ref-251)
252. - بخاری (470). [↑](#footnote-ref-252)
253. - احمد (4/ 105، 109) ارناووط در (المسند) اسناد آن را تا حابس صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-253)
254. - صحیح. ابوداوود (498) آلبانی آن را صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-254)
255. - ضعیف. طبرانی (6/ 40/ 41) عبدالرحمن بن سعد چنانکه در المجمع (1/ 336) آمده است ضعیف است. [↑](#footnote-ref-255)
256. - در اصل والکنز: «فاصبهم» آمده، و آن تصحیف است. [↑](#footnote-ref-256)
257. - در سنن خود (8/ 178). [↑](#footnote-ref-257)
258. - در اصل و الکنز: عبیداللَّه آمده، و تضحیف می‏باشد. [↑](#footnote-ref-258)
259. - ضعیف. ابوداوود (545) آلبانی آن را ضعیف دانسته است. [↑](#footnote-ref-259)
260. - ابن ابی شیبة (1/ 440). [↑](#footnote-ref-260)
261. - صحیح. ابن ماجه (801) آلبانی آن را در الصحیحة (653) صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-261)
262. - یعنی: نماز ظهر. [↑](#footnote-ref-262)
263. - ضعیف. هیثمی (2/ 38) آن را به بزار ارجاع داده است و طبرانی از طریق ابی امیة از مردی از عمویش روایت کرده است. و گفته است: ابوامیة ثقفی را نیافتم. می گویم: طبرانی آن را در الکبیر (19/ 369) روایت کرده است. [↑](#footnote-ref-263)
264. - بخاری (661). [↑](#footnote-ref-264)
265. - بخاری (647). [↑](#footnote-ref-265)
266. - پاسخ دهنده ابوهریره است. [↑](#footnote-ref-266)
267. - مسلم (649) ابوداوود (471) آلبانی آن را صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-267)
268. - سند آن ضعیف است. ابن حبان (1039) در سند آن شرحبیل بن سعد است که صدوق است و در پایان دچار اختلاط گردید. نگا: التقریب (1/ 348) آلبانی می گوید: صحیح لغیره است. نگا: صحیح الترغیب (193) (312) (447). [↑](#footnote-ref-268)
269. - در نص: «رباط» استعمال شده، و هدف از آن آمادگی در مرزهای اسلامی و حراست از آن برای جهاد است، یا به عبارت دیگر «سنگر رفتن» یا «سنگرداری». م. [↑](#footnote-ref-269)
270. - حاکم (2/ 301) آن را روایت کرده و صحیح دانسته است اما در آن مصعب بن ثابت است که ذهبی در الکاشف می گوید: به علت اشتباهاتش لین (سست) است.آلبانی آن را در ضعیف الترغیب (240) ضعیف دانسته است. [↑](#footnote-ref-270)
271. - صحیح. ترمذی (3196) و آلبانی آن را در صحیح الترغیب (589) صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-271)
272. - صحیح. ابن ماجه (792) احمد (3/ 423) ابن خزیمة (1480) ابوداوود (552) آلبانی آن را صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-272)
273. - صحیح. احمد (3/ 423) نگا: صحیح الترغیب (429) الارواء (487). [↑](#footnote-ref-273)
274. - یعنی: در مساغجد، که برای نمازها اذان گفته می‏شود و نماز با جماعت خوانده می‏شود، و مراد از سنن هدایت هم جماعت است نه خود نمازها. م. [↑](#footnote-ref-274)
275. - مسلم (654) ابوداوود (550) ابن ماجه (777) احمد (1/ 382، 415) نسائی (2/ 108). [↑](#footnote-ref-275)
276. - صحیح. طبرانی (12/ 27) نگا: المجمع (2/ 40) و صحیح الترغیب (407). [↑](#footnote-ref-276)
277. - بخاری (650). [↑](#footnote-ref-277)
278. - صحیح. ابن خزیمة (1556، 1557). [↑](#footnote-ref-278)
279. - صحیح. ابوداوود (664) آلبانی آن را صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-279)
280. - مسلم (430) ابوداوود (661) احمد (5/ 101) ابن ماجه (992) ابن خزیمة (1524). [↑](#footnote-ref-280)
281. - صحیح. ابوداوود (661) ابن ماجه (992) نگا: حدیث سابق. [↑](#footnote-ref-281)
282. - در اصل «و بخاری هم روایت نموده» آمده، که سهو است. [↑](#footnote-ref-282)
283. - بخاری (717) مسلم (436). [↑](#footnote-ref-283)
284. - صحیح. ابوداوود (2662) بخاری (725) از انس به مانند آن. [↑](#footnote-ref-284)
285. - صحیح. مالک در موطا (1/ 158) به شماره (44) (361). [↑](#footnote-ref-285)
286. - صحیح. مالک (362). [↑](#footnote-ref-286)
287. - صحیح. احمد (1/ 419) احمد شاکر آن را صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-287)
288. - ضعیف. طبرانی (9/ 260) در سند آن ناشناخته وجود دارد. نگا: المجمع (2/ 92). [↑](#footnote-ref-288)
289. - طبرانی در الکبیر و ابن ابی شیبة (1/ 379) ابن عدی (3/ 1268) نگا: المجمع (2/ 92). [↑](#footnote-ref-289)
290. - ضعیف. طبرانی (11/ 357) در سند آن اسماعیل بن مسلم مکی است که ضعیف است: المجمع (2/ 92). [↑](#footnote-ref-290)
291. - صحیح. حاکم (3/ 303). [↑](#footnote-ref-291)
292. - حسن. بخاری در ادب المفرد (278) آلبانی آن را حسن دانسته است. نگا: الصحیحة (2094). [↑](#footnote-ref-292)
293. - ضعیف. طبرانی در الکبیر (23/ 433، 435) در سند آن یحیی بن سلیمان بن نضلة ضعیف است: المجمع (6/ 164). [↑](#footnote-ref-293)
294. - خطاب به همسرانش است. [↑](#footnote-ref-294)
295. - صحیح. احمد (4/ 322) ابوداوود (4160) آلبانی آن را صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-295)
296. - صحیح. ابوداوود (4461) آلبانی آن را صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-296)
297. - حسن. نسائی (2/ 74، 75) آلبانی آن را حسن دانسته است و اصل حدیث در بخاری (3668) از حدیث عایشه بطور مفصل آمده است. [↑](#footnote-ref-297)
298. - ضعیف. ابونعیم در الحلیة (1/ 189) و طبرانی در الکبیر. ابولیلی چنانکه در المجمع (2/ 156) آمده است، ضعیف است. [↑](#footnote-ref-298)
299. - ضعیف. چنانکه هیثمی (2/ 65) می گوید. به روایت طبرانی در الاوسط و الکبیر. [↑](#footnote-ref-299)
300. - ضعیف. احمد (1/ 461). [↑](#footnote-ref-300)
301. - طبرانی (18/ 322، 323) نگا: المجمع (2/ 65). [↑](#footnote-ref-301)
302. - صحیح. ابویعلی (211) و اصل حدیث را مسلم در کتاب المسافرین (6/ 98) روایت کرده است. [↑](#footnote-ref-302)
303. - یعنی: اراده ات همین بود. [↑](#footnote-ref-303)
304. - سند آن ضعیف است. طبرانی (1/ 115) در سند آن سلیمان به ایوب طلحی است که صدوقی است که اشتباه می کند و پدر و پدربزرگش مجهول هستند اما حدیث دارای شواهدی است که بر اساس آن آلبانی این حدیث را در صحیح الترغیب (484) و دارای شواهدی در آنجاست: (485، 487) نگا: المجمع (2/ 68). [↑](#footnote-ref-304)
305. - صحیح. احمد (3/ 146). [↑](#footnote-ref-305)
306. - صحیح. احمد (2/ 336، 337). [↑](#footnote-ref-306)
307. - صحیح. طبرانی (17/ 93، 94) رجال آن همه ثقه هستند: هیثمی (2/ 73). [↑](#footnote-ref-307)
308. - صحیح. ابویعلی (4709) نگا: المجمع (2/ 89). [↑](#footnote-ref-308)
309. - صحیح. ابن حبان (620) نگا: الصحیحة (68) صحیح الترغیب (1468). [↑](#footnote-ref-309)
310. - صحیح. احمد (4/ 25، 56) ابوداوود (904) نسائی (4/ 13) آلبانی آن را صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-310)
311. - موضوع. ابونعیم در حلیة (9/ 304) ابن عساکر در تاریخ دمشق (16/ 56/ 1) آفت آن حکم بن عبدالله است که همان ایلی است. وی همانگونه که ابوحاتم و دیگران می گویند کذاب است. احمد می گوید: احدیثش همه دروغین است. معاویة بن یحیی الطرابلسی هم صدوق است که دارای اوهام است. نگا: الضعیفة (2691) و ضعیف الجامع (614). [↑](#footnote-ref-311)
312. - هدف از تطوع نمازهای سنت و نفلیست. م. [↑](#footnote-ref-312)
313. - یعنی از حالت ایستادن به رکوع و سجده می‏رفت. م. [↑](#footnote-ref-313)
314. - مسلم (730) ترمذی (بخشی از آن) (426). [↑](#footnote-ref-314)
315. - بخاری (1163) مسلم (424). [↑](#footnote-ref-315)
316. - بخاری (1182). [↑](#footnote-ref-316)
317. - صحیح. ابوداوود (1257) آلبانی آن را در صحیح ابوداوود (1120) صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-317)
318. - سند آن ضعیف است. ابن ماجه (1156) در سند آن قابوس بن ابی ظبیان است که ضعیف است: التقریب (2/ 17) آلبانی آن را در ضعیف ابن ماجه (239) ضعیف دانسته. [↑](#footnote-ref-318)
319. - حسن. احمد (3/ 411) ترمذی (478) و گفته است: حسن غریب است. آلبانی آن را در صحیح الترمذی (396) حسن دانسته است. و در صحیح الترغیب (586) صحیح دانسته است. همچنین طبرانی (4/ 203). [↑](#footnote-ref-319)
320. - حسن. ترمذی (426) و آلبانی آن را حسن دانسته است. [↑](#footnote-ref-320)
321. - سند آن ضعیف است. طبرانی در الکبیر (4/ 200- 203) هیثمی درباره‌ی وی سخنی نگفته است. آلبانی در صحیح الترغیب (585) می گوید: حسن لغیره است. [↑](#footnote-ref-321)
322. - حسن. ترمذی (429) آلبانی آن را حسن دانسته است. [↑](#footnote-ref-322)
323. - حسن. ابوداوود (1272) آلبانی آن به جز لفظ به جز لفظ «چهار کلمه» حسن دانسته است. [↑](#footnote-ref-323)
324. - ضعیف. طبرانی (12/ 12، 13) در سند آن یحیی بن حمید الحمانی است که ضعیف است: المجمع (2/ 230). [↑](#footnote-ref-324)
325. - یعنی از سوره هایی که دارای صد آیه و یا زیاده از آن هستند. م. [↑](#footnote-ref-325)
326. - ضعیف. طبرانی (9/ 287) در سند آن یک مجهول است: المجمع (2/ 221). [↑](#footnote-ref-326)
327. - حسن. به مانند آن قبلا گذشت. [↑](#footnote-ref-327)
328. - یعنی این نماز را ترک نموده‏اید. [↑](#footnote-ref-328)
329. - صحیح. ابوداوود (1307) آلبانی آن را صحیح دانسته است. همچنین احمد (6/ 249). [↑](#footnote-ref-329)
330. - ضعیف. بزار. در سند آن علی بن زید است که ضعیف است: المجمع (2/ 251). [↑](#footnote-ref-330)
331. - گروه علی و گروه معاویه. [↑](#footnote-ref-331)
332. - یعنی حکیم را سوگند دادم که باید همراه من برود. م. [↑](#footnote-ref-332)
333. - چنان می‏نماید که این حدیث بعد از واقعه جمل بوده است. [↑](#footnote-ref-333)
334. - مسلم (746) احمد (6/ 53). [↑](#footnote-ref-334)
335. - این چنین در اصل آمده، و ممکن درست «خواب نمود» باشد. [↑](#footnote-ref-335)
336. - بخاری (280) مسلم (719). [↑](#footnote-ref-336)
337. - یعنی: صلاه الضحی. م. [↑](#footnote-ref-337)
338. - مسلم (717). [↑](#footnote-ref-338)
339. - ضعیف. طبرانی در الاوسط در سند آن سعد بن مسلم الاموی است که ضعیف است: المجمع (2/ 337). [↑](#footnote-ref-339)
340. - ضعیف. طبرانی در الکبیر. در سند آن حجاج بن نصر است که ضعیف است. نگا: المجمع (2/ 238). [↑](#footnote-ref-340)
341. - صحیح. ابویعلی (6473، 6559) ابن حبان (2535) نگا: صحیح الترغیب (669). [↑](#footnote-ref-341)
342. - یعنی: دختر سعدبن ابی وقاص. [↑](#footnote-ref-342)
343. - ضعیف منقطع. طبرانی (9/ 176) و شعبی از ابن مسعود نشنیده است. همچنین در سند آن یک ناشناخته است چنانکه هیثمی (2/ 258).ذکر کرده است. [↑](#footnote-ref-343)
344. - یعنی: عبادت می‏نمود و نماز می‏گزارد. م. [↑](#footnote-ref-344)
345. - آلبانی آن را صحیح دانسته است. منذری آن را در الترغیب با سند جید به نسائی ارجاع داده است. آلبانی آن را در صحیح الترغیب (590) صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-345)
346. - یعنی در المعجم الکبیر والمعجم الأوسط والمعجم الصغیر. م. [↑](#footnote-ref-346)
347. - ضعیف. ابونعیم در تاریخ اصبهان (2/ 223) نگا: العلل المتناهیة (1/ 457) و الضعیفة (467) و ضعیف الترغیب (333). [↑](#footnote-ref-347)
348. - ضعیف. طبرانی (9/ 288) در سند آن لیث بن ابی سلیم ضعیف است. نگا: المجمع (2/ 230). [↑](#footnote-ref-348)
349. - مسلم (759) و بخش مرفوع آن را بخاری (4/ 217، 218) و مسلم (760) و ابوداوود (1371) و ترمذی (808) و نسائی (3/ 201) و احمد (2/ 281) از ابوهریره روایت کرده‌اند. [↑](#footnote-ref-349)
350. - ضعیف. ابوداوود (1377) ابن عبدالبر در التمهید (8/ 111). [↑](#footnote-ref-350)
351. - یعنی: اگر شما همین قیام را از طرف اخیر شب می‏نمودید برای‌تان در ثواب بهتر بود، و حالا که نماز می‏خوانید و می‏خوابید، اجرش نظر به آخر شب کمتر است. م. [↑](#footnote-ref-351)
352. - بخاری (2010) و مالک در موطا (1/ 114/ 3). [↑](#footnote-ref-352)
353. - البته برای نماز. م. [↑](#footnote-ref-353)
354. - جایی که عمر س بیرون از مسجد بناء نموده بود. [↑](#footnote-ref-354)
355. - هیثمی آن را حسن دانسته است. ابویعلی (180) هیثمی (2/ 74) آن را به ابویعلی ارجاع داده است و به مانند آن در الاوسط و گفته: سند آن حسن است. [↑](#footnote-ref-355)
356. - منذری گفته: و در روایتی آمده: هرگاه اذان دادم. و ممکن این صحیح باشد. [↑](#footnote-ref-356)
357. - صحیح. ابن خزیمة (1209) احمد (5/ 354) (360) حاکم (1/ 313، 3/ 285). [↑](#footnote-ref-357)
358. - حسن. احمد و طبرانی (8/ 54) (1347) که لفظ از آن اوست و ترمذی (3535) و ابن حبان و ابن عبدالبر در جامع بیان العلم (1/ 32) و طیالسی. آلبانی آن را در صحیح الترغیب (71) و صحیح الترمذی، صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-358)
359. - ضعیف. احمد (4/ 112) (5/ 60) در سند آن یک مجهول است چنانکه منذری و هیثمی گفته‌اند. نگا: ضعیف الترغیب (71). [↑](#footnote-ref-359)
360. - موضوع. طبرانی (7/ 164) ترمذی (2684) و آن را ضعیف دانسته. آلبانی آن را موضوع دانسته است: ضعیف الترغیب (51) نگا: المجمع (1/ 123). [↑](#footnote-ref-360)
361. - صحیح. ترمذی (2685) آلبانی آن را صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-361)
362. - ضعیف. دارمی در المقدمة (289) بطور مرسل. [↑](#footnote-ref-362)
363. - ضعیف. دارمی در المقدمة از حسن بطور مرسل. [↑](#footnote-ref-363)
364. - بطحان و عقیق دو وادی در مدینه‏اند. [↑](#footnote-ref-364)
365. - مسلم (803). [↑](#footnote-ref-365)
366. - صحیح. ترمذی (2345) حاکم (1/ 94) آلبانی آن را صحیح دانسته است. نووی می گوید: اسناد آن به شرط مسلم است. [↑](#footnote-ref-366)
367. - هدف از قیام، قیام اللیل و نماز شب می‏باشد. م. [↑](#footnote-ref-367)
368. - موضوع است. ابونعیم در الحلیة (1/ 239) ابن عبدالبر در جامع (1/ 55). آلبانی می گوید: موضوع است: ضعیف الترغیب. موسی القرشی همان بلقاوی است که کذاب است و شیخش نیز متروک است. [↑](#footnote-ref-368)
369. - چنانکه گذشت. [↑](#footnote-ref-369)
370. - در النهایه می‏گوید: امعه کسی است که از خودرأی و نظری ندارد، و از هر کس با پیروی از نظر وی متابعت می‏کند. [↑](#footnote-ref-370)
371. - امری که اصحاب بر آن بودند. [↑](#footnote-ref-371)
372. - ضعیف. طبرانی در الکبیر (9/ 170) مشکل آن انقطاع میان ابی قلابة و ابن مسعود است: المجمع (1/ 126). [↑](#footnote-ref-372)
373. - ابن عبدالبر (1/ 100) سند آن صحیح است. [↑](#footnote-ref-373)
374. - سند آن ضعیف است. طبرانی (9/ 150) مشکل آن انقطاع بین ملک بن عمیر و ابن مسعود است زیرا او ابن مسعود را درک نکرده است. نگا: المجمع (1/ 122). [↑](#footnote-ref-374)
375. - یعنی: رزق. [↑](#footnote-ref-375)
376. - که از جمله آن‏ها طلب علم است. [↑](#footnote-ref-376)
377. - بسیار ضعیف. بزار و العقیلی در الضعفاء (4/ 35) و خطیب (9/ 247) و ابن عبدالبر (1/ 25، 31) آلبانی می گوید: بسیار ضعیف است: ضعیف الترغیب (53). [↑](#footnote-ref-377)
378. - حسن. طبرانی در الکبیر (8/ 55). [↑](#footnote-ref-378)
379. - یعنی: علم. [↑](#footnote-ref-379)
380. - یعنی: در آخرت. [↑](#footnote-ref-380)
381. - صحیح. حاکم (363) و آن را صحیح دانسه و ذهبی تاییدش نموده است. نگا: المجمع (9/ 277). [↑](#footnote-ref-381)
382. - صحیح. ابونعیم در الحلیة (1/ 381) ابن عساکر در مختصر تاریخ دمشق (29/ 187) و اصل آن در صحیح است. نگا: سیر اعلام النبلاء (4/ 185). [↑](#footnote-ref-382)
383. - بخاری (119) (3648). [↑](#footnote-ref-383)
384. - مشکیزه یا خیک، ظرفی است که در آن روغن یا عسل نگه می‏دارند. [↑](#footnote-ref-384)
385. - بخاری (3708). [↑](#footnote-ref-385)
386. - مسلم (50). [↑](#footnote-ref-386)
387. - صحیح. ابوداوود (2885) ابن ماجه (54). [↑](#footnote-ref-387)
388. - صحیح. حاکم (1/ 193) و آن را صحیح دانسته و ذهبی با وی موافقت کرده است. ابن عبدالبر در الجامع (3/ 24) و مالک در موطا (2/ 899/ 3). [↑](#footnote-ref-388)
389. - ضعیف. ابن عبدالبر در الجامع (2/ 23) نگا: الضعیفة (3872) و ضعیف الجامع (3725). [↑](#footnote-ref-389)
390. - موقوف آن صحیح و مرفوع آن ضعیف است. ابن عبدالبر در جامع (2/ 24) دیلمی (2/ 303). نگا: الضعیفة (3941) و ضعیف الجامع (3870). [↑](#footnote-ref-390)
391. - یعنی: آب منی. [↑](#footnote-ref-391)
392. - می‏گفت: انالله وانا اليه راجعون. م. [↑](#footnote-ref-392)
393. - بسیار ضعیف. ترمذی (2681) و گفته است: حسن و صحیح است. ابن ماجه (222) و طبرانی (1/ 78) و بخاری در تاریخ خود (1/ 308) ابن عساکر (5/ 339) آلبانی در ضعیف الترغیب (66) می گوید: بسیار ضعیف است. [↑](#footnote-ref-393)
394. - ضعیف. طبری در تفسیرش (21200) ابوداوود در المراسیل و ابن منذر و ابن ابی حتم چنانکه در درالمنثور (5/ 161) آمده که مرسل است. [↑](#footnote-ref-394)
395. - شهری است در اهواز. [↑](#footnote-ref-395)
396. - ضعیف. ابویعلی در مسند کبیر چنانکه هیثمی در المقصد العلی (59) نام برده و ابن حجر در المطالب العالیة (ح/28، 29) (3874) و آن را به ابویعلی ارجاع داده است.عبدالرزاق در مصنف خود (10163) نگا: الدر المنثور (5/ 161) المجمع (1/ 182) و بعضی از آن دارای شواهد است. نگا: الصحیحة (1483). [↑](#footnote-ref-396)
397. - سند آن ضعیف است. احمد (3/ 387) ابن عبدالبر در الجامع (2/ 42) در سند آن مجالد بن سعید ضعیف است. نگا: المجمع (1/ 174). [↑](#footnote-ref-397)
398. - سند آن ضعیف است. احمد (3/ 470) در سند آن جابر جعفی است که ضعیف است: المجمع. [↑](#footnote-ref-398)
399. - این چنین در اصل آمده، ولی ظاهر «گفت» است. [↑](#footnote-ref-399)
400. - صحیح. ترمذی (2382) و گفته: حسن غریب است و به مانند آن: ابن خزیمه. اصل آن در صحیح مسلم است. نگا: صحیح الترغیب (22). [↑](#footnote-ref-400)
401. - صحیح. احمد (2/ 166، 2152) نگا: المجمع (1/ 98) و صحیح الترغیب (2909). [↑](#footnote-ref-401)
402. - ضعیف. حاکم (3/ 488) سند آن مرسل است. ابوالحسن مقبول است اما متابعه نشده است. [↑](#footnote-ref-402)
403. - یعنی: ابزای خزاعی. [↑](#footnote-ref-403)
404. - ضعیف. طبرانی در الکبیر. در سند آن بکیر بن مسعود است که ضعیف است. نگا: مجمع الزوائد (1/ 164). [↑](#footnote-ref-404)
405. - صحیح. حاکم (8440) و آن را بر اساس شرط شیخین صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-405)
406. - وی ابودرداء است. [↑](#footnote-ref-406)
407. - صحیح. حاکم (3/ 416) ترمذی (3804) بخاری در تاریخ الصغیر (1/ 73) ابن حجر در الاصابة (6/ 109) ترمذی می گوید: حسن غریب است. ترمذی آن را در صحیح الترمذی (6231) صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-407)
408. - یعنی: علم و فقه و قضاوت به عدل. [↑](#footnote-ref-408)
409. - صحیح. حاکم (4/ 466). [↑](#footnote-ref-409)
410. - صحیح. ابن ماجه (61). [↑](#footnote-ref-410)
411. - صحیح. بیهقی (3/ 191). [↑](#footnote-ref-411)
412. - ضعیف. ابونعیم (1/ 177) هیثمی (10/ 324) می گوید: در آن حجاج بن فروج است که ابن حبان او را تضعیف کرده است با اینکه ضعف وی بسیار است. بقیه رجال آن رجال صحیح‌اند. [↑](#footnote-ref-412)
413. - مسلم (876) احمد (5/ 80). [↑](#footnote-ref-413)
414. - ضعیف. ابن جریر طبری و طبرانی در الکبیر. در سند آن حجاج بن أرطأة ضعیف است. نگا" مجمع الزوائد (3/ 42). [↑](#footnote-ref-414)
415. - ضعیف. طبرانی. هیثمی در مجمع می گوید: در سند آن یحی بن یعلی الاسلمی است که ضعیف است. [↑](#footnote-ref-415)
416. - یعنی: التحیات را. م. [↑](#footnote-ref-416)
417. - دارقطنی (1/ 352). [↑](#footnote-ref-417)
418. - حسن. مالک (1/ 90)/ 53) شافی در الرسالة (738) نصب الرایة (1/ 422). [↑](#footnote-ref-418)
419. - مسلم (403) ابن ابی شیبة (1/ 60). [↑](#footnote-ref-419)
420. - بخاری (791) نسائی (4/ 58) ابن حبان (1894). [↑](#footnote-ref-420)
421. - صحیح. احمد (1/ 91، 94) نسائی در الکبری (5/ 114) به مانند آن و ابونعیم در الحلیة (7/ 230). [↑](#footnote-ref-421)
422. - صحیح. خرائطی در مکارم الاخلاق (1035). (1044). [↑](#footnote-ref-422)
423. - ضعیف. طبرانی (6/ 62) در سند آن حسن بن ابوالحسن العوفی است که ضعیف است. نگا: المجمع (7/ 166). [↑](#footnote-ref-423)
424. - صحیح. عبدالله بن احمد (3/ 406) نگا: المجمع (10/ 97). [↑](#footnote-ref-424)
425. - بخاری (6390) و مسلم از انس. [↑](#footnote-ref-425)
426. - حسن. طبرانی در الکبیر (3/ 238) و الاوسط (6/97). [↑](#footnote-ref-426)
427. - ضعیف. طبرانی در الاوسط در سند آن سلامة بن سنان است که روایتش از علی مرسل است اما بقیه رجال آن رجال صحیح‌اند. [↑](#footnote-ref-427)
428. - احمد (4/ 206). هیمثی (8/ 178) می گوید: رجالش ثقه هستند. [↑](#footnote-ref-428)
429. - این چنین در اصل آمده، و در منصنف عبدالرزاق آمده: «به غیر آنان» یعنی کسان اولی. [↑](#footnote-ref-429)
430. - «دباء» کدو را گفته می‏شود و مراد در اینجا ظرفی است که از کدو درست کرده می‏شد. «نقیر» ظرفی را گویند که از بیخ درخت خرما درست کرده شود. «حنتم» کوزه گلی را گویند که به خاطر طول مکث سبز شده باشد یا رنگ شده باشد. [↑](#footnote-ref-430)
431. - سند آن ضعیف است. عبدالرزاق (16930) حاکم (4/ 204) آلبانی آن را در الصحیحة ذیل حدیث شمار (1844) ضعیف دانسته. همچنین بخاری در ادب المفرد (1198) به مانند آن که سند آن ضعیف است. نگا: ضعیف الادب (162). [↑](#footnote-ref-431)
432. - صحیح. احمد (3/ 32) ابن ماجه (3074) نسائی (5/ 94) اصل حدیث نزد مسلم در کتاب الحج است. [↑](#footnote-ref-432)
433. - این البته بعد از فراغت از حج است، که در آن وقت تراشیدن یا کوتاه کردن موی سر سنت است، ولی تراشیدن آن بهتر می‏باشد، اما در غیر آن گذاشتن موی و تراشیدن آن هیچ اشکالی ندارد. م. [↑](#footnote-ref-433)
434. - و از این طریق امرار معاش می‏نمود. م. [↑](#footnote-ref-434)
435. - ابونعیم در الحلیة (1/ 123) طبرانی در الصغیر (1/ 324). [↑](#footnote-ref-435)
436. - مسلم (177) در کتاب المساجد و در کتاب الامارة (147). [↑](#footnote-ref-436)
437. - بخاری (5191) ترمذی (3318) احمد (1/ 33) از ابن عمر. [↑](#footnote-ref-437)
438. - صحیح. حاکم (1/ 127) و آن را به شرط شیخین صحیح دانسته و ذهبی وی را تایید کرده است. [↑](#footnote-ref-438)
439. - صحیح. احمد (4/ 283) نگا: المجمع (1/ 154). [↑](#footnote-ref-439)
440. - وی جد امام مالک بن انس است. [↑](#footnote-ref-440)
441. - صحیح. حاکم (3/ 512). [↑](#footnote-ref-441)
442. - حسن. ترمذی (487) و گفته: حسن غریب است. آلبانی آن را در صحیح ترمذی حسن دانسته است. [↑](#footnote-ref-442)
443. - صحیح موقوف. حاکم (2/ 494) و آن را صحیح دانسته است. نگا: صحیح الترغیب (119). [↑](#footnote-ref-443)
444. - بخاری (7246) و همچنین در ادب المفرد (213) مسمل (674) در کتاب المساجد. و دارمی (1/ 586) نسائی (2/ 9) نگا: الارواء (313). [↑](#footnote-ref-444)
445. - یعنی: بر یهود اعتماد ندارم که مکتوب هایم را به عبرانی نوشته کنند. [↑](#footnote-ref-445)
446. - حسن. احمد (5/ 186) بیهقی (10/ 127). [↑](#footnote-ref-446)
447. - صحیح. احمد (5/ 182) (21479) و به مانند آن ترمذی (5/ 27) و گفته است: حسن و صحیح است. بیهقی (6/ 211) آلبانی می گوید: حسن و صحیح است. [↑](#footnote-ref-447)
448. - صحیح. ابن ابی شیبة (5/ 240). [↑](#footnote-ref-448)
449. - صحیح آن است که: عضل و قاره دو قبیله از بنی هون بن خزیمه‏اند، و این یک قبیله مضری است، امام جدیله قبیله‏ای یمنی است. [↑](#footnote-ref-449)
450. - حاکم (3/ 222). [↑](#footnote-ref-450)
451. - صحیح. احمد (1/ 83) (1/ 11، 149) ابن ماجه (2310) حاکم (3/ 135) ابوداوود (3582) ترمذی (1331) که دارای شواهدی می باشد. نگا: البدایة والنهایة (5/ 112). [↑](#footnote-ref-451)
452. - صحیح. حاکم (3/ 267) مسلم (2419). [↑](#footnote-ref-452)
453. - کتاب عمرو بن حزم مشهور است و بصورت مختصر و کامل روایت شده است. ابن حبان (6525) حاکم (1/ 395/ 1447) مزی در التهذیب (2512) نسائی (8/ 57- 59) ملک (1/ 849/1) بیهقی (7/ 320) شافی در مسند (1585) دارمی (188، 189) دارقطنی (1/ 122) و نسائی و دیگران. همچنین هم بصورت مرفوع و هم موقوف روایت شده که مرفوع آن بر محور سلیمان بن ارقم می چرخد که ضعیف است و علل دیگری هم دارد. اما مرسل آن صحیح است. نگا: ارواء الغلیل (122) آلبانی آن را صحیح دانسته است. ابن حزم نیز آن را روایت کرده است. [↑](#footnote-ref-453)
454. - بسیار ضعیف. بزار و طبرانی در الکبیر. آلبانی آن را در ضعیف الترغیب (107) ضعیف دانسته است. می گویم: عباد بن احمد العزرمی، دارقطنی درباره اش می گوید: متروک است. نگا: مجمع الزوائد (1/ 185). [↑](#footnote-ref-454)
455. - طبرانی در الکبیر (9/ 86). [↑](#footnote-ref-455)
456. - یعنی: از علم و آموختن‌شان راضی شدید و دانستید که به قدر کافی آموخته‏اند. م. [↑](#footnote-ref-456)
457. - از نام‏های خدای تعالی، قاضی، حاکم، حسابگر، پداش دهنده به نیکی یا به بدی. م. [↑](#footnote-ref-457)
458. - یعنی: قصاص از نیکی‏ها و بدی‏ها می‏باشد. [↑](#footnote-ref-458)
459. - صحیح. احمد (3/ 5) ابن ابی العاصم در السنة (514) و حاکم (2/ 4473/ 574، 575) و ذهبی با وی در تصحیح آن موافقت کرده است. آلبانی آن را در تحقیق السنه ابن ابی العاصم و صحیح الادب المفرد (746) صحیح دانسته است. نگا: الصحیحة (160). [↑](#footnote-ref-459)
460. - سند آن ضعیف است. و صحیح لغیره است. طبرانی در الاوسط از روایت سنان القسملی که بخاری و احمد و یحیی بن معین چنانکه هیثمی (1/ 143) می گوید وی را ضعیف دانسته‌اند. آلبانی آن را در صحیح الترغیب (2337) صحیح لغیره دانسته است. [↑](#footnote-ref-460)
461. - صحیح. احمد (2/ 296) حاکم (4/ 383) نگا: المجمع (1/ 134) می گویم: اما دارای شواهدی است. [↑](#footnote-ref-461)
462. - صحیح لغیره. احمد (4/ 159) نگا: المجمع (1/ 134) و این اگر چه منقطع است اما دارای شواهدی است که برخی از آنها را اینجا شاهدیم و همچنین ابن ماجه (2546) از ابن عباس به مانند آن. در سند آن محمد بن عثمان بن صفوان الحمی است که ضعیف است: التقریب (2/ 190). [↑](#footnote-ref-462)
463. - صحیح لغیره. طبرانی (17/ 349/ 440) احمد (4/ 104) منذری می گوید: رجال آن رجال صحیح‌اند و به مانند آن هیثمی (1/ 134) می گوید. آلبانی آن را در صحیح الترغیب (2336) صحیح لغیره دانسته است. [↑](#footnote-ref-463)
464. - دارمی در المقدمة (571). [↑](#footnote-ref-464)
465. - بخاری (5002). [↑](#footnote-ref-465)
466. - ابن عساکر (7/ 164). [↑](#footnote-ref-466)
467. - سند آن ضعیف است. طبرانی. در آن یک مجهول است (2/ 73). [↑](#footnote-ref-467)
468. - صحیح. ابن ماجه (4015) در الزوائد آمده: سند آن صحیح است و رجال آن ثقه هستند. احمد (3/ 187) احمد آن را در الفتح به ابن ابی خیثمة ارجاع داده است. [↑](#footnote-ref-468)
469. - حسن. طبرانی (8/ 54). [↑](#footnote-ref-469)
470. - ضعیف. ترمذی (2650) آلبانی آن را ضعیف می داند. همچنین ابن ماجه (249) می گویم: در سند حدیث ابوهارون العبدی که همان عمارة بن جوین است وجود دارد که شعبه و دیگران وی را ضعیف دانسته‌اند. [↑](#footnote-ref-470)
471. - موضوع. ابن ماجه (248) آلبانی می گوید: موضوع است. نگا: الضعیفة (3349) من می گویم: در سند آن اسماعیل بن مسلم المکی ضعیف است. [↑](#footnote-ref-471)
472. - وی حسن بصری است. [↑](#footnote-ref-472)
473. - ضعیف. احمد (5/ 198) طبرانی در الکبیر. در سند آن حبیب بن عمرو است که دارقطنی درباره‌ی وی می گوید: مجهول است. نگا: المجمع (1/ 131). [↑](#footnote-ref-473)
474. - ضعیف. ابویعلی (3437) منذری می گوید: راویان آن راویان صحیح‌اند مگر مبارک بن حسان. و آلبانی آن را در ضعیف الترغیب (79) ضعیف دانسته است. نگا: المجمع (10/ 266). [↑](#footnote-ref-474)
475. - موضوع. به روایت بزار و در آن سعید بن سلام است که احمد وی را دروغگو دانسته است. المجمع (1/ 132). [↑](#footnote-ref-475)
476. - اصحاب. [↑](#footnote-ref-476)
477. - ضعیف. در سند آن یزید الرقاشی ضعیف است: المجمع (1/ 132). [↑](#footnote-ref-477)
478. - ضعیف. ابوداوود (3666) بیهقی در الدلائل (5/ 351) ابونعیم (1/ 42) احمد به مانند آن (3/ 96) آلبانی همه‌ی آن را جز جمله‌ی دخول بهشت ضعیف دانسته است. [↑](#footnote-ref-478)
479. - ضعیف. ابن عبدالبر در الجامع (1/ 5) ابن مبارک در زهد (1/ 50) دارمی (349) در سند آن عبدالرحمن بن زیاد بن انعم آفریقی است که در حفظ خود ضعیف است اما مردی صالح بوده است. نگا: التهذیب (6/ 173) تقریب (1/ 480). [↑](#footnote-ref-479)
480. - یعنی هدفم آنچه نبود که تو برداشت نمودی. م. [↑](#footnote-ref-480)
481. - صحیح. احمد (5/ 256) طبرانی (8/ 190، 215) نگا: الصحیحة (370). [↑](#footnote-ref-481)
482. - حسن. احمد (3/ 221) از انس. و طبرانی (8/ 342) و هیثمی آن را حسن دانسته است. (1/129). [↑](#footnote-ref-482)
483. - صحیح. احمد (6/ 217) نگا: المجمع (1/ 191). [↑](#footnote-ref-483)
484. - بخاری (70) مسلم (2721). [↑](#footnote-ref-484)
485. - طبرانی در الاوسط و دارمی (22) نگا: المجمع (1/66) می گویم: در سند آن عمر بن ابی خلیفه است که مقبول است: التقریب (2/ 54) التهذیب (7/ 443) از یاد بن مخراق. می گوید: از عبدالله بن عمر چنین ذکر شده است. زیاد چنانکه در التقریب (1/ 270) آمده ثقه است اما او به شنیدن از ابن عمر اشاره نکرده است: التهذیب (3/ 383). [↑](#footnote-ref-485)
486. - ضعیف. ابویعلی (2493) نگا: المجمع (1/ 30). [↑](#footnote-ref-486)
487. - مسلم (2479) و به مانند آن نزد بخاری (5843). [↑](#footnote-ref-487)
488. - وی سعدبن ابی وقاص می‏باشد. [↑](#footnote-ref-488)
489. - صحیح. احمد (1/ 173) طبرانی (5/ 230). [↑](#footnote-ref-489)
490. - دارمی (179). [↑](#footnote-ref-490)
491. - صحیح. ترمذی (3254) آلبانی آن را صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-491)
492. - دارمی (177). [↑](#footnote-ref-492)
493. - یعنی: سخن را در نهال شانی و اشباه آن تغییر می‏داد تا رفع خستگی آنان شود. واللَّه اعلم. م. [↑](#footnote-ref-493)
494. - سند آن ضعیف است. ابن عبدالبر درالجامع (1/ 131) بیهقی (7/ 233) در سند آن مجالد بن سعید است که ضعیف است. هیثمی می گوید: منقطع است زیرا از روایت شعبی از عمر است... [↑](#footnote-ref-494)
495. - ضعیف. ابن عساکر و ابونعیم (9/ 307) طبرانی (17/ 337) در سند آن القاسم ابوعبدالرحمن است که متروک است: المجمع (1/ 23). [↑](#footnote-ref-495)
496. - صحیح. طبرانی (9/ 40) هیثمی (9/ 370). [↑](#footnote-ref-496)
497. - صحیفه‏ای را که در آن آیاتی از قرآن بود. [↑](#footnote-ref-497)
498. - ضعیف. ابویعلی (4091) در سند آن یزید الرقاشی ضعیف است: المجمع (1/ 161). [↑](#footnote-ref-498)
499. - ضعیف. طبرانی در الکبیر و بیهقی در السنن (5/ 255) در آن محمد بن عمر الرومی است که ابوداوود و دیگران ضعیفش دانسته‌اند: المجمع (1/ 159). [↑](#footnote-ref-499)
500. - یعنی بنده و کنیز خداوند ﻷ که تمام انسانان را شامل می‏شود نه غلام و کنیز انسان‏ها، و هدف از آن مرد و زن می‏باشد. م. [↑](#footnote-ref-500)
501. - ضعیف. حاکم (4/ 240، 420) بغدادی (8/ 206) ابن عساکر (3/ 407) در سند آن ازهر بن عبدالله است که صدوق است و در مورد وی سخنانی در مورد ناصبی بودنش گفته شده. نگا: التهذیب (1/ 204) التقریب (1/ 52) المیزان (1/ 173، 1/ 339). [↑](#footnote-ref-501)
502. - بخاری (4538). [↑](#footnote-ref-502)
503. - علی س دختر ابوجهل را خواستگاری نمود، و از این فاطمه ل خبر شد، و نزد رسول خدا ص آمد و گفت: قومت می‏پندارند که تو برای دخترانت خشمگین نمی‏شوی، و علی دختر ابوجهل را نکاح می‏کند، آن گاه رسول خدا ص برخاست و گفت: «فاطمه پاره‏ای از من است، و من بد می‏برم که برایش بدی برسد، به خدا سوگند، دختر رسول خدا و دختر دشمن خدا نزد یک مرد جمع نمی‏شوند»، بنابراین علی خواستگاری وی را گذاشت. به نقل از بخاری. [↑](#footnote-ref-503)
504. - مدنی است، و گفته شده که از اصحاب است، و از ابوهریره و عایشه روایت نموده است. [↑](#footnote-ref-504)
505. - مسلم در جنایز (56) و بخاری به مانند آن. ابن حبان (3079). [↑](#footnote-ref-505)
506. - صحیح. حاکم (3/ 510) احمد (2/ 2). [↑](#footnote-ref-506)
507. - ضعیف. طبرانی. در سند آن عطاء بن سائب ضعیف است. نگا: المجمع (1/ 358). [↑](#footnote-ref-507)
508. - ابن عبدالبر در الجامع (1/ 88) مسلم (332). [↑](#footnote-ref-508)
509. - یعنی: اگر انزال شود و آب منی از وی خارج شود. م. [↑](#footnote-ref-509)
510. - سند آن ضعیف است. احمد (6/ 306) سند آن بین ام سلیم و اسحق منقطع است اما اصل حدیث در صحیحین است: بخاری (130) مسلم (312) در کتاب حیض. [↑](#footnote-ref-510)
511. - ضعیف. بزار. در سند آن قیس بن ربیع است که احمد و دیگران وی را ضعیف دانسته‌اند: المجمع (1/ 158). [↑](#footnote-ref-511)
512. - المجمع (1/ 158). [↑](#footnote-ref-512)
513. - دارمی (121). [↑](#footnote-ref-513)
514. - صحیح. طبرانی (8/ 311) نگا: المجمع (7/ 165). [↑](#footnote-ref-514)
515. - صحیح. احمد (4/ 158) ابن خزیمة (500) نگا: الصحیحة (2/ 582). [↑](#footnote-ref-515)
516. - ابونعیم (1/ 342) طبرانی (25/ 114). [↑](#footnote-ref-516)
517. - یعنی: بر لهجه‏های آل داود ÷ قرآن می‏خواند. م. [↑](#footnote-ref-517)
518. - حسن لغیره. ابویعلی (4096) ابن حجر آن را در مطالب العالیة (436) ذکر کرده است. بوصیری آن را به علت ضعف یزید الرقاشی ضعیف دانسته و هیثمی آن را حسن دانسته است. می گویم: این حدیث شاهدی از حدیث ابوموسی دارد و اصل آن در صحیحین و المطالب (4037) می‌باشد. [↑](#footnote-ref-518)
519. - ابن ابی شیبة (7/ 236) حسن بصری از عمر نشنیده است. [↑](#footnote-ref-519)
520. - هیثمی (2/ 250) آن را به طبرانی در الکبیر از روایت ابراهیم بن محمد بن عرق الحمصی ارجاع داده است. ذهبی درباره‌ی وی می گوید: مورد اعتماد نیست. [↑](#footnote-ref-520)
521. - جاه قدیمی است در سه میلی مدینه بر سر راه عراق، و گفته شده که نام جایی است. [↑](#footnote-ref-521)
522. - عراق. [↑](#footnote-ref-522)
523. - حاکم (1/ 102) آن را صحیح دانسته و ذهبی وی را تایید کرده. [↑](#footnote-ref-523)
524. - دارمی (148). [↑](#footnote-ref-524)
525. - دارمی (144). [↑](#footnote-ref-525)
526. - صحیح. حاکم (3/ 356) احمد (5/ 324) ابوداوود (3417) بیهقی (6/ 125). [↑](#footnote-ref-526)
527. - ضعیف. ابن عساکر (7/ 62) نگا: المجمع (4/ 95). [↑](#footnote-ref-527)
528. - ضعیف. طبرانی (18/ 53) در سند آن محمد بن اسماعیل بن عیاش است که ضعیف است. نگا: المجمع (4/ 96). [↑](#footnote-ref-528)
529. - در اصل «بشر» آمده، که خطاست. [↑](#footnote-ref-529)
530. - طبرانی در الکبیر. نگا: المجمع (4/ 96) آنجا که می گوید: المثنی و پدرش را ابوحاتم ذکر کرده است اما هیچکدام را تخریج نکرده است. بقیه رجال آن ثقه هستند. [↑](#footnote-ref-530)
531. - یعنی معاشش را دو هزار می‏سازم. [↑](#footnote-ref-531)
532. - این از منسوخ قرآن است. [↑](#footnote-ref-532)
533. - یعنی سوره هایی که شروع‌شان به «سبح لله» و یا لفظ مشابه به آن شده است. [↑](#footnote-ref-533)
534. - این جزء دوم آیت نیز از قرآن منسوخ است. [↑](#footnote-ref-534)
535. - صحیح. دارمی (3328) به مانند آن. [↑](#footnote-ref-535)
536. - ضعیف. احمد (1/ 405) در سند آن ناشناخته هایی هستند. نگا: المجمع (7/ 153). [↑](#footnote-ref-536)
537. - راوی در اینجا شک نموده که پیامبر ص آیا بعد از لفظ «کجاست» لفظ «سئوال کننده از قیامت» را هم افزوده است یا خیر. م. [↑](#footnote-ref-537)
538. - بخاری (59). [↑](#footnote-ref-538)
539. - صحیح. طبرانی در الاوسط (4/266) هیثمی (1/ 139) می گوید: رجال آن ثقه هستند. [↑](#footnote-ref-539)
540. - حسن. طبرانی در الکبیر (8/ 160) هیثمی آن را حسن دانسته است (1/ 140). [↑](#footnote-ref-540)
541. - موضوع (دروغین). طبرانی در الاوسط. منذری به ضعیف بودن آن اشاره نموده و آلبانی در ضعیف الترغیب (74) می گوید: موضوع است. نگا: الضعیفة (854) ضعیف الجامع (1171) المجمع (1/ 126) نصب الرایة (1/ 348). در سند آن حمید بن عیسی الهاشمی است که دارقطنی درباره اش می گوید: کذاب است!. [↑](#footnote-ref-541)
542. - ضعیف. حاکم (3/ 512) و آن را به شرط شیخین صحیح دانسته. ذهبی می گوید: در آن انقطاع وجود دارد. [↑](#footnote-ref-542)
543. - ضعیف. احمد و ابن عدی. در سند آن دحین بن ثابت است که هیثمی (1/ 142) درباره اش می گوید: ضعیف است و چیزی نیست. [↑](#footnote-ref-543)
544. - صحیح. احمد (1/ 65). [↑](#footnote-ref-544)
545. - نگا: بخاری (3611) مسلم (1066). [↑](#footnote-ref-545)
546. - صحیح. حاکم (3/ 314) و آن را به شرط شیخین صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-546)
547. - صحیح. دارمی (268) طبرانی در الکبیر. هیثمی (1/ 141) می گوید: رجال آن ثقه هستند. [↑](#footnote-ref-547)
548. - ابن عبدالبر در جامع (1/ 79) و طبرانی در الکبیر (22/ 54). [↑](#footnote-ref-548)
549. - ضعیف. ابن عدی و خطیب از معاذ و ابن عساکر از ابودرداء. نگا: الضعیفة (3407) و ضعیف الجامع (2453). [↑](#footnote-ref-549)
550. - ضعیف. ابوالحسن الاصرم المدینی در امالی خود از انس. نگا: الضعیفة (3407) و ضعیف الجامع (455). [↑](#footnote-ref-550)
551. - ضعیف. خطیب در الجامع. در سند آن عبدالله بن خراش است که ضعیف است: الکنز (5/ 229). [↑](#footnote-ref-551)
552. - ابن عبدالبر در الجامع (7/ 2) دارمی (382). [↑](#footnote-ref-552)
553. - ضعیف. طبرانی (9/ 182) در سند آن شریک بن عبدالله ضعیف است. نگا: المجمع (10/ 347) و الضعیفة (4157) و ضعیف الجامع (4288). [↑](#footnote-ref-553)
554. - صحیح. ابن عبدالبر در جامع العلم (2/ 3) ابونعیم (1/ 236) دارمی (539). [↑](#footnote-ref-554)
555. - صحیح. لالکائی در شرح اصول اعتقاد به شماره (10) و ابونعیم (1/ 153). [↑](#footnote-ref-555)
556. - ضعیف. مسند احمد (4/ 445) هیثمی (4/ 445) می گوید: در سند آن علی بن زید بن جدعان است که ضعیف است. [↑](#footnote-ref-556)
557. - یعنی بیانی برای تعداد رکعات نماز و مقدار زکات وغیره. م. [↑](#footnote-ref-557)
558. - صحیح. طبرانی در الکبیر (1/ 143) نگا: المجمع (1/ 182). [↑](#footnote-ref-558)
559. - یعنی: شما در دین روش و طریق جدیدی مسازید، چون دین، قبل از شما تکمیل شده و حدود و طرق آن قبلاً تعیین گردیده است.م. [↑](#footnote-ref-559)
560. - الله اکبر بگویید. م. [↑](#footnote-ref-560)
561. - سبحان‏الله بگویید. م. [↑](#footnote-ref-561)
562. - الحمدالله بگویید. م. [↑](#footnote-ref-562)
563. - در نص «برنس» استعمال شده، و آن کلاه بلندی است که عابدین در صدر اسلام بر سر می‏نهادند. م. [↑](#footnote-ref-563)
564. - سند آن ضعیف است. طبرانی (9/ 127) هیثمی می گوید: در سند آن مجالد بن سعید است که نسائی او را ثقه دانسته و بخاری و احمد و یحیی وی را ضعیف دانسته‌اند. [↑](#footnote-ref-564)
565. - ضعیف. ابونعیم (3/ 167) در سند آن عبدالله بن مصعب بن ثابت ضعیف است. نگا: المجمع (10/220). [↑](#footnote-ref-565)
566. - هیثمی آن را حسن دانسته است. طبرانی در الکبیر (8/ 74) نگا: المجمع (1/ 189). [↑](#footnote-ref-566)
567. - ضعیف منقطع. ابن عبدالبر در الجامع (2/ 134) ابوداوود (3586) آلبانی می گوید: منقطع است. [↑](#footnote-ref-567)
568. - یعنی بدانچه حکم نما، که خداوند برایت نشان میدهد و الهام می‏کند، چون تو از طرف خداوند رهبری و هدایت می‏شوی، ولی عمر گفته‏اش را رد نمود، و گفت: این کار ویژه پیامبر ص بود، و ما ملزم هستیم که طبق احکام الهی و سنت نبوی حکم نماییم، نه از دل خود. م. [↑](#footnote-ref-568)
569. - ضعیف منقطع. ابن عبدالبر در الجامع (2/ 135) طبرانی در الکبیر (9/ 105) شعبی از ابن مسعود نشنیده همچنین در آن جابر الجعفی است که ضعیف است. نگا: المجمع (1/ 180). [↑](#footnote-ref-569)
570. - ضعیف. طبرانی (9/ 105) در سند آن مجالد بن سعید است که ضعیف است. مجمع: 1/ 289). [↑](#footnote-ref-570)
571. - آلبانی آن را ضعیف دانسته است. ترمذی (1327) ابوداوود (3592) احمد (5/ 242، 236 و 230) دارمی (1/ 60) بسیاری از ائمه آن را صحیح دانسته‌اند چنانکه ابن قیم در «اعلام الموقعین» ذکر کرده است. شیخ آلبانی آن را در جاهای زیادی از کتاب‌های خود ضعیف دانسته است. نگا: الضعیفه. [↑](#footnote-ref-571)
572. - ضعیف. دارمی به مانند آن (2942) سند آن منقطع است. [↑](#footnote-ref-572)
573. - ضعیف. احمد (167) سند آن منقطع است. [↑](#footnote-ref-573)
574. - ضمیر به فتوا راجع است، و هدف این است که آن را برای امیر بگذار. [↑](#footnote-ref-574)
575. - ضعیف. دارمی (170) سند آن منقطع است. [↑](#footnote-ref-575)
576. - الصرف. م. [↑](#footnote-ref-576)
577. - وی قاسم بن محمدبن ابی بکر الصدیق (برادرزاده عایشه) است. [↑](#footnote-ref-577)
578. - ضعیف. احمد (5/ 162) در سند آن یک نفر نام برده نشده. نگا: المجمع (8/ 263). [↑](#footnote-ref-578)
579. - حسن. احمد (4/ 203) هیثمی (8/ 264) آن را حسن دانسته است. [↑](#footnote-ref-579)
580. - صحیح. [↑](#footnote-ref-580)
581. - صحیح. طبرانی (1/ 1046) و به مانند آن بخاری (3094) و مسلم در کتاب الجهاد (1757) و ابوداوود (2963) و ترمذی (1610) احمد (1/ 48) و نسائی (7/ 135) و حمیدی (22). [↑](#footnote-ref-581)
582. وی ابراهیم نخعی از کبار تابعین است. [↑](#footnote-ref-582)
583. - صحیح. طبرانی (9/ 163) نگا: المجمع (9/ 69). [↑](#footnote-ref-583)
584. - ضعیف. طبرانی (1/ 94) که مرسل است. نگا: مجمع الزوائد (9/ 102). [↑](#footnote-ref-584)
585. - خالد بن طهمان: ابن حجر درباره‌ی وی می گوید: صدوق است و به تشیع متهم است سپس دچار اختلاط گردید (التقریب: 1/ 259). [↑](#footnote-ref-585)
586. - علم اول: علم کتب سابقه، و علم آخر: عمل قرآن کریم است. [↑](#footnote-ref-586)
587. - یعنی: وقتی از پیامبر ص می‏پرسیدم، برای پاسخ می‏داد، و اگر خاموش می‏بودم، او به تعلیمم شروع می‏نمود. [↑](#footnote-ref-587)
588. - هیثمی (9/ 158) طبرانی آن را از دو راه روایت کرده است که در یکی از آن دو حبان بن علی است که مورد اختلاف است و بقیه‌ی رجال آن رجال صحیح‌اند. [↑](#footnote-ref-588)
589. - گوینده فروه بن نوفل اشجعی است. [↑](#footnote-ref-589)
590. - «قانت». [↑](#footnote-ref-590)
591. - صحیح. طبرانی (20/ 34) هیثمی (9/ 311) می گوید: رجال آن رجال صحیح‌اند به جز حجاج بن ابراهیم که ثقه است. [↑](#footnote-ref-591)
592. - وی مسروق بن اجدع همدانی است، و از شاگردان بزرگ ابن مسعود می‏باشد. [↑](#footnote-ref-592)
593. - در اصل «گفت» آمده، ولی ظاهر «گفتم» است، و روایت احمد (67/6) نیز این را تأیید می‏کند، که به لفظ «می‏گویم»، آمده. [↑](#footnote-ref-593)
594. - تصغیر «عروه» است و او خواهرزاده‏اش می‏شد. [↑](#footnote-ref-594)
595. - ضعیف. احمد (6/ 67) بطور مختصر. هیثمی (9/ 242) می گوید: در سند آن عبدالله بن معاویة الزبیری است که ابوحاتم درباره‌ی وی می گوید: مستقیم الحدیث است و در وی ضعفی وجود دارد... [↑](#footnote-ref-595)
596. - برای خداوند تعالی. م. [↑](#footnote-ref-596)
597. - حسن. ابن ماجه (257) آلبانی آن را حسن دانسته: صحیح الجامع (6189) و صحیح الترغیب (3171). همچنین حاکم (2/ 4، 443، 328). [↑](#footnote-ref-597)
598. - صحیح. عبدالرزاق و ابن عبدالبر (1/ 188) دارمی (185) نگا: صحیح الترغیب (111). [↑](#footnote-ref-598)
599. - یعنی: می‏خواهد آن را با تک روی و دیکتاتوری کامل در اختیار خود داشته باشد، و دست برادر مسلمانش را از شریک بودن در قدرت باز دارد. [↑](#footnote-ref-599)
600. - صحیح. احمد (1/ 22) هیثمی (1/ 187) می گوید: رجال آن رجال صحیح‌اند. [↑](#footnote-ref-600)
601. - صحیح. حاکم (1/ 99) وی آن را صحیح دانسته و ذهبی با وی موافقت نموده. نگا: مجمع (1/200). [↑](#footnote-ref-601)
602. - صحیح. نگا: مجمع (1/ 200). [↑](#footnote-ref-602)
603. - صحیح. حاکم (1/ 104) وی آن را صحیح دانسته و ذهبی با وی موافقت نموده. [↑](#footnote-ref-603)
604. - صحیح. نگا: صحیح الجامع (1295). [↑](#footnote-ref-604)
605. - صحیح. ابن ماجه (1856) آلبانی آن را صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-605)
606. - صحیح. احمد (5/ 366) از حدیث علی. احمد (5/ 282) و مترمذی (3094) و ابن ماجه (1856) به مانند آن از ثوبان. آلبانی در الصحیحة (2276) آن را صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-606)
607. - مسلم (2676). [↑](#footnote-ref-607)
608. - ضعیف. ترمذی (3596) آلبانی آن را ضعیف دانسته است. [↑](#footnote-ref-608)
609. - ضعیف. طبرانی در الکبیر (20/ 197) در سند آن موسی بن عبیده ضعیف است. المجمع (10/ 75). [↑](#footnote-ref-609)
610. - ضعیف. ترمذی (3367) و گفته است: این حدیثی است غریب و آلبانی آن را در ضعیف الترغیب (898) به دلیل ضعف دراج، ضعیف دانسته است. [↑](#footnote-ref-610)
611. - صحیح. طبرانی در الصغیر و الاوسط. هیثمی (10/ 74) می گوید: رجال آن رجال صحیح‌اند. آلبانی آن را در صحیح الترغیب (1497) و صحیح الجامع (5644) صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-611)
612. - ضعیف. احمد (3/ 438) در سند آن زبان بن فائد و ابن لهیعة هستند که ضعیف‌اند. نگا: المجمع (10/ 74). [↑](#footnote-ref-612)
613. - صحیح. ترمذی (3386) و آن را حسن دانسته است. همچنین ابن ماجه (3792) احمد (4/ 190) آلبانی آن را در صحیح الجامع (7700) و صحیح الترغیب (1491) صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-613)
614. - صحیح. طبرانی و ابن حبان (818) در سند آن یزید بن عبدالرحمن بن ابی مالک است که گروهی وی را ضعیف دانسته و گروهی دیگر وی را ثقه دانسته‌اند.. نگا: المجمع (10/ 74). آلبانی می گوید: حسن صحیح است. صحیح الترغیب (1492). [↑](#footnote-ref-614)
615. - هیثمی آن را به طبرانی در الصغیر ارجاع داده است و گفته است: رجال آن رجال صحیح‌اند. [↑](#footnote-ref-615)
616. - ضعیف. ابویعلی و نسائی در عمل الیوم و اللیلة (1/ 192) در سند آن محتسب ابوعائد است که تنها ابن حبان وی را ثقه دانسته است و دیگران ضعیفش دانسته‌اند. نگا: المجمع (10/ 105). [↑](#footnote-ref-616)
617. - ضعیف. طبرانی (6/ 137) هیثمی می گوید: در سند آن محمد بن ابی حمید است که ضعیف است: (10/ 105). [↑](#footnote-ref-617)
618. - ضعیف. بزار و طبرانی. در سند آن محمد بن ابی حمید ضعیف است. المجمع (10/106). [↑](#footnote-ref-618)
619. - مسلم (2695). [↑](#footnote-ref-619)
620. - حسن. احمد (5/ 255). [↑](#footnote-ref-620)
621. - حسن. احمد و طبرانی. نگا: المجمع (10/ 104). [↑](#footnote-ref-621)
622. - الله اکبر بگویم. م. [↑](#footnote-ref-622)
623. - ضعیف. طبرانی (20/ 160) و معاذ بن عبدالله بن رافع شناخته شده نیست. ابن لهیعة نیز ضعیف است. نگا: ضعیف الترغیب (949). [↑](#footnote-ref-623)
624. - ضعیف. احمد (3/ 76) ابن حبان (813) در سند آن دراج ابوالسمح از ابوالهیثم روایت کرده که وی در روایت از او داری مناکیر است. ضعیف الترغیب (914). [↑](#footnote-ref-624)
625. - ضعیف. ترمذی (3561) در آن ابوابراهیم المدینی است که ضعیف است. آلبانی آن را ضعیف دانسته است. [↑](#footnote-ref-625)
626. - صحیح. طبری در تفسیر خود (15/ 235) سند آن صحیح است. همچنین طبرانی. هیثمی می گوید: رجال آن رجال صحیح‌اند. [↑](#footnote-ref-626)
627. - ضعیف. ابن ابی الدنیا و ابویعلی و بزار و طبرانی و حاکم (1/ 495) و آن را صحیح دانسته است. ذهبی در ادامه‌ی سخن حاکم می گوید: «عمر ضعیف است» همچنین ابن حجر در التقریب. نگا: الضعیفة (6205) ضعیف الترغیب (918) و المجمع (10/ 77). [↑](#footnote-ref-627)
628. - مسلم (670) طبرانی در الصغیر. نگا: المجمع (10/ 17). [↑](#footnote-ref-628)
629. - حسن لغیره. احمد (2/ 177) هیثمی آن را حسن دانسته است. (10/ 78) همچنین منذری (3/ 95). آلبانی در صحیح الترغیب (1507) می گوید: حسن لغیره است. [↑](#footnote-ref-629)
630. - صحیح. ابن ابی الدنیا و نسائی در عمل الیوم و اللیلة و حاکم و بیهقی. آلبانی آن را در صحیح الترغیب (1518) صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-630)
631. - صحیح. ابوداوود (4859) آلبانی آن را در صحیح الترغیب (1517) صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-631)
632. - ضعیف. حاکم (1/ 537) و نسائی و لفظ حدیث از اوست و طبرانی در کبیرو اوسط و صغیر. آلبانی آن را در ضعیف الترغیب (120) ضعیف دانسته است. [↑](#footnote-ref-632)
633. - ضعیف. طبرانی در الصغیر و الاوسط. هیثمی (10/ 142) می گوید: در آن کسی را نشناختم. [↑](#footnote-ref-633)
634. - صحیح. ابوداوود (4857) آلبانی آن را جز گفته‌ی «سه بار» صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-634)
635. - بسیار ضعیف. ابن حبان (522) در سند آن ابراهیم بن هشام الغسانی است که ابن حبان وی را ثقه دانسته و ابوحاتم و ابوزرعة وی را ضعیف دانسته‌اند. آلبانی آن را ضعیف دانسته است. [↑](#footnote-ref-635)
636. - سوره‏های مفصل از حجرات تا سوره الناس‌اند. [↑](#footnote-ref-636)
637. - ضعیف. احمد (4/ 9) طبرانی (1/ 109) و ابوداوود. آلبانی آن را در ضعیف ابی دواوود (246) و ضعیف ابن ماجه ضعیف دانسته است. [↑](#footnote-ref-637)
638. - ممکن است درست «بر تو» باشد. [↑](#footnote-ref-638)
639. - صحیح لغیره: احمد (4/ 158) و حاکم و ابن عساکر و ابن ابی الدنیا در مکارم الاخلاق (ص5 19، 20) آلبانی آن را در (صحیح الترغیب) صحیح لغیره دانسته است. [↑](#footnote-ref-639)
640. - صحیح. نسائی در عمل الیوم و اللیلة و بخاری (25018). [↑](#footnote-ref-640)
641. - سوره سجده. [↑](#footnote-ref-641)
642. - صحیح. ترمذی (3404) آلبانی آن را صحیح دانسته است. نگا: الصحیحة (585). [↑](#footnote-ref-642)
643. - سوره‌هایی را که با «سبح» شروع می‏شوند. م. [↑](#footnote-ref-643)
644. - ضعیف. ترمذی (3406). [↑](#footnote-ref-644)
645. - صحیح. ترمذی (3405) آلبانی آن را صحیح دانسته است. همچنین ترمذی (2920) آلبانی آن را صحیح دانسته است. نگا: الصحیحة (641). [↑](#footnote-ref-645)
646. - صحیح. ترمذی (3403) آلبانی آن را صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-646)
647. - صحیح. حاکم (3839). [↑](#footnote-ref-647)
648. - حسن. نگا: صحیح الترغیب (1475). [↑](#footnote-ref-648)
649. - ضعیف. ابویعلی و در آن کسانی هستند که هیثمی آنان را نشناخته (10/ 134). [↑](#footnote-ref-649)
650. - حسن. ترمذی (3575) و آلبانی آن را حسن دانسته است. [↑](#footnote-ref-650)
651. - صحیح لغیره. بیهقی در شعب الایمان و سند آن را ضعیف دانسته است. اما حدیث دارای شواهد است. نگا: الصحیحة (972) و صحیح الجامع (6464). [↑](#footnote-ref-651)
652. - دارمی (3384). [↑](#footnote-ref-652)
653. - صحیح. نسائی و ابن حبان (84) طبرانی و بیهقی در الدلائل (7/ 109) آلبانی آن را صحیح دانسته است. هیثمی می گوید: رجال آن ثقه هستند. و حاکم (1/ 562). [↑](#footnote-ref-653)
654. - یعنی: جن. [↑](#footnote-ref-654)
655. - بخاری (99). [↑](#footnote-ref-655)
656. - موضوع. طبرانی در الکبیر (5074) در آن هیثم بن جمار است که احمد و ابن معین و ابوزرعة وی را ضعیف دانسته‌اند. همچنین در آن نفیع الدارمی است که متروک است. همچنین در سند آن محمد بن عبدالرحمن بن عزوان است که حدیث ساز (وضاع) است. آلبانی در ضعیف الترغیب (922) موضوع دانسته است. [↑](#footnote-ref-656)
657. - ضعیف. ابن حبان (2324) حاکم (1/ 528) و آن را صحیح دانسته است. ارناووط در تخریج شرح السنة (5/ 55) و آلبانی در ضعیف الترغیب (823) آن را ضعیف دانسته است. [↑](#footnote-ref-657)
658. - صحیح. احمد (2/ 169، 170، 225) حاکم (1/ 48، 49) وآن را صحیح دانسته و ذهبی با وی موافقت کرده است آلبانی آن را صحیح دانسته است (530). [↑](#footnote-ref-658)
659. - ضعیف. احمد (4/ 124) بزار (10) طبرانی. آلبانی در ضعیف الترغیب (924). [↑](#footnote-ref-659)
660. - آلبانی آن را صحیح دانسته است. احمد (5/ 169) از طریق شمر بن عطیة از شیوخش که آنان را نام نبرده است. هیثمی به این موضوع اشاره کرده (10/ 81) اما آلبانی می گوید: ولی آنان جمع هستند که بدین ترتیب این ضعف با تعداد آنها رفع می شود. از سوی دیگر در الحلیة (4/ 217)شاهدی برای این حدیث ثابت شده است. نگا: الصحیحة (1373) و صحیح الترغیب (8/ 315). [↑](#footnote-ref-660)
661. - احمد (1/ 63). راویان آن ثقه هستند جز اینکه سعید بن ابی عروبة دچار اختلاط گردید و راوی از وی یعنی عبدالوهاب الخفاف مشخص نیست پیش از اختلاط از وی روایت کرده است یا پس از آن. البته آثار دیگری از صحابه به این معنا روایت شده است. [↑](#footnote-ref-661)
662. - یعنی: «سبحان‏الله، الحمدلله، لا اله الاالله الله اكبر ولا حول ولاقوة الا بالله». [↑](#footnote-ref-662)
663. - الباقیات الصالحات. [↑](#footnote-ref-663)
664. - ضعیف. احمد (3/ 75) و ابویعلی و نسائی و ابن حبان و حاکم. حاکم آن را صحیح دانسته است. این حدیث از روایت دراج از ابی الهیثم است که روایت او از وی ضعیف است. آلبانی آن را در ضعیف الترغیب (946) ضعیف دانسته است. [↑](#footnote-ref-664)
665. - آلبانی آن را حسن دانسته است. حاکم (1/ 541) و آن را به شرط مسلم صحیح دانسته است. همچنین نسائی. بیهقی و طبرانی از ابوهریره و انس. آلبانی آن را در صحیح الترغیب (1567) حسن دانسته است. [↑](#footnote-ref-665)
666. - چون در قبل «مجنبات» آمده، که «پیشروی» را افاده می‏کند. م. [↑](#footnote-ref-666)
667. - ضعیف. ابن ابی الدنیا و نسائی و طبرانی و بزار. هیثمی می گوید: رجال آن دو ـ یعنی طبرانی و بزار ـ رجال صحیح‌اند. آلبانی آن را در ضعیف الترغیب (951) ضعیف دانسته است. [↑](#footnote-ref-667)
668. - صحیح. ابن ماجه (3807) آلبانی آن را صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-668)
669. - ضعیف. ترمذی (3509) آلبانی آن را در ضعیف الترغیب (77 و955) از ابن عباس و ابوهریره ضعیف دانسته است. [↑](#footnote-ref-669)
670. - حسن. احمد (3/ 152) آلبانی آن در صحیح الترغیب (1570) حسن دانسته است. [↑](#footnote-ref-670)
671. - مسلم (2696). [↑](#footnote-ref-671)
672. - حسن. ابن ابی الدنیا و ابن حبان (1810) همچنین احمد و ابوداوود و نسائی و ابن خزیمة و حاکم. نگا: الاوراء (2/ 12- 13 / 303) و صحیح الترغیب (1561). [↑](#footnote-ref-672)
673. - مسلم (2731). [↑](#footnote-ref-673)
674. - ضعیف. حاکم (4/ 251) وی آن را صحیح دانسته و ذهبی با وی موافقت کرده است. آلبانی در ضعیف الترغیب (938) گفته است: از این تصحیح اطمینان به دست نمی آید زیرا میان اسحاق و شیخ حاکم جمعی از راویان هستند که آنان را نشناختم و احتمال دارد در نام آنان تحریف و اشتباه نوشتاری رخ داده باشد و این باعث شده هویت آنان بر ما پنهان بماند. از اینان می توان به محمد بن یونس یمامی اشاره کرد که می ترسم همان (محمد بن یونس الکدیمی سامی) باشد که به وضع و ساختن حدیث متهم است و امکان دارد (السامی) اشتباها (الیمامی) نوشته شده باشد. والله العم. [↑](#footnote-ref-674)
675. - مسلم (2698). [↑](#footnote-ref-675)
676. - یعنی در روایت مسلم «اوتحط» آمده و در روایت ترمذی و نسائی «و تحط». م. [↑](#footnote-ref-676)
677. - صحیح. حاکم (4/ 290) احمد (5/ 157) و ترمذی. نگا: الصحیحة (1528) و صحیح الترغیب (1582). [↑](#footnote-ref-677)
678. - صحیح. ابن ماجه (3825) آلبانی آن را در صحیح الترغیب (1585) صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-678)
679. - صحیح. طبرانی در الکبیر (4/ 132) هیثمی (10/ 98) می گوید: طبرانی آن را در الکبیرو الاوسط روایت کرده که رجال یکی از دو سند ثقه‌اند. [↑](#footnote-ref-679)
680. - صحیح لغیره. احمد (5/ 418) ابن ابی الدنیا و ابن حیان و منذری آن را حسن دانسته است.هیثمی (10/ 97) می گوید: رجال احمد به جز عبد بن عبدالرحمن بن عبدالله بن عمر که ثقه است رجال صحیح‌اند. آلبانی آن را در صحیح الترغیب (583) صحیح لغیره دانسته است. [↑](#footnote-ref-680)
681. - صحیح. احمد (4/ 434) به صورت موقوف: المجمع (10/ 95). [↑](#footnote-ref-681)
682. - مسلم (2726) احمد (6/ 430) ترمذی (3555) طبرانی (10/ 81). [↑](#footnote-ref-682)
683. - ضعیف. ابوداوود (1500) ترمذی و نسائی و ابن حبان (333) حاکم (1/ 548) آلبانی آن را در الضعیفة زیر حدیث شماره (38) و در ضعیف الترغیب (959) به علت آنکه در سند جهالت و اظطراب و نکارت است ضعیف دانسته است. [↑](#footnote-ref-683)
684. - حسن. طبرانی در الکبیر (8/ 238) هیثمی آن را در المجمع (10/ 93) حسن دانسته است. همچنین احمد و ابن ابی الدنیا و نسائی و ابن خزیمة و دیگران. نگا: صحیح الترغیب (1575) و الصحیحة (2578) و المجمع (9310). [↑](#footnote-ref-684)
685. - ضعیف. طبرانی. در سند آن لیث بن ابی سلیم است که ضعیف است: المجمع (10/ 94). [↑](#footnote-ref-685)
686. - ضعیف. احمد (3/ 158) و نسائی در عمل الیوم و اللیلة (341) ابن حبان (845) در سند آن خلف بن خلفة است که دچار اختلاط گردید. [↑](#footnote-ref-686)
687. - ضعیف. طبرانی در الکبیر (4/ 184) در سند آن ابوالورد بن ثمامة است که مقبول است.: التقریب (2/ 486). [↑](#footnote-ref-687)
688. - مسلم (595) و بخاری (843). [↑](#footnote-ref-688)
689. - صحیح. ابوداوود (1504) آلبانی آن را صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-689)
690. - ضعیف. ترمذی (410) آلبانی می گوید: سند آن ضعیف است و در ضمن تکبیر ده بار در آن منکر است. [↑](#footnote-ref-690)
691. - صحیح. احمد و بزار و طبرانی. نگا: المجمع (10/ 100). [↑](#footnote-ref-691)
692. - در نص: آسیاب نمودن استعمال شده، البته در آن زمان گندم یا جحو را توسط آسیباب دستی آرد می‏نمودند، که در ذات خود عمل شاقی است. م. [↑](#footnote-ref-692)
693. - ضعیف. احمد (1/ 106) در سند آن عطاء بن سائب است که مختلط است. حماد بن سلمه از وی پیش از اختلاط و پس از آن روایت نموده. آلبانی آن را در ضعیف الترغیب (984) ضعیف دانسته است. [↑](#footnote-ref-693)
694. - روایت بخاری و مسلم با این روایت در تعارض است. [↑](#footnote-ref-694)
695. - حسن. احمد (6/ 298) هیثمی آن را حسن دانسته است. (10/ 108) [↑](#footnote-ref-695)
696. - حسن. احمد بزار. هیثمی آن را حسن دانسته است: 10/ 103). همچنین بخاری (844) و مسلم (593) از مغیره. [↑](#footnote-ref-696)
697. - ضعیف. ابوداوود (5075) در سند آن یک بانوی ناشناخته است. آلبانی آن را در ضعیف الجامع (4125) ضعیف دانسته است. [↑](#footnote-ref-697)
698. - موضوع. ابوداوود (5081) نگا: الضعیفة (5286) و ضعیف ابوداوود. [↑](#footnote-ref-698)
699. - ضعیف. طبرانی (17/ 185) در آن فضل بن مختار ضعیف است. نگا: المجمع (10/ 81) و ضعیف الترغیب (1054). [↑](#footnote-ref-699)
700. - یعنی: خداوند را به کثرت یاد کن. م. [↑](#footnote-ref-700)
701. - ضعیف: ضعیف الترغیب (1049) این روایت موقوف است و ابن ابی الدنیا و دیگران آن را روایت کرده‌اند. [↑](#footnote-ref-701)
702. - صحیح. احمد (4/ 221) نگا: المجمع (10/ 131) صحیح الترغیب (3113). [↑](#footnote-ref-702)
703. - ضعیف. احمد (1/ 330) در سند آن ابوبکر بن ابی مریم ضعیف است. نگا: المجمع (10/ 132). [↑](#footnote-ref-703)
704. - صحیح. احمد (5/ 365) نگا: المجمع (10/ 132) صحیح الترغیب (3128). [↑](#footnote-ref-704)
705. - صحیح. احمد (5/ 59، 71). [↑](#footnote-ref-705)
706. - ضعف. احمد (3/ 239) در آن زیاد النمیری است که ضعیف است. نگا: المجمع (10/ 133). [↑](#footnote-ref-706)
707. - صحیح. طبرانی در الاوسط (2/ 222) نگا: المجمع (10/ 133) که سند آن را جید (خوب) دانسته. همچنین ابویعلی (4297) ابن السنی (522). [↑](#footnote-ref-707)
708. - راجفه دمیدن اول صور است و رادفه دمیدن دوم آن. م. [↑](#footnote-ref-708)
709. - یعنی در عوض همه دعاهایم برای تو درود می‏فرستم. م. [↑](#footnote-ref-709)
710. - صحیح. احمد (5/ 136) حاکم (2/ 42، 57) و آن را صحیح دانسته است. و ترمذی (2457) طبرانی (7/ 288) آلبانی آن را در صحیح الترغیب (1670) حسن صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-710)
711. - رؤسای انصار. [↑](#footnote-ref-711)
712. - حسن لغیره. احمد (1/ 191) ابویعلی (858) هیثمی (2/ 287) آن را به احمد ارجاع داده و گفته: رجال آن ثقه هستند. نگا: صحیح الترغیب (16661). [↑](#footnote-ref-712)
713. - حسن لغیره. احمد و حاکم. نگا: صحیح الترغیب (1658). [↑](#footnote-ref-713)
714. - حسن لغیره. احمد (4/ 26) ابن حبان و نسائی. نگا: صحیح الترغیب (16661). [↑](#footnote-ref-714)
715. - صحیح لغیره. ابن حبان (907)حاکم (3/ 103) و آن را صحیح دانسته. آلبانی در صحیح الترغیب (1677) می گوید: صحیح لغیره است. [↑](#footnote-ref-715)
716. - صحیح لغیره. ابن حبان. نگا: صحیح الترغیب (1678). [↑](#footnote-ref-716)
717. - حسن صحیح. چنانکه در صحیح الترغیب (1679) آمده. [↑](#footnote-ref-717)
718. - صحیح لغیره. ابن ابی عاصم. نگا: الترغیب (1684). [↑](#footnote-ref-718)
719. - مسلم (405). [↑](#footnote-ref-719)
720. - ضعیف موقوف. ابن ماجه (906) آلبانی آن را ضعیف دانسته. نگا: ضعیف الترغیب (1039). در سند آن مسعودی است که مختلط است. [↑](#footnote-ref-720)
721. - حسن. ترمذی (486) آلبانی آن را حسن دانسته و در صحیح الترغیب (2676) گفته است: صحیح لغیره است [↑](#footnote-ref-721)
722. - یعنی: تعلیمی از طرف پیامبر ص است. [↑](#footnote-ref-722)
723. - صحیح. طبرانی در الاوسط (1/ 48/ 725) نگا: الترغیب (1675) نگا: الترغیب (1675) و گفته است: صحیح لغیره است. [↑](#footnote-ref-723)
724. - این زیادت در الاوسط و المجمع ثابت است. [↑](#footnote-ref-724)
725. - این گفته با این سخن پیامبر ص که فرمود: «بارالها بر آل ابن ابی أوفی درود بفرست...» در تعارض است. نگا: جلاء الأفهام ابن قیم. [↑](#footnote-ref-725)
726. - صحیح. ابوداوود (1516) ترمذی (3430) و گفته: حسن غریب است. ابن ماجه (3814) آلبانی آن را صحیح دانسته است.

     - یعنی هر مرد و زن مسلمان. م. [↑](#footnote-ref-726)
727. - ضعیف. ابونعیم (1/ 276) ابن حبان (926) به همین گونه طبرانی در الاوسط از حدیث انیس از مردی. هیثمی (10/ 209) می گوید: در آن کثیر بن سلیم است که ضعیف است. [↑](#footnote-ref-727)
728. - یعنی هر مرد و زن مسلمان. م [↑](#footnote-ref-728)
729. - ضعیف. ابن ابی الدنیا و بیهقی و الاصبهانی. منذری به ضعف آن اشاره کرده است. آلبانی آن را در ضعیف الترغیب (1005) ضعیف دانسته است. [↑](#footnote-ref-729)
730. - ابن ابی شیبة (6/ 51). [↑](#footnote-ref-730)
731. - ضعیف. حاکم (1/ 543، 544) بیهقی در الشعب (5/ 420/ 7126) آلبانی آن را در ضعیف الترغیب ضعیف دانسته است. [↑](#footnote-ref-731)
732. - «روثه» سرگین را می‏گویند. م. [↑](#footnote-ref-732)
733. - ممکن است این درست‏ترین روایت‏ها باشد. [↑](#footnote-ref-733)
734. - صحیح. حاکم (2/ 275، 276) بیهقی در الشعب (7093، 7094) آلبانی در صحیح الترغیب (9624) می گوید: صحیح لغیر است. [↑](#footnote-ref-734)
735. - حسن لغیره. طبرانی. هیثمی (10/ 77) می گوید: رجال آن ثقه‌اند. آلبانی در صحیح الترغیب (1508) می گوید: حسن لغیره است. [↑](#footnote-ref-735)
736. - ضعیف. طبرانی در الاوسط. در سند آن مبارک بن فضاله ضعیف است. نگا: المجمع (10/ 80). [↑](#footnote-ref-736)
737. - حسن لغیره. ابونعیم در اخبار اصفهان (1/ 231) واحدی (1/ 58) دیلمی (1/ 2) ابن مبارک در الزهد (217) ابن صاعد در زوائد الزهد (218) آلبانی آن را در الصحیحة (1646) حسن دانسته است. [↑](#footnote-ref-737)
738. - صحیح. طبرانی در الکبیر (4/ 11) اصل حدیث را مسلم در کتاب توبه (12، 13) و ابن ماجه (4239) و احمد (4/ 736) روایت کرده‌اند. [↑](#footnote-ref-738)
739. - یعنی انسان همیش به یک حال نمی‏باشد بلکه ساعتی چنین می‏باشد و ساعتی چنان می‏باشد. [↑](#footnote-ref-739)
740. - صحیح. ترمذی (2452) آلبانی آن ر صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-740)
741. - ضعیف. ترمذی (2526) و گفته: سندش قوی نیست و نزد من متصل نیست... [↑](#footnote-ref-741)
742. - ضعیف. ابویعلی. در آن معاویه بن یحیی الصرفی است که ضعیف است: المجمع (10/81). [↑](#footnote-ref-742)
743. - ضعیف. ابوداوود (3164) آلبانی آن را ضعیف دانسته است. [↑](#footnote-ref-743)
744. - ضعیف. بزار از شیخش عباد بن احمد العزرمی که متروک است: المجمع (9/ 369). [↑](#footnote-ref-744)
745. - حسن. احمد (4/ 159). [↑](#footnote-ref-745)
746. - مراد از «تسبیح» اول، ذکر و سبحان الله گفتن است و مرا در از «تسبیح» دوم، همان تسبیح معروف است که به آن ذکر می‏گویند. م. [↑](#footnote-ref-746)
747. - حاکم و ترمذی (3544) و گفته است: حدیثی است غریب. آلبانی آن را منکر دانسته است. [↑](#footnote-ref-747)
748. - ضعیف. ابوداوود (2174) در سند آن کسانی نام برده نشده‌اند. آلبانی آن را ضعیف دانسته است. [↑](#footnote-ref-748)
749. - صحیح لغیره. احمد (2/ 521) ابن جریر (8/ 366) هیثمی (10/ 145) می گوید: احمد آن را با دو سند روایت کرده و همچنین بزار، و یکی از اسناد احمد جید است. [↑](#footnote-ref-749)
750. - صحیح. احمد (1/ 296) نگا: المجمع (10/ 145). [↑](#footnote-ref-750)
751. - ضعیف. ابن ابی شیبة (10/ 270) ترمذی (3527) و گفته: حدیثی است حسن. آلبانی آن را در ضضعیف الترمذی (در الضعیفة) (4520) ضعیف دانسته است. [↑](#footnote-ref-751)
752. - صحیح. ابن ابی شیبة (10/ 261) و طحاوی در مشکل الآثار (2/ 427). [↑](#footnote-ref-752)
753. - قشعم لقب ربیعه بن نزار است، و یکی از معانی آن شیر است. [↑](#footnote-ref-753)
754. - الفاظ همانند و مشابهی که در اواخر جملات نثر می‏آید «سجع» گفته می‏شود چنانکه همین گونه الفاظ را در نظم قافیه می‏گویند. [↑](#footnote-ref-754)
755. - یعنی پیامبر ص کلمه اخیر را که «عذرا» است طولانی خواند. [↑](#footnote-ref-755)
756. - صحیح. ابوداوود (3914) ترمذی (2934) آلبانی آن را صحیح دانسته و آخر آن را حسن دانسته است. [↑](#footnote-ref-756)
757. - صحیح. طبرانی و هیثمی آن را در المجمع (10/ 152) حسن دانسته است. آلبانی آن را در صحیح الجامع (4720) صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-757)
758. - صحیح. ابن حبان (978). [↑](#footnote-ref-758)
759. - ضعیف. ابن ابی شیبة (7/ 459). [↑](#footnote-ref-759)
760. - این در وقتی بود که پسرانش از وی طلب استغفار نمودند و او برای‌شان گفت: «سوف استغفر لکم ربي»، البته آن هم بعد از سفرشان به مصر. [↑](#footnote-ref-760)
761. - ضعیف. طبرانی (9/ 104) در آن عبدالرحمن بن اسحاق کوفی است که ضعیف است: المجمع (10/ 155). [↑](#footnote-ref-761)
762. - ضعیف. ترمذی (3386) حاکم (1/ 536) در آن حماد بن عیسی است که ضعیف است. آلبانی آن را ضعیف دانسته است. نگا: الصحیحة (595) و ارواء (442) و ضعیف الجامع (4399). [↑](#footnote-ref-762)
763. - نام مکانی است در مدینه منوره. [↑](#footnote-ref-763)
764. - صحیح. احمد (6/ 225) هیثمی می گوید: احمد این را با سه سند روایت کرده است که رجال آن همه رجال صحیح‌اند. نگا: المجمع (10/ 168). [↑](#footnote-ref-764)
765. - صحیح. احمد (6/ 133، 160، 180). [↑](#footnote-ref-765)
766. - صحیح لغیره. بخاری در ادب المفرد (610) (613) و مسلم به مانند آن که در آن ذکر رفع یدین نیست. ابن حجر آن را در فتح الباری (11/ 142) و آلبانی در صحیح الإباء (477) و الصحیحة (82، 83) صحیح دانسته‌اند. [↑](#footnote-ref-766)
767. - سند آن ضعیف است. بحاری در ادب المفرد (609) آلبانی آن را ضعیف دانسته است. [↑](#footnote-ref-767)
768. - به نقل از الاصابه و تهذیب التهذیب. [↑](#footnote-ref-768)
769. - هدف ابوهریره س است چون وی از قبیله دوس است. م. [↑](#footnote-ref-769)
770. - ضعیف. طبرانی (4/ 21) هیثمی (10/ 170) می گوید: رجال آن جز ابن لهیعة که حسن الحدیث است، رجال صحیح‌اند. آلبانی آن را در ضعیف الترغیب (272) ضعیف دانسته است. حاکم (3/ 347). [↑](#footnote-ref-770)
771. - هیثمی آن را حسن دانسته است. احمد (4/ 159) رجال آن جز ابن لهیعة که ضعیف است و دچار اختلاط شد، ثقه هستند. هیثمی (9/ 369) آن را حسن دانسته است. ابن جریر طبری در تفسیر (11/ 50) از ابوذر که سند آن معضل است. [↑](#footnote-ref-771)
772. - ضعیف. ابوداوود (1498) ترمذی (3557) و گفته: حسن صحیح است. ابن ماجه (2892) آلبانی آن را ضعیف دانسته است. [↑](#footnote-ref-772)
773. - ضعیف. ابن ماجه (3836) احمد (5/ 253، 256) ابن أبی شیبة (10/ 267) و آلبانی آن را ضعیف دانسته است. نگا: المجمع (10/ 172). [↑](#footnote-ref-773)
774. - ضعیف. طبرانی (2/ 22) نگا: المجمع (10/ 158). (آن را ضعیف دانسته است). [↑](#footnote-ref-774)
775. - صحیح. ابن سعد (6/ 63) احمد (1/ 38). [↑](#footnote-ref-775)
776. - مسلم در کتاب الفضائل (1542). [↑](#footnote-ref-776)
777. - جایی است نزدیک بصره. [↑](#footnote-ref-777)
778. - صحیح. ابوداوود (1493) حاکم و ترمذی (3471) و گفته: حسن غریب است. ابن ماجه (3857) آلبانی آن را صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-778)
779. - ضعیف. ترمذی (3527) آلبانی آن را در ضعیف الترمذی (706) و ضعیف الترغیب ضعیف دانسته است. همچنین احمد (5/ 236) ابن ابی شیبة (10/ 270). [↑](#footnote-ref-779)
780. - صحیح. ابن ماجه (3858) آلبانی می گوید: حسن صحیح است. احمد (5/ 349، 360) ابوداوود (1495). [↑](#footnote-ref-780)
781. - یعنی در دنیا. [↑](#footnote-ref-781)
782. - یکی از بی بی‏های پیامبر ص از بنی عامر بود، هدف اعرابی همان قرابت است. [↑](#footnote-ref-782)
783. - صحیح. طبرانی در الاوسط (9/ 172) هیثمی (10/ 157) می گوید: رجال آن جز عبدالله بن محمد ابوعبدالرحمن الاذرمی که ثقه است، رحال صحیح‌اند. [↑](#footnote-ref-783)
784. - یعنی اسم اعظم خداوند ﻷ. [↑](#footnote-ref-784)
785. - ضعیف. ابن ماجه (3859) آلبانی آن را ضعیف دانسته است. [↑](#footnote-ref-785)
786. - ضعیف. احمد (4/ 54) حاکم (1/ 498) عمربن راشد چنانکه در التقریب آمده ضعیف است. [↑](#footnote-ref-786)
787. - صحیح. ترمذی (3476) احمد (6/ 17) ابوداوود (1481) نسائی (2/ 44) طبرانی (18/ 307) ترمذی و آلبانی آن را صحیح دانسته‌اند. [↑](#footnote-ref-787)
788. - ضعیف. طبرانی (9/ 155) سند آن منقطع است زیرا ابوعبیده فرزند عبدالله بن مسعود از او حدیث نشنیده است. المجمع (10/ 155). [↑](#footnote-ref-788)
789. - ضعیف. بیهقی در الکبری (5/ 18) احمد (4/ 14). [↑](#footnote-ref-789)
790. - مسلم (202) ابن جریر (13/ 229) ابن ابی حاتم (4/ 1254). [↑](#footnote-ref-790)
791. - ضعیف. طبرانی در الصغیر (1/ 98) بیهقی در الادلائل (6/ 236) نگا: المجمع (10/ 69). [↑](#footnote-ref-791)
792. - صحیح. ابن حبان (7111) حاکم (4/ 11) ابن ابی شیبة (12/ 132) حاکم آن را صحیح دانسته است. نگا: المجمع (9/ 244). [↑](#footnote-ref-792)
793. - ابونعیم در الحلیة (1/ 33). [↑](#footnote-ref-793)
794. - صحیح. ترمذی (3681) آلبانی آن را صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-794)
795. - صحیح به جز بخش آخر حدیث. ابن ماجه (105) آلبانی آن را جز آخ ان (به ویژه) صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-795)
796. - ضعیف. احمد (1/ 456) در آن ابونهشل است. نگا: المجمع (9/ 67) بیهقی (6/ 370) حاکم (8313). [↑](#footnote-ref-796)
797. - یعنی: کسی را که من یاورش هستم علی نیز یاورش است. این معنی را امام شافعی گفته است، ابوالعبس گفته: یعنی: کسی که با من محبت و دوستی دارد باید با وی نیز داشته باشد. [↑](#footnote-ref-797)
798. - صحیح. طبرانی (12/ 122) بیهقی (9/ 131) ابن سعد (2/1). [↑](#footnote-ref-798)
799. - صحیح. حاکم (3/ 3/ 135) احمد (1/ 111). [↑](#footnote-ref-799)
800. - صحیح. حاکم (4/ 88). [↑](#footnote-ref-800)
801. - صحیح. ابن عساکر (6/ 103). [↑](#footnote-ref-801)
802. - ضعیف. ابویعلی (6912) ابن عدی (5/ 1917) در سند آن عقبة بن عبدالله الرفاعی ضعیف است. نگا: المجمع (9/ 166). [↑](#footnote-ref-802)
803. - ضعیف. طبرانی در الکبیر (22/ 65) نگا: المجمع (9/ 167). [↑](#footnote-ref-803)
804. - صحیح. طبرانی در الاوسط (5/ 348) نگا: المجمع (9/ 169). [↑](#footnote-ref-804)
805. - صحیح. احمد (6/ 298) از حدیث ام سلمه. نگا: المجمع (9/ 180). [↑](#footnote-ref-805)
806. - حسن. ترمذی (3769) و گفته: حسن وغریب است. طبرانی در الصغیر (1/ 199) ابن حبان (2234) آلبانی آن را حسن دانسته است. [↑](#footnote-ref-806)
807. - بخاری (3749) مسلم (2422). [↑](#footnote-ref-807)
808. - حسن. ترمذی (3762) آلبانی آن را حسن دانسته است. [↑](#footnote-ref-808)
809. - ابن عساکر (7/ 238). [↑](#footnote-ref-809)
810. - خطیب (10/ 11، 27). [↑](#footnote-ref-810)
811. - ابن عساکر (7/ 239). [↑](#footnote-ref-811)
812. - حسن. طبرانی، هیثمی آن را حسن دانسته است. (9/ 270). [↑](#footnote-ref-812)
813. - صحیح. احمد (1/ 314) اصل آن در بخاری (266، 335) است و حاکم که اصل آن در صحیحین است. [↑](#footnote-ref-813)
814. - از وی ذریه‏ای بگردان. [↑](#footnote-ref-814)
815. - حاکم (1/ 400) ابونعیم (1/ 315). [↑](#footnote-ref-815)
816. - صحیح. طبرانی (11/ 362) ابن عساکر (7/ 329) بیهقی (4/ 60) حاکم (1/ 372) احمد (1/ 205) نگا: المجمع (9/ 286). [↑](#footnote-ref-816)
817. - صحیح. احمد (3/ 204) نگا: المجمع (6/ 157). [↑](#footnote-ref-817)
818. - ضعیف. ابن ابی شیبة (2/ 14، 105، 516) و منقطع است. [↑](#footnote-ref-818)
819. - ضعیف. احمد (1/ 62) ابن سعد (3/ 4/ 1) که منقطع است. نگا: المجمع (7/ 222). [↑](#footnote-ref-819)
820. - مسلم در الجنائز (7) ابوداوود (318) احمد (6/ 297) بیهقی (3/ 384). [↑](#footnote-ref-820)
821. - بخاری (8/ 10) احمد (5/ 205) ابن حبان (6961). [↑](#footnote-ref-821)
822. - البته از جرف، جایی که با عساکرش اردگاه داشت. [↑](#footnote-ref-822)
823. - حسن. ترمذی (7/ 38) احمد (5/ 201) ترمذی و آلبانی آن را حسن دانسته‌اند. [↑](#footnote-ref-823)
824. - صحیح. ابوداوود (4/ 33) آلبانی آن را صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-824)
825. - بخاری (3020) مسلم (2475). [↑](#footnote-ref-825)
826. - صحیح. ابن عساکر (6/ 139) طبرانی (182) اصل آن در صحیح مسلم (2042) کتاب الاشربه است. ترمذی (3576) نسائی در الکبری (4/ 202). [↑](#footnote-ref-826)
827. - ضعیف. ابوداوود (5185) آلبانی آن را ضعیف دانسته است. [↑](#footnote-ref-827)
828. - صحیح. طبرانی (3/ 239) نگا: سیر اعلام النبلاء (4/ 90). [↑](#footnote-ref-828)
829. - بخاری (6334) مسلم (660). [↑](#footnote-ref-829)
830. - ضعیف. چنانکه هیثمی (9/ 405) می گوید. [↑](#footnote-ref-830)
831. - یعنی: تا اینکه خداوند برایم در مورد دعاء درباره تو اجازه بدهد، و این تلب در وفد بنی تمیم بود، آنانی که پیامبر ص را از عقب حجره‏ها صدا نمودند. [↑](#footnote-ref-831)
832. - ضعیف. طبرانی (2/ 63) نگا: المجمع (9/ 402). [↑](#footnote-ref-832)
833. - صحیح. احمد (4/ 412) ابن سعد (4/ 1/ 85). [↑](#footnote-ref-833)
834. - و در الاصابه آمده: تا برایش دعا کنی، که خداوند در وی برکت اندازد. [↑](#footnote-ref-834)
835. - و در الاصابه آمده: آن گاه وضو نمود، و از وضویش اضافه ماند و رویش را با آن مسح نمود. [↑](#footnote-ref-835)
836. - ضعیف. طبرانی (4/ 43) هیثمی می گوید: در سند آن کسانی هستند که نشناختم. المجمع (9/ 413). [↑](#footnote-ref-836)
837. - ضعیف. احمد (2/ 407) در سند آن علی بن زید ضعیف است. نگا: المجمع (10/ 152). [↑](#footnote-ref-837)
838. - بخاری (6200) مسلم در کتاب المساجد (295). [↑](#footnote-ref-838)
839. - صحیح. ابوداوود (1522) حاکم (1/ 273) (3/ 23) ابن خزیمه (751) آلبانی آن را صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-839)
840. - ترجمه‏اش همان است که در عنوان ذکر شد. [↑](#footnote-ref-840)
841. - صحیح. طبرانی (12/ 339) نگا: المجمع (10/ 102). [↑](#footnote-ref-841)
842. - ضعیف. طبرانی و ابونعیم (2/ 301) در سند آن زید العمی ضعیف است و نگا: المجمع (10/ 110). [↑](#footnote-ref-842)
843. - صحیح. طبرانی (23/ 305) نگا: المجمع (10/ 111). [↑](#footnote-ref-843)
844. - صحیح. احمد (6/ 61) نگا: المجمع (10/ 110). [↑](#footnote-ref-844)
845. - صحیح. احمد (5/ 36). [↑](#footnote-ref-845)
846. - صحیح. مسلم (593) نسائی (3/ 70). [↑](#footnote-ref-846)
847. - ضعیف. ابن ابی شیبة (10/ 281) احمد (4/ 63، 5/ 367) طبرانی در الصغیر (2/ 91) نگا: المجمع (10/ 10). [↑](#footnote-ref-847)
848. - ضعیف. ابوداوود (1508) آلبانی آن را ضعیف دانسته است. [↑](#footnote-ref-848)
849. - مسلم (771). [↑](#footnote-ref-849)
850. - صحیح. احمد (5/ 271) نگا: المجمع (10/ 115). [↑](#footnote-ref-850)
851. - صحیح. ابن السنی (82) نگا: المجمع (10/ 114) وی آن را به بزار ارجاع داده و سند آن را جید (خوب) دانسته است. [↑](#footnote-ref-851)
852. - مسلم (2733) نسائی در عمل الیوم و اللیلة (23) ابن السنی (36). [↑](#footnote-ref-852)
853. - صحیح. احمد (3/ 406، 407) نگا: المجمع (10/ 116). [↑](#footnote-ref-853)
854. - صحیح. ترمذی (3389) ابوداوود (5072) احمد (4/ 5) ابن ماجه (3870). [↑](#footnote-ref-854)
855. - صحیح. ابوداوود (5074) احمد (2/ 25) حاکم (1/ 517) ابن ماجه (3871) آلبانی آن را صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-855)
856. - صحیح. احمد (1/ 9) ابوداوود (5067) ترمذی (3452) آلبانی آن را صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-856)
857. - مسلم (3393) ابوداوود (5035) ترمذی (3456) احمد (3/ 153). [↑](#footnote-ref-857)
858. - صحیح. ابوداوود (5058) نسائی در الکبری (4/ 402). [↑](#footnote-ref-858)
859. - صحیح. ترمذی (3398) آلبانی آن را صحیح دانسته است. ابوداوود (5045) ابن ماجه (3877) احمد (6/ 288). [↑](#footnote-ref-859)
860. - صحیح. ابوداوود (5054) حاکم (1/ 540) آلبانی آن را صحیح دانتسته است. [↑](#footnote-ref-860)
861. - ضعیف. ابوداوود (5052) آلبانی آن را ضعیف دانسته است. [↑](#footnote-ref-861)
862. - صحیح. احمد (2/ 171، 196) هیثمی آن را حسن دانسته است. [↑](#footnote-ref-862)
863. - حسن. احمد (2/ 174) هیثمی آن را حسن دانسته است. [↑](#footnote-ref-863)
864. - ضعیف. طبرانی در الاوسط (2838) نگا: المجمع (10/ 124). [↑](#footnote-ref-864)
865. - بخاری (11/ 115 فتح الباری) مسلم در کتاب الذکر (57) احمد (4/ 285). [↑](#footnote-ref-865)
866. - بخاری (7394). [↑](#footnote-ref-866)
867. - بخاری (3795). [↑](#footnote-ref-867)
868. - ضعیف. ابوداوود (5061) آلبانی آن را ضعیف دانسته است. [↑](#footnote-ref-868)
869. - حسن. ترمذی (3502) حاکم (1/ 2، 528/ 142) آلبانی آن را حسن دانسته و همچنین ترمذی. [↑](#footnote-ref-869)
870. - صحیح. ترمذی (3487) احمد (6/ 306) حاکم (1/ 519) نسائی (8/ 268). [↑](#footnote-ref-870)
871. - صحیح. ابوداوود (466) آلبانی آن را صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-871)
872. - صحیح. ترمذی (314) ابن السنی (87) آلبانی آن را صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-872)
873. - صحیح. احمد (1/ 90) نگا: المجمع (10/130). [↑](#footnote-ref-873)
874. - زخرف:13). [↑](#footnote-ref-874)
875. - مسلم (1342) ابوداوود (2599) ترمذی (344). [↑](#footnote-ref-875)
876. - صحیح. ابویعلی (1663) نگا: المجمع (10/ 130). [↑](#footnote-ref-876)
877. - مسلم (2718). [↑](#footnote-ref-877)
878. - صحیح. طبرانی در الاوسط هیثمی سند آن را جید (خوب) دانسته است. (10/ 134). [↑](#footnote-ref-878)
879. - حسن. ابن حبان (4/ 370) حاکم (1/ 446) نسائی در عمل الیوم واللیلة (44). [↑](#footnote-ref-879)
880. - صحیح. ابوداوود (2600) آلبانی آن را صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-880)
881. - حسن صحیح. ترمذی (3444) آلبانی می گوید: حسن صحیح است. [↑](#footnote-ref-881)
882. - صحیح. هیثمی آن را به طبرانی و بزار ارجاع داده و گفته است: رجال آن دو ثقه هستند. (10/ 131). [↑](#footnote-ref-882)
883. - حسن. ترمذی (3445) آلبانی آن را حسن دانسته است. [↑](#footnote-ref-883)
884. - بخاری (5458) ابوداوود (3894) ترمذی (3456) ابن ماجه (3284). [↑](#footnote-ref-884)
885. - ابوداوود (3850) ترمذی (3457) آلبانی آن را ضعیف دانسته است. [↑](#footnote-ref-885)
886. - صحیح. ابوداوود (4020) آلبانی آن را صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-886)
887. - صحیح. ترمذی (3451) آلبانی آن را صحیح دانسته است. احمد (2/ 10) حاکم (4/ 286). [↑](#footnote-ref-887)
888. - حسن. طبرانی (4/ 276) هیثمی آن را حسن دانسته است. [↑](#footnote-ref-888)
889. - ضعیف. ترمذی (3450) آلبانی آن را ضعیف دانسته است. [↑](#footnote-ref-889)
890. - مسلم (899). [↑](#footnote-ref-890)
891. - صحیح. آلبانی و ابوداوود (5099) ترمذی (3450) و گفته است: غریب است. همچنین احمد (2/ 10) حاکم (4/ 286) وی آن را صحیح دانسته و ذهبی نیز وی را تایید کرده است. آلبانی نیز آن را صحیح دانسته است. در سند آن ابومطر مجهول است و ابن ارطأة ضعیف است. [↑](#footnote-ref-891)
892. - صحیح. ابن ماجه (3889). [↑](#footnote-ref-892)
893. - صحیح. حاکم (4/ 268) وی آن را صحیح دانسته و ذهبی نیز با وی موافقت نموده. طبرانی (7/ 37) بیهقی (3/ 364) نگا: المجمع (10/135). [↑](#footnote-ref-893)
894. - مسلم (2721) ترمذی (3489) ابن ماجه (3832) احمد (1/ 416). [↑](#footnote-ref-894)
895. - بخاری (6398) مسلم (2719). [↑](#footnote-ref-895)
896. - مسلم (2720). [↑](#footnote-ref-896)
897. - بخاری (1120) مسلم در کتاب الذکر (67) احمد (1/ 302). [↑](#footnote-ref-897)
898. - صحیح. ترمذی (3480) و آن را حسن دانسته است. احمد (25116) حاکم (2/ 288) طبرانی (1/ 234) آلبانی آن را صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-898)
899. - ضعیف. ترمذی (3480) حاکم آن را حسن دانسته است (1/ 530). [↑](#footnote-ref-899)
900. - صحیح. ترمذی (3551) وی آن را حسن و صحیح دانسته است. ابوداوود (1510- 1511) آلبانی آن را صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-900)
901. - صحیح. حاکم (1/ 525). [↑](#footnote-ref-901)
902. - حسن. احمد (2/ 173) هیثمی (10/ 172) آن را حسن دانسته است و طبرانی (3/ 296). [↑](#footnote-ref-902)
903. - صحیح. احمد (4/ 437) و طبرانی (18/ 121) نگا: المجمع (10/ 172). [↑](#footnote-ref-903)
904. - صحیح. احمد (8/ 68) از عایشه ل (1/ 403) و از ابن مسعود و همچنین ابویعلی (5181) و طیالسی (1271). [↑](#footnote-ref-904)
905. - ضعیف. ابویعلی (3/ 689) احمد (6/ 303) در آن یک راوی ضعیف است و همچنین سند به علت آنکه حسن بصری از ام سلمه نشنیده است منقطع است. عجیب این است که هیثمی آن را حسن دانسته است. [↑](#footnote-ref-905)
906. - صحیح. طبرانی در الاوسط (1/ 206) نگا: المجمع (10/ 176). [↑](#footnote-ref-906)
907. - حسن. احمد (4/ 181) و حاکم (3/ 591). [↑](#footnote-ref-907)
908. - این کلمه در عربی در برگیرنده معانی زیادی است از جمله: پسر عمو همسایه، پیرو، دوست دارنده، غلام، خسر و... این چنین در النهایه آمده است. [↑](#footnote-ref-908)
909. - صحیح. احمد (3/ 453) ابن ابی شیبه (10/ 181). [↑](#footnote-ref-909)
910. - حسن. بزار در المجمع (10/ 181). [↑](#footnote-ref-910)
911. - حسن. طبرانی در المجمع (10/ 182). [↑](#footnote-ref-911)
912. - صحیح. حاکم (1/ 521، 522). [↑](#footnote-ref-912)
913. - صحیح آنست که وی این جمله را نیفزوده، و این جمله در نزد حاکم موجود است. [↑](#footnote-ref-913)
914. - ضعیف. ترمذی (3521) آلبانی آن را ضعیف دانسته است. [↑](#footnote-ref-914)
915. - مسلم (2706). [↑](#footnote-ref-915)
916. - مسلم (2716). [↑](#footnote-ref-916)
917. - مسلم (2739). [↑](#footnote-ref-917)
918. - مسلم (1722). [↑](#footnote-ref-918)
919. - صحیح. ابوداوود (1543) آلبانی آن را صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-919)
920. - صحیح. ترمذی (3591) آلبانی آن را صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-920)
921. - صحیح. احمد (3/ 192) طبرانی در الصغیر (1/ 114). [↑](#footnote-ref-921)
922. - صحیح. ابوداوود (1552) آلبانی آن را صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-922)
923. - حسن. ابوداوود (1547) آلبانی آن را حسن دانسته است. نسائی (8/ 264). [↑](#footnote-ref-923)
924. - ضعیف. ابوداوود (1546). [↑](#footnote-ref-924)
925. - صحیح. حاکم و طبرانی در الصغیر. نگا: المجمع (10/ 143). [↑](#footnote-ref-925)
926. - صحیح. طبرانی (17/ 294) نگا: المجمع (7/ 220). [↑](#footnote-ref-926)
927. - صحیح. احمد (1/ 22) نسائی (8/ 256) از ابن مسعود. [↑](#footnote-ref-927)
928. - صحیح. ابونعیم در الحلیة (5/ 44- 45). [↑](#footnote-ref-928)
929. - صحیح. احمد (3/ 419) و بیهقی در الدلائل (7/ 95). [↑](#footnote-ref-929)
930. - ضعیف. احمد (5/ 128) در سند آن ابوجناب است که به علت تدلیس بسیار، ضعیف است اما ابن حبان وی را ثقه دانسته است. بقیه رجال آن رجال صحیح‌اند. [↑](#footnote-ref-930)
931. - موضوع (ساختگی). طبرانی در الاوسط (1/ 285) در سند آن عبدالحکیم به عبدالله الایلی است که متروک است: المجمع (10/ 127) آلبانی در ضعیف الترغیب (992) می گوید: موضوع است. [↑](#footnote-ref-931)
932. - ضعیف. ترمذی (3528) طبرانی در الکبیر و الصغیر. آلبانی می گوید: به جز این بخش « و عبداللَّه بن عمرو ب آن را برای کسی از پسرانش که به عقل می‏شد تلقین می‏نمود، و کسی که از آنان به عقل نمی‏بود، آن را بر ورقی می‏نوشت و بر گردنش می‏آویخت» بقیه آن حسن است. [↑](#footnote-ref-932)
933. - صحیح. احمد (1/ 91) نسائی در عمل الیوم واللیله (630) ابن حبان (2/ 113). [↑](#footnote-ref-933)
934. - حسن. ترمذی (3524). آلبانی آن را در صحیح الجامع حسن دانسته است. [↑](#footnote-ref-934)
935. - صحیح. ابوداوود (1525). [↑](#footnote-ref-935)
936. - بخاری (6346) مسلم (2730). [↑](#footnote-ref-936)
937. - صحیح. ابوداوود (1525). [↑](#footnote-ref-937)
938. - صحیح. حاکم و ابوداوود (508) آلبانی آن را در صحیح الجامع (5745) صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-938)
939. - بخاری در ادب المفرد (1/ 248). [↑](#footnote-ref-939)
940. - حسن لغیره. خرائی در مکارم الاخلاق (1036) از عبدالله بن جعفر از علی و به مانند آن ترمذی (3504) از طریق حارث الاعور. حارث ضعیف است. در سند خرائطی نیز ابن لهیعة است که ضعیف است. اما حدیث دارای شواهد است. [↑](#footnote-ref-940)
941. - حسن. ابن حبان (6929) احمد (1/ 206). [↑](#footnote-ref-941)
942. - صحیح. طبرانی (10/ 258) هیثمی (10/ 137) می گوید: رجال آن رجال صحیح‌اند. [↑](#footnote-ref-942)
943. - مکاتب غلامی است که با صاحبش موافقت نموده باشد که به او مقداری مال بدهد تا در بدل آن آزاد گردد. [↑](#footnote-ref-943)
944. - حسن. ترمذی (3563) آلبانی آن را حسن دانسته است. [↑](#footnote-ref-944)
945. - ضعیف. ابوداوود (1555) آلبانی آن را ضعیف دانسته است. [↑](#footnote-ref-945)
946. - ضعیف. طبرانی. سند آن منقطع است. نگا: المجمع (10/ 186). [↑](#footnote-ref-946)
947. - صحیح. طبرانی در الصغیر (1/ 201) و هیثمی (10/ 186) و رجال آن ثقه هستند. [↑](#footnote-ref-947)
948. - یعنی هیچ کسی از مخلوقات قصد رسیدن را به آن مرتبه نمی‏کند زیرا از دائره توانش بالا و برتر است. م. [↑](#footnote-ref-948)
949. - موضوع (دورغین). ترمذی (3570) آلبانی آن را موضوع دانسته است. [↑](#footnote-ref-949)
950. - احمد در (الزهد) و ابن ابی شیبة (6/ 60) سند آن منقطع است زیرا حسن بصری از ابوبکر نشنیده است. [↑](#footnote-ref-950)
951. - در سند آن جهالت است زیرا عبدالعزیز بن سلمه نام مردی را که از او روایت کرده است نیاورده. [↑](#footnote-ref-951)
952. - عام الرماده خشک سالی و قحطیی بود که در زمان خلافت عمر س به وقوع پیوست. م. [↑](#footnote-ref-952)
953. - این چنین در کتاب آمده است و شاید مراد پنج گز و یک وجب باشد. م. [↑](#footnote-ref-953)
954. - صحیح. ابونعیم (1/ 53) و مالک در کتاب الجهاد (30). [↑](#footnote-ref-954)
955. - یعنی چون خلافت اسلامی فراخ و بزرگ گردیده بنابراین رعیتم در اطراف عالم منتشر شده‏اند. م. [↑](#footnote-ref-955)
956. - وی پسر عبداللَّه بن مسعود است. [↑](#footnote-ref-956)
957. - ضعیف. ابن ابی شیبه و احمد (1/ 400) و حاکم. این حدیث منقطع است زیرا ابوعبیده فرزند عبدالله بن مسعود از پدرش حدیث نشنیده است. [↑](#footnote-ref-957)
958. - ضعیف. نگا: حدیث قبل. [↑](#footnote-ref-958)
959. - طبرانی (9/ 68) نگا: المجمع (9/ 288). [↑](#footnote-ref-959)
960. - صحیح موقوف. بخاری در ادب المفرد (360) آلبانی آن را در صحیح الادب (490) صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-960)
961. - ضعیف. طبرانی در الکبیر (9/ 186) نگا: المجمع (10/ 185) اما ابوقلابه ابن مسعود را درک نکرده است. [↑](#footnote-ref-961)
962. - صحیح. طبرانی (9/ 105) نگا: المجمع (10/ 158). [↑](#footnote-ref-962)
963. - ممکن درست «آمدم» باشد، اگر این درست باشد، حرف ربط «از» بعد از «برگشتم» باید به «نزد» تبدیل شود. [↑](#footnote-ref-963)
964. - صحیح. طبرانی در الکبیر (9/ 181) نگا: المجمع (10/ 129). [↑](#footnote-ref-964)
965. - ضعیف. طبرانی (9/ 175) قتاده ابن مسعود را درک نکرده است. نگا: المجمع (10/129). [↑](#footnote-ref-965)
966. - ممکن درست: «برایم در نزدت عهدی بگردان» باشد. [↑](#footnote-ref-966)
967. - منقطع است. طبرانی (20/ 34) سند آن چنانکه در المجمع (10/ 185) آمده است منقطع است. [↑](#footnote-ref-967)
968. - حسن. ابوداوود (519) آلبانی آن را حسن دانسته است. [↑](#footnote-ref-968)
969. - ضعیف. طبرانی (1/ 337) نگا: المجمع (10/ 125). [↑](#footnote-ref-969)
970. - ممکن است درست چنین باشد: (لا مذنب معذور فأعتذر)، نه «گناهکار معذورم که معذرت بخواهم». [↑](#footnote-ref-970)
971. - یعنی مزدلفه. [↑](#footnote-ref-971)
972. - یعنی در منی. [↑](#footnote-ref-972)
973. - صحیح. طبرانی در الکبیر (12/ 268) نگا: المجمع (10/ 184). [↑](#footnote-ref-973)
974. - صحیح. طبرانی (10/ 259) و بزار چنانکه در المجمع (10/ 184) آمده است. [↑](#footnote-ref-974)
975. - البته در آنچه رزق داده‏ای. [↑](#footnote-ref-975)
976. - ضعیف موقوف. بخاری در ادب المفرد (68) و ابن خزیمه (2728) آلبانی آن را در ضعیف الادب (107) ضعیف دانسته است. همچنین بصورت مرفوع نیز روایت شده است. نگا: الضعیفة (6042). [↑](#footnote-ref-976)
977. - حسن. طبرانی در الاوسط (6/ 165) هیثمی (10/ 177) می گوید: رجال آن ثقه هستند. [↑](#footnote-ref-977)
978. - ضعیف. طبرانی در الاوسط. هیثمی (10/ 139) آن را حسن دانسته است. در سند آن رشدین بن سعد است که ضعیف است و دچار اختلاط گشت. نگا: التقریب (209). [↑](#footnote-ref-978)